

THE
MAASIRU-L-UMARA

BY

**NAWAB SAMSAMU-D-DAULAH
SHAH NAWAZ KHAN.**

VOL. II

EDITED FOR

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVI 'ABDUR RAHIM

ARABIC PROFESSOR,

AND

MAULAVI MIRZA ASHRAF 'ALI

FIRST. PERSIAN TEACHER,

CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA.

PRINTED BY MAULAVI 'ABDUL BARI AT THE URDU GUIDE PRESS

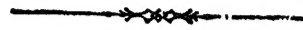
AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY,

NO. 57 PARK STREET, CALCUTTA.

1890.

(باب الغین) [۸۸۲] (مآثر الامرا)

وسانید که پیر غلام بحضور حاضر و عزت الدوله نیز باریاب -
حکم شود که هر دو بشمشیر باهم بجنگند . هر که غالب
آید همان غالب جنگ باشد . پادشاه متبسم شده او را
بخطاب غالب جنگ بنواخت . و عزت الدوله را صغیر جنگ
مقرر ساخت *



* تم'م شد *

* جلد دوم از مآثر الامرا *

نمود) او را همراه بود - و پسترو (که زمانه طرح دیگر ریخت .
 و چرخ نیلگون توطیه تازه بر انگیخت - و خبر کشته شدن
 حسین علی خان بقطب الملک (سید) تالیف او اهم تدابیر
 دانسته بخانه او شتافته با او دستار بدل ساخت - و پیش
 سلطان ابراهیم بن سلطان رفیع الشان (که بتوزکی بر داشته
 بود) آورد و بخطاب امیر الامراء و خدمت میر بخشیکری
 سر بلندی یافت - و روز جنگ در هر اولی اوجا داشت -
 پس از دستگیر شدن قطب الملک راه دارالخلافة پیش گرفت -
 و چون موکب معالی فردوس آرامگاه بدارالخلافة رسید امیر الامراء
 خاندوران را بخانه اش فرستاده عفو جرائم فرمود - و بحضور
 طلب داشته بحالی خطاب و منصب قدیم مورد نوازش گردانید -
 بعد چند سال بسر منزل عقبی شتافت - مرد سپاهی نقش
 غیور بود - هندوستان زاینده وضع داشت - با عمدهای رقت
 سلوک مسای می نمود *

گویند چون فردوس آرامگاه برای بحالی منصب و خطاب

او بامیر الامراء خاندوران ارشاد نمود او عرض کرد که سابق
 خطاب ایشان غالب جنگ بود و الحال شیرافکن خان بخطاب
 عزت الدوا بهادر غالب جنگ مخاطب شده درین باب
 که حکم شود - پادشاه فرمود که ایشان را مفرد جنگ باید
 کرد - غازی الدرن خان (که همان روز ملازمت کرده بود) بعرض

بدست برداشت - و ملازم سرکار سلطان عظیم الشان گشته
 و تفویض بعضی خدمات همراهی سلطان محمد فرخ میر
 (که به نیابت پدر در بنگاله بود) رخصت آنصوب یافت -
 و چون (پس از ارتحال خلد منزل سلطان عظیم الشان نیز
 کشته گردید - و محمد فرخ میر را داعیه سلطنت پیش نهاد
 خاطر شد) او را بمنصب شایان و خطاب غازی الدین خان
 برنواخته سرگرم گرد آردی سپاه و دلدهی مردم ساخت -
 درین ضمن الحاق سید عبدالله خان و حسین علی خان (که از
 اهم تدابیر بود) صورت بهمت - بادشاه برای تسلی خاطر
 آنها نامبرده را از منصب و خطاب و مقرر باز داشت - و پس
 از آنکه (که بر عم خود جهاندار شاه فیروزی مژد گشت - و
 همراهیان بهفایت منصب و خطاب مورد مرحمت شدند) او
 نیز از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار و
 خطاب غازی الدین خان بهادر غالب جنگ و تفویض بخشگیری
 سوم شو بلندی اندوخت و بعد از آن (که میان پادشاه و
 سادات باره گوی خفته بلندی گرفت) او بطرف داری
 پادشاه برزیاها افتاد - و پس از گرفتار شدن پادشاه مذکور
 قطب الملک قدر دانی نموده او را رفیق خود ساخت - و
 پس از آنکه حسین علی خان عزیزمت دکن نمود با فردوس آرامگاه
 از کبر آباد روانه گردید - قطب الملک (که معارفت بهدار الخلافة

که با عدم بصارت او پردازند اصلاً فروغی از راستی ندارد ۱۰
 عالمگیر پادشاه بسیار غضوب و کینه‌ور بود اگر ازین قبیل
 چیزی در می یافت این آب و رنگ نمیگذاشت - خیر سگالی
 و نیک اندیشی او نقش پذیر خاطر بادشاهی بود - حتا
 آخرها (که خان فیروز جنگ مکرر در تنبیه اشقیای دکن
 انعام و مدافعه کرد) روزی ازین قسم مقوله از راه عناد کسی
 پادشاه عرض کرد - در جواب دستخط شد حاشا که بر
 خان فیروز جنگ که از کجا بکجا - با این حال رسید گمان
 کفران نعمت که دو کفر است کرده شود - ابتدا حسب الامر
 جلیل‌القدر بادشاهی خان فیروز جنگ صیده علامی سعدالله خان
 در عقد ازدواج داشت - پس از فوت آن عقیقه با دو دختر
 برادر آن مرحومه حفظ الله خان عرف میلان خان مرة بعد
 ادای کرة بعد اخری تزویج نمود - ازین هر دو اولاد نماند *

(۲) * غازی الدین خان بهادر غالب جنگ *

مشهور بکوسه احمد بیگ نام کوکه سلطان معزالدین است
 موطن نیاگانش مملکت توران - ابتدا ملازم سلطان مذکور بود -
 چون اختیار مالی و ملکی آن سرکار به علی مراد (که از هم
 کوکه سلطان بود - و در عهد سلطنت مخاطب بخانجهان بهادر
 گردیده) تعلق داشت این معنی بر طبعش خورده از نوکری

(باب الغین) [۸۷۸] (مآثر الامراء)

ندارند - و راه راست گذاشتن برای کوری چرا - از چه میخیزد
در واقع نظریه اسباب ظاهر غلط عظیم و نهایت سوئی تدبیر
واقع شد - که مثل خان فیروز جنگ سردار صاحب جمعیت
و رفیق نکرد - و الا طرفه شیرازه فراهم آوردن مردم بود -
خصوص مغلیه توران که همه بویاست و فرمان برداری او
گردن میگذاشتند - و چون محمد اعظم شاه از نربدا گذشت
بخان فیروز جنگ نوشت - که از برار ببرهانپور آمده
بنشینید - و پس از سریر آرائی خلد منزل بصوبه داری
گجرات مامور گردید - و در سال چهارم در احمد آباد باجل
طبیعی در گذشت - نعش او را بدهلی برده متصل دروازه
اجمیری در مقبره و خانقاهی (که ساخته اوست) مدفون
نمودند - در امرای توران بخوبیها یگانه بود - خوش خلق -
با وقار - فتح نصیب - صاحب نسق - دولتش رونق داشت -
در عهد ماضیه کم اتفاق افتاده که سلاطین نوکر را در حالت
نا بینائی بسری و سرداری فوج کشی و کار فرمائی در عرصه
داشته باشند - محض باصابت رای و حسن تدبیرش بود
که پیوسته به تمشیم کارهای عمده پرداخته در سواری
و دیوان همان توره و ضابطه مرعی میداشت - و آنچه شهرت
دارد (که بادشاه بر بعضی مکامن ارادهای او مطلع شده در
آشوب چشم (که عارض شده بود) بتأطبا اشارت کردند

و همه چیز آن قدر که باید بل نباید دارد - و در سال هشتم
 بتعاقب پاشنه کوب بغما سیندهیا تا مالوه عذان را نکشیدند -
 و سرچنگی مستوفی رسانید - و بخطاب سده سالاری مامور
 گردید - اما بنابر وجهی موقوف ماند - و در وقت رحلت
 خلد مکان بصوبه داری برار در ایلچپور اقامت داشت -
 هر چند با محمد اعظم شاه اخلاص و ربط بسیار بود اما شاهزاده
 بنابر غرور (که فطری و جبلّی او بود) بمراعات بایست
 وقت کمتر پرداخت - و چنین سردارے را همراه نگرفت *
 گویند وقتی (که محمد اعظم شاه بعد جلوس از احمد نگر
 روانه شد در الفقار خان در نواح (خجسته بغیان ملازمت
 نمود - فرمودند که شما هم اصلح وقت عرض کنید - التماس
 کرد که مناسب این است که بدستور عالمگیر پادشاه قبائل
 بدولت آباد باید گذاشت - و مردم پادشاهی نهایت بی سرانجام
 اند - دو ماهه از خزانه اندرون محل تنخواه باید داد - که
 اسباب یساق درست نمایند - و نهضت مبارک از کتل فرودآورد
 نشود از دیوالکھیات فرود باید آمد - تا خان فیروز جنگ
 ملحق گردد - پادشاهزاده (که صحت نخوت و دیوانه غرور
 بود) جواب داد که گذاشتن قبایل در صورتی است که مثل
 دارا شکوه حریف باشد - معظم معلوم - و مرا توقع کار از مردم
 خود است - مردم پادشاهی بغیر مبارک و سلامت کار

شدن قلعه چنگی فرار نمود (بارادگ مضافت دیوینة دهنه : جادو سمیت ستاره رفتہ شکست فاعش خورد - و بحال قباہ آواره میرفت - اتفاقا ناکوبا میان نامی مرهتہ بغدر سرش جدا کرد - می خواست نزد دهنه جادو ببرد در راه بدست لشکریان خان فیروز جنگ افتاد - خان مذکور مصحوبه خواجه بیهامی تورانی (که در جائزہ این مؤده بخوشخبر خان مخاطب گردید) بحضور فرستاد و هزاران تحسین و آفرین اندرخت - و در سال چهل و سیوم بمهم اسلام گدھے عرف دیوگدھے تعین گشته بتصرف در آورد - و پس ازان بمحافظت بنگاه اسلام پوری مامور شد - و در وقت مراجعت روایات ظفرسمات پادشاهی از تسخیر کهیلنا بیهادر گدھے^(۲) مجلای فوج او (که از بنگاه ترتیب داده فرستاده بود) تا چهار کوره جریبی بنظر پادشاهی گذشت *

گویند باین شان و توزک و سامان و سرانجام هیچ امیرے در هیچ وقت مجلا نداده - و از هر جنس پیشکش فراوان گذرانید پادشاه بعد از ملاحظه اکثر توپخانه در سرکار ضبط نمودند و بشاهزاده بیدار بخت سرزنش نامه صادر شد - که شما با اضعاف یافت و مداخل این سرانجام ندارید که خان فیروز جنگ در خانه خود توپ و گجندال و شترنال و کهورنال

و بدستپاری فرزند بے (یو و رنگ غازی الدین خان بهادر
فیروز جنگ مفتوح شد ' - و بعد از آنکه قلعه ابراهیم گدھے عرف
(۲) ایکو را (که بفیروز گدھے موسوم شده) جبراً و قهراً گرفت - و
در محاصره هیدرآباد مصاعی جمیلہ و بہادری نمایان بر
روی کار آردہ زخمیا برداشت بعد فتح بمنصب والی
ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار لوای بلندرتبگی برافراشت - و
پس از آن قلعه حصین اودنی (۳) کہ موسوم بامتیاز گدھے
گردید) بہ ستیزہای نمایان و آریزشہای سترگ از دست
سیدی مسعود بیجاپوری (کہ از عمدہای عادل شاہیہ بود)
انتزاع نموده در سال سی و دوم با مضافات آن ضمیمہ ملک
پادشاہی ساخت - و در همین سال از بیجاپور باستیصال
سنبہا دستوری یافت - و چون وبا و طاعون شائع گشت
و بسیاری را (کہ از دست اجل بدرجستند) مادہ دماغی
ریختہ چشم و زبان و گوش از کار رفت - بخان فیروز جنگ
نیز چشم زخم رسید - و مکفوف البصر گردید - اگرچہ
بذابر ضابطہ بحضور نیامد اما در مراتب سرداری و فوج
کشی تفاوتی نداد - و در سال چہل و دوم شغلتای شقی
(کہ فوجہای عمدہ اسلام دستخوش تاراج ارگشت - و امرای
نامی و پادشاہی را قتل و اسیر ساخت - و پس از مفتوح

و پس از قدم پادشاهی بدیاز دکن سال بیست و ششم
 • بتنبیه متمردان نواح جغیر تعیین گشت - و داروغگی گرز برداران
 از تغیر مکرم خان غائبانه بنام او تقرر یافته سید اعلان
 به فیایت دخیل کار گردید - و چون مکرر باویزشهای سخت
 و تاختهای مردانه غنیم را منکوب و مغلوب ساخت سال
 بیست و هفتم ب خطاب غازی الدین خان بهادر باغد نامی
 یافت - و سال بیست و هشتم بتسخیر قلعه راهیری (که
 مامن و مسکن سنیها بود) رخصت یافت - از باره آنرا
 آتش زد و بسیاری از سرکردهای کفار را بقتل آورده مصدر
 فتح نمایان شد - و ب خطاب فیروز جنگ و عطای نقاره
 سربو ا فراخت - و چون در محاصره بیجاپور در لشکر شاهزاده
 محمد اعظم شاه قحط و غلای تمام بهم رسید (که اقامت
 متعذر بل متعسر شد) خان فیروز جنگ بعنایت ماهی
 امتیاز یافته با رسته فرادان تعیین گشت - ناگاه بروسوش
 هزار پیاده جنگی (که پیدبا نایک زمیندار سکویا رسد
 و سرباری بکومک بیجاپور مخفی فرستاده بود) تاخته همه را
 بلف تیغ سیاست گردانید - و رفاه بلشکر پادشاهزاده
 در آورد - خلد مکان فتح بیجاپور را (که سد سکندر گرفت
 قاریخ است) بنام او مقرر فرمود - و بدستخط خاص فقره
 بواقع نگار کل نوشته فرستادند که داخل وقائع نماید -

(مآثرالامرا) [۸۷۳] (باب الغین)

(که بعزم گوشمال رانا اردیپور مرکز ریات پادشاهی بود) از
حسن عالی خان بهادر عالمگیر شاهی (که بتعاقب رانا
بکوهستان در آمده) خبر واقعی نمیرسید - خاقان زمان
نیم شب میر شهاب الدین را (که بامر کشک قیام داشت طلبیده
بخبرگیری خان مزبور فرستادند - آن اقبالمزد با عدم اطلاع
بر کیفیت ملک بیگانه و نشیب و فراز راه و تعدد طرق و بعد
مصافحت و خوف راهگیران بے توقف پیاپی استعجال شتافت -
و بعد دو روز عرضداشت خان مشارالیه آورده از نظر گذرانید -
و این حسن خدمت باعث پیش آمد او شده ب خطاب خانی
و دیگر غزایات نوازش یافت - و پس ازان بتنبیه درگداس
(۲) و سونگ و دیگر شورش گرایان (اتهور) با فوجی شایسته بطرف
مردمی تعیین شد - و چون آن فتنه پورهان شاهزاده محمد اکبر
پیوسته رهبر بیدارمردی و تباهی گشتند شاهزاده میرک خان
را (که از نوکران (دشناس) پادشاهی بود) نزد خان فرستاد -
و بوعدهای مکرر و رعایت درخواست وفاق نمود - خان
قدومت نشان از فرط نیک اندیشی و اخلاص منشی با میرک
خان شصت کرده مصافحت در در (روز پیموده) در حضور (سیده)
(۳) مورد تحسین گشت - و بداد و غنی عرض مکرر اختصاص گرفت -
(۴)

(۲) نسخه [ج] سونگ (۳) نسخه [ب] سبقت کرده (۴) نسخه [پ]

بعضور رسیده مورد فرادان تحسین گشت *

(باب الغیر) [۸۷۲] (مآثر الامرا)

نموده - از در پسر باقی ماندند - یکم فتح یاب خان (که مدتها
بقلمه داری مورثی از رنگ گنده عرف ملهیر می پرداخت - سنه
(۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری باتفاق عبدالعزیز
خان بهادر (که سند صوبه داری گجرات از حضور فردوس آرامگا
بار رسیده بود) عزیمت آنصوبه نموده - و در اثنای راه با غنیم
جنگ اتفاق افتاده بدرجه شهادت پیوست - پسرش بخطاب پدر
مخاطب گشته چندے بآئین جاگیرداری گذرانید - در حالت
تحریر بنوکری این و آن بسر می برد - دومین فیض یاب خان
مرد یارباش بود - در گذشت *

* غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ *

میر شهاب الدین نام پسر قلیچ خان خواجه عابد است - در
سال دوازدهم از توران بملازمی خدمتگاه رسیده بمنصب سیصدی
هفتاد سوار سرافراز گردید - گویند روزی سبحان قلی خان
والی آنجا بسیر فالیز رفته بود - میر شهاب الدین بخواجه یعقوب
جوبداری و رستم پے اتالیق ظاهر کرد که پدرم بھند می طلبد -
و خان رخصت نمیدهد - چون وقت رسیده بود این هر دو
عزیز نزد خان رفته بالتماس اجازت حاصل کردند - خان
طلبیده فاتحه خواند - و گفت تو بھندوستان میروی مرد عمده
خواهی شد - اتفاقاً بدولت رسید که ثروت و مکنات سلاطین
بلغ بوه بخارا را در جنب آن چه نسبت در سال بیست و سیوم

بداروغگی فیل خانه میبای گوریده . و سال سیام بقلعه
 میرتوزکی و خطاب معتقد خان سر برافراخته . سال سی و یکم
 از اصل و اضافه بمنصب در هزاری دو هزار سوار (از انجمله
 هشت صد سوار در اسبه سه . اسبه) و تعلقه فوجدار (ی) و
 تیولدار (ی) بهرانج مضاف ارده طبل شادکامی نواخته . و سال
 دهم جلوس خلد مکان بفوجدار (ی) سلطان پور مله‌ری فرق
 اعتبار باذن کرده . پستور بوجه معائب گشته از منصب برافتاد .
 و سال دوازدهم ببحالی در هزاری دو هزار سوار و خدمت
 داروغگی بندهای جلو مطرح انظار مرحمت گردید . برادر دیگرش
 محمد اسمعیل خان است که پیش از جلوس خلد مکان بمنصب
 هزاری پانصد سوار سرفراز شده . و سال دوم بخطاب خانی نامور
 گشته . و یکم از نباید نجابت خانی بهره ور خان است . و سال
 بیست و نهم جلوس خلد مکان از انتقال رای رایان ملوک چند
 بنیابت محمد اعظم شاه بصوبه مالوه رفته . و پستور بخطاب نجابت
 خان سرافراشته ناظم برهانپور و فوجدار بکلانه بود . و سال چهل
 و هفتم بمنصب در هزاری پانصد سوار رایت اعتبار افراخت .
 و در ایام اقتدار اعظم شاه صوبدار (ی) مالوه بار متعلق گوریده .
 در عهد محمد فرخ سیر نامبرده را حسین علی خان امیرالامرا
 بر سردادن عمل در قلعه مله‌ری (که بار مقرر بود) نظر بند

(باب الغین) [۸۷۰] (مآثر الامرا)

بذابر شهرت حرکت والی ایران باین طرف بدارالملک کابل
(رخصت یافته بود) معین گشته باضافه پانصد سوار سرمایه
کامرانی اندوخت . سال دهم با شاهزاده مذکور بملازمت
پیوسته [چون شاهزاده بمکان صوبه داری خود (که عبارت از
دکن باشد) (رخصت یافت) او نیز بهمرکابی مامور شد .
پستز بفوجداری جوانپور سربلند شده سال بیست و سیوم از
آنجا معزول گردیده بحضور رسید . و بهمراهی سلطان محمد اکبر
بر سر قوم سیسودی و راتهور (که دران سال مصدر فساد شده
بودند) نامزد گشت *

و چون شاهزاده باغواوی راجپوتان بغی و زبده بمقابله
با پدر پیش آمد نامبرده با او درین مقدمه شریک بود .
پس از فرار نمودن شاهزاده مزبور او خود را نزد شاه عالم
رسانید . شاه عالم بحضور فرستاد . ازین جهت مغضوب
گردیده حواله اهتمام خان شد . که در محلات اکبری نظر بند
دارد . مدت ها در آنجا محبوس بود . سال چهل و سیوم
غائبانه رهائی یافته بمنصب سه هزاری در هزار سوار و تعلقه
فوجداری جوانپور امتیاز یافت . و یک برادر او محمد قلی
نام سال بیست و ششم جالوس فردوس آشیانی از اصل
و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار امتیاز گرفته
با سلطان دارا شکوه بهم قندهار شتافته . و سال بیست و هشتم

(۲)

غیرت خان محمد ابراهیم *

یمر نجابت خان است - در خدمت فردوس آشیانی پایه
رشداسی داشت - و بمنصب هشتصدی چهار صد سوار مرتقی
گشته در ایامی (که محمد اورنگ زیب بهادر از دکن عزیمت
رفتن پیش پدر نمود - و نجابت خان در رفاقت شاهزاده
مذکور تن در داده کمر موافقت چست بست) او باضافهای
متواتره از اصل و اضافه ^(۳) بدایه در هزار سوار و خطاب
شجاعت خان سر بلذدی اندوخت - و پس از جنگ مهاراجه
جسونت سنگه و محاربه اول دارا شکوه از اصل و اضافه
بمنصب پنج هزار سوار و خطاب خان عالم سرفراز
گشته بر چار بالش بلندرتبگی تکیه زد - و چون [پادشاه
بتعاقب دارا شکوه تا ملتان شتافت معارفت فرمود - و نظم
موبه مذکور بذا لشکر خان (که در کشمیر بود) قرار یافت] تا
(سیدن ار بذابر خبر داری بلده مذکور در انجا ماند - پستر
از انجا رسیده در جنگ دوم دارا شکوه همراه رکاب پادشاهی
بود - پس از ان بوجه از منصب معزول شده اواخر سال دوم
جلوس بمنصب سه هزار سوار مشمول عاطفت
گشت - و سال سیوم بخطاب غیرت خان مخاطب شده آب
رفته بجو آورد - سال نهم بهمراهی سلطان محمد معظم (که

(۲) در نسخه [ج] ذکر این امیر نیست - (۳) نسخه [ب] بمنصب پایه *

و بقدم ادشاهی مورد سعادت گردیده بفیض آباد موسوم گشت -
 و مواضع پرگذاشت نواح بجمع سی لک دام جدا ساخته بدو متعلق
 نمودند - خان مذکور در جنگ داراشکوه در فوج برادرش بود -
 پس ازان (که الویة عالمگیری بفتح و فیروزی ارتفاع آسمانی
 گرفت و زمام سلطنت بقبضه افتدارش درآمد) اکثر پسران
 آله دردی خان باندازه رشادت و کار طلبی یا بعلمت تالیف پدر آنها
 (که همراه شجاع بود) مورد عاطفت خسروانی گشتند - مشار الیه
 در آغاز جاوس نیز بفوجداری میان دو آب اختصاص گرفت -
 و در آخر سال دوم از تغیر مکرم خان صفوی بفوجداری چونپور
 عزت اندوخت - و در سال هفتم بصوبه داری تهنه از تغیر^(۲)
 قباد خان منصوب شد - و باضافه پانصدی هزار سوار بمنصب
 سه هزار و سه سوار (از انجمله هزار سوار دو اسبه سه
 اسبه) مدهی گشت - در سال دهم آخر سنه (۱۰۷۷) هزار
 و هفتاد و هفت هجری در تهنه باجل طبیعی بساط زندگی
 در نوشت - حسن علی خان برادرش (که فوجدار مرادآباد
 بود) و اسلام خان برادر خردش (که فوجداری سیوستان
 داشت) و همچنین پسران و دیگر منسوبانش بار سال خلعت
 مورد عاطفت گشتند *

(مائوالامرا) [۸۶۷] (باب الغین)

تغیر شد - و در سال بیست و هفتم باز بمنصب سابق هزاره
هشتصد سوار و خدمت فوجداری میان درآب سربلند گردید -
ناگاه فیل کلان دندان دار از کوه دامن شمالی پورگنه چوراسی
مضاف سرکار سهارنپور آمد - خان مذکور بحضور اخبار نمود -
قوادلان با فیلان و دیگر لوازم شکار فیل بدانجا تعیین گشتند -
خان مذکور آن را گرفته از نظر گذرانید - و بخاص شکار موسوم
گردید - و در سال بیست و هشتم خدمت مذکور و اتمام
عمارت مخلص پور از تغیرش بحسین بیگ خان تفویض یافت -
انفاقا در سال سیام محمد ابراهیم پسر امالت خان بدیدن
عمارت مخلص پور مامور شده برگشت - و بعرض رسانید که
کار عمارت بآئین سابق جاری نیست - لهذا مجدداً خان مذکور
را بفوجداری میان درآب و اضافه در صد سوار بر نواخته -
بر سبیل تعجیل دستوری یافت که زود عمارت مذکور را بوجه
دلخواه با تمام رساند *

مخفی نماید که کنار جون متصل دامن کوه شمالی که بکوه
سرمور نزدیک است چهل و هفت کوه دهلی موضعه سنت معروف
بمخلص پور از مضافات سهارنپور - بخوش هوایی و چندین صفات
شگرف موصوف - از دار الخلافه کشتی سواره در یک هفته توان
آمد - در سال بیست و هشتم حکم اساس عمارت رفیع اصدار
یافته بود - در سال سیام بصرف پنج لک روپیه با تمام رسید *

● غضنفر خان ●

بهر آله و ردی خان است - از دیر باز از خدمت پدر جدائی
 گزیده در حضور اعلیٰ حضرت شرف‌اندوز پرستاری بود - و
 منصب بسائر اخوان (غیر از مهین برادر میرزا جعفر) بمزید
 روشناسی و اعتبار و عزت امتیاز داشت - و از کار طلبیها
 در تقدیم خدمات پادشاهی چسب و چالاک بود - اولا از
 پیشگاه خلافت بخدمت تزک سرفرازی یافت - و در سال
شازدهم بداروغگی توپخانه و کوتوالی لشکر سربلند گردید - و
 در یساق بلخ شاهزاده مراد بخش خلیل الله خان را (که
 به سرداری طرح دست چپ معین شده بود)^(۲) از چاری کار
 بانفتاح حصار کهمرو و غوری دستوری داد - خان مذکور غضنفر خان
 را با جمعی بطریق منقلا بر سر قلعه غوری فرستاد - مشارالیه
 با قباد خان میر آخور باشی ضابط آن حصار کارزار مردانه نموده
 او را بقعه در آرد - و از ناموس جوئی و نام طلبی از اسبان
 پیاده شده دست و بازو بقعه ستانی برگشاد - درین اثنا
 فوج عقب نیز رسید قلعه دار را غیر از تسلیم چاره نماند - و در
 سال بیست و دوم بداروغی فیلخانه و منصب هزاری پانصد
 سوار تارک افتخار افراخت - و بخطاب خانی نیز مفتخر
 گشت - و آخر بسبب تقاعد او از رفتن بنگاله منصبش

(۲) نصفه [پ] معین بود *

(مائراامرا) [۸۶۵] (باب الغین)

صوبه دارى تهته چهره بختوزي افروخته عازم آن سمت گردید .
و در سال چهاردهم سنه (۱۰۵۰) هزار و پندجاه هجري همانجا
پیمانۀ زندگیش پر شد - جهانگیر نامه (غیر از اقبالنامه تالیف
معتمد خان) از مولفان اوست - و مشارالیه نسبت به معتمد
خان (که همزاح کوئی ناچار و گرفتار است) اکثر مقدمات را بے
کم و کاست نوشته - سیما بغی ایام شاهزادگی جنت مکانی که
بتفصیل مرقوم ساخته *

(۲)
* غالب خان بیجاپوری *

ابتدا نوکر عادل خان والی بیجاپور بود - و بقلعه دارى حصہ
پریزدا مضاف صوبۀ خجسته بنیاد (که دران ایام تعلق بوالی
مذکور داشت) می پرداخت - سال سیوم جلوس خلد مکان
از عادل خان متوهم گردیده بشایسته ' خان امیرالامرا صوبه دار
دکن ملتجی گشته قلعه مذکور را بسرکار پادشاهی گذاشت - و در
جلدري آن بمنصب چارہزاری چهار هزار سوار و خطاب خانہی سر
برافراخته در زمرة تعیناتیان دکن منسلک گشت - سال فہم
ہمراہ میرزا راجہ جے سنگہ بتادیب بیجاپوریان کمر بستہ در
تسخیر کدھی موضع دھونکی از اعمال بیجاپور و نلکے مصدر (۳)
قرودات شد - پس ازان احوالش معلوم نگردیده *

(۲) در نسخہ [ج] ذکر این امیر نیست - (۳) نسخہ [ب] نیلکے .

(باب الغین) [۸۶۴ .] (مائوالامرا)

پستر عبد الله خان از عقب رسیده سر خانجهان و عزیز نام
پسرش و ایمل خان را مصحوب خواجه کامگار بدرگاه پادشاهی
فرستاد - مشارالیه هفتم ماه مذکور در اثناء آن (که صاحب قران
دانی در آب تپتی کشتی سوار عشرت اندوز مید مرغابی
بود) با سرهای آن نگونساران رسید - اعلی حضرت زبان بشکر
افضال الهی گشاده حکم بنواختن کوس شادمانی فرمود -
خواجه کامگار بعزایت خلعت و اسب و باضافه پانصدی دو
صد سوار و خطاب غیرت خانی سربرافراخت - و چون مشارالیه
خالی از فهمید و کاردانی نبود بدوام خدمت حضور مورد
نوازش گشته بافروزی سواران منصب عز و امتیاز یافت - و در
سال دهم باضافه هزار و دویست سوار بمنصب دو هزار
و پانصدی ذات در هزار سوار و خدمت نظام صوبه دارالملک
دهلی از تغیر اصالت خان تارک افتخار برافراخت - و در
سال دوازدهم تاسیس عمارات شاهجهان آباد باهتمام ار مفوض
گشته - بهرکاری و صاحب اعتباری مشارالیه پنجم ذی الحجه
سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجری موافق طرح
(که قرار یافته بود) بحفر بنیان پرداختند - نهم محرم سنه
(۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجری اساس نوآیین گذاشتند -
تا چار ماه دیگر بصرف جد کاری خان مذکور برخی مصالح
موجود شده لختی جا اساس برآمده بود (که بتفویض

* غیوت خان *

خواجه کامگار برادرزاده عبد الله خان بهادر فیروز جنگ است - در سال سیوم شاهجهانی از اصل و اضافه بمناصب هزار و چارصد سوار سرفرازی یافت - و چون (سال چهارم) خانجهان لودی از دکن برآمده بقصد شورش افزائی سر بهندوستان کشید - و پس از کشته شدن دریا خان همه آرزو از سر بدر کرده مامنی میخواست و میخواست که بگمذامی از میان بدر رود عبد الله خان فیروز جنگ بهراولی سید مظفر خان باره دست از تعاقب باز نکشیده هرجا می رفت خود را بار می رسانید - ناچار هنگام کارزار گرم کرده برخه از خویشان و اقربا را بکشتن داده راه فرار می سپرد (خواجه کامگار بهمراهی عم بزرگوار بتقدیم خدمات می پرداخت - چون خانجهان از حوالی کالنجور سرچنگ خورده بیست کوه دیگر شتافته برکنار سپیده فرود آمد - از آنجا (که امید رستگاری منقطع ساخته و از زندگانی سیر آمده بود) همانجا غره رجب سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجری در مقابل هراول لشکر فیروزی از اسب فرود آمده با معدودے (که برفاقت او پای ثبات افشوده بودند) بزد و خورد درآمد - پیش از آنکه سید مظفر خان هراول برسد سادات با جوق از پودلان لشکر هجوم آورده خونی گرفته را با رفیقانش پاره پاره ساختند -

هزاري رسیده تعیین دکن گردید - درانجا با خانخانان ساز
 محبتش کوک شد - که ناگاه در عین ریحان شباب محبت
 الهی . دلوله برانگیخت - و جذبۀ ازان طرف در رسید -
 پخانخانان گفت ترک روزگار سراپای خاطر فرود گرفته -
 بدرخواست نه خواهند گذاشت - بدر جزون میزنم - شما
 بحضور فوشته روانۀ دهلی نمائید - که بقیۀ عمر بر مزار
 سلطان المشایخ بیداریم - هرچند خانخانان الحاح و ابرام نمود
 (که ازین فرزانیگی دیوانگی نما بگذرد) ممنوع نشد - روز
 دیگر عریان گشته گل ولای ببدن مالید - و در کوچه و
 بازار میگشت - چون بعرض پادشاهی رسید - رخصت انزوای
 دهلی حاصل شد - مدت سی سال در کمال تورع و تشرع
 بسربرد - با آنکه از علم بهره تمام داشت همه را بآب
 فراموشی شسته - بتلاوت قران شریف و باشغال صوفیۀ صافیه
 قیام می نمود - و از خواجه باقی بالله سمرقندی الاعلی
 کابلی المولد (که در دهلی آسوده است) اجازت ارشاد
 سالکان داشت - در سنه (۱۰۴۳) یک هزار و چهل و سه هجری
 رحلت نمود - زوجۀ او همشیره علامی شیخ ابوالفضل بود - بفرمود
 بشوهر آنچه زر و زیور داشت بدرویشان داده دامن از لوث
 علائق برچید - گویند هر سال دوازده هزار روپیۀ جهت خرج
 خانقاه شاه حسام الدین می فرستاد *

(مآثر الامرا) [۰ ۸۶۱] (باب الغین)

و در عهد جماعت مکانی از بے تأملی و نا پراگندگی این طریقه
نکرهیده همه وقت معمول گردید - چون سرور فرمان درائی
بجلوس فرودس آشیانی^(۲) (شکر الله سعیه) مزین گشت اول
حکمه (که از قهرمان خلافت پیرویه صدر یافت) منع سجده
بود که جز ذات معبود حقیقی شایان این تعظیم عظیم نیست
مهابت خان سپه سالار بعرض رسانید - که ناگزیر پایه شناسی
آن است که تحیه پادشاهی مغائر تحیات مشترکه میان سائر
بزرگان الهی باشد - اگر بجای سجده زمین بوس قرار یابد هرینه
سرشته خادم و مخدوم و سلطان و رعیت مضبوط می ماند -
لهذا تقرر یافت که هر دو دست بر زمین گذاشته پشت
دست را استلام نمایند - و چون زمین بوس صورت سجده
داشت آن را نیز پادشاه حق آفرین در سال دهم جلوس
برطرف ساخته تسلیم چهارم بجای آن مقرر شد - که در برابر
عنایتی (که از پیشگاه سلطنت در حضور و غیبت پرتو ظهور
دهد) تسلیمات چهارگانه بجا آرند - و برای سادات و
علما و مشائخ وقت ملازمت سلام شرعی و هنگام وداع فاتحه
متعین گشت *

خلف ارشد اغر غازی خان میر حسام الدین - مشهور
است که از مشائخ وقت بود - در عهد اکبری بمنصب

(۲) نسخه [ب] بجلوس فرودس آشیانی مزین گشت *

(باب الغین) [۸۶۰] (مآثر الامرا)

بطریق تحیمت و فروتنی نه عبادت و بندگی پیشانی بر زمین
می گذاشتند - سجده ملائکه آدم را و پدر و برادران یوسف
اد را ازین قبیل بود - و این تحیمت در زمان پیشین بمثابه
سلام راج داشت - چون بفروغ خورشید اسلام چراغ ادیان
خالیه انطفأ پذیرفت بدل آن سلام و مصافحه مقرر گشت -
عرش آشیانی (که موسس سلطنت و جهانبانی و موجد اکثر
قواعد و رسوم است) در نیایشگری نیز مراتب متنوعه بر ساخت -
ردی دست بر فراز پیشانی نهاده سرفرود آوردن قرار داده آنرا
کورنش نامید - یعنی سر را که زندگانی محسوس و معقول
بدوست بدست گرفته نیاز می کند - و خود را باطاعت آماده
می سازد - و ردی دست را بر زمین گذاشته بآرمیدگی بردارند
و راست ایستاده ردی دست بر تارک سر نهند - آنرا تسلیم
خوانند - هنگام رخصت و ملازمت و تفویض منصب و جاگیر
و عذایت خلعت و فیل و اسب سه تسلیم قرار یافت - و
در باقی مراسم داد و دهش و گوناگون نوازش بیکه اکتفا
فرمود - و پس از آنکه بتجویز دنیاپرستان خوشامدگو انبیا سجده
در میان آمد طعن عامه اندیشیده دربار عام موقوف نمود - و
آن را مخصوص مقربان مجلس خاص ساخت - چه هرگاه در
خلوت بنشستن امرا حکم می شد سجده بجا می آوردند -

را برداشتند بهیچاری از بهادران را پای ثبات لغزید - غازی خان
از کار طلبی برگشته بفوج هراول پیوست - و مردانه کارزار
نمود - و پس ازان در تئولدارئی اوده در مالش امرای
سرتاب صوبه بهار (که از تباخردی و کوته اندیشی غبار
فساد دران دیار برانگیخته بودند) بهمراهی عساکر حضور
جوهر مردانگی او فروغ دیگر بخشید - و بکانونه اخلاص و
یکجہتی چہرہ حالش آراسته تر گردید - و سال بیست و نہم
سنہ (۹۹۰) نہصد و نود ہجری در سن ہفتاد سالگی بقصبہ
اوده سفر راہین پیش گرفت - صاحب تصانیف معتبرہ است -
(۲)
شیخ علامی در احوال او نوشتہ کہ کفدآرزے چہرہ افروز دانائی
داشت - و شمشیر را پایہ افزای قلم گردانیدہ با فرد رفتگی
در علم زار رسمی با صوفیان مافی نیایش کری نمودے - و با
بابستگی صوری دارستگی اندوختے - و ہموارہ چشم گریان
و دل تفسیدہ داشتے - گویند اول کسیکہ اختراع سجدہ پیش
عرش آشیانی کردہ او بود - طوفہ ایفکہ ملا عالم کابلی (کہ
از فضای وقت بود) ہموارہ بحسرت میگفت - کہ دریغ من
مخترع این امر نشدم *

بر متصفیان محائف اخبار ظاہر است کہ در ملل سابقہ
و امم سالفہ برای برگزیدگان دین و پیشوایان راہ یقین

سخنان فریب آمیز پیغام کرد - خان قاضی را چند روز نگاه
داشته هر روز الوان اطعمه و فواکه بسیار (که بوقت سعه و
آسودگی در حوصله بدخشیان نگنجد) در مجلس می کشید -
قاضی را یقین شد که فتح قلعہ از مقوله ممتنع است -
ببرون آمده بمیرزا سلیمان گفت که سعی در تسخیر قلعہ آهن
سرد کوفتن است - ناگزیر میرزا در آشتی زده بدخشان
برگشت - و پس از آنکه قاضی از میرزا سلیمان جدا شده بکابل
رسید میرزا محمد حکیم با احترام و اعزاز پیش آمد - و بمصاحبت
خود برگزید - و او در سال نوزدهم (و آنکه هفت گشته در منزل
خانپور هنگام مراجعت الیوم پادشاهی از جونپور شرف ملازمت
عروش آشیانی دریافت - و بکمر و شمشیر مرصع و خلعت فاخره
و انعام پنج هزار روپیہ و تفویض منصب پرانچی گری ^(۲) چهره
کامیابی برافراخت - چون از مزاج شناسی روزگار نصیب فرادران
داشت در کمتر فرصت محفوف عواطف پادشاهی گشته اعتبار
تمام بهم رسانید - و بمنصب هزاری سر برافراخت - و پس از
تولد در معارک و بغازی (که مکرر به سوری و سرداری لوای
چیرگی افراشت) مخاطب بغازی خان گردید - و در سال
بیست و یکم به همراهی راجه مانسنگه در جنگ (انا سردار فوج
جوانگار بود - چون مبارزان غنیم بغیرومی گذاد) این فوج

* حرف الغین *

(۲)

* فازی خان بدخشی *

قاضی نظام نام داشت - علوم مکتسبه را نزد ملا عصام تلمذ نمود - و در دانش عقلی و نقلی یکنای درزگار گردید - و نصبت مریدی بشیخ حسین خوارزمی پیدا کرد - و بطریقه صوفیه صافیه مناسبت تمام بهم رسانید - و چون ذهن رسا و فکر بلند فطری او بود بفرط کاردانی و رشادت ناموری اندر خده بدایه امارت برآمد - ابتدا با میرزا سلیمان والی بدخشان قرب و مصاحبت بهم رسانید - و در زمره عمدهای او منتظم گشت - و بخطاب قاضی خان اختصاص گرفت - و در سال (که همایون پادشاه لوی سفر آخرت برافراخت - و میرزا سلیمان از قاپوطلبی آمده کابل را محاصره نمود) منعم خان (که سردار کار دیده بود) حصاری گشت - و باستدعای کومک مصرعان را بهندوستان گسیل نمود - چون محاصره بامتداد کشید میرزا قاضی خان را نزد منعم خان فرستاده

(۲) نعت [ب] هفت امیر *

(۱۰۸)

(باب العیسی) [۸۵۶] (مآثر الامرا)

دادند - چون از پادشاه وقت اطمینان خاطر ندارند چندی وارد
بندر سورت گردیده با کلاه پوشان آنجا در ساخته اوقات بسر برد -
درینولا سوار جهاز شده عازم بیت الله گردیده - با حفظ کلام الهی
و تحصیل علوم - بمشق خط را درست ساخته - و جوهر همت و
شجاعت را بهم بر آمیخته - شعر می گوید - ازوست * * بیت *
مرا بهنگ فلاخن کجاست همسنگی
که دورم افگنی و گرد سر نگردانی
کثیر الاولاد است - یک پسر او در سرکار نظام الدوله آصف جاه
آمده برعایت قرابت بمنصب پنجهزای و خطاب حمید الدوله
و مدد خرج نقدي سرفراز گردیده *



بود (مقتول گردید - و همان روز هشتم ربیع الآخر روز پنجم شعبه
سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری عالمگیر
ثانی هم برجه شادت پیوست - و در تاریخ مذکور معنی الملة
پسر معنی الملة بن کام بخش بن خلد مکان را بر تخت
نشاند به شاهجهان ثانی مقلب ساخت - و بعد فوت
عالمگیر ثانی و خانخانان بر طبق طلب دنا بکرومک او شتافت -
در همین ایام آمد آمد شاه درانی غلغله دران نواحی افکند
دنا از نواحی شکرآل برخاسته باره مقابله با شاه درانی
جانب سرهند رو نهاد - و عماد الملک به شاهجهان آباد آمد -
و چون خبر مقابله دنا با قراران شاه درانی شنید غالبیت
درانیان بر غنیم استنباط نمود - بنابراین پادشاه تازه را در دهلی
گذاشته خود نزد سورجمل جات رفته مدتی نشست - و پستتر
(که پادشاه مذکور را زمانه از میان برداشت و نجیب الدوله
سلطان جوان بخت یور عالی گهر شاه عالم بهادر پادشاه را
بتوزکی بر گرفته در دار الخلافه حکمرانی میکرد) او بفرخ آباد
نزد احمد خان بنگش رفت - و همراه شجاع الدوله بچنگ اهل
فرنگ شتافت - و بعد هزیمت در تعلقه جات پناه جست -
و سنه (۱۱۸۷) هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری بدکن
آمده - مرهته محاله چند برای اخراجات او در صوبه مالوه

(باب العین) [۸۵۴] (مآثر الامرا)

لهذا شاه نجیب الدوله را منصب امیرالادرائی همدوستان داده
روانۀ لاهور گردید - عمادالملک در فکر نجیب الدوله از فروخ آباد
عمازم دهلی گشت - و (کفائت) (۲) را برادر اعیانی بالاجی (۳) را
و هولکر را بمبالغۀ تمام از دکن طلبیده باتفاق دهلی را
محاصره نمود - عالمگیر ثانی و نجیب الدوله محصور شدند -
چهل و پنج روز جنگ توب و دهکله درمیان ماند - آخر هولکر
رشوت سنگین از نجیب الدوله گرفته بذای صلح گذاشت - و
نجیب الدوله را با آبرو و مال و ائصال از قلعه برآدرده متصل
خیمۀ خود جا داد - و بتعلقۀ او آن طرف آب چون (که
عبارت از سهارنپور بوری و چاندپور و تمام قصبات بارهه باشد)
رخصت نمود - عمادالملک بتقویت غنیم رتق و فتق مهمات
سلطنت بتمامها بدست آورد - و چون دتا سردار غنیم
نجیب الدوله را در شکرآل محاصره کرد - و عمادالملک
را از دهلی بکومک خون طلبید و عمادالملک با خانخانان
انتظام الدوله خال خود ناخوش بود - و با عالمگیر ثانی
هم صفا نداشت - و می دانست (که اینها با شاه درائی
مخفی سلسلۀ رسل و سائل دارند - و نیز غلبۀ نجیب الدوله
بر دتا میخواستند) بنا بران خانخانان (که از سابق محبوس

(۲) نسخه [ب - ج] رکھنا نه راو - (۳) نسخه [ب ج] بنا بر صلح -

(۴) نسخه (ب) دتا - (۵) نسخه [ا ب] عمادالملک که •

وزارت را از تغییر انتظام الدوله خود گرفت - و امیرالامراتی
 بمصمم الدوله مذکور دهانید - روزیکه وزارت گرفت مبع خلعت
 پوشید - و وقت استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزیزالدین
 خلف معزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنه
 (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجری بر تخت
 سلطنت اجلاس نمود - و بعالمگیر ثانی ملقب ساخت - و بعد
 یک هفته از قید کردن چشم احمد شاه و چشم مادرش (که
 تمام فتنها از زائیده بود) مکهول گشت - بعد ایامی برای
 انتظام صوبه پنجاب (که پس از فوت معین الملک از جانب
 شاه درانی بتصرف اهلیه معین الملک بود) قصد لاهور کرد -
 عالمگیر ثانی را در دهلی گذاشته شاهزاده عالی گهر را بتوزکی
 برداشته از راه هانسی و حصار روانه لاهور گردید - و قریب دریایی^(۳)
 ستلج رسیده حسب الطلب آدینه بیگ خان فوج را بحر کردگی
 سید جمیل الدین خان سپه سالار و حکیم عبید الله خان کشمیری
 مدارالمهام خود را (که بمذنب شش هزار و خطاب بهادالدوله
 صرافراز بود) شبشب لاهور رخصت کرد - و ایضا باستعمال
 تمام خود را لاهور رسانیدند - و خواجه سوائان را در حرم
 فرستاده مصماة مذکوره را (که در کمال غفلت خوابیده بود)

(۲) نسخه [ب] چکار و [ج] ربه لاهور کرد - (۳) نسخه [ب ج] چور

قریب دریایی ستلج رسیده *

ببخورجه برگشت) هولگر قریب معمر احمد شاه رسیده اول شب
 چند بان سرداد - مردم گمان کردند که عاقبت محمود خان
 از راه شرارت باز آمده آتش افروز هنگامه است - امر
 سهل دانسته ^(۲) استعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم نذمودند -
 و الا خرابیه پیش نمی آمد - آخر شب متحقق شد که هولگر
 آمده است - دست و پا کم کردند - که نه وقت استعداد
 جنگ ماند و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و مادر او
 و مصمص الدوله میر آتش بهر امیر الامر خاندوزان ناموس
 و احمال و ائقال را گذاشته با چند کس راه دار الخلافه
 برگرفتند - و از ناتجربگی چشم زخم عظیم رسید - هولگر
 آمده بی مذاحمت تمام ائاثه سلطنت را غارت کرد - و ملکه
 زمانیه دختر محمد فرخ سیر پادشاه (که زوجه فردرس آرامگاه
 بود) و دیگر پردگیان سرادقات پادشاهی باسر ^(۳) در آمدند -
 هولگر اینها را بحرمش نگاهداشت - عمادالملک ابن خبر شنیده
 محاصره را گذاشته بدار الخلافه شتافت - بی ابا چون دید
 که این هر دو سردار بوخاسته رفتند و تنها عهده برای محاصره
 نمی توان شد او هم دست از محاصره برداشته بناربول رفت -
 و سورجمل خود بخود از تنگنای محاصره برآمد - و عمادالملک
 بزور هولگر و سازش امرای حضور خصوص مصمص الدوله میر آتش

(۲) نسخه [ب] داشته (۳) نسخه [ج] با سهری *

دار و گیر گرم ساخت - و همان روز کاره نساخته روی گریز بجانب
 داسنه نهاد - و از در قطاع الطریق (۲) برآمده بتاخت و تاراج
 محاللات خالصه پادشاهی و جاگیر منصبداران (که در نواحی
 دار الخلافه بود) غبار فتنه برانگیخت - و درین ضمن سورجمل
 جات (که از دسمت اهل محاصره بحالت تباہ رسیده بود)
 از پادشاه التماس امداد کرد - پادشاه در ظاهر برای شکار
 و نظم و نسق انتربید و در باطن برای کومک جات از دهلی
 برآمده در سکندره مضرب خیم ساخت - و عاقبت محمود
 خان را (که دران نواحی هنگامه پرداز بود) استمالت نموده
 بحضور طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده
 ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت *

از مقدرات الهی اینکه هولگر بخاطر آردن که احمد شاه در
 دادن اضراب توپ تغافل کرد - الحال که بیرون برآمده اسم
 رفته رسد غله و گاه لشکر پادشاهی بند باید کرد - و قافیه
 را تنگ نموده اضراب توپ باید گرفت - و خواست که این
 کار را بے سهیم و شریک بر کوهی نشاند - عناد الملک و
 جہاها را خبر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر متعرا عبور دریایی
 چون کرده شب (که عاقبت محمود خان ملازمت نمود)

(۲) نصف [ب] دانه (۳) نصف [۱ - ب] برون (۴) نصف [ب] قافیه

تنگ نموده *

بخواهید - او میر بخشیگری از تغیر عماد الملک به سادات خان
 ذوالفقار جنگ دهانید - چون پادشاه را با صفدر جنگ سرگرانی
 در داد عماد الملک خواست که صفدر جنگ را برهم زند -
 شش ماه با او جنگید - و در ایام جنگ مذکور ملهار (اد
 هولکر را از مالوه و جاپا را از ناگور بکرمک خون طلبید -
 اما پیش از رسیدن اینها با صفدر جنگ مصالحه در میان
 آمد - عماد الملک و هولکر و جاپا مرهنة با اتفاق بر سر سورجمل
 جات رفتند - بهرت پور و کمهنیر و دیک را ^(۲) که هیرسه
 از قلاع حصینه ملک جات است) محاصره نمودند - و چون عمده
 اسباب قلعه گیری اضراب توپ است عماد الملک بالتماس سرداران
 غنیم عریضه بدرگاه پادشاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ
 منصوب عاقبت محمود خان کشمیری (که مدارالمهام او بود)
 ارسال داشت - انتظام الدوله وزیر بن اعتماد الدوله قمرالدین
 خان مرحوم بضد عماد الملک پادشاه را از فرستادن اضراب
 توپ مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثری از منصب داران
 پادشاهی و مردم توپخانه را بوعده این (که اگر دور عماد الملک
 شد با شما مراعات چنین و چنان بعمل می آید)
 با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله را بردارد - و
 (وزر قرار داده بر سر خانه انتظام الدوله غلو کرده هنگامه

مبارک الدوله بنام ریاض موسوم شدند - و سینه (۱۱۸۵)
هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری مویه بنکاله و چهار بالکلیه
بتصرف کلاه پوشان درآمد *

* مدار الملک *

پسر امیرالامرای فیروز جنگ خلف نظام الملک آصف جاه
اسم - و دختر زاده اعتماد الدوله قمر الدین خان - نام اصلی
او میر شهاب الدین - چون پدرش بنظم دکن مامور شده
بدان حدود شتافت او را به نیابت میر بخشگیری در حضور
احمد شاه گذاشته بصفدر جنگ وزیر سپهر - سپس (۲) که
خبر فوتش از دکن رسید) او پاس وقت از دست نداده
با صفدر جنگ آنقدر جوشید که بکار بندی مررت میر بخشگیری
بنام او تقرر یافت - و بخطاب پدر مخاطب شد - پس از آن
(که در مزاج پادشاه درآمد گرد از جانب صفدر جنگ تکدر
یافته) باتفاق خال خود خانخانان با فوج در قلعه شاهجهان آباد
درآمده موسوی خان را (که به نیابت صفدر جنگ با چهار
صد کس بکار میر آتشی می پرداخت) از قلعه بیرون کرد -
و قلعه مزبور به پسر خاندوران مقرر ساخت - صفدر جنگ
فردای آن پیش پادشاه رفته مبالغه در بحالی میر آتشی
نمود - پیش رفت نشد - حکم صادر گردید که قلعه دیگر

(مآثر الامراء)

[۸۴۴]

(باب العین)

مکرر بمومک پنهان عازم گردید - و در جنگ ثبات پا ورزیده زخمی
گشت - و چون شاهزاده عذر بخش عزیمت را جانب مرشد آباد
گردانید او زود رفته با پدر ملحق شد - و پستر جانب پورنیه (که
بخادم حسن خان نائب آنجا دم مخالفت می زد) شتافته
بعد وصول در نواحی بتیا مضاف پورنیه سنه (۱۱۷۳) هزار
و یکصد و هفتاد و سه هجری قضا را شی برق بر افتاده
خرمن هستیش بسوخت *

* ع *

* پناکه برق افتاده بمیرن *

تاریخ این ساندک اسم - پس از وقوع این حادثه قاسم علی
خان نام داماد جعفر علی خان خسر را بیدخل ساخته خود مسلط
شد - لهذا جعفر علی خان بکلیت رفت - آخر صحبت قاسم علی
خان با نصاری در نگرفت - و جعفر علی خان بار دوم بر حکومت
دست یافت - قاسم علی خان از آنجا برآمد - و پادشاه وقت و
شجاع الدوله وزیر را بران صوبه برد - و هیچ کار صورت نگرفت -
مدتی مترصد گشاد مقاصد در حضور بود - چون مفید نشد چندی
به بیرونجات گذرانید - مآل حالش معلوم نیست - اما جعفر علی
خان در سنه (۱۱۷۸) هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری فوت
نمود - پس از پهرش نجم الدوله بر مهند حکم رانی نشست - و
در سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد و هفتاد و نه هجری عالم را
پدرود کرد - بعد از ساله چند سیف الدوله نامی و ماهی چند

(مآثر الامراء) [۸۴۵] (باب العین)

و قتال طول کشید - علي وردی خان سلسله صلح جنابانهد : و
بهاسکر پندت و علي قرارل را با بیست و نه سردار بتقریب ضیافت
در خیمه خود طاییده همه را علف تیغ بے دریغ ساخت -
فوج بذات النعش شده رو بفرار نهاد - (گهو و میر حبیب خانبه
و خاسر بر گشتند - ^(۲) اما هر سال فوج بتاخت و تاراج بنگاله
میفرستادند - تا آنکه علي وردی خان هر سال زرے برای رگهو
مقرر کرده در عوض آن صوبه ادریسه حواله نمود - و ملک را
از خرابی محفوظ داشت - سیزده سال بایالت آنجا دم استقلال
زد - بعد فوتش نبسه اش (که بخطاب سراج الدوله مخاطب
بوده) ده ماه حکومت کرد - در انمیان بذور کلکته را غارت نمود - و
پستر از فوج کلاه پوشان فرنگ هزیمت یافته کشتی سواره (ه سپر
وادی فرار گشت - و پس از وصول براج محل یکم از
نوکرانش نظام نام او را دستگیر ساخته پیش میر جعفر بخشی
او (که خواهر مهابت جنگ در خانه و با اهل فرنگ سازش
داشت) فرستاد - و بتیغ بیداد سوش از تن جدا شد - میر جعفر
بخطاب شمس الدوله جعفر علي خان زبان زد شده به امداد
اهل فرنگ حاکم آنجا گشت - و در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد
و هفتاد و دو هجری (که موکب سلطان عالی گوهر متصل
پنجه رسیده محاصره نمود) صادقعلي خان عرف میرن پسر او

(۲) نسخه [۱ ب] خاسر گشنده

بقیة اصاله گرفت - شجاع الدوله صوبه داری را طوعاً و کرهاً باز
گذاشت - پس از فوت شجاع الدوله (چون صوبه داری بنگاله
پسر ار علاء الدوله سرفراز خان مقرر شد - و بسبب بخل طبعی
که منافعی ریاست است اکثر سپاه را برطرف کرد) علی وردی
خان سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و در هجری هوای
گرفتن بنگاله در سر خود جا داد - و با فوج سنگین بتقریب حصول
ملاقات سرفراز عازم مرشد آباد شد - و برادر خود حاجی احمد
(که در کارهای سرفراز خان دخیل بود) از مافی الضمیر خود
اطلاع داد - حاجی مزبور در مدد فریب بود - مهابت جنگ
چون قریب رسید سرفراز خان متنبه شده با مردم قلیل از
مرشد آباد برآمد - و حرکت مذبوهی کرده سنه (۱۱۵۳) هزار
و یکصد و پنجاه و سه هجری بقتل رسید - مرشد قلی خان
مخمور تخاص داماد شجاع الدوله در انوقت ناظم ادریسه بود -
فوجی فراهم آورده بمحاربه علی وردی خان شتافت - و مکرر
شکست یافته خود را بدکن پیش آفجاء رسانید - میر حبیب
اردستانی (که بخشی مرشد قلی خان بود) نزد رگه و هونساه
مکسدار صوبه برار رفته او را تحریک تسخیر بنگاله نمود - رگه
فوج سنگین بهرداری بهاسکر پندت دیوان خود و علی قرادر
که (سردار عمده از رفقای او بود) همراه میر حبیب کرده
برسر علی وردی خان به بنگاله فرستاد - و قریب یکماه جدال

(مآثر الامرا) [۸۴۳ .] (باب العین)

داشت [بتصرف ملک متعلقه او پرداخته نامی بحری
برآوردند . در همین بمرض درگذشت . و نخستین مدتی
در قید حیات بود . تا آنکه شجاع الدوله پسر مغدر جنگ ابوالمنصور
خان در سنه (۱۱۸۸) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری .
فوجی بر او کشیده . بعد جنگ ته تیغ در آمد . ازان بعد
ازین قوم که شهرت ننموده *

(۲)

• علی وردی خان میرزا بندی •

گویند او و حاجی احمد برادرش هر دو پسران حاجی محمد
اند (که در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه بتعلقه بگاری مامور^(۳)
بود) خان مزبور در عالم کم روزگاریها با شجاع الدوله ناظم بنگاله
آشنائی داشت . در عهد فرودس آرامگاه ایام حکومت او باتفاق
حاجی احمد بدان صوبه شتافته پاتابه غربت کشان . شجاع الدوله
بگرمی پیش آمده مدد خرج برای هر دو مقرر ساخت . و
جلیس و انیس خود ساخته هیچ کار بی مشورت اینها نمیکرد .
و در پیشگاه سلطنت نوشته منصب شایان و خطاب علی وردی
خانی برای خان مزبور طلب داشت . و چون صوبه پتنه
ضمیمه بنگاله بنام او تقرر یافت علی وردی خان را به نیابت
آنجا تعیین کرد . او در زندگی شجاع الدوله در پتنه بدر
خودسری زده از حضور بادشاه خطاب مهابت جنگ و صوبه دار

(۲) نسخه [ج] مهابت جنگ میرزا بندی (۳) نسخه [ج] بعد از .

(باب العین) [۸۴۲] (مائراامرا)

(۲) شکست فاحش داده غنائم بسیار و توبخانه عظیم بدست آورد -
و از اعتماد الدوله گذارک بظهور نه پیوست - بعد ازین شیوه
بغی اختیار کرده مردم بسیار از روه که وطن افغانه اسم طلب
داشته پاره از ملک پادشاهی و پاره از حدون راجه کمانون
متصرف شد - و خیمها را بداب سلاطین هندوستان برنگ
سرخ تیار کرد - لهذا پادشاه خود متوجه تنبیه ارگشته - لچهای
لشکر فیروزی پیشتر شتافته آتش بانوله دادند - آخر بواسطه
وزیر (که باوصف غارت نمودن هیروند متصدی او بر غم
عمده الملک و مقدر جنگ مصروف طرفدارئی او بود) بذای
صلح گذاشته آمده - لازمیت نمود - در عوض اماکن این
ضلع فوجداری سرکار سهرند یافت - در آمد آمد شاه درانی
سنه (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجری از سهرند
برآمده بانوله و بنکر محالات قدیم خود شتافته همان مال
بدار باقی شتافت - پسرانش سعدالله خان و عبدالله خان
و فیض الله خان - اولین بمرض در گذشت - درمین همراه
حافظ رحمت خان مقتول گردید - و سیومین در رام گدهه تا
حالت تحریر زنده است - و از همراهیانش حافظ رحمت
خان و درندی خان [که باهم بنی عم بودند - و اولین
قراعت قریبه با افغانی (که خاوند علی محمد خان بود)

ذی حجه سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه هجری
 حسب الطلب بدربار می رفت - چون بدروازه دیوان خاص
 رسید یکی از نوکران نوملازمش او را بزخم جمدهر کشت -
 او بحضور جوابی و مطایبه گوئی متصف بود - و از پس
 مصاحبت پادشاه بهیچ یک سرفرو نمی آورد - در فنون بسیار
 مهارت داشت - شعر می گفت و انجام تخلص می نمود -
 ازوست *

* من از جمعیت آسودگان خاک دانستم *

* که غیر از خشت بهر خواب راحت نیست بالین *

(۲)

* علی محمد خان روهیله *

گویند در اصل افغان نبود - چون مدتی با یکی ازین قوم
 بسربرد و او مالدار و لادارث فوت نمود در حین حیات نامبرده
 را قابض گردانید - مومی الیه اموال او گرفته ابتدا در انوله
 وبنکر (که از پرگذاش شمالی دهلی در دامن کوه کمانون واقع
 شده) سکونت ورزید - چندی بنوکری زمینداران و فوجداران
 آن نواحی ساخت - پستر تسلط بهم رسانیده بانس بریلی و
 مراد آباد جاگیر اعتماد الدوله قمرالدین خان را ویران نمود -
 بذابران اعتماد الدوله هیونزد نامی متصدی را جهت بندوبست
 محاللات خود تعیین نمود - او بجذک پیش آمده متصدی مزبور را

(۲) نسخه [ج] علی محمد خان (۳) نسخه [ب - ج] کامیون *

مذبذب را همراه برده مورد مزاحم بیکران گردید - در عهد مذبذب
 عهدی بخشیکری سیوم داشت - چون مزاج شاه فراغت دوست و
 عیش طلب واقع شده بود انداز گفتگوی او که مجموعه رنگینی بود
 خوش گاه مزاج سلطانی گشته قسم ساز صحبت او کوک گردیده
 که همه وقت از بارپایان محفل سلطانی شد - و رفته رفته
 بمنصب عمده و خطاب عمده الملک تصاعد نموده محسوس
 همگان گشت - از آنجا که پادشاه بکار توجه نداشت امرای دیگر
 این امر را محمول بر آموزش او کرده جهت بر آوردنش از
 حضور با پادشاه مبالغه بمیان آوردند - لهذا نامبرده بنظم
 اله آباد مامور گردید - سال (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه
 و دو هجری بدانصوبه دستوری یافت - و سنه (۱۱۵۶)
 هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری حسب الطلب دامن
 عزیمت بر کمر همت زده بحضور رسید - و بیش از پیش
 مورد التفات خسروانی گشت - و حسب العرض او مقدر جنگ
 ناظم اوده (که ما بین هر دو اخلاص بسیار متحقق بود) طلب
 حضور شده بداروغگی توپخانه اختصاص گرفت - و هر دو متفق
 شده فردوس آرامگاه را بر سر علی محمد خان رهیله (که
 احوالش جداگانه سمت ترقیم پذیرفته) بردند - اما بهسبب
 نفاق اعتماد الدوله قمرالدین خان پیش رفت نشد - دران ایام
 بر زبلی خاص و عام بود که وزارت باو میشود - بیعت و سیوم

در گرفت و گیر زر از حساب و بے حساب پروائی نداشتند -
 از پسرانش یکی محمود عالم خان است^(۲) - که پس از پدر
 بقعه داری جنیر معین گشته مدتها بدان می پرداخت -
 چون مرهته بسیار غالب شد و امید کرمک نماید محاله از
 مرهته گرفته قلعه بآنها سپرد - در حالت تحریر بقید حیات
 است - دوم خدمت طالب خان که آخرها بقلعداری نلدرك
 ممتاز گشته درگذشت *

* ممدۃ الملك امیر خان میر اسحق *

پسر امیر خان میر میران است - ابتدا عزیزالله خان
 خطاب داشت - برفاقت محمد فرخ سیر بجنگ جهاندارشاه
 مصدر خدمت شده - پس از فیروزی بخدمت قوربیگی
 و داروغگی قوشخانه^(۳) مترقی گردید - مد سال دوم فردوس آرامگاه
 چون همین علی خان بهمرای پادشاه عازم دکن گشت او
 باتفاق قطب الملك راه شاه جهان آباد پیش گرفت - و پستر
 (که قطب الملك سلطان ابراهیم را همراه گرفته با افواج سلطانی
 بمقابله پیوست) خان مزبور در هراولی جا داشت - و بعد
 گرفتاری قطب الملك بپناه باغی نشست - درین ضمن باستماع
 این (که سلطان ابراهیم بحالت تباه سرگردان این وادی
 سم) نامبرده را بباغ آورده بپادشاه عرضی نوشت - و سلطان

(۲) نسخه [ب ج] محمود علی خان (۳) نسخه [ب] قوشخانه * .

جنگ مرهته به نیابت صوبه‌داری خجسته بنیاد فرق افتخار
 برافراخت. و چون بعد معاودت نظام الملک آصف‌جاء از هندوستان
 میان پدر و پسر ببرهمی صحبت انجامید و ناصر جنگ در
 جلد آباد روضه (که دو گروهی قلعه دولت آباد است) رفته
 انزوا گزید عبد العزیز خان از روضه مرخص شده پیش
 نظام الملک آصف‌جاء رفت. و بملاحظه کمی عنایت بتقریر
 در اورنگ آباد آمده بنامه و پیام مزاج ناصر جنگ را برسر
 برآمدن از روضه آورد. تا آنکه از روضه بملهیر شتافته جمعیت و
 سامان فراهم کرده بیرون اورنگ آباد بر روی پدر آمد. و شد آنچه
 شد. چون کار از دست رفت نامبرده خود را بجذیر رسانید
 پس از آن وسائل برانگیخته (که عمده آن گذشت و بمروتدبیری
 آصف‌جاء بود) ضمیمه جرائم حاصل نمود. و خفیه نوشت
 و خواند بدربار فردوس آراگاه نموده سند صوبه گجرات (که
 بتصرف مرهته رفته بود) بذا خود طلبداشت. و در ایام
 (که آصف‌جاء متصل ترچناپلی چهارنی داشت) مردم
 بسیار نوکر کرده عازم آن صوبه شد. مرهته در اثنای راه
 سد گردیده نوبت به جنگ رسید. و حسب تقدیر نامبرده
 سال (۱۱۵۶) هزار و یک صد و پنجاه و شش هجری بدرجه
 شهادت پیوست. صاحب جرأت بود. بکار کرد عملداری شناسا.
 (۲)

بفرزندى بر گرفت) - در ايامى (كه سيد فاضل را سيد عبدالحكيم
 در دولت آباد دكن بديوانى يکى از اُمرا مي پرداخت) شيخ
 مذکور ۵۰ راه از بود - امير مرقوم آثار قابليت از جبين او
 خوانده بولت خود بازي معالى فرستاد - از انجا كه شيخ الهديه
 در امور معاش سايقه درست داشت رفته رفته جمعيت
 معقول بهم رسانيد - او را سه پسر بود - سيومين عبدالرسول خان
 كه پدر صاحب ترجمه است *

خان مذکور را فيروز جنگ بهادر در عهد خلد مكان -
 بملازمت پادشاهي و پايه دانشاسي رسانيد - پستر بمنصب -
 در خور و خطاب خاني سرفرازي يافته رفته رفته بخدمت
 طلب خان مخاطب گرديد - و بقلعه دارى نادرک صوبه بيدجاپور و
 ارسا صوبه محمد آباد بيدر مي پرداخت - پس از و نامبرده
 شده بم رسانيده در عمل نظام الملک آصفجاه بقلعه دارى
 جنير کامياب گشت - و نسبت بامثال بيشتتر مورد مهربانيهاى
 آن نوئين باند مرتبه بود - در ايامى (كه نظام الملک آصفجاه
 ناصر جنگ شهيد را بدكن گذاشته خود پيش فردوس آرامگاه
 نهضت نمود - و باجي راو سردار مرهته سر بفساد برداشته بهاط
 مغازعت پهن گسترد) ناصر جنگ بفكر تاليف مردم افتاده
 نامبرده را (كه بچراآت متصف بود و بزيه مرهته آشنا) از
 جنير طلب داشته داخل مشورت ساخت - و پس از انفصال

(باب العین) [۸۳۶] (مائرا لامرا)

کرد - کثیر الاخلاف بود - سیومین خواجه عبدالهادی خان است
 که مدتی بقلعه دارمی ماهر می پرداخت - ابتدای عمل
 ملامت جنگ تغیر شده باز بحالی اندوخت - و بخطاب
 ظهیرالدوله قسوره جنگ مخاطب گردید - پیش ازین چند سال
 بدار بقا خرامید - ازو هم اولاد باقیست - میرزا منش و زنده دل
 بود و با مکرر بسیار جوشش داشت - چهارمین خواجه
 عبدالرشید خان بهادر همت جنگ - و پنجمین خواجه
 - عبد الشهید خان بهادر هیبت جنگ - هر دو روزگاری در سرکار
 نظام الدوله آصف جاه دارند *

* عبد العزیز خان بهادر *

(۲) شیخ مقبول عالم از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر قدس
 سره است - موطن نیاگانش موضع اسی متصل قصبه بلگرام -
 جدش شیخ علاء الدین نام داشت - و بشیخ الهدیه معروف بود -
 گویند سید ابوالقاسم ولد سید خان محمد بن سید محمود
 بهته راسه پسر بود - سید عبد الحکیم و سید عبد القادر از
 بطن زوجة که از اهل قرابت بود - و از زنی دیگر سید
 بدرالدین (که در موضع اسی کتخدائی نمود - چون فرزندی بوجود
 نیامد مذکوحه او پسر برادر یا خواهر خود را مسمی بشیخ الهدیه

(۲) نسخه [ب] شکر گنج (۳) نسخه [ج] اسی (۴) نسخه [ج] جان
 محمد (۵) نسخه [پ ج] نهاده *

(مآثر الامراء) [۸۳۵] (باب العین)

جنگ مدارز خان به منصب پنجہزاری پنجہزار سوار ممتاز گردیده
به نیابت پدر بصوبہ داری برار می پرداخت - بعد فوت
پدر معزل شد - و در ایامی (کہ) آصف جاہ بدار الخلافہ لازم
شدہ نظام الدولہ ناصر جنگ را در دکن گذاشت - و درینجا
ہنگامہ مرہتہ بیش از بیش بمیان آمد (او بصوبہ داری
برار تعین پذیرفته بخطاب قسورہ جنگ مامور گشت - و
پس از مراجعت آصف جاہ با ناصر جنگ در روضہ شاہ
برہان الدین غریب رفتہ نشست - و در جنگ ناصر جنگ با
پدر شریک بود - آصف جاہ بصفہ تقصیراتش پرداختہ طلب
داشت و بعد لی جاگیر نوازش نمود - در سنہ (۱۱۵۹) ہزار و یک
صد و پنجاہ و نہ ہجری سفر عقبی گردید - پھران بسیار گذاشت -
در مین خواجہ مومن خان اسم - کہ ہر عہد آصف جاہ به نیابت
صوبہ داری حیدر آباد و متصدی گری آنجا نامزد شدہ - و بتذبیہ
علی خان قرادل (کہ نوکر رگہ و ہونسلہ بود) مورد استحضار
گشت - و لختہ بنظم برہانپور مامور شدہ در عمل صلاحیت جنگ
بخطاب عضد الدولہ کامیاب گشتہ مکرر بصوبہ داری ناندیور
سر بلند گردید - آخر ہا بجاگیر داری برگزیدہ پاتور شیخ بابو مضاف
برار قانع ہون - سالہ چند قبل ازین منزل دار باقی اختیار

(۲) نسخہ [۱ ب] ہزار و پنجاہ و نہ (۳) نسخہ [ج] مادیر (۴) نسخہ

[ب] ناپور شیخ مالو

(باب العین) [۸۳۴] (مآثر الاسرا)

بمقتضی چون به تنبیه حیدر قلی خان ناصر جنگ (که در صوبه
احمد آباد سر شورش داشت) مامور گشت عضد الدوله
حسب الطلب از مع جمعیت رسیده چندی همراه بود
و از منزل جهابوا^(۲) مضاف مالیه بتعلقه خود رخصت
یافت - و در جنگ مبارز خان عماد الملک مراسم نیکو خدمتی
بظهور رسانید - پستور در سال (۱۱۴۳) هزار و یک صد و چهل و سه
هجری بمرض در گذشت - و در درگاه شیخ برهان الدین
غریب رحمه الله مدفون گشت - از علم بهره داشت و در
عمل می کوشید - با علما خیل بتعظیم پیش می آمد - و
با فقرا و ملها طریق خوش خلقی می پیمود - در بر انداختن
زبردستان و تقویت زبردستان سعی بلیغ می نمود - و در
حفظ قانون عدالت و اجرای سیاست سریع الغضب بود -
مسجد شاه گنج واقع بلده خجسته بنیان ساخته اوست
که خجسته بنیاد تاریخ آنست - هوض پیش روی مسجد
مزبور اگرچه حسین علی خان بنا نهاده بود اما او وسیع تر
گردانیده - و حویلی و باره درمی او واقع بلده مزبور مشهور
عالم است - طعام خوب و دافر داشت - پسرانش کلان ترین
آنها سید جمال خان است (که در همین حیات پدر بریعان شباب
رسیده در معرکها نامی بشجاعت و دلادری بر آورد - پس از

(۲) نسخه [ب] چهار (۳) نسخه [ب] چهل و شش

گردیده - پستور به نیابت امیرالامرا حسین علی خان بنظم
صوبه مزبور می پرداخت - و بضبط و ضبط همت گماشته نقش
دایمی و دلاوری او دران صوبه درست نشست - سال دوم
جلوس فردوس آرامگاه (که نظام الملک آصف جاه بهادر از مالوه
راه دکن پیش گرفت) او از مضمون نوشتها بما فی الضمیر
پی برده فوج شایسته فراهم کرده پس از دین بهادر مزبور
در نواح برهانپور رسیده ملحق شد - و در جنگ دلاور علی
خان (که حرب معب بر افتاد و مردم بعیار از همراهیانش
بکار آمدند) هر چند فیل او قدری بر گشته بود اما سرشته
همت از دست نداده در جانفشانی کوتاهی نمود - و در
جنگ عالم علی خان بمثل دست راست نامزد شد - و بعد
فتح (که رسول بخجسته بنیاد مروت بست) او از اصل و
اضافه بمنصب پنج هزاری پنجاه هزار سوار و خطاب عضدالدوله
بهادر قسوره جنگ چهره اعتبار بر افروخت - و اصالة بصوبه داری
برار تعین پذیرفت - و رفته رفته بمنصب هفت هزاری هفت
هزار سوار تصاعد نمود - و سال دوم (که آصف جاه عزیمت
بندوبست صوبه بیجاپور نمود) او بنیابت در خجسته بنیاد
ماند - و پستور (که آصف جاه حسب الطلب فردوس آرامگاه
راه دارالخلافه پیش گرفت) دفاتر دیوانی و بخشگیری پیش
او گذاشته او را نائب معتقل ساخت - و پس از (رفتن

(باب العین) [۸۳۲] (مآثر الامراء)

که در دارالخلافه بقید حیات است - و بخطاب منصور الدوله
سرفرازی دارد *

* مضمحل الدوله عرض خان بهادر قسوره جنگ *

خواجه کمال نام نبغه همشیره میر بهاء الدین سمرقندیست
پدرش میر عرض نام از سادات حیدری بود - و نامبرده
خدیجه بیگم صبیغه قلیچ خان در خانه داشت - سید نیاز خان
خال حقیقی او (که سال چهل و هفتم سلطنت خلد مکان
از امل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار
و نیابت صوبه داری بیجاپور شرف افتخار حاصل نموده
و پس از ارتحال آن پادشاه چون سلطان کامبخش بر سر
بیجاپور رفت او بانتظار تحقق خبر چندی تعویق بمیان
آورد - بستر ملازمت نمود - و بے اطلاع شاهزاده دفعه برخاسته
نزد اعظم شاه شتافت) سید نیاز خان دوم پسر او بود (که
صبیغه اعتماد الدوله قمرالدین خان (زوجہ او میشد) در
هنگامه نادر شاه بنابر مدور گستاخی ازو شکمش را چاک
کردند - نامبرده در عهد عالمگیری از توران بهندوستان رسیده
بتوسط خان فیروز جنگ خطاب عرض خان یافته همراه خان
میرپور در صوبه داری احمد آباد دخیل کارهای خانه او
بود - پس از فوتش بدربار پادشاهی رفته ابتدا بوساطت
میر چمله در عهد محمد فرخ سیر بصوبه داری برار مامور

تفویض یافت - که خود در حضور باشد و نائب بتعلقه
بفرستد - . در عهد فردوس آرامگاه پُنی از فوت اعتماد الدوله
محمد امین خان بمنصب هفت هزاره جبین بخت روشن
ساخته تا رسیدن آصف جاه بحضور نیابة امور وزارت و امالة
میر سامانی سرانجام می نمود - در همین عصر سنه (۱۱۳۹)
هزار و یکصد و سی و نه هجری بساط هستی در نوردید *
گویند مرد پاکیزه صورت خوش وضع متین و متدین بود
و صلاح و تقوی و حسن اعتقاد با فقرا معروف - ضوابط
جهانداری و هر رشته دفتر بر سر زبانه داشت - خلد مکان
انشا و املاى از را می پسندید - احکامی (که بواسطه او بظام
پادشاه زاده و امرا صدر یافته) فراهم کرده با حکام عالمگیری
موسوم ساخته - و شقهای دستخطی پادشاه نیز جمع کرده
کلمات طیبات نام گذاشته - هر دو نسخه متداول است - خان مزبور
شش پسر داشت - یکی سعد الله خان هدایت الله خان که
احوال او برآسه بزبان قلم گذشته - دوم ضیاء الله خان که احوال
او در ضمن ترجمه ثناء الله خان و امان الله خان پسرانش
نگارش یافته - سیوم کفایت الله خان - چهارم عطیعت الله
خان (۲) - که بعد پدر مخاطب بعزایت الله خان و حاکم
کشمیر گردیده - پنجم عبید الله خان - ششم عبد الله خان

(باب العین) [۸۴۰] (مآثر الامرا)

که چون اسد خان بسبب پیری و عیاش مزاجی در دستخط
یکواغذ وزارت تهاون می‌کرد حکم میشد - که عنایت‌الله خان
نیایه دستخط می‌نموده باشد - و از غرائب عنایات بادشاهی
تعبیت بحال او (که صاحب مآثر عالمگیری نوشته) از ذیل
احوال امیرالامرا اسد خان باید دریافت *

پس از ارتحال خلد مکان همراه اعظم شاه بهندوستان رفته -
(چون محالات کارخانجات غیر ضروری در گوالیار گذاشته شد)
او نیز باتفاق اسد خان درانجا ماند - و در عهد خلد منزل
ببعلی خدمات سابق آبرو حاصل کرده همراه اسد خان
بدار الخلافه مرخص گردید - و پسرش هدایت‌الله خان نیایه
در حضور خدمات مأموره را سرانجام میداد - پس از وصول
بدکن چون مختار خان (که بتعلقه خانسامانی مقرر شده
بود) در گذشت - تعلقه مذکور بظام او قرار یافته حسب الطلپ
بحضور رسید - و در عهد جهاندار شاه عنایت‌الله خان
بنظم صوبه کشمیر نامزد گردید - و در ابتدای عهد محمد
فرخ سیر (که پسر رشیدش سعدالله خان هدایت‌الله خان
بقتل رسید) عنایت‌الله خان از کشمیر عزیمت بپاکستان
نمود - و در اواسط عهد مذکور مراجعت کرده از اصل و
افاضه بمنصب چهار هزاره دو هزار سوار فایز شد - و خدمت
دیوانی خالصه و دیوانی تن بانضمام صوبه‌داری کشمیر باو

پدر . معروض داشت . نامبرده ابتدا بمنصب قلیل و اشرف
 جواهرخانه سربلندی اندوخت . و سال سی و یکم از اصل و اضافه
 بمنصب چهار صدی شصت سوار فایز گردید . و سال سی و دوم
 بخانسامانی سرکار بیگم چاره عزت برافروخت . و سال
سی و پنجم (چون رشید خان بدیع الزمان دفتر دار خالصه برای
 تشخیص جمع بعضی محالات خالصه موبه حیدرآباد (خصت
 یافت) او به نیابت خان مزبور و از اصل و اضافه بمنصب
 شش صدی شصت سوار و عطای خطاب خانی امتیاز برگرفت
 و سال سی و ششم از تغیر امانت خان میر حسین بدیوانی
 قن و از اصل و اضافه بمنصب هفتصدی هشتاد سوار و بعد
 چند روز بانضمام دیوانی صرف خاص و اضافه بیست سوار
 امتیاز یافت . و سال چهل و دوم خدمت مدارت نیز تا تقرر
 دیگر متعلق بار شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و صد سوار
 گردن کامیابی برافراخت . و سال چهل و پنجم از انتقال
 ارشد خان ابوالعلا دیوانی خالصه نیز بنام او قرار یافته از
 اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار درجه
 ارتقا پیمود . سال چهل و ششم بعزایت فیل بلندمرتبه گشت
 و سال چهل و نهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و صد
 و پنجاه سوار بر فراز بلندرتبگی برآمد . ساز صحبت او
 با پادشاه قسمی کوک شده اعتبار او در دل جا گرفته بود

(باب العبري) [۸۲۸] (مآثر الامراء)

بازار کوشش و کشش را گرم نمود - مردم تازه نگاهداشت^(۳) -
شهادت خان تاب مقاومت نیاورده رو به هزیمت گذاشت -
قضا را درین اثنا تفتنگی بپدر آن ستمگر دولت خان نام
که بدولت پسر دم آسایش می زد (رسیده به نیستی سرا
در شد - آن بدمست پندار (که نشئه باده در بالا داشت)
برخود پیچید - و فیل را زند (انده یکسر بر سر شهادت خان
(که بر ماده فیله کوچک هوار بود) رسید و دو سه ضرب تیغ
خون آشام حواله کرد - درین ضمن تیرے بمقتل او آمده
پیدایش اعمال خصران مال پیوست - سر بریده او بحکم
ناظم بدار الخلافه ارسال یافت - و پس ازان زمینداري بر
پسرش مقرر گشت - براه و (سم معمول زمیندارانه می پردازد -
هیچکس مثل مقتول ازین فرقه نام آرد نگرید *

• عنایت الله خان •

نهبش بسید جمال نیشاپوری میرسد - حسب اتفاق دارد
کشمیر گردیده درانجا اقامت گزید - پدرش میرزا شکرالله
نام داشت - مادرش حافظه مریم (که عقیقه مالک بود) در عهد
خلد مکان بتعلیم زیب الغسا بیگم صبیغه پادشاه خواهر حقیقی
محمد اعظم شاه مامور شد - بیگم پیش او بحفظ کلام الهی
و کسب آداب پرداخته برای منصب عنایت الله بخدمت

(۲) نسخه [ج] کشش و کوشش (۳) نسخه [ج] نگاهداشت *

و بزعم آنکه با رئیس بسازد و برویه بتازد بیش از بیش
 بدهد و سرکشی افزود - و دامه از قبال واجب بجاگیرد از آن .
 آن ناحیه باید نمی نمود - و از کنار رودبار بیاه (که قلعه
 موسوم باد بسا اساس گذاشته بود) تا قصبه تهاره مضاف
 سرهند (که برابر دریای ستلج است) در تصرف داشت
 و از نهاب او شیر ناخن میگذاشت - دیگری را چه یارا که
 در آن حوالی دست از آستین برآورد *

چون عبدالصمد خان دلیر جنگ ناظم لاهور (۴) از شرمنجی
 و بیراهه روی از خار خار غم در دل می شکست پس از مهم
 گروه شهدان خان خوشگي را (که از ابطال رجال بود) بفوجداری
 آن ناحیه بر گماشت - و باستیصال آن مغرور اشاره نمود
 اگرچه حسین خان (که رب النوع خان مزبور و سرآمد سرتابان
 وقت بود) اضی بپرداختن عیسی خان نمیشد - که تا
 او هست که بما نمی پردازد (واقع درست اندیشیده بود
 چنانچه احوالش برگوید) شهدان خان کار بند حکم ناظم شده -
 چون در مبادی سال پنجم فرخ سیر تقارب فتنین بهم پیوست
 آن بومی بے یاک (که پشت گرمی او بکثرت مواد و بسیاری
 استعداد بود) متصل قصبه تهاره (که منشا و مولد آن خود سر
 همان نواحی ست) با سه هزار سوار جرار بزد و خوردن مردانه درآمده

(۴) نسخه [ب] بادرمن [ج] باوری (۳) نسخه [ج] صوبه لاهور .

برآردن - و بمنصب پادشاهی فرق افتخار بر افراخت - و در
• قتال و جدال (که شاهزادها را در لاهور واقع شد) با فوج
شایسته جرار ملتزم رکاب جهاندار شاه گردید - دران هرج
و مرج از یاردی طالع غنیمت سترگ (که همگی عربهای
خزانه بون) بدستش در آمد - و هیچ کس بداز پرس نیفتد
و پس از فتح از پیشگاه سلطنت بمنصب پنج هزاری و
فوجداری درآبه پنه و لکھی جنگل علم اعتبار افراشت
(۲)
و از حقیض زمینداری به بلند پایه امارت و ایالت مرتقی
گشته کله گوشه پندار بارج فلک رسانید - و چون قابو طلبی
و واقعه پژوهی تمغای زمینداری ست خصوص متمردان (که
سر زیاده سری بذخن فتنه و فساد می خارند) همین که
انقلاب سلطنت بمیان آمد و جهاندار شاه از سریر فرمانروایی
غافلید یکبار سر از ربه اطاعت کشیده دست تصرف و تغلب
بنواحی و جوانب دراز ساخت - و بطریق مالوفه معهوده
بر قوافل دهلی و لاهور می تاخت - و مکرر با فوجداران قرب
و جوار ساخت جنگ و پیگار پیموده چهره غرور و نخوت
افروخت - و مال و اسباب بسیار بحرام توشگی اندوخت -
از راه حيله درزی و بهانه سازي بوسیله ارسال رسل و اهدای
(۳)
تھف با ضمصاص الدوله خاندوران ربطے و توسلے بهم رسانید

زنگ (فته بر در آورد - پستر چندت موبه داری برار بنام او
 قرار گرفت - و بره ایام به نیابت محمد بیدار بخت در
 برهانپور ماند - سال چهل و نهم^(۲) در گذشت - محمد رضا
 پسرش از انتقال او بقلعه داری رام گدهه و از اصل و اضافه
 بمنصب وزیری چهار صد سوار قامت قابلیت آراست *

(۳)

* میسی خان مبین *

و منبع نیز گویند - طایفه ایست منشعب از قوم رنگهیر که
 خود را از راجپوت شمارند - بیشتر در چکله سرهند و درآبه^(۴)
 پتله بدومی گری و زمینداری بسر برند - رهنی و قطاع الطریقی
 را نیز از دست ندهند - پیشین ایام نیاگان مشارالیه مرزبانان
 معتد به نداشتند - جدش بولاقی دست و پای زده نامه
 پیدا کرد - اما چون او بعرضه تردد و تلاش خرامید دزدی^(۵)
 و دست اندازی آغاز نهاده سرمایه مردم آزاری بهم رسانید
 و حرامی قافله گشت - پس ازان جمعیت فراهم آورده هرجا
 دستش میرسید بغارت و تاراج می پرداخت - و رفته رفته
 از اطراف و جوانب زمینداری و ابطان مردم بقعدی گرفته
 صاحب حشم و دستگاه گشت - و در جنگ اعظم شاه بهمراهی
 محمد معزالدین تردد نمایان نموده نامه بمودانگی و بهادری^(۶)

(۲) نسخه [ب ج] ششم (۳) نسخه [ب ج] مبین (۴) در [اکثر نسخه]

نگاه (۵) نسخه [ج] چور او (۶) نسخه [ج] تردد نموده *

و ششم خلد مکان از تغیر محمد یار خان بخدمت میر توزکی
چهارم عزت بر افروخت - سال سیم چون برادرش (روح الله)
خان بنظم موبه بیجاپور مامور گردید از بقلعه دارمی آنجا
اختصاص گرفت - سال سی و ششم بعد قوت (روح الله) خان
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سرمایه
اعتبار اندوخت - پستتر بخدمت قور دیگری نامزد شده سال چهل
و ششم از تغیر سردار خان بقلعه دارمی قندهار و از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مرتقی گردید - باقی کیفیت
حالش دریافت نشده *

* علی مردان خان حیدر آبادی *

میر حسینی نام داشت - از نوکران عمده ابوالحسن والی
حیدر آباد بود - سال سیم جلوس المگیری بعد فتح گامکده
ملازم پادشاهی گشته بمنصب شش هزار و خطاب علیمردان
خان بلند آوازه گردید - و بتعلقه دارمی کنچی مضاف کوناٹک
حیدر آباد سر فزاری یافت - سال سی و پنجم (که سنتاجی
که در پره بکومک چنچی (که در محامره فوج پادشاهی
بود) رسید نامبرده بدفع از کمر بسته برآمد - و بعد مقابله
و رودان زد و خورد دستگیر شد - و اقیال و غیره اسباب
بغارت مقاهیر در آمد - بعد دو سال مبالغ معتدبه داده
منخاصی حاصل نمود - و غایبانه بمنصب پنتجهزاری پنجهزار سوار

باشد) بوتون نخواهد آمد - بار ندادن او بجمیع وجوه رجکان
 دارد - و بعد رسیدنش بدار الخلافه و پیام نمودن بحرف و موت
 از سر واکرد - پادشاه هم نظر بقدم خدمت و تدبیر و اخلاص
 از خود را بی و خود آرائی او اغماض می فرمود - و تمشیت تعلقات
 عمده باو می سپرد - خالی از کمال ظاهر نبود - چون بخدومت
 شاه برهان الدین (از آل بی) (حمة الله علیه) اعتقاد بسیار
 داشت (از بی تخصص میکرد - دیوان و مثنوی از مشهور است
 در حل قدوات مثنوی مولانای روم خود را یگانه میدانست
 (۲) مخیر موفق و کریم الصفات بود - این بیت ازوست - که در سوازی
 روز فوت زن آبادی پیش شاهزاده محمد از رنگ زیب بهادر
 خوانده بود *

* بیت *

* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود *

* هجر که دشوار بود یار چه آسان گرفت *

پادشاهزاده یک دو بار حکم اعاده فرمود - و پرسید که این
 بیت از کیست - گفت از کسیست که نمی خواهد بخدومت
 خداوند نعمت خود را بشاعری موسوم سازد *

* عزیز الله خان *

پسر سیوم خلیل الله خان یزدیست - پس از فوت پدر
 بمنصب در خور و خطاب خانی سر بلند گردیده سال بیست

(باب العین) [۸۲۲] (مؤثر الامرا)

سال نهم باضافه پانصدی ذات لوی بلند مرتبگی برافراشت
سال دوازدهم باز عزت اختیار کرده بسالیانه دوازده هزار
روپیه ممتاز گشت - و باز مورد عاطفت خسروانی شده سال
بیست و دوم ببخشیدگرمی تن از تغیر صفی خان^(۴) بارج اعتبار
گرائید - سال بیست و چهارم بتفویض نظام صوبه دارالخلافه بر
چار بالش عزت نشست - و مدت ممتد بدان کار پرداخته سال
چهارم مطابق سنه (۱۱۰۷) هزار و یکصد و هفت هجری
زاویه نشین عدم سوا گردید - با فقر و آزادی استقامت مزاج
جمع داشت - نوکری به تبختر می کرد - و با هم چشمان
تکبر می ورزید *

چون مهابت خان محمد ابراهیم بصوبه داری لاهور
مامور شد برای سیر قلعه و عمارات دولتخانه استدعای
پروانگی نمود - و عرض او پذیرائی یافته فرمان بنام خان
مذکور درین باب صدور یافت - در جواب نگاشت - که او را
بسیب بعضی موانع نخواهم طلبید - اذل حیدر آبادی قابل
آن نیست که عمارات پادشاهی را بنظر سیر و تماشا بیند
دیگر ابواب اماکن بذابر احتیاط مسدود میدارند - و امکانه
غیر مفروش - و تماشای او لایق این نه که برای او بتصفیه و فرش
باید پرداخت - دیگر در ملاقات سلوک (که از من متوقع

(۴) نسخه [ج] آصف خان *

(۱۰۱۰۱۰۱۰) [۸۲۱] (باب العین)

معده فرمان طاب الله به باهزار جوان لاری روانه ساخت
درین ضمن خبر رسید - که از حسب الطایب وائی ایران
از دین رهایی شده در عرض راه مقیم ملک جاویدانی گردید
در سرزمین آن زراف وای خان و دومین محمد خلیل در
ارنگ آباد بودند - و به فکر می گذرایدند - در گذشتن
دوران به معرزه سالها بود *

• عاقل خان میر عسکری •

خوفاً لاهل است - و از راه شاهیان عالمگیری - در عهد
شاهزادگی به عسکری دهم ملحق بود - در آن (که
شاهزادگان ملحق به تربیت یافتند در گرامی قدر از دکن
عزیمت نمودند) او را به سرانجام شهر در ارنگ آباد
گذشت - و پس از جاوس خان مکان به پیشگاه سلطنت آمده
بخطاب عاقل خان مخاطب شده به موجوداری مبان در آب
سر باندی اندوخت - و سال چهارم از آن بعلاقه معزول شده بنابر
عوارض جسمانی گوشه انزوا گزیده به تقرر سالیانه به هزار روپیه
رخصت ملحق یافت - سال ششم در آن (که مراجعت
پادشاهی از کشور بدهور واقع شد) فروغ التفات سلطانی
باعتال او دافعه از اباس گوشه گزینی بیرون آورد - و به عیادت
خلعت و منصب در هزری مقصد سوار دیگر باره کامیاب
گشت - به ستر بدازشگی غماخانه چهره عزت بر افروخت

قدر شناسی گفت - که هر چند این جان سخت تا حال
 هر نیامده اما امید حیات بدین حال معلوم - و اگر حیات هم شد
 بدست و پای مجروح تقدیم مراسم نوکری متعذر - و اگر
 نوکری هم توانم کسی (که گوشت و پوست او بنمک ابو الحسن
 پیروزش یافته باشد) نوکری عالمگیر پادشاه نتواند نمود
 ازین جواب بر چهره پادشاه اثر هلال ظاهر گردید - اما از
 انصاف بزرگوار حکم شد که بعد صحبت تمام احوال او بعرض
 رسانند - و پس از محکم شدن او بصوبه دار حیدر آباد حکم
 رفت - که باستمالیات او پرداخته روانه حضور سازد - چون باز
 زبان بایا کشود فرمان شد - که مقید نموده بفرستند - خان
 فیروز جنگ شجاع گشته پیش خود طالبید - و چند گاه با خود
 داشته هموار کرد - سال سی و ششم بمنصب چهار هزار
 سه هزار سوار در زمره ملازمان انسلک یافت - و بخطاب خانی
 برنامه و عطای اسپ و فیل و تفویض خدمت فوجداری
 فواحی راهبری سر بانندی اندوخت - و سال چهارم بتعاقب فوجداری
 کوکن عادل شاهیه (که کنار دریای شور متصل کوه بندر
 واقع است) بلند آوازه گشت - و پستور بابرام رخصت بیت الله
 گرفته روانه گردید - و بعد رسیدن بوطن خود لار درانجا منزوی
 شد - پادشاه باستماع احوال او عبد الکرام نام پسرش را

و بهیچ باب خود را معذور نمیداشت - و فرمان پادشاهی
متضمن امیدواریها (که بنابر تالیف او مدور یافت) باز
وفا کیشی دست رد بران زده باقیب وجوه پاره ساخت
شبه (که امرای پادشاهی بساخت بعضی اهل حصن درون
قلعه در آمدند - و صدا بلند شد) او فرصت کمر بستن نیافته
باشمشیر و سپر بر اسپ چار جامه باتفاق ده درازده کس
از رفقا جانب دروازه دوید - از آنجا (که مردم پادشاهی
بندوبست دروازه شهر پناه نموده چون سیل بلا راه قلعه^(۲) ارک
پیش گرفته بودند) نامبرده دوچار شده بهر که میرسید
شمشیر می انداخت - و از مردم پادشاهی جراحتهای برداشت
دوازده زخم بر چهره او رسیده بود - تا آنکه پوست پیشانی
چشمها را پوشید - و مرکب او را بزرده متصل ارک زیر درخته
رسانید - کسی شذاخته مردهی کرده بخانه اش برد - چون ماجرا
بامرای پادشاهی معلوم شد و بعرض خلد مکان رسید پادشاه
سوخ او با دلی نعمتش پسندیده بمقتضای قدردانی جراح
برای معالجه^۲ او تعیین فرمود *

گویند چون امید روز بهی او بعرض رسید پادشاه پیغام
کرد - که پسران خود را برای ملازمت بفرستد - که از
جانب او هم تسلیمات منصب نمایند - او بعد ادای شکر

(باب العین) [۸۱۸] (مآثر الامراء)

(که به بیراهردی رهنمون پادشاهزاده محمد اکبر شده) خواه
بارادگ فاسد و آهنج غدر و خواه بذوشت خسر خود باز گشت
به بندگی و عقیدت نموده بدر دولتخانه پادشاهی حاضر شد
و روزگار سزای کور نمکی در کنارش گذاشت [او از دیوانی خالصه
تغیر شده به بیوتائی سرکار والا از عزل کامگار خان مقرر گردید
و در همین سال باعتبار آنکه داماد او تهور خان در فوجداری
اجمیر در مالش راجپوته دستبردهای سترگ نموده التماس
فوجداری مذکور و ادعای صرف مسای در تنبیه راتهوران
مقهور کرده پذیرائی خواهش اسپ شادکامی دواند - در سال
بیست و ششم سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سه هجری
باجل طبعی در گذشت *

* عبدالرزاق خان لاری *

(۲)
ابتدا نوکر ابوالحسن خان والی حیدر آباد بود - و
مصطفی خان خطاب داشت - چون خلد مکان سال بیست
و نهم جلوس رفته قلعه گواکنده را (که ابوالحسن درانجا
متحصن شده بود) گرد گرفت اکثر نوکران ابوالحسن
بمقتضای وقت (جوع بدرگاه سلطانی آورده بمناصب شایان
و خطابهایی عمده فائز گردیدند - مگر نامبرده که پاس نمک
منظور داشته همواره از قلعه برآمده بر مورچالها میریخت

(مآثر الامراء) [۸۱۷] (باب العین)

و کم حاصلی ملک سرباری گشت - معینا تا اختتام ایام
حیات آن پادشاه در قلعه آگره ده درازده کرور روپیه تخمین
موجود بود - قدری در زمان خاندن (که دخلها مفقود
شده همه خرج بود) تلف گردید - و پست^(۲)ر محمد معزالدین
بریان داد - آنچه ماند در هنگامه نیکو سیر سادات باره
گرفتند - درینوقت (که مداخل سلطنت منحصر بر صوبه
بنگاله بود) مرهقه از دو سه سال خلل انداز آندیار شد
لیکن اخراجات هم آنقدر نماند - قلم طغیانی نمود - سخن
کجا بود بکجا رسید *

بالجمله عذایت خان در سال چهاردهم از دیوانی خالصه
(که بمیرک معین الدین امانت خان مرحوم تفویض یافته بود)
تغیر گشته بفوجداری چکله برپایه تعیین گردید - و در سال
هیزدهم بفوجداری خبر آباد از تغیر مجاهد خان کامیابی
اندوخت - ویس ازان (که امانت خان مرحوم از دیوانی
خالصه استعفا نمود) حکم شد که کفایت خان دیون تن دفتر
خالصه را نیز سرانجام دهد - در سال بیستم باز دیگر بتفویض
پیشدستی خالصه بمنصب هزارتی مد سوار فرق عزت
برافراخت - در سال بیست و چهارم در خطه اجمیر بعد
ازان [که خویش او تهور خان مخاطب پادشاه قلی خان

(۲) نسخه [ب ج] و پست^(۲)ر معزالدین •

(باب العین) [۸۱۶] (مآثر الامرا)

بیگانه زمین و یکصد: و بیست موضع در ^(۲) بیست به بیگمان
و شاهزاده‌ها و نوئیان و امرا و سادات و فضلا و مشائخ ^(۳)
و تا آخر سال بیستم نه کرد و شصت لک روپیه در وجه
انعام محسوب شد - و بر یساق بلخ و بدخشان سوای در کرد
روپیه وجه علوفه و مواجب دو کرد روپیه نقد بر سرانجام
ضروریات صرف شده - و دو کرد و پنجاه لک روپیه بر ابذیه
والا اساس بکار رفته - ازان جمله پنجاه لک روپیه بر روضه
ممتاز محل - و پنجاه و دو لک روپیه بر عمارات دیگر آگره
و پنجاه لک روپیه بر قلعه شاهجهان آباد - و ده بر مسجد جامع
آنجا - و پنجاه لک روپیه بر حدائق و عمارات لاهور - و دوازده
بر کابل - و هشت بر منزهات کشمیر - و هشت در قندهار
و ده لک بر عمارات احمد آباد و اجمیر و غیرهما - ^(۲) معینا
گنجینهائی (که در سلطنت پنجاه و یکساله اکبری دم پری
میزد - و صفت لالا و لاملا بهم رسانیده بود) نعره هل من مزید
کشید - بلاد مکان که حزم و احتیاطی داشت مدتی در تسویه
دخل و خرج کوشید - اما بنابر کهنه انگیز مهم دکن زرها
رایگان رفت - حتی اموال مردم دارا شکوه و غیره از
هندوستان بار شده بدکن آمده بتقاضا در آمد - و دیرانی

(۲) نسخه [ب ج] در بیست (۳) در [بعضی نسخه] شاهزاده (۴) نسخه

[ب] و غیره .

در کارسازی و معامله پردازی مرد هر کار و کار هر مرد مرعی
 فدا شدند - ویرانی ملک و کمی مداخل بجائے رسانیدند که
 محصول محالات خالصه به پنجاه لک روپیه عاید گردید
 و مخارج بیک کرور و پنجاه لک روپیه رسید - و زرهای گرانمزد
 از خزانه عامره بصرف در آمد - آغاز عهد جمعیت مهند
 اعلیٰ حضرت چون مداخل و مخارج با کیفیت ملکی معروض
 بار یابان پادشاهی گردید آن خاقان هوشیار دقیقه رس محالات
 یک کرور و پنجاه لک روپیه (که از قرار دوازده ماهه
 پانزدهم حصه ممالک محروسه است) در خالصه ضبط فرموده
 کرور روپیه را اخراجات مقرری بحال داشته قتمه را برای خرج
 ودان نگاهداشت - رفته رفته بحسن نیت و شگرفی اقبال آن
 پادشاه یوما فیوما مداخل افزونی گرفت - و مخارج نیز توفیر
 یافت - چنانچه آخر سال بیستم از هشت صد و هشتاد کرور
 دام ممالک یکصد و بیست کرور دام خالصه مقرر کرد
 که موافق دوازده ماهه سه کرور روپیه می شود - و آخرها
 قریب به چهار انجامید - چنانکه گذشت *

غریب تر آنکه مبلغهای خطیر در بخشش و انعامات
 و صرف مهم و عمارات بخرج رفته - چنانچه در سال اول
 جلوس یک کرور و هشتاد لک روپیه نقد و جنس و چهار لک

و بدخشان در تصرف داشتند) از مال و سائر نقدي^(۲)
 و غله و ارتفاع و زکات بیک کرد و بیست لک خاني
 (که سي لک روپیه باشد) مي رسيد - که تنخواه هر هفت هزار
 هفت هزار سوار در اسپه سه اسپه و یک کرد دام
 انعام است - فکيف يمین الدوله آصف خان که هر سال پنجاه لک
 روپیه حامل قبول داشت - و شاه بلند اقبال دارا شکوه که آخرها
 بمنصب شصت هزار چهل هزار سوار در اسپه سه اسپه
 و انعام هشتاد و سه کرد دام رسیده بقرار دوازده ماهه
 دو کرد و هفت لک و پنجاه هزار روپیه تنخواه یافت *
 بر ارباب تتبع اخبار ظاهر است - که در عهد عرش آشیانی
 (که بانی مبنای خلافت و جهانبانی و موسس قواعد
 جهان ستانی ست) بمسابقه استمرار و پیشین معمول اخراجات
 آنقدر نبود - چون روز بروز ناحیه بر ناحیه و مملکت
 بر مملکت مي افزود و وسعت و فسحت در ملک پدید آمد
 هرچند بقدر ضروري آن خرج افزایش گرفت اما مداخل
 از یک بصد کشید - و اندوخته فراهم آمد - در نوبت
 سلطنت جنت مکاني (که آن پادشاه لا ابالي اصلا بمهمات
 ملکی و مالی گیرا نبود - و مزاج منجبول بپروائی و عالیجاهی
 داشت) متصدیان خیانت آورد از زر اندوزی و (شوت ستانی

(۲) در [بعضی نسخه] سایر و نقدي *

از تغیر بهره مند خان بخدمت آخته بیگی کامیابی اندوخت
 سال بیست و چهارم ازان تعلقه عزل پذیرفته بتفویض بخشگیری
 سوم و مرحمت دوات سنگ یشم برپایه عزت برافزود سال
 بیست و پنجم مطابق سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دو
 هجری رخت زندگانی بر بست *

* عنایت خان *

بر اصل و نژاد او و منشأ و موطئش چنانچه باید آگهی
 نیست - نه از اسلاف او خبری و نه از اخلافش اثری در میان
 غیر ازینکه گویند خوانی بود - در آخر سال دهم عالمگیری
 بدیوانی خالصه سرافرازی یافت - مشارالیه در سال سیزدهم
 افزونی مدد خرج از عهد اعلیٰ حضرت چهارده لک روپیه
 بردخل معروض داشت - حکم شد چهار کرد روپیه خالصه
 مقرر دارند - و همین قدر خرج - و کاغذ اخراجات ملاحظه
 فرموده اثری ابواب خرج از سرکار پادشاهی و پادشاه زاده‌ها
 و بیگمات کم نمودند - ازینجا اندکی بعظمت و پهنائی سلطنت
 هندوستان و بسطت و وسعت آن مملکت عظیم الشان
 بی توان برد - که موسوم بساطنت سلاطین دیگر بیافست نوکری
 امرای اینجا نمی رسد - ماحصل امام قلی خان و نذر محمد
 نغان (که سراسر ولایت مارا انهر و ترکستان بلکه تا بلخ

با نگاهبازان ساخته سال بیست و چهارم بهد سلطنت (سید و بعطای خلعت و جیغۀ مومغ با پهل کتاره و منصب چهارهزاری پانصد سوار و اسب با زین مظلا و فیل و بیست هزار درپیه نقد فرق عزت بر افراخت . سال بیست و پنجم چون خبر فوت نذر محمد خان معروض گردید خسرو و بهرام و عبد الرحمن پسران خان مذکور بخلعت تعزیت مخاع گردیدند . سال بیست و ششم چون اطوار نا پسندیده از ظاهر گشت پادشاه بیدماغ شده اورا تعینات بنگاله فرمود . پس ازان (که عالمگیر پادشاه بر تخت سلطنت نشست) در جنگی که با شجاع (داد او در فوج قول بود . بعد از فرار شجاع بملازمت پادشاه پیوست . تا سال سیزدهم زندگی او و بهرام مستفاد می شود گاه گاه از پیشگاه سلطنت بانعام نقد و اسب و فیل سر بلندی می انداخت *

عبد الرحیم خان *

پنجمین پور اسلام خان مشهیدی ست . بعد فوت پدر بمنصب در خور سرفراز گردیده سال سیم جلوس فردوس آشیانی بداروغگی خواصان مامور شد . و سال دوم جلوس خلد مکان (۲) بخطاب خانی و سال نوزدهم از تغیر همت خان بدخشی بداروغگی غسلخانه چهره عزت بر افراخت . سال بیست و سوم

بخشیدند - پس ازان همواره بکرات بانعام اسپ و فیل و نقد
 مشمول عواطف بود - بعد ازان (که بلغ بنذر محمد خان
 مسترد شد و خان مذکور بعد وقوع گوناگون هنگامهای گروه ارزنگ
 (۲)
 و المان و دفع آنها استقلال و اطمینان بهم رسانیده در باب
 درانه ساختن پسران و متعلقان خود بخدمت پادشاه محرک
 شد) ازانجا (که خسرو پیش از تسخیر بلغ و بدخشان از پدر
 آزاده شده به پیشگاه خسروی آمده بود) نه پدر طلب نمود
 و نه او برفتن رضامند شد - و بهرام نیز دل از مستلذات اینجا
 برگرفته برفتن راضی نشد - لهذا سال بیست و سیوم عبد الرحمن
 بعزایت خلعت و جیغه مرصع و خنجر و شمشیر و سپر با یراق
 مرصع و دو اسپ با زین طلا و مطلا و سی هزار روبیه نقد
 کامیاب گشته همراه یادگار جولاق سفیر نذر محمد خان پیش
 خان مذکور مرخص گردید - چون نزد پدر رسید خان او را
 ولایت غوری داد - سبهان قلی پسر چهارمین خان ازین امر
 آزاده شده با هزار سوار بوسر بلغ آمده خان را تنگ ساخت
 ناگزیر خان عبد الرحمن را مطلع گردانید - که از راه برگشته
 خود را برساند - عبد الرحمن قصد آن طرف نمود - قلماقان
 (که با سبهان قلی موافقت داشتند) هر راه گرفتند - و دست
 ساخته پیش سبهان قلی بردند - او مقید ساخت - عبد الرحمن

فردوس آشیانی چون پادشاهزاده محمد مراد بخش با فوج
 کثیر رفته پس ازان (که نذر محمد خان با سبکان قلی
 و قتل محمد دو پسر خود راه فرار گزید) باخ را بتصرف
 در آرد بهرام و عبد الرحمن پسران و رستم ولد خسرو
 نبیر خان مذکور را طلب داشته حواله لهراسپ خان نمود
 سال بیستم سعد الله خان (که بعد استعفای شاهزاده
 به یزدوبست آنجا تعیین شده بود) حسب حکم هر سه کس
 مذکور را با سایر متعلقات همراه راجه بیتهداس و غیره روانه
 حضور ساخت - بعد رسیدن اینها بعتبة خلافت صدر الصدور
 سید جلال تا خیابان پذیرا شده بحضور آورد - پادشاه بهرام را
 بعطای خلعت با چارتمب زر دوزی و جیغه و خنجر مرصع
 با پهل کتاره و منصب پنجهزاري هزار سوار و دو اسپ
 با زین طلا و طلا و ده تقوز پارچه و یک لک شاهي (که
 بیست و پنجهزار روپیه باشد) و عبد الرحمن را بمرحمت
 خلعت و جیغه و خنجر مرصع و اسپ با ساز طلا و پنج تقوز
 پارچه و رستم را بخلعت و اسپ بر نواخت - و عبد الرحمن را
 (که خرد ترین برادران بود) صد روپیه رزانه مقرر کرده
 پیادشاهزاده داراشکوه سپردند - و مستورات خلن مذکور را
 بیگم صاحب اندرون طلبیده باقسام دلجوئي تسلی خاطر

(مآثر الامرا) [۸۰۹] (باب العین)

* مسکر خان نجم ثاني *

نامش عبد الله بیک است - در عهد فردرس آشیانی سال
دوازدهم جلوس بمنصب در خور و قلعه داری کالنجر چهره
عزت بر افروخته بستر توسل با محمد داراشکوه جمعه
میر بخشی سرکار شاهزاده مزبور گردید - سال سیم بخطاب
مسکر خان ناموز گشت - و چون پس از انهزام مهاراجه جهونیت
سنگه آمد آمد محمد اردنگ زیب بهادر بجانب اکبر آباد
شهرت گرفت او از جانب داراشکوه ابتدا همراه خلیل الله
خان جهت بستن معبر دهوپور و رز جنگ در مثل هراولی
تعیین یافت - و در مصاف دوم در مورچال متصل گده پته^(۲) می
بود - چون داراشکوه اسامیها و اسباب ضروری همراه گرفته
ببخبر گجرات رویه شتافت آخر شب نامبرده برین قضیه
مطلع گشته از صف شکن خان امان طلبیده نزد او آمد
و بحصول ملازمت و عنایت خاعت و بحالی نوکری کامیابی
اندوخت - بستر در کومکیان خانخانان معظم خان قرار یافته
بصوبه بنگاله رفت - سال هشتم جلوس عالمگیری باتفاق بزرگ امید^(۳)
خان جهت تعخیر چاتگام کمر همت بست - بعد از آن
بگوش نرسیده *

* عبد الرحمن سلطان *

ششمین پور نذر محمد خان است - سال نوزدهم جلوس

(۲) در [بعضی نسخه] پتلی (۳) نسخه [ج] بصوب بنگاله *

(باب العین) [۸۰۸] (مآثر الامراء)

بخط بندش پانزده هزار و سی و هفت سال هفدهم از اصل
و اضافه بمنصب هزار و سی و چهار صد سوار افتخار اندوخته
بقندهار نزد پدر دستوری یافت - چون پدرش را در سال
بیست و پنجم روزگار سپری شد او از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصد سوار لوی افتخار برافراخت - و آخر
همین سال بخطاب خانی و عطای اسپ با زن نقره ناموری
پذیرفته با سلطان محمد اوزنگ زیب بهادر (که بار دوم بیساق
قندهار مامور شده بود) مرخص گشت - پستو مدتها بعد از آن
شهر کابل همین بود - سال سی و یکم از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و سی و هفت سوار و عطای غلام و نقاره و پستو باضافه
پانصدی طبل شادکامی نواخت - و با سلطان سلیمان شکوه
(که بر سر سلطان شجاع تعیین یافته بود) دامن عزیمت بر کمر
همت زد - پس ازان (که سپهر طرح تازه برانگیخت - و داراشکوه
بعد از جنگ سموگدهه پدای فرار بپناه شتافت) او از
شاهزاده مرزبور جدا شده شرف ملازمت خلد مکان در یافت
و بعطای خلعت و خطاب سعید خانی و از اصل و اضافه
بمنصب ده هزار و پانصد سوار بکام دل رسید
تتمه احوالش بنظر نرسیده *

(مائثر الامرا) [۸۰۷] (باب العین)

بترمیم آن بیجا خرج نمودند - آخر بتجویز جمعی (که در ترازوی
آب شناسا بودند) پنج کروه راه از نهو سابق بحال داشته سی
و در کروه نو کردند - آب دافر بے فتور بداغ (سید *
علی مردان خان در صوبه داری لاهور فقرای تارک ملو
و صوم را (که خود را بے قید نامزد - و مرتکب اقسام فسق و فجور ،
می شوند) مقید نموده بکابل فرستاد - دولت و مکت و ساز
و سرانجام او در هندوستان شهرت تمام دارد - گویند در
ضیافت پادشاهی صد لنگری طلا مع سروش و سه صد لنگری
نقره در مجلس کشید - از پسرانش احوال ابراهیم خان (که
ترقی نمایان کرده) و عبدالله بیگ (که در عهد عالمگیری
بخطاب گنج علی خان مخاطب گردیده) علیحدہ ارتسام
پذیرفته - و دو پسر دیگر اسحق بیگ و اسمعیل بیگ (که بعد
فوتش هریک بمنصب هزار و پانصدی هشتصد سوار امتیاز
اندرخته) هر دو در جنگ سموگده همراه داراشکوه بودند - بکار
پادشاهی در آمدند *

سید الله خان سعید خان *

چهارمین پسر سعید خان بهادر ظفر جنگ است - چون بمردن
بخت و حسن خدمت کار پدرش همواره در ترقی بود از بمنصب
در خور سرفراز شده سال سیزدهم جلوس فرزندش آشیانی

اعلیٰ حضرت در مخاطبات یار وفادار می فرمود *
 از کارهای پا برجای او (که بمردودهور و اعوام بر صفحه
 ایام خواهد بود) آوردن آب نهر است در بلده دارالسلطنه
 لاهور - که آبرو بخش آن شهر گشته - در سال سیزدهم سنه
 (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه علی مردان خان بعرض رسانید که
 از مردم او شخصی (که در کندن نهر مهارت دارد) تعهد میکند
 که نهری بحوالی لاهور بیارد - یک لک روپیه برآورد اخراجات
 مرحمت شد - آن شخص از منبع دریای راری (که بکوهستان
 شمالی سمت بمسافت پنجاه کوه جریبی از لاهور و بر زمین
 هموار جریان دارد) شروع بحفر نموده در عرض یک سال
 و کمتر انجام گرفت - سال چهاردهم بگذار آن نهر در حوالی
 شهر مذکور در مکانی (که بلندی و پستی داشت) باغی (که مشهور
 بشاله مار است) با حیاض و انهار و فواره و آبشار متعدد مرتبه
 بمرتبه احداث فرموده بصرف هشت لک روپیه در سال شانزدهم
 باهتمام خلیل الله خان حسن ترتیب پذیرفت - الحق بدین
 کیفیت و خصوصیت باغی در هندوستان نیست * * بیت *

* اگر فردوس بر روی زمین است *

* همین است و همین است و همین است *

و چون آب نهر چنانچه باید نمی آمد لک روپیه دیگر حواله
 کار گذاران شد - اتفاقاً میرکاران از بیوقوفی پنجاه هزار روپیه

بمکاربه و تعاقب آنها پردازد - عبدالعزیز خان عطف عنان نموده
 در یکرز از جیحون گذشت - و بسیاری را غریق گردان
 اجل ساخت - و پس ازان (که بلخ و بدخشان بنذر محمد
 خان را گذاشتند) امیر الامرا بکابل رسیده بکارهای آنجا
 می پرداخت - در سال بیست و سیوم از کابل بحضور رسیده
 به تیولدار می صوبه لاهور مامور گردید - پس از چند روز
 کشمیر (که آب و هوای آن دیار بمزاج او سازگار بود)
 خوش دلی اندوخت - و چون شاهزاده دارا شکوه بهم قندهار
 تعیین گشت اگرچه صوبه داری کابل بسلیمان شکوه مهین بهرش
 مقرر بود امیر الامرا بحراست آن ملک دستوری یافت - و باز
 بصوبه داری کشمیر شتافت - در آخر سال سیم حسب الطلحه
 بملازمت رسیده اسهال بهم رسانید - لهذا در آغاز سال سی
 و یکم سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت اجازت کشمیر
 گرفت - در منزل ماچهیواره رهگرای عقبی گردید - نعل او را
 بلاهور برده در مقبره والده اش مدفون ساختند - متروکات او
 از نقد و جنس یک کرور روبیه بضبط در آمد - هرچند
 در ایران خلاف طریقه ملازمان خاندان صفویه در زنده بکور نمکی
 و بیوفائی خود را مطعون ساخت اما در هندوستان بحسن اخلاص
 و شگرفی عقیدت و وفور دانائی و مردانگی پایه اعتبار از
 جمیع امرا برتر و افراخته بمرتبه در مزاج پادشاهی جاگرد گه

(باب العیر) [۸۰۴] (مآثر الامرا)

تاراج کرده سالم و بنام بر گردید - روز دیگر بیگ از غلبی با تمام لشکر بر امیرالامرا هجوم آوردن - او پای ثبات افشرد - و خود شاهزاده بکومک رسید - جمع از اعیان اوزبکیه بر خاک هلاک افتاده متفرق گشت - درین اثنا عبد العزیز خان و سبحان قلی^(۲) سلطان بوادش (که بخان خرد موسوم بود) با اوزبک بنهیار پیوسته بتفریق اسپان بزبون و خوش اسبه پرداختند - و هرکه^(۳) اسپ خوب داشت پیش آمده جنگ میکرد - یادگار تکویه^(۴) با فوجی از یکه تازان بر امیرالامرا تاخته نزدیک بود که خود را برساند - او بمشاهده آن تیغ از غلاف کشیده مهمیز بر اسپ زد - دیگران با او در آریخته نایره جدال ملتهم ساختند - آخر کار یادگار بزخم شمشیر که بر ر خورده مو اسپش نیز بزخم تفنگ از پا درآمدند - و بدست غلامان امیرالامرا افتاد - او را نزد شاهزاده آورده مورد تحمیل و آفرین گردید *

بالجمله هفت روز جنگ قیامت آشوب در میان بود پنج شش هزار کس از اوزبک بقتل رسید - شاهزاده جنگ کزان ببانج رسیده خواست اردو در شهر گذاشته جریده^(۵)

(۲) نسخه [ج] سبحان قلی برادرش (۳) در [اکثر نسخه] اسپان

زبون و خوش اسبه (۴) در [اکثر نسخه] مکریت (۵) در [بعضی نسخه]

جریده بهنایب آنها *

چون شاهزاده مراد بخش پیش ازان (که ولایات تازه گرفته
از قرار واقع مضبوط گردد) اراده مراجعت نمود و بارصف
منع حضور ممنوع نشده معاملات رو براه آرند آندیکار محذوره
برهم خورده هرج و مرج تازه پدید آمد اعلی حضرت شاهزاده را
بعزل جاگیر و منصب تادیب فرموده جهت بند و بست
آن مملکت سعدالله خان مامور گشت - بامیر الامرا حکم شد
که متمردان قندز را مالش بسزا داده بعد از رسیدن جاگیر
ببدخشان بصوبه داری کابل (که بدر متعلق است) باز گردانند
و در همین سال سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت شاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر بعطای ولایت بلخ و بدخشان لختصاصه
یافته مخصص گردید - امیر الامرا نیز با شاهزاده همراه گشتند
چون بناواهی بلخ رسید ظاهر شد که عبد العزیز خان پسر کلان -
نذر محمد خان والی بخارا از قرشی متوجه کنار جیحون شده
بیگ اوغلی را با لشکر توران پیش از خود فرستاده - از او
آب آمویه گذشته در حوالی آنچه مجتمع گشته - و قتل محمد
سلطان پسر دیگر نذر محمد خان نیز بار پیوسته - شاهزاده
ببلخ در نیامده متوجه آن سمت گردید - و در تیمور آباد
هنگامه نبرد آراستگی یافت - امیر الامرا حرف خود را برداشته
تا منزل قتل محمد سلطان (که از دایره اوغلی دور بود)
رسیده پیشتر راند - و خیمه و اسباب و دولت او و همراهانش

(باب العین) [۸۰۲] (مآثر الامراء)

دفع الوقت می گذه - دو کوهی بلغ رفته دایره گردید - شامگاه
بهرام سلطان و سبجان قلی سلطان پسران او با جمعی از اکابر
آن بلده بملازمیت رسیده رخصت معارفت یافتند - صبح بعزم
حلاقات او بباغ شتافته فرود آمدند - نذر محمد خان بتهیه
ضیافت در شده ببلغ مراد رفت - و لختی جواهر و اشرافی گرفته
قرار نمود - و در شرغان بفکر فراهم آوردن سپاه گردید - بهادر
خان درهله و اصالت خان تعاقب نموده بجنگ پیوستند - خان
از مشاهده استیلاي آنها جلو گردانیده باند خود شتافته روانه
ایران دیار گشت - در سر آغاز بیستم سال سنه مزبور در باخ خطبه
وسعه صاحب قران ثانی پیرایه ظهور گرفته همگی دوازده لک
دریبه از مرصع آلات و غیره با دو هزار و پانصد اسب و سه صد
شتر بضبط درآمد - اما از متصدیان مهمات او ظاهر شد
که از نقد و جنس هفتاد لک دریبه بود - قدری عبد العزیز
خان متصرف گشت - و بسیاری از بکان بغارت بردند - و قلیله
خود همراه برد - هوای خسرو (که سابق روانه حضور گشته بود)
بهرام و عبد الرحمن دو پسر و سه دختر و سه زوجه در کابل
بکامیاب عواطف پادشاهی شدند - بطریق تعمیه تاریخ این
فتح است *

۱۰۵۶

* شده ز باخ و بدخشان نذر محمد خان *

* زر و قبيله و املاک را گذاشت دران *

و در همین سال مبادی سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش بعزم تسخیر بلخ و بدخشان و تنبیه اوزبک و امان شاهزاده مراد بخش را با علی مردان خان و دیگر امرای عمده با پنجاه هزار سوار جرار تعیین فرمود - و چون درین ایام جان نثار خان جهت تعزیه شاه صفی و تهنیت جاوس شاه عباس ثانی به سفارت ایران رخصت یافت در نامه اشعار بطلمب پسر کلان امیرالامرا (که برهم یرغمال نزد شاه بود) رقم پذیرفت - شاه از فرط مروت سلسله دیرین موالات نگسیخته ادرا روانه فرمود - و امیرالامرا بهمراهی شاهزاده مراد بخش براه کتل طول راهی گشت - چون بحوالی سراب رسید سلطان خسرو پسر درم نذر محمد خان (که حکومت قندز داشت) از چیرگی امانان نتوانست ثبات ورزید : شاهزاده پیوست و پس ازان (که شاهزاده بحوالی خلم سه منزلی بلخ رسید) نذر محمد خان را با ارسال فرمان پادشاهی متضمن تسلیه و دلدهی و رسیدن خود بطریق کوک مستظهر گردانید - از در جواب گفت که همه ملک تعلق بهرکار والا دارن - من ادراک ملازمت نموده روانه حجاز میشوم - اما از شونی و خیره سری اوزبک احتمال آن بود که خان را از هم گذرانیده اموال و اشیاء متصرف شوند - امیرالامرا با شاهزاده سرعت بکار برده بآستانه امام رسیدند - ظاهر گشت که نذر محمد خان بحیل و خدعه

چهاردهم سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه از تغیر سعید خان بنظم
صوبه کابل مورد مراجع گشت - و سال شانزدهم (که دار الخلافه
اکبر آباد بفرزول پادشاهی رونق گرفت) علی مردان خان
برطبق طالب بملازمت رسیده بخطاب عمده امیر الامرا و انعام
یک کرور دام و غذایم حویلی اعتقاد خان که بهترین منازل است
(که امرای نیشان در آگره بر کنار جون اساس گذاشته اند - و خان
مذکور بخواهش پادشاهی پیشکش کرده بود) مطرح انظار
عواطف گردید - و اجازت انصراف بصوبه کابل یافت *

و در سال هیزدهم ترمی علی قطغان اذالیق سبحان قلی
خان پسر نذر محمد خان (که بضبط کهمرد و مضافات آن
از تغیر یلنگتوش از جانب نذر محمد خان تعیین شده بود)
از نا عاقبت اندیشی بر احشام بلوچان نواحی زمین دارد
تاخذہ برخی الوس هزاره را (که بر کنار دریای هیرمند
اقامت دارند) غارت نمود - و بیست گروهی بامیان توقف گزید
تا قابو یافته دست اندازی دیگر نماید - علی مردان فریدون
و فرهاد را (که از غلامان معتبر او بودند) با فوجی بر سراد
فرستاد - اینها باستعمال ^{سرکار} ^{خیم} ^{ارزبکیه} ریختند - قطغان
دست و پای زده رو بفرار گذاشت ^{اما} و با چدده از اقاربش
با تمام اسباب و اشیاء بدست درآمد - و در همین سال

بهادران نصرتمند شب در خیمهای قزلباش گذرانیده جمیع اسباب و اشیاء غنیمت گرفته بقندهار برگشتند - بعد رسیدن قلیچ خان (که بحکومت قندهار مقرر شده بود) علی مردان خان روانه حضور شد - در سال دوازدهم سنه مذکور در لاهور شرف آستانبوس خلافت دریافت - و چون قبل از ادراک ملازمت بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و عام و نقاره اختصاص یافته بود درین (رز شش هزار) ذات و سوار مقرر گشت و حویلی اعتماد الدوله (که بسرکار والا متعلق بود) مرحمت گردید - و ده کس از نوکران عمده او بمنصب درخور سرفراز گشتند - و از وفور عاطفت علی مردان خان را (که بآب و هوای ایران خو گرفته تاب تعب تابستان هذروستان نداشت) بصاحب صوبگی کشمیر جنت نظیر مورد تفضل فرمود در حین انتهای الویه پادشاهی بکابل خان مزبور دستوری تعلقه یافت - و چون مبادی سال سیزدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجری لاهور مهبط اعلام خلافت گردید علی مردان خان حسب الطلب از کشمیر رسیده بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار بلند رتبه گشته باوصف صوبه داری کشمیر بصاحب صوبگی پنجاب نیز فایز گردید - تا در ایلاق و فشلاق تابستان و زمستان را با سودگی و فراغت ببرد - و در سال

بذا نموده در عرض چهل روز بانجام رسانید - و چون این اخبار
 بشاه رسید دفع آن مصمم ساخته اول پسر کلانش را طلب داشت.
 عای مردان خان اگرچه باقتضای وقت او را روانه نمود اما
 بعد ازان بهرکه گمان دورنگی داشت بقتل آورده پرده
 از روی کار برداشت - شاه سیاروش قللو آماسی را (که بمشهد
 مقدس فرستاده بود) بر سر او تعیین کرد - عای مردان خان
 بآملی حضرت عرضداشت نمود که شاه بجان ستانی من افتاده
 یکم از عمدها تعیین شود که قلعه باور سپرده روانه درگاه شوم *

در سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت
 سعید خان صوبه دار کابل و قلیچ خان صوبه دار لاهور با حاکم
 غزنین و بهکر و سیوستان بر طبق حکم روانه قندهار گشتند - چون
 سعید خان پیش از قلیچ خان خود را رسانید دانست که
 تا سیاروش در حوالی قندهار است رعایا چنانچه باید اطاعت
 نخواهند کرد - باتفاق علی مردان خان (که همگی هشت هزار
 سوار بود) بیک فرسخی قلعه با سیاروش (که پنج شش هزار
 سوار داشت) بجنگ پرداخت - زد و خورده غریب واقع شد
 قزلباشیه^(۲) رو بفرار آورده تا معسکر خود (که آنروی آب اندراب^(۳)
 بود) عذر باز نکشیدند - سعید خان فرصت درنگ نداده متوجه
 آن سمت گشت - آنها احمال و ائقال بر جا گذاشته بدر زدند

(۲) در [بعضی نسخه] قزلباشیان (۳) در [اکثر نسخه] اندراب *

(باب العین) [۷۹۶] (مآثر الامرا)

اوز بکیه خراسان و محاربات آن گروه مدور یافت (بمراتب
علیای خانی و لقب ارجمند بابا ترقی نموده قریب سی سال
من حیث الاستقلال حاکم کرمان بود - پیوسته آثار عدالت
و رعیت پروری بظهور می آورد - چون شاه در عهد جنت مکانی
قلعه قندهار را بمحاصره چهل و پنج روز از عبد العزیز خان
نقشبندی برگرفت ایالت آندیار بدر تفویض نمود - شبیه
در سنه (۱۰۳۴) هزار و سی و چهار بالای ایوان ارک
قندهار بر سر برے (که بمحجر ایوان تکیه داشت) خوابیده بود
محجر سستی پذیرفته میان خواب و بیداری پایان افتاد
و هیچکس مطلع نبود - بعد از زمانه برخی خدمتگاران آگهی
یافته بر سرش رفتند - مرده یافتند - شاه پسرش علی مردان
بیگ را بخطاب خانی و ریاست قندهار سرفراز کرده بپادشاهی
ثانی ماقبب فرمود *

و پس از ارتحال شاه چون نوبت دارائی ایران بشاه صفی
پسرزاده رسید بمظنهای بی اصل و احتیاطهای دور از کار
اکثر عدهای دولت عباس شاهي را از پا در آورد - علی
مردان خان اندیشه ناک شده سلامت خود منحصر در توسل
بدرگاه فردوس آشیانی دانسته نوشت و خواند بهعید خان
صوبه دار کابل در میان آورد - و باستحکام برج و باره پرداخته
قلعه بالای کوه لکه (که بر حصار قندهار مشرف است)

(ماثر الامرا) [۷۹۵] (باب العین)

سوار کامیابی اندوخت - سال نهم (که ملک دکن دوم بار
مطرح الوبه ظفر گردید - و افواج بگوشمال ساهو بهونسله و پامال
ساختن ملک عادل خان (رانه شد) او بهمراهی خاندوران
اختصاص پذیرفته در تنبیه مردم عادل خان کردن واقعی نمود
سال دهم از اصل و اضافه بمقصد دو هزار و پانصد
سوار ازان جمله پانصد سوار دو اسبه سه اسبه سربلذ شده
بقلعه داری فتح آباد دهار در از اقران تفوق جست - و بهتر
باضافه پانصد سوار درجه اعتلا پیمود - سال بیست و چهارم
بعذایت نقاره کوس شادمانی زد - و پس ازان (که هفده سال
و کسری زیاده در حراست فتح آباد دهار در بعزت و آبرو
بسر برد) سال بیست و هفتم مطابق سنه (۱۰۶۳) هزار
و شصت و سه هجری (روح بر فتوحش بروضه رضوان پرواز نمود
پسرش قلعه دار خان است - که احوالش علیحدہ درین نامه
(۲)
بگذارش آمده *

• علی مردان خان امیر الامرا •

پدرش گنج عالی خان زیگ - که از عشائر اکراد است
ملازم قدیم شاه عباس ماضی بود - در اوان طفولیت شاه
و ایام اقامت هرات بشگرف پرستاری قیام داشت - در زمان
فرماندهی بحسن خدمات و مردانگیهای (که در فتور

(باب العین) [۷۹۴] (مآثر الامراء)

قندهار نامزد شد - و از آنجا همراه قلیچ خان جانب بست
شکافت - و در جنگ با قزلباش مصدر نیکو خدمتی گردید
لهذا سال بیست و سیوم بپایه دو هزار و پانصدی هزار
سوار تفوق بر همگان جهت - سال بیست و چهارم همراه
جعفر خان صوبه دار بهار بدانصوب روانه گشت - سال
بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوه بجانب قندهار کمر
عزیمت بست - و از آنجا با رستم خان بتسخیر بست کام
جلادت برداشت *

• عرب خان •

نور محمد نام - در عهد فردوس آشیانی منصب یافته
سال سیوم [که بلده برهانپور معسکر فیروزی بود - و سه فوج
بسرکردگی سه عمده جهت تغبیه خانجهان لودی و تخریب
قلعه نظام الملک دکنی (که او را در پناه خود داشته بود) تعین
گردید] او بهمراهی اعظم خان نامزد شد - و پس ازان بتعیضاتی
دکن مخصوص گشته سال هفتم (که پادشاهزاده محمد شجاع
بتسخیر پریغدا بدکن رسید - و خان زمان بهادر را با جمعه
بطریق منفلا پیشتر روانه ساخت) چون بغابر احتیاط راه
در تصبات سر راه تهاجمات قرار یافت او را با پانصد سوار
در ظفرنگر گذاشت - اواخر سال مذکور بخطاب عرب خان
هر برافراخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشتصد

* عبد الرحیم بیگ اوزبک *

برادر عبد الرحمن بیگ اتالیق عبد العزیز خان همزه
 نذر محمد خان والی بلخ است . سال یازدهم جلوس
 خردوس آشیانی از باغ آمده بدولت آستانبوس شرف امتیاز
 حاصل نمود . پادشاه اوزا بعنایت خلعت و خنجر مرصع
 و شمشیر با یراق طلائی میناکار و منصب هزاري شش صد
 سوار و انعام بیست و پنج هزار روپیه نقد نوازش فرمود
 و پستر اضافه پانصدی دو صد سوار و تیول در صوبه بهار یافته
 بدان صوب مرخص گردید . و بعد رسیدن آنجا چون بنابر
 درشت خوئی عبد الله خان بهادر ناظم آن صوبه مابین او
 و خان مذکور ناسازگاری رو داد او این معنی را باعث ضرر
 خویش شمرده چند روز تمارض نموده خود را گنگ ظاهر
 ساخت . و تا یکسال در خلا و ملا زبان از سخن بربست
 حتا که زنان او آگهی نیافتند . چون این مقدمه بهمع
 پادشاه رسید حکم در باب آمدن او بحضور صادر گردید . سال
 سیزدهم بحضور آمده بحرف در آمد . و سبب گنگی بعرض
 بیان در آورده حضار را بحیرت انداخت . و چون درین سال
 پادشاه بکشمیر متوجه شد اوزا از اصل و اضافه بمنصب
 دو هزاري هزار سوار برنواخته بتوقف دار السلطنه مامور فرمود
 سال بیست و دوم همراه سلطان اردنگ زیب بهادر بصوبه

و سواد فارسی نامها آگهی داشت بتعلیم بیگم صاحب مقرر
 شده سر بارج کیوان رسانید - پس از فوت ممتاز الزمانی
 پادشاه از راه قدر دانی مدارت محل بار تفویض فرمود
 از آنرو که فرزندی نداشت پس از فوت طالبا دو دختر او را
 بفرزندی برگرفته بود - کلان را بعقد ازدواج عاقل خان و خرد را
 بقید تزویج ضیاء الدین مخاطب برحمت خان پسر حکیم قطبا
 برادر حکیم رکنا در آورده بود - سال بیستم در ایام (که بلده
 لاهور مقرر سلطنت بود) کوچک (که با وی خانم را آنست
 بسیار بود) بعارضه وضع حمل فوت کرد - خانم چند روز
 بسوگواری او بخانه خود رفته نشست - پس از آن پادشاه او را
 در مکانی (که میان محل پادشاهی داشت) از خانه طلب
 داشته خود بتسلی او متوجه شده در آن مکان تشریف فرمود
 و بدوامت خانه همراه آورد - از بعد از فراغ کارهای حضور
 بمنزل معهود رفته واصل بحق گردید - پادشاه ده هزار روپیه^(۲)
 برای تجهیز و تکفین او از سرکار داده حکم نمود - که جائه
 بامانت بپارند - پس از یک سال و کمتری باکبر آباد برده
 در مقبره (که غربی روضه مهد علیا متصل بچوک جلوخانه
 بمباغ سی هزار روپیه از سرکار پادشاهی ترتیب یافته) مدفون
 گردید - و ده هزار (که حاصلش سی هزار روپیه است) جهت
 اخراجات آنجا مرحمت شد *

(مائث الامرا) [۷۹۱] (باب العین)

هشتصد سوار قاضی قابلیت آراست - و پستر چون خانسامانی
از عزل او بملا علاءالمک تونی مقرر شد^۱ او باضافه^۲ دریست سوار
و خدمت بخشیکری دوم و عرض وقائع موبجات^۳ فرق عزت
برافراخت - سال بیستم^۴ با جمعی برای رسانیدن مبلغ بیست
و پنج لک درپیه بغوری نزد شاه بیگ خان تهنه دار آنجا^۵
دستوری پذیرفت - در همان سال از اصل و اضافه بمنصب
سه هزار سوار و مرحمت علم لوی کامرانی برافراخت
و آخر سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه
و نه هجری در ایامی (که بلده کابل مطروح^۶ لویه ظفر طراز
بود) بمرگ مفاجات بساط زندگی در نوردید - از نظم
و سیاق بهره در بود - صبیحه پرورش کرده سنی خانم (که
رائق و فائق مهمات مشکوی اعلی حضرت بود) در هیاله^۷
فکاح داشت *

خانم مذکوره از اولاد اهالی مأزندان است - و خواهر
طالب آملی - که در عهد جنت مکانی بخطابه ملک الشعرائی
سوفرازی یافته - پس از فوت شوهر خود نصیرا برادر حکیم
رکذای کاشی بامداد طالع بخدمتگاری ممتاز الزمانی امتیاز
اندوخت - از آنجا (که بشیوا زبانی و ادب شناسی متعلی بود
و از مراسم خانه داری و علم طب باخبر) از سایر خدمتگاران
قدیم گذرانیده بپایه مهورداری رسید - و چون از علم قرابت

(باب العین) [۷۹۰] (مائراامرا)

هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجری
• پدر آخرت خرامید *

عاقل خان منایت الله

برادر زاده و متبناى افضل خان ملا شکر الله است
نام پدرش عبدالحق - که در عهد فردوس آشیانی بمنصب
هزاری دویست سوار رسیده - و بامانتخانی ممتاز گردیده
خط نسخ بسیار خوب ^(۲) می نوشت - سال پانزدهم در جایزه
کتابه (که در گذن ممتاز الزمانی نگاشته) بعتای فیل
هرازاری یافت - سال شانزدهم رخت از دنیا بر بهشت - خان
مذکور سال دوازدهم بتفویض خدمت عرض مکرر مباحثات اندوخت
• پستتر بخطاب عاقل خان و تقرر دیوانی بیوات از تغیر
ملکیت خان نامور گشت - سال پانزدهم از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار پانصد سوار و خدمت میر سامانی
سر بلند شده پایه عزت برتر نهاد - سال هفدهم چون موسوی
خان بملک بقا شتافت خدمت عرض وقائع صوبجات و رساله
انعام (که بار متعلق بود) نیز بنامبرده مفوض شد - سال
هیزدهم باضافه دویست سوار رایت افتخار بر افراخت
و عرض وقائع صوبجات از تغیر او بملا علاء الملک مقرر گردید
سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی

بر مي آيند - چون بخانجهان نقل کردم گفت - عجب ازین مرد
که با افعال نکوهيده فخر مي کند - و ندامت ندارد - ارلادش
شد به نکرد - ميرزا عبد الرسول تعيينات دکن بود *

عزيز الله خان

عزيز الله نام - پسر يوسف خان پور حسين خان تکره
است - که احوال هر دو بزبان خامه و قانع طراز گذشته - نامبرده
از تعييناتيان صوبه کابل بود - و تا آخر عهد جنت مکاني
بمنصب دو هزارى هزار سوار فايز گرديد - پس از مهذب نشيني
فردس آشياني بيکالى منصب مزبور افتخار اندوخته سال هفتم
بخطاب عزت خان و عطای عام رايت ناموزي برافراخت - سال
يازدهم از اصل و اضافه پدايه دو هزارى هزار و پانصد سوار
تفوق جهمت - و در همين سال چون بهمراهی سعيد خان بهادر
بجنگ قزلباش متصل قندهار مشافت و فوج مخالف هزيمت
دافت باضافه پانصدي صد سوار سررشته اعتبار بدست آورده
و از نواحی قندهار با پر دل خان جهمت تسخير قلعه بست
بدانصوب رفت - سال دوازدهم بعذابت نقاره بلند آوازه گشته
بکراسمت قلعه بست و گرشک (که مفتوح شده بود) مامور گرديد
سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزارى دو هزار
سوار و خطاب عزيز الله خان درجه اعلا پيمون - سال

معتبر مقرر میکرد - هرکه عقب می ماند سرش بریده می آورد
پنجاه مغول (که یمازل میر توزک بودند) بلباس و سلاح و طره
و عصاهای مرصع اهتمام می کردند - گویند در مهم رانا سه صد
سوار زرین پوش مرصع سلاح و دویست پیاده از خدمتگار و جلودار
و چوبدار بهمین وضع با او می بودند - و بچهره زخمی رسیده
بسیار خوش نما بود - و سهاپتی تمام داشت - در آخر ایام
یکپاس شب مانده دیوان می کرد - از سفاکی هم دست
کشیده بود *

شیخ فرید بهکری در ذخیره الخوانین آورده - هنگامی (که
عبد الله خان را خانجهان لودی نظربند نمود) ده هزار (دوبیه
جهنم خرج او مصحوب من فرستاد - بعدد الله خان عرض کردم
که نواب غزا در راه خدا بسیار کردند - چه قدر سب کافران
بریده باشند - گفت دو لک سر خواهد بود - که از آگه تا پتته
دو رویه منار کله آنها است ^(۲) - گفتم البته درین مردم مسلمانان
بے گناهی هم خواهد بود - بر آشفته گفت پنج لک از زن و مرد
اسیر کرده فروخته ام - همه مسلمان شدند - بتوالد و تناسل آنها
تا قیامت کردها میشود - پیغمبر خدا بخانه نداف میرفت
و معجزات می نمود تا مسلمان میشد - من یک مرتبه پنج لک آدم
مسلمان کرده باشم - اگر عدالت هم شود اهل اسلام بیشتر

بدر بود - و این حرکت محمول بر اتماهل و فراغت دوستی
 ظهور جنگ شده بعزل تیول اسلام آباد مورد عذاب گشت - و در
 سال شانزدهم از تغیر سید شجاعت خان بصاحب صوبگی آله آباد
 مقرر گردید - و پس از چند سال اعلیٰ حضرت اورا از منصب
 باز داشته لک زبیده بطریق مساعدہ قرار یافت - و در همان ایام
 مجددا بر سر عنایت شده بمنصب سابق مباحی فرمود
 عمرش قریب بهفتاد رسیده بود - که هفدهم شوال سال هیزدهم
 سنه (۱۰۵۴) یکهزار و پنجاه و چهار در گذشت *

باسفاکی و ظلمه که داشت مردم دعوی مشاهده خوارق ازو
 می کردند - و نذور و فتوح می گذرانیدند - پنجاه سال در امارت
 گذرانید - مکرر از منصب افتاد - و باز بهمان شوکت و دولت
 دیده میشد - نوکری او ایمانی داشت ^(۲) - در حیات او اکثر
 ملازمانش پنجهزاری و چهار هزاری شدند - گویند هپاه
 بیش قرار نگاه می داشت - اما در سال جز دو سه ماه
 طلب نمی یافتند - اگرچه نسبت بجاهای دیگر آن سه ماهه
 طالب یکساله بود - و کعب قدرت نداشت که خود عرض احوال
 خود نماید - بدیوان و بخشی بگویند - اگر آنها در عرض توقف
 میکردند صفای دیش می بخشید - و ضابطه از در یورش و سواری
 چنان بود که در یکروز شصت هفتاد کرده می نوردید - چنداولی

(باب العین) [۷۸۶] (مآثر الامراء)

گوند آن ناحیه جان بسپردند - فیروز جنگ هر هر دو بریده
روانه حضور ساخت *

چون سال دهم راجه پرتاب اُجینیه [که بمقتضی هزار
و پانصدی هزار سوار سراقرازی یافته بحکومت سرزمین خود
(که از دیوباز آردی او بود) دستوری گرفته] از فتنه سرشتی
سراز انقیاد پیچیده براه ادبار شتافت عبد الله خان صاحب
فرمان از بهار بمالش آن بد کردار (و آرد) - نخست حصار
بهوجپور را (که حاکم نشین آندیار است - و پرتاب دران متحصن
بود) محاصره نمود - از بعد زن و خورد پی در پی هراسان
شده بعجز گرائید - و انگي بر بسته دست زن خود گرفته
بوساطت یک از خواجه سرايان فیروز جنگ حاضر شد - خان
ادرا با زنش مقید ساخته بحضور نوشت - حکم رسید که آن
مخدول را بیاسا رسانیده زن ادرا با اموالش خود متصرف شود
فیروز جنگ لخته از غنائم بگندادران وا گذاشته زنش را مسلمان
ساخت - و بنگلج نبیره خود در آرد - و در سال سیزدهم بمالش
پرتیراج پسر ججهار سنگه و جنپت بنديله (که در نواح
اوندچه سر بشورش برداشته بودند) تعیین شد - اگرچه بسعی
باقی خان (که عبد الله خان ادرا فرستاده بود) پرتیراج اسیر
گردید لیکن جنپت (که محرک سلسله فساد بود) بتکتک پا جان^(۲)

(ماثر الامرا) [۷۸۵] (باب العین)

چون عبدالله خان مرخص شده بتعلقه (رانه گشت چهار
بندیلہ باز بغی ورزید - بر طبق حکم از راه برگشته بمالش
او پرداخت - خاندوران از مالوہ رسید خانجہان بارہ نیز
پیوستہ چون یک کرویہی اوندچہہ معسکر ساختند آن تیرہ بخت
اندیشہ ناک گشتہ با اہل و عیال و لختہ از سرخ و سفید
از حصار برآمدہ بصوب قلعہ دہامونی (کہ پدر او بمال
استحکام بنا نمودہ) (۱) نورد فرار گشت - عساکر پادشاہی پس از
برکشادن اوندچہہ بتعاقب او سہ کرویہی دہامونی رسیدہ
آگہی یافتند - کہ او با اسباب و خواستہ بقلعہ چورا گدہہ
شتافتہ انتظار نوشتہ زمیندار دیوگدہہ دارن - اگر بملک خود
راہ دہد بدکن پدر زند - آواج پادشاہی دہامونی برگرفتہ
سید خانجہان بجهت تنسیق ولایت مفتوحہ توقف گزید
و عبدالله خان بہاولی خاندوران بہادر بدان سمت راہی گردید
(۲) چہار از راہ لانجی (کہ داخل ملک زمیندار دیوگدہہ است)
گریخت - عبدالله خان ہر روز دہ کرویہ گوندی و گاہ
بہشت کرویہ (کہ قریب مضاعف کرویہ رسمی است) می پیمود
در سرحد چاندا باو رسیدہ دستبرد نمایان نمود - آن مدبر
راہ گلکندہ گرفت - پس از (۱) نوردی بسیار باو پیوست
آن پدر و پسر از خوف جان بجنکلمہ درشدہ بدست طایفہ

(۲) نسخہ [ج] چہار سہنگہ

(باب العین) [۷۸۴] (مآثر الامرا)

جبهار سنگهه بود (رسیده بچستی و چیره دستی مفتوح
ساخت - و چون اعلیٰ حضرت بعزم استیصال خانجهان لودی
ببرهانپور طرح اتمام اذاخت عبدالله خان از کالپی محال
تیول خود بدکن رفته بصوداری فوج (که بمصری شایسته خان
تعیین شده بود) دستوری یافت - و بنابر درمی (که برشکم
بهم رسانیده بود) پس از بهی بحضور رسیده بگوشمال دریاخان
درهله (که در نواح چالیس گانو شورش افزا بود) نامزد گردید
و حکم شد که در خاندیس متوقف بوده هر طرف (که خانجهان
و دریاخان از دولت آباد راهی شوند) بلا اجمال و توقف
بتعاقب پردازد *

چون در سال چهارم خانجهان باتفاق دریاخان از دولت آباد
براه خاندیس اداره مالوه گشت اُر پاشنه کوب شتافته هیچ جا
مجال درنگ نداد - تا در کنار سندهیه خانجهان پای ثبات
افشوده کشته گردید - در جلدوی این کار سترگ بمنصب ششزاری
شش هزار سوار و خطاب فیروز جنگ مفتخر و مباهی گشت
در سال پنجم بصوبه داری بهار مامور گردید - عبدالله خان
تنبیه زمیندار رتن پور پیشنهاد همت ساخته بدان سر زمین
در آمد - بابولچه می زمیندار آنجا خایف شده بواسطت راجه
امر سنگهه مرزبان باندهو زینهار می گشته سال هشتم با پیشکش
همراه خان مذکور سعادت آستانپوس پادشاهی اندوخت

(مآثر الامرا) [۷۸۳] (باب العین)

خوانین ازبکیه باین خاندان بمرتبه کمال است - عبد الله خان والی آنجا حلقه ارادت خواجه کلان در گوش عقیدت داشت - در عهد جنت مکانی از قبل امام قلی خان والی توران برسم سفارت آمده باقسام اعزاز سرافراز گشت - و بعنایت نشستن پهلوی تخت از جمیع اعیان و اشراف ایران و توران و هندوستان امتیاز عظیم یافت - در بدر جلوس اعلی حضرت از لاهور با گره آمده زیاده بر سابق باکرام و احترام اختصاص گرفت [چون عبد الله خان را بسلسله نقشبندیه قرابت بود رقم عفو بر جرائم او کشیده از زندان رستگاری یافت - و بمنصب والای پنج هزاره پنج هزار سوار و عنایت علم و نقاره بر نواخته سرکار تفرج به تیول او مرحمت شد *]

چون در همین سال اول چهار سنگه بندیله از حضور فرار نموده بموطن خود اوندچه شتافت فوجی بهرکردگی مهابت^(۲) خان از حضور تعیین گشت - خانجهان لودی از مالوه و عبد الله خان از جاگیر خود با امرای اطراف و جوانب بملک او در آمده دست جلالت بر کشودند - چون کار بران نابکار به تنگی گرائید بمهابت خان متوسل گشته عازم آستانبوس شد - عبد الله خان با بهادر خان و جمعی دیگر امرا (که نه هزار سوار بود) بقلعه ایروچ شازده کروهی اوندچه (که مشرق رویه آن ملک و در تصرف

(۲) در [بعضی نسخه] اوندچه *

شاهزاده بحال خود مشاهده کرده ازان همه عنایت چشم پوشیده
 مفارقت ورزید - و بملک عنبر پیوست - چون او فراخور توقعش
 نموداخت بوسیله خانجهان در سلک بندهای پادشاهی انتظام
 گرفت - گویند چون ببرهانپور رسید خانجهان تا باغ زین آباد
 استقبال کرده باعزاز و احترام آورد - او بلاه و چاپلوسی
 زده فرجی پوش مثل دریشان اوزبک محاسن تا بذاف رسیده
 بی سلاح یک گهزی شب مانده در دیوان خانه خانجهان آمده
 می نشست - چون خانجهان حسب الحکم بجنیر راهی شد
 همراهی گزیده بملک عنبر نوشت - که اگر درین وقت بر سر
 خانجهان میریزی قابوست - اتفاقاً خط را گرفتند - خانجهان
 بدست او داد - اقرار کرد - بر طبق فرمان در قلعه آسیر زندانی
 گشت - اکرام خان متحپوری قلعه دار آنجا بدسلوکیها نمود
 و بتحریک مهابت خان در ایام استیلاى او مکرر احکام رسید که
 او را کور نمایند - خانجهان مجوز نشد - در جواب نوشت که
 بقول من آمده - بحضور می آرم *

چون سریر خلافت بجلوس صاحبقران ثانی مزین گردید
 بالتماس سلاله سلسله نقشبندیه عبد الرحیم خواجه که خلف
 خواجه کلان خواجه جویداری ست [که بسی واسطه بهید علی
 عریض بن امام همام جعفر صادق (علیه السلام) میرسد
 و از اجله سادات و اعزّه اکابر توران بود - اخلاص و اعتقاد

به تحریک ارباب نفاق خواجه ابوالحسن بهرادلوی عبد الله خان
 تعیین شد) بمجرد تلاقی فریقین عبد الله خان جلوریز بلمشکو
 شاهزاده پیوست . قضا را دران وقت تیر تفنگ از شست
 غیب بمقتل راجه بکرماجیت رسید . هر دو فوج از تزک افتاده
 بجای خود رفته قرار گرفتند . چون حکومت گجرات بر راجه
 تعلق داشت درین هنگام شاهزاده بعدد الله خان تفویض فرمود
 او وفا نام خواجه سرانی را با معدودے به نیابت آنجا تعیین
 کرد . میرزا صفی سیف خان دولتخواهی پادشاه با خود مصمم
 ساخته باتفاق متعینہ آنصوبہ آن خواجه سرا را دستگیر نموده
 شهر را متصرف شد . عبد الله خان در ماندن از شاهزاده
 رخصت گرفته و ملتفت کرمک نگشته گرم و گیرا بدان طرف
 شتافت . چون فیما بین عرمه مبارزت آراسته گشت شکست
 بر عبد الله خان افتاد . ناچار بپروده آمده به بذل سورت
 رفت . و جمعی فراهم آورده در برهانپور بشاهزاده خود را رسانید
 پس ازان در ایام هرج و مرج همه جا هراول شاهی بود *
 چون سال بیستم شاهزاده از بنگالہ معاودت بدکن نمود
 و یاقوت خان حبشی و غیره ملازمان نظام شاهیہ را همراه
 گرفته بر سر برهانپور آمد عبد الله خان عہد کرد . کہ ہر گاہ
 بران ہلدہ استیلا یابد قتل عام نماید . چون شاهزادہ بے نیل
 مقصود از گرد برهانپور برخاست عبد الله خان بے التفانی

لایق نبود بگیریزید . - گریز جنگ خطاب شماسست - و چون
در سال یازدهم غایب خان پسر خواجه نظام الدین احمد
بخشی را (که واقعه نگار احمد آباد بود) بذابر تحریر واقعی
پیداده از خانه طلب داشته انواع اهانت رسانید دیانت
خان از حضور تعیین شده که عبد الله خان را با پیداده بحضور
بیارد - او پیش از وصول همان طور روانه گشته باستشفاع
شاهزاده سلطان خرم صفح^(۲) جرائم گردید - و چون مرتبه^(۳) ثانی
شاهزاده ولی عهد شاهجهان بدکن رخصت یافت عبد الله
خان بهمرای موکمپ شاهي مامور گشته بے رخصت از دکن
به تیول خود شتافت - ازین جهت بعزل جاگیر معاتب ساخته
اعتماد رای بهوزاری تعیین شد - که او را بخدمت شاهزاده
زساند - و چون شاهزاده بجهت مهم قندهار از دکن طلب
حضور گردیده بانقضای موسم برشکال در ماندن اقامت گزید
و مزاج پادشاهی بذابر دوائی برانگیخته اهل غدا^(۳) از چنین
پهرت منحرف شده کار بقتال و جدال انجامید عبد الله خان
از محال جاگیر آمده در لاهور ملازمت پادشاهی نمود - چون
شاهزاده از مقابل پدر والا قدر کفاره گزیده فوج بسرکردگی
راجه بکرماجیت در برابر لشکر پادشاهی گذاشت (که اگر جمعی
بتعاقب نامزد شوند تواند روی آنها نگاهداشت - چنانچه

(۲) نسخه [ب ج] صفح جرائم خود کرد (۳) نسخه [ج] اهل نساد .

از غایت غرور و نخوت (بے آنکه از فوج دوم خبر بگیرد)
 بملک غنیم درآمد - ملک عنبر (که از توهم عظیم داشت)
 مردم چیده خود را باستیصال او فرستاد - تا هر روز بر دور
 لشکرش برگی گری میکردند - و شب تا سحر بان میزدند
 هرچند بدولت آباد نزدیک تر میشد انبوهی مخالف بیشتر
 می گشت - چون بحوالی دولت آباد رسید اثری از فوج دوم
 ظاهر نگردید - ملاح در مراجعت دیده از راه بکلانه باحمدآباد
 برگشت - درین راه غنیم پیچیده می آمد - و هر روز آریزشه
 می نمود - علی مردان بهادر^(۲) عازر فرار بر خود نپسندیده مردانه
 فیرن آرا گشته دستگیر شد - آنچه شهرت دارد (که ملک عنبر
 بخانخانان در ساخت - و از خانجهان را بلطائف الحیل
 متوقف کرد) املی ندارد - چه درانوقت خانخانان از دکن
 بحضور رسیده بود - خانجهان در برار این خبر موحدش شنیده
 عود کرده در عادل آباد بخدمت شاهزاده برریز پیوست *

گویند جنت مکانی تصویر عبد الله خان و دیگر امرای
 همراهی او کشیده طلبید - و تصویر هر کدام را بدست
 گرفته چیزی می فرمود - تصویر او را مخاطب ساخت
 که امروز در حسب و نسب شما هیچ کس نمی رسد
 باین شکل و شمائل و قرب و مرتبه و خزانه و جمعیت

(باب العین) [۷۷۸] (مائراامرا)

اصالت . شجاعت از سیمای^(۲) حال او دریافته بمنصب هزاری
و خطاب صفدر خانی برنواخت - و برادرانش خواجه یانگل
و خواجه برخوردار بمناصب مناسب فرق عزت برافراختند
و پس از سرپر آرائی صاحب طبل و علم گشت *

چون مهم رانا از مهابت خان چنانچه باید متمشی نشد
او در سال چهارم بهمداری آن عساکر نامزد گردید - دران مهم
بتحصیل نام آوری علم شهرت افراخت - مهرپور را (که
پناه جای رانا امر سنگه بود) تاخته فیل عالم گمان (که
مثلش دیگر نشان نمی دادند) بدست آورد - و در
کونپامیر تھانه نشانده بیرم دیو سولنگهی را (که از راجپوتان^(۳)
عمده بود) بنهب و غارت داد - سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار
و بیست هجری بصوبه داری گجرات اختصاص گرفت - و فوج
کومکي از حضور نیز باو تعیین شد - بقرار آنکه با لشکر
گجرات از راه ناسک و تربنگ بدکن درآید - و خانجهان
با راجه مانسنگه و امیر الامرا و میرزا رستم از راه بوار
و هردو فوج از یکدیگر خبر گرفته برروز معین غنیم را در میان گیرند
اغلبکه استیصال واقعی مقامهیر صورت پذیرد *

عبد الله خان با ده هزار سوار مستعد خوش اسب آراسته

(۲) نسخه [ج] از ناصیه حال او (۳) در [بعضی جا] کونهلپور - و در
[بعضی نسخه] کهننامه [کونهلپور]

و چندے بهراسمت قلات معین بود - سال سیزدهم از تغیر
 خانه زاد خان حارس غزنین نیز گردید - و بنابر عروض مرض .
 چون ضعف و ناتوانی او روز بروز می افزود معزول شد
 و سال چهاردهم مطابق سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجری
 یا بعالم عقبی کشید *

• مجد الله خان فیروز جنگ •

خواجه عبدالله نام - از اولاد خواجه عبید الله ناصر الدین
 بهرام است (قدس سره) و خواهرزاده خواجه حسن
 نقشبندی - آواخر عهد عرش آشیانی از ولایت بهندوستان
 آمده روزه چند با شیر خواجه در دکن بسربرد - و هرجا
 کاری و ترددی پیش آمد جوهر شمشیر زنی و زاهد مردی
 نمایان ساخته پستر از خواجه جدائی گزیده در لاهور
 بشاهزاده سلطان سلیم پیوسته داخل احدیها گردیده بحسن
 خدمات ترقی کرد - در ایام (که شاهزاده در آله آباد
 از خودسری و خود رائی شروع بتقمیم مناصب و خطاب
 و تاخت و تیرول و جاگیر بملازمان نمود) او بمنصب هزار
 و پانصدی و خطاب خانی امتیاز یافت - لیکن چون با شریف
 خان (که مختار سرکار شاهزاده بود) نقش او خوب نشست سال
 چهل و هشتم بعقبه خلافت روی امید نهان - پادشاه جوهر

سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجری در بهار برحمت
حق پیوست *

* عرض خان قاشال *

عروض بیگ نام - از تعیناتیان صوبه کابل بود - چون سال
دوم جلوس فردوس آشیانی تهانه مضحاک مضاف کابل از
دست اوزبکان استخلاص یافت او بمنصب هزاره شش صد
سوار و تهانه داری آنجا سرفراز گردید - و سال ششم باضافه
دو صد سوار کام دل برگرفت - و سال هفتم از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار چهاره مباحات برافروخت
و سال دهم باضافه دریمت سوار و سال یازدهم بفزونی سه صد
سوار کامیاب گشت - و در هنگامه (که علی مردان خان سپردن
قلعه تذهار باولایای دولت قرار داد) او (که از سابق
در غزنین منتظر بود) باشاره سعید خان ناظم کابل با یک هزار
سوار روانه آنصوبه شده بقلعه مزبور درآمد - و در جنگه
(که سعید خان را با سیاهش و فوج قزلباش دست داد)
مصدر تردد شده بعزایت خلعت و خنجر مرصع و از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و عطای
نقاره و اسب و فیل فرق عزت باسماں رسانید - و همراه راجه
چگمت سنگه بتسخیر قاعه زمین داور شتافته در گرفتن قلعه
هاربان و محاصره زمین داور نیکو خدمتیا بتقدیم رسانید

(مائترالامرا) [۷۷۵] (باب الغین)

بزرگیان عنبر برداشته بودند - هرچند جراح برای معالجه
برگماشتند اما بعد دو روز مطابق سنه (۱۰۲۱) هزار و بیست
و یک هجری چراغ هستیش خاموش گردید - این حرف از
زبان زد است - شخصی بتقریبی گفت که فتح آسمانی است
بہادر جواب داد - الحق فتح آسمانی است - اما میدان
از ما است - کرم الله بعرش در عهد فردوس آشیانی بمنصب
هزاری هزار سوار رسیده چند قلعدار اردگیر مضاف دکن
بود - سال بیست و یکم در گذشت *

* عزت خان خواجہ بابا *

ظاہرا از قربتیان عبد اللہ خان فیروز جنگ است - در
عهد جهانگیری بمنصب ہزاری هفتصد سوار رسیده - و پس
از سریر آرائی فردوس آشیانی ہمراہ یمین الدولہ از لاہور آمدہ
بملازمت و بحالی منصب سابق رایت امتیاز بر افرام
و سال سیوم بدایہ ہزار و پانصدی ہزار سوار مرتقی گشتہ
ہمراہ عبد اللہ خان بہادر (کہ بتعاقب خانچہان لودی
بعد فرار او از دکن بجانب مالوہ تعین گردیدہ) دستوری
پذیرفت - و سال چہارم از امل و اضافہ بمنصب دو ہزاری
ہزار سوار و خطاب عزت خان و عنایت علم و فیل و تفویض
فوجداری بہکر سرمایہ شادکامی اندوخت - و سال ششم مطابق

(۲) در [بعضی نسخہ] اردگر - یا ارد گدہہ باشد *

سپاه تلنگانه بوی نامزد شد - سال چهل و ششم او از کار طلبی
 بیداری شیر خواجه . نزدیک پاتھری (سید - درین ضمن
 شکست بهادر خان گیلانی (که او را با اندک مردم در تلنگانه
 گذاشته بود) شنیده بدان سو برگردید - و با مردم مخالف
 در چار شده هر چند بیشتر از همراهان پهلوی تھی کردند
 از پای ثبات افشوده داد مردانگی داد - و بدست مخالفان
 گرفتار آمد - و در همین سال چون شیخ ابوالفضل باقتضای
 مصاحبت ماکي با سران دکن در آشتی زد از باین تقریب
 رهایی یافته به سرداران پادشاهی ملحق گشت - سال چهل
 و هفتم در جنگی (که به سرداری شاهنواز خان میرزا ایرج با ملک
 عنبر واقع شد - و فتح عظیم نصیب اولیای دولت گردید)
 سرداری جرانغار بار تعلق داشت - سال هفتم جهانگیری
 همراه عبداللہ خان فیروز جنگ تعیین گردید - حکم مدد
 یافته بود که اینها با لشکر گجرات از راه ناسک بدکن
 در آیند - و از فوج دوم (که به سرداری خانجهان لودی
 تعیین شده) خبر گیران بوده باتفاق در کار پادشاهی بذل
 جهد نمایند - چون عبداللہ خان بظاہر خود سری بملک غنیم
 در آمد و پس از آنکه اثری از فوج دیگر ندید گجرات رویه
 برگشت از قرار برگشتن خود داده با فوج غنیم (که دنبال
 گرفته می آمد) مبارزت نمود - و زخمها برداشته اسیر گردید

(مأثراً لا مراً) [۷۷۳] (باب العین)

دوله رای را بر سر آن قلعه فرستاد - دربانان عرب انگشته مانع
نشدند - مردم زمیندار اندرختها برگرفتند - و در باز گشت
او در کمینگاه بود - رسیده مردم را متفرق گردانید - دوله رای
(که عقب مانده بود) ملحق شده ارا بر شکست - عرب
با درکس بجانب افتاده بود - بومی در پی او رفته کار آن
بد سرشت را با تمام رسانید - این مقدمه در سال سی و یکم
مطابق سنه (۹۹۴) نصد و نود و چهار هجری (رو داده
شیخ ابوالفضل در اکبرنامه می نویسد که پیش ازین سه روز
عرب نامی میر شکار در آب بهت فررفت - پادشاه^(۲) (که
(رنق افزای درآبه^(۲) چهلک بود) بر زبان آوردن - که بدل
پرتو می افکند - درزگار عرب بآخر رسیده باشد *

* ملی مردان بهادرو *

از امرای عهد عرش آشیانی ست - تا سال چهارم منصب
سه صد و پنجاهی داشت - ابتدا همراه خانخانان عبدالرحیم
بمهم تته تعیین گردیده مصدر ترددات شد - سال سی و هشتم
باتفاق نوئین مذکور ببارگاه سلطان رسیده بحصول ملازمت
شادمانی اندرخت - پس ازان بهم دکن تعیین شده در جنگ
(که سال چهل و یکم بهمداری میرزا شاهرخ و خانخانان
با سران دکن (رو داد) او در التمش جا داشت - پسترمرداری

(۲) یا چنبت باشد و الله اعلم *

فهرد آراست - بعد زد و خورد عرب غبار آلود وادی فرار شد
 و پس ازان (که شهباز خان از بارگاه سلطنت بآن دیار
 مرخص گردید - و در تعلقه دلیمت اجینیه رسیده بعد تادیب او
 سعادت علی خان را در قلعه کنت^(۲) از مضافات رهتاس
 جهت پاسپانی گذاشت) عرب باتفاق دلیمت قابو یافته بر قلعه
 مذکور درید - و شگرف آریزش رو داد - سعادت علی خان
 بشایستگی کشته شد - عرب از بد نهادی قدری خون او بیاشامید
 و لخته بر پیشانی مالید - پستر همراهی معصوم خان فرنخودی
 گزید - و در در جنگ (که با شهباز خان صورت گرفت) شریک او
 بود - پس از شکست یافتن او جدائی اختیار کرده در حدود
 سنبل گرد فتنه بلند کرد - از انجا (که جاگیرداران آن نواح یکجا
 شده هنگامه نبرد آراستند) او عرصه پیمای وادی هزیمت
 گردید - پستر بهار دریه شتافته با فوجی (که خان اعظم کوکه
 روانه نموده بود) ستیز آرا گشته راه گریز سپرد - و بجانب
 چونپور گام شتاب برداشت - چون گوردهن پور راجه تودرمل
 بفرمان پادشاه جهت سزا دادن او روانه شده بود آن خسران زده
 در تنگنای جبال در شد - پستر در کوهستان بهرایج بنگاه ساخته
 قلعه بنیاد کرد - و پناه گاه دقت برگشتن از غارت ساخت
 (در آن بهمان کار شتافته بود - که هرک رای بومی پور خود

به نیمه‌تی سرا شتافت ، شیر زاد پسرش در عهد جهانگیری
به منصب پانصدی در بهت سوار سوارازی داشت *

• عرب بهادر •

در عهد عرش آشیانی از متعینان دیار شرقی بود - و بتقدیم
مراسم نیکو خدمتی نامه بمردانگی بر آردن - برگشته سهراردن
صوبه بهار در جاگیر داشت - چون امرای آن صوبه رایت
بغی بر افراشتند او نیز خاک به حقیقتی بر فرق خود
پیخته آثار طغیان ظاهر نمود - سال بیست و پنجم (که مظفر
خان حاکم بنگاله اموال خانجهان حسین قای را روانه بارگاه
خلافت نمود - و بسیاری از بازارگان و سپاهی همراه آن
بودند) بعد رسیدن صوبه بهار محب علی خان حبش خان
نامی را با فرجه از همراهیان خود بنابر حزم اندوزی
بدرقه ساخت - عرب عربده جوی بدنبال آن قافله گام فراخ
برزد - چون از گذر چوسا گذشته بودند فیل چند که عقب
مانده بود بدست آردن - پستو بر سر رای پرکوتن دیوان
صوبه مذکور (که در حوالی خطه بکسر با اجتماع سپاه آنولایت
تکاپو داشت - و درز بر ساحل دریای گنگ پیرشتش
معهوره می پرداخت) ناگهانی ریخت - او گرم پیکار شده
حسب تقدیر زخمی بر زمین افتاده درز درم فوت نمود
محب علی خان ازین آگهی بآن بدشرفت رسیده هنگامی

(باب العین) [۷۷۰] (مآثر الامراء)

مظفر حسین میرزا را مردم قطب الدین خان مقید از دکن
به پیشگاه خلافت بھی بردند) او بنابر مزید احتیاط با برخی
سپاه مالوہ چستی بکار برده پیوست - و بحضور رسانید - سال
بیست و پنجم همراه اسمعیل قلی خان بنابر تنبیه نیابت خان
عرب مامور گشته بتقدیم مراسم جانفشانی علم اعتبار افراشت
سال بیست و ششم بتهمت خون ریزی فتح دوست پور
علی دوست باریگی بپایه عتاب در آمده پس از چندے مطرح
انظار توجه پادشاهی گردید - در ایغار کابل باشایقی جرانغار
بدو تعلق گرفت - سال بیست و هفتم (که عرش آشیانی
توجه بشرتی دیار فرمود) چون نزدیک کالپی (که باقطاع
عبد المطلب خان مقرر بود) مورد لشکر شد باستدعای خان
میرپور منزل او را بهایه اقبال آراستگی بخشید - سال سیم در
کومکدان خان اعظم کوک بدیار جنوبی کمر خدمت بهت
و سال سی و دوم با جمعی کثیر بسزا دادن جلالت تاریکی مقرر شده
هممایه مباحث اندرخت - روزی (که جلالت تاریکی بر مردم
چندارلی جنگ انداخت) اگرچه عبد المطلب خان سوار نشد
اما امرای دیگر بیهم شتافته هنگامه مخالف را درهم شکستند
هر کرده آن گروه شقاوت پزده بسیارے را بکشتن دانه راه
ادبار سپرد - عبد المطلب خان از ویران فکر و کثرت اوهام
خودائی شده ناچار بحضور رسید - تا آنکه وقت موعود

در سال یازدهم لشکر شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت
 نزدیک بود که عبد الله خان دستگیر گردن - بهزار کلفت و
 مشقت خود را بعلي قلی خان خان زمان و سکندر خلی اوزبک
 رسانید - و در اینجا باجل طبعی در گذشت *

* عهد المطلب خان *

پسر شاه بداع خان - از امرای دو هزار و پانصد تن
 اکبری ست - ابتدا همراه میرزا شرف الدین حسین بتسخیر
 میرقه تعیین گردیده مصدر تردد شد - پمتر از ملتزمان رکاب
 فیض انتساب بود - سال دهم همراه میر معز الماک بمالش
 سکندر خان اوزبک و بهادر خان شیدانی دستوری یافت - چون
 فوج پادشاهی هزیمت یافته پراکنده شد او نیز راه خویش
 گرفت - پس ازان باتفاق محمد قلی خان برلاس بر سر سکندر
 خان (که در اوده مصدر حرکات ناشایسته بود) رخصت
 پذیرفته - بعد آن مدتی در قبول خود که در صوبه مالوه داشت
 گذرانید - چون سال هفدهم امرای مالوه بکومک خان اعظم کوکه
 فامزد شدند او نیز بهجرات شتافته در جنگ محمد حسین
 میرزا چپ قاشهای مردانه بتقدیم رسانیده چهره فاموزی افروخت
 و صاحب الحکم همراه خان اعظم کوکه هنگامی (که پادشاه حاضر
 قلعه سورت داشت) بدولت آستان بوس مورد نوازش گشته
 هر خدمت جاگیر کام دل بر گرفت - سال بیست و سیوم (که

(باب العین) [۷۶۸] (ماثراً لامراً)

گشت - عرش آشیانی جمعی را بسرکردگی قاسم خان
نیشابوری بمقابله تبع نمود - و زمینداران آن ناحیه از روی
دولتخواهی نیز ضمیمه لشکر گشته نزدیک گریوه چانپانیر
بر اردوی عبد الله خان ریختند - او سراسیمه شده زنان خود را
بصحرا بر تافت - و پسر خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت
امرا تمامی بنه و بار خصوصاً حرمها و فیلان او را گرد آورده
دران منزل توقف نمودند - پادشاه از آبی گذشته بآن سرزمین
در آمد - و شکر الهی بجا آورده با غذایم فرادان مراجعت نمود
عبد الله خان (که نیم جانم ازان مهاله بیرون برده) خود را
بسرحد گجرات انداخت - و بچنگیز خان (که درانولا در گجرات
سر ببرزگی برداشته بود) پیوست - عرش آشیانی حکیم
عین الملک را نیز چنگیز خان کسبل نمود - تا آن مدبر
منکوب را بحضور فرستد - یا ازان ملک اداره سازد - او عرض
داشت که از فرمان پذیری گزیر ندارم - اگر درین مرتبه
گناه او را بخشیده نوازش فرمایند او را بدرگاه عالی می فرستم
و اگر این التماس پایمه قبول نیابد ناگزیر ازان ولایت بدر
خواهم کرد - و چون این پیغام سمت تکرار یافت چنگیز خان
او را از پیش خود راند - و او باز بمالوه آمده سر
بشورش برداشت - شهاب الدین احمد خان (که پیشتر ازان
بسرانجام ولایت مالوه از پیشگاه خلافت نامزد شده بود)

گفته اینها را از سر خود را کرد - و خود با بنه و بار رو براه
 گریز آورد - عرش آشیدانی عذاب توجه از صوب. مندور مصروف
 نموده جمعی از امرا را برسم منقلا پیشتر روانه کرد - تا گرم
 شتافته سر راه بگیرند - و خود نیز در ایلغار شتابند و قمر گشت
 و چون فوج منقلا بدو پیوست عبد الله خان بگمان آنکه در چنین
 وقتی (که از راه دور ایلغار کرده اند) مردم کم رسیده باشند
 برگشته بجنگ در آمد - و چون نایره پیکار اشتعال پذیرفت و کار
 بجائی رسید که تیر مخالف از بالای سر پادشاه می گذشت
 بالهام غیبی اشارت نمود که نقره فتح بلند آوازه سازند - و بمنعم
 خان خانخانان فرمود که دیگر جای توقف نیست - برو سر غنیم
 باید تاخمت - خانخانان عرض کرد که خوب است - اما جای
 یکه تازی نیست - مجموع ملازمان فدائی یکجا شده می تازیم
 عرش آشیدانی خشم آلود در مقام تاختن شد - اعتماد خان
 از فرط اخلاص جاو گرفت - پادشاه برز اعتواضی شده پیشتر
 توجه فرمود - چون تائید الهی قرین حال والا همتان می باشد
 غنیم را از شکوه پادشاهی پای از جا و دل از دست رفته
 با آنکه عبد الله خان زیاده بر هزار سوار داشت و با عرش آشیدانی
 از سه صد کس زیاده نبود مردم معتبر خود را بقتل داده
 از معرکه رو بر تافت - و براه ^(۲) ابی موهان گجرات سو روانه

(باب العین) [۷۶۶] (مآثر الامرا)

ازان (که خاطر از شوق شکار و پرداخت) جریده بصوب مذکور
(که مقر آن خود هر بود) متوجه شد - چون از امتداد
برق و باران و اشتداد خلابها و سیلابها و وفور گل ولای لرج و کثرت
گور مغاک (که در زمین مالوه می باشد) کار بر هرودان
دشوار شده اسپان چون اسپان آبی شنا کرده می آمدند و شتران
چون جهازهای عمان طوفان نوردی می کردند و در طی
این راه از کثرت رحل و خلاب جانوران را های تا سینه
فرو میرفت و اکثر بار بردار اردو برجا ماند از گاکرون
ایاغار قرار یافت - چه غرض از ارتکاب این یورش تعب ناک
آن بود که عبد الله خان (که در چنین وقت گمان نداشته
که لشکر بمالوه که متعسر العبور است در آید) بغتة
بر سرش باید شتافت - و اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر
فرستاد - که تا او را از اعمال ناشایسته که متوهم و خائف است
نوید عنایت پادشاهی داده بملازمت آورند - و نگذارند
که اداره مکرای بیدولتی شود - و خود عرش آشیانی بیست
و پنج گزده مالوه (که از چهل گزده معمول دهلی زیاده
مهافت دارد) در چنین آب و گل بیک منزل راه سپرده
بحدود سارنگپور رسید - و چون بقصبه دهار ورون نمود از
فرستاده بظهور پیوست که هر چند اینها گرم نفسی کردند
بباطن وسوسه ناک او در نگرفت - بعضی ملتهمات واهی

ادهم خان بود و بطرز آن ملک آشنا گشته در سال هفتم (که
 پیر محمد خان شیروانی حاکم آنجا در آب نروده فرو رفت
 و باز بهادر بدعوی ارث بران دیار دست تصرف یافت)
 عرش آشیانی عبد الله خان را بدیّه والای پنج هزاره
 بمالش آن متغلب و ضبط و ربط آن ولایت تعیین فرمود
 و جمیع امور سیاست و دار و گیر آنجا من حیث الاستقلال
 برای او مفوض شد - و چون عبد الله خان بسامان شایسته
 روی عزیمت بتسخیر مالوه نهاد باز بهادر قاب مقاومت
 از حوصله خود بیرون یافته بگریزانه عافیت شتافت - و آن
 ولایت بتازگی در قبضه تصرف درآمد - عبد الله خان بشهر
 مندر (که پای تخت سلاطین مالوه بود) بر رساله حکومت
 متمکن گشت - و بلاد و قصبات آن مملکت فراخور رتبه
 و حالت بامرا تقسیم نمود *

و چون نشئه پرزور ریاست کم حوصلگان اخلاص را زود
 بدست می‌آورد و بپراخه روی می‌آرد در اندک زمانی عبد الله
 خان کلاه نخوت کج نهاده خواست سر بشورش بردارد
 عرش آشیانی در سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک
 (۲)
 در عین موسم برشکال بتقریب شکار فیل بمالوه نبرد و بپری
 (که دران هنگام بیشه‌های فیل داشته) بهشت فرمود - و پس

* حرف العین *

* علی قلی خان اندرابی *

از پیش آوردهای جنت‌آشیانی ست - سآل (که آن پادشاه
سخندان غیر واقع از مردم نسبت به بیرام خان شنیده از کابل
عازم قندهار گردید) حکومت کابل بوی مفوض نموده در انجا^(۲)
گذشت - پس ازان در ظل عاطفت سلطانی بمقامت هزد آمد
در ابتدای عهد عرش آشیانی باتفاق علی قلی خان زمان
بهم هیمو بقال و یستر همراهه خواجه خضر خان بدفع اسکندر
سور تعیین شده آخره سال پنجم همراهه شمس الدین محمد
خان اتکه بمقابله بیرام خان شتافت - پس ازان احوالش
بنظر نیامد *

* عبد الله خان اربک *

از امرای جنت آشیانی ست - در سلک جان سپاران
بزرگ منش انسلک داشت - در عهد عرش آشیانی بعد
فتح هیمو بخطاب شجاعت خانی اختصاص یافته به تیولدارئی
سرکار کاپی مامور گردید - و چون در تسخیر مالوه کومکئی

(مآثر الامراء) . [٧٦٣] (باب الظاء)

نموده بملخص موصوم ساخته - در معني بندي و سخن منجي

استاد است - و صاحب منظوم و ديوان - از همت * بيمت *

* در سبکباري سمت آمايش *

* سايه خوابيده قطع راه کند *

مصور ساخت - خود نیز شعر را بکمال رسانیده - از دست * بیت *

* بتیغ بے نیازی تا توانی قطع هستی کن *

* فلک تا افکند از پا ترا خود پیددستی کن *

بزرگ خانم بنت مکه بانو همشیره . کلان ممتاز محل زوجة

سیف خان در عقد ازدواج داشت - از بطن ارست میرزا

محمد طاهر آشنا تخلص - که در زمان اعلیٰ حضرت بمنصب

هزار و پانصدی سر بر افراخته بخطاب عزایت خان امتیاز

یافت - و بداروغیهای حضور (که جز بخانه زادان معتبر نسزد)

یامور میشد - در اواخر آن عهد بداروغی کتاب خانه

فایز گشته - گویند اعلیٰ حضرت جهت ملاحظه ارضاع و اطوار

سرمد مجذوب (که عربان می بود) فرستاد - او آمده این

بیت خواند

* بر سرمد برهنه کرامات تهمت است *

* کشفی که ظاهر است از کشف عورت است *

چون پسر آن پدر بود که بمزاج درزگار آشنائی نداشت در خطه

کشمیر گوشه نشین گشته سال ششم عالمگیری بیست و چهار هزار

رویه سالیانه او معین شد - در سنه (۱۰۸۱) هزار و هشتاد

و یک دامن از محبت آشنا و بیگانه بر چیده رخت بنهانخانه

قدم کشید - احوال سی ساله اعلیٰ حضرت را از پادشاه نامه تلخیص

تختم زده بے آبی سمک - اما در رسائی دانش و درستی
 قدیر یکتائی داشت - در برهمزنی تسلط مهابت خان در
 کابل با نور جهان بیگم شریک غالب بود - و بده اندیشی او
 کار پیش رفت - و خالی از کمال نبود - در عهد جهانگیری
 زبان زد مردم بود که در امرا زاده چهار کس رشید تر از پدر اندید
 جهانگیر قلی خان پسر خان اعظم - و سعد الله خان خلف
 سعید خان چغتای - و ظفر خان واد زین خان - چهارم این ظفر خان
 پسر خواجه ابوالحسن - با آنکه خواجه سنی بود اما ظفر خان
 در تشیع تعصب تمام داشت - زرها بمردم ایران میداد
 خصوص در حق شعرا طرفه بذل و کرم می فرمود - سخنوران
 صاحب استعداد دل از او طمان بر داشته روی امید بدرگاهش
 می گذاشتند - و بمنتهای متمدن می رسیدند - افصح المتأخرین
 میرزا صایب تبریزی چون از ایران بکابل رسید از گرم جوشی
 و دریا بخشی او دل بسته صحبتش گردیده مدتها بهمراهی
 خان مذکور در هندوستان بسر برد - چنانچه گوید * بیت *

* خانخانان را ببزم و رزم صایب دیده ام *

* در سخا و در شجاعت چون ظفر خان تو نیست *

و او انتخاب اشعار شعرائی (که با وی رابطه اخلاص داشتند)

بخط هر کدام نویسانیده بر پشت هر ورق صورت آن معنی سنج

(باتب الظاء) [۷۶۰] (مآثر الامراء)

به حکومت تتهه باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزارى سه هزار
سوار پايه برتر افراخت - و چون سال بيست و نهم حکومت
آنجا بنام سلطان سپهر شکوه اختصاص گرفت خان مزبور
در سال سيم از تتهه بدرگاه معلى آمده شرف اندوز ملازمت
گشت - و در ادلين محاربه دارا شکوه با پنج هزار سوار دلار
جانباز بسردارى ميسره قول در انتظام داشت - از آنجا (که
خان مذکور مزاج زمانه ساز و فکر روزگار سنج نداشت) لهذا
در عهد اعلى حضرت (که زمان قدر شناسي و خانه زاد پروري
بود) در مرتبه عزلت نشين گرديد - چون نوبت سلطنت
بخلد مکان رسيد محنت طلبى و قلچي گري را (۲) روز بازار شد
ناز بردارى و گرم خوئي را خيرباد گفتند - در مبادى جلوس
بساليانه چهل هزاره روپيه موظف گشت - و سال ششم سغه
(۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري در لاهور بمط هستي
در نوردين - در مقبره پدر مدفون شد *

گویند ظاهرش بسيار محقر و کوتاه قد بود - مشهور است
که روزی در حضور اعلى حضرت مذکور شد - که خواجه
ابوالحسن دو تمام روز يک مرتبه آب مي خورد - ملا حفظي
حاضر بود - عرض کرد که قد قصير ظفر خان ازین سبب

(۲) در [بعضی نسخه] قلچي گري را (۳) در [اکثر نسخه]

گرم خريدي را *

بمحصول ملازمت کسب سعادت نمود - و سال درازدهم از صوبه
کشمیر معزول شده باتفاق خاندوران نصرت جنگ به تنبیه
هزارجات کمر عزیمت بر بسمت - و سال سیزدهم همراه
پادشاهزاده محمد مراد بخش (که بتوقف در بهیره مامور^(۲)
گردیده بود) رخصت پذیرفت - پس ازان دو سال بوجه
معاتب شده بے منصب و جاگیر منزوی شد - اواخر سال
چهاردهم ببحالی آن بدستور سابق آب رفته بجو آورد
و سال پانزدهم چون بعرض رسید [که تربیت خان صوبه دار
کشمیر باوصف صدرر تاکید و ارسال زر نقد باحوال مساکین
آنجا (که دران سال قحط رو داده بود) چنانچه باید نمی پردازد]
مرتبه ثانی خان مزبور بصوبه دارمی کشمیر دستوری یافت
چون سال هیزدهم گل زمین کشمیر و بهار تخمیر بگلگشت
پادشاهی رشک گلزار ارم گردید روزی [که باغ ظفر آباد (که
احداث کرده اوست) بقدم پادشاهی رونق پذیرفت] در جایزه
حسن سلوکی (که رعایا و ساکنه آنجا را از خود راضی داشته)
باضافه هزار سوار سرفراز گردید - و پس ازان باز بوقوع
امری از دولت بزدگی چندی محروم گردیده در سال
بیست و پنجم ببحالی منصب سه هزار و پانصد سوار
اختصاص یافت - و در سال بیست و هشتم از انتقال سردار خان

سال هفتاد (که پادشاه عزیمت کشمیر نمود) او تا بهمنبر
آمده دولت بار اندوخت - و سال دهم بر طبق حکم محکم
بملک ثبت (که از کشمیر دوازه دارن - یک مسمی بکرج است
و دومین بلار - اولین اگرچه چهار منزل از دومین افزون است
اما دومین بنابر کثرت و دوام برف و درمیان بودن دو کتل
متعسر العبور واقع شده) براه اول شتافت - و بحسن تدبیر
ملک را مفتوح ساخته ابدال مرزبان آنجا را همراه گرفته
بسرعت براه اخیر برگردید - عجلت او درین باب پادشاه
مستحسن نیفتاد *

ملک ثبت همگی بیست و یک پرگنه و سی و هفت قاعه
دارد - از فزونی کوه و تنگی میدان بسیار کم زراعت است
و از حبوبات بیشتر جو و گندم در آنجا میروید - محصول سال
کامل آن افزون بر یک لک روپیه نیست - دران نواح
جوی آب است که بریکطرف آن قراضهای طلا کم عیار (که
توله زیاده بر هفت روپیه نیززد) بهم میرسد - قریب
دو هزار توله سال اجاره آنست - سبزه های سردسیری چون
زرد آلو و شفتالو و خربزه و انگور لطیف و شیرین یک موسمه
می شود - سیب دارد که درون و بیرونش سرخ است *

(۲) سال یازدهم حسب الحکم معه ابدال مرزبان آنجا آمده

سلطنت فردوس آشیانی چون بعرض رسید [که او عبد القادر
 پسر احد داد را در دره خرما به ^(۲) از مضافات تیراه در قبل
 داشت - پس ازان (که خبر فوت جنم مکانی شنفمت) جمع را
 بکابل فرستاده خود بپشاور آمد - و پس از فراغ مقدمات آنجا
 برسم معمول (که ناظم آنجا قشلاق در پشاور کند - و ایلاق
 در کابل) عازم کابل گردید - و در (نور دی مراتب احتیاط
 از دست داد - و گروه ادراک زئی و افویدی (که از شعب افغانه
 کوهستان خیبر اند) بر سر راه آمده بتاراج اردو قسمی
 پرداخته که او عذای همت از دست داده بچاره آن نتوانست
 قیام نمود] بنابراین تعلقه مذکور از پدرش تغیر شده او بحضور
 آمد - سال دوم با خواجه ابوالحسن بتعاقب چهار سنگه
 بخدیله مامور گردیده سال سیوم هنگامی که ملک دکن مقرر
 موکب سلطانی بود (همراه خواجه مذکور بتسخیر ولایت ناسک
 و تربنگ و سنگمیر دستوری یافت - و سال پنجم چون
 صوبه داری کشمیر از تغیر اعتقاد خان شاه پور پدرش مفوض
 گشتن او به نیابت خلعت و اسب یافته بدان صوبه مرخص
 گردید - و سال ششم (که پدرش بدار باقی شتافت) پادشاه
 صوبه داری کشمیر اصالة بار مقرر کرده از اصل و اضافه بمنصب
 سه هزار و دو هزار سوار و عطای علم و نقاره برنواخت

و هرچه از کسی بظلم گرفته باشند مسترد سازد - مشار الیه
 کاربرد خدمت ماموره گردیده هنگام مراجعت بملازمت پیوست
 و مورد تحسین شد - سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب در هزار
 ذات هزار سوار سرمایه ناموزی اندوخت و پستور در
 همین سال بعزایت علم و خلعت خاصه و خنجر مرصع کامیاب
 گشت - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار ذات
 دو هزار سوار مرتقی گردیده بصاحب صوبگی بهار لوی کامرانی
 بر افراشت - سال دهم از آنجا معزول شده بحضور رسیده
 باضافه پانصدی ذات پانصد سوار نوازش یافته بمهم بذکش
 دستوری پذیرفت - تته احوالش بنظر نورسیده - پسرش سعادت
 خان است - که ترجمه اش علیحده بزبان خاصه در آمده *

(۲)

* ظفر خان خواجه احسن الله *

پسر خواجه ابوالحسن تربتی ست - سال نوزدهم جاوس
 جنت مکانی چون صوبه دارئی کابل از تغیر مهابت خان
 بخواجه مقرر گشت او به نیابت پدر بکراسست آنجا تعیین شده
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار
 و خطاب ظفر خان و عطای علم و خنجر و شمشیر مرصع و فیل
 جبهه امتیاز بر افروخت - و تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب
 دو هزار و پانصدی هزار و دوست سوار فائز گشت - سال اول

* حرف الظاء *

* ظفر خان *

(۲)
 پسر زین خان کوکه است - غالباً نام او شکر الله است
 تا سال چهارم اکبری منصب دوزخی داشت - و پس از
 فوت پدر هفتصدی گردیده - ظاهراً اواخر عهد عرش آشیانی
 خطاب ظفر خانی یافت - و پس از سریر آرائی جنت مکانی
 چون دختر زین خان کوکه در خانه پادشاه بود بیش از پیش
 مشمول عواطف شد - سال دوم جلوس چون رایات دولت
 از دار السلطنه لاهور بعزیمت کابل حرکت نموده موضع آهروزی
 قریب قلعه اتک منزلگاه شد و فریاد سکنه آنجا از قوم کهتر
 (که دله گر بودند - و انواع فساد از قطاع الطریقی و هزنی
 می نمودند) بغرض (سید اتک از تغیر احمد بیگ خان بجاکگیر
 نامبرده قرار داده حکم شد که تا مراجعت از کابل در آنجا
 بوده آنها را کوچانیده بلاءور فرستد - و کلانتران را در بند دارد

(۲) نسخه [ج] بود (۳) نسخه [ج] آهروزی (۴) در [بعضی نسخه]
 سکنه آنجا که از قوم کهتر دله زاک بودند - و در [بعضی] کهتر دله زاک
 بودند - والله اعلم *

(باب الطاء) [۷۵۴] (مآثر الامراء)

وقت فرار بجانب وطنش بردند از آنجا (که طاهر خان
• بممانعت گریختها پا قائم نکرد) در همان سال از معزولی
خدمت و بوظرفی خطاب خانی معائب گشت - و بوقت موعود
درگذشت - پسرش مغل خان عرب شیخ است - که ترجمه اش
جداگانه نوکرین خامه اخبار طراز گشته *

و پنجم نوبت دوم همراه پادشاهزاده مذکور بنهم قندهار
 کمر عزیمت بخت - سال بیست و ششم . همراه پادشاهزاده .
 دارا شکوه بنهم منصور دامن همت بر کمر زد - و همراه
 رستم خان پیش از شاهزاده بقندهار رسید - و از اینجا باتفاق
 خان مزبور جانب بخت رفت - سال بیست و هشتم باضافه
 پانصد سوار اختصاص گرفته بهمدائی جملة الملکي سعد الله
 خان بر سر قلعه چیتور شتابید - و در جنگ متصل سموگده
 همراه دارا شکوه بود - پس از فرار او چون موکب عالمگیری
 در نواح مستقر الخلافه رسید مومی الیه احرار ملازمت نموده
 بعنایت خلعت مباحات پذیرفت - پشتر همراه خلیل الله خان
 بتعاقب دارا شکوه نامزد گشت - و در نبرد دوم دارا شکوه
 بعنایت ترکش مشمول عاطفت شده با جمعی بقرادلی گام
 جلادت برداشت - ظاهراً پس از آن بصوبه داری ملتان سرفرازی
 یافته - که مولف مآثر عالمگیری معاودت او بعد عزل از ملتان
 سال یازدهم بزبان قلم داده - سال بیست و دوم (که پس از
 فوت مهاراجه جسونت سنگه ضبط و طغش قرار یافت) او
 بفرجدارئی جودهپور معین شد - و چون نوکران راجه مذکور
 با پسرانش از مضافات کابل کوچ کرده بدار الخلافه رسیدند
 و از فرموده پادشاه سر پیچیده آغاز شرسنجی نمودند و با
 فرجه (که بر سر آنها تعیین شده بود) بزد و خورد پرداخته
 . [۹۵] .

(باب اطاء) [۷۵۲] (مآثر الامراء)

از بلغ آمده بتقبیل سده سلطنت پرداخت - و بعنايت
خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپيه نقد و پستر بعطای
شمشير بايراق طلائی ميذاکار و منصب هشتصدي چهار صد سوار
مباهي گرديد - و پس ازان بمرحمت جيغه مرصع و از اصل
و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار و خطاب خاني و اسپ
با زين نقره سرعزت برافراخت - و دو رکاب پادشاهزاده محمد
اورنگ زيپ بهادر ببلغ شتافت - سال بيست و یکم باضافه
پانصدي صد سوار ممتاز گرديد - و پس از معارفت از انجا
به پيشگاه سلطنت رسیده جبين ارادت را بر آستانه عقيدت
گذاشت - و سال بيست و دوم از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاري هفتصد سوار نوازش پذيرفته در رکاب پادشاهزاده
محمد اورنگ زيپ بهادر بيساق قندهار تعيين يافت
و پس از وصول بدانجا همراه تليج خان بصوب بست رفت
و بر قلعه ^(۲) خنسي (که سرحد ولايت سيستان است) تاخته فراوان
غنائم آورد - و در جنگ قزلباش تردد نمايان بتقديم رسانيد
سال بيست و سيوم در جادری آن از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدي هزار سوار کردن مباهات افراشت - پستر
بحضور رسیده بکار پردازان بيوتائي حکم شد - که تا یک سال
پيشکش روز پنجشنبه بخان مذکور برسانند - سال بيست

ر (۲) در [بعضی نسخه] خنسي *

و هزار مهر بانعام سر بلند گردید - پستور بعنايت خنجر مرصع
 امتياز يافت - سپس بانعام پانصد دهن (که صد و پنجاه اشرفي^(۲)
 باشد) افتخار اندوخت - و دهن عبارت است از نقد مسکوک
 طلائي - که در وقت عرش آشياني مخترع گرديده - سال
 بيست و يکم بمرحمت اسپ و پنج هزار روبيه مفتخر گشت
 چون درين سال پادشاه از کابل به هندوستان معارفت فرمود
 او حسب الحکم تا رسيدن فرزندانش (که از بلخ طلب داشته بود)
 در کابل ماند - پس ازان معه پسران خود خواجه موسی
 و خواجه عیسی دختر زادهای عبد الرحيم خواجه آمده احرار
 سعادت ملازمت نمود - سال بيست و دوم بعطای اسپ
 بازين مطلا و دو اسپ بهر دو پسر مشمول عاطفت شد - و پس
 از چندی معه پسران بانعام پنجاه هزار روبيه سرفرازي يافت
 سال بيست و ششم يک هزار اشرفي از زر وزن بار مرحمت
 گشت - پستور چون يوسف خواجه برادر کلان او (که جانشين
 بزرگان بود) فوت نمود و غير ازو کسی که قيام بآن نمايد نماند
 در همين سال رخصت شده بوطن رفت - از آخر جلد دوم
 پادشاه نامه مهتفاد مي شود که منصب چهار هزاري ذات
 چهار صد سوار داشت *

* طاهر خان *

نامش طاهر شيخ است - سال بيستم جلوس فردوس آشياني.

* حرف الطاء *

* طیب خواجه جویباری *

پسر حسن خواجه مهین برادر عبد الرحیم خواجه بن
 کلان خواجه است - که عمه نذر محمد خان خواهر دین محمد خان
 حليلة او بود - عبد الرحیم خواجه در سلطنت جنیت مکانی
 برسم رسالت از جانب امام قلی خان بهندوستان آمده
 عظمت او بعد رسید که در مجلس جنیت مکانی می نشست
 سال اول جلوس فردوس آشیانی جهان را پدرود نمود - افضل
 خان بموجب حکم پیش صدیق خواجه ولد خواجه مذکور رفته
 بعد ادای مراسم تعزیت بحضور آورد - حسن خواجه پدرش
 در ربائی (که پیش از تسخیر بلخ در آنجا رو داده بود)
 در گذشت - و یوسف خواجه عم دوم او جانشین نیاگان بود
 طیب خواجه دختر عبد الرحیم خواجه در خانه داشت - سال
 بیستم شاهجهانی بعد از فتح بلخ (رأه حضور شد - چون
 نزدیک رسید قاضی محمد اسلام و خواجه ابو الخیر میر عدل
 باستقبال شتافته بهلازمت پادشاهی رسانیدند - و در ققوز اسپ
 و پانزده شتر بر سبیل پیشکش گذرانید - و بعیای خلعت

(مأثر الامرا)

[۷۴۹]

(باب الضاد)

ضمیمه گشت - چون در گذشت پیش بخطاب پدر و تعلقه
ارثی و خانسانانی سرمایه ناموری انداخت - و رفته رفته
بمنصب عمده و خطاب ضیاء الدوله تصاعد نمود - گویند
بعد برهم خوردگی مقدمه سلطنت در شاه جهان آباد نشست
مدار اخراجات بر جاگیر داشت - در جنگ جواهر سنگهه جات
همراه نجیب الدوله بود - مطابق سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد
و هفتاد و نه هجری بمرض فوت نمود *

* حرف المضاد *

(۲) * ضیاء الدوله محمد حفیظ *

پسر خواجه سعد الدین خان است - که ابتدا ملازم
سلطان جهان شاه بود - و بخدمت قوریبگی و عرض مکرر
سرفرازی داشت - تا آنکه شاهزاده مذکور در جنگ با برادران
گشته شد - پستر نامبرده رفاقت نظام الملک آصف جاه گزیده
خانسامانی سرکار آن نوین بلند مقدار سرانجام میداد - و در
جنگ سید دلار علی خان شریک ترددات بود - و پس از
جنگ عالم علی خان بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و خطاب
بهادری و عطای نقاره خرسند گردید - و پس ازان (که سلطنت
فردوس آرامگاه خلف سلطان جهان شاه مذکور استقرار گرفت)
او از آصف جاه رخصت شده بدار الخلافه شتافت - و بملازمت
پادشاهی پیوسته اول بداردنگی عرض مکرر و ثانیاً بخدمت
بیوتاتی چهره عزت بر افروخت - و آخرها میر آتشی نیز

دمدمه بلند ساخته بکنگره قلعه رسانید و نود توپ بران
 برآوردن اما بذابر نفاق درزی با فیروز جنگ دست از کار کشیده
 استعفا نمود - بذابران ببردطرفی منصب معائب گشته زاویه نشین
 زندان ادب شد - و پس از چند روز مچلکا نوشته داد - که
 در فرصت کم از جانب دیگر دمدمه تیار نموده بکنگره قلعه
 برساند - بدین تقریب از حبس رهائی یافته آنچه گفته بود
 از قوت بفعل آورد - سال سی و نهم باتفاق خانه زان خان
 بتادیب بسونت کهورپره مجاز گردید - و بمقتضای گردش
 فلک کج رفتار بتفصیل (که در احوال قاسم خان کرمانی
 ثبت شده) در ششدر چشم بد زمانه افتاد - و نظر بچشم نمائی
 از پیشگاه سلطنت بفوجداری دهامونی تعیین یافت
 پسرش مخلص خان است : که ترجمه اش علیحده زینت
 تسطیر پذیرفته *

(باب الصاد) [۷۴۶] (مآثر الامراء)

بفوجدار (ج) سهارنپور تعین گشته از انجا چون تغیر شده بحضور
آمد داروغگی قور خانه یافت - و در سال چهل و نهم بخطاب
فدائی خان امتیاز حاصل کرد *

* صف شکن خان میز صدر الدین *

پسر قوام الدین خان برادر خلیفه سلطان وزیر ایران است
سال هفدهم جلوس عالمگیری همراه پدر وارد هندوستان گشته
ملازمت پادشاهی در یافت - و بعزایت خلعت و شمشیر با ساز
طلا و منصب هفتصدی یکصد سوار چهره عزت برافروخت
چون پدرش سال بیست و سیوم فوت نمود بخلعت مآتمی
معزز شده بعد چندی بخطاب شجاعت خان و پستار
بتفویض خدمت میرآتشی بر فراز تقرب برآمد - سال
بیست و پنجم بخطاب صف شکن خان و عزایت خلعت و جیغه
مرصع و علم و توغ اعتبار پذیرفته سمت سری رنگ پتن
مرخص گشت - سال بیست و نهم بتلثم بهاط سلطنت
پرداخته معا خنجر و فیل یافته رخصت معارفت به بیجاپور
(که محمد اعظم شاه بمحاصره آن اشتغال داشت) پذیرفت
پس از تسخیر آن سال سیم بعطای نقاره بلند آوازه
گردیده همراه فیروز جنگ جهت تسخیر قلعه ابراهیم گدهه
مضاف حیدرآباد شتافت - و در محاصره قلعه گلکنده اگرچه

بر دمدمه ریخت . و عزت خان و سربراه خان جلال چيله
و جماعه را که بدست افتادند بسته بقلعه برد - بار دیگر ،
ملا بخت خان بخدمت میرآتشی منصوب شد - چنانچه
نعمت خان حاجي (که در طور خود یکتاست) در وقائع
حیدرآباد (که هزل آمیز نوشته و داد استادی داده) بر
تفویض میرآتشی مرتبه ثانی بخان مذکور و سر باززدن او ازان
مضمونها تراشیده - و بساط ظرافت طرازی پهن تر ساخته - درین
صورت ظاهر میشود که خان مشارالیه دو مرتبه بمتصدیگری بندر
سورت رفته باشد - اما در مآثر عالمگیری نیارده *

بالجمله ملا بخت خان مرحوم پسر رشید داشت - کار طلب
سپاهی نقش - در حیات پدر مکرر مصدر ترددات شده
بخطابه تهر خان علم شهرت افراشت * و نقش جدکاری
و پردلی او و جان نثار خان خواجه ابوالمکارم نوئے در
پیشگاه خلافت نشسته بود که در جنب کار سرکردگی خانجهان
بهادر نام آنها بر زبان پادشاهی می گذشت - و بتحصین
بهادری و جانفشانی آنها بر واسوختگی خانجهان بهادر
می افزودند - چون هر دو به تذبیه اشقیا مامور میشدند در
سال سی و هفتم در نزدیکی سرحد کوناک با سذلی مشهور
سروکار مقابله افتاد - بعد زد و خورد شایان بنگاه و توپخانه
بغارت داده زخمی بتکتک پا جان بدر بردند - در سال چهارم

(باب الصای) [۷۴۴] (مائوالامرا)

بتهدید و ترهیب آن فتنه بجویان پرداخت - و ملابت خان را
• از خانه بدر بار آورد - و چندی از منک‌باشیان و یوزباشیان
(وشاس معاتب و مغضوب شدند *

خان مذکور در سال سی و ششم آخر سنه (۱۱۰۳) هزار
و یکصد و سه از مقامات کلکله بسبب اشتداد بیماری و ازمان آن
برخصمت دار الخلافه بموجب درخواست خودش مجاز گردید
مرحله چند قطع کرده بود که اجل موعود قطره زنان در رسید
درین مدت اکثر می خواند *

* خود رفته ایم و کفج مزارے گرفته ایم *

* تا بار درش کس نشود استخوان ما *

مطابق اخبار پرتو وضوح داد - که خان مذکور در مرتبه میرآتش
یافته • و در سال بیست و هشتم متصدی بذور سورت گردیده
در سال سی و سیوم باستدعای خودش در حضور رسید - حالانکه
تذافض دارد با آنکه در ایام محاصره قلعه گواکنده سال بیست
و نهم جلوس چون صف شکن خان میرآتش از نفاق ورزی
و کینه توزی با فیروز جنگ دست از کار کشیده استعفا نمود
ملابت خان بجای او خلعت میرآتش یافت - پس ازان
(که او هم • نتوانست کماحقه بتقدیم خدمت پرداخت)
مستعفی شد - و سید عزت خان بجای او کمر همت بر بست
تا آنکه نیم شب از غفلت و خود داری سرداران کارکن غنیم

و پس ازان بذابر مددور زلمه از نوکری بر طرف شده در سال
 بیست و پنجم. باز ببهالی منصب و خدمت میرآتشی ،
 عز امتیاز یافت . - پس ازان بالکله اودهه تعیین شد . - چون
 ازانجا آمده بآستان بوس خلافت مستعد گردید بداروغگی
 بندهای جلو. اختصاص گرفت . - و در سال بیست و هشتم
 از تغیر کار طلب خان محمد بیگ بمتصدیری بنادر سورت شتافته
 در سال سی و سیوم حسب التماس خودش طلب حضور گشته
 بمیرتوزکی اول کامیابی اندوخت . - پس ازان بداروغگی چوکی
 خاص مطرح نوازش شده از امل و اضافه بمنصب در هزار
 و پانصدی هزار و دو صد سوار رتبه برتری بدست آورد *

گویند روزی در مقامات گوریگانوں سردیوان بر سواهتمام
 چوب سهدستی سهراب خان میرتوزک دوم بر سویکه از سران
 عمله توپخانه رسید . - چندی از معتبران آن جماعه که حاضر
 بودند بحماییت او بهسهراب خان در افتادند . - ملائمت خان
 باعتبار میرتوزکی اول خواست که بهچشم نمائی آنها پردازن
 قضیه منعکس گردید . - و بخفت میراهتمامان انجامید . - و دفعه
 غلوی عمله آن کارخانه بجائے کشید که پادشاه از دیوان
 برخاست . - و امرای ذی شان بفرزنشاندن آن شورش تعیین
 شدند . - و ملائمت خان را سینه سپر ساخته بخانه رسانیدند
 قارز دیگر آشوب برپا بود . - روح الهی خان اول خود سوار شده

(باب المصاد) [۷۴۲] (مآثر الامرا)

نشست بخطاب جدش اسلام خان مخاطب گشته بمنصب
• پنج‌هزاری و انضمام داروغگی دیوان خاص و میرتوزکی اول
فایز شد - و در سلطنت محمد فروخ سیر چند منیرتوزک
و چند بخش دوم بود - و در عهد فردوس آرامگاه بمنصب
هفت هزار درجه اعتلا پیمود - گویند متین و موقر بود
و بخوشخوری مشهور - قبولی اسلام خانی (که وضع کرده خود
ارست) در سرکار او خوب تیار میشد *

(۲)

* صلابت خان *

خواجه میر خوافی - خودش هندوستان راست - آباء او
ازان مکان فراست بنیان بدین دیار رسیده - چون اکثر امزجه
اهل خواف به نیکوئی و یکرئی مغفور و معبول است خان
مشار الیه نیز در معاملات راست و درست و در رضا جوئی
خداوند چابک و چست بود - از یارریهای نیک اختری منظور
نظر تربیت عالمگیری شده بقرب و اعتبار خسروانی درجه
اعزاز پیمود - و برشادت و کاردانی در سال بیست و دوم از
تغیر بهره مند خان بداروغگی فیل‌خانه سرفروزی یافته باعتبار
مهابت و صلابت ظاهری (که مرد قوی هیکل بلند بالا بود)
بخطاب صلابت خان ناموری یافت - و در سال بیست و سوم
از تغیر روح الله خان بداروغگی توپخانه جبهه روزگار افروخت

(۲) نسخه [ب] صلابت خان ناووری *

دو صد سوار و تقرر قلعه‌داری کانگره مشمول عاطفت گشت
 پس ازان (که تخت سلطنت بجلوس عالمگیری ورنق تازه
 یافت) سال اول جلوس در ایام (که پادشاه باراد جنگ
 دارا شکوه عزیمت اجمیر داشت) نامبرده بحضور (سیده
 بتفویض قلعه‌داری دارالخلافه (ایم خوشدلی افراخت - سال دهم
 بتملقہ بخشگیری والا شاهیان ممتاز شد - سال پنجم از اصل
 و اضافه بمنصب سه‌هزاری هزار و دو صد سوار تصاعد نمود - سال
 ششم بقلعه‌داری و نظم مهمات دارالخلافه از تغیر هوشدار خان
 به بلند رتبی گرائید - و سال دهم همراه سلطان محمد معظم
 بجانب دکن تعین گردید - و سال دوازدهم از تغیر تربیت خان
 بصوبه داری اردیسه نامور شد - و یستر بنظم اکبر آباد مقرر
 گشته سال هفدهم بنظم شاه جهان آباد تعین یافت - سال
 بیست و یکم همراه سلطان محمد اکبر (که بنظامت ملتان
 دستوری پذیرفت) تعینات گشت - و سال بیست و دوم ازان جا
 برگردیده بتفویض صوبه داری اکبر آباد چهره عزت برافروخت
 سال بیست و هفتم بحراست اردنگ آباد مانده سال بیست
 و هشتم باز بنظم صوبه اکبر آباد لوائی عزیمت افراشت - پسرش
 مهر عبدالسلام است - که در عهد عالمگیری بمنصب هزاری پانصد
 سوار و خطاب برخوردار خان و داروغگی توپخانه سلطان معظم
 سرفرازی داشت - چون شاهزاده مذکور بر تخت سلطنت

مطابق سنه (۱۰۸۵) هزار و هشتاد و پنج هجری پیمانه

• ممان در کشید *

• صفی خان •

پسر دوم اسلام خان مشهدی مت - سال نوزدهم جلوس
 فردوس آشیانی (که پدرش بنظم موبجبات دکن مامور گردید)
 از باضافه در خور مهابی گشته همراه پدر مرخص شد - سال
 بیستم با پیشکش پدر بحضور رسیده در امت بار اندوخت
 سال بیستم و یکم چون پدرش فوت نمود از اصل و اضافه
 بمنصب هزار و پانصدی چهارمده سوار ترقی پذیرفت - سال
 بیست و دوم همراه سلطان اوزنگ زیب بهم قندهار دامن همت
 بر گمرزد - و سال بیست و سیوم بحجابمت بیجاپور نزد عادل
 خان دستوری یافت • سال بیست و پنجم با پیشکش خان مذکور
 (که جمله از نقد و جنس چهل لک (دوبه) قیمتی داشت)
 آمده فیض اندوز آستان بوس گردید - پس ازان در رکاب سلطان
 اوزنگ زیب بیساق قندهار شتافت - سال بیست و هشتم بعد
 معارفت از انجا بتقرر خدمت بخشیکری و واقعه نویسی هر چهار
 صوبه دکن کام دل برگرفت - سال بیست و هفتم بخطاب
 خانی سرمایه ناموری اندوخت - سال سییم بغابر تفصیر
 پهای عتاب در آمده بکمی منصب پانصدی صد سوار ازان
 خدمت معول و طلب حضور گردید - سال سی و یکم باضافه

میرزا راجه جیسنگه و بعد استماع فرار دارا شکوه از ملتان
 خود نامبرده با فوج بتکاشی او تعیین یافته - و تا تته از قطره
 و پویه نیاسوده - پس ازان (که دارا شکوه داخل سرحد گجرات
 گشت - و درین ضمن حکم پادشاهی در باب برگشتن باو رسید)
 معارفت نموده در ایامی (که خلد مکان باران جنگ ثانی^(۲)
 داراشکوه عزیمت جانب اجمیر داشت) آمده دولت بار یافت
 سال چهارم بتقصیر از منصب معزول گردیده بعد چند
 قرین بخشایش و ببحالی منصب دو هزار یکهزار سوار گشت
 سال پنجم باضافه دو صد سوار سر برافراخته سال ششم (که
 پادشاه متوجه سیر گلگشت کشمیر گردیده) او مامور گشت
 که در پای کتل بهادر متوقف شده بحفاظت دهنه آن کوهستان
 پردازد - آخر همین سال از امل و اضافه بمنصب سه هزار
 هزار و پانصد سوار تصاعد نموده با فوج بدکن نزد سلطان
 معظم دستوری پذیرفت - و سال نهم بحضور رسید - و سال
 دهم باز همراه شاهزاده مذکور (که بنابر بندر بست دکن
 مرخص گردیده) معین شد - سال یازدهم بحضور آمده احراز
 سعادت ملازمت نموده سال دوازدهم بفوجداری متعزلی
 رشادت بر افراشت - سال هفدهم بانتقال شجاعت خان رعد اند
 خان بدارنگی توپخانه بر فواز اعتبار بر آمد - سال هیزدهم

(۲) در [بمضی نسخه] جنگ لانی با دارا شکوه *

(باب الصاد) [۷۳۸] (مآثر الامرا)

حکومت کشمیر خود تنها با یک جلودار ایلهچی شده نزد
راجا کشتوار رفت - مردم آنجا او را شناخته مقید ساختند
بمسافرش مادر راجه رهائی یافت - و چندی تعینات کابل بود
منصبداران آنجا را بضیافت طلبیده کباب گوشت خوک بخورد
همه کس داد - چون این معنی بعرض جنّت مکانی رسید
طلب حضور نموده ازو استفسار این امر فرمودند - گفت
شراب و گوشت خوک یک حکم دارد - مگر اینکه گوشت خوک
مکرره طبیعی است - لهذا چندی از نظر افکنده معاتب ساختند
خانجهان باعانت مبلغی و سپردن تهانه داری بیر دران وقت
سایه ترحم گسترد - اما شیوه قبیلہ پروری داشت *

(۳)
* صف شکن خان محمد ظاهر *

در اواخر عهد فردوس آشیانی بدادرنگی توپخانه دکن
کامیاب گردید - پس ازان (که خلد مکان عیادت پدر والا قدر را
وجهی هم ساخته از دکن روانه هندوستان شد) بعد وصول
بذریده از بخطاب صف شکن خان سرمایه ناموری اندوخت
و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه مصدر تروقات گشت - و سال
اول ابتدا باتفاق شیخ میر خوانی برای سد راه سلیمان شکوه
بکنار دریای جون و ثانیاً بمالحق گردیدن با خلیل الله خان
(که بتعاقب دارا شکوه بمسقط پنجاب می شتافت) باتفاق

(مآثر الامراء) [۷۳۷] (باب الصاد)

مصدر گستاخی شده از حضور فرار نمود و مسموع شد خزانه او
(که از بنگاه می آوردند) بخواجهی ذهلی رسیده بنابرابان .
او با جمعی جهت بدست آوردن آن تعیین یافت . و پس
از رسیدن بر سر آن چون مردم او بمراء متحصن شده
بزد و خورد پرداختند و بعد آتش دادن بدرازگه سرا بدر رفتند
زرها بدست آمد . پس ازان (که تخت سلطنت بجلوس
فردوس آشیانی (رفق گرفت) ببعالی منصب در هزار و پانصدی
در هزار سوار (که تا آخر عهد جنت مکانی داشت)
کام دل یافت . چون خطاب مفدر خان بخواجه قائم سید
اثاثی مرحمت شد او بخطاب صف شکن خان چهارگ عزت
برافروخت . و دران زمان (که بیرون دست کسان نظام الملک
دکنی برآمد) بدستور قدیم تهانه داری آنجا بدر تفویض
پذیرفت . ^(۲) مدتها درانجا بسر برد . بتقریب پدایه عتاب
آمده از جاگیر و منصب افتاد . و دوازده هزار روپیه سالیانه
مقرر شده در لاهور می بود . سال نوزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵)

هزار و پنجاه و پنج هجری بساط زندگی در نوردید *

^(۳) گویند مرد منقلب الحال بپروا مزاج دهن دریده بود
هرچه بخاطرش می آمد میگفت . چون معمر و از قدیمان
این دولتی بود صوبه داران دکن مراعات او می کردند . در ایام

(۲) نسخه [ج] یافت (۳) نسخه [ب] لفظ (گورنده) نیست *

(باب الصاد) [۷۳۶] (مآثر الامراء)

شده حضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار
پنجاه هزار سوار و مرحمت خلعت و اسب با زین مطلا و فیل
و تقرر صوبه دارى قندهار از تغیر قلیچ خان لوی عزت
برافراشت . و سال هفدهم از انجا عزل پذیرفته بحضور آمده
چون در قندهار بیماری بمزاج او عارض گردیده بود بملازمت
نتوانست کامیاب گردید . سال هیزدهم مطابق سنه (۱۰۵۴)
هزار و پنجاه و چهار هجری رخت سفر از دارفانی برپست
پسرانش بمنصب در خود مشمول عنایت شدند . ارشد
آنها خواجه عبد الهادی سم - که احوالش جداگانه زیست
تسطیر پذیرفته - پسر دومش خواجه عبد العزیز تا سال سیوم
بمنصب هشتصدی شش صد سوار کام دل می افروخت *

• صف شکن خان میوزا لشکری *

پسر سید یوسف خان رضوی سم - که احوالش درین نامه
علیحده ثبت شده - پس از فوت پدر در عهد عرش آشیانی
به تهمانه دارى بیرو مضاف دکن می پرداخت - و اوائل عصر
جنت مکانی مخاطب بصفدر خان گشته از جاگیر داران صوبه
بهار گردید . سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
هفتصد سوار افتخار اندوخت - سال ششم از تغیر هاشم خان پور
قاسم خان میر بکر بصوبه دارى کشمیر امتیاز پذیرفت . سال
هشتم از انجا معزل گردیده سال بیستم و یکم چون مهابت خان

سوار سربلند گشته پس از معارفت پادشاه از دکن دولت باز
 اندوخته بصفارت ایران دیار قامت امتیاز پیرواست . و وقت
 رخصت عطای یک لک و پنجاه هزار روپیه بطریق مدد خرج
 و خلعت و جیفه و خنجر مرصع و اسب با زین طلا و فیل
 تفوق جسته با ارمغان بقیمت چهار لک روپیه (که از انجمله
 یک لک روپیه مرصع آلات سه لک روپیه اقمشه نفیسه
 هذروستان بود) گام مهمت بجانب مقصود برداشت . و پس از
 وصول بدان نواحی چون والی ایران شاه صفی به مهمات ایران
 سرحد ملک روم اشتغال داشت برای ملاقات انتظار بهیار کشید
 و بعد ملاقات شاه صفی از آداب دانی او خیلی محظوظ
 شده بخانه ار آمد . و تا رخصت رعایت موفور نمود . و او
 پیشکش نمایان بشاه و سوغات بایمان آنجا گذرانید . سال یازدهم
 معارفت نمود . سال دوازدهم بعد حصول ملازمت پانصد
 اسب عراقی و اصناف اقمشه ایران بنظر پادشاه در آرد
 چون رسم سفارت بآئین شایسته بتقدیم رسانیده بود مورد
 عنایت شده از امل و اضافه بمنصب پنجهزاری سه هزار
 سوار عرصه بلند رتبه پیمود . در همین سال (که پادشاه
 از اکبر آباد متوجه لاهور شد) از اثنای راه او بتفویض موبعداری
 مستقر الخانه و عطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهل کتاره
 و فیل رخصت انصراف یافت . و سال چهاردهم از آنجا معزول

سال اول بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو یست سوار
و عطای خلعت و خنجر مرمع و اسب با زین نقره و فیل
و انعام سی هزار در پیده چهره امتیاز بر آراست - پستتر بخطاب
مقدور خان (که در زمان جنت مکانی میرزا لشکری پسر سید
یوسف خان رضوی داشت - و درینولا بصف شکن خان مخاطب
گردید) ناموری اندوخت - و بفرجداري و تیولداري سرونج
اختصاص پذیرفت - و در هنگام طغیان نوبت اول ججهار
سنگه به همراهی خانجهان لودی بهم مرزبور تعیین شد - و پس
ازان بعدایم علم رایست مباحثات بر افراشت - و سال دوم همراه
خواجه ابوالحسن تربتی بتعاقب خانجهان لودی نامزد گشت
و سال سیوم باضافه پانصد سوار و مرحمت نقاره بلند آدازه
گردیده باتفاق او رتن هادا (که با چند منصبداران دیگر
جهت انسداد راه مفسدان بتوقف در باسم مضاف بالاگهات^(۳)
صوبه برار ملک تلنگانه نامور بود) کمر همت بست - و پستر
از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار لوی
کامرانی عام ساخت - سال چهارم بصوبه داری مستقر الخلافه
و میانست قاعه آن دامن (سوخ بر کمر عقیدت زد - سال
پنجم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد

(۲) نسخه [ب] [۲۲۰] سرونج (۳) نسخه [ب ج] بتوقف پرگنه باسم (۴)

نسخه [۱] مضاف صوبه برار

بشرف آستان بوس رسانید - او در صف دست چپ بجای خود
 رفته ایستاد - و ملائک خان جانب دست راست - چون پس
 از نماز شام پادشاه فرمان بنام یکی از نوئینان بدست خود
 می نوشت ملائک خان برای کارے از ایوان فرود آمده
 با کسی گرم سخن بود - او چمدن کشیده دریده در حالت
 غفلت تحت سینه او فرود برد - از آنجا که جانب دل بود
 بمجرد آن کارش با تمام گرائید - چون شایسته برنائه بود
 و بپیم تریبیت خاقان بنده پرور مستعد خدمات بزرگ
 پادشاه بر حسن خدمت و صدق ارادت و هدایت سن او تاسف
 بسیار فرمود - و محمد مراد پسرش که چهار ساله بود بمنصب
 پانصدی مد سوار سر بلندی یافت - و تا سال سیوم پدایه هزارگی
 مد سوار رسیده سال دوم عالمگیری بخطاب التذات خان سرفراز
 گشته سال ششم بمنصب هزار و پانصدی مد و پنجاه سوار
 و سال نهم باضافه یکصد سوار لوای ترقی برافراخت *

(۲) * صفدر خان خواجه قائم *

مید اتائی سن - گویند ابتدا از ملازمان دنگل نقین
 عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بوده - پس ازان در ایام
 شاهزادگی برکاب شاهجهانی پیوسته در مدت فتوات بدوام
 خدمت جا در دل شاهزاده بهم رسانید - پس از اوزنگ نشینی

(باب الصاد) [۷۳۲] (مائراامرا)

و خدمت قوربیگی از تغیر سردار خان سر بلند گردید - و چون
 سال ششم پدرش بعالم بقا خرامید شاهزاده محمد ادرنگ زیب
 بر طبق حکم پدر رفته جعفر خان پسر کلان خان متوفی را
 با برادرانش برداشته به پیشگاه سلطانی آردن - او بعد از
 خلعت و اضافه منصب نوازش یافت . سال هشتم با اضافه
 پانصدی صد سوار بمنصب دوهزاری هشتصد سوار افتخار
 اندرخت - و پستر بخطاب ملاحت خان بلند آوازه گردید
 سال یازدهم پانصدی در صد سوار بر پایه او افزوده دو هزار
 و پانصدی هزار سوار منصب او قرار گرفت - و سال دوازدهم
 از خدمت قوربیگی معزول گردیده بتعلقه بخشگیری درم
 از تغیر تربیت خان و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
 هزار سوار درجه اعتلا پیمود - و سال هفدهم از اصل و اضافه
 بمنصب چهار هزار دوهزار سوار و عام و نقاره سرفرازی
 یافته رایت بلند رتبیگی برافراخت *

و در همین سال سلخ جمادی الاول مطابق سنه (۱۰۵۴)
 هزار و پنجاه و چهار هجری بزخم جمدهر راو امر سنگه پسر
 راجه گجسنگه جهان فانی را پدرود نمود - مچلا حقیقتش
 اینکه راو مزبور چندی بنابر بیماری از باریابی اعلی حضرت
 معزوم بود - پس از افاده چون بدربار آمد ملاحت خان در خلوتخانه
 منزل سلطان داراشکوه (که پادشاه در آنجا تشریف داشت)

که بعد وفات پدر باضافه منصب کام دل اندوخت - و پس
ازان ببخشیدگری اهدیان مهابدی شد - سال هشتم ازان معزول
گردید - سال دوازدهم بمنصب هزاری ذات چهار صد سوار
رایت اعتبار افراخت - و بهتر بخطاب مرحمت خان چهارم
افتخار افراخت - سال نوزدهم برای مهمانداری خسرو پور
نذر محمد خان والی بلخ [که عزیمت آمدن حضور در ادانے (که
کابل معسکر فیروززی بود) داشت] تعیین یافت - سال بیستم
باضافه پانصدی چهار صد سوار درجه اعلا پیمود - چهارمین
بهرام - که احوالش در ترجمه بهره مند خان میربخشی پسرش
مرفوم گشته - گویند صادق خان خلیق و متواضع بود - و با
همه کس آئین صالح می سپرد - حتی مهابت خان (که دشمن
این سلسله بود) از مدارا شعاری او را از خود میدانست
باسپ خوب خیل شوق داشت - و از جنس عراقی بسیار
فراهم آورده بود - اما غیر حاضر می سپاه بهر بهانه رضع می کرد
ازین جهت پیش آن مردم مطعون بود *

• صلابت خان روشن ضمیر •

(۲) پسر دوم صادق خان میربخشی سم - سال پنجم جلوس
فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزاری دویست سوار

(۲) نسخه [ب] صلابت خان پسر دوم (۳) نسخه [ب ج] پنجم

فردوس آشیانی *

(که چند غبار فتنه دران حدود بلند کرده بود) بعواطف
سلطانی امیدوار ساخته بحضور آورد - و باستشفاع نور جهان
بیگم صفح جرائم آر صورت بست - و چون در اوان مراجعت
از کشمیر واقع ناگزیر جنت مکانی رو داد و یمین الدوله
بمقتضای وقت دار بخش پسر خسرو را بسلطنت برداشت
صادق خان (که نسبت بشاهجهان نفاق می ورزید) از مال کار
خود خائف شده التماس یمین الدوله آورد - او هر سه شاهزاده را
از نور جهان بیگم برگرفته سپرد صادق خان نمود - که خدمت
اینها وسیله رستگاری خود اندیهد - و سال اول جلوس
فردوس آشیانی همراه شاهزاده ها آمده دولت بار یافت - و ببحالی
منصب سابق (که چهار هزار و چهار هزار سوار و علم و نقاره
بود) مشمول مرحمت شد - و چون پیشتر بخشگیری ارادت خان
مقرر شده بود و باز حسب التماس یمین الدوله ارادت خان
بتعلقه وزارت سر بلند شد صادق خان ببحالی تعلقه بخشگیری
و عطای قلمدان مرصع آب رفته بجو آورد - و سال ششم نهم
ربیع الاول سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجری برحمت
ایزدی پیوست - پادشاه از راه قدر شناسی شاهزاده محمد
اورنگ زیب را برای تملی پسرانش فرستاد - چهار پسر داشت
(ار شد آنها جعفر خان است - درمین روشن ضمیر ملامت خان
. (که احوال هر دو علیحدہ ترقیم پذیرفته - سیومین عبد الرحمن

(مآثر الامراء) [۷۲۹] (باب الصاد)

(۱۰۰۵) هزار و پنج هجری در شاه پور باسپال مسافر ملک بقا
گشت - دهل پور بیست کوهی آگره وطن گرفته سرا و عمارت
و مقبره عالی بنا نهاده دیهات گرد و نواحی آن آباد ساخت
پسر کلانش زاهد خان - که ذکر او جدا تحریر یافته - و دیگر
پسرانش دوست محمد و یار محمد - که در عهد اکبری
بمقام مناسب امتیاز داشتند - تا عهد شاه جهان که از اینها
نماند - لیکن صادق محمد خان بانیجی مدتها در دهل پور
می بود - در گذشت *

• صادق خان میر بخشی •

پسر آقا طاهر دملی تخلص بن محمد شریف هروی
و برادر زاده و خویش اعتماد الدوله طهرانی سم - چندی
همراه پدر بفوجداری نواح پنجاب گذرانیده در عهد جهانگیری
بمقام درخور سر بلندی یافت - سال هشتم جلوس بخطاب
خانی مورد نوازش شد - و سال نهم بتعلقه بخشگیری و از امل
و اضافه بمقام هزارگی بانصد سوار لوای ناموری افراشت
و سال دهم باضافه در آمد سوار امتیاز اندرخت - و باضافه
مداویره بمقام عمده مرتقی گشت - سال هیزدهم حکومت
مربط پنجاب نیز بنام او قرار گرفته بضبط کوهستان شمالی
دستوری پذیرفت - و پس از انتظام یافتن کارهای آن نواح
با کومکیان خود بملازمت پادشاهی پیوست - و حکمت منکبه را

(باب الصاد) [۷۲۸] (مائوالامرا)

میان صادق محمد خان و شهباز خان همان صحبتها روداد
و از دیرین کینه بنکوهش یکدیگر کشید - اگرچه در سنه
(۱۰۰۴) هزار و چهارم احمد نگر را گرد گرفتند و قلعه نشینان
از کم آذوقه و بی اتفاقی نیروی تحصن نداشتند اما از دوئی
و بی پروائی امرا چاند بی بی باستحکام کوشید - و آخر کار
بسست پیمانها آشتی نموده برخاستند - شاهزاده با امرا
راه سپر برار گشت - و صادق محمد خان پاسداری سرحد بر خود
گرفته در مکر بنگاه ساخت *

در سر آغاز سال چهل و یکم بمقصد پنجزاری سر بر فراخت
و در همین سال بر سر اوز خان (که شورش افزائی داشت)
فوجی فرستاده بر شکست - و غنیمت فراوان اندوخت - چون
خداوند خان دکنی جمعی از امرای دکن با خود متفق ساخته
نخوت می فروخت صادق محمد خان بآهنگ پیکار برآمده
چپقلشهای مردانه نمود - و او تاب نیاورده بسیاری را بکشتن
داده هزیمت ورزید - و چون شاهزاده از یتاق داری برار
لخته را پرداخته شش گروهی بالاپور سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار
هجری سال چهل و یکم طرح معموره انداخته بشاهپور
موسوم گردانید و خانخانان و میرزا شاهرخ طلب حضور شدند
سپه آرائی و ملک آبادی بی شرکت غیره بصادق
محمد خان تعلق گرفت - در آغاز سال چهل و دوم سنه

بعد از خون گیری دیگر به بهار برگردد . در سال سی و
 صادق محمد خان بر ذمه خود گرفت . و در همین سال بے طالب
 برسم ایغار بحضور (رسید) و بار نیافت . و چون شهباز خان بحکم
 والا از بهار به بنگاله برگردید صادق محمد خان بحضور رسیده
 حکومت ملتان یافت . چون در شانیدان تیراه را (که کوهستانیست
 غربی پشاور سی و دو کوه طول در دوازده عرض بنگاه افرویدی
 و ادرک زئی) پناه گاه خود ساخته شورش افزودند صادق محمد
 خان در سال سی و سیوم بمالش آنها تعیین گشت . و به نیروی
 شجاعت و حسن تدبیر آن قوم مرز نشین را نوعی ایل ساخت
 که متعهد روانی راه خدیو شده ملا ابراهیم را (که جلاله او را
 بجای پدر می شمرد) بدست آوردند . جلاله را اعتماد بر آنها
 نمانده اداره توران دیار گردید . چون زین خان کوکه (که سواد
 و بحور را اخته انتظام داده) بحضور شتافت صادق
 محمد خان در همین سال از تیراه بفرمان پذیر ساختن باقی
 سرکشان آن نواحی مامور گردید . و در سال سی و هشتم (که
 شاهزاده سلطان مراد از مالوه بایالت گجرات نامزد گشت)
 چون از اسمعیل قلی خان امر وکالت شاهزاده بشایستگی
 سرانجام نمی گرفت صادق محمد خان باتالیقی رخصت
 یافت . و در سال چهارم (که شاهزاده بتسخیر دکن مامور
 شد . و شاهرخ میرزا پاشهباز خان و خانخانان کومکي گشت)

برخی امکان عمده را از دستبرد آنها محفوظ نگاهداشتند
 و در سال بیست و هفتم با خبیطه (که از گم نامان الوس
 مغول در سپاه بدخشیان سرزمینی بود - و به همراهی معصوم خان
 کابلی در شورش مفتنه افغانی کارهای نمایان کرده نامی بمردانگی
 بر آورد - و از بنگاله به بهار آمده بر عیث آزاری دست بر کشاد)
 صادق محمد خان در پتنه جنگ کرده غالب آمد - و سرش
 بریده به حضور فرستاد - و چون وزیر خان در مقابل قتلوی کرانی
 (که بر اردیسه چیرگی یافته) در حدود بردوان برنشست
 و بدستان سرائی او کار پیش نمیرفت در سال بیست و نهم
 صادق محمد خان بدر پیوسته کاربند^(۲) معامله دانی گردید
 قتل را پای شکیب از جا شده اردیسه گام برگرفت - و امرا
 تکامشی نمودند - و از باسینه سری در آمده پیغام مصالحه
 نمود - و برادرزاده خود را با فیلان گزیده روانه حضور ساخت
 امرا اردیسه باز گذاشتند - صادق محمد خان باقطاع
 خود پتنه باز گردید - و چون شهباز خان بگامی از ملک
 بهائی برگشت - و تیواداران بهار بکومک تعیین بنگاله شدند
 میان او و شهباز خان صحبت در نگرفت - از انجا (که یک کار
 بدر هردار مخالف منتج برهمی ست) خواجه سلیمان
 فامی از حضور نامزد شد - که هر که ازین دو سردار کار آن ولایت

(۲) یا معامله رانی باشد *

جدا نساخته بهمگی همت فرمان پذیر گردد - از چغند نشیب
و فراز روزگار پیموده سال بیستم بدرگاه پادشاهی (ر آورد - و مدد
فیل برسم جرمانه گذرانیده مورد عنایت شد - و بکرامت
ولایت گذه از تغیر رای سرچون اختصاص گرفت *

در سال بیست و نهم صادق محمد خان با امرای دیگر
به تذبیه راجه مدهکر (که ثروت موری و مکنت ظاهری
و مستحکمی جا و افزونی کرده قهور گزین را سرمایه نخوت
ساخته از شاهراه اطاعت قدم بیرون می گذاشت) تعیین شد
چون از حدود نورد گذشت داستان اندرز درمیان نهاد
آن شوریده سر بسرانجام جنگل بوی برداخته متصل ازانچه
با فوج گران بکارزار پیوست - جنگی عظیم بمیان آمد - هزل را
پسرش بعدم شتافته خود زخمی بدرزد - صادق محمد خان از
دور گردانی رخت اقامت دران حدود انداخت - ناگزیر
بعجز گرانیده سال بیست و سیوم بانفق خان مذکور بملازمت
عرش آشیانی رسید - پس ازان اقطاع صادق محمد خان
بولایت شرقی قرار گرفت *

چون مظفرخان را روزگار بدست اعلیٰ خلاف سپری گشت
و بیشتر بنگاله و بهار را شورش پڑوهان بر گرفتند صادق محمد
خان بافزونی اخلاص و نیروی همت درست آویزشها نهوده

* حرف الصاد *

* صادق محمد خان هروزي *

پسر محمد باقر هروزي ست - وزير قرا خان تركمان حاكم
 خراسان بود - كه با شاه طهماسب بغی در زیده - در بدایت
 حال (كه وارد هند گشت) نوكر بېرام خان شده خدمت
 ركابداري یافت - و از رشادتی كه داشت در مدت كه
 بمنصب پادشاهی افتخار اندوخت - پس از فوت بېرام خان
 ترقی کرده بپایه امارت بر آمد - هنگامی (كه یعد فتح پنده
 عرش آشیانی كشتی سواره علم معارفت بجنونپور افراخت)
 صادق خان مامور شد كه اردو را از راه خشکی بگذرهای مناسب
 عبور داده بآهستگی ببارد - اتفان لال خان نام فیل خاصه
 و گذر چوسا فرو رفت - و ظاهر شد كه صادق خان احتیاط
 در گذراندن بجا نیارد - جاگیرش ضبط و از مجرا ممنوع
 بولایت ^(۲) تته بر آوردند - تا گزین فیل (كه بدل آن فیل
 تواند شد) نیاره بگورنش سرافراز نگردد - فی الحقیقت تعلیم
 خدمت شناسی بود - كه در كار پادشاهان خرد را از بزرگ

ملايت جنگ نموده نزديک رسيد از بودن خود را پيش
 ملايت جنگ مصلحت ندیده از کارها پهلوتبي کرده کمر .
 عزيمت به سمت موبه متعلقه خود بريست . و هذگامه (که
 آصف جاه مذکور بملاحظه حرکات غير مربوط ملايت جنگ
 از جدائي گزيده بنابر اخذ پيشکشات جانب راج بندري
 مضاف حيدر آباد نهضت نمود) باز خود را نزد ملايت جنگ
 رسانيده بدستور سابق محيط مقدمات گشت . (از انجا) که
 آمدنی محالات بکمي گرائيد . و طلب سپاه بيش از بيش
 افزود (رفقای غرض آلود) که هريک بذفع خود نظري درخت
 بندريست متعذر دانسته کذاره گرفتند . و پس ازان (که موبه دارى
 دکن بآصف جاه مذکور تعلق گرفت) چنده سرشته ظاهر داري
 از کف رها کرده انديشهای چند در چند بخاطر راه داد . چون
 کار پيش رفت و اکثر محالات موبه بيجاپور بتصرف
 مرسته و حيدر ابي خان نامي (که احوالش جداگانه بزبان
 قلم گذشته) در آمد در حالت تحرير بر بعضی محالات سرکار
 امتياز گداه عرف ادوني و فيروز گداه رايچور قناعت دار
 ويک دار و ميرزمي گذراند *

پس از رسیدن نورالدین خان دران نواح سکچنیون فوجی را
 فوسندان - که شعاب جبال را مضبوط کرده بمدافعه قیام نمایند
 درانیاں بعد از حرب و ضرب بسیار غالب آمدند - و کشامره را
 از شعاب جبال برداشته بسیاری را سر مشق تیغ جلالت
 ساختند - و در عقب آن بر سر شهر کشمیر شتافتند - سکچنیون
 باجمعی که همراه بودند صف آرا گردید - و حسب المقدور دست
 و پای زد - آخر کشامره تاب مقاومت نیاورده هزیمت یافتند
 و سکچنیون با اهل و عیال دستگیر گردید - شاه درانی بعد
 فتح نورالدین خان را به نیابت کشمیر مامور ساخت *

(۲)

* شجاع الملک امیر الامرا *

پنجمین پسر نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او
 میر محمد شریف - در حین حیات پدر بخانی و خطاب
 بسالت جنگ بهادر مباحی گردید - و در عمل صلاحیت جنگ
 بصوبه داری بیجاپور نامزد شد - و پس از چندین پیش برادر
 خود صلاحیت جنگ آمده بانضمام وکالت مطلقه دخیل مهمات
 خانگی ارگشت - و چون سال (۱۱۷۲) هزار و یکصد و هفتاد
 و دو هجری نظام الدوله آصف جاه بذابر علاقه دلی عهده
 (که از سابق بقام او مقرر بود) از برار اراده ملاقات

(۲) نسخه [ب] شجاع الملک بهادر بسالت جنگ (۳) نسخه [ب ج]
 اصلی از محمد شیفر *

فرستاده بود - چون شاه درانی در سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجری عبد الله خان ایشک آقاسی را از کابل برای تسخیر کشمیر روانه کرد و از کشمیر را از صوبه دار جانب عالمگیر ثانی انتزاع نمود عبد الله خان عرف خواجه کیچک^(۲) را با فوج از افغانه نائب گذاشت دیوانی را بسکچیون مقرر کرد - و خود برگشت - بعد از چند سسکچیون سردار افغانه را کشت - و خواجه کیچک را اول قید کرد - سپس از کشمیر بر آورد - و از عالمگیر ثانی بواسطت عماد الملک وزیر قدری زر فرستاده فرمان صوبه داری بذا خود طلبید - و خطبه و سکه بنام عالمگیر ثانی کرد - و تمام صوبه را چه خالصه و چه جاگیرات منصبداران ضبط نمود مشاعر الیه خوش روی متصف باوصاف شایسته قریب الاسلام بود جمیع وزارت بزرگان و باغات کشمیر را ترمیم نمود - و هر روز بعد فراغ از دیوان دو صد کس مسلمین را (دربری خود الوان اطعمه می خوراند - و در هر ماه دوازدهم و یازدهم طعام نیاز پخته بمردم تقسیم می نمود - و دارد و مادر را چه در ریش و چه غیر آن درخور حال هر کس مراعات می کرد و در هر هفته یکبار مشاعره مقرر کرده بود - جمیع شعرای کشمیر حاضر میشدند - در آخر مجلس شایسته می کشید *

(باب الشين) [۷۲۰] (مؤثر الامور)

و شاه دراني راه کابل و قندهار گرفت - سيوم سنه (۱۱۶۲)

هزار و یکصد و شصت و دو هجري - و چهارم سنه (۱۱۶۵)

هزار و یکصد و شصت و پنج هجري - هر دو بار با معين الملك

جنگ واقع شده . نوبت اخير معين الملك ملاقات کرده به نيابت

شاه در لاهور ماند - پنجم سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد

هجري - بشاه جهان آباد رسیده با عالم گير ثاني ملاقات نمود

و دختر عزالدین برادر عالم گير ثاني بعقد تيمور شاه پسر خود

در آورد - و به تذبیه سورجمل جات همت گماشت - و بعدوث

و با گام مراجعت برداشت - دران هنگام دختر فردوس آراگاه

را با خود در سلک نکاح کشید - ششم در سنه (۱۱۷۳) هزار

و یکصد و هفتاد و سه هجري - دران نوبت دتا سذرهييه را قتل

ساخت - و در سکندره چهارفي کرد - و در سال ديگر سدا سيورار

مرف بهار را با فوج بسيار ته تبغ آورد - و بقندهار برگشت

هفتم در سنه (۱۱۷۵) هزار و یکصد و هفتاد و پنج هجري

دران بار قوم سکيه را تذبیه بواقعي (سانيد - و نورالدین خان

دراني را) که از بني اعمام اشرف الوزرا شاه ولي خان است (

بر سر سکجيون مويه دار کشمير تعيين کرد *

سکجيون از قوم کتھري باشند کابل است - در ابتدا

متصدی اشرف الوزرا شاه ولي خان وزير شاه دراني بود

یک مرتبه شاه دراني او را برای وصول زر از کابل نزد معين الملك

آن صوبه شریک ساخمت - سال (۱۱۸۸) یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری بمعارضت آنها بر سر حافظ رحمت خان روهله (که از رفقای علی محمد خان روهله بود - و پس از فوت او پاره از محالات متصرفه او در قبضه اقتدار خود داشته سر سرداری می افراخت) رفته ته تیغ درآورد و همان سال بذابر عرض بیماریهای گوناگون از تماشاگاه هستی دیده در پوشید - پسر او (که در اران تحریر بجای او در صوبه اردهه اسم) ^(۲) میرزا اماني نام دارد - بخطاب آصف الدوله مخاطب - اما اهل فرنگ شریک غالب اند *

چون بتقویب شجاع الدوله نام احمد شاه درانی بزبان قلم گذشت تحریر پاره از احوال او ناگزیر خامه حقائق نویس گردید - گویند در اصل از رفقای نادرشاه بود - و در سلک یسارون او منسلک - آخرها منک باشی هم گشته - پس از شفقار شدن نادرشاه در تخته‌ها و کابل عام اقتدار بر افراخت و سکه و خطبه بنام خود نمود - هفت بار بهندوستان آمد - اول اواخر سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری همراه نادرشاه - دوم سنه (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجری - که احمد شاه پادشاهزاده با امرا بمقابلہ شتافت و دران نبرد قمر الدین خان بگولۀ اجل نقد هستی در افراخت -

عمل نشين پادشاهي گرديد - و سال (۱۱۷۵) هزار و يكصد و هفتاد و پنج هجري اليه ظفر طراز از دريای جهنا گذشته نواح كالبي و قلعه جهانسي از كسان مرهته برآمد - دین سال نامبرده بعنايت خلعت وزارت و مالای مروراید و قلمدان مرصع علم بلند رتبي برافراشت - بهتر همراه پادشاه عزيمت صوبه بنگاله نمود - و از فوج اهل فرنگ (كه دران نواح دست تسلط يافته بودند) شكست يافت - و پادشاه با كلاه پوشان ملاقات نمود - و شجاع الدوله باله آباد رفته با اجتماع جمعيت پرداخت - و نوبت دوم دو نواح بكسر بمقابله اهل فرنگ پرداخت - و اين بار هم شكست فاحش يافته اسباب بغارت داد - ناچار از پناه بحافظ رحمت خان بردار انواع خفت بحالش رسانيد - و نظر بمال باقي مانده داشت - آخر تا دريای گنگ متصل فرخ آباد آمده بار بر سر احمد خان بنگش انداخت - او هم پهلو تهي كرد - نوبت سيوم باتفاق عمان الملك بهادر و ملهار رار هولكر كموعزيمت بجدال آنها چست بست - آنها فوج قليله در بر فرستادند جنگ سهل بميان آمد - هولكر جانب كالبي و عمان الملك در تعلقه جاي شتافتند - اهذا با كلاه پوشان بدر صلح زده بنام وزارت قانع بود - و ساله چند باامداد اهل فرنگ به بندر بست و بجات خود پرداخت - و آنها را در آمدني

درين مضمون (که آمد آمد شاه دراني زبان زد شد - و دتا
 سندهيه (دوبروی او کشته گردید - و شاه دراني در سکنده
 چهارني کرد) نامبرده باستصواب نجيب خان بعد استحکام
 عهد و پيمان با ده هزار سوار رفته شاه را دید - و در جنگ
 (۲) با سدا سيو بهار قوددات شايسته بتقدیم (سافیده مورد تحسین
 گشت - و شاه وقت مراجعت بوطن سلطنت هذروستان
 بنام سلطان عالي گهر (که درين ايام مهذب جهانباني بوجود
 فائز الجود از رونق دارد - و بخطاب شاه عالم بهادر بالسف
 که رومه مشتهر) و وزارت بشجاع الدوله قرار داد - نامبرده
 بصوبه اردهه رسیده عرضه داشت متضمن استدعای معارفت
 به پیشگاه شاه عالم بهادر (که بعد فوت پدر عالي قدر عزيز الدين
 پادشاه عالمگیر ثاني در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد
 و سه هجري مابين صوبه بهار و بنگاله ديهيم خلافت را
 بجلوس خود (راسته بود) ارسال داشت - و خود تا دریای
 کرم ناسا باستقبال شتافته احراز ملازمت نمود - و چون
 موکب خسرواني اواخر سنه (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد
 و چهار هجري در سواد جاجميو رسیده چهارني نمود
 محالات انتر بید (که عبارت از اماکن واقع مابين دریای گنگا
 و جمنا ست - و از ده سال کم و بیش در تصرف مرهته بود)

و تفصیله ز که در احوالش نگارش یافته (فوج بر سر تعلقه او
 (۲)
 بزد - و نامبرده از لکهذو برآمده تا میدان ساندی و پالی
 (که سرحد صوبه اودهه است) پیش آمد - و جنگ سهله
 بمیان آمده بواسطت سعد الله خان پسر علی محمد خان
 دوهله بر پنج لک ردپیه قدری نقد و تکه بوعده انفصال یافت
 و در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری حسب
 استدعای نجیب خان دوهله و دیگر افاغنه (که پرگنات صوبه
 دار الخلافه آن طرف گنگا متعلق بآنها بود - و مرهته بنابر
 اشکال عبور گنگا گذر نمی توانست نمود - و در سنه (۱۱۷۱) هزار
 و یکصد و هفتاد و یک هجری دتاسندهیه بندوبست نواحی
 دار الخلافه نموده اول از آب جمنا گذشته نجیب خان را
 در سکر تال محصور نمود - و بعد انقضای برسات گویند پندت
 (۳)
 را با بیست هزار سوار از تهاکر دواره که متصل کوه است
 از گنگا گذرانیده برای تالان تعیین کرد (رفته پندت مزبور
 را شکست فاحش داد سعد الله خان و دوندی خان و
 حافظ رحمت خان (که بنابر رسم فوج مرهته بکوه کامیون
 پناه برده بودند) آمده ملحق گشتند - و نجیب خان هم از
 معرکات محاصره نجات اندوخت - از انجا (که جمعیت مرهته
 افزود بود) از مال اندیشی حرف مصالحت بمیان آورد *

اقبال خاندوران بدستگيري برخاست - و در عهد محمد شاه پادشاه از بارگاه جهانباني باضافه نمايان و فوجداری هانسي حصار (که از قدیم الايام مفسده زار زور طلب است - و بانقلابات سلطنت غير عملي محض شده بود) کامروا گردانيد - خان شهابت نشان در خستن و بهتن متمردان و قتل و اسر سرتابان آن ناحيه کمر سعي چمت بر بهت - مشهور است که او تمام تصور را در حصار بکشتن داد - بهيارے از خویشان همقوم او در جنگ گدھي و زد و خورد روز و شب بکار آمدند اما قسم نقش او نشست و رعب او در دلها جا کرد که در سوائف ايام کمتر نشان دهند - و چون از ضبط و ربط آن ولايت را پرداخت بحضور رسیده بيمن اعانت آن نوئين جوانمرد بمنصب شش هزاري و پالکي چهارمردار مرتقي والا پايه اعتبار گشت - و در جنگ نادر شاه بر فاقين آن نام آور ناموس پرست مردانه جان بر افشاند - پسرانش بمنصب عمده و جاگيرهای خوب در حالت تحرير کاصياب جمعيت اند *

• شجاع الدوله بهادر •

پور ابو المنصور خان - نام اصلي او ميرزا جلال الدين حيدر است - پس از فوت پدر بهکالي نظم موبه اوده و الله آباد امتياز اندرخته بندوبست آنجا چنانچه بايد نمود - و در سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد هجري عيان الملک

بر خواند: نقاره نواخته راه قصور گرفت - نخست دلیر جنگ
مالش او بر سگالید - و پستر بیدانجامی آن پی برده خود را
باز داشت - و پیچ و تاج خورده بعرفان بدر برد *
(۲)

اتفاقا میر جمله (که پدای عتاب محمد فرخ سیر پادشاه
در آمده بلاهور اخراج یافته بود) بعد چندے طلب حضور
گشت - چون بر جرأت و جهارت خان مزبور مطلع شده بود
بخواهش نزد خود خوانده بدار الخلافه همراه آورد - و وقت
ملازمت در پیشگاه خلافت زیاده بر آنچه بایست در باره او گفت
اما درین مرتبه صحبتش بهادشاه در نگرفت - اعتبار و اعزاز
قیامت - فتح البابی بخان مذکور هم روی نیارد - و پس
ازان قطب الملك بنظر توجه تفقد فرمود - و بنوارش منصب
معتبر برنواخته بآوردن خزانه بنگاله تعیین کرد - همان ایام
بهمین خان خویشگی کشته شد - بعد ایصال خزانه پرتو
التفات و رعایت بر حالش نتافت - کارش بفقر و فاقه کشید
دران وقت هم رفقا را متفرق نکرد - چون امیر الامرا کشته شد
بار دیگر قطب الملك بگرم جوشي و عطای زر نقد مستمال
ساخت - و بعد ازان (که معامله او فرزنی شد) از خاندوران (که
رکن رکین سلطنت گردیده) بظاهر قتل عیسی خان منج (که
بتوسل او اشتها داشت) خائف بود - از شگرفی تأیید و رسائی

(مائراامرا) [۷۱۳] (باب الشين)

پدای فرار راه هزیمت سرکردند - عیسی خان از شتاب زدگی
بدجای کرد - و تیز راند - هر دو سردار بیکدیگر در افتادند
اگرچه از شمشیر آن بوی (که شهادت خان بدست گرفت)
انگشتانش از کار رفت اما بتیر جگر دوز افغانان (که در
حواشی فیل ردیف خان مذکور بودند) آن نخوت کیش نقد جان
در باخت - سرش بریدند - و لشکرش را قاتل زدند - و چون شهادت
خان بسبب جراحت خویش و تیمار زخم رسیدگان تیز پائی
نمود پس از هفته برکوت او (که موطن و مسکن این قوم
بدین نام شهرت دارد) شتافت - درین فرصت غارتگران اطراف
(که هم از آن طایفه اند) براندرختهای او ربخته نقد را بردند
جنس بدست مشارالیه افتاد - پاره بلاهور فرستاد - و قتمه
بوطن روانه کرد - دلیر جنگ برآشفته جریده طلبداشت
و بپرس و جوی اموال مقتول درآمد - او ببهانه تازاج
از خود پی سپر می کرد - کار بتعین محافظان کشید - او هم
در مضافات هوایی دارا شکوه فروکش کرد - از فاقه کشی
و بے چیزی بقالان هرکرا دستش رسید بدستبرد بدان میروفت
هرچند دلیر جنگ گاو تازیها نمود و زهرچشم نگارش کرد اصلا^(۲)
بازوی همت او بسمتی نگرائید - و پای ثباتش از جای
در نیامد - تا آنکه فوج خود را از تعلقه و جمعی را از وطن

(۲) نسخه [ب] کارشها

(باب الشين) [۷۱۲] (مآثر الامراء)

خان : شمس خان در فوجدارى جمو مصدر کار بود
چون خان مذکور بدست كړوى مقهور كشته شد او تا رسيدن
حاکم ديگر دست و پاى بحركت آورده طرفه بر نهست - و سرمايه
اندوخت - و دران وقت (كه عبد الصمد خان دليبر جنگ
بصاحب صوبگى لاهور تعين گرديد) بكم جمعيتى از عيسى
خان منچ (كه در عرض راه سر خود سري مي افراشت)
توهم داشت - او خود را از قصبه قصور باشا^۱ ماهم غيبي
و تيسير بخت بيدار با جوقه نمايان بروقت رسانيد - و بموافقت
و همري لوازم خدمت و يكجهتي بتقديم آورد - پس ازان
بفوجدارى لكهي جنگل پدايه شهرت و ناموري برآمد *

و چون دليبر جنگ از جانب عيسى خان منچ (كه در مابين
دودبار ستلج و آب بيا^۲ه با^۳ا و لاغيري مي گذرانيد - و اطراف
و جوانب آن را بقهر و جبر فرو گرفته بود) دل پري
داشت بعد از مهم كړوى مخدول او را بفوجدارى درآبه
و مالش آن بيدادگر كميل نمود - شهداد خان در فراهم آوردن
هوا^۴ه تيز دستي بكار برده چون سياهي فاليز بهم آمد از بے زري
و كم مايگي (كه مبادا سنگ تفرقه دران جمعيت افتد)
گرم و گيرا شتافته متصل تهارة عرصه کارزار برآراست - و چون
آن يومي بميدان نبرد درآمد (مي سهام و ضرب مصاصم را
رونق ديگر بخشيد - زر بندهاى نوگرد آمده شهداد خان

شتافته بجنگ پیوست - و زد و خورد بهیان آمده نامبرده
 زخم برداشته دستگیر خصم گردید - و بهمان جراحتها مطابق
 سنه (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجری بگلشن بقا
 خرامید - صرف طعام بسیار داشت - هر روز از خانه خود
 خوانهای مقرری نوبت بذوبت بجماعه داران می فرستاد
 سواى آن بدو صد کس از مردم وطن او (که در رفاقت بودند)
 خوراک در وقت بضايطه اهل پورب (که عبارت از دیار شرقی
 شاهجهان آباد است) مقرر بود - پسرانش غلام محي الدين
 شجاعت خان - که بسرور جنگ مخاطب است - و اشرف خان
 و اعظم خان و معظم خان - جاگیر قلیل از برگنه ببر محال
 ارث یافته بذوکري می پردازند *

• شهداد خان خويشکني *

عبد الرحيم نام - یزنه شمس خان است - که در فوجداري
 (۲)
 درآبه تتهه با سکهان (که دران هنگام هرکه از سران و سرداران
 در چار آنها شد دستخوش تاراج و غارت گشت) بکرات
 و مرات عزمه نبرد برآراست - و هر مرتبه فیروز جنگ آمد
 و آخر سر در سرآن کرد - مشار اليه مرد بے مایه و کم روزگار
 بود - نام و نشانی نداشت - در عهد خلد منزل منصب
 پانصدي و خطاب شهداد خاني یافته بهمراهی قطب الدين

و نقاره بلند آوازه گردیده به خطاب شجاعت خان بلند نامی
 اندوخت - و بتقرر برگزیده بید و برخه دیهات فتح آباد دهار در
 صوبه خجسته بنیان و حویلی پاتهری صوبه برار و سرکار بیجاگده
 کهرکون صوبه خاندیس عز امتیاز پذیرفت - و پس ازان (که
 بید و غیره محالات بجاگیر راجه سلطان جی قرار یافت) او
 جاگیردار بالاپور و غیره محالات برار گردید - و رفته رفته بمنصب
 پنج هزاری و خطاب بهادری چهره عزت برافروخت - بعد
 فوت عضد الدوله در سنه (۱۱۴۳) هزار و یکصد و چهل و سه
 هجری به نیابت صوبه داری برار لوی ترقی برافروخت - ضبط
 و ربط عملداری خوب داشت - مکاسداران مرهقه سر حساب بودند
 و چون دیوان خود را قید نموده بود بتحریک او مقاهیر
 بمذاحمت برخاستند - رگهوجی بهونسله فوج فراهم آورده بر
 سر ایلچپور آمد *

گویند خان مذکور دیوان لمان الغیب را همواره روبروی
 خود داشته - و برای امور عظیمه بطریق تفاؤل کتاب مزبور را
 میدیده - این مرتبه در جواب فال برآمد *

* ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد *

قرار داد که خود از شهر برآمده بر سر مقهوران باید رفت
 تا حامل مصراع مذکور متوجه او باشد - بچهار کورهی بلده^(۳)

در ایام (که پادشاه بر کاکامه دکن مقامات داشت) بمنصب
 چهار صدي و بخشىگري و داروغى عدالت بندر سورت به تيدل
 دران حدرد افتخار اندوخت - و گاهى بفوجدارى نيادور
 دهاتيا سرکار سورت و لخته بتعلقه دارى بيرم گانو و چندى
 بفوجدارى سرکار سورت گجرات مفتخر بوده از اصل و اضافه
 بمنصب هفتصدي و خطاب شاه علي خان ناموري پذيرفت
 و در وقت جهاندار شاه بجهت آنکه نزد محمد فرخ سير
 شتافته بود از منصب و جاگير افتاد - سال اول جلوس محمد
 فرخ سير بهحالى منصب معزز شده بفوجدارى مندرسور
 مالوه معين گشت - سال دوم محمد شاهي چون نظام الملك
 آصف جاه از مالوه اراده دکن تصميم نمود بدلهي او
 پرداخته با شيخ نور الله برادر خردش در رفاعت خود
 برگرفت - او بداروغى توپ خانه سرکار آن نوئين بلند قدر
 و برادرش بداروغى احشام سرمايه اعتبار اندوختند - و در
 جنگ سيد دلدار علي خان و عالم علي خان مصدر ترداد
 شايان گرديد - در مصاف اخير چون کار برايها تنگ شد
 برسم بهادران جانفشان پياده پا گشته دقيقه از زد و خورد
 مهمل نگذاشتند - شيخ نور الله دران نبرد مرد آزما بکار آمد
 و شيخ محمد شاه مجروح گشته از کار باز ماند - پس ازين
 نامبرده بمنصب سه هزارى در هزار سوار و عطای علم

(باب الشين) [۷۰۸] (مآثر الامراء)

قسم درست نشست که هیچ گاه لغزش نیافت - پسرنداشت
 دهقان زاده را بفرزندی برگرفته - بخاطر داشت او بمنصب
 عمده و خطاب نظر علي خان نامی بر آورد - و پس از
 فوت او با قوم مرهته جنگ بے تدبیرانه کرده منهزم گردیده
 سرمایه در باخت - مبیة شجاعت خان بدست معصوم بیگ
 پور کاظم بیگ بود - که در ایام صوبه داری حیدر قلی خان
 نیابت احمد آباد و خطاب شجاعت خان یافته - و برادر
 دوم او رستم عای خان - متصدی بندر سورت شده - و برادر
 سیومین ابراهیم قلی خان خطاب داشت - هر سه در وقت
 نظامت معز الدوله حامد خان بهادر بقتل رسیدند *

* شجاعت خان بهادر *

محمد شاه نام از شیخ زادهای فاروقی ست - نسبش
 بشیخ فرید الدین شکر گنج منتهی می شود - وطنش جونپور
 صوبه آله آباد - نام جدش غلام محمد خان - که در عهد
 فردوس آشیانی بمنصب و خطاب خانی سرفراز شده بفوجداری
 حاجی پور مضاف بهار می پرداخت - و در جنگ شجاع
 برکاب عالمگیر پادشاه بکار آمد - پدرش شیخ عبدالکریم
 خان منصب یافته ابتدا بفوجداری متھرا و پس ازان بفوجداری
 گوالیار نامور شد - سپس فوجدار کره مانکپور صوبه آله آباد
 گردیده با راجپوتان آن نواح جنگ نموده بقتل رسید - نامبرده

سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از صوبه مذکور نهضت نموده
 بصوبه مالوه آمده با برادر مذکور ملحق گردید و پس از جنگ
 مهاراجه جسونت سنگه و مصاف اول دارا شکوه به نیرنگساری
 چرخ دوار محبوس گشت نامبرده بصوبه تعیناتی خود
 شتافت - سال دوم جلوس خلد مکان (که دارا شکوه بگجرات
 رسیده جمعیت فراهم آورد) ادرا خطاب قزلباش خان داده
 همراه گرفت - از پس از فرار گزیدن دارا شکوه بملازمت
 خلد مکان پیوسته خلعت عنایت و رخصت صوبه احمدآباد
 بدستور قدیم یافت - و مدتها دران صوبه بسر برد - چون
 کار طلبی او در خاطر پادشاه جا گرفت رفته رفته بخطاب
 کار طلب خان و تفویض متصدی گری بندر سورت اعتبار
 برگرفت - سال بیست و ششم ازانجا معزول شده بفوجداری
 احمدآباد سرمایه امتیاز اندوخت - پس ازان بصوبه داری
 احمدآباد و خطاب شجاعت خان نامور گشته سال چهارم
 از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاری چهار هزار سوار درجه
 اعتلا پیموده سال چهل و پنجم مطابق سنه (۱۱۱۲)
 هزار و یکصد و دوازده هجری بعالم باقی خرامید - باکثر
 اخلاق کریمه متصف بود - و طرفه اقبال داشت - از کم پایگی
 بنهایت مراتب دولت غایبانه عروج نمود - و نقش راستی
 و درستی و سپاهیگری و عملداری او در خاطر پادشاهی

(باب الشین) [۷۰۶] (مآثر الامراء)

(۲) یا دو هزار اشپای موم (که هر یک دو منی و سه منی بوده)
پیشکش کرد - و اعتذار کرد که غایبانه آقا سم - زیاده برین
جرات نمی تواند شد - و معلوم شد که برای ذخیره این موم
چاهها کنده نگاهداشته اند - و در تابستان آب سر می دهند
که بگداز نرود - ازینجا قیاس دیگر اسباب باید کرد - صبیئه
شاهنواز خان پسر عبد الرحیم خانخانان بحکم جهانگیری
در عقد ازدواجش بود - اما اولادش از بطن سراری و غیره
بودند - از پسرانش عقیدت خان اسم - ابوطالب نام - که
سال دوم عالمگیری چون پدرش بنظم دکن مامور گردید او
بمحراست دولت آباد اختصاص گرفت - و زود درگذشت - دیگر
ابوالفتح خان - که در شبخون سیوا بهونهله بکار آمد - و هرکه
نام^(۳) تحصیل نمود درین جراند مرقوم است - از دخترهایش
یکم بازدواج روح الله خان اول درآمده - و دیگرے با ذوالفقار
خان نصرت جنگ عقد بیوگانی داشت *

* شجاعت خان محمد بیگ ترکمان *

در جرگه منصبداران کوهکی صوبه گجرات انسلک داشت
با سلطان مراد بخش در ایامی (که بنظم صوبه مذکور
مامور بود) ساز موافقت کوفته پیاپی (رشناسی شاهزاده
افتخار اندوخت - و چون شاهزاده مذکور حسب اشاره برادر

(۲) در [بعضی نسخه] آسپای موم (۳) نسخه [ج] تحصیل نامی نمود *

(مائراامرا) [۷۰۵] (باب الشين)

و شريف بكار مي برد . و گلبانگ جود و ايماناش آفاق را
محيط گشته . آثار خير از قبيل رباط و مسجد و جسر (که
لكها بصرف آن رفته) در چاربانگ هندوستان بسيار يادگار
پيوسته ب نوايان و عجز در دست از بذل و نوال او^(۲)
بهره مند بودند . مع هذا اموال (که پس از فوتش داخل
سرکار پادشاهي شد) از حيطه قياس بيرون است . با آنکه
مكرر جنس اعلى ازان (از طلا آلات و نقره) بصرف
حوائج پادشاهي درآمده هنوز در قلعه آگره حجارها مقفل
افتاده است *

از كثرت اسباب و عروض^(۳) كارخانه هاى او غريب حكايات
مجموع شده . از معتبره استماع افتاده كه هنگامى در شكار
عالمگيري موم مطلوب شد . عمال خالصه : پرگنات نواح (كه
فرمايش بنام آنها رفته بود) بعذر موسم برشكال يك قلم ناياب
بقلم آردزدند . خانسامان بعرض رسانيد . موم هيچ جا
به هم نمي رسد . مگر در كارخانه اميرالامرا (كه در دهلي سمت)
ذخيرت موم شنيده ميشود . حكم شد كه بقدر ضرورت
عاريت بگيرند . چون بمتصدى اميرالامرا ابلاغ فرمان شد
استيذان آقا كه در بنگاه بود بدير مي كشيد . و ايستادگي
مقدور نبود . ناچار در مد من موم از جانب خود و هزار

(۲) در [اكثر نسخه] بذل نوال او (۳) در [بعضى نسخه] عرض *

(باب الاشیئ) [۷۰۴] (مآثر الامرا)

مقابل آن می گذاشتند - خشک شده قطره قطره آب از
می چکید - و صندوقی بوده که از یک طرف آن فیل و یکطرف
بزر بسته بودند - فیل نتوانست کشید - بزر آن صندوق را
با فیل کشیده می برد - امیرالامرا بعطای عصای خامه
سنگ یشم (که در دست پادشاهی بود) با دیگر عنایات
خسروانی نوازش یافت - و حکم شد که آن سرآمد نوئیزان
والامر تبیت تا در غسلخانه پالکی سواره می آمده باشد
و بعد نوبت شاه عالم بهادر نوبت بغوازد - و در همین
سال بصوبه داری اکبرآباد دستوری یافت - و در آخر سال
بیست و دوم از تغیر شاهزاده محمد اعظم (که حسب الحکم
برسم ایلغار روانه حضور شده) بصوبه داری بنگاله سرفراز گردید
و پس از چند سال دیگر بصاحب صوبگی مستقر الخلافه
آگره اختصاص گرفت - و تا انجام حیات مستعلا به نیک نامی
بهر بوده در سر آغاز سی و هشتم سنه (۱۱۰۵)
یکهزار و یکصد و پنجم هجری بدار بقا ارتحال نمود *

امپور بدین محاسن اخلاق و محامد شمائل در نوئیزان
قریب العهد دیگر نگذشته - با این همه مواد مجد و بزرگی
(که در ذات او فراهم آمده و اگر عشره ازان در دیگر
سر میزد کله گوشه نخوت بر فلک برین می سود) در
در کمال حلم و ملایمت تواضع و حسن سلوک با ضیع

دلها بيقوع مي نمود معاتب پادشاهي گشته صوبه داري دکن بهادرشاهزاده محمد معظم تفويض يافت - و او به بندوبست ولايت بنگاله (که در همان ايام مير جمله ناظم آنجا در گذشته بود) مامور گرديد - و چون ضلالت مژشان ولايت خذنگ (که در افواه و السنه بقوم مگه مشهور اند) از بدگوهری هنگام انتهاز فرصت بسرحد بنگاله آمده سکنه بعضی مواضع سر راه را عرضه انتهاب مي ساختند امير الامرا کشايش قلعه چانگام را (که سرحد آن ولايت است) موجب سد طريق دست اندازی آن گروه شقاوت پزوه دانسته کمر همت بتمشيت اين مهم بر بست - و بزرگ اميد خان خان خويش را با فوجي رخصت نمود - و او پس از تلاش و کوشش نمايان در آخر سال ^(۲) هشتم آن حصن متين را بدست آورده باسلام آباد موسوم گردانيد *

امير الامرا مدت مدید بضبط و ربط ممالک فصيحته بنگاله پرداخته در سال بيستم (که نظم آنصوبه باءظم خان کوکه مفوض گرديد) آن عمده الملک احرام ملازمت بخته در سال بيست و یکم ادراک شرف ملازمت نموده پيشکش سي لک روپيه نقد و چهار لک روپيه جواهر با ديگر اجناس از نظر گذرانيد - از جمله تحائف آن آئينه بوده که تربز

(باب الشين) [۷۰۲] (مآثر الامرا)

که مرهقه را بر اسپ نگاه نمي داشتند قضا را در سر آغاز
سال ششم جمعی از پيادهای اين طایفه بتقريب کتخدائی
یکه از کوتوال دستک دو صد نفر مرهقه گرفته وقت شب
بعنوان شادي دف زنان بشهر درآمدند - و روز ديگر جوقه را
بشهرت مردم غنيم (که از تهايه دستگير کرده ايم) دستها بسته
سيلي زنان آوردند - شب ديگر آن ضلالت کيشان بوقت دو پيو
شب عقب محل سرا که باروچيخانه بود خود را رسانيده هرکرا
بيدار يافتند بتيغ تيز در گذرانیده دريچه (که بگل و خشمه
مسدود بود) وا کردند - برخه خواصان محل از آواز بيل
و کافک آگاه شده باميرالامرا خبر رسانيدند - او گفت که
چون ايام صيام است عمله و فعله باروچيخانه برای طعام شب خور
برخاسته باشند - و چون اين خبر سمع تکرار يافت اميرالامرا
سراسيمه تير و کمان و برچهي در دست گرفته برخاست
یکه ازان شوریده سران شمشيره حواله کرد - بدست
اميرالامرا رسيد - و انگشت سبابه جدا شد - و ابو الفتح خان
پسر نوجوانش دران زد و خورد دستبرده کرده کشته گرديد
اهل محل اميرالامرا را کشيده یکسو بردند - و از شور و غوغا
مردم بيرون دویده کار آن ناامان را با تمام رسانيدند - و چون
اين معني ناشي از غفلت آن عمده الملک و محمول بر
خبري او بود و در عالم عملداري در نظرها سبک و در

و تواتر تقاطر امطار شب و روز بتوپ و تفنگ هنگامه جنگ و پیکار گوم بود - آخر الامر نقيب را (که ببرز مقابل مورچال امير الامراء رسیده بود) بداروت انپاشته آتش دادند - آن برج از هم پاشیده اجزایش مانند خيل کبوتران رمیده بهوا ارج گرفت - عساکر فيروززي (که آماده يورش بودند) سپر حفظ آلهي بر سر کشیده یکدفعه بر قلعه دویدند - و چون دران آديزش و ستيز روز باخر رسيد مجاهدان عار فرار بر خود نه پسندیده شب در پای قلعه قدم جلالت فشرده بسر بردند - و بدمیدن مبع يورش ديگر نموده بشهر بزد در آمده بقر و صولت هيزدم ذي الحجه سال سيوم مهختر ساختند - بقيه السيف بحصار ارک پناه برده چون ضبط آن از حيز قدرت خویش بيرون دیدند امان خواسته برآمدند - قلعه مذکور بحکم پادشاهي باسلام آباد موسوم گردید *

پس از آنکه ولايت سيوا پی سپر عساکر منصوره گردید و آن نهرنگ ساز حيله گر بدزهای دشوار گذار خزید امير الامراء بقصبه پونا طرح اقامت ریخته در حویلی ساخته سيوا فرود آمد - درین ایام آن بر فن سراپا مکیدت بفکر شبخون افتاده جمعی را بدان کار برگماشت - چون دران وقت تفید بود (که چه در لشکر و چه در شهر بدون دستک و پروانگی کسی را نمی گذاشتند که درآید) و همچنین قدغن بود

(باب الشین) [۷۰۰] (مآثر الامرا)

پدر و جد او بود (بلند آرازه گردانیدند - و در همین ایام
از تغیر پادشاهزاده محمد معظم بصوبه داری دکن اختصاص
یافت - امیرالامرا پس از وصول بولایت مذکور بیست و پنجم
جمادی الاول این سال سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجری
بدفع سیوای مزور محتل و انتزاع حصون ولایتش (که بسبب
انقلاب حکومت بیجاپور و کشتن افضل خان عمده عادل شاهیه
اکثر بنادر و قلاع متصرف شده بر روی دریا سنگ راه متروکین
بیت اله گشته - و در تاخت و تاراج مملکت پادشاهی دقیقه
فرور نمی گذاشت) از ادرنگ آباد برآمده هرجا مردم او بجنگ
پیش می آمدند سزای واجبی داده جابجا محالات متعلقه اش را
تهانه نشین می ساخت - و این ابتدای مهم مرهته است
و چون برشکال رسیده بود چند درز در قصبه پونا گذرانیده
تسخیر قلعه چاکنه را (که از قلاع متین کوکن نظام شاهیه بود
و بنابر اختلال احوال عادل شاهیه سیوا بران دست تملک
یافته) ازان رو که متصل بولایت پادشاهی واقع شده انتزاعش
از مقدمات ضروری آن مهم دانسته پیش نهاد عزیمت ساخت *
و چون بهای حصار مذکور رسید اطراف و نواحی را بنظر
احتیاط در آورده بتقسیم مورچالها پرداخت - و در جاهائی (که
مناسب بساختن دمدمه و هفر نقب بود) همت برگماشت
و پنجاه و شش درز با وصف دوام بارش ابرهای طوفان بار

(آثار الامرا) [۶۹۹] (باب الشين)

در معارك همچا شمشيرهاي نمايان زده بودند) از جاي رفت - و بسياري راه بيوفائي و هزيمت هپردند - و باطراف و جوانپ اين خبر دشمن افزا چنين شيوع يافت كه شاه شجاع عالمگير پادشاه را بدست آورده عازم اكبرآباد است و بمرتبه تواتر گرفت كه اين اراجيف و اكاذيب را اميرالامرا بر راستي حمل كرده مضطرب گرديد - و دست و پا گم كرده بدان فكر افتاد كه بجانب دكن بدر زند - و از آسيمة سوري بمفاضل خان خانصامان (كه هنوز بخدمت گذاري اعلى حضرت قيام داشت) حقوق آفجايي را بپادش داده ملتجي گشت كه از جذاب اعلى حضرت استشفاع جرائم او نمايد - آن خردمزن كارشناس بتسلي و تسكين كوشيده گفت - كه تا صبح صبر و سكون بايد ورزيد - كه شايد ازان طرف خبري (كه اعتماد را شايد) برسد - و پس ازان ظاهر گشت كه عالمگير شاه كوه تحمل شيرتهور با معدود شجاع را رهگراي هزيمت ساخته علم فيروزي افراخت - و پس ازين فتح خدا دان (كه الويه عالمگيري بظاهر مستقر الخلافه رسیده بجانب اجمير بعزم محاربه داراشكوه بهتزاز آمد) اميرالامرا را ملتزم و كلب ساختن و بعد جايي گاني سله (۱۰۶۹) هزار شصت و نه هجري سال دوم عالمگيري بوالا امتياز نواختن نوبت در حضور (كه اين نوازش بزرگ در عهد شاهچاهاني و جهانگيري مخصوص

بمنصب هفت هزار هفت هزار دو اسبه سه اسبه
فوازش نموده ب خطاب اميرالامرائي بلند نامي بخشيدن
و محال (که دو کرد دام جمع آن بود) برسم انعام مرحمت
شد - و چون سلیمان شکوه نخستين پور دارا شکوه از ديار شرقيه
برگشته باستماع شکست پدر ازان روی آب گنگ بسمت
هردوار شتافته ميخواست از راه سهارن پور به پنجاب رفته
بپدر ملحق گردد اميرالامرا تعيين شد - که بکفايت مهم او
پردازد - آن حادثه زده روزگار از مولک لشکر منصوره سر
آدارگي بکوهستان سري نگر کشيده بزميندار آنجا پناه برد
اميرالامرا از کنار گنگ برخاسته حسب الحکم بمستقر الخلافه
اکبرآباد معارفت نموده در خدمت پادشاهزاده محمد سلطان
ينظم مهمات آن صوبه قيام ورزید - و چون سلطان محمد
بطريق منقلا بجانب شاه شجاع لوی نهضت برافراخت تنظيم
امور آن مرکز خلافت باميرالامرا باز گردید - چون در جنگ
شجاع راجه جسونت از بد سگاي و تيره باطني باراد برهمزني
و کارشکني آخر شب (که فردای آن صف آرائي و کارزار اتفاق
افتاد) با ساير راجپوتيه از رکاب عالمگيري فرار گزيده راه آگره
پيش گرفت اين آشوب طوفان زای یک منحصر تفرقه
بر مردم ريخت - که پای ثبات کهنه سپاهيها (که بارها

روز سوم بعد گفت و شنود بسیار عزم ملازمت پدر بزرگوار از خاطر عالمگیری سر برزد - و بدین نیت شگرف از باغ دهرة سوار شد - از اینجا (که مشیت ازلی بخلاف آن متعلق شده بود) خانجهان و شیخ میر از پس رسیده معروض داشتند - که تصمیم این اراده از نجویز عقل مصلحت بین بعید است - هرگاه ملازمان سرکار قلعه را بضبط خود آورده و اعلیٰ حضرت را کل سر رشته از اختیار رفته بے باعث ضروری در جائیکه مظنة خطر باشد رفتن چه ضرور *

درین اثنا (که خلد مکان گوش برسختن دولت سگالان داشته متروک بود) باهر دل چپاه (سید) - و فرمانی که اعلیٰ حضرت بخط خود بداراشکوه نوشته از روی اعتماد بدر حواله نموده بود (که خون بعدوان سبکدوی بشاهجهان آباد نزد داراشکوه رسانیده جواب بدارد) آورده گذرانید - مضمون آنکه از لشکرها فراهم آورده در دهلي ثبات قدم ورزه - ما در اینجا مهم را فیصل می فرمائیم - لهذا رای خانجهان جایزه استعسان یافته عزیمت ملازمت سمت انقلاب پذیرفت و باقتضای مصلحت الوبه عالمگیری بتعاقب داراشکوه از آگره سمت دهلي باهتزاز آمد - در منزلگاه متھرا خانجهان را (که بمبب عتاب مذکور از منصب و جاگیر معزل شده بود)

(باب الشين) [۶۹۶] (مآثر الامرا)

از قید رها نیدند - و باز ضواید حال را که از استفسار کردند
او باز همان ممانعت را اعاده کرد - و ظاهر است که درین
وقت حرکت چه فائده می کرد - مع هذا اعلی حضرت پیشخانه
بر آوردند - اما چون کار از دست رفته بود اگر خود هم بر می آمدند
سودمند نمی افتاد *

بالجملة خانجهان در باغ نور منزل بتلذیم عتبه عالمگیری
چهره افروز طالع گردید - بعد از تکرار پیغام بوساطت
فاضل خان خانسامان از جانب اعلی حضرت بپادشاهزاده
ظفر نصیب محمد اورنگ زیب و آمدن بیگم صاحبه نزد برادر
عزیز القدر و گزارش پیغام پدر بزرگوار [که ولایت پنجاب
با مملکت (که بدان ضلع واقع شده) بدارا شکوه و گجرات
بدستور سابق بمیراد بخش اختصاص می یابد - و دکن به سلطان
محمد نخستین خلف شما تعلق گیرد - و بمنصب والای
ولایت عهد و خطاب بلند اقبالی و اختیار کل ممالک محروسه
مادرای ولایت مقسومه مذکوره بشما ارزانی گردن - باید که احرار
سعادت ملازمت نموده در استرضای خاطر اقدس کوشید]
جذاب عالمگیری از اقبال این معنی پهلوی تهی کرده
گفت - تا انقراغ از مقدمه دارا شکوه رسیدن حضور متعذر
بیگم صاحبه قرین حزن و اندوه مراجعه نمود - باظهار صورت
ساجرا بر ملالت و سامت خاطر اعلی حضرت افزود - تا آنکه

خانجهان (که اخلاص و ارادت او بشاهزاده اردنگ زیب
 شهرت داشت) بمابین دلاخ وقت دانسته حضور طلب ساخته
 مهاراجه را بصوبه دارى ارجین منصوب کرد - و پس از هزیمت
 مهاراجه از مقابله عالمگیری چون هزیمت آن شاهزاده
 فتح نصیب بسمت دار الخلافه مسموع اعلی حضرت گردید
 رای (زین پادشاهی بران بود که خود برای مقابله برآیند
 اغلب که کار بجنگ و جدال نکشد - چه آنطرف هم بیشتر
 نوکران پادشاهی اند - یحتمل که شمشیر کشیدن بر روی
 ولی نعمت بخود توار ندهند - اما دارا شکوه (که از سهل انگاری
 میخواست به تنهایی خود مباشر امر قتال شود) اصرار
 و استبداد درزیده مجوز برآمدن آنحضرت نمی شد - درین
 باب مطارحه با خانجهان درمیان آمد - او نیز بدین خاطر
 دارا شکوه یا بذابر اخلاص (که با محمد اردنگ زیب بهادر
 داشت - و نقش بهبود از صفحہ احوالش می خواند) مانع
 آمد - و پس از هزیمت دارا شکوه ظاهر شد که اصباح همان
 بود - و آنچه شد بمحض سوء تدبیر واقع شد - اعلی حضرت
 از روی غضب سرعصا بسینه خانجهان رسانیده بجهت
 خیانت مشورت معاتب و مخاطب ساخته بنوشته دارا شکوه
 و اغوی جمع از ارباب غرض نظر بند فرموده پس از ده روز

دکن حسب التماس مير جملة جهت استخلاص پسر و متعلقانش
 و مالش قطب شاه بصيچ حيدر آباد وجهه همت ساخت
 شايسته خان با تعيذاتيان صوبه مالوه بر وفق حکم پادشاهي
 بمومک رفته در عين محاصره بخدمت شاهزاده سعادت بار
 اندوخت - و پس از انصرام آن مهم سال سيم رخصت شده
 بتعلقه رسيد - و بالتماس پادشاهزاده در صله حسن خدمت
 بمقصوب والای شش هزاري شش هزار سوار دو اسبه سه اسبه
 و والا خطاب معتبر خانجهان سر برافراخته محسود اقران
 گشت - و چون در همين سال محمد ادرنگ زيب بهادر
 با عساکر دکن به تذبیه عادلشاهيه مامور گرديد بخانجهان
 اشاره رفت - که خود را بر سبيل استعجال بدولت آباد
 رسانيده تا معارفت جذاب شاهي اقامت نمايد - و چون در
 سال سي و یکم سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجري
 عارضه حبس بول باعلی حضرت طاري گشته امتداد گرفت
 امور جهانباني و فرمانفرمائي باسرها بشاهزاده ولي عهد
 دارا شکوه باز گرديد - او از تبه رائی و بد سگالي امرای
 کومکي دکن را (که هنوز مقدمه بيجاپور بهين انجامه
 نگرفته بود) طلب حضور نمود - شايسته خان نیز بمالوه
 برگشت - چون آن آلکه در جوار دکن واقع است درين
 هنگام (که مرکوز خاطر دارا شکوه کارهای ديگر بود) بودن

(مائثر الامرا) [۶۹۳] (باب الشين)

عمر و انكسار ساخت - و چون سال هيزدهم موبه آله آباد
از تغير او در تيول دارا شكوه مقرر گشت خان مشار اليه
بصوبه دارى مالوه نامور گرديد - چون در سال بيستم فرمان
طلب از احمد آباد گجرات بزام شاهزاده محمد ادرنگ زيب
بهادر بجهت تفويض ولايت باخ و بدخشان صدر يافت
نظم آن ديار بخان مذکور قرار گرفت - و چون از شايشته
خان (كه بمذنب پنجيزاري پنجيزار سوار در اسبه سه اسبه
مبايعي بود - و سواى آن مباح پنج اك رويه هرسال بجهت
عارفه سه هزار سوار سبندي از خزانه عامره آنصوبه نقد
بار تنخواه ميشد) تنبيه و تاديب متمردان آن سر زمين
چنانچه بايد صورت نمي پذيرفت و مكرر اين معني از
عرائض او مفهوم شد در آغاز سال بيست و هدم موبه احمد آباد
به تيول شاهزاده دارا شكوه متعلق گشت - و مجددا حكومت
مالوه بخان مسطور باز گرديد - و در سال بيست و سيوم
از تغير شاهزاده مران بخش بانتظام مهم هر چهار موبه دكن
امتياز يافت - و پس ازان باز بايالت گجرات شتافت - چون
سال بيست و هفتم آنصوبه بمراد بخش مفوض گرديد آن
شايشته مرام ناميه ساي عتبه خلافت گشته سال بيست
و هشتم بذازكي بصوبه دارى مالوه دستوري يافت - چون
بيست و نهم شاهزاده محمد ادرنگ زيب بهادر صاحب موبه

بسنکمنير رسیده برگذات آن را از تصرف پسرش سيوا
و ديگر مردان برآورده مقادير را آرايه دشت فرار ساخت
و بهر قلعه فوجي تعيين نمود - پس از انفتاح اکثر حصون مشهوره
و فراغ از بند و بستم آن آلکه بجانب جنير گام سرعت
برداشت - چون سيوا از نزد پدر آمده آن قلعه را استحکام
داده بآساني تسخير پذير نبود شهر جنير را با محالات
متعلقه آن بضبط درآورده معارفت نمود - و در کم مائه فرصته
در سرکار عمده بجمع دو گروه و شصت لک دام مشتمل بر
هفده محال ضميمه ممالک محروسه گردانيد - در سال دهم
خان زمان (که به نيابت شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر
بنظم بالاگهات دکن مي پرداخت) رديعت حيات سپرد
ازانجا [که تعيين يک از اعظم امراء بجای خان زمان (که در
حين غيبت شاهزاده مامور به نيابت و هنگام بودن در دولت آباد
بکار و خدمت قيام داشته باشد) ناگزير مصالح ملڪي بود]
لهذا شايسته خان باين خدمت معين گشته پيش از شاهزاده
(که بجهت طوي کتخدائي بحضور رسیده) رخصت يافت
که تا آمدن ايشان نيابة بنظم امور آنديار پردازد - و در سال
دوازدهم از تغيير عبدالله خان بصاحب صوبگی بهار و پتنه
هر بر فراخت - خان مزبور سال پانزدهم برسر پرتاب زميندار
(۴)
پلاؤن (که از عمده بوميان آنديار بود) فوج کشيده پايمال

و او بزمين بوس سده سلطنت رنگ رفته بر (دی آردن)
 در همین سال بیست و یکم جهانگیری بخطاب شایسته خانی .
 ناموری اندرخت . و در سر آغاز جاوس صاحبقران ثانی همراه
 پدر از لاهور باستان خلافت ناصیه سعادت افروخته از اصل
 و اضافه بمنصب پنجزاری چهار هزار سوار بلند پایگی یافت
 آنچه زبان زد مردم است (که شایسته خان روز تولد بمنصب
 پنجزاری سرفراز شده) اصل شایسته ندارد . و جائی بنظر
 هم رسید . که برعایت پدر و جدش ارا در اوان صبا و طفلی
 ازل رهله پانصدی منصب عزایت فرمودند . و بهمان ذریعه
 اضافهای متواتر یافته در حدائث سن بمنصب عمده اختصاص
 گرفت . و در عهد اعلیٰ حضرت بسرداری و سرکردگی تعین گشت
 در سال سیوم چون از خطه برهانپور سه فوج سنگین باستیصال
 خانجهان و مالش نظام شاهیه متعین گردید سرداری یکم
 بذا دی نامزد شد . ازان (که مهمات کل عساکر باعظم خان
 صوبه دار دکن مفوض بود) صحبت خان مذکور با دی در نگرفت
 طلب حضور گردید *

چون سال نهم ناحیه قلعه دولت آباد مهبط ریای
 فردوس آشیانی شد مشار الیه با آلهردی خان و غیره
 امرا جهت استخلاص ولایت سنگمئیر و دیگر قلاع متعلقه ان
 (که در دست ساهو بهونسله بود) دستوری یافت . خان مذکور

(باب الشين) [۶۹۰] (مائثر الامرا)

اکثر امرا ر نوئينان زخمی تیغ زبان او و تشنه خونش بودند
و او دست از کذايه و هجو بر نمیداشت حتا در حق خلد مکان
گفته و حق نمک و نمک کلام ادا نموده *

* بیت *

* بنشسته چنان قوي که برداشتنش *

* کار دگر نیست خدا بر دارد *

چون هجو هدایت خان نمود خان مذکور بمقتضای * (۲) * ع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

رباعی گفت - که بیت دوم اینست *

* بیت *

* فرزندی زن و قبیلۀ آن کس کش *

* بر خوان جماع نعمت الوان است *

چون بمشار الیه رسید باز نطق نکشید *

* شایسته خان امیر الامرا *

خلف الصدق یمین الدوله آصف خان است - نامش (۳)

میرزا ابوطالب - در ایام قضا و تغلب مهابت خان او نیز

با پدر بقیدش درآمد - چون روزگار نیرنگ ساز آن بے باک را

از حضور اداره کرد آصف خان را عذر مافات خواسته روانه

حضور ساخت - و ابوطالب را بمصلحت آنکه مبادا لشکر

بر سر او تعیین شود دیگر روزی چند نگهداشته رخصت نمود

(۲) نسخه [ج] هدایت الله خان (۳) در [بعضی نسخه] نامش

ابوطالب *

ملازمتگران شهر و لشکر بخانههای مردم ریختند - کرد در کرد
نقد و جنس از کارخانجات ابوالحسن و مال تجار و اسباب
امرا دستخوش غارت گشت - عرض و ناموس وضع و شریف
یک قام پایمال بیداد گردید - بیشتر نوکران او کام ناکام
شاهزاده پیوسته بزدگی درگاه پادشاهی اختیار نمودند - در آن
هنگام و بقوله در مباحثی این سانکه شریف الملک نیز
بملازمت شاهی استسعاد یافت - و در سواد شولاپور با هر دو
پسر هدایت الله و عنایت الله نامیده سالی عتبه خلافت گشته
همب التجویز شاهزاده بمنصب سه هزار و انعام ده هزار
روپیه و دیگر عطای پادشاهانه کامیاب گردید - و در اواخر ایام
محاربه گانده منتهای سال سیم بیست و چهارم شعبان
سنه (۱۰۹۸) یکم هزار و نود و هشت هجری سفر واپسین
گردید - بهرانش بعنایت خلع ماتمی تسلی پذیرفتند - و در
همان ایام قرب ارتحالش افتخار خان بهر او (که همشیره زاده
ابوالحسن بود) باستلام سده سلطنت مفتخر گشته بمنصب
سه هزار و سوار سرفرازی یافت - هدایت الله (که
به هدایت خان مخاطب گشته) خالی از کمال و فراست نبود
طبع موزون داشت - بخاندانهای سرکار محمد اعظم شاه درجه
اعتبار یافت - گویند نعمت خان میرزا محمد حاجی^(۲) که

(۲) در [بعضی نسخه ها] حاجی - به معنی هجر کننده .

پدر و تولیت مقبره شاه عبد اللطیف (که در دولت میدان
بلده برهسپور واقع است) کمر خدمت بست - پسرش
محمد ناصر خان عرف میان مستی ست - که بنوکری دیگران
می گذرانید - او هم بآخرت سرا شتافت *

• شریف الملک حیدر آبادی •

یزنه ابوالحسن قطب شاه والی آنجا ست - چون شاهزاده
بهادر شاه عالم با خانجهان ^(۲) و عساکر گران بگوشمال ابوالحسن
(که نزد عالمگیر پادشاه بوجوه شتی لازم الاستیصال شده بود)
تعیین گردید و پس ازان در سال بیست و نهم مکرر
جنگهای مردانه و تلاشهای بهادرانه با افواج ابوالحسن اتفاق
افتاد همه جا آن جهالت منشان را زده و برداشته در تعاقب او
ردی عزیمت بجایه حیدرآباد آرد - چون بحوالی معموره
پیوست و محمد ابراهیم سر لشکر او بفوج فیروزی ملحق
گردید ابوالحسن خود را باخته اول شنب از چار محل (که
در همان ایام بدستپاری معمار همت بلندش در کمال رفعت
و زینت تاسیس یافته بود) با مردم محل از جواهر و اشرفی
و هون آنچه توانست برداشته خود را بقلعه گلکنده کشید
دستخیز عظیم برپا گردید - اعیان و اکابر دسمت زن و فرزند
گرفته پا پیاده سر بقلعه گذاشتند - ناگهان بدیدن موج

(مآثر الامرا) [۶۸۷] (باب الشين)

مضاف مالوه گردن اعتبار بر افراخت - سال هفتم حسب الحكم بحضور آمده دولت ملازمت دریافت - و در همان سال از انتقال مير باقر خان بفوجداري چکاء سهرند نامزد گرديد پيتر بقلعه داري آسير مضاف صوبه خجسته بنيان قرار يافته سال بيستم (که سيوا بهونسله مردم خود را بکمند بالای قلعه گذرانيد) او خبردار شده در آمدها را بقتل رسانيد - و مدت ها باستقلال در انجا ماند - سال بيست و نهم مطابق سنه (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجري از تنگناي هستي برآمد - پس ازو خلفش ابوالخير خان به تعلقه مزبور سرفراز گرديد - سال سي و سيوم بحر است ^(۲) قلعه راج گنده امتياز اندوخت - چون فوج مرهته رفته پيغام خالي نمودن قلعه فرستادند او مرعوب گشته امان درخواست نموده با عيال و اسباب خردري برآمد - مرهته قول و قرار پس پشت انگذده هرچه يافتند مال خود دانسته گرفتند - و چون اين ماجرا بعرض رسيد از منصب بر طرف شده سزاول شديد تعين گرديد که روانه مکه سازد - هرچند مادرش سعي بسيار نمود و حکم بازداشتن از عزيمت مزبور حاصل نموده روانه ساخت ليکن تا رسيدن حکم به بندر سورت او سوار جهاز گشته بود - و پس از معارفت از مکه مشرفه باز مورد عواطف گشته بخطاب

(۲) نسخه [ج] بحفاظت . و در [بعضي نسخه] بصورت ه

گشمت - از اینجا (که موبه مالوه در بسمت بتصرف مرهفته در آمد)
 نمی خوا تزد که اهدے از منتسبان سلطنت دران ولایت تمکن
 داشته باشد - ملهار هولکر بانتزاع حصار دھار (که از آثار راجه
 بهوج مشهور است) کمر همت چست بسمت - و بمحاصرہ (در)
 چند نقبها بدیوار قلعه رسانید - آن بیچارها بقدر میسور
 دست و پای ممانعت و مقاومت بحرکت آردند - چون
 کرمک بیرون مفقود دیدند ناچار باشقیا قلعه سپرده براجہ
 جیسنگھه سوائی پیوستند - آخر صحبتها برار نیامد - برخاسته
 بحضور رفتند - کسے باحوال آنها نپرداخت *

* شیخ مجد العزیز خان *

از متوسلان شیخ عبد اللطیف برهانپوری بود - چون
 محمد اردنگ زیمہ بہادر را با شیخ مذکور (کہ بکمال ملاح
 و تقوی اتصاف داشت) ربط بسیار بل نوعی از اعتقاد متحقق
 بود شیخ سفارش نامبرده نمود - ازین جهت در زمرہ نوکران
 منسلک گردید - و در جنگ مہاراجہ جسونت سنگھه جوهر
 کار طلبی را بروی رز افگندہ بیست و یک زخم برداشت
 و بعدایت خلعت و اسپ چہرہ عزت بر افروخت - و در ایام
 (کہ خلد مکان بتعاقب دارا شکوہ از اکبر آباد سمت شاہجہان آباد
 توجہ فرمود) از اصل و اضافہ بمنصب ہزار و پانصدی
 پانصد سوار و خطابہ خانی و تقویض قلعه داری (اسپین

در بودن (کاب ندیده بهمراهی شاهزاده) (که بجانب خجسته بنیاد
و برهانور (خصی یافته بود) برآمدند. با وصف این هم
پادشاهزاده بر سر توجه نیامد. دوسه منزل قطع نشده بود که
خبر ارتحال لحد مکان رسید. بمرحمت و خصوصیت برنواخته
بروز جنگ با لحد منزل پیش روی فیل پادشاهزاده برادر خرد
جانبشانی نموده دوش همت را از بار نمکخوارگی سبک
گردانید. پس از آن شاهزاده عظیم الشان عمر خان را باعزاز
پیش لحد نگه داشت. در آغاز عهد محمد فرخ سیر
بهمراهی نواب نظام الملک فتح جنگ بدکن رفته (۲) بفوجداری
سنگهذیر محال خالصه مقرری موبه خجسته بنیاد شتافته
بمواخذة و کارش حیدر قلی خان دیوان دکن دل نهاد اقامت
نگشته درانه حضور گردید. و از پیشگاه خلافت بفوجداری
لا باغ (که از اقطاع مقصده خیز موبه مالوه است) سرفرازی
یافته بحیارے از فتنه پزدهاں را پذیرای اطاعت گردانید
و اختی را (که از صوب سداد و صواب انحراف ورزیده
طریق خطا و سرتابی می پیمودند) بگو عدم افکند. (۳) در زمان
خاقان آفاق یعنی محمد شاه پادشاه بقلعه داری و فوجداری
دهار مامور شد. و چون در گذشت تعلقه بپسرانش مقرر

(۲) نسخه [ب ج] نظام الملک بدکن رفته (۳) نسخه [ا ب] بکوی

جماعه اري بدرجه امارت مرقبي شد . و در خدمت پادشاهزاده
اعتبار تمام داشت . در وقت موعود باجل طبعي در گذشت
پسرانش محمد عمر و محمد عثمان . که تربيت يافته التفات
شاهي و مغرور نازخانه زادي بودند . از جوش برائتي و جهالت
سپاه پيشگي^(۲) تقديم بعضي از استادهاي حضور بر طبع آنها
خورده بر سرانيد . ناخوشي بيجا نموده بوطن (که سه گروهی
هرهند مشهور بآبادی ملک حيدر است) شتافتند . روزی
چند به بيکاري و عطالت گذرانیده عزيزم بارگاه پادشاهي
(که دران هنگام احمدنگر مضرب خيام سلطاني بود) نمودند
بر سر چوکی (که در حوالی ادری معلی میباشد . و پدر
پروانگي محبي و ذهاب متعذر است) مدتی ماندند . بپاس
خاطر شاهزاده (که بنازگی از گجرات رسیده بود) که عرض
نمي رسانيد . از پريشاني کار بيچارها بجان و کار باستخوان
رسيد . قضارا فوج غنيم بنواحي معسكر اداره گشت . و جمعی
از امراء پادشاهي بمالش برآمدند . آن هنگامه جوان گردن
بشمشير خارنده سبکدستي نمودند . و بتک تک پا اشقيا را
بفرار آوردند . و چون از هرکارها بعرض پادشاهي رسيد پرتو
عاطفت بر احوال اينان قافله بملازمين استبعاد يافتند . اما
چون خاطر پادشاهزاده از جانب آنها کينه آما بود صرفاً خود

(مآثر الامراء) [۶۸۳] (باب الشين)

و سال چهارم از آنجا معزول شده در سلک کومکيان دارالملک
کابل منتظم گردید . و سال ششم بحراست حصار شهر مذکور
مأمور شده بين الاقران تفوق جهت - و مدتها دران سرزمين
گذرانيد - گاه بحراست مهربلند ميشد - و گاه در زمري
تعييناتيان آنصوبه منتظم مي گردید - تا سال بيست و چهارم
حيات او مستفاد مي شود - نصرت يار خان برادر زاده او
در عهد فردوس آرامگاه به پيش منصبي نامه برآورد . اما
هيچ نامه بر نداشت *

(۲)
* شمشير خان ترين *

اعظم شاهي - حسين خان نام داشت - آغاز حال نوکر
دلير خان داور زئي بوده پستتر برفاقت داور خان قرشي
پيوست - دران هنگام (که صوبه دارى برهانپور بخان مشار اليه
نامزد گردید) او را برائى مهمات آنجا تعيين کردند - صاحب
ساز و سامان گشت - چون پيمانه حيات خان مذکور لبريز شد
بذکرى شاهزاده محمد اعظم شاه (که دران وقت صاحب صوبه
ملتان بود) اختصاص يافت - و پس ازان بفوجدارى جمو محل
قبول پادشاهزاده مورد امتياز گردید - و چون در يهاق پرمشاق
بيجاپور مصدر تلاشهاى نمايان شد پس از فتح از پيشگاه
خلافت بخطاب شمشير خان جبهه ناموري برافروخته از پايه

(۲) نته؛ [ج] خان اعظم شاهي (۳) در [بعضى نسخه] داور زئي .

(باب الشين) [۶۸۲] (مآثر الامرا)

خاندوران سيد محمود را بدان صوبه كسيل نمود - كه قلعه
مذكور را به پيش يا باستيلا ازو بتصرف آرد - درين ضمن
(كه محمد شجاع حسب قرار داد خلدمكان آمده صوبه بهار را
قابض شد) چون پادشاه بتعاقب دارا شكوه بالكه پنجاب
متوجه بود مقر خلافت را خالي ديده گام طمع پيش نهاد
و چون قلعه داران رهتاس و چخانه (كه از جانب دارا شكوه
مقرر بودند) قلاع المذكوره را حسب ايمای او (كه بعد قرار
نوشته بود) سپرد محمد شجاع نمودند سيد قاسم نيز بدين
اراده ادرا مطلع ساخت - و پس از وصول او باله آباد
برآمده ملاقي گرديد - و در جنگ با او شريك بوده پس از
منهزم شدن پيش از دي خود را باله آباد (كه محمد شجاع
برو بحال داشته بود) رسانيد - و بعد رسيدن محمد شجاع
از پخته كاري قاعه مزبور بار نهپرد - و چون خبر آمد آمد
پادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان (كه بتعاقب شجاع
نامزد شده بودند) شنيد توسل بخاندوران جسته دان قلعه را
وسيله استشجاع گردانيد - بر طبق حكم خمروراني سال اول
جلوس به پيشگاه ساطنت رسیده كمپ سعادت آستان بوس
نمود - و بعنايت خلعت و منصب سه هزاري هزار سوار
و خطاب شهامت خان چهاره اعتبار برافروخت - و سال دوم
بجايوس بتهانه داري غزني از تغير شمشير خان ترين مقرر گشت

مي دانستند - بعد رسيدن خان مذکور بدان ضلع بجنگ
پيش آمدند - و بعد زد و خورد جمع جان بگشتن دادند
و بقيه راه فرار گزيده بيشتري در تعاقب بدارالاموار پيوستند
نامبرده پس از رسيدن بحضور مورد تحسين و مخاطب
بشجاعيت خان گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و
پانصدي دو هزار سوار سرمايه شادكامي حامل نمود - سال
شازدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار
و پانصد سوار و عنايت خلعت و جيغه بر خانه سنگ يشم
مرمع و اسپ عربي با ساز طلا ممتاز گشته بمالش افانغه
طغيان سرشمت راه کابل رايت عزيمت برافراخت - سال
هفدهم چون از گذر آب گذشته باراده عبور از کتل کهره لشکر
آراست افانغه که در کمين بودند در تنگي کوه راه برو تنگ
گرفتند - هرچند آريزش سخت زد و داد و کوشش بسيار
بتقديم رسانيد اما او در اثنای زد و خورد مطابق سنه
(۱۰۸۴) هزار و هشتاد و چهار هجري نقد جان در کار
دلي نعمت در باخت *

● شهادت خان سيد قاسم بارهه ●

ابتدا نوکر دارا شکوه بود - و از جانب او در قلعه آله آباد
قيام داشته بحکومت آنصوبه مي پرداخت - در ايام (که
دارا شکوه هزيمت يافته راه پنجاب پيش گرفت) خلد مکان

(باب الثمین) [۶۸۰] (مآثر الامراء)

پیشگیری احدیان می پرداخت - سال سیوم از تعلقه مذکور
عزل پذیرانه همراه کشور دام سنگه بتخریب قلعه زمینداری
سوی نگر شتافت - سال چهارم بفرج داری میان دو آب از تغیر
عادل خان کام دل برگرفت - سال ششم بفرج داری نواحی
اکبر آباد بجای همت خان مامور گردید - سال هفتم از انتقال
اعتبار خان بقلعه داری مستقر الخلافه و از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار و پانصد سوار لوای اعتبار برافراخت
سال نهم بتفویض خدمت آخته بیگی و میو توزکی از تغیر
ملکیت خان سر تفاخر بلند کرد - سال دهم بخدمت داروغگی
توپخانه از تغیر فدائی خان سر بلند گشته کله گوشه افتخار
کم نهاد - سال دوازدهم باستیصال مفسدان نواحی دار الخلافه
مامور گردیده اسمی با ساز طلا یافت - و سال سیزدهم همراه
فدائی خان (که بانامت گوالیار رخصت گردیده بود) دستوری
پذیرفت - سال پانزدهم (که خروج سمت نامیان در ناحیه
میوات بعمره ظهور آمده) نامبرده با فوج شایسته و سامان
درست به تنبیه آن مردم تعیین گردید *

سمت نامیان عبارت است از مردمی که گرد آمده بودند
از اراذل و اجلاف و اصناف محترفه - در سال مذکور دوران
سرزمین در نواحی نازول پای طغیان دراز کرده دهم
بغارت قصبات و پرگنات کشانند - گویند خون را زنده چارید

هزاره و افغانه آنجا پرداخته بود سال بیست و پنجم از اعلی و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دوهزار و پانصد سوار درجه املا پیمود - و چون رفتی مهمات سلطنت بکف اقتدار خلد مکان در آمد او سال اول جلوس پس از آن (که سعادت خان هارس کابل از دست شیرزاد پسر خود کشته گردید) او بکراسنت موبه مزبور مباحی شد - سال چهارم از انتقال راجه راجروپ باز به تمانه داری غزنین سرعزت برافراخت - و سال دهم محمد صاحب الحکم به تنبیه افغانه دره تعبیه شده در کشتن و بختن مقامیو کردن نمایان بطور آورد - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار و پانصد سوار دوهزار سوار دواسپه سواسپه تصاعد نمود - و پس از رسیدن محمد امین خان بخشی دران نواح باز مصدر خدمت شایان در جنگ مهندران مزبور شده بر طبق یرلیغ پادشاهی بتمان داری اوهند تعیین یافت *

• شجاعت خان رعد اندلزی بیگ •

از امرای عهد عالمگیری ست - ابتدا بمنصب در خور و خطاب خانی مباحات اندوخته سال اول جلوس (که پادشاه متوجه مقابله سلطان شجاع بود) بقلعه داری اکبرآباد از قهر دوافقار خان سرفرازی یافت - و بعد چندی از آنجا معزول گشته در جنگ دوم دازاشکوه بفرج نراری تعیین شده پستو

قندهار راهي شده در تسخير قلعه بمصنر مصدر تود گردید
 سل پانزدهم باضافه سه صد سوار و سال نوزدهم بافزونی
 دو صد سوار تابیدانش با ذات مهارتي گردیدند - پستتر همواره
 سلطان مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان شرف رخصت
 یافت - و بعد وصول بدانجا باتفاق بهادر خان روهله
 بجنگ نذر محمد خان والي بلخ پرداخت سال بیستم
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهاره
 امتیاز افروخت *

و چون شاهزاده بگذاشت حکومت آنصوبه اصرار ورزیده
 روانه حضور شد و سعدالله خان بغاير بند و بمصنر آنجا رسید
 و تهانه داری خان آباد بار مغوض نمود حسب تجویز خان
 مزبور بافزایش پانصدي پانصد سوار برنواخته آمد - و پستتر
 بخطاب شمشیرخان ناموري اندوخت - و پس از رسیدن سلطان
 اردنگ زیم بهادر دران نواح بحر است شهر بلخ معین شد
 سال بیست و دوم بعطای علم رایت بلند رتبي برافراشت
 و برکاب شاهزاده مذکور بصوب قندهار کمر عزیمت بسته پس از
 رسیدن بقلای باشاره شاهزاده بحر است آنجا مقرر گشت - سال
 بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
 دو هزار و دریمت سوار و خدمت تهانه داری غزنین از تغیر
 سعادت خان از همگان تفوق جهت - و چون از قرار واقع بضبط

محمد ادرنگ زيب بهادر بود - كه در خور حال او شاهزاده
مذكور تجويز خدمت خواهد نمود - لهذا بدكن رسیده سال
سي و يكم در جنگ دكنيان ترددات شايدان بتقديم رسانيد
بعد از چندی (كه فلک توطیه دیگر برانگیخت - و شاهزاده
مذكور عزیمت هندوستان نمود) از اصل و اضافه بمذنب
سه هزارى دو هزار سوار سرمایه افتخار اندوخت - و در کومکيان
دكن انصلاک یافته در فتح قلعه چاکده با امیرالامرا شایسته خان
مصدر ترددات شایسته گردید - و (دزیورش خود دریده قلعه
را مفتوح ساخت - و بوقت موعود درگذشت - از اولادش
هیچکس رشد نکرده - نبسه زاده او متهور خان بهادر است
(۲) که احوالش درین نامه ثبت شده *

• شمشیرخان حیات ترون •

پسر علی خان است که از بندهای روشناس فردوس آشیانی
بود - و در جنگ تته جان نثار گشته - پس ازان (که سلطنت
بقبضه افتدار آن پادشاه درآمد) نام برده حال اول بعطای
خلعت و منصب هزارى پانصد سوار و انعام هفت هزار روپیه
نقد کردن عزت برافراخت - سال سیوم در ازان (که دکن معسکر
پادشاهی بود) همراه شایسته خان بتخریب نظام الماک
دکنی تعیین گردیده سال یازدهم همراه معید خان بهادر بصوب

(باب الشين) [۶۷۶] (مآثر الامرا)

معصوم خان مهين پهرش بعد واقعه پدرش بمنصب دو هزارى
و مير معظم مخاطب بسيادت خان پسر دومش بمنصب
هزار و پانصدي چهره كاميابي برافروختند - و در سال بيست
و ششم سنه (۱۰۹۴) يک هزار و نود و چهار هجري در بلاد
اورنگ آباد بآزم بانو صبيحه سيادت خان ازدواج پادشاهزاده
محمد کامبخش زيب انعقاد يافت - و در سال بيست و هفتم
سيادت خان بخطاب معظم خان سرفرازي يافته از تغير مغل خان
قوش بيگي گرديد - خالي از شورش مزاج نبود *

* شمس الدين خان خوشگي *

پهر کلان نظر بهادر است - سال بيستم جلوس فردوس آشياني
در حيات پدر بفوجداری دامن کوه کانگره از تغير مرشد قلبي
امتياز يافت - سال بيست و پنجم چون پدرش فوت نمود
پادشاه اورا از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار
و پانصد سوار برنواخت - و همراه محمد اورنگ زيب بهادر
(که نوبت دوم بهم قندهار نامزد شده) تعيين گرديد - سال
فيسست و هفتم از تغير محمد صالح پسر ميرزا عيسي ترخان
بفوجداری جوناگده و تيولداري برخه محال آن دستوري يافت
سال سيم چون اورا با برادر خود قطب الدين بر سر تيولداري
جوناگده منازعت بهم رسيد بقطب الدين فوجداري و تيولداري
پنن صوبه کجرات قرار يافته نامبرده را حکم شد که بدکن نزد

باجمیر شتافت - چون آن بیحفاظ بدنام کفده سهاراجکی
 و در نه پیوست ناگزیر دارا شکوه از تلعه کده پتهلی تا کوهچه
 مدار دیوار بست کشیده مورچال بقاعده پیکار ترتیب داده
 در مقابل عالمگیر پادشاه برنشست - و پس از آن و خورده
 بیست و نهم جمادی الاخری سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت
 و نه هجری دلیر خان و شیخ میر محمادی دره متصل کولپهاری
 (که در ضبط شاهنواز خان بود) دلیرانه قدم گذاشته بشپه
 سهام جگر دوز مردم ادرا از پیش رو برداشتند - درین هنگام
 شاهنواز خان نزد دلرا شکوه بود - ازین خبر گرم و گیرا خود را
 رسانیده بمدافعه دست و بازو برکشاد - و در عین جنگ (که
 بر بلندی مورچال قیام داشته بآریزش و پیکار تحریض می نمود)
 قیصر بر نافتش رسیده کار او تمام ساخت - دارا شکوه از کشته شدنش
 همت بای داده راه فرار سپرد - خلد مکان بر سابقه نصبت (که
 بآن رالا دودمان بود) نعش ادرا با احترام برداشته در محن (روضه
 معینیه) قدس سره (دفن فرمود - از بدایت حال در توزک و تزئین
 و خوش معاشی می کوشید - و بگرم اختلاطی و حسن درخور
 می جوشید - در امور دنیاری و تدابیر ملکی هم (سائی تمام
 داشت - و خود بهزری و کلی می پرداخت - و بسیار شیفته
 میوه و شکار بود - و هم دل داده راگ و نغمه - خواننده و سازنده
) (که نزد او فراهم آمده بودند) در هیچ سرکاری درانوقت نبود

بعوالی احمد آباد رسید شاهنواز خان بذابری ذخیره خاطر
(که از سلاک برهانپور داشت) یا بعدم سامان مقاومت با آنکه
می توانست بدکن یا بحضور خود را رسانید با کمال دانایی
سرشته همت از کف گذاشته باستقبال او شتافت - و ادرا
بشهر در آورده در عمارات دولتخانه پادشاهی (که دارا شکوه
میخواست بر عایت پدر بزرگوار پائین بنشیند) خان مزبور
مبالغه از حد برده ادرا در جهیزگی پادشاهی نشاند - اگرچه
مرکوز خاطر آن سرگشته بادی ناکامی آن بود (که از راه سلطانپور
و ندر بار ^(۲) بدکن شتافته دران ملک لوی اقتدار برافرازد)
اخبار ناملائم جنگ شاه شجاع متضمن اسر و هزیمت عالمگیری
شنیده و آن اکاذیب را راست پنداشته رفتن آگه و استخلاص
اعلی حضرت پیش نهاد همت ساخت - و شاهنواز خان را
رفیق و مشیر خود گردانیده با اجتماع سپاه اشاره نمود - قریب
بیست هزار سوار فراهم آورد *

درین اثنا متواتر نوشتهای راجه جهونت سنگه رسید - که
نقش بندگی اعلی حضرت بر لوحه دل مرتسم است - زودتر
بدین طرف نهضت نمایند - که با سایر راجهوتیه در ملازمت
بوده مصدر جانفشانی شوم - ناچار دارا شکوه نسخ عزمیت آگه
نموده شاهنواز خان را با همه یاران و خویشان همراه برداشته

از رونق افتاد - و فصل و قطع مقدمات صورت نمی گرفت
 ازین جهت در سال بیست و سیوم شاهزاده بحضور شدافته
 از باز بضبط مالیه مامور شد - و در سال بیست و ششم
 بمنصب پنجهازاری پنجهازار سوار دو اسپه سه اسپه و نظم
 موبه اوده و جاگیرداری گورکھپور و بهرائج معزز و مفتخر^(۲)
 گشت - و چون در اواخر فرمانروائی اعلی حضرت شاهزاده محمد
 ادرنگ زیب بهادر بهم بیجاپور متوجه گردید شاهنواز خان
 و امرای دیگر از حضور دستوری یافتند - و هنوز کارهای
 ماموره بانصرام نگرانیده بود که گریز فکریهای دارا شکوه
 غبار آشوب و برهمزدگی بهر جانب و سو برانگیخت - محمد
 ادرنگ زیب بهادر باقتضای صلاح اندیشی با سامان شایان
 درانند هندوستان گردید - شاهنواز خان بحکم عقل مصلحت کیش
 در برهانپور مکث نموده از همراهی سر باز زد - شاهزاده او را
 از حویلی برآدرده در قلعه ارک نظر بند نگاهداشت - تا آنکه
 بعد از جنگ داراشکوه و سویر آرائی هندوستان با رسال فرمان
 موبه داری گجرات و باضافه هزاری هزار سوار بمنصب ششهازاری
 ششهازار سوار پایه عزتش بر فراخت - و هنوز او دران ولایت
 جا گرم نکرده بود که دارا شکوه بذکر تعاقب افواج عالمگیری
 از ملتان بتهه رفته ازانجا بدان ناحیه سر کشید - چور

در مجلس حاضر نمی شود) دولت اندوز مواجهه نشد (در دیگر شایه به پیشکش بنظر در آورد - متاع لک روپیه شرفیه پذیرائی یافت - و در سال یکنزدهم صبیحه دیگرش بجهت شاهزاده محمد مراد بخش خواستگاری شد - چون درانوقت شاهنواز خان بافتظام صوبه اردبیه اشتغال داشت صاحب الحکم اهلیه مکره او (۲) نوزس بانو بیگم با صبیحه مذکور بحضور رسیده مراسم طوی بجا آوردند - و پس ازان ایالت چونپور بخان مذکور مفوض گردید - در سال بیستم بصاحب صوبگی مالوه سر برافراخت *

و چون اسلام خان ناظم دکن بغدادالبقا منزل گزید بنام او فرمان رفت که بنابر قرب و جوار بسرعت سریعه خود را بآن ولایت رسانیده بحفاظت پردازد - در همان سال بیست و دوم شاهزاده مراد بخش ایالت چهار صوبه دکن رخصت یافت - ازانجا (که آثار فراست و دانائی و نشانهای بزرگی و سرداری از چهره احوال خان مذکور ظاهر و نمایان بود) اتالیقی و وکالت شاهزاده بدو بازگردید - ابتدا شاهنواز خان در نظم اشقات آن مملکت مساعی جمیله بکار برده فوج بر سر دیوگده کشیده مقضی المرام برگشت - اما چون مزاج شاهزاده بصبب نوجوانی و نا تجربگی خود سوییها داشت صحبتها برهم خورد - و ازیں ناسازگاری آخر معاملات ملکی

ابو الحسن تربتی باستخلاص ناسک و تربنگ تعیین گشت
و در سال ۲۴م چون از حوالی دولت آباد چهار فوج سنگین
بسررداری امرای آمده بنخریب ملک عادل شاهی و تسخیر
بقیه قلاع نظام المامی نامزد گردید شاه نواز خان بهاراهی
سید خانجهان بارهه - مامور شده همواره سرداری آن فوج
بدر متعلق بود *

(رزم) که مخالف بهیئت مجموعی هجوم آورد (چون
پیشتر جنگ در دکن با چند اداری ست خان مذكور بمبالغه
چند اداری بعهده خود گرفت - بعد ثلاثی فریقین تا یک پیر
فیما بین ارباب محاربه مفتوح بود - چون چیرگی غفیم^(۲)
از حد گذشت سید خانجهان بشاه نواز خان پیوسته اشقیا را
برداشت - دران روز طرفه کارنامها بر ساخت - و بذابر علونسم
و والا دردمانی خان مشار الیه بیست و سیوم ذی الحجه
سال دهم جشن ازدواج شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
با صبه کریمه ار منعقد گردید - اعلیٰ حضرت پایان شب جشن
سمیده سوار بخلافه اش تشریف فرمود - بحضور اندس چهار لک
روپیه کابین قرار یافت - طالب کلیم

۱۰۴۷

* در گوهر بیک عقد دوران کشیده *

تاریخ یافته - و چون دران شب برسم هندوستان (که پدر عروس

در نظر گرفته نگامداشت - خلد مکان را از سزوح این حادثه
نظر بدیرین ندگی و ارادت کیشی او خاطر قرین تاسف شد
و برطبق حکم در روضه شاه معین الدین (قدس سره) مدفون
گردید - پسرانش محتشم خان میر ابراهیم و مکرم خان میر
محمد اسحاق - احوال هر یک جداگانه درین نامه بفکارش آمده
پسر سیوم ار میر محمد یعقوب - که آخرها بشمشیر خان مخاطب
شده - در برادران خود بافزونی نشه شجاعت امتیاز داشت
با مکرم خان برادر خود به تنبیه افغانه سمت کتل جانوس
دستوری یافت - و سال هیزدهم در جنگ اخیر (که افغانه
غالب می شوند) بجغیش رگ غیرت پای ثبات محکم کرده
در عین جوانی مردانه شربت ممات چشید *

* شاه نواز خان صفوی *

میرزا بدیع الزمان نام داشت - مشهور بمیرزا دکنی
رشیدترین پسران میرزا رستم قندهاری ست - در عهد جهانگیری
بمعارج دولت و امارت مرقی گشته بخطاب شاه نواز خانی
چهره کامرانی برافروخت - و در صوبه گتیه و بهار بخدمات
پادشاهی میگذرانید - بعد ارتحال جنت مکانی در قضیه شهریار
ناکرده کار بآصف جاهی یکتائی ورزیده نیکو پرستاریها بظهور
آورد - در سال سیوم صاحب قران ثانی بهمهراهی خواجه

بود - در جنگ مهاراجه جنسونت سنگه سرداری طرح دست
 راست و در محاربه اول دارا شکوه سرکردگی آتمش داشت
 هر وقت رخس شجاعیت جهنده مصدر قزددات شایان گشت
 و در جلدوی اخلاص درستی بعثایت خلعت خاص اختصاص
 یافت - پستور چون مسموع شد [که سلیمان شکوه می خواهد
 از دریای گنگا و جمنا گذشته پیدر خود (که جانب لاهور
 رفته بود) ملحق شود] نامبرده با امرای دیگر جهت سد راه او
 تعیین شد - و پس از آوارگی او جانب سری نگر بحضور
 آمده بعد وصول موکب خلعت مکان بملتان بتعاقب دارا شکوه
 دستوری پذیرفت - و تا تته راه تعاقب پیمود - و دارا شکوه
 چون از نواح تته کوچ کرده داخل ملک گجرات شد
 و درین ضمن فرمان مهاراجه بغام او ملور یافت بمهرمت
 سریه خود را بحضور رسانید - و در جنگ دوم دارا شکوه
 باز کارفرمائی فوج آتمش برای او تعلق گرفت - روز یوزش
 از سایر عساکر پیش قدمی نموده حمله مردانه بر مورچال
 شاه نواز خان مغربی برده زد و خورد رسا بمیان آمد - دران
 اثناء گولی تفنگ از کارخانه قضا بر سینه اش خورده مطابق
 سده (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری جان در
 راه وفا در داد - میر هاشم نامی از هموطنان او (که در عقب
 حوضه نشسته بود) سر رشته تدبیر از دست نداده نامبرده را

با جملة الملكى سعد الله خان برلى انهدام قلمه چيتور شتابيد
 سال سیر با معظم خان بصوب دکن نزد سلطان اردنگ زيب
 بهادر روانه شد . و درانجا بتقديم نيکو خدمتيا پرداخت
 سال سي و يکم حسب الطلب بحضور آمده امواز سعادت
 ملازمت نموده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
 هزار و دويمست سوار و خطاب شير خان و تفويض فوجداری
 هندسور بر منزلتش افزوده . و در جنگ سموگده بهمراهی
 دارا شکوه اختصاص داشت . چون دارا شکوه هزيمت يافته راه
 فرار گزند او بملازمت خلد مکان پيوسته در جنگ سلطان شجاع
 باتفاق ذوالفقار خان محمد بيگ همواره توپخانه پيش پيش
 فوج هراول بود *

• شيخ مير خوافي •

هيد مهيم النصب - از نوکران دل سوز ايام شاهزادگی
 خلد مکان است . و بحسن تدبير و شيوه شجاعت معروف
 سال سيم جلوس فردوس آشياني (که پادشاهزاده بر طبق
 حکم پدر لشکر بر سر والی حيدرآباد کشيد) نامبرده
 با شاهزاده محمد سلطان در هوارلي بود . در تنبيه خصم
 قمرده شايسته بظهور آورده بزخم نفذک مجروح گرديد
 ۳ ساله (که پادشاهزاده مذکور بتقريب عيادت پدر والا قدر
 بجانب هندوستان گام همت برداشت) او از مشيران راز دار

گردید - و اورا بفروختاری بیرون اورنگ آباد برگماشت - بعد ازان
اهوالش دریافت نشده *

(۲)
• شیروخان مهد شهاب بارهه •

پسر سید عزت خان جهانگیری ست - تا سال دهم جلوس
فردوس آشیانی بمنصب هشتصدی شش صد سوار سرفرازی^(۳)
داشت - سال سیزدهم باضافه دو صدی کامیاب گردید - سال
نوزدهم همراه سلطان مراد بخش بتسخیر باخ و بدخشان
تعیین گشته وقت رخصت بعطای خلعت و اسب عزامتیاف
اندوخته سال بیست و دوم در رکاب سلطان محمد اورنگ زیب
بهادر بیساق قندهار کمر عزیمت بست - و بعد وصال
بدانجا با رستم خان بکرمک قلیچ خان بصوب بخت شتافت
و در جنگ قزلباشان تردد مردانه بظهور رسانید - سال بیست
و سوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار
چهارم عزت برافروخت - سال بیست و پنجم بعنايت خلعت
واسپ با زمین نقره افتخار پذیرفته باز بهمراهی شاهزاده مذکور
بمهم مسطور گام جرأت پیش نهاد - سال بیست و ششم
با سلطان دارا شکوه بیساق مزبور دامن جلالت بر کمر همت زد
سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار
هفتصد سوار رایت شادکامی برافراشت - سال بیست و هشتم

هیزدهم بحضور (سیده جنبه ارادت بر استانه عقیدت گذاشت
 ظاهرا در همین سال بوجوداری میوات^(۲) مامور گردیده - که
 صاحب پادشاه نامه می نویسد - سال نوزدهم حسب الحکم
 از میوات آمده باستلام سده خلافت پرداخته همراه پادشاهزاده
 مراد بخش بتسخیر باخ و بدخشان نامزد شد - سال بیستم
 از تغیر اهتمام خان حارس غوری گردید - و در اینجا بکرات
 به تنبیه اوزبکان خود سر و المانان بد سیر پرداخته آثار دلیری^(۳)
 و دلادری بر روی روز افکند - سال بیست و یکم از غوری
 معاودت نموده بحضور رسید - چون فوجداری میوات غایبانه
 تغیر شده بود او بعدایت خاعت برخی محالات موجب برار
 در قبول رخصت دکن یافت - سال بیست و هشتم خدمت
 حراست قلعه احمد نگر بدر موقوف شد - سال بیست و نهم
 از اینجا معزول گردید - سال سیّم در رکاب پادشاهزاده محمّد
 اورنگ زیب بهادر به تنبیه قطب الماک حاکم حیدرآباد
 شتافت - و پس از انفصال یافتن معاملات آنجا با برخی
 منصبداران که مجموع سه هزار سوار بود بتوقف در سرحد ملک
 پادشاهی تا انقضای برسات مامور شد - و پس ازان (که زمانه
 طرح دیگر ریخت - و چرخ نیلگون رنگ تازه بر روی کار آورد)
 پادشاهزاده مذکور عیادت پدر را تقریب ساخته روانه حضور

(۲) در [بعضی نسخه] میوار (۳) نسخه [ج] آثار دلیری بر روی روز *

* شاه بیگ خان اوزبک *

در عهد حیات مکانی بمنصب پادشاهی سرافرازی یافته بپایه
 هزاری چهار صد سوار رسیده سال اول جلوس فردوس آشیانی
 بخطاب خانیه نامور گردیده در افواج متعینه تادیب چهار
 سنگه بذخیره بهمیائی عهد الله خان بهادر اختصاص پذیرفته
 سال دوم باضافه پتصدی درویش سوار کام دل بر گرفته
 سال سیوم بعناایت علم و از اصل و اضافه بمنصب
 دو هزار و سوار لوی کامیابی برافراخت - (۲) پتصدی
 باضافه درویش سوار و سال چهارم بافزونی سه صد سوار
 و سال ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و سوار
 سوار و پس ازان باضافه هزار و سوار امتیاز پذیرفت
 سال نهم در افواج متعینه تنبیه ساهو بهونسله و تخریب ملک
 عادل خانیه بهمرهوی خان زمان دستوری یافته سرکردگی جوانان
 داشت - و پس از رسیدن در نواح رابداغ مضاف موبه بیجاپور
 چهلشهای مردانه از کشتن و بختن و اسیر ساختن ازو بظهور
 انجامید - سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و
 سه هزار سوار کامران گشته بخدمین قلعه داری جنیر
 نامیه بخت روشن نمود - سال پانزدهم بعناایت نقاره کوش
 بلند پایگی زد - پستر بلظم موبه برار مامور گردیده - سال

از تغیر سیورام کور مامور گردید - و حکم شد که تا رسیدن او
از میمنه ملتفت خان بصیانت آن پردازد - سال بیست و دوم
در رکاب پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بصوب قندهار
دستوری یافته سرکردگی فوج قرادل بدر تعلق گرفت - و بعد
رسیدن بدان جا بهمراهی قلیچ خان بکشودن بسمت شتافته
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار
شادکامی اندوخت - و در جنگ قزلباشیه (که با رستم خان
و قلیچ خان رو داد) در مثل خود پای ثبات قائم کرده محمد
سعید پسرش با جمعی بکار پادشاهی در آمد - بنابراین سال
بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار
و پانصد سوار و عطای علم و نقاره طبل کامرانی بر نواخت
سال بیست و پنجم نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور بمهم مسطور
عزیمت نمود - درین ضمن ورود موکب پادشاهی بکابل صورت
بسمت - نام برده که قلعه دارمی آنجا داشت شرف ملازمت
دریافته بمرحمت خلعت و جیغۀ مرصع و اسب با زین مطلا
و فیل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار
سوار و خطاب شجاعت خان بلند آوازه گشت - سال بیست
و ششم همراه شاهزاده دارا شکوه بتسخیر قلعه قندهار و از آنجا
باتفاق رستم خان بهادر بجانب بهت کمر عزیمت بسمت
بهتر روزگارش بکجا انجامید معلوم نیست *

پذیرفته . نام برده سال هفتم جلوس فردوس آشیانی از اصل
و اضافه بمنصب هزاره هشت صد سوار و خطاب شادی خان
سر عزت برافراخته سال دوازدهم بعزایت خلعت و جیغه
و خنجر مرصع و شمشیر با یواق طلا میناکار و اسپ با زین نقره
امتیاز یافته با خواب نذر محمد خان و ارغمان بقیمت
یک اک زوبیه ببلغ روانه شد . و سال چهاردهم از انجا برگردیده
در حین (که پادشاه از کشمیر بدار السلطنه لاهور علم معارفت
برافراشته بود) باستلام عتبه خلافت برافراخته بیست و هفت
اسپ پیشکش گذرایید . پادشاه مورد مرحمت ساخته از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و دویست سوار و حکومت
بهر از تغیر شاه قلی خان و عطای اسپ برخواست . پستتر
چون خبر فوت غیرت خان صوبه دار تنهه^۵ بعرض رسید او
بعزایت خلعت و شمشیر و اضافه پانصدی پانصد سوار و تفویض
صوبه داری صوبه مذکور بلذی گرای ارج دولت شد . سال پانزدهم
باضافه سه صد سوار تاییدانش با ذات مساوی گردید . سال
نوزدهم همراه پادشاهزاده مر بخش بتمخیر بلخ و بدخشان
مقرر شد . و چون از هزاره دلفراد آنکدود نگشته برگشت
و جمله المالکی سعد الله خان بد بزد و بصت آنجا تعیین شد
ادرا بحراست میمند با نواحی آن معین نمود . سال بیست
و یکم بمرحمت خلعت و اسپ با زین مطلا و قاعه داری کابل

پستر بخانه عوه رفت - و بعد از چند روز بقلعه دار گفته فرستاد - که محمد بیگ نامی از جانب والی ایران بافق شرف الدین (که داروغه عمارت و ذخیره قلعه بست بود) آمده - چند پیام دارد - و چهار رقم آورد - قلعه دار مبرک حسن بخشی را فرستاد که آمده را بازگرداند - موصی الیه چون بدروازه رسید دید که محمد بیگ را شادی خان درون دروازه نشانده - و قباچاق خان و جمعی مناصداران نشسته اند لهذا برگشته بقلعه دار کیفیت ظاهر نمود - او لشکر نویس خود را فرستاد که محمد بیگ را همان جا نگاهدارد - و شادی خان و قباچاق خان را پیش او بفرستد - پس از آمدن استفسار کرد که بدون اجازت من درون گرفتن مردم مخالف چه وجه داشت - گفتند چون نوشته چند آورده بود نادیده برگرداندن پهنیده نبود - قلعه دار خود بر دروازه مزبور آمده رقمها ملاحظه نمود - و بر کیفیت از دست رفتن قلعه بست آگهی یافته وعده پنجرور کرد - روز پنجم شادی خان بیست و هشتم صفر سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجری دروازه ویس قرن را بعلي قاي خان سردار والی ایران را گذاشت و با قباچاق خان نزد والی مذکور رفت *

• شجاعت خان شادی بیگ •

پسر جانش بهادر است - که احوالش جداگانه اندراج

شده سال بیست و پنجم دیار خاموشان گزید *

* شادی خان اوزبک *

از منصبداران عهد فردوس آشیانی سنه - بتعیناتی قاعه
قندهار مامور بود - سال بیست و دوم جلوس مطابق سنه
(۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجری (که والی ایران
باراد تسخیر قلعه مذکور رسیده در باغ گنج علی خان
فرد آمد) نامبرده از جانب خواص خان قلعه دار پادشاهی
بمعه فطمت دروازه دیس قرن می پرداخت - پس از محاصره
چون عرصه زد و خورد بامتداد کشید نامبرده شیوه پاس
نمک را خیر باد گفته راه بے غیرتی سپرد - و با مردم
مخالف همداستان شده قبیله قلی خان را (که احوالش جداگانه
بنوک قلم گذشته) از راه برد - و باتفاق بعضی منصبداران دیگر
پیش قلعه دار آمده ظاهر نمود - که بذابر انسداد طرق بسبب
کثرت برف امید رسیدن کومک نیست - و از جد فوج قزلباش
معلوم می شود که قلعه زود بتسخیر خواهد درآمد - پس ازان
ما را نه امان جان است - و نه امید رستگاری فرزندان و عیال
قلعه دار (که همه بای داده بود) درین وقت که بایست

* بهی *

تایغ میراند بموعظت اکتفا نمود *

* هر کجا زخم بایدت فرمود *

* گرتو مرهم نهی ندارد سود *

(باب الشين) [۶۶۰] (مآثر الامرا)

دو هزار سوار و خطاب شاه قلی خان و عذایت علم
و خلعت تفویض تعلقه مزبور و عطای خنجر مرصع و اسپ
و فیل لوای عزت برافراخت - و پس از رسیدن آنجا بضبط
و ربط پرداخته بهویمت ولد سنگرام زمیندار جمو را (که همواره
کومک فوجداران آنجا بود - و رفته رفته در ادای خدمت
قصور می نمود) طلب داشت - او با جمعیت کثیر آمد
شاه قلی خان جمعی فراهم آورده مستعد پیکار گشت - و بعد
زد و خورد او با جمعی بمقر اصلي شتافت - این معنی در
پیشگاه حضور درجه استعسان پذیرفته سال دهم بعد از
خلعت و نقاره و فیل طبل شادمانی برنواخت - و سال
دوازدهم در ایامی (که پادشاه متوجه دارالسلطنت گردید)
او در انذای راه آمده بحصول ملازمت کسب سعادت نمود
و از تعاقب مزبور معزول شده بحکومت بهکر از انتقال جان نثار
خان نامزد گشت - سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب
سه هزار و دو سوار و عطای خلعت نظم صوبه کشمیر
و شمشیر با یراق طلایی میناکار و انعام پنجاه هزار (روپیه نقد
(۳)
کام دل برگرفت - و بعد رسیدن در نواهی حسن ابدال
مطابق سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجری بدارالبقا پیوست
محمد امین پسرش بمنصب نهصد و پانصد سوار کامیاب

(۲) نسخه [۱] جماعت کثیر (۳) نسخه [ج] پنج هزار •

ار نامه و ارمغان خان مژدور (که بقیعت پانزده هزار روپیه
 بود) گذرانید - و بعدایت خلعت و خنجر و رمع بقیعت
 چهار هزار روپیه و مومن پسرش بعطای خلعت افتخار
 اندوختند - و پس از دو روز سی و پنج راس اسب
 و ده نفر شتر خود و هیزده راس اسب و چند غتر پسرش
 برسم پیشکش بنظر در آوردند - و سی هزار روپیه بار و ده هزار
 روپیه پسرش مرحمت گردید - و پس از چندی (که جشن وزن
 شمسی شد) باز بیست هزار روپیه بار و پنج هزار روپیه
 پسرش انعام شد - سال ششم بعطای خلعت و اسب با زین
 مطلا و فیل و پسرش بخلعت سرافرازی یافته با جواب نامه
 مصحوب تربیت خان دستوری انصراف پذیرفت *

ازانجا (که در سفر هندوستان را دیدیم - و بداد و دهش
 اینجا آشنا شده بود) از وطن مالون دل برگرفته سال
 فم بمدد بخت آمده دولت بار حامل کرد - و بمنصب
 هزاره هشت صد سوار و عنایت خلعت و خنجر و رمع
 و شمشیر طلائی میناکار و اسب با زین مطلا و فیل و انعام
 بیست هزار روپیه نقد سر رشته اعتبار بدست آورد - و چون
 اواخر همین سال بعرض رسید (که موزا خان منوچهر موجود
 کانگره از شریذگی دماغ منزوی شد) نظر بفرونی جمعیت
 برای ضبط محال کوهستان او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاره

از هندوستان بهر بهانه فرستاده بمردم پادشاهي گيراند - چون
 معرض اعلى حضرت (سيد بعزل منصب و جاگير معاتب شد
 و از مجرا ممنوع گشت - در سال دوازدهم (که نهضت پادشاهي
 همت پنجاب واقع شد) همراه نگرفته در اکبرآباد نظر بند
 نگاهداشته هزار درپيه در ماه قور يافت - هرچند بدين تقصيري
 خود کوشيد و در براءت نامه مي دويد بجائے نرسيد - دوسه
 سال در آگره منزوي بوده مدفوق شده در عين جواني
 در گذشت - هيات اين کجور فاک دغلباز بسا دروغ بيفروغ را
 پاياس راستي دانشين که دمه ساخته - و بسيار صدق کيشان
 در سمت آئين را پايمال انقلاب نموده بدشمن گامي نشانده
 آه آه اگر بديد! تحقيق و انگرند همان ناهنجاري و بيراهه روی
 عادي درست - که در صورت جزا و نتيجه همان صور
 اعتيادش متبل مي شود *

* ع *

* صورت اعمال ماست هرچه بما ميرسد *

* شاه قلي خان وقاص حاجي *

از باشندگان بلخ است - ابتدا در سال پنجم جلوس
 فردوس آشياني از موطن خود بطريق سفارت از جانب
 فخر محمد خان والي آنجا وارد هندوستان شد - چون بحوالی
 اکبرآباد رسيد معتمد خان بخشي باستقبال رفته بملازمت آورد

(۲) در [بعضی نسخه] وانگري *

سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و يك بملازمت اعلیٰ حضرت
 سرمایه افتخار اندوخت - و بنوازش منصب در هزارى و تنخواه
 جاگیر جيد در موبه پنجاب بتازگی دیده اسیدش درشن گشت
 و بانعام بیست هزار روپیه نقد مکرر بدفعات مشمول عواطف
 شد - اما از اسیرى اطفال و تفرقه اهل و عیال پیوسته در تب
 و تلواسه بود - و شب و روز گریه و ناله داشت - اگرچه
 شاه متعلقانش را باعزاز نگاه می داشت - چون با شکل
 و شمائل پسندیده و فطانت و ذکا در مردم کوهی ممتاز
 بود در پیشگاه خلافت قرب و منزلت او روز افزون گردید
 او نیز کمر درآورد و نیکو بندگی بر میان بسته در مهم
 پرینده بهمراهی شاهزاده محمد شجاع و در سال نهم با سید
 خانجهان بهالش عا دلشاهی و تخریب ملک او ترددات
 نمایان نمود - لیکن از اینجا (که هنوز پاداش اعمال نکوهیده اش
 در انتقام کده تقدیر بانی بود) زمانه بفاکامی دیگر انداخت
 ظاهراً به شاه صفی صفوی رسانیدند - که شیر خان متعهد تضریر
 قندهار گشته - و نطق همت اقدام این خدمت بسته - چون
 واقف کار و صاحب الوس امت و سواى فرقه ترین الوصات
 ناحیه مثل کاکر و بنی با ری متفق مبادا کار پیش برد
 شاه از مصلحت سنجی رفع بنام او متضمن ارسان عرض داشت
 مشعر بر هوا خواهی و تجدید زندگی دیرین و ایلاد برآمدن

و چون در سال چهارم شیر خان از افغانان کوهستان
 آن نواحی هجوم فرام آورده بقصد تاخت حوالی سوی
 کُنجا به ^(۲) معموله بهکر روانه شد علی مردان خان قابو یافته
 با چهار هزار سوار از نوکران و زمینداران قندهار ایلغار کرده
 صبح بقلعه فوشنج رسید - و سرسواران گرفته عیال و اطفال
 شیر خان را اسیر ساخت - و با اسباب بسیار (که برهنه‌زی
 و قطاع الطریقی انداخته بود) بقندهار فرستاده خود متوقف شد
 شیر خان ازین خبر هوش ربا غنائم و اسارای کُنجا به را که
 بدست آورده بود برتافته بسرعت تمام ^(۳) رجع القهقري نمود
 علی مردان خان بر سر راه هنگامه پیکار گرم ساخت - اگرچه
 هزاران قزلباش را پای ثبات از جا رفت لیکن علی مردان خان
 با قول جلو انداختن - و دران اثنا تفنگی بر پاشنه او خورده
 برای جست - مخفی داشته باوصف آن زخم سائر پاره راه
 پیشتر راند - و بدلدی مردم پرداخته چندان در معرکه قدم
 افشرد که مخالف شکست خورده متفرق گشت - علی مردان خان
 سالم و غنائم کوس معاودت بقندهار بلند آوازه ساخت - شیر خان
 بدو کی رفته هرچند تلاش کرد که کار پیش رود میسر نشد
 ناچار دل از موطن برداشته با احمد بیگ خان (که به نیابت
 یمین الدوله حاکم ملتان بود) توسل جسته در سال پنجم

(۲) در [بعضی جا] کُنجا به (۳) در [بعضی نسخه] رجعة القهقري *

(مآثر الامرا) [۴۵۵] (باب الشين)

عراق و هندوستان زرهای خاطر خواه بطریق راهداری
می گرفت - و اگر قابو میدید بنهب و غارت نیز می پرداخت
پس از ارتحال شاه از زیاده سرب و فتنه گری بعلي مردان
خان زیك كه حاكم قندهار بود دم منازعت زده سر از گریبان
انقیاد بیرون آورد - چون بشاه مخفي دارای ایران مکرر
رسیده بود (كه آمد و شد قوافل و تجار بعلى اذیت و تعدی او
بفرامتن میسر نیست) رقمی بطلبش فرستاد - شیر خان
چندى بایست و اعل بمر برد - و آخر الامر فكرى
اندیشیده بجناب اعلی حضرت صاحب قران ثانى متوسل
و ملتجى گشت - از پیشگاه خلافت کشمیری خان (كه از
برهمدان کشمیر بود - و در ایام شاهزادگی در خدمت شاهي
شرف اسلام دریافت - و در زمان هرج و مرج خدمات شایسته
بتقدیم رسانید - و تتبع اهل ایران بسیار می کرد) با فرمان
عاطفیت و خلعت فاخره تعیین گردید - شیر خان هنگام برف
و باران را عذر انگیزخته کشمیری خان را در بهر نگاهداشت
تا آنكه بشاه اطلاع شده رقم دیگر مشعر بر استمانت
و عاطفیت بذا او اصدار نمود - و مخفي بعلي مردان خان
اشاره فرمود كه در استیصال او جویای فرصت باشد - شیر خان
در روز رقم ثانى را فوز مقصود انگاشته کشمیری خان را
به نیل مدعا برگردانید *

(باب الشين) [۶۵۴] (مآثر الامرا)

خود مي کرد - و مي گفت ميدانم قداحتها دارد - چون طبيعت من شده نمي توانم گذاشت - از پسرانش ياسين خان و شمشير خان در حضور پدر ترقی کرده - اما اجل نگذاشت نخستين هزار و پانصدي هزار سوار شده در سال هشتم درگذشت - سيومين دلاور خان نام داشت *

* شيرخان ترين *

زميندار فوشنج که معرب پوشنگ است - و آن موضعي است واقع مابين قندهار و بهکر - آباي شيرخان در سلک ملازمان پادشاهي انتظام داشتند - چون پدرش را با شاه بيگ خان کابلي (که از پيشگاه عرش آشياني به حکومت قندهار اختصاص داشت) نقش سازگاري نشست^(۲) در عهد جنت مکاني بايران ديار شتافته در خدمت شاه عباس صفوي نسبت بزندگي خود درست نمود - و شيرخان در همان مرز و بوم فشو و نما يافت بعد ازان (که شاه عالي جاه هر سر قندهار آمده در سنه (۱۰۳۱) هزار و سي و یک هجري آنلايت را بتصرف در آورد) شيرخان را به حکومت فوشنج و ايالت الوسات افغانه آن نواح نامزد ساخت - و چون او با وجاهت صوري و مهابت ظاهري عقل متين و ادراک رسا داشت برباست مورد وثي فاييز گشته دران سرزمين علم استقلال برافراشت - و از متردددين

با جمیع متعیننه باستلام سده علیه کامیاب گشت - و هفدهم
 ربیع الثانی سنه (۱۰۳۷) هزار و سی و هفت هجری کنار
 تالاب کاکریه (که در ظاهر شهر واقع است) مخیم فیروززی شده
 شیر خان از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار سوار
 و موبه داری مملکت گجرات بلند پایگی یافت - و در سال (که
 اعلی حضرت باستیصال خانجهان لودی ببلده برهاپور وارد
 فرمود - و خواجه ابوالحسن قرطبی را بتسخیر الکه ناسک و سنگمذیر
 رخصت نمود) قرار یافت که تا رسیدن شیر خان از گجرات
 در فوادی قلعه^(۲) الکنگ موسم برسات بگذرانند - خواجه در دهلیه
 توقف نمود - تا شیر خان بدر پیوست - و بمجرد وصول
 بتأخت حوالی چاندور مامور گشته دست نهب و غارت بران
 ملک برکشاد - و با غنیمت فراوان مراجعت کرد - پس ازان
 در قطره و پویه و ضبط آن ناحیه با خواجه شریک بود - در
 سال چهارم سنه (۱۰۴۰) یک هزار و چهل هجری روزگارش
 سپری گشت - سردارے بود سپاهی و بسیار متواضع - اگرچه
 جود و کرم کمتر داشت اما با سپاه مدارا و سلوک خوب
 می کرد - طلب ماه بهاء میداد - در سواری غیر حاضر
 نمی کرد - شراب بافراط می خورد - لیکن با مردم محل
 شگفت آنکه با این دولت و شان دانه خوری دراب حضور

(باب لشین) [۶۵۲] (مآثر الامراء)

بکراست بادۀ احمد آباد شتافت ^(۲) - ناهر خان بسلسله جنبانی
و مراسلات میرزا صفی سیف خان (که دران وقت دیوان گجرات
بود) از مکال تیول خود بغتۀ با احمد آباد رسیده بانفاق سیف
خان شهر را بتصرف درآورد - عبد الله خان در ماندو برین
ماجرا آگاهی یافته بازده مبارزه بر سبیل استعجال در رسیدن
ناهر خان خود هرادل فوج سیف خان گشته با از در آریخت
و بمحض تأیید ایزدی اعلام نصرت برافراشت - در جلدی
این حسن تردد نمایان از پیشگاه سلطنت بمنصب سه هزاری
دو هزار ^(۳) و پانصد سوار و خطاب شیروان ناموری اندوخت *

پس از شتقار شدن جنت مکانی چون موکب صاحب تران
مانی بسرحد گجرات وصول اقبال شمول نمود عرضداشت
شیر خان مبنی بر دولتخواهی و فدویت و منبی از ارادهای
باطل سیف خان موبه دار آنجا رسید - از آنجا (که بے اخلاصی
سیف خان از سابق معلوم همگنان بود) نوشته شیر خان
قرین صدق گردید - اعلیٰ حضرت اورا بمراحم پادشاهانه
مستمال ساخته بنوید صاحب موکی گجرات سرگرم خدمت
گردانید - و اشاره رفت که بلاد احمد آباد را متصرف شده
سیف خان را نظر بند نماید - و چون محمود آباد (که دوازده
کردهی احمد آباد اسم) مهبط رایات پادشاهی گردید شیر خان

سال سیوم با راورتن هادا بتوقف در باسم مامور شده بعطای
 علم لوای سر بلندی برافراخت - پس ازان باتفاق نصیری خان^(۲)
 سمت قاعه تذهار مضاف دکن شتافته در تسخیر آن مصدر
 تردد گردید - پستار با اعظم خان در نواح بهالکی و چتکوبه
 مضاف بیدر رسیده سال چهارم (وز نوبت کبی در جنگ
) که بهادر خان دوهله و یوسف محمد خان تاشکندی دستگیر
 مقاهیر اهل دکن گشتند (مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل
 هجری او با پسر در کار ولی نعمت جان در باخت - پدایه
 سه هزار و دو هزار سوار (سیده بود *

• شیرخان •

عرف ناهر خان تونوز - اباعن جد نوکر قدیم فاروقیه
 خاندیس است - هنوز طفل بود که پدرش کشته گردید
 راجه علی خان فاروقی اودا به یتیمی پرورش نموده برشادت
 فطری و یارزی بخت بیدار بعرضه روزگار جولانی گشته
 بخانجهان اودی پیوست - و از در رش و تربیتش شده
 در کمتر زمانه بمنصب پادشاهی امتیاز یافته تعین صوبه
 گجرات گردید - در هنگام برهمزدگی شاهزاده ولی عهد با
 جنت مکانی زیادت صوبه داری گجرات از جانب شاهی بعد الله
 خان متعلق گشت - و از جانب او خواجه سرائی بے هیئیت

خواجه راضي نشد - و خود تعهد بودن نمود - بذابران سال
چهل و ششم بعنايت علم و نقاره کوس سربلندي نواخت - پس
از فوت عرش آشياني جنت مکاني براي او خلعت عنايت
فرستاد - و معلوم نيست کدام وقت بحضور آمده - در هنگامه
گذار آب بهت (که از مهابت خان گستاخي عظيم سرزده)
در رکاب جنت مکاني و پس از فوت جنت مکاني باتفاق
آصف جاهي شريک جنگ (که با شريار رو داده) بود
سال اول جلوس اعلى حضرت بملازمت پيوست - و منصب
چهار هزارى هزار سوار و خطاب خواجه باقي خان برود مسلم
ماند - و بصوبه دارى تنهه کامياب شده رخصت آنجا يافت
و در اثنای راه مطابق سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت
هجري رخت زندگي بسفر آخرت بر بهت - پسرش خواجه
هاشم نام بمنصب پانصدي مد سوار سرافرازي داشت *

(۲)
* شهيد از خان معروف بشيزو روهيله *

سال اول جلوس فردوس آشياني بخطاب شهيد از خان
سرافرازي يافته و همراه مهابت خان بجهت دفعه نذر محمد
خان والى بلخ (که در نواح کابل گرد فساد برداشته بود)
بدانصوب تعيين شده و پستر همراه عبدالله خان بمالش ججهار
سنگه بنديله (که دفعه اول بغبي و زنده بود) دستوري يافته

پادشاه خواجه نام داشت - از ترددات مردانه در عرش آشياني
 شير خواجه نام كرد - سال سيم همراه سعيد خان چغتاي بتاخت
 يوسف زئي مامور گرديد - پس ازان همراه شاهزاده سلطان
 مراد بمهم دكن تعيين شد - سال چهارم با چند كس بجانب
 پتن از شاهزاده دستوري يافته در آريزه اخلاص خان مصدر
 ترددات گرديد - سال چهل و يكم (كه افواج پادشاهي را
 با سپاه دكن نبرد) در داد - و دران جنگ راجه علي خان
 مرزبان خاندن بكار آمد) او سردار قلعمة برانگار بود
 كارنامها پرداخت - بستر همراه شيخ ابوالفضل در دكن ترددات
 شايد و خدمات نمايان بتقديم رسانيد - در جنگي (كه متصل
 قصبه بدير صورت گرفت) ناخته فوج مقابل را ميدان ميدان^(۲)
 برداشت - و زخم برداشته خود را بقصبه پير رسانيد - ازانجا
 (كه مردم دكن با فوج كثير آمده قصبه مزبور را گرد گرفتند
 و از بے اذوقي حال متحصنان به تنگي كشيد) چنده
 بگوشت اسب گذرانيد - چون بذابر طغيان آب گنگ اميد
 كومت نبود اراده كرد كه جنگ كرده خود را بكنشتن دهد
 درين ضمن شيخ ابوالفضل خبر يافته با فوج شايسته رسيد
 اهل محاصره برخاسته رفتند - بعد ملاقات خواجه شيخ
 خواست كه شيخ عبد الرحمن پسر خود را در تهنه پير بگذارند

(۲) قصبه [ج] از ميدان برداشت *

(باب الشين) [۶۳۸] (مؤثر الامر)

فروید آمده بدالا پور (سید) - از پیشگاه خلافت بر مناصب
جميع اموری شریک کار افزودند - شاه نواز خان بمنصب
عمده پنجهزاری سرباندي یافت - و جنت مکاني چون
دردارالخیر اجمیر تشریف داشتند بشکر این عطیه از دولتخانه
پا پیاده بروضة معینیه رفته لوازم نیاز و نثار بجا آوردند *

چون سال دوازدهم بیمن مساعی شاهزاده شاهجهان ملک عذر
حدود متعلقه پادشاهی را که متصرف شده بود بدستور سابق
در تصرف اولیای دولت باز گذاشت و مقالید قلاع و حصون
حواله نمود شاهزاده پس از فراغ مهمات دکن هنگام معارفت
شاه نواز خان را با دوازده هزار سوار موجود بضبط ولایت
مفتوحه^(۲) بالاگهات مقرر فرمود - چون در عنفوان جوانی
و دولت شیفته شراب گشته از آفت مصاحبان خانه برانداز
خوشامد پرداز می گساری بافراط کشید در سال چهاردهم سنه
(۱۰۲۸) هزار و بیست و هشت هجری اسیر سر پنجه اجل
گردید - میرزا ایوج جوان وجیه عالی فطرت بود - شجاعت را
با تدبیر هم آغوش داشت - در رزم آرائی و سرداری بے همتا
و با این خوبیها کم کرم و بد لباس بود *

* شیر خواجه *

از سادات اثنای ست - و از جانب مادر نقشبندی

(که همه نوخیزان تربیت کرده ملک عنبر بودند) جلوریز
 بگذار ناله رسیدند ازین طرف جوانان قرقچی بباد تیر گرفتند
 بسیاری از اسب و آدم برخاک هلاک غاطید - پس ازان
 داراب خان با بهادران هراول و دیگر پردلان عرمه جلادت
 از آب گذشته قاخند - چون ملک عنبر در قول پای ثبات
 افشوده بود زمانه ممتد نیران قتال اشتعال پذیرفت - غریب
 زد و خورد و عجیب گیر و دار و دودان - از کشتهها پشتهها
 نمودار گردید - گویند شاه نواز خان دران روز دستبردهای
 قوی نموده چون شیر غران بهر جانب که می تاخت فوج
 مخالف را دست از کار رفته بذات انعمش می کشید - ناچار
 ملک عنبر عنان تماسک از دست داده بی سپر راه هزیمت
 شد - میرزا تا سه کرده تعاتب نموده پگریختگان را علف
 تبغ گردانید - و بنابر ظلمت شب و ماندگی و خصمگی
 همراهان جلو کشیده معارفت نمود - جمع کثیر از سرداران
 مخالف با توپخانه و فیلان و دیگر غذائیم بدست آمد - روز
 دیگر بجانب کهرکی (که پنج کوه رسمی در امت آباد است
 و درینولا بارزنگ آباد موسوم و مسکن و مادی ملک عنبر
 بود) رهگرا شد - و چون دران مکان اثری از مخالفان ندید
 منازل و بهاتین آن معموره را سوخته و ریخته بخاک تیره
 برابر ساخت - و ازانجا عطف عذان نموده از گریه روزه پیره

بخانخانان ملاقات نموده طرح آشتی افکند . و در زمان
جنت مکّه بی بسرداری صوبهٔ برار و بالاگهات احمد نگر اختصاص
گرفت . کارهای دست بسته او زیاده از انصاف که درین اوراق
بجایز تحریر آید . سیما کارنامهٔ کهرکبی که سرآمد پیکارهاست
سال دهم جهانگیری سنه (۱۰۲۴) یکهزار و بیست و چهار
هجری (که شاه نواز خان در بالا پور برار رنگ سکونت
ریخته بود) چذده از سران سپاه دکن مثل آدم خان و یاقوت
خان و مالوجی کانتیه از ملک عنبر رنجیده بعهد و پیمان
آمده تحریک و ترغیب پیکار با ملک عنبر نمودند . شاه نواز
خان پس از تقدیم مردمی و دلجوئی و تکلیف نقد و جنس
ببهدید آنها کوچ نموده روانه شد . پیش از ملک عنبر
محلدار خان و آتش خان و دلاور خان و غیره سرداران نظامالملکیه
بمقابله پرداخته بحال تباه راه فرار سپرده بملک عنبر پیوستند
او با کثرت لشکر و افزونی توپخانه و فیلان مهلت جنگی بمرافقت
فوج عادلشاهی و قطب شاهی رزم طلب گردید . چون مسافت
پنج شش کرده پیش نمانده یعقوب خان بدخشی (که از
کهنه سپاهیان کار دیدهٔ نبرد آزما بود . و خانخانان زمام اختیار
میرزا بدست او داده) باتفاق محمد خان نیازی میدان جنگ
جائے قرار داد که نالهٔ آیه در پیش داشت . آنرا بجوانان
تیرانداز استحکام داد . همین که خوش اسبان هراول مخالف

صراحی در نظر باشد - گو عالم نباشد - گویند مصکرات دیگر را
مثل بنگ و افیون و کوکنار با شراب آمیخته می خورد
و چار لغزا^(۲) می نامید - شاه بیگ خان کور چار لغزا خورد
زبان زن مردم بود - از پسرانش میرزا شاه محمد مخاطب
بغزنین خان صاحب کمال و دانای وقت بود - بمنصب
هزای رسیده درگذشت - و دیگر یعقوب بیگ داماد میرزا
جعفر آصف خان شده - اراذل پرست بود - ترقی نکرد *

* شاه نواز خان بهادر میوزا ایرج *

خلف الرشید خانخانان میرزا عبد الرحیم است - در آغاز
برنائی خانخانان جوانش می گفتند - بشجاعت و مردانگی
و سپه کشی و سپه آرائی شهره روزگار و یگانه آفاق گشت^(۳)
در سال چهارم عرش آشیانی بمنصب چهار مدی سرافوازی
داشت - چون در سال چهل و هفتم سنه (۱۰۱۰) هزار و ده
با ملک عنبر حبشی در حوای ناندبر عرصة مبارزت آراسته
کوی چیرگی و فیورزی برافراشت بخطاب بهادری تحصیل
ناموری نمود - گویند دران جنگ (که از طرفین دز جانفشانی
و جانشانی خود داری نمی رفت) میرزا رستمیها نمود که
ماهی دامتان رستم و اسفندیار گردید - ملک عنبر (که او را
زخمی از میدان برداشته بودند) ازان روز سر حساب گشته

(باب الشين) [۶۴۴] (مأثر الامرا)

و سالخوردگی استعفاي ملازم پيشگي نمود . جنت مكاني
نظر بر مردم خدمت او پرگنه خوشاب (كه از جاگيرهاي قديم
بود) بحاصل هفتاد و پنج هزار رويه بطريق مدد خرج
مرحمت فرمود *

گويند چون بنته مي رفت برخاست آصف جاهي آمد
از سفارش برادران ملا محمد نتهي (كه مصاحبش بود) كرد
شاه بيگ خان شنیده بود كه برادران ملا پشت گرمي او
هكم را بخاطر نمي آرند . در جواب گفت . اگر آنها
سر حساب باشند بهتر . والا پوست خواهم كشيد . آصف جاهي
بهيار ناخوش شد . و آخر باعث برهمزدگي كارهاي او گشته
بعزل منصب و جاگير منزوي ساخت . شاه بيگ خان مرد ترك
ساده سپاهي بود . در عهد عرش آشياني وقت (خصت قندهار
شيخ فرید ميربخشي ايستاده كرده تلاميذ عظيم علم و نقاره
فرمود . همان وقت بشيخ مي گويد . اينها بچه كار مي آيد . در
منصب بيفزايند . و جاگير دهند . كه سواران ديگر براي كار
پادشاهي نگاهدارم . مشهور است كه با مثل جهانگير پادشاه
ديوانه هر ديوان گفت . كه حضرت در دنكل پدر شما
جوانان چند ايستاده مي شدند كه شاه بيگ پيشم خايه آنها
نميرسيد . و الحال اين مردم كه ايستاده اند هيچكدام پيشم
خايه شاه بيگ نمي رسد . بامان خمر ابتلا داشت . ميگفت

(۱۰ اثر الامرا) [۶۴۳] (باب الحین)

العوس کاکر (که از مدتها دزان سرزمین برهزنی و رعیت آزاری
بسر می بردند) کارنامه ها ساخته در سال چهل و دوم
بمنصب سه هزار و پانصدی لوای اعتبار برافراخت *

در سال اول جلوس جهانگیری حسین خان شاملو حاکم
هرات فوت عرش آشیانی شغیده با لشکر خراسان آمده
قندهار را محاصره نمود - شاه بیگ خان با دل قوی و همت
درست روزانه مردم را آراسته بکارزار میفرستاد - و شبها
بالای ارک نشسته بزم نشاط ترتیب میداد - روزیکه ایلچی
قزلباش بقلعه می آمد فقدان غله بمراتبه تمام بود - او از
سرکار خود در راسته و بازار از هر قسم غله تودها کرد - تا
مخالف بعسرت پی نبرد - و چون این محاصره بی اجازه
دارای ایران شاه عباس صفوی بود حسین خان بعتاب شاهي
بی نیل مقصود برخاسته رفت - شاه بیگ خان حسب الحکم
در سنه (۱۰۱۶) هزار و شازده از قندهار بکابل رسیده
ملازمین جنت مکاني دریافت - و بمنصب پنجهزاری و خطاب
خاندوران و صاحب موبگی کابل و ضبط افغانستان مهابي
گشته از حسن ابدال رخصت تعلقه یافت - مدتها بضبط
و حق گذرانید - چون از کبر سن قوت بدنی کمی پذیرفت
و سواری و قطره (که ناگزیر موبه کابل است) نماند طلب
حضور شده بصوبه داری تته نامزد شد - سال چهاردهم از پیری

پانصدی در صد سوار و سال یازدهم بخطاب شجاعت خان
بلند پایه گشت - جاگیر در صوبه گجرات داشت - در انجا
می گذرانید - تا آنکه بعالم آخرت خرامید - رحمن الله پسرار
در عصر فردوس آشیانی منصب هفت صدی چهار صد
سوار یافته سال سیوم در جنگ خانجهان لودی جان
بمردانگی درباخت *

* شاه بیگ خان ارفرو *

مخاطب بخاندوران پسر ابراهیم بیگ چریک است - ابتدا
نوکر میرزا محمد حکیم بود - بحکومت پیشاور قیام داشت
پس از فوت میرزا (که راجه مانهنگه حسب الامر اکبری
بآوردن زه و زان آن مرحوم از نیلاب عبور کرده) شاه بیگ
بکابل بدر زده همراه پسران میرزا ملازم پادشاهی دریافت
و بمنصبه درخور امتیاز گرفت - و در سواد و بجزر بمالش
یوسف زئی نام بمردانگی برآورده خوشاب اقطاع یافت
و در فتح تته بهمراهی خانخانان کارهای نمایان و تردد
شایسته بظهور آورده بمنصب دو هزار و پانصدی افتخار
(۲) اندرخت - و در سال سی و نهم چون میرزا مظفر حسین
قندهاری صفوی استدعای بزدگی پادشاهی نمود شاه بیگ
خان از بنگشات بحکومت قندهار تعیین گشت - و در تاخت

(۲) نسخه [ج] امتیاز (۳) در [بعضی نسخه] بیست و نهم *

(مائراامرا) [۶۴۱] (باب الشیخ)

شیخ پسر نداشت . یک صبیبه مانده بود . آن هم لاولد فوت کرد . محمد سعید و میر خان متبذاعای شیخ بودند بکروفر تمام می گذرانیدند . و اسرافهای طرفه بکار می بردند از نخوت و رعوت بشان پادشاهی اعتنا نمی کردند . تا بامرا چه رسد . پیش مهر و کت دولتی خانه بامشعل و فانوس بسیار سر آب چون می نمودند . مکرر ممنوع شدند . سودمزد نیفتاد تا آنکه جنت مکانی اشاره بمهابت خان کردند . او براهی سید مبارک مانکیوری (که نوکر معتبرش بود) گفت . بے آنکه پرده برداشته شود از میان بردار . شبیه میر خان از دربار برخاسته می آمد . که سید اورا از هم گذرانید . و خود هم از دست او زخم خورد . شیخ بطلب خون مدعی مهابت خان شد . او حضور پادشاه بینه از مردم معتبر آورد . که کشنده میر خان محمد سعید است . اورا بقصاص رسانید شیخ از صورت مجلس اصل مدعا دریافته هیچ نگفته از سر خون درگذشت *

(۲)

• شجاعت خان سلام الله عرب •

برادرزاده مبارک عرب . سال چهارم جلوس جنت مکانی بمنصب چهارمادی دریمت سوار مرفراز گردیده بهمرای خانجهان لودی بصوب دکن تعیین شد . سال دهم باضافه

(۲) نطق [ب] سلام الله •

تا زیست تخلف نکرد - ببعضه رفقای خود که جاگیر هم داشتند
 یک درپیه سالیانه می رسانید - و سه هزار سوار خوش اسب
 چیده موجود در حضور نگاه میداشت - و از زمان عرش آشیانی
 تا عهد جنت مکاني در هوای نرفته - همیشه در پیش خانه
 حاضر بود - و سه چوکی مقرر نموده هر روز هزار کس با پانصد
 طعام می خورد - و پانصد دیگر را حصه می فرستاد - طلب
 سپاه را حضور خود میداد - از غلو مردم و شور و غوغای آنها
 ناخوش نمیشد *

گویند شیرخان نام افغان ترین نوکر درشناس بود - از گجرات
 رخصت وطن گرفته پنج شش سال در انجا بسر برد - چون شیخ
 بهم کانگه تعیین شد او در قصبه کلانور آمده ملازمت کرد
 شیخ بدوار کا داس بخشی خود گفت که خرجی باین مرد
 بدهید - که بقبائل خود داده بیاید - بخشی فرن خرج او
 نوشته برای تاریخ بدست شیخ داد - شیخ بوهم شده گفت
 نوکر قدیم است - اگر بذابر سببه دیر رسید کدام کار ما ابتر
 شد - از همان تاریخ (که طلب او در سرکار است) حساب کرده
 هفت هزار درپیه دادند *

سبحان الله اگرچه همان ثقلب لیل و نهار است و هیر
 کواکب و دور شهر لیکن درین جزو زمان این ولایت ازین
 مردم خالی است - شاید که بعضی دیگر مملکتی رفته اند

هشتم آمده بدو گفت - که آنچه بهفت مرتبه گرفته
 مخفی دار - تا درویشان از تو نستانند - باهل خانقاه و ارباب
 توکل و احتیاج و بیوه زنان از یومیه تا سالیانه مقرر داشته
 در حضور و غیبت او بے سند و پروانگی مجذد میرسین
 در جاگیرش بیشتر مدد معاش بود - اطفال آنها (که در
 نوکری او مرده بودند) در خور هر کدام در ماهه مقرر کرده
 مثل فرزندان در کنار و بغل شیخ بازی می کردند - و معلم
 نگاهداشته تربیت می نمود - در گجرات اسامی سادات را از
 ذکور و اناث بقلم آورده اسباب عروسی فرزندان آنها از سرکار
 خود بخشیده - حتی به عوامل زرے بامانت سپرد - چنانچه
 هر که پس ازان خلعت وجود پوشید عروسی او ازان زر سرانجام
 یافت - اما بباد فروش و کلاونت نمیداد - ربط و سرا بسیار
 بنا گذاشته - در احمد آباد بخارا نام محله آباد کرده - مسجد
 و روضه شاه وجیه الدین بنای ارست - و در دهلی فرید آباد
 با عمارات و تالاب یادگار گذاشت - و در لاهور نیز محله دارن
 و حمام کلان چوک آنجا از دست - شیخ ساله سه مرتبه خلع
 فاخره بمردم پادشاهی (که با او مربوط بودند) میداد - و ببرخی
 فقوز^(۲) هم - و بنوکران خود ساله یک خلعت و پیداه را کلمه
 و حلال خور را با ازارے - و این طریقه معمولش بود

گجرات برنواخت - سال دوم شیخ از گجرات انگشتری لعل بدخشی
(که نگین و نگین خانه و حلقه آن از یک پارچه لعل تراشیده بودند
بوزن یک مثقال و پانزده سرخ نهایت خوش آب و رنگ)
برسم پیشکش فرستاد - بیست و پنج هزار روپیه قیمت قرار
یافت - چون از سلوک و معاش برادران شیخ مردم گجرات
بهتوه آمده استغاثه داشتند طلب حضور گشته در سال پنجم
بصوبه داری پنجاب اختصاص یافت - و در سنه (۱۰۲۱) هزار
و بیست و یک هجری بمهم کانگه که متعلقه آندپار است
مامور شد - و در قصبه پتهان سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج
سال یازدهم جهانگیری و دیعت حیات سپرد - قبرش در دهلی
در مقبره آبای اوست - حسب الوصیت عمارتی بنا یافته
۱۰۲۵ * داد خوردن برد * تاریخ یافته اند - همگی نقد یک هزار
اشرفی برآمد *

شیخ ظاهر و باطن آراسته داشت - شجاعت را با سخاوت
جمع نموده - بخشش عام او در فیض بروی خلق باز کرده
هرکه بار رسیده چهره ناکامی در آئینه خیال ندیده
تا رسیده در بار قبا و کمل و چادر و پا افزار بدریشان
رهگذری قسمت میشد - و ریزگی اشرفی و روپیه بدست خود
میداد - روزی در دیش هفت مرتبه از شیخ گرفت - نوبت

شتابست . شيخ با اكثر امرا بتعاقب تعيين گشت . و جنت مكاني
خود نيز پاشنه كوب درانه شدند . امير الامرا شريف خان
و مهابت خان (كه با شيخ خصومت داشتند عرض كردند كه
شيخ ديده و دانسته كم پائي مي نمايد . قصد گرفتن ندارند
چنانچه مهابت خان رفته از جانب پادشاهي مقوله تهديدات
گفت . شيخ از جا برنيامده در خور اخلاص پاسخ گذار شد
سلطان خسرو از رسيدن شيخ به والي آب سلطانپور آگهي يافته
دست از لاهور كه محامره نموده بود برداشت . و با درازده
هزار سوار (كه درين چند روز فراهم آورده) عمان عزيمت
بتقابل گردانيد . شيخ با جمعيه كم مستعد كارزار گشته از
آب بياه گذشته بچنگ پيوسه . كارزار معب اتفاق افتاد
سادات بارهه و بخاري داد جلالت داده بمباري جان نثار
شدند . سلطان خسرو اكثر را بقتل داده آواره بادي فرار
گشت . و شيخ يك ميدان راه پيش از ناردگاه فرود آمد .^(۲)

همان روز در سه ساعت از شب گذشته جنت مكاني بر
جذاج استعمال رسیده شيخ را در آغوش گرفت . و در خيۀ او
بيتوتت فرموده آن مكان را (كه از پرگنه بهيرون وال بود)
همب الالهام شيخ پرگنه ساخته بفتح آباد موسوم نموده بشيخ
عنايت كرد . و شيخ را بخطاب مرتضى خان و صاحب صوبگی

چنانچه مردم را گمان وليعهدی او بهم رسيد - پس ازانکه شاهزاده بحضور رسيد خالي از شورش دماغ نبود - پادشاه بمساهه و مدهنه مي گذرانيد - چون مردم شاهزاده بگجرات (که بتازگي در قبول ايشان مقرر شده) رفته بودند عرش آشياني در ايام بیماری ارتحال اياما فرمود که شاهزاده بيرون قلعه خانه نشين شود - تا مبادا اهل خلاف غدري توانند بکاربرد ميرزا عزيز کوکه و راجه مانسنگه بقربانتي (که با سلطان خسرو داشتند) در فکر فرمان درائي در افتاده دروازه های قلعه را بمردم خود هواله کرده دروازه خضري بشرکت کمان خون بشيخ سپردند - برخاطر شيخ (که صاحب اختيار فوج بود) گران آمده از قلعه برآمده بشاهزاده آداب تهنييت سلطنت بجا آرد - امرا آنرا شنیده از هر جاني هجوم کردند - و هنوز عرش آشياني محتضر بود که راجه مانسنگه ببحالي صوبه بنگاله مهتمال گشت - چنت مکاني بقلعه درآمده سربر آرا گشت و شيخ را بصاحب السيف و القام مخاطب نموده بمنصب پنجيزاري و خدمت عمده ميربخشيگري سرفراز فرمود *

دوم آنکه چون خيال سلطنت بکلیترة سرائی خوشامد گويان

در دماغ سلطان خسرو پيچيده بود در سال اول جلوس

پدر والا اقبال سنه (۱۰۱۴) هزار و چهارده هشتم

فوي الحجه وقت شب فرار گزيده و تاراج کنان از آگره بلاهور

(مائرا الامرا) [۶۳۵] (باب الشين)

بودند - و چند جا راه بگرفته - آريزه گرمي پذيرفت - دران
ميان شيخ بر فراز فيل خود برآمد - از نيرنگي تقدير فيل
فرمان پذيري گذاشته پيراهه شتافت - شيخ برود باره رسیده
تفحص گذر داشت - که ناگاه جمعی در رسیده به تير اندازي
زخمه رسانيدند - شيخ خود را بطرف انداخته رهگرا گشت
آنها دران که شيخ در عماري ست - دران هنگام ملازمه رسیده
بر اسب خود نشانده بارور آورد - صلح قرار يافته درهم خورد
قتل و بشومي غدر به پیکار پی در پی دشت فرار پدای
ناکامي پيمود *

شيخ در سال سيم بمنصب هفتصدي سرفرازي يافته
تا سال چهارم بهزار و پانصدي رسیده بود - از يادری اقبال
بميربخشيكري علم افتخار افراخت - بخشي بوده وزير نشان
چند سال دفترتن را (که لازمه خدمت ديواني ست) از بے رشدي
ديوان بجانب خود کشیده محال جاگير را بآباب طاب
تذخراه ميداد - و پس از فوت عرش آشياني دو خدمت
شايبه از شيخ بظهور آمد - که بدان سبب اعتبار و رتبة او
از اقران و امثال بلکه جميع اعيان و ارکان سلطنت برگذشت *

نخستين آنکه چون جانت مکاني در شاهزادگي بخود سري
در آله آباد بنوکران خود خطاب و مناصب داده قبول تقسيم
نمود عرش آشياني سلطان خمرد پسر کلان امشان را اعتبار افزون

جلال بخاري (قدس سره) منتهي مي شود - و ايشان بهفت واسطه
 بامام همام علي نقی الهادي عليه السلام ميرسند - گویند جد^(۲)
 چهارم شيخ سيد عبدالغفار دهلوي بفرزندان وصيت کرد - که
 مدد معاش بگذاريد - و نوکري سپاهگري نماييد - بالجمله
 شيخ در مغرسن بملازمت عرش آشياني رسيد - و بحسن
 اخلاص و پرستاري شايسته مورد التفات گشته بقرب و اعتبار
 اختصاص يافت - و بکارداني و فراست و مردانگي و شجاعت
 ناموري اندوخت - سال بيست و هشتم (که خان اعظم از
 فاسازي هواي بنگاله معارفت بهار نمود - و سپاه آرائي بوزير
 خان بازگرديد) قتلوی لوهاني (که چيره دست اردیسه بوده
 سرتابي و زياده طلبي پيش گرفت) ناچار بوجه محال از بنگاله
 نیز افزردند - و قرار يافت که شيخ فرید در جای معين ملاقات
 کرده عهود و شروط آشتي را استحکام دهد - آن غدار در موعد
 ملاقات حاضر نشد - شيخ از خير انديشي و ساده لوحي
 بگفته چرب زبانان هخن ساز متوجه منزل او گشت - قتل
 بلايه و چابيلوسي پيش آمده اندیشه آن داشت که هرگاه
 مردم بجای خود آسایش گزينند شيخ را گرفته بگوشه
 بر نشانند - و بگردگانی او کامياب خواهش گردد - شيخ دريافته
 هر آغاز شب آهنگ رفتن نمود - در جلو خانه اسب نگذاشته

بر ماده فیل سوار بود - از قضا فیل بران دوید - شجاعت خان
با آنهمه استقلال با فطراب از ماده فیل فرود آمد - پایش
شکسته بدان درگذشت *

• شمشیر خان ارسلان بی ازبک •

از امرای عهد جنت مکانی ست - سابقا حکومت کهورد
داشت - و از نوکران متوسط الحال دای محمد خان والی
قران دیار بود - پس از آن (که کهورد را در سوکار پادشاهی سپرد)
سال سیوم جاس آمده دولت ملازمت دریافت - و بعد از
مذمب مناسب و خلعت سر عزت برافراخت - پستر تیل
در سیوسدان مضاف صوبه تنه یافته بحکومت آنجا نامزد گردید
سال پنجم بعد از علم رایت امارت برافراخت - سال نهم چون
صوبه داری تنه بمظفر خان معموری مقرر شد از معزول گشته
بعضور آمد - و در مهم رانا برکاب پادشاهزاده سلطان خرم
دستوری بپذیرفت - و در مدت موزود چشم جهان بین را بر بصرت
گوبند مرد ساده برد - و بادای عبادت یومیه و تلاوت کلام آسمی
می پرداخت - و از صاحب همتش رشع حصنات همیشه
می چکید - بمرتبه سه وزاری رسیده بود *

• شیخ فرید مرتضی خان بخاری •

در اقبال نامه گوید که شیخ از سادات موسوی صفت و این
خالی از غرابت نیست - چه نسبت سادات بخاریه رسیده

عنان برگردانیده نیم جان خود را به بنگاه رسانید - و نیم شب
 جان بهپرد - ولی خان برادرش و ممربز خان پسر او خیمه
 و اسباب را برجا گذاشته نعلش ادرا برداشته بمحکمہ خود
 شتافتند - چون در بہادران لشکر فیروزی قاب و طاقم قطره و
 پویہ نمائندہ بود شجاعت خان باثفاق معتقد خان (کہ پس از
 جنگ بکومک (سیدہ بود) بتعاقب شتافت - ولی خان نجات
 خود در بازگشت دیدہ زینہاری گردید - و بقول و پیمان
 با جمیع خویشان و برادران آمدہ ملاقات نمود - و چہل و نہ
 زنجیر فیل برسم پیشکش آورد - شجاعت خان آنها را ہمراہ
 گرفتہ در جہانگیرنگر باسلام خان پیوست - و در جلدوی
 این حسن خدمت و پاداش این قسم بہادری از پیشگاہ خلافت
 و جہان بانی باہافہ منصب و خطاب رستم زمان اختصاص
 گرفت - و چون اسلام خان پاس قول او و مراعات عہدے (کہ
 با بازماندہای عثمان کردہ بود) نگاہ نداشتہ ہمہ را روانہ حضور
 ساخت چنانچہ ولی خان را با ممربز خان حسب الحکم
 عبداللہ خان در کالی تلوری احمدآباد رہگرای فنا ساخت
 و ایاز غلام کہ متبنای عثمان بود با دیگران در چاہہا بحبس
 طویل گذرانید شجاعت خان از عہد شکنی اسلام خان کبیدہ خاطر
 شدہ از بنگالہ برآمد - اتفاقا دران ایام فرمان صاحب صوبگی
 بہار بنام او رسید - (رے) کہ بشہر پٹنہ داخل ہی شود)

پادشاهی پای همت افشوده جان نثار گشتند - افتخار خان سردار فوج برانغار و کشور خان سر فوج جرانغار داد تهور و جلالت داده مردانه جان در کار دلی نعمت سپردند آن متهور بے باک (با آنکه از همراهیان او جم غفیر علف تیغ خون آشام شده بودند) حسا بے ازان در گرفته دیگر باره بر فوج قول شجاعت خان تاخمت - خویشان و برادران شجاعت خان رستمانه بکارزار درآمده جمعی نقد جان در باختند - و گرچه زخمهای منکر برداشته از کار باز ماندند *

درین وقت عثمان خان (که سیار فربه و مبطن بود) بر فیل حوضه دار سوار بر سر شجاعت خان رسید - آن شجاع نامور اول نیزه بر فیل زده پس ازان در زخم شمشیری در پی بر چهره فیل رسانید - نگاه جمدهر کشیده در زخم دیگر زد فیل از معنی و دلاوری غضب آلود قدم بیش نهاده شجاعت خان را با اسب زیر کرد - و او بچستی و چالاکی چون برق از اسب جدا شده راست افتاد - درین وقت جلودارش شمشیر در دستی چنان بر دستهای فیل زد که بزانو درآمد و شجاعت خان بدستداری جاودار فیل بان را از فراز فیل کشیده جمدهر دیگر بخرطوم رسانید - فیل فریاد زنان چند قدم بستر رفته افتاد - و درین هنگام تنگ تنگی از غیب بر بهشانی عثمان رسید - دانست که ازان زخم جان بر نیست

* شجاعت خان شیخ کمیر *

م. اطیب برستم زمان چشتی فاروقی ست - ساکن مو
 قرابت قریبه باسلام خان چشتی داشت - و از عمد منصبداران
 و شناس عهد اکبری بود - در زمان جنت مکانی ترقی نموده
 هنگامی (که خانجهان لودی با فوج جرار بسرداری دکن
 تعیین گشت) چون هراولی فوج پادشاهی (که همیشه متعلق
 بسادات باره بود) خانجهان بسکه اعتماد برشهامت و پردلی
 شجاعت خان داشت او را هراول کل عساکر نمود - هرچند
 سادات اظهار رنجش نمودند (که این امر اثری ماست)
 اما خانجهان نه پذیرفت - و پس ازان تعیین بنگاله گردید
 اسلام خان صاحب صوبه آنجا در سال ششم اکثر امرای نامی را
 بسرداری شجاعت خان بر سر عثمان خان لوهانی (که راجه
 مانسنگه در ایام حکومت خود بسیار از خویش و قوم خود را
 در مکاربات او بکشتن داده کارے نساخته بود) کسایل
 نمود - چون شجاعت خان بحدود متعلقه او (سید عثمان
 خان) که بخار نخوت و غرور در کاخ دماغش جا گرفته بود
 در کمال سطوت و شوکت به ترتیب صفوف پرداخته عرصه
 مبارزت آراست - و هر فوج با فوج مقابل خود در آریخت
 عثمان فیل مسمت جنگی (که اعتضاد قوی خود میدانست)
 پیش انداخته بر فوج هراول تاخت - بهادران نامی فوج

ديده عرض كرد - خواستند منزوي سازند - خانجهان گفت مردم
خوب جمع كرده - و بر كشيده حضرت است - نبايد از پا
انداخت - باز تعيين دكن گرديد - و مدتي درانجا بسر برده
باجل طبعي در گذشت - شعر را خوب مي گفت - صاحب
ديوان است - فارسي تخلص ميكرد - ازوست * * بيت *

* بيمن عشق بكوين صلح كل كرديم *

* تو خصم باش ز ما دوستي تماشا كن *

* ديگر *

* شرر ناله بغربال ادب مي بيزم *

* كه بگوش تو مبدا رسد آواز درشت *

پسران اميرالامرا شهيداز خان در حيات پدر ترقى كرده زندگى
بهپرد - يك گروهى لكهنو سرائى بنام خود آباد نمود - و ميرزا
گل و ميرزا جلاله با جنت مكايى نرد و شطرنج مي باختند
و مصاحب و مقرب بودند - اما بعد از فوت پدر آن حالت
و رتبه نماند - چنانچه از ميرزا جلاله (كه هيچ پادشاهزاده
اين قسم تعيش نكرد) مصري بيگم مبيۀ آصف خان جعفر را
(كه در خانه او بود - و از ناسازي زن و شوئي درميان نيامده)
بعد فوت آصف خان بموجب حكم مطلقه ساخته بميرزا لشكري
پسر يوسف خان عقد بستند - هر دو برادر همواره مصاحب خان
بكايل رفته در عين جواني ايام حيات شان بسر آمد *

مي نمود خان اعظم نخوت و رعونتي كه داشت املا اعتنا نميگردد
 روزي . قريم طرفداري سلطان خسرو سر ديوان بار گفتگوي
 درشت كرد . و بيداكاه بهادشاه گفت . كه اين دولتخواه
 خسرو است . كشتن او صلاح وقت . و پس ازان (كه پادشاه از
 تقصير ميرزا كوكه در گذشت) فرمود كه ميرزا امير الامرا (ا)
 مهمان ساخته لك روپيه نقد و جنس بگذراند *

گويند وقت طعام همه امرای عمده حاضر بودند . ميرزا
 كوكه با امير الامرا به پاپلوسي در آمد . كه نواب شما بما مهرباني
 نداريد . و الا والد مرحوم شما ملا عبد الصمد چه قدر محبت
 داشت . درين خلوت خانه نقش و نگاره كه مي بينيد بدست
 خود كشیده . خانجهان و مهابت خان بمقتضای جواني
 ضبط خود نكرده برخاستند . چون اين ماجرا بهادشاه رسيد
 به امير الامرا گفت كه زبان باختيار او نيست . شما بدو در نه افتيد
 در سال دوم بعرضه بيماري از موكب پادشاهي (كه بسير كابل
 متوجه بود) در لاهور ماند . و كالت بآصف خان جعفر مقرر شد
 و پس ازانكه تعيين دكن شد با خانخانان محبت برار نگريد
 طلب حضور گشت . جمعيت بسيار فراهم آورده باكثر
 پيشگي داده بود . باز پس گرفته سه هزار سوار نگاهداشت
 گويند مرض نهيان بهم رسانیده بود . هرچه ميگفت از خاطر
 ميرفت . خانجهان بعيادت او مامور شد . او را مصلوب الحال

بيک تنگدائے پناه برده روزگار بظاکمي مي گذرانيد - از آب و هوای مخالف نيم جانے بيش نداشت - که آرازه جلوس جهانگيري عالم را در گرفت - ازین نويد جان بخش بعد پانزده روز از سرير آرائي گرم و کيرا بعز ملازمت فايز شده بخطاب اميرالامرا و منصب والای وکالت و تفريض مهر اوزک بلند پایه گشت - و مختار کردند که هر قدر جاگير خواسته باشد
(۲)
از محالات حيدرآباد بگيرد *

جنت مکاني در روز نامه (که مرقوم خامه خاص ايشان است) بذوک قلم داده - که نسبت بندگی شريف خان بجائے رسیده که هم برادر و هم فرزند و هم يار و هم مصاحب منست - روزیکه رسيد حیات تازه يافته دانستم که الحال پادشاه شدم - و در خور کاردانی او خطابه نيافتم - اگرچه اميرالامرا کردم - و پنجهزاري نمودم - چکنم ضابطه پدرم همین بود که زياده ازین نمیکرد - آنچه از من است پيش اوست اميرالامرا در اول جلوس کاریکه کرد برای اخراج افغان (که دشمن مغول است) عرض نموده احکام بممالک محروسه قلمي نمود اما اعظم خان بمبالغه ازین کار باز داشت - که جم غفیر اند و هیچ ناهیه از آنها خالي نیست - مفسده عظيم برپا خواهد شد و چون اميرالامرا بر جميع اعيان سلطنت تفوق و برتری

همراهي گزید - تا آنکه در سنه (۹۵۶) نهصد و پنجاه و شش در کابل شرف بهساط بوس دریافتہ مشمول عواطف گردید در عهد عرش آشياني هر چند منصب چهار صدي داشت اما در مصاحبت و قرب پایۀ برتر افراخته بعزت و اعتبار بحر برد - گویند خواجه در یکدانه خشخاش سورۀ اخلاص نوشتہ بود - محمد شريف بمنصب دو صدي سرفرازي یافته سال سي و چهارم در حين مراجعت موکب اکبري از کابل در جاکۀ سفید سنگ یکے از فرومایگان پردۀ ناموس کشاورزے دریدہ بیاسا رسید - ظاهر شد کہ محمد شريف نیز با او همراز و همدستان بود - گوشمالی خوردۀ مالشے بسزا یافت - چون پادشاهزادہ سلطان سليم باعتبار هم مکتبي ربطے تمام داشت در وقتے (کہ شاهزادہ مهم رانا ملتوي گذاشته بالآباد فردکش کرد - و آثار خود سري ظاهر نمود) عرش آشياني او را از برهانپور برهنمونئ شاهزادہ بشاهراہ مقصود روانہ فرمود - او زیادہ بر سابق بر شورش مزاج شاهزادہ افزودہ خود وکیل درامت گردید - و بمرتبۀ در مزاج شاهي جا کرد کہ از بے اندیشگي وعدہ فرمود - کہ ہر گاہ نوبت سلطنت بمن رسد نصف پادشاهي بتو خواہم داد - و پس ازان (کہ شاهزادہ بقايد توفيق عازم حضور شد) محمد شريف بہسبب کردار ناپسندیدہ خود جدا گشتہ بشعاب جبال خزید - و ہر روز

به نیروی مهم و یارویی غیرت خود را بخانه رسانیده خواست
 که زوجه خود را بکشد - مادرش بشیون و ناله ظاهر نمود
 که او خود را بچاه انداخته - شیرافکن خان آن را شنیده
 جان بهپرد [مخالف اقبال نامه جهانگیری ست - بعد ازین
 واقعه شیخ غیاث خواهر زاده قطب الدین خان مهرنما را
 با دختر و پسر شیرافکن خان مع اموالش بحضور رسانید
 او چند روز بعلت تقصیر شوهرش (که کولتاش پادشاهی را
 کشته) معاتب ماند - چون بشرف ازدواج جنت مکانی درآمد
 دختر (که از شیرافکن خان داشت) در حباله عقد شاهزاده
 سلطان شهریار کوچک ترین اخلاف جنت مکانی درآمد - و بدان
 سبب با شاهزاده ولی عهد شاهجهان مدعی گشته سلسله جنیان
 شورش عظیم گردید - چنانچه بتفصیل بما بجا درین اوراق
 رنموده کلاک سوانح ساک گشته *

• شریف خان امیرالامرا •

پسر خواجه عبد الصمد شیرین قلم شیرازی ست - که
 جدش خواجه نظام الملک وزیر شاه شجاع شیراز بود - هنگامی
 (که حاکم آشیانی همایون پادشاه از شاه ایوان رخصت
 قندهار یافته بحیر تبریز شتافت) خواجه (که در فن تصویر
 نادره کار ماهر آفرین بود) درانجا بملازمت رسیده بسیار
 مرغوب خاطر آمد - اما بنابر عوائق درکار نتوانست

(باب الشين) [۴۴] (متأثر الامرا)

در وقت رخصت قطب الدين خان كوكلتاش صاحب صوبه بنگاله
دو كلمه در حق او ارشاد فرمود - شيرافكن خان از نوشته
وكيل مطلع شده بدمظنه گشت - و دانست كه زير كاسه
نهم كاسه هست - و ازان روز ترك يراق بختن نموده بواقعۀ نگار
و مردم پادشاهي گفت - كه من الحال نوكر پادشاه نيستم
چون قطب الدين خان در سال دوم بيرونان سرے كشيد
شيرافكن خان (كه بيرون خيمه زده بود) باستقبال روانه شد *
گويند وقت وداع مادرش دربلغه برسرس راسم
كرده گفت - كه بونم پيش ازآنكه مادر تو گريه كند مادر
او را بگريه آر - و سر و چشم بوسيده رخصت نمود - و هر چند
او از مكر و غدر كوكلتاش ايمن نبود اما في الجملة از
پيغامهايش طمانيفتي حاصل كرده از اجل گرفتگي فوج را
بيرون لشكر گذاشته خود با دو سوار (كه يكم ازان خواجه سرا
بود) بملاقات شتافت - پس ازان كه از وضع در خورد و حرف زدن
كوكلتاش غدرے بخود تفرس نمود پيشدستي كرده كار
قطب الدين خان را با تمام رسانيد - چون اطراف و جوانب
مردم كوكلتاش فرو گرفته بودند نگذاشتند كه بدر زند
مظلوم * تاريخ كشته شدن اوست *

و آنچه گويند [كه شيرافكن خان با آن همه
جراحتهاي ے شمار (كه هر يكه مولم و جانگاه بود)

بختانخان سپهسالار (که متوجه تعظیم گتله بود) پیوست
 و بوسیله التفات آن سپهسالار غایبان در ملک نوکران پادشاهی
 ملتزم گردیده خدمات شایسته و مردانگیهای نمایان بها آورد
 چون خانخانان مظفر و منصور ازان یورش معارفت نمود
 حسب التماس او بمنصب مناسب سرفراز گردید - و عرش آشیانی
 در همان ایام مهرنما^(۲) مبیة غیاث بیگ طهرانی را (که دیوان
 بیوتات بود) معقد ازدواج او در آورد •
 گویند کوچ میرزا غیاث همیشه در جشن و اعیان
 به محل قدس منزل پادشاهی می رفت - مهرنما (که
 بنور جهان مخاطب گردید) اکثر همراه مادر می بود - از غرائب
 اتفاق شاهزاده سلیم (که بریعیان شباب رسیده) میلان خاطر
 بدر بهم رسانید - و پس ازان (که این کچه در محل گل کرد)
 خفیه پادشاه آگهی شد - فوراً او را بعالی قای بیگ پیوند
 پیوکانی داد - و چون شاهزاده بهم رانا مامور شد عالی قلی
 بیگ بهمراهی تعیین گشت - شاهزاده او را مورد الطاف
 و عواطف فرموده بخطاب شیرافکن خانی برنواخت - و پس
 از جلوس بتیولدار می بردوان (که برزخ مت میان بنگاله
 و اندامه) مرخص نمود - و چون او کار طالبها داشت در تعلد
 خود لوازم جرات و جرات بها می آورد - جذبه مکانی

داشت بهیار بر خود پیچیده برخاست - خانخانان بار دیگر
بعجز و التماس میرزا را بخانه شیخ برد - شیخ قاسم
دروازه استقبال کرده تواضع زیاد نمود - و گفت ما مخادیم
و هم شهری شما ایم - میرزا متعجب گشته از خانخانان پرسید
آن نخوت و این فروتنی چیست - خانخانان گفت آنروز
تورگی و کالت در نظر داشت - سایه بمثل اصل کار کرد
و امروز برادرانه در خورد - قطع نظر از همه چیز شیخ در فن
انشا طرفه سحره بکار برده - با آنکه از تکلفات منشیانه و تصلفات
مترسلانه عاری است اما متانت سخن و استخوان بندی
کلمات و نشست مفردات و تراکیب مهتجسته و فقرات
بیگانه قسمی است که دیگر را تتبع بدشواری میسر است
و شاهد این مدعا تاریخ اکبری است - و چون التزام نموده
(که بیشتر الفاظ فارسی باشد) لهذا گفته اند که شیخ خمسه
نظامی را نثر کرده - و از کمال مهارت اوست درین فن که
مطالب بهیاری بدیهی البطلان را بنابر خداوند ستائی در
بادی الرای به تمهیدات چند تحریر نموده که بے امعان نظر
پی بمقصود نتوان برد *

• شیر افکن خان علی قلی بیگ •

استجلو سفرچی شاه اسمعیل ثانی فرمانروای ایران بود
که بعد فرتش از راه قندهار بهمد می آمد - در ملتان

و ملبوسات مستعمل سوای باجامه که حضورش می سوختند همه را روز نوروز بنوکران می بخشیدند - اشتهای غریب داشتند - نقل کنند که سوای آب و هیمه بیست و دو آلتوز وزن راتبه طعام بود - پسرش شیخ عبد الرحمن «فخره» می شده می نشستی - و «مهرن» بارچیخانه که مسلمان بود استاده نگاه می کرد - در طعامی که شیخ در مرتبه دهمت می کرد آن را روز دیگر هم می بخشدند - و اگر چیزی بے مزه می بود به پسر می خوراندند - او رفته بیادریان چشم نمائی می کرد لیکن خود هیچ نمی گفت *

گویند در یساق دکن آنقدر ثوره و ضابطه بکار برد که مزید بر آن منصور نیست - در چهل (۲) (۲) مصدع برای شیخ فرش می انداختند - و هر روز هزار لنگری طعام خامگی می کشیدند - بتمام امرا تقصیم می شد - و بیرون نه گزی هر با کوزه بهر کس از وضع و شریف که اشتهای داشته باشد کهچیزی تمام روز پخته می دادند - گویند هنگامی که شیخ وکیل - طلق احمد (وزیر خانخانان با میرزا جانی بیگ حاکم قنده بدیدنش آمد - شیخ بر پلنگ دراز کشیده جزو اکبرنامه میدید - املا متوجه نشد - همین قدر گفت بیائید میرزایان بنشینید - میرزا جانی بیگ که دماغ سلطنتی

از نو ی بسوداگری اندازند - و با راجپوت بهارند - و تربیت
 نمایند - عرش آشیانی تالیف این جماعه را از اعظم امور ملکی
 و تحت باقی الغایت می کوشید - حتی مراسم معموله
 اینها را مثل منع ذبح گاو و حلق لحیه و انداختن گوشواره های
 مردارید در گوش و جشن دسره و دیوالی و غیر ذلک مراعات
 می نمود - شیخ هر چند بمزاج پادشاه تصرف داشت اما
 شاید بحسب جاه نتوانست عذر گرفت - این همه نسبتها
 پدر عائد گردید *

در ذخیره الخوانین آورده که شیخ شبها بخانه درویشان
 رفته اشرفیه می گذرانید - و التماس میکرد - که برای سلامت
 ایمان ابوالفضل دعا کنید - و این لفظ بارگیر کلامش بود
 که آه چه باید کرد - و دست بر زانو میزد - و آه سر
 میکشید - ناسزا بر زبان نداشت - بدگوئی و غیر حاضر و
 بازیافت و فردغی هرگز در سرکار او نبود - و هر کرا
 عامل میکرد اگر بد هم می بود تا مقدر تغییر نمی نمود
 نمی گفت که مردم حمل بر خفت عقل من خواهند کرد
 که نادانسته چرا بتربیت او متوجه شد - و روز تحویل
 حمل جمیع کارخانه از نظر او می گذشت - موجودات آن
 نوشته نزد خود نگاه میداشت - و دفاتر را می سوخت

(عادل‌الامرا) [۶۱۹] (باب الشیخ)

و علم نقطه الحاد و زندقه و اباحت و توسیع مشرب است
و مثل حکما مقدم عالم گردند - و انکار حشر و قیامت نمایند
و مکافات حسن و قبح اعمال و جنت و نار در عافیت و مذمت
دنیا قرار دهند - العیان بالله *

شیخ با آن طبع رسا و ذهن درست و مزاج محققانه و نظر
تدقیق (که در مهمات دنیایی و مقدمات رسمی هیچ نقیر
و قطمیر فرر نگذاشته) چگونه در متفقات عقلا خوض نموده
طرف راجع^(۲) را فرر گذاشت - آدمی در کار دنیا که ناپایدار است
زیان خود نه اندیشد - و نقصان بخود نه پسندد - در کار عقبی
که باقی و پایدار است چگونه دیده و دانسته خسارت گزیند
فمن یضلل الله فلا هادی له *

آنچه تتبع احوال اشعار می نماید عرش آشیانی از ابتدای
من شعور بر سوم و ارضاع هندوستان ولوع تمام داشت
پس از آن بداس و صایای پدر بزرگوار بر طبق ارشاد دارای
ایران شاه طهماسب مغوی در حین ملاقات (که استفسار
احوال علی الخصوص کیفیت هند و برهمزدگی سلطنت
بدیان آمده شاه گفت - معلوم شد که در هندوستان دو فرقه اند
که به پاهگری و تم داری اختصاص دارند - افغان و راجپوت
الحال افغان را از خود نمی توان کرد - که اعتماد نماند - آنها را

(۲) در [بعضی نسخه] فرر گذارد *

از شاه ابوالمعالی قادری (که از مشائخ لاهور است)
 آورده اند که گفتن - من از کارهای ابو الفضل انکار داشتم
 شیخ در خواب دیدم که در مجلس جناب رسالت ابو الفضل را
 حاضر کردند - حضرت جبه مبارک را بر روی شیخ انداخته
 در مجلس نشانند - و فرمودند که این مرد در حیات چند درجه
 مرتکب افعال بد گشته - اما این مناجات او (که ابتدایش اینست
 آهی نیکان را بوسیله نیکی سرافرازی بخشی - و بدان را
 بمقتضای کرم دلنوازی کنی) سبب نجات او شد - تکفیر شیخ
 زبان زد خواص و عوام است - برخی بکیش برهمن بیغاره
 زنند - و بعضی آفتاب پرست گویند - و جرقه دهریه خوانند
 آنکه غایت تفویض بکار بردن بالحاد و زندقه نسبت دهد
 و دیگری که انصاف می درزد چون مقلدان متصوفه (که
 بدنام کنند نیکو نام چند اند) بصلح کل و رعیت مشرب
 و ادعای همه درست و خلع ربقة شریعت و التزام طریقه اباحت
 منسوب می کند - صاحب عالم آرای عباسی گوید - که شیخ
 ابو الفضل نقطوی بود - چنانچه منشورے { که به میر سید احمد
 کاشی [که از اکابر این طائفه و صاحب رساله در علم نقط است
 و در سال (۱۰۰۴) هزار و دو هجری (که در ایران ملحد کاشی
 واقع شد) شاه عباس در کاشان میر را بدست خود بقتل آورد]
 انشاء نموده فرستاده بود { دلالت برین معنی دارد

عار فرار هر خود نه پسندیده مردانه نقد زندگي در باغی *
 خدمت مکاني خود مي نويسد که چون شيخ ابوالفضل پدر من
 نهن نشين کرده بود که جناب ختمي پناهي (صلی الله
 عليه و آله و سلم) فصاحت تمام داشت . قرآن کلام درست
 لهذا وقت آمدنش از دکن به برمنگه دیو گفتم که بقتل آرد
 بعد ازین پدرم ازین اعتقاد برگشت . و بذات فابطه قدیم سلسله
 چغده (که فوت شاهزاده مریخ بهادشاه نمي سازیدند
 و رکیش در مال نیلی بدست بسته سلام مي کرد . ازان معلوم
 میشد) چون کسی را از مردم حضور جرأت نشد که راتعه شيخ
 بعرض رساند رکیش همان فابطه بعمل آورد . عرش آشیانی
 زیاده بر فوت پسران متأسف گشته پس از استعمار فرمود
 که اگر شاهزاده را داعیه پادشاهي بودی مرا کشته . و شيخ را
 نگهداشتم . و بداده این بیم خواند *

* شيخ ما از شوق بیداد چون موی ما آمده *
 * اشتیاق پای بوسه می مر و پا آمده *
 خان اعظم تاریخ فوت شيخ بطریق تعمیه یافته * ع *
 تیغ اعجاز نبی الله سر باغي برود *

گویند شيخ در خراب آمده گفت که تاریخ فوت من
 بنده ابوالفضل است . چرا در کارخانه حق حیران مانده
 فصل او وسیع است . که نوید نشود *

بشاهزاده دارند و در راستي و درستي و اعتماد و محرميت
 هيچ يک باو نمي رسيد) از دکن طلب فرمودند - و حکم شد
 که جمعيت خود در آنجا گذاشته جريده بشتابند - او شيخ
 عبد الرحمن پور خود را با جمعيت خود و اموي کومکي
 در دکن گذاشته برسم ايلغار براه نوردی در آمد - جنت مکاني
 (که از فرط اخلاص و يکدري شيخ بولي نعمت خویش
 غبار آلوده خاطر بود) آمدنش درين هنگام مغل مطلب
 انگاشته و جريده رفتنش غنيمت پنداشته بل از قدر نشناسي
 دفع شيخ را اولين پايه سلطنت دانسته برسنگه ديو بنديله را
 (که از سرزمين او عبور شيخ فاگزيير بود) بانواع نوازش
 اميدوار ساخته بقتلش تهریض نمود - او در کمين فرصت
 نشست - چو در اجين اين خبر بشيخ رسيد مردم گفتند
 که از راه گهائي چاندا بايد شتافت - شيخ گفت که دزدی را
 چه مجال که سواره من بگيرد - (روز جمعه چهارم ربيع الاول
 سنه (۱۰۱۱) هزار و يازده در نيم گروهی سراي بدير) که
 از نوردنش کرده است) برسنگه ديو با سوار و پياده بسيار
 هجرم آورد - هواخواهان شيخ توغيب برآمدن از عرصه پیکار
 نمودند - و گدائي افغان از قديمان او گفت - که در قصبه
 انتري که متصل است رای رايان و راجه سورجنگه با سه هزار
 سوار فرود آمده اند - آنها را همراه گرفته تنبيه بايد کرد - شيخ

راجو منا و بحري برگرفتن پور شاه علي عم نظام شاه بميان آمد
 خانخانان بجانب احمد نگر و شيخ بكشايش ملك ناسك
 دستوري يافت - اما چون بر سر پور شاه علي مردم بسيار
 هجوم کردند شيخ بموجب حکم ازان سو باز گردیده باتفاق
 خانخانان روی توجه بدان سمت گذاشت *

و چون در سال چهل و ششم عرش آشياني از برهان پور
 بهندوستان معاودت فرمود شاهزاده دانيال در برهان پور
 طرح اقامت ريخت - خانخانان با احمد نگر سکونت گرفت
 سپه سالاري و فوج کشي بشيخ باز گردید - شيخ پس از ستيز
 و آديز با پور شاه علي عهد و پيمان موكد ساخته بمالش
 راجو منا در آرد - و جالنه پور و آن نواح (که متصرف
 شده بود) برآورده تا گهائي دولت آباد و روضه بدندال شتافته
 و از کنگ چتواره فرود آمده با راجو مکرر در آريخت - هر بار
 فيروزي در داد - راجو چندی در پناه دولت آباد گذرانیده
 باز هجوم کرده رسيد - و باندک آريزش فرار نمود - نزديک
 بود که گرفتار شود - خود را بخندق آن قلعه افکند - بنه
 و بارش بغمائي شد *

در سنه چهل و هفتم (که مزاج مرش آشياني بصنوح
 لخته امور از شاهزاده سلطان سليم انحراف يافت)
 شيخ را ازين رهگذر (که خدمت اندرزان حضور باز گهته

و لخته شمال سو دو نامور قلعه است - مالي و انترمالي
هرکه خود بآن استوار دژ در شود نخست بدین دو گذاره رود
و در بایب و شمال و ایسان بسان مالي - و آن را جونه مالي^(۲)
گویند - از دیوار او لخته مانده - و از خاور تا نیرت نیز
کوهچها در گرفته - جنوب سو بلند کوه سمت کورتهه^(۳) نام
و در نیرت بزرگ کوه سمت ساپن خوانند - چون پشین
بدست مردم پادشاهی درآمده بود شیخ بخدادندان مورچال
قرار داد - که چون آواز نقاره و کرنا بگوش رسد هرکس
بزینه برآید - و کوس را بلند آوازه گرداند - و خود در
شب تار (که ابر در ریش بود) با مردم خود بر فراز کوه ساپن
برآمده مردم را بدان راه نشان داده روانه کرد - آنها رفته
در درازه مالي بروشکستند - و بقاعه درآمده کوس و کرنا بنوا
در آوردند - قلعه نشینان بکارزار ایستادند - شیخ از پی دریده
قریب بصبح خود را رسانید - آنها سراسیمه بآسیر در شدند
روانه از هر سو یک بکورتهه و دیگره بجونه مالي برآمده
فتح سترگ چهره برافروخت - بهادر خان زینهاره شده بوساطت
خان اعظم کوکه سعادت ملازمت دریافت - و چون شاهزاده
دانیال به تهنیت فتح قلعه آسیر بحضور رسید شورش افزائی

(۲) در [بعضی نسخه] جونه مالي (۳) نسخه [ج] کورانهه - و در

[بعضی جا] کورتهه •

(مآثر الامرا) [۶۱۳] (باب الشين)

بغابرين پيغم نگشتهای شاهزاده بشيخ رسيد که کاربردهی
آن دولت خواه دانشين دور و نزديک است - خواهش آنست
که احمد نگر حضور ما مفتوح شود - خود را ازان آهنگ
باز دارد - و چون شاهزاده از برهان پور راهي گشت شيخ
حسب فرمان ميرزا شاهرخ را با مير مرتضی و خواجه ابو الحسن
بر اردر گذاشته خود بعزم آستان بوس روانه شد - چهاردهم
مضان سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت و آغاز سال چهل و پنجم
نزد کرگانون بيجا گذه به سجود قدسي عتبه ناميه بختمذبي
برافراخت - بر زبان عرش آشياني گذشت *

* فرخنده شبي بايد و خوش مهتاب *

* تا با تو حکايت کنم از هر باب *

شيخ باتفاق ميرزا عزيز کوکه و آصف خان جعفر و شيخ فريد
بخشي بمحاصره قلعه آسير تعيين شده حکومت خاندیس
بدو مفوض گشت - او مردم خود را با پسر و برادر همراه
داده بيست و در جا تهايه برنشاند در مالش سرتابان
همت بهت - و در همين ايام بمنصب چهار هزاري لوی
ناموري برافراخت *

* درزي شيخ بدیدبانی مورچال رفته بود - يکي از درونيان
(که باهل مورچال پیوسته) راهی باز نمود - که ازان بر دیوار
مالي گذه توان برآمد - چه در کمرگاه کوه آسپر باختر

(باب الشين) [۶۱۲] (مآثر الامرا)

روز شيخ هم باستعجال بارو داخل شد - شگرف شور شه
برخاست - كه و مه را خواهش باز گردیدن در سر - و شيخ برانكه
درين وقت با غنيم نزديكي و بوم بيگانگي باز گردیدن بگزند
خويش در بازیدن است - با آنكه بسيار خشم گرفته جدائي
گزيدند شيخ بدله توانا و همت درست بدلا ساي سران
لشكر و گرد آردی فوج پرداخته بكشایش دكن كوچ كرد
و در کمتر زمانه پراگندگيها فراهم آورده همگي قلمرو را
بگزیده روش پاسباني نمود - مگر ناسك كه از دروي راه
باز گرفته نشد - ليكن بيشتر جاها چون قلعه پتياله و قلتم^(۲)
و ستونده هر قلمرو افزود - و بر ساحل گنگ معسكر ساخته هر سو
فوج شايسته تعيين كرد - و به پيام گذاري با چاند بي بي
عهد و پيمان درست ساخت - كه چون آهنگ خان هبشي
(كه با او منازعت دارد) مالش يابد جنير باقطاع برگرفته
قلعه احمد نگر تسليم نمايد - شيخ از شاهگدهه بدان سو
روانه شد *

درين اثنا عرش آشياني باجين رسیده پيدائي گرفت كه
بهادر خان مرزبان آسير شاهزاده دانيال را ندیده - شاهزاده
آهنگ مالش او پيش گرفته - لهذا پادشاه عازم بهرانيپور
شده بشاهزاده نوشتند كه همت بكشایش احمد نگر گمارد

در چهل و سیوم سال الهی بآوردن شاهزاده مراد دستوری
 دکن یافت - و حکم شد که اگر امرای آنجا نگهداشت آن ملک
 بعده خود گیرند با پادشاهزاده بدرگاه آید - والا شاهزاده را
 روانه نموده بیارزی میرزا شاهرخ کارها سربراه کند - چون
 ببهرائپور رسید بهادر خان مرزبان خاندیمس (که همشیره شیخ
 بخانه برادرش بود) خواست بخانه برده بمراسم ضیافت
 قیام نماید - شیخ گفت اگر شما در کار پادشاهی همراهی
 گزینید پذیرفته شود - چون این راه بسته دید برخی کالا و خواسته
 بامرغان فرستاد - شیخ برگذارن با ایزد بی همال پیمان رفته
 که تا چهار چیز فراهم نشود از کس بر نهند - نخست
 دوستی - دوم دهش را بزرگ نشود - سیوم خود بداده
 آرزومند نبود - چهارم احتیاج خویش - سه طرز پیدائی دارن
 چهارمین را چه چاره بر سازد - که شاهنشاهی نواخت نقش
 خواهش بزدوده *

چون شاهزاده مراد (که از ناکام برگشتن از احمدنگر
 بدر از اندوه در شد - و فوت رستم میرزا پور از سرپاری گردید)
 بدممازی طبیعت پرستانان بپاده پیمائی افتاده بصرع انجامید
 از آوازه طلب روانه احمدنگر شد - تا این یورش را دستمایه
 نافرتن حضور سازد - نزدیگ بدیهاری بر ساحل پورنا رسیده
 در سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت بعالم بقا خرامید - همان

بقرب و مصاحبت روز افزون پادشاه وقت اختصاص گرفتند
 و چون شيخ را نصبت ببرادر كلان خود شيخ فيضي مناسب
 نام اتم بمزاج پادشاه بهم رسيد برسم امارت پيش آمد كرده
 سال سيم بمنصب هزاري افتخار اندوخت - و در سال سي
 و چهارم (كه والده شيخ نقاب گزين خاك گوديد) عرش آشياني
 بخانه اش آمده تعزیه و تسليه فرمود - كه اگر جهانيدان طراز
 پايدگي داشته و جز يك راه نيستی نميپرد دوستان شناسا دل را
 از رضا و تسليم گزير نبود - هرگاه درين كارواني سرا هيچكس
 ديرنماد نكوهش ناشكيبائي را كجا اندازه توان گرفت - در سال
 سي و هفتم بمنصب دو هزاري سربرافراخت *

و چون شيخ بمزاج پادشاهي بمرتبه جا كرده (كه محسود
 شاهزاده ها بود - تا بهمرا چه رسد) و همواره در خدمت پادشاه
 چون عرض با جواهر قائم بوده امر ب صوابديدش متمشي
 نميشد بعضي اهل عناد عرش آشياني را بران آوردند كه
 شيخ را بدكن روانه نمايند - و مشهور آنست كه سلطان سليم
 روزي بخانه شيخ در آمده ديد چهل كاتب نهسته قرآن
 و تفسير مي نويسند - همه را باجواي كتاب نون پادشاه برده
 بد مطنه ساخت - كه ما را ترغيب بچيزهاي ديگر مي نمايد
 و خود چون بخلوت ميرود آن كار ديگر مي كند - ازان روز
 در قرب و مصاحبت قدرتي رافع شد *

(مآثر الامرا) [۶۰۹] (باب الشين)

که تا نصف بیشتر ديمک خورده - و از استفاده مانده - او
سر کرم زده درر ساخته کاغذ سفيد پيوند داد - و باندک کامل
مبدأ و منتهای هر کدام دريافته باندازه آن مسوده مربوط
نگاشته بر بياض بود - پس ازان (که آن نسخه بدست آمد)
در مقابله درجا تغير بالمرادف و سه چهار جا ايراد بالمتقارب
شده - همگان بشگفت افتادند - از بس (که مزاج عزيمت گزين
و تحرير درست بود) از بار تعلق بگذرش ميزيمت - و آزادانه
ميخواست بسر برد - بکشود ابواب مکاسب نمي گرائيد - بتکليف
دوستان در سال نوزدهم جلوس عرش آشياني هنگامی (که
عزيمت پادشاهي بيورش ديار شرقي تصميم داشت) بتقبيل
مكتب خلافت استسعاد يافته تفسير آية الكرسي نوشته گذرانيد
و پس از مراجعت بفتحپور بار دوم بار ياب ملازمت گشت
آدازه فضل و دانائي او چون مکرر بمسامع اقبال رسیده بود
مشمول عواطف بیکران پادشاهي گرديد - و هنگام انحراف
مزاج اکبري از علمای متعصب اين هردو برادر (که با
رجحان علم و فضل خالي از مزاج شناسي و خداوند متائي
نبودند) کرة بعد اخري و مرة بعد اولی بشيخ عبد النبي
و مخدوم الملك (که با علم و دانش رسمي عمده سلطنت
بودند) مذاطره را بمجادله و مکابره رسانيده پيشت گرمي
عرش آشياني بالزامهای مسکوت خفيف تر ساخته در عرصه اعتبار

ساخته از میوه‌ات تا (یواری دست نهیب و غارت برکشوند
 لهذا در سال سی و پنجم شاه قلی خان بمالش آن کوته اندیشان
 تعیین گشته در اندک فرصتی به نیروی مردانگی و پردلی خار بن
 آن فتنه برکنده جهانے برآسود - در سر آغاز سال چهل
 و یکم بمنصب چهار هزاره‌ای سر برافراخت - و پس ازان بمنصب
 عمده پنجهزاری و مرحمت علم و نقاره بلندنامی گرفت - و در
 سال چهل و ششم سنه (۱۰۱۰) هزار و ده هجری در
 دار الخلافه آگره بعرضه اسهال بهط هستی در پیچید
 با کهن سالی برنا دل بود - از مردانگی و راست کاری فرادان
 بهره داشت - نازنول را بطریق ملکیت بوطن گرفته عمارات
 عالیه و تالاب کلان اساس نهاد - گویند در ایام بیماری دانست
 که جان برنیمت - سپاه را در ساله پیشگی داده زره‌ای بسیار
 بمستحقین خیرات کرد - و در گذشت *

* علامی فہامی شیخ ابو الفضل *

دومین پسر شیخ مبارک ناگوری سنه - در سنه (۹۵۸)

نہضد و پانجاہ و ہشت بوجود آمده بحدوث طبع و رسائی فہم
 و علو فطرت و طلاقت لسان در کمتر زمانے یگانہ و بے ہمتای
 وقت گردید - از فہم حکمی و علوم نقلی در سن پانزدہ سالگی
 فراغ حاصل نمود - گویند اول هنگام تدریس (کہ هنوز
 بہ بیست سالگی نرسیدہ) حاشیہ بر مفاہائی بنظرش درآمد

(مأثر الامرا) [۶۰۷] (باب الشیخ)

بیستم (که خانجهان ناظم پنجاب بریاست بنگاه نامزد
گردید) صاحب صوبگی آن ولایت بشاه قای خان افغان
یافت . و همیشه مصدر خدمات شایسته شده . منظور نظر
پادشاهی می بود *

گویند عرش اشیانی از کمال عاطفت و مهربانی او را درون
محل بردند . بخانه رفته خود را محبوب ساخت . چون
پادشاه آگهی رسید مخاطب بمحرم گردید . چون در آخر
سال سی و چهارم هنگام معاودت زابلستان از دریای بهت
گذشته (رزے) (۲) که متصل هیلان مضرب خدام پادشاهی گردید (۳)
در راه (که نوبت فیل حمل (ای بود) با عربده کاری و بد مستی (۴)
که داشت پادشاه خواست بر ماده فیل سوار شده بر فراز آن
بر آمد . پیش ازان (که پا بکلاه استوار شود) آن عربده ناک
بر ماده درید . عرش اشیانی بزمین آمد . اگرچه فیل بدیگر سو
توجه گماشت اما از افتادگی پادشاه لغت به بیهوشی گرائید
و سخت دردمندی داد . بتجویز خود خون گرفتن سودمند
آمد . در ممالک فتنه اندوزان نافر جام سخنرا بر ساخته . بصیارے
پرگذاشت دور دست بتاراج رفت . راجپوتان شیخارت با آنکه (۵)
سران آنها در حضور بودند خرد تباہ گشتی بیرات را بغمائی

(۲) نسخه [ب] ملان (۳) در [بعضی نسخه] حمل رای (۴) در [بعضی

نسخه] با نه کاری و بد مستی (۵) نسخه [۱] شیخارت .

هم باشد متضمن ناخوشی چند است) نهایت مکرره شمرده
از سائر برای نمی‌پسندید . خصوصاً از امرا [در سال سیوم
حکم فرمود که اورا از شاه قلی خان جدا نمایند - خان (که
مغلوب طبیعت بود) آتش بخان و مان در زده لباس جوگیان
پوشید - و افزا گرفت - بیرام خان در تدارک و تلانی سعی
بسیار کرد - که باز بتوجه پادشاهی بحال خود آمد - و در ایام
برهمزدگی دولت بیرام خان آنهایی را (که فرزند و برادر
می گفت) جدائی گزیدند - شاه قلی خان از وفا کیشی
دست از رفاقت برنداشت *

گویند چون بیرام خان در قلواره میان کوه سواک برآید
(۲) گنیش پناه برد و عرش آشیانی بنواحی کوهستان پیوست (دری
(که منعم خان حبيب الالتماس بیرام خان بآوردنش شتافت)
شاه قلی خان و بابای زنبور دست در دامن بیرام خان آویخته
بنیاد گریه و زاری کردند - هرچند منعم خان دلاسا نمود
سودمند نیامد - ناچار گفت که شما امشب در همین جا
بوده منتظر خبر باشید - بعد ازان که خاطر جمع گردد متوجه
ملازمت خواهید شد - آن وقت از همراهی بیرام خان تخلف
نمود - همانا این اندیشه برای خود بوده - و پس از فوت
بیرام خان ترقی بسیار کرده بمرتبه امارت رسید - در سال

(ماڈرالامرا) [۶۰۵] (باب الشين)

باز داشتند . در يهاق اسير دکن صاحب فرمان سامان نموده
چشم و چالاک در رسیده بتازگي محفوف عواطف پادشاهانه
گشت . و در همان ايام محاصره آن نامور حصار سال چهل و پنجم
ذی الحجه سنه (۱۰۰۹) هزار و نه هجري باسپاهال از دربند
هستي بر آمد *

• شاه قلي خان مصر •

بهارلو نوکر عمده بپيرام خان بوده . در جنگ هيمو (که
نخستين محاربه است . و باعث استقرار سلطنت عرش اشيايي
گريده) مصدر خدمت شايسته گشت . چون در ائذای گيرودار
تيرے از کمانخانه غضب الهي بهيمو رسیده کاسه چشمش
شکافته از پس سر او گذارا شد مردم او بے دست و پا
شده راه گريز سهرزدند . شاه قلي خان بسر وقت هيمو
در رسیده بے آنکه مطلع شود قصد فيلبان او کرد . تا فيل را
بطريق ألجا از جماعه غذائيم خود سازد . فيلبان از بيم جان
خود صاحب خود را نشان داد . شاه قلي خان ازين نويد
ممنون طالع خود گشته فيل را از معرکه برآورد . و هيمو را
دستم و گردن بسته بنظر پادشاه درآورد . و مورد نوازش والا
گردید . و چون بقبول خان نام پسر (که فلون رقص
دانست) علاقه خاطر بهم رسانيده پيوسته او را با خود داشته
عرش اشيايي [که امثال اين حرکات را (که هر چند بپاک بازي

(باب الشين) [٦٠٤] (مآثر الامرا)

پاشا به پدر خویش شیر شاه بر سر جونیپور آمده قبل کرد
بابا بیگ در حفاظت و نگاهبانی داد مردانگی و کاردانی داد^(۲)
پس در هنگام گذر چوسا سنه (۹۴۶) نصد و چهل و شش
(که شیر شاه به خبر بر اردوی پادشاهی ریخته بر شکست
و جنت آشیانی بهراسیمگی راه آگره پیش گرفت) او را با
دیگر معتمدان جهت برآوردن حاجی بیگم و دیگر پرستاران^(۳)
حرم سرا باردو فرستاد - آن اخلاص شعار بر در سرا پرده
پادشاهی از دست افغانان شربت مرگ در چشید - شام خان
بعین پرستاری و خدمت گزینی در عهد عرش آشیانی بپایه
امارت رسید - چون به همراهی خانخانان منعم خان بتسخیر
ولایت بنگاله رخصت یافت قضا را خانخانان دران دیار زندگی
بهسپرد - امرا بواسطه ضبط سرحدات او را بسپرداری بداشتند
و پیش ازان در سال سی و دوم موافق منصب سه هزارگی در سرکار
گذره تیولش مقرر گردید - و بعد ازان بحکومت دهلی مورد
نوازش خسروی گشت - و چون سال چهل و سیوم آن بلده پس
از اقامت چهارده ساله پنجاب مهبط الیه پادشاهی گردید
پیدائی گرفت که خان مذکور آن معموره را بچند^(۴) آذر
مهرده خود بتن آسانی بصومی برد - چنده بعتاب گاه

(۲) نسخه [ج] مریدی و مردانگی داده (۳) نسخه [ج] مریم مکانی
(۴) در [چند نسخه] بهندین .

(مائراامرا) [۶۰۳] (باب الشين)

یافته کام دل برگرفت - تا سال چهل و هفتم بتعلقه مرزور
می پرداخت - پستتر غزنین از تغیر او بشاه بیگ خان مقرر
شد - باقی احوالش معلوم نیست - باز بهادر پسر او در
صوبه گجرات جاگیر یافته داخل کومکیان آنجا بود - سال
بیستم و پنجم جلوس اکبری بتعیناتی پدر سرفراز شده
در مالوه جاگیر یافت - سال چهل و چهارم (که عمرش آشیانی
بنفس نفیس متوجه کشایش قلعه آسیر گردید) او با دیگر
امرا بمصره قلعه مذکور پیشتر روانه شده - و پس ازان
بجانب احمد نگر تعین شده در کومکیان دکن قرار یافت
و سال چهل و ششم در جنگ دستگیر مردم تلنگانه گردیده
چون علامی شیخ ابو الفضل باقتضای وقت طرح صلح قرار داد
و دستگیران طرفین رهائی یافتند او هم مختلص گشته
بمشکر پادشاهی رسید *

* شاهم خان جلایر *

از امرای کهن سال اکبری بوده - پدرش بابا بیگ جلایر
دربین دردمان خدمات شایسته بها آورد - خدمت آشیانی
حکومت جونپور بوی تفریض نمود - در آن هنگام (که هوای
ولایت بنگاله مرغوب طبع آن پادشاه عالی جاه افتاده ابواب
عشرت و شادمانی برکشود) جلال خان مخاطب تسلیم شاه

(۲) نسخه [۶۲] پنجم اکبری *

قامت قابلیت آراست - و بزم چشمنه ترتیب داده منزلگاه او
 بقدم میبشت لژم. عرش آشیانی زیب و زینت پذیرفت
 و هم درین سال از انتقال شجاعت خان مقیم بحکومت مالوه
 چهره اعتبار افروخته بدانصوب شتافت - و باز بهادر پور او را
 فرمان رفت که از گجرات برآمده بیادری پردازد - و باتطاع داران
 آن سرزمین آنکه از صوابدید او بیرون نروند - سال بیست
 و هشتم باتفاق قلیچ خان و غیره بمومک میرزا خان خانخانان
 نامزد شد - چون بدر پیوست سرداری برانغار یافته در روز
 جنگ مظفر از توپ اندازی و برق اندازی تردد شایسته
 بتقدیم رسانید - چون امرای مالوه پس از تنبیه سلطان مظفر
 گجراتی بتسخیر قلعه ^(۲) سرونج مامور بودند از نیز پدای قلعه
 مذکور رسیده مورچال بهمت - روز یورش نصیرا (که حارس
 قلعه بود) بدستان سرائی از مورچال او بدر رفت - و قلعه
 مفتوح گردید - و سال سیم باتفاق شهاب الدین احمد خان
 بذایر کومک خان اعظم (که بیورش دکن دستوری یافته بود)
 تارک بندگی افراشت - سال سی و پنجم از مالوه ببارگاه
 سلطنت رسیده جبین ارادت را فروغ پذیر گردانید - سال
سی و نهم بهاسداری غزنین (که وطن شریف خان بود - و از
 مدتها آرزوی تعلقه داری آنجا در سر داشت) سر بلندی

(ماڈر الامرا) [۶۰۱] (باب الشين)

راہے ہدیہی داشت - اگرچہ آن معلوم والاتیاس بجائے
نمیرسد - پسرانش ترقی نکردند - الہام اللہ نام پسرش در
عہد اعلیٰ حضرت واقعہ نویسی بکلانہ شدہ عمرے درانجا
گذرانید - اما کرم اللہ برادر شہباز خان رشده داشت - سنہ
(۱۰۰۲) هزارد در در سرورنج باجل طبعی درگذشت *

• شریف خان انگہ •

برادر خرد شمس الدین محمد خان انگہ از امرای
سہ ہزاری ست - پس از برہم خوردن مقدمہ بیرام خان چون
خلاصہ پنجاب بہ تیول انگہ خیل تنخواہ شد او نیز بجاگیر
فراخور حال ازان موبہ کامرانی اندرخت - و باتفاق میر محمد
خان برادر کلان خود بتقدیم نیکوخدمتی مصدر جانفشانی ہوا
سال سیزدہم جلوس چون امرای انگہ خیل از پنجاب تغیر
یافتند شریف خان بتیولداری سرکار تہذیب اختصاص پذیرفت
سال بیستم و یکم با جمع بقصبہ موہیر تعیین گردید . کہ
از احوال رانا با خبر بودہ اگر آن شقاوت پڑوہ از تنگنای
خمول (کہ بنابر آمد آمد پادشاہ گزیدہ) پا بیرون نہد
بسزای اعمالش رساند - پس ازان در تصخیر کوتہلمیر لوازم
دولت خواہی بظہور آردہ مورد عاطفہ خصروی گہمت
و سال بیست و پنجم بتفریف اتالیقی شاہزادہ سلطان مراد

(۲) نصلہ [پ] موہی - و نصلہ [ج] موہی •

فردهيدگي برگرفته - و در همت و بخشش هم نظير نداشت
بلکه اخراج آتش دیده مردم متعير مي بودند - برخه بيافتن
سنگ پارس شهرت ميدادند - و آن حجره ست که هر کاني
گدازند چکش پذير بدو رسد زر گردد - گویند در ديار مالوه
پديود آمد - پيش از زمان بکرماجيت در عهد راجه جيسنگه ديو
بهم رسيد - قلعه ماندو بهمان زر در دوازده سال اتمام گرفت
روزه بر ساحل نوبده جشنه آراسته خواست ببرهن خود
بخشش فراوان نمايد - چون از دنيا اخته دل برگرفته بود
همان سنگ داد - او از ناشناسائي بخشم رفته آنرا باب
انداخت - و بجاريد حسرت در افتاد - و از ژرفائي آب دست
بدو نرسيد - امروز غير از اين افسانهها نشانه از پيدا نيست *

بالجمله گویند شهيدار خان مردم بيش قرار نوکر
داشت - چنانچه ده کس بودند - که هر کدام ساليانه یک لک
روپيه مي يافت - و در جنگ برهم پوتر از خود نه هزار سوار
موجودي داشت - و هر شب جمعه صد اشرفي را شيريني نذر
حضرت غوث الثقلين (قدس سره) بخش میکرد - و به مردم کنبو
آنقدرها داد که هيچکس از اين قوم در هند پريشان و بد حال
نماند - مع هذا بعد مردنش تا پنجاه سال از اشرفي و روپيه دفائن
و خزائن برمي آمد - غريب تر آنکه منصب او تا سال چهل
اکبري زياده بر دوهزارمي نبود - گمان مردم بيافتن سنگ پارس

فصر لحدیه نکرد - و خمر نه پیمود - و در نگین لفظ مرود نکند
 تهجد و اشراق تا سنت عصر قضا نشد - و بے وضو نمی بود
 و همیشه تسبیح در دست ورد میخواند - چون ما بین عصر
 و مغرب حرف دنیوی نمیکفت (رزق آخر وقت عرش آشیانی
 بگذار تالاب فتحپور کعب هوا می کردند - و دست شهبدز
 خان گرفته مشغول حرف زدن بودند - او هر ساعت نگاه
 بآفتاب می کرد - حکیم ابوالفتح با حکیم علی (که بتفاوت
 استاده بودند) گفت - اگر امروز نماز عصر این مرد قضا نشود
 میدانیم که واقعی دیندار است - چون وقت نماز نزدیک شد
 ناچار عرض کرد - پادشاه فرمود قضا خواهی کرد - ما را تنها
 میگذاری - شهباز خان بے اختیار دست خود را کشید - و دوباره
 انداخته شروع بنماز نمود - و پس ازان مشغول ورد گشت
 پادشاه هر لحظه دست به سرش میزد - که برخیز - حکیم ابوالفتح
 گفت اوصاف نیست که در شغل این عزیز خلل شود - پیش رفته
 عرض کرد که این همه اطف آنها باین مرد حسابه ندارد
 دیگران هم امیدوار چنین مرام اند - پادشاه او را گذاشته
 بآنها متوجه شد - لهذا شیخ ابوالفضل در حق او میفرمود
 که در هر گونه پرستاری و سربراهی سپاه کم همدا بود - اگر
 تقلید پرستی و اهسته^(۲) و زبان را بهنجار کشود طراز

(۲) نسخه [ب] در مثنی - و در [بعضی نسخه] زداشته .

گشتند - شاهزاده اظهار ناخوشي كرد - چون با صادق خان
 اتاليق شاهزاده از قدیم نفاق و عداوت متحقق بود بے اجازت
 کوچ کرده بمالوه آمد - عرش آشياني تيولش را (که در صوبه
 مالوه داشت) تغير کرده بميرزا شاهرخ دادند - و او را در
 سال چهل و سيوم باجمير فرستادند - بمهم رانا بطريق منقلاي
 شاهزاده سلطان سليم (که از آل آباد عازم آن مهم بود) تعيين
 شد - چون بميهاب خوري شيفته بود سال که از هفتاد برگذشت
 دسک و کمر بدرد آمد - لخته بهي يافت - در شهر اجمير
 بهمان بيماري باز گرديد - و تب افزود - از چاره گري پزشکان
 تندرستي رداد - و در سال چهل و چهارم اکبري [که سنه
 (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري بود] ناگهان در گذشت
 شاهزاده اموالش متصرف گشته بے تمشيت آن مهم باله آباد
 معادبت کرده لوی خود سري افراخت *

گويند شهباز خان وصيت کرده بود که در محوطه مرقد ملور
 معينيه (قدس سره) دفنش کنند - مجاوران بقعه شريفه
 سرزده نگذاشتند - ناچار بيرون مدفون گرديد - شب خواجه
 بزرگ در دريا بمجاوران تاکيد فرمود - که او محب ماست
 اندرون شمال ريه گنبد گذارند - فردا بمبالغه آنها بر آورده
 بهاي معين سپردند - صلاح و تقواي او مشهور است - و پاس
 شريعت غوا را بسيار ملحوظ ميداشت - هرسم و رواج و قبح

باز بسزادلی حضور از بهار به بنگاله رفته به بند و بست
 آن ملک همهت برگماشت . و بهیارے سرتابان را برانداخت
 فوج بر بهائی فرستاده زمیندارش را باملی در آردن^(۲)
 و جمعه بولایت کوکرة (که میان اردیبه و دکن آباد ملکه سم)
 تعیین کرده فراوان غنیمت اندوخت . مادهو سنگه بومی
 اینجا مالگذاری پیش گرفت . چون در سال سی و دوم آرامه
 دران ناحیه پدید آمد و سعید خان از بهار بدان دیار رسید
 شهباز خان عازم حضور شده در سال سی و چهارم بکوتوالی
 اردوی پادشاهی مامور شد . پس ازان بهالش افغانان
 سواد رخصت یافت . چون ازانجا به حکم برخاسته آمد
 زندانی ساخته پس از دو سال رهائی یافت . و باتالیقی
 میرزا شاهرخ (که بایالت مالوه نامزد شده بود) اختصاص
 گرفت . و پس ازان باتفاق میرزا با شاهزاده مراد بهم
 دکن تعیین گشت . در محاصره احمد نگر چون مردم شهر نو
 (که موسوم ببرهان آباد بود) بقبول امان شاهزاده طمانینتی
 داشتند شهباز خان بتعصب مذهب بهبانگ گشت و سیر سوار
 شده مهاجرت (که بلفکر دوازده امام شهرت دارد . و سکنه اینجا
 بتشیع مشهور) بیک اشاره او غارنگران لشکر یغمائی ساختند
 چون اعتماد قول مغول بدکنیان نماند بیشترا جلاوطن

هرچه انديشيد سودمند نه افتاد - ناچار بلبه گري درآمده
 طرح آشتي انداخت - بقرار آنكه سناگانون را داروغه نشين
 پادشاهي گرداند - و معصوم عامي را بهجهاز روانه نمايد
 بشرطيكه فوج نصرتمند برگردد - چون شهباز خان (دوبارها
 گذشته در انتظار ايفاي وعده نشستم آن مفسد چنده
 بليمت و لعل گذرانیده آخر ورق برگردانيد - و آماده پيكار
 گشته رو بآديزش آورد - امرا از مدارا گميختگي و نخوت فروشي
 سردار آزاده خاطر بودند - دل نهاد رفاقت نگشته هر کدام
 راهي برگرفت - ناگزير شهباز خان بتانده معارفت نمود
 اندرخته برباد رفت - برخي جان سپردند - و جوتي گرفتار
 گويدند - غنيم خيره شده بعضي جاها متصرف شد - شهباز
 خان از دو روئي و عبياتفاقي امرا بهيچ حضور کرد - ازين آگهي
 پادشاه سزادلان تعيين کرده از راه برگردانيدند - و تيولداران بهار
 بهمراهي او نامزد گشتند - شهباز خان به نيروي همت کار بند
 حکم گردیده جاهای رفته بدست آورد - و مالشهای پی در پی
 بمعصوم عامي داده اداره ساخت *

و در سال سيم از خود بيني و غرض پرستي ميان شهباز
 خان و صادق خان رشته يکدي گميخته گشت - صادق خان
 بر طبق اشاره حضور کار بنگاله بر خود گرفت - شهباز خان
 به آنکه کار سرانجام يابد ازان ملک برآمد - و پس از چنده

افتاده هنگام برستش خويشتن فروشي كرد - و همان ايام (كه
شكار نگرچين اتفاق افتاد) وقت تهائيم چوكي بخشيان اذرا
از ميرزا خان حلف بيروم خان پايان داشته بودند - چون
شواب زياده بر حوصله كشيده بود از جا درآمده حرفهاي
سبك بر زبان راند - عرش آشياني براي پند پذيري او
براي سال درايي سپردند - چون در سال بيستم و هشتم
خان اعظم (كه از هواي بنگاله دل گرفته بود) استدعای
خدمت ديگر ناحيه نمود شهباز خان بپاسباني آنديار با امرای
بمبار رخصت يافت - و چون بدان مملكت پيوست به پيكار
معصوم خان كابلي بگهواره گهات در آورد - پس از آريزش
سخت شكست بران ناسپاس افتاد - فيل پرشاد و ديگر غنيمت
بدست درآيد - شهباز خان بتعاقب او (كه پناه بولاييت بهائي
برده) هگرا گشت *

آن ولايت سمك نشيب شمالي تانده قريب چهار صد
كره طول - و نزديك سه صد كره عرض - چون بنگاله از
بلذتر است بدين نام خوانند - چون اين سرزمين بي سپر
تاخت و تاراج عساكر گرديد و بكتراپور (كه بنگاه بومي آنجا
سمك) يغماني شد و سنارگان بدست آمد و ساحل برهم پوثر
(كه بزرگ درياي ست از خطا مي آيد) معسكر برديده
آريزشها در داد عيسى زميندار آنجا در شكست فوج پادشاهي

بیراهه میرود و عرب بهادر و فیاض خان بدر پیوسته
هنگامه آرای بدگوهری او شده اند (بجانب اودهه شتاب
آورد - نزدیک سلطانپور بلهري بیست و پنج کوه اودهه
ماهم درآویختند - معصوم خان بقول رسیده گرد پیکار برانگیخت
شهباز خان از جا رفته راه گریز پیش گرفت - و تا جونپور
سی کوهی جنگگاه عزان باز نکشید - از قضا آرازه درگذشتن
معصوم خان فوج مخالف را پراکنده ساخت - درین اثنا
جرانگار عسکر پادشاهی متوجه پیکار گشت - بکمتر آویزش
معصوم خان زخمی باودهه فرار نمود - چون مزده فیدروزی
بشهباز خان رسید تیز دستی نموده هفت کوهی اودهه باز
رده آرا گشت - و پس از جنگ معب مخالف آرازه دشت
هزیمت شده در اودهه هم نتوانست ثبات درزید - هر یک
بطرفه شتافت *

و چون شورش این فتنه پزوهان فرو نشست بدار الخلافه
آگره رسیده در غیبت پادشاهی (که بدفع هنگامه میرزا محمد
حکیم بکابل انتهای فرموده) حسب الحکم بحفظات آن مصر
جامع می پرداخت - سال بیست و ششم وقت مراجعت
پادشاهی بملازمت کامیاب گشت - چون با ده دنیا مرد افکن
است درین ایام (که کارهای نمایان از ظهور گرفت) بخود بینی

در زمان باستانی کمتر کسی برو دست کشای چیرگی شده (گرد گرفت - رانا سراسیمه شده ایم. شبی بلباس سفاسیان بدر زده بخفایای کوهسار خزید - قلعه مفتوح گردید - روز دیگر حصار گلکنده و قلعه اردیپور نیز بتصرف درآمد - و دقیقه از تاخمت و تالان آن ولایت فرو نگذاشته پنجاه تپانه درون کوهستان و سی و پنج بیرون از اردیپور تا پورماندل نشاند و دزدان و سرورای سرجن هادا را (که همواره گرد شورش برانگیخته) رهبرای فرمان پذیری ساخته همراه بحضور آورده بمواطف خسرانی اختصاص گرفت - و باز بمالش نخوت آریان صوبه اجمیر باقامت آن نواح مامور گردید - چنانچه رانا پرناب ، که بنه و بار از یغمائی شده بود) ملک او از بدگوهران پاک گشته سپه نشین گردید - و دیگر سرتابان تپرد گرا در ^(۲) بیم ناکي افتاده هر بامداد و هر شام دم داهمین می شمردند *

چون هنگامه اهرای ناسپاس بهار و بنگاله بمیان آمد شهbaz خان را بدان طرف کھیل کردند - اما از خود سري با خان اعظم کوکه (که او نیز به تنبیه باغیان ادبار پزده تعیین شده بود) نساخته جداگانه در استیصال فتنه اندوزان بهار کوشش بکار برد چنانچه عرب بهادر را سزای شایسته داده در بمالش سرکشان جگدیس پور نهاد - چون معلوم کرد (که معصوم خان فرنضودی

(۲) در [بعضی نسخه] در درادو بیمناکی *

فرا پيش گرفت - و دست بتاراج و غارت بلاد و امصار كشود
 فرحت خان تيول دار آره و فرهنگ خان پسرش و قراطاق^(۲)
 خان در جنگ او فرو شدند - چون شهباز خان رسيد ارکان
 ثبات او بلرزش درآمده صلاح کارها در گريزديد - شهباز
 خان دست از دنبال برنداشته هرجا مي رفت پاشنه كوب
 مي شتافت - تا بجگديس پور (که محکم ترين جاهای اوست)
 متحصن گرديد - و بعد چنده (که قلعه مسخر شد) زه و زادش
 اسير گشت - و او روی بخمول آورد - شهباز خان قلعه شيرگده را
 (که سري رام پسر گچپتي بقلعه داری آن دم نخوت ميزد)
 بمحاصره نيز بر گرفت - درين ضمن قلعه رهاست (که تسخير آن
 بياروی اسباب برتر است) بدست جنيد کوراني بود - او بسيد
 محمد نام معتمد سپرد - چون روزگارش سپري شد مظفر
 خان روی بتسخير نهاد - او بشهباز خان ملتجي گشته امان
 طلبيد - و کامياب خواهش شده قلعه تسلیم نمود *

شهباز خان پس ازین کارهای نمایان بحضور (سیده
 بمراحم بيگوان لوی بلذنامي افراخت - و پس ازان
 بدتنبیه انا پرتاب مغرور تعين گشته در سال بيست و سيوم^(۳)
 سنه (۹۸۶) نهصد و هشتاد و شش قلعه کونهلپور را (که

(۲) نسخه [۱ ب] قراطام خان (۳) در [اکثر نسخه] کونهلپور - و در

[بعضی جا] کونهلپور آمده *

(مائراامرا) [۵۹۱] (باب الشين)

گردیده از مدی منصب برتبه امارت فائز گشت - و بخدمت
میرتوزکی اختصاص یافت - در سال شانزدهم (که لشکر
خان میربخشی معاتب شد) مأموب او بشهباز خان مفوض
گشته پس از چنده میربخشیگری نیز ضمیمه گردید - و در
سال بیست و یکم به تذبیه تهره منشان (اهور علی الخصوص
که بر رای (ام نبیره رای مالدیو و تسخیر قلاع سوانه
متعلقه جودهپور دستوری یافت - جمعی از سرکشان آن ناحیه
در قلعه دیکور سر استکبار میخاریدند - فختین همت بکشایش
آن گماشت - در کمتر فرمتی فیروز مدی (ر دان - گروه
انبوه بکونیستی نگونسار آمدند - و پس ازان قلعه در قاره کشوده
(دی همت بتسحیر سوانه (که از قلاع نامور آن سرزمین است)
آرد - متحصنان بزهار درآمده قلعه سپردند - شهباز خان
بمحضور رسیده بالطف پادشاهی اختصاص گرفت *

و در همین سال (که سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد
و چهار بود) شهباز خان بر سر راجه گچپتی تعیین شد
او از زمینداران عمده صوبه بهار است - همواره با عساکر
پادشاهی همراهی گزیده در کشایش بنگاله خدمات شایسته
بتقدیم رسانید - و بتخیله داهی (خصت گونه گرفته بولایه
خود آمد - و از شورش طلبی بهنگام آشوب بنگاله (که پس از
فوت منعم خان برخاست) بتخیال تهاه در شده (هزنی

مفوط بدان اما نوعی تعظیم (که نه رسم اهل اسلام است)
و کلام شیخ ابوالفضل نیز اشعارے بآن دارد (موهم اینچنین
نسبتهاست - اشعار آبدار و قصائد غرای شیخ شهرت تمام
دارد - بیتے بر می نویسد *
* شعر *

* چه دست می بری ای تیغ عشق اگر داد است *

* به بر زبان سلامت گر زلیخا را *
(۲)

* شهباز خان کنبو *

نسبش بهش واسطه حاجی جمال میرسد - که مرید
مخدوم بهاء الدین زکریای ملتانی بوده - گویند درویش
بمخدوم سوال کرد که بدوستی خدا بنام هر پیغمبر
یک اشرفی بمن ده - مخدوم متفکر شد - حاجی عرض کرد که
بمن حواله نمایند - بخانه اش برده گفت - نام هر پیغمبر
بگیر و یک اشرفی بستان - او ده بیست نام برده اشرفی
گرفت - و دیگر اعتراف بعجز خود نمود - چون بمخدوم
معلوم شد دعا در حق او کردند - که خفیف العقلم در میان شما
نباشد - چنانچه اکثر این فرقه بحدت ذهن در هند شهرت
دارند - شهباز خان در مبادی حال بطور آبایی خود بزهد
و درویشی می گذرانید - پس ازان در جا نشینی کوتوال
بمرتبه احتیاط در مقدمات نمود که منظور نظر غرض آشیانی

(۲) . نسخه [ج] کنهه (۳) نسخه [ب ج] که بگویی یک اشرفی *

در اخلاق نیز بے نقط نوشته - علمای عصر اعتراض کردند که تا حال هیچ کس از فحول علما با ولوع آنها در علوم تفسیر بے نقط نفوخته اند - شیخ گفت که هرگاه کلمه طیبه (که ایمان موقوف بران است) بے نقط است دیگر کدام دلیل فضیلت خواهد بود *

گویند از مترکه شیخ چهار هزار و سه صد کتاب صحیح نفیس بسرکار پادشاهی ضبط شد - پیش آمد و مصاحبت شیخ در پیشگاه خلافت بعنوان علم و کمال بود - بتعلیم پادشاهزادها مامور میشد - بهفارت هم نزد حکام دکن شتافته زیاده بر چهار صدی منصب ایافت - و شیخ ابوالفضل با آنکه برادر خرد بود برسم امارت ترقی کرد - در حضور شیخ دو هزار و پانصدی شده - و آخر بمنتهای مراتب منصب و دولت رسید جمعی (که آفتاب پرستی را بعرش آشیانی نسبت دهند) این قطعه شیخ را استشهاده دارند *

* شعر *

* قصمت نگر که در خور هر جوهر عطا ست *

* آئینه با سکندر و با اکبر آفتاب *

* از می کند معاینه خود در آئینه *

* این می کند مشاهده حق در آفتاب *

اگر چه شک نیست که این نیر اعظم و فروغ بخش عالم از اعظم آیات قدرت الهی است و بند و بخت جهان کون و فساد

* دیدی که فلک چه زهره زینگی کرد *

* مرغ دلم از قفس شب آهنگی کرد *

* آن سینه که عالم در می گنجید^(۲) *

* تا نیم دم بر آرم تنگی کرد *

و در ایام بیماری مکرر می خواند *

* گر همه عالم بهم آید تنگ *

* به نشود پای یک مور لنگ *

دهم مفر سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجری سال چهارم

اکبری درگذشت * فیاض عجم * تاریخ فوت او یافته اند

سالها فیضی تخلص می کرد - سپس فیاضی - خود

میگوید * * رباعی *

* زین پیش که سکاهام سخن بود *

* فیضی رقم نگین من بود *

* اکنون که شدم بعشق مرناس *

* فیاضیم از محیط فیاض *

یک مد و یک کتاب تالیف شیخ است - و شاهد قوی

بر فضل او تفسیر هواطع الالهام ہے نقط است - که میر حیدر

معنائی تاریخ اتمام آن سورة اخلاص یافته - که (۱۰۰۲)

هزار و دو است - و ده هزار ردیه صله گرفته - موارد الکلم

افتاده بحجاز اخراج یافت - و آخر جان و مال بخواری -
و ذات در باخت *

و چون شیخ حسن شعر را باعلی مرتبه زمانیده بود
در سال سیم بخطاب ملک الشعرا مورد مراحم گردید - و در
سال سی و سیوم خواست که زمین خمره را جولانگاه طبع خود سازد
برابر مخزن اسرار مرکز ادوار - بسه هزار بیت - و مقابل
خمسو شیرین سلیمان و بلقیس - و بجای ایلی و مجنون
نلدهن - که از دیرین داستانهای هندوستان است - هر یک
بچهار هزار بیت - و در وزن هفت پیکر هفت کشور - و در
بحر سکندر نامه اکبرنامه - هر کدام به پنجاه هزار بیت برسخته آید
در کمتر زمانی عنوان پنج نامه با برخه داستان برشته نظم
کشیده دل نهاد اتمام نگشت - میگفت که هنگام ستردن نقش
هستی ست - نه نگارین ساختن پیشطاق بلند نامی *

در سال سی و نهم عرش آشیانی بانجام ^(۲) تاکید بکار بردند
و حکم شد اول اقصاء نلدهن بترازی سخن برسجد - در
همان سال بدایان رسانیده از نظر گذرانید - اما چون از
دیوباز تنهایی در دست داشتی و راه خموشی همردی با کوشش
پادشاهی خمره انجام نگرفت - در سرآغاز زنجوری (که
ضیق النفس داشت) بر سخته بود *

* بیت *

پدر نزد شيخ عبدالنبي صدر عرش آشياني رفته اظهار حال و استدعای مد بيگانه مدد معاش نمود - شيخ بتعصب مذهب ادرآ با پدرش بتشييع سرزنشها کرده به عقارت از مجلس برخيزانده شيخ فيضي را حميت بران آردن كه پادشاه وقت (رشدي) و راه حرف پيدا شود - مكرر بوساطت برخه باريابان فضل و كمال شيخ و سخن طرازي و بلاغت گسترى او مذکور محفل سلطاني گشت - سال درازدهم (كه عرش آشياني بتسخير قلعه چيتور متوجه بودند) اشارتي باحضار شيخ سرزد - چور، ابدای روزگار سيما اهل مدارس را بدانديشي با اينها بود اين طلب عاطفت را مطالبه عذابي وانموده بحاكم دارالخلافة آگوه خاطر نشين كردند - كه پدرش مبادا او را مخفي سازد چند مغله فرستاد - كه ناگهان خانه شيخ قبل نمايند - حسب اتفاق شيخ فيضي دران وقت در خانه نبود - في الجملة كشمكش وقت - چون در (سيد سمعنا و اطعنا گفته در سرانجام سفر افتاد چون ابواب مكاسب مسدود بود بدشواري كشيد - آخر بسعي تلامذه آستاني گرفت - و پس از ملازمت محفوف نوازش گريده بتدريج درجه پيمای قرب و مصاحبت گشت - و قسم دوست كشي شيخ عبدالنبي صدر كرد كه از منصب و رتبه

(مآثر الامراء) [۵۸۵] (باب الشين)

در عهد اسليم شاه بربط شيخ علائي مهدي بمهدويت شهرت گرفت - و از علمای وقت چه سرزنشها که نيافت - در عهد آغاز اکبري (که امرای چغتايي بيشتر در عرصه بودند) بطريقه نقشبديه خود را دانمود - و پس ازان به سلسله مشايخ همدانيه منسوب ميگردد - چون آخرها عراقيه دربار را فرو گرفتند ب رنگ ايشان سخن راند - چنانچه بتشييع اشتها يافت - تفسير موسوم بمنبع العيون مقابل تفسير كبير در چهار جلد نوشته و جوامع الكلم نيز از موافقات اوست - تذکره اجتهاد عرش اشدياني (که بگواه علمای عصر مرتب گشت) بخط شيخ تحرير يافته در ذيل آن مرقوم نمود که اين امریست که از سالها منتظر آن بودم - گویند آخرها بتکليف بصران بمنصب هم امتياز يافت اگرچه شيخ ابوالفضل نوشته در آخر عمر ضعف بصر بهم رسانيده در سنه (۱۰۰۱) يک هزار و يک در بلده لاور زندگي به سپرد ^{۱۰۰۱}

* شيخ کامل * تاريخ فوتش يافته اند *

شيخ فيضي در سنه (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار متولد شد - بدقت طبع و جودت ذهن از جمیع علوم بخشه وافر برداشته - در حکمت و عرايت بيشتر تتبع نموده - و پزشکی دانش فرا بيش گرفته رنجوران تهي دست را چاره ميکرد - ابتدا بهضيق مديست و تنگي احوال گرفتار بود - در ^{۱۰۰۱} بهمراهي

(۲) نسخه [۲ ج] شيخ ملاي *

* شيخ ابو الفیض فیضی فیاضی *

پسر کلان شيخ مبارك ناگوري ست - که از علمای وقت
 بریاضت و تقوی مشهور بود - یکم از اسلاف وی از دیار یمن
 در زی اهل تحریر برآمده بپای همت معمور جهان را
 در نوشت - و در مائة تاسعه در قصبه ایل از توابع سیوستان
 بار غربت کشاده توطن و تاهل گزید - و در عنفوان مائة عاشره
 پدر شيخ بصوب هندوستان رهگرای سیاحت گردیده
 در بلده ناگور طرح اقامت انداخت - چون وی را فرزند
 زنده نمی ماند در سنه (۹۱۱) نهصد و یازده شيخ که
 بوجود آمد بمبارک مسمی گردانید - چون بسن شهاب (سید
 بمجرات شتافته نزد خطیب ابوالفضل گذرانی و مولانا عماد
 لاری تلمذ نموده از صحبت علمای آندیار و مشایخ بزرگوار
 فوائد بسیار کسب نموده در (۹۵۰) نهصد و پنجاه بدار الخلافه
 آگره رحل سکونت انداخته پنجاه سال دران مکان بافاده
 علوم می پرداخت - و بدرویشی و قناعت بسر می برد
 و در توکل شانه عظیم داشت - مبادی حال در امر معروف
 و نهی منکر بحدی مبالغه می کرد که از کوچه (که آرازمه
 می آمد) نمی گذشت - و آخرها بمرتبه مولع شد که خود سماع
 و وجد می نمود - اوضاع مختلفه بسیار بدر نسبت داده اند

و عالم علوم ظاهر بود (مرید وی است - یکم بعید گفت
 که با این علم و دانش دست انابت بفتح (که چندان علم
 ندارد) داد - فرمود جای شکر است - که پیغمبر من امی
 است - و پیر من امی - سلسله شطاریه بسلطان العارضین
 بایزید بسطامی منتهی میشود - و لهذا در روز این خانواده
 به بسطامیه شهرت دارد - و چون یکم از وسائط این سلسله
 شیخ ابو الحسن عشقی سمک (قدس سره) در ایران و توران
 عشقیه خوانند - و پیروان این طایفه را - شطاری ازان گویند
 که در سلوک از مشائخ دیگر سلسل نیزتر و گرم تر اند
 و پیوسته کبرای این طایفه در عراق عرب و محرم بافاضه سالکان
 شمع هدایت می افروختند - نخستین کسی (که از ایران وارد
 هندوستان گشت) شیخ عبدالله شطاری سنه - که در نصب
 به پنج واسطه بشیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سوروردی
 میرسد - و در ارادت به حق واسطه بایزید بسطامی (قدس سره)
 و در اخبار الاخیار گفته که شیخ عبدالله به پنج واسطه بشیخ
 نجم الدین کبری (رحمه الله علیه) میرسد - در مازندران
 سکونت اختیار کرده در (۸۹۰) هجری مد و نوه در گذشت
 همان جا مدفون است - خلفای او در اطراف و جوانب
 هندوستان بهر شاد طلاب اشتغال ورزیدند »

(باب الشين) * [۵۸۲] (آئرا الامرا)

وصول نامه زامی سلطانی و مطالعه صحیفه گرامی همایونی
مبارکباد زندگی بمخاضان این حدود رسانید . و نوید سعادت
محبت و عافیت ملازمان رکاب دولت برداد . آنچه بکلیک
وقائع نگار قلمی بود مطابق نفس الامر است . هیچگونه تکلف
دران واقع نیست *

* سخن کز دل بهرون آید نشیند لاجرم در دل *

المرام سر خداوند افسر از اندر هذائگی سرگذشت شریده مباد *

* در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر است *

هرگاه حق سبحانه تعالی بنده سعادت مند خود را می خواهد
بدرجه کمال رساند پرورش باسمای جمال و جلال هر دو
میفرماید . یک دور جمالی گذشت . اکنون چند روز نوبت
جلالی ست . بهکم (ان مع العسر يسرا ان مع العسر يسرا)
بزدی باز نوبت جمال خواهد رسید . زهرا که بقانون عربیت
یک عمر در میان دو بحر واقع شده . و بجهت آنکه سطح محاط
بمحیط مصافت کمتر از دایره محیط اسمی عنقریب عروس
مراد بر منصف ظهور جلوه گر خواهد شد . انشاء الله تعالی
و لله الحمد من قبل و من بعد *

بالجملة شیخ محمد غوث مقتدای متاخرین شطاریه
هندوستان است . خلفا و مریدان صاحب کمال بسیار دارد
سعد وجهه الدین عاری گجراتی (که بر کتب درسیه شرح دارد

بجنس آنرا آورده) با جواب شیخ درین جا بضرورت مقام
ارتسام می یابد *
* محیفة شاهي *

بعد از عرض آداب دسک بوس . معرض آنکه عنایت
قدیر لم یزل از گروه دشواری تقدیر به بدرقه توجه و دعای
ایشان و جمیع درویشان بآسانی برآورد - و از سوانح روزگار
فته انگیز آنچه پیش آمد بجز محرومی ملازمت باعث آزار
خاطر و سبب تیوگی دل نگردید - و در هر نفس و هر گام
خیال در گرد این اندیشه بود - که آن دیو سرشت مردم بآن
ذات مملکت صفات چه ساوک کرده باشند - چون شنید (که
در همان نزدیکی هجرت بدیار گجرات فرمودند) دل از آن
افزوده گرفتاری قدری رهائی یافت - و پیوسته از صدق عقیدت
امیدوار است . ^(۲) که فیض فضل کردگار همچنان که از تنگنای
آفت بیرون آورده از بند اندوه نائی مذکور آزاد ساخت
از محنت و غارت صوری نیز خلاصی بخشد - سبحان الله
چگونه سپاس و شکر گذاری بیقین بطن نشین آن رهنه ای
حقیقی بتقدیم (ساند - با اکثر اسباب پریشانی) که بظاهر قالب
فرود پیچیده است) در جمعیت وحدت سرای سوادای قلب
باندازه یک ذره فصول و فتور راه نیافته - راه آمد و رفت
باندازه قالب دعای خیر پیوسته مسلوک باد
* جواب *

نمود - و نقل بالمصدر آن درينجا مناسب نبود *

غريب تر آنكه در حق شيخ بهول مي نويسد كه چون
جنّت آشياني را توجه بدعوات بود شيخ را بادعاي ادعيه
عزت مي داشتند - و از نصبت بآن حضرت گاهي رابطه ارادت
و گاهي واسطه عقيدت اقتساب داده تفاخر نموده - حالانكه
اين دو برادر از فضائل و كمالات علمي عاري بودند - يك لخته
ارقات در زراي جبال نشسته بدعت اسمي اشتغال مي نمودند
و آنرا دستاريز جاه و اعتبار خود مي ساختند - و بصحبت
سلاطين و امرا بوسيله ساده لوحان زود فريب رسیده مقام ولايت
مي فروختند - و باطاييف الحيل و واضعات و قريبات مي گرفتند *

بالجمله اين همه زبان طعن شيخ ابوالفضل (كه بر مشايخ
وقت ميروند) بحسب عداوت باطني و همد همچشمي ست كه
پدش نيز از مقتدايان وقت بود - و دعوي همسري داشت
اما قبولين نيافت - با از داشكافيه و بے پرده گوئي ست
كه منافعي مصلحت و مخالف جمهور است - بهر تقدير
(۲)
تحقيقي و اثبات ولايت و غوثيت (كه امر مبطن است)
يكطرف - اما اتحاد و ارادت جنّت آشياني باين دو برادر
در تماميت ظهور است - چنانچه محيظه هايوني (كه بعد
از تسلط شير شاه بشيخ محمد غوث رسیده و در گلزار الابرا

از آگره برآمده عرومه گوالیار بقدم پادشاهی رونق پذیرفت
ظاهر شد که گلوان قبیحاق همراه شیخ محمد غوث از گجرات
آورده اند . حکم شد که بیهای دلخواه از سوداگران بگیرند
درین مهله معروض گردید که شیخ و کسان او بهتر ازین کاران
دارند . اگر در وقت مراجعت از منزلش عبور فرمایند مرآینه
شیخ آنها را پیشکش خواهد کرد . چون عرش آشیتنی تشریف فرمود
شیخ مقدم پادشاهی را مفتاح شمرده حرز آفت بیام خانی
اندیشید . و جمیع کاران را (که بمردم شیخ مانع بود) با سایر تعطف
و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد . و اقسام حلویات و عطریات
حاضر ساخت . و در آخر مجلس از پادشاه پرسید . که حضرت
دست ارادت بکمی داده اند یا نه . فرمود که نه . شیخ دست
خود را دراز کرده دست عرش آشیتنی گرفت . و گفت ما دست
شما را گرفتیم . پادشاه تبسم کنان برخاست . و از زبان پادشاه
نقل می کنند . همان شب بمضیم دوات آمده بزم جام و باده
قرتیب داده سرگرم نشئه نشاط بودیم . و بر طریق گرفتن گلوان
و طرز دراز دستی شیخ خندها داشتیم .

« بزم دلق ملمع کمندها دارند . »

« دراز دستی این کوتاه استخوان بی . »

پس از آن مرد ساده خود آرا در هنگامه عوام باین (دش
مباحث می نمود . و این حکایت را الفاظ چند تحریر

شیخ بگوالیار آمده با گره شتافت - پادشاه لوازم استقبال
 بها آورده فرادان نیازمندی بتقدیم رسانید - شیخ گدائی کنبو
 (که مدر صدر بود) بهابقه عداوتی (که با شیخ داشت) بتازگی
 کمر دشمنی بسته رساله او را (که در گجرات نوشته مشهور
 بمعراجیه - و برای خود معراج نمبست داده - و علمای گجرات
 بانکار برخاسته هنگامه برپا کرده بودند) به بیرام خان خانخانان
 رسانید - و خاطر خان را برر متغیر گردانید - آن قدر رعایت
 پادشاهی که متوقع شیخ بود بظهور نرسید - ازان سبب رهائی
 یافته آزاده خاطر بگوالیار که معین او بود برگشته گوشه انزوا
 گزید - تا دو شنبه هفدهم رمضان سنه (۹۷۰) نهم و هفتاد و اربع
 خاکدان بنعیم جلودان شتافت * بنده خدا شد * تاریخ است *

گویند از جانب عرش آشیانی یک کرد دام وظیفه
 مقرر بود . و در ذخیره الخوانین آورده که شیخ نه لک (دبیه) را
 جاگیر داشت - و چهل فیل در فوج او میرفت - و آنچه
 بزبانها افتاده (که عرش آشیانی نیز مرید شیخ بود)
 از اکبرنامه هم ظاهر می شود - اگرچه شیخ ابوالفضل بذابر
 همچشمی مشیخت یا بصوطن که داشته یا بمزاج گوئی پادشاه
 در لباس دیگر را نموده - چنانچه آورده که در سال چهارم سنه
 (۹۶۹) نهم و شصت و شش (که درخه در همین سال
 مراجعت شیخ از گجرات نوشته اند) عرش آشیانی بقصد شکار

گردن زد - شيخ محمد غوث * فقامت شهيدا * تاريخ يافته
قبرش در ظاهر قلعه بیدانه است - بالای کوه *

جنت آشياني از قتل شيخ قرين تاسف و اندوه گشته
طريق اتحاد و ادب با برادرش شيخ محمد غوث مسلوك
و مرعي داشت - از مرید حاجي حميد گوالياري غزنوي ست
که از مرید شيخ قاضی ^(۲) بنگالي و از مرید شيخ عبدالله
شاهري ست - نامش ابوالمرید محمد - و از جانب پير
بغوث ملقب گشته - شيخ در کوهستان چناده صوبه بهار بهکم
پير بر مرده و چند سال بچله نشيني گذرانیده در سنه
(۹۲۹) نهد و بیست و نه جواهر خمرسه را (که نسخه ایست

مشهور) دران خلوت نشيني از سواد به بياض آورد - و درين
هنگام عمرش بیست و دو سال بود - چون شیر شاه در سنه

(۹۴۷) نهد و چهل و هفت بر هندوستان استیلا یافت
شيخ بنابر اظهار ربط خود ^(۳) با همایون پادشاه اندیشه ناک گشته
بکجرات شتافت - و در انجا خانقاه عالي بنا نهاده فراوان

مردم آنديار را بفوائد معنوي بر نواخت - چون در سنه (۹۶۱)
نهد و شصت و یک رايات همایوني در دیار هند افراخته شد

شيخ از کجرات اراده معارفت تصمیم نموده در سال (۹۶۳)

نهد و شصت و سه (که آغاز سرور آرائی عرش آشياني است)

(۲) در [بعضی نسخه] قاضی (۳) نسخه [ا ب] خود و همایون *

و چون در سنه (۹۴۵) نهصد و چهل و پنج ولایت بنگاله
مفتوح گشت هوای آنجا موافق مزاج جنت آشیانی افتاد - و بساط
عیش و طرب گسترده باستیفای حظوظ نفسانی پرداخت - میرزا
هندال برادر خرد پادشاه تهرت جاگیر یافته بود - بمرافقت
بعضی ارباب فساد افدیشه تباہ بخود راه داده در عین موسم
باران - بے رخصت روانه دار الخلافه گردید - میر فقیر علی حاکم
دهلی (که از ارکان سلطنت بود) باکره آمده بذصائم ارجمند
میرزا را بر دولتخواهی آورد - که زود بر جونپور شتافته مالش
بافغانان دهد - درین اثنا برخه امرا از بنگاله گریخته در جونپور
بمیرزا پیوستند - و سلسله جناب خطبه و تخت آرائی گشتند
میرزا باز آن تبه خیالی را از سر گرفت - جنت آشیانی ازین
خوار آگهی یافته شیخ بهول را (که بوی فرط محبت و حسن
اعتماد داشت) به بند گذاری و موعظت پردازي روانه
ساخت - میرزا شیخ را استقبال نموده بمنزل خود آورد
و بر اعزاز و تکریم افزود - امرا از آمدن شیخ بدردلی و خدرک
افتادند - و آخرها یکنائی مشروط بقتل شیخ گردید - که
تا پرده از روی کار بردارند ^(۲) مرافقت صورت نگیرد - میرزا
نورالدین محمد شیخ را بتهمت (که با افغانه اتفاق دارد)
از خانه میرزا گرفته در ریگستان (که نزدیک باغ پادشاهی بود)

آمدند - روزی پادشاه فرمود که شیخ ضیاء الله یان ما نکرد
علامی شیخ ابوالفضل ازین مقوله آگهی داد - ناچار خود را
بلاهور رسانید - اتفاقاً پس از چند روز یکی از حرمهای شاهزاده
دانیال حامله بود - پادشاه فرمود که وقت وضع حمل
بمزل شیخ برند - هر چند شیخ عذرهای برانگیخت پذیرا
نه افتاد - آن عذیفه را آوردند - چون شیخ را تفر نفس الامری
بود از زندگی ستوه آمده بعد از هفته جان بسپرد *

باقضای مقام مجملی از احوال والد ماجد این هر دو
برادر ثبت می گردد - شیخ محمد غوث و برادر کلاش
شیخ بهلول از فرزند شیخ فرید عطار اند - و از مشاهیر مشائخ و قریب
بودند - هر دو در دعوت اسما کمال مهارت و نفس گیرا داشتند
شیخ بهلول مرید شاه قمیص^(۳) است - که در سادهورا آسوده
جنت اشیانی را بدر اخلاص و ارادت بهم رسید - با آنکه
با خواجه خاوند محمود انبیرا خواجه نامرالدین احرار بیعت
داشت خلع ربه مریدی او نموده بشیخ بیعت کرد - خواجه
بر آشت - و ترک رفعت کرده از هند بوطن شتافت - و این
بیعت برخواند *

* همای گور مکن سایه شرف هرگز *

* دران دیار که طوطی کم بزغن باشد *

(۲) در [نسخه] بهلول - و در [بعضی نسخه] اکبرنامه [بهلول (۳)

نسخه [ب] بیض *

در معارك جدال مراتب جان فشاني بجا آورد. تا سال
چهارم اکبري به منصب هزاري امتياز يافته صاحب شوکت
و جمعيت گرديد. گویند تا سه هزاري مرتقى مدارج امارت گشته
در عين جواني لوی ارتحال بعالم بقا افراشت *

و در مین شیخ ضیاء الله نوکري اختيار نکرده بدریشي
در ساخت - در حیات پدر بکجرات شتافته در خدمت شیخ
وجیه الدین علوی (که عالم علوم ظاهر بود - و بر اکثر کتب
شرح و هوشی مفید دارد - و مرید پدر اوست) اکتساب
علم کرده در پتن از شیخ محمد طاهر محدث بوهرة هند^(۲)
حدیث نمود - در آن هنگام از جانب پدر بصدر عزایت نامه
و تفویض خرقه خلافت مشرف گشته - پس از رحلت آن بزرگوار
در سال (۹۷۰) نهصد و هفتاد بگوالیار آمده روزی چند
گذرانیده در دار الخلافه آکره طرح سکونت ریخت - و خانه
و خانقاه بر ساخت - و مدتها با حراز مذبذبات اخروي همت
گماشته برسم دانش دلاریز صوفي افاده می فرمود - تا سبوم
رمضان سنه (۱۰۰۵) هزار و پنجم بعالم دیگر خرامید *

گویند در سال [که در لاهور بعرش آشیانی شاخ آهوئی (که
تماشای جنگ آن می فرمود) بانثیدین رسید - و سخت
رنجوري در گرفت] اکثر اکابر از اطراف و جوانب بعیادت

و در جنگ با ميرزا دستگیر مردم پادشاهی شده بیاسا رسید
 پسرش شیرویه ملازمک عرش اشدیانی دریافتند ابتدا در کوهکدان
 منعم خان خانخاندان تعیین بنگاه گردید - و در جنگ دژ افغان
 (که در حدود آدیس (داد) جوهر مردانگی هر روزی
 روز آرد - پس ازن سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده
 سلطان مراد بصوب کابل دستوری پذیرفت - پستار همراه
 میرزا خان خانخاندان بهصمت کجرات نامزد شده سان سیم
 باعلاق خان اعظم کوکه بهم دکن کمر خدمت بست - و سان
 سی و دوم با مطالب خان بهتقدیه جلاله تاریکی مامور گردید
 و سال سی و سوم بخطاب خانای سر بلندی یافته پادشاهی
 اجمیر سرمایه مباحث اندرخت - از امرای هزاری ست *

کاشیخ عبدالله خان

خاف ارشد اسرا مشائخ الشطار شبن محمد غوث
 گوالیاری ست - از بصران آن بزرگوار شیخ عبد الله و شبن
 ضیاء الله بهزید اشتهاار اختصاص داشتند - نخستین بشیخ بدری
 معروف - در علم دعوت و تکثیر شاگرد (شید پدر) والا مقدار
 و در ابتدا و ارشاد خلایق جانشین والد گرامی صفات بود
 بهنوشت تقدیر با نشت فقر و دریشی نوکری پادشاهی اختیار
 نموده در ملک امرای اکبری انتظام یافت - پیوسته در یافها
 بقطره و بویه مراحم نیکو بندگیها بهتقدیم رسانیده - و همواره

هر فساد داشت) شریک بود - سال بیست و نهم بحضور
 رسیده نامیده ارادت بر زمین فرائت نهاد - سال سییم
 (که پس از فوت میرزا حکیم عزیمت کابل پیش نهاد خاطر
 عرش آشیانی شد) - او پداسپانی دار الخلافه آگره لوی
 کادیابی افراشت - و مدت ممتد بدان کار پرداخت - سال
 سی و ششم مطابق سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه هجری
 داعی حق را لبیک اجابت گفت - معامله دانی و کار شناسی او
 خاطر نشین پادشاه بود - از او رای د: هزاری ست *

* شیرویه خان *

پسر شیر افکن ولد قوچ بیگ است - قوچ بیگ از
 قدیمان همایون پادشاه بود - در شکسته (که از افغانه
 بفرج پادشاهی رسید) چون فرمت تنگ بود زامبرده را با
 دیگران جهت برآوردن مریم مکانی حایله آن پادشاه والا شاه
 تعیین فرمود - مشارالیه بر در سراپرده جان نثار شد - چون
 پادشاه را سفر عراق پیش آمد شیر افکن برفقت میرزا
 کامران در کابل ماند - و پس از مراجعت جنت آشیانی
 از عراق از اینجا (که از میرزا اطمینان نداشت) خود را پیش
 پادشاه رسانیده بحکومت قلات سر برافراخت - و دستور
 گهارد و فحاک و بامیان به قیول او تقرر یافت - اما بعد
 تسلط میرزا کامران بر کابل موجب طمع خورده بدو پیوست

خودان رفت بوده - و در قصبة سیکری (که چهار گروهی
اکبرآباد است - و عرش آشیانی دزان جا قلعه و شهر پناه
بنا کرده بفتح پوز مخاطب ساخت) کنگ عزلت گزیده
(۲) بریاضت و مجاهدت می برداخت - چون اولاد عرش آشیانی
زاده نمی ماندند بدین جهت از دریشان استمداد نمود
روی التجا بشیخ سلیم دم آورد - در همان ایام مادر شاهرزاده
سلطان سلیم بازور شد - این معنی موجب مزید حسن ظن
گردیده در قرب جوز منزل شیخ مکانه برای حامله مذکوره
اساس پذیرفت - در همان مکان شاهرزاده تولد یافته بمذاهبت
نام شیخ بدین اسم موسوم شد - لهذا اولاد و اشاء شیخ
درین دولت بمدارج ترقی رسیده *

شیخ ابراهیم مدعی بتعییناتی شاهرزادگان در دار الخلافه
(۳) اکبرآباد سرگرم خدمت بود - در سال بیست و دوم جاسوس
با برخی مبارزان بتهانه داری لادائی و تنبیه سرکشان آنحدود
مامور گشت - ازان جا (که حسن عمل و کارکردگی او فرورغ
استحسان گرفت) سال بیست و سیوم بایالت فتح پور سر
مباهات برادر اخیست - سال بیست و هشتم بکومک خان اعظم
کوکه مقرر شد - و در کشایش بنگاله ترددات شایان بتقدیم
رسانید - پستر با وزیر خان در دفع قتلو (که در ادیسه

(۲) نطق [ج] بریاضات و مجاهدت (۳) در [بعضی نسخه] اکره *

بر بارگی گرفته ازان آشوب گاه به یتن رسانیدند - شکست
 فاحش در داد - و ناموس عالم بتاراج رفت - غنیم اطراف
 و جوانب فرو گرفت - نزدیک بود که از یتن هم برآمده
 بجالور شتابد - که فی الجمله مردم فراهم آمدند - بصوابدید
 اعتماد خان بر شیر خان فولادی (که دران ضلع نخوت آرا بود)
 فوج فرستاده بر شکست - درین اثنا عبد الرحیم میرزا خان
 از حضور رسیده سلطان مظفر را آواره بادیۀ فرار ساخت - و سرکار
 بهرونج بتیول شهاب الدین احمد خان مقرر ساخته بکوک
 قلیج خان [که با سپاه مالو بکشایش قلعه بهرونج (که بتصرف
 کسان سلطان مظفر درآمده بود) همت گماشته] نامزد شد
 سال بیست و نهم آنرا بدست آورده بجبر پراگندگیها دم
 آسایش برگرفت - بهال سی و چهارم از عزل اعظم خان کوکه
 باز ایالت مالو باو قرار یافت - همان جا در سنه (۹۹۹)
 منهد و نود و نه رخت هستی بر بست - در ملک آبادی
 و رعیت آسودگی از یکتایان زمانه بود - کدبانوی خانه او
 بابا آغا (که پیوند خویشی با مریم مکانی داشت) بشایستگی
 زندگی نموده سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار
 و پنجم درگذشت *

• شیخ ابراهیم پور شیخ موسی •

برادر شیخ سلیم میکری سمک - شیخ موسی از جمله

ميرزايان باغيه (كه بران ديار بتغلب استيلا يافته بودند) تعين
 فرمود . آن ناسپاسان ثبات^(۲) از دست داده پيش از جنگ
 بگجرات بدر زدند . چون سال سيزدهم طلب حضور شه
 مظفر خان ديوان اعلى از كثرت اشغال ملكي و مالي بخواهيات
 پادشاهي چنانچه بايد نمي رسيد . آنرا بدر نامزد نمودند
 او از جزرسي و كرداني نسقم شايسته و انتظامي گزيده داد
 سال بيست و يكم بمناصب پنج هزاري سر افتخار برافراخته
 بسپه سالاري مملكت مالوه تعين گشت . و سال بيست و دوم
 چون از وزير خان كارهاي گجرات باختلال آمد حكومت
 آنجا بدر تفويض يافت . و در سال بيست و هشتم^(۳) چون
 اعتماد خان از تغير او بايالت گجرات در رسيد خان مذکور
 بعزم حضور از احمد آباد برآمد . ملازمان ب حقيقت او
 سر بشورش برداشته سلطان مظفر را (كه در پناه كانهها^(۴) درزگار
 مي گزرايد) طلبيده بحري و سرداري دستمايه آشوب
 گردانيدند . شهاب الدين احمد خان باطغاء ابن نايه همت
 گماشته كار برده آرائي كشيده . پيش از آنكه آريزش رويده باقي
 مردم او جدا شده بمخالفان پيوستند . دران سراسيمگي يكي
 از نوكران زخمه هم (سانيد . چنده و فاكيش خان را

(۲) نسخه [ج] ثبات قدم (۳) در [بعضي نسخه] و سيم (۴) در

[بعضي نسخه] كاينها *

(باب الشين) [۵۶۸] (مآثر الامرا)

استصواب خانخانان است) بمردم که در رکاب اند غیر از
جان گزائی و بے ناموسی ثمره نخواهد بخشید . ناگزیر
اسم که ما بندها باماکن شریفه رفته بمواسم دعا گوئی اقدام
نمائیم . عرش آشیانی شخصه را نزد خانخانان فرستاد . که
ما خود عزم دهایی کردیم . هیچ کس درین کار دخله ندارد
معهدا عهدنامه بنام این جماعه بقوستند . چون اهل عناد را راه
سخن داشت و میدان خالی بدست ما هم انکه و شهاب الدین
احمد خان افتاد علایه خاطر نشان مردم ساختند که مزاج
پادشاه از بیرام خان کیبید *

* هرچند باغیزار عذایمت نظری هست *

* گوئیم بدانها که سخن را اثری هست *

بیرام خان از اجتماع پیغام پادشاهی سراسیمه گشته حاجی
محمد خان سیستانی و خواجه جهان را بپذیرخواهی فرستاد
تا آن وقت کار ازان گذشته بود که کسی گوش بمعذرتها
کند . امرای هفت (که منتظر چنین روز بودند) از اطراف
و جوانب در ظل اقبال پادشاهی فراهم آمدند . مهمات ملکی
و مالی بصوابدید ما هم انکه بشهاب الدین احمد خان مفوض
شد . در سه چند بتمشیم امور سلطنت پرداخت *

در سال درازدهم (که پادشاه متوجه چیتور بودند) ادرا
از حوالی قلعه گاکوردن بریاهمی ولایت مالوه برخواخته بمالش

(مآثر الامرا) [۵۶۷] (باب الشين)

بيغما داد - و لباس بے نويان در بر کرد - پادشاه ازین حرکت
آشفته تر شده او را بزندان خانه برنشانند - پس از چندے بعفر
جرائم مشمول عواطفه بيگران ساخت - مدتی بتقديم خدمات
تحصيل سعادت مي نمود - از انجا (که بميگساري خو کرده بود)
آخر کار عشه بهم رسانيد - سال سيم (که عزيمت زابلستان
در پيش بود) چون بيماريش افزود حسب الحكم در لودهيهانه
توقف گزيد - در همان سال مطابق سنه (۹۹۳) نهصد و نود
و سه هجري يا بعدم خانه در کشيد *

• شهاب الدين احمد خان •

از سادات نيشاپور است - بقم خدمات و مزید اعتبار
امتياز داشت - در ادائل جلوس بحکومت دارالملک دهلي
اختصاص گرفت - چون بيستم جمادي الاخری سنه (۹۶۷)
نهصد و شصت و هفت هجري سال پنجم عرش آشياني بديرام
خان را بجهت مهمات^(۲) در آگره گذاشته بعزم شکار برآمد و تا
سکندراباد شکارکنان رسيد ماهم انکه انحراف مزاج مريم مکاني را
(که در دهلي تشریف داشت) تقريب ساخته برسم عيادت
ترغيب رفتن دهلي نمود - ملثم مزاج پادشاهي افتاد - چون
شهاب الدين احمد خان (که با ماهم انکه خويشي و دوستي
داشت) باستقبال رسيد عرضداشت که اين آمدنها (که بے

(۲) نعت [ب] مهمات آگره •

• شيخ جمال بختيار •

بهر شيخ محمد بختيار - طايفه ملقب بدین لقب در
چندوار و جلیسر مضاف صوبه اکبرآباد از مدت‌ها سکونت دارند
خواهر او گوهر النساء نام در خانه عرش آشیانی سرآمد
محکلات بود - او بدین سبب قرب منزلت بهم رسانیده پدایه
هزاري مرتقي گردید - مردم حسد پيشه (که از پيش آمد او
خار الم در دل داشتند) بيخبر آب خوردن او را بهر آميختند
حال شيخ دگرگون شد - (رپ نام خواص پادشاهي بظاہر دل سوزي
قدرے ازان آشامید - او نیز متغير الحال گردید - چون بعرض
رسید پادشاه خود بچاره گري برونشست - و محبت رو داد •

سال بیست و پنجم باتفاق اسمعیل قلي خان بمالش
نیابت خان (که علم بغی افراخته بود) دستوري یافته عرصه
مبارزت را به پیشقدمي آراست - و سال بیست و ششم
به تعیناتی شاهزاده سلطان مراد (که بمقابلة میرزا محمد
حکیم نامزد شده) مامور گردید - (روزی که منزلگاه شاهزاده
خرد کابل شد) نامبرده از تهور منشي راه چنارتو سر کرد
و با مردم میرزا حکیم نبرد مرد آزما نموده جنگ کذا بمعسكر
شاهزاده پیوست - (روزی عرش آشیانی از وی رایحه شراب
استشمام نموده درین باب نکوهش فرمود - و از کورنش باز داشت
• شيخ از جوش غیرت و ناز فردوشي از جا رفته امباب مکنک را

سيالکوت مضروب خيام پادشاهي بود (شيخ در منزل حکيم
ابوالفتح سرگرم هرزه گوئي شده از شورش جنون جمدهر حکيم را
بر خود زد - مردم فراهم آمده از دست او باز کشيدند - و زخم
ادرا بحضور عرش اشياني بردخته باستعلاج پرداختند - گویند
پادشاه بدست خود زخم ادرا بخيه زد - و هرچند حکيمان
آزمون کار اصرار داشتند که اين جراحت مرهم پذيرفتني نيست
و بعد از دو ماه حالش بجا نكشيد که نبض شناسان قاروره دان
هم دست باز داشتند ليکن پادشاه همواره از دلدهي نويد رسان
تندرستي بود - چون هنوز در اجل او تاخير رفته بود
در کمتر زمانه بحال خویش آمد - پس ازان بوقت موعود
گرد هستي از دامن روزگار خود بر افشانده در وطن بياسود *

گویند برهن زني کشا نام در خانه داشت - آن عاقله روزگار
پس از فوت شيخ خانها بتکلف طرح انداخته باغ و سرا و تالاب
احداث نموده و ديهات اطراف را باجاره گرفته در رونق افزائي
بانه (که شيخ در آن مدفون بود) مي کوشيد - و از پنجهزاري
تا سپاهي هر که ازان راه مي گذشت فراخور احوالش بنفاس
شيان مي کشيد - و با آنکه کبر من دريافته و بصارت رفته بود
شيوه مرضيه را از دست نداده تا شصت سال کمابيش احيای
نام شهر خود نمود *

« ع »

* نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد *

(باب الشين) [۵۶۴] (مأثراً)

در مقام شفاعت بودند ايکون اهل عذاب بتازگي بحرفهای
ناشايسته ايحاش افزوده شيخ طلب حضور گشمت - و بتقريب
محاسبه و مطالبه بذلت تمام مقيد نموده حواله شيخ^(۲)
ابو الفضل شد - او بعلم مزاجداني دريافت که قتالش باز پرس
ندارد - بسابقه عداوت در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو
هجري پنهاني خفه کرد - يا باجل طبعي در گذشت *

• شيخ مجد الرحيم لکهنري •

از نجباي شيخ زادهای بلده لکهنو است - و آن بزرگ
شهری سمت از صوبه اوده برکنار دریای کودي بيسواره عداوت^(۳)
ازان مملکت است - شيخ بيادری طالع در سلک ملازمان اکبري
انتظام یافته در جايزه نيکو بندگيها بمنصب هفتصدي (که
مهدن پایه نوکری آنوقت بود) سر برافراخت - چون با شيخ
جمال بختيار (که همشیره اش از ازداج مرغوبه عرش آشياني
بود) آمیزش و اختلاط تمام داشت ازین تبه درستي و بد دمسازي
بباده نوشي افتاده شيفته و ديوانه ميگساري گرديد - و چون
مسکرات مکدر روح و مظلّم عقل اسم افراط آن مهيج مواد
سودادي گشته يکباره جوهر خرد آن عافيت دشمن را تيره
ناخت - و آثار نابخردي از پيشاني پيدائي گرفت *

در سال سيم هنگام معادرت از کابل روزه (که حوالی

(۲) نسخه [۱] فرموده (۳) نسخه [پ] بيسواره *

(مائلا مراء) [٥٦٣] (باب الشين)

فرض و سذت نباشد - و سبب ترفيد عالميان گردد (مخالفت آن موجب خسران دنياوي و سخط اخروي است - چه مرتبة پادشاه عادل زياده بر مرتبة مجتهد است - و بدین مضمون تذكرة نوشته بمهر شيخ مشار اليه و مخدوم الملك سلطانپوري و غازي خان بدخشي و حكيم الملك و ديگر علمای وقت رسايدة * و كان ذلك في شهر رجب سنة (٩٨٧) سبع و ثمانين و تسع مائة * و چون از شيخ عبد النبي و مخدوم الملك حرفهای ديگر بعرض رسيد و ظاهر شد كه آنها ميگويند كه از ما باكراه و جبر مهر كرده گرفته اند عرش آشياني در همين حال شيخ را قافله باشي حاج كرده زړے (كه بشرفا و ارباب استحقاق آن امكنة شريفة ميفرستادند) حواله فرمود - و با مخدوم الملك دستوري يافت - و بدین تقريب اخراج اينها از ممالك محرومة بعمل آمد - و حكم شد كه همواره دران معابد برياضت مشغول بوده بدزن طلب عون بديار خود نمايند - چون بحبيب آمدن ميرزا محمد حكيم و عصيان امرای بهار و بنگاله يك گونه هرج و مرج در هندوستان افتاد اينها (كه متومد چنين هنگامه بودند) مع شي زائد مسموع نموده عزيمت معاودت مسمم ساختند - و با وصف تعذير شريف مكه از تخالف حكم پادشاهي بدريا نبردي درآمد در سال بيست و هشت باحمدآباد گجرات بار اقامت كشوند - اگرچه بهنگام محل

پادشاه را تذك گرفتند انحراف مزاج شد - شيخ فيضي و شيخ
 ابوالفضل آنرا دريافته اظهار کردند - که عام ما زياده ازین شيخان
 مرئي ست - که ديداري را پردگ تحصيل دنيا کرده اند - اگر
 حضرت پشتگرمي ما نمايند بهجتهای قوي الزام و اسكات اينها
 ميکنيم - چنانچه روزی طعام مزعفرهم بر سفره بود - چون شيخ
 ازان تناول کرد ابوالفضل گفت که ايها الشيخ اگر زعفران
 حلال مي بود چرا اينهمه احتساب به حضرت خليفه الله فرمودند
 و اگر حرام است خود چرا تناول کردند - که تا سه روز اثرش
 باقي مي ماند - و مکرر مباحثات جدلي درميان آمد - تا در
 سال بيست و دوم تحقيقات سيورغال و تقديش مدد معاش
 بکار رفت - ظاهر شد که شيخ با آنهمه صلاح و تقوي مراتب
 کفاف و استحقاق مرئي نداشته - در هر صوبه مدرسه عليهه
 مقرر شد - و چون در سال بيست و چهارم عرش آشياني محله
 از علما و دانشمندان ترتيب داد باتفاق آنها قرار يافت
 که پادشاه زمان امام وقت و مجتهد روزگار است - از مختلفات
 پيشينان آنچه برگزيند پذيرفتن آن بدردم موجب ثواب است
 يعني در مسائل دينيه (که مختلف فيه مجتهدين است) بنابر
 سهيل معيشه عالم و مصلحت اهل اسلام براي مائيب خود
 شقه که اختيار نمايد اتباع آن برکانه انام لازم است - و کذاک
 بفکر موافق نماي خود حکم از احکام قرار دهد (که مخالف

نقلیه سرآمد علمای عصر بود . و در علم حدیث صند عالی
 داشت . و با وصف افاده علوم با شغال سلسله علیه جهت
 مواظبت می نمود . حبس نفس بجائے رسانید که تا یک پیر
 دم نگهداشته بذکر قلبی مشغول میشد . در سال دهم جلوس
 عرش آشیانی بوسیله مظفر خان دیوان اعلی بمنصب
 مدارت کل هندوستان کامیاب گردید . و بمرور ایام جلائل امور
 سلطنت نیز بصوابدید از بازگردید . و در قرب منزلت
 پادشاهی بمرتبه رسید که باستماع حدیث شریف عرش آشیانی
 بخانه اش میرفت . و چون دران وقت اکبر پادشاه بترغیب
 شیخ در اجرای احکام شرعی و امر معروف و نهی منکر
 فراوان جهد میفرمود و خود اذان میگفت و امامت میکرد
 حتی بقصد ثواب بمسجد جاروب میزد (رزے بتقریب سالگره
 بر ملبوس پادشاهی رنگ زعفران پاشیده بودند . شیخ
 بغضب آمده سر دیوان چنان عصا برتافت که بدامن جامه
 عرش آشیانی رسیده پاره شد . حوصله تنگی کرد . نزد والده
 شکایت کردند . که بایست در خلوت شیخ منع می کرد
 مریه مکانی گفت پوتم گران خاطر نشوی . باعث نجات
 اخروی ست . و تأیید می خواهند گفت که ملای فلک
 با پادشاه عصر این حرکت کرد . و آن معادتمن متحمل شد
 و چون هر روز شیخ و خادم الملک باحتماب و تعصب

(باب الشين) [۵۶۰] (مأثر الامرا)

خیمه برآمده زبان پرسش برکشاد - و چون خود را آماجگاه دید
ازان وحشت جا بخیمه شتاب آورد - دران وقت جوقی از ناسپاسان
زخمی چنبد بدو رسانیدند - هذوز رقتی بود که نزدیکان وفا کیش
بعماری انداخته روانه سارنگپور شدند - و از پخته کاری
و زمانه شناسی چنان ره سپردند که بسیاری زنده انگاشتند
و برخی بدان تصور یک گونه همراهی گزیدند - در کمتر زمانه
بحصار آن شهر پناه برده مؤده رستگاری بر زبانها انداختند
و کوس شادمانی بلند آوازه گردانیدند - ازین حسن تدبیر
گرد شورشی که بلند شده بود فرو نشست - و هر یکی از
بد سگالان کناره گرفت - شکفت آنکه اکثری انجام کار دانسته
گام سرعت برداشته بودند - خبر زندگی یاری نموده پاسبانی
بنه و بار در آوردند - و از چنیز آشوب بعافیت گاه رسانیدند
پادشاه نظر بر قدم خدمت آن سفر گزین ملک بقا خواستگار
آمزش شده تباه کرداران را گرفتار ساخت - و بگوناگون
بادافراه عبرت نامه جهانیان گردانید - بسر دوش معیم خان
که ترجمه اش در احوال تربیت خان عبدالرحیم ثبت یافته *

س * شیخ عبدالنبي صدر *

نبیره شیخ عبدالقدوس کنکوی - که از اولاد امام ابوحنیفه

کوفی و از مشاهیر متاخرین هندوستان است - در سنه (۹۴۴)

فصد و چهل و چهار وفات یافته - شیخ عبدالنبي در علوم

دولت ناشايسته انديشيد (سرزنش زباني (که امالت منشان را
 فخمش کاري تر از شمشير [بدار است) فرموده نزد خانخانان
 فرستاد . که بهر چه سزايار داند از عفو و انتقام بعمل
 آرد . خانخانان ازین عاطفت بسپاس پرداخته در اعزاز
 و احترام شجاعت خان کوشيد . و درخواست دفع جريمه او
 نمود . ملتمس او پذيرفته بطلب ممتاز فرمود . و در سال
 بيست و دوم بمذنب سه هزارزي و حکومت مالوه و سپه سالاري
 آن ديار بلند مرتبه گرديد . چون سال بيست و پنجم سنه
 (۹۸۸) نهمصد و هشتاد و هشت لخته امراي بدسرشت
 بنگ و بهار عرمه فتنه و فساد برآراستند او حسب الطاب
 پادشاهي از سازنگدور يک منزل برآمده بود . عوض بيگ
 برلاس با جمعي از ملازمان او از سخت گيري و بد سلوکی
 (که موجب سپاه بيحساب باز داشته . و بنکوهيده دشنامها
 سرزنش نموده) اخلاص گزيني و خير سگايي از دست مرهشته
 در کمين بد انديشي بودند . هنگام کوچ (که بيشتري همراه
 بنه و بار سردار (۱) نورديه . و برخي گرمي شغل کوچ داشتند)
 حاجي شهاب نامي (۲) را سرداري برداشته هنگامه آراي ستيزه
 گشتند . غوغاي عظام برخاست . قويم خان پسرش جويي آگهي
 شده بگزند جان فرسا نقد زندگي در باخت . شجاعت خان از

شمشیر و توش در گردن انداخته بگورنش پادشاه آوردند
ازان میان منیم خان را با شاه سیستان زولانه در پار تخته
در گردن کرده چندی نگاهداشتند - وقت انتهای جنت آشیانی
بتسخیر هندوستان بهمراهی منیم خان در کابل ماند - چون
در عهد عرش آشیانی پس از تفرقه بیرام خان منیم خان طلب
حضور گردید منیم خان نیز برفاقش او بهند آمده باضافه منصب
مورد عذایت گشت - سال نهم در یورش مالوه (که عبدالله خان
اوزبک حاکم ماند و خیالات داسد بخود راه داده می خواست
شورش برانگیزد) مصدر توندهای پسندیده شده بخطاب
شجاعت خان ناموری اندوخت - و در مبادی سال پانزدهم بداعیه
ضیافت استدعای قدوم پادشاهی نمود - عرش آشیانی بقبول
مهمول مهابی ساخته یک شبانه روز بخانه اش عشرت پیرا بود
از جشن دایمذیر ترتیب داده در آداب انجمن آرائی اهتمام
بکار برد - و در سال هیزدهم (که بیلغار نه روزه احمد آباد
گجرات بنزول اجلال اکبری دارالاقبال گردید) شجاعت خان
از گزاف خیال در بزم پادشاهی حرفهای هورزه نسبت بمنیم خان
خانخانان سپه سالار (که بانتظام ممالک شرقیه مامور بود) بر زبان
راند - عرش آشیانی بمکافات در تقصیر (که هم ادب حضور مرعی
نداشت - و هم مراعات تورق سلطنت فرورگذاشت که با سپهسالار

خان و مير ابو تراب (که همواره بقرسیل عوائض استدعای مهم گجرات مي نمودند) کسبل فرمود - مومي اليه در اثنای راه با مير ابو تراب برخورد - پيش اعتماد خان بگجرات رفت و بمقدمات تسلي اطمینان خاطر از نموده بملازمت پادشاه آورد - پستر در کومکيان خان اعظم کوکه تعینات موبه گجرات گشت - پس ازان بتقریب کامیاب ملازمت حضور گردیده در ذیل امرا (که در سفر ایافار گجرات پيش پيش روانه شده بودند) بدان سمت گام جلالت برزد - و پس ازان بحکومت ارجین هر بلذ گشته لوی اعتبار برافراشت - و بخطاب نقابت خاني چهره امتیاز برافروخت - و در سال بیست و چهارم از تغیر ترسون محمد خان بحکومت بتن گجرات سرمایۀ انتخار اندوخت

از امرای در هزاری ست *

• شجاعت خان •

عرف مقیم خان عرب خواهرزاده و خویش قردي بیگ خان اسم - بدولت عواطف جنت آشیانی بخطاب مقیم خاني سر برافراخته بین الامثال و الاقوان امتیاز بهم رسانید - در ایام هرج و مرج از ملازمت متقاعد گشته بهیرزا عسکری پیوست و هنگام معارفت آن پادشاه از عراق همراه میرزا در قلعه قندهار محصور بوده مراسم یامپانی و تحصن بجا مي آورد چون میرزا زینهاری گشته از قلعه برآمد اکثر امرای بیوفا را

(باب الشين) [۵۵۶] (مآثر الامراء)

نغازه چهره او بود - زبان شکایت آورد جهانیان نکردند - و از دین
ناملائم چندان زبون غم نگشته - از دستگیری عقیدت و بزدگی
بیمن نسبت کوکلتاشی شاهزاده شهر آفاق گشته در جرگه
امرای اکبری انتظام یافت - اگرچه هنوز بمنصب پانصدی
فرسیده بود اما اعتبار فراوان داشت - سال بیست و دوم
در یورش مالوه هوازدگی دریافت - چون بدار الخلافه آمد
از ناپرهیزی انجام کار بفالجم کشید - در همین سال (۹۷۵) که
عرش آشیانی بجانب اجمیر کوچ می فرمود (بحضور طلبید
او رخصت واپسین گرفت - چون بخانه رسید بمنزگاه نیستی
شتافت - سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج *

* شاه فخرالدین *

موسوی مشهومی پسر میر قاسم است - در سنه (۹۶۱)
نهصد و شصت و یک هجری در رکاب جنت آشیانی بهندوستان
آمده بمرام پرستاری مشمول عواطف سلطانی شده - پس
ازان (که مقر سلطنت بوجود عرش آشیانی آرایش پذیرفت)
براتبه سرداری ممود نمود - و سال نهم در فوج (که بتعاقب
عبدالله خان اوزبک تعیین شده) شتافته مود ترددات
گردید - و سال شانزدهم همراه لشکر موقلا (که بمهرکردگی خان کلان
سمت گجرات قرار یافته بود) دستوری یافت - چون موکب
ظفر کوکب پدتن گجرات رسید پادشاه او را با فرامین نزد اعتماد

(مآثر الامراء) [۵۵۵] (باب الشين)

و هفت هجري جنت مكاني متولد گشت - و بهمنامي شيخ

بشاهزاده سلطان محمد سليم معصی گردید * ع *

۹۷۷ * در شوار لجه اكبر * تاريخ است

و پس ازان (كه ولادت سلطان مراد و سلطان دانيال نيز واقع

شد و نفس شيخ گيرا گردید) سيكري را مصر جامع ساخته

عالي اسامی و خانقاه رفيع بنا با مدرسه بصرف پنج لك (ربيعه

مرتب گشت * و لايري في البلاد ثانيها * تاريخ يافته اند

و قصرهای دلکش و بازارے بزرگ سنگين و هدائق نظر فريب

اطراف شهر صورت ابداع پذيرفت - چون در اثنای آبادی

آن معموره مملکت گجرات مفتوح شد خواستند آن سواد اعظم را

بفتح آباد موسوم نمايند - بفتح پور زبانزد خلق گردید - همین نام

مطبوع پادشاه افتاد - شيخ در سنه (۹۷۹) نهصد و هشتاد و نه

هجري رحلت نمود * شيخ هندی * تاريخ اسم - بذابر اخلاص

و اعتقاده (كه عرش آشياني را بشيخ بهم رسیده بود) بصراحت

و خویشان و نبائر و احفاد ایشان بمنامب عليه و مراتب عمده

اختصاص گرفتند - و چون زوجه و مبيعه شيخ برخاست و فطام

شاهزاده سلطان سليم ممتاز شده بودند در ايام فرمانروائی او

به نهبت كوكلداشي سرمايه افتخار اندرخته اكثرے پدايه پنهجرازي

برآمده صاحب تابل و علم گردیدند *

بالجملة شيخ احمد در تعافيان روزگار بها خوبی گزیدند

* شيخ احمد *

فرزند میانی شیخ سلیم چشتی فتحپوری ست . قدس سره
 که املش از دهلی ست . پدر از شیخ بهاء الدین از اولاد شیخ
 فرید شکر گنج بوده . شیخ در دیار عرب مدت ها سیاحت نموده
 و حج بسیار گذارده دران دیار بشیخ الہند مشہور و معترف گردید
 پس از انکہ بہندوستان معاودت کرد در موضع سیکری دہازدہ
 کردہی آگرہ (کہ از مضافات بیانہ بود . و چون دران گل زمین
 فردوس مکانی بر رانا سانکا فتح یافت بشکری موسوم فرمود
 بشین معجمہ) بالای کوه (کہ بآن موضع متصل است) مسجد
 و خانقاہی ساختہ بریاضات^(۲) اشتغال می نمود . از غرائب اتفاقات
 عرش آشیانی را (کہ در چہار دہ سالگی بر سوار فرمانروائی
 ہندوستان جلوس نمود) تا چہار دہ سال دیگر (کہ سنین عمرش
 بہ بیست و ہشت رسیدہ) فرزندے کہ میشد زندہ نمی ماند
 چون احوال شیخ بسمعش رسید درین امر آرزوی مفراط داشتہ
 از جناب عارف مر قاض استمداد نمود . شیخ بتولد سہ پسر
 عالی قدر مبشر فرمود . در همان ایام آثار حمل در والدہ
 جنت مکانی ظاہر شد . چون در امثال این امور تغیر مکان را
 بشگون فرا می گیرند آن عقیقہ را از آگرہ بمنازل شیخ فرستادند
 روز چہار شنبہ ہفدہم ربیع الاول سنہ (۹۷۷) نہصد و ہفتاد

* ز بالا و پائين دژ مي نمود *

* چو آتش قزلباش و هندي چو دود *

آخر الامر خواص خان قلعه دار آنجا بامان برآمده راه هند گرفت - ازان وقت تا اوائل سلطنت خلد منزل بخدمت قزلباش بود - چون پادشاهي ايران ضعيف تر گرديد ميراديس ابدالي (که در ملازمان شاه تعيينات قندهار بود) آن قلعه را بتصرف آورد - و باقتضای مصلحت کلیدش را بخدمت خلد منزل ارسال داشته استدعای منصب نمود - چنانچه در احوال او سمت ذکر یافته - پس ازان بشه نشاه انتقال نمود - و دريذولا گویند بحکم آن پادشاه ذوی الاقدار آن ولایت رونقه دیگر یافته و در حوالی قلعه معمور و طرح انداخته موسوم بنادر آباد *

قندهار مملکتی است وسیع از اقلیم سیوم ° طول از قلات بخارا تا غور و غرجستان سه صد کرده - و عرض از سند تا فرّه دریخت و شصت - شرقی سند - و غربی فرّه - شمالی غربی غور و غرجستان و شمالی شرقی کابل و غزنین - جنوبی سیوی - تله قندهار بدشوار کشانی شرقی عالم - طول او یکصد و هفت درجه و چهل دقیقه - و عرض سی و سه درجه - بنگاه بیشتر الوس افغان و بلوچ و ابدالي - بیست و چهار معال اسمی بجمع هفت کرور دام که برابر اسمی بجمع بلخ و بدخشان *

(۲) تله [ب] تا غرجستان *

میرزا کامران در کابل و بدخشان جنت آشیانی فارغ بال
و آسوده خاطر نبود و پس از تسخیر هندوستان چندان فرصت
نشد که ایفای وعده با شاه ایران در میان آید تا آنکه در
زمان عرش آشیانی بتقریب که گذشت شاه محمد خان قلاتی
محرک این سلسله شده قلعه بحکم شاهی بتصرف سلطان
حسین میرزا درآمد - و زیاده بر سی و هفت سال در تصرف او
و اولادش ماند - مظفر حسین پسر کلانش در سنه (۱۰۰۳)
هزار و سه هجری سال چهارم اکبری قلعه را تسلیم ملازمان
پادشاهی نموده نوکری هندوستان اختیار کرد - تا در سنه
(۱۰۳۱) هزار و سی و یک سال هفدهم جهانگیری شاه
عباس ماضی در محاصره چهل روز لغز خواجه عبدالعزیز نقشبندی
(که در امور قلعه داری نهایت بیجگری بکار برد) انتزاع
نمود - و باز در سال یازدهم فردوس آشیانی سنه (۱۰۴۷) هزار
و چهل و هفت هجری علیمردان خان زیگ از غضب و سفاکی
شاه صفی صفری و ناپردائی مردم ایران اندیشه مذگشته باعلی
حضرت ملتجی شده قلعه حواله کرد - تا آنکه شاه عباس ثانی
در سال بیست و دوم شاهجهانی با فوج جرار آمده محاصره
نمود - و تا دو ماه محاربه در میان بود - چنانچه میرزا عبدالقادر
تونی دران جنگ گفته *

(مائلا مراء) [۵۵۱] (باب الشين)

ميرساندم . و باز سرانجام ^(۲) يوش قندهار نموده روانه شد
و چون قلعه را محاصره كرد بوداغ خان ديد كه از جانب شاه (كه
بطرف آذربايجان با سلطان رزم مقابله دارد) كرمك متعذر است
ناچار امان طلبیده بعراق رفت . ميرزا قندهار را از سرنو
استحكام داده بلامور برگشت . و چون هندوستان بعالت
استيلای افغانان محل سكونت چغتائيه نمايد ميرزا كامران بكابل
شتافت . و ميرزا همدال از جنت اشيانى جدا شده قندهار را
متصرف گشت . ميرزا كامران باز لشكرى فراهم آورده تاشمشاه
گرد قلعه نشست . ميرزا همدال از بے آذوقه به تنگ آمده بعد
و پيمان قلعه را سپرد . و ميرزا كامران قندهار را بميرزا عسكرى
برادر دوم خود داده بكابل شتافت . چون جنت اشيانى
در سنه (۹۵۱) نهصد و پنجاه و يك بايران هتته از شاه كمك
درخواست وعده نمود كه هرگاه قندهار بتصرف در آيد بملازمان
شاهى بپردازم . چنانچه در اول حال (كه قندهار مفتوح گرديد)
به بوداغ خان قاچار (كه سردار لشكر قزلباش و الله سلطان مراد
ميرزا كوهكنى جنت اشيانى بود) حواله فرمود . ليكن هنوز
مهمات پادشاهى سرانجام نيافته بحسرت زه و زان امرای چغتائيه
مانع نبود . باز قندهار را از قزلباشيه گرفته به پيرام خان
(كه درلتخواه طرفين بود) سپردند . چون سالها بنابر منازعت

(۲) نسخه [ج] يوش نموده روانه قندهار شد .

(باب الشين) [۵۵۰] (مآثر الامرا)

جانب، میرزا کامران حکومت قندهار داشت (استحکام داده تا هشت من نگاهداشت - درین اثنا میرزا کامران با بیست و هزار سوار از لاهور شتافته با سام میرزا بمحاربه عظیم در پیوسته اغریواز خان در جنگ دستگیر گشته بقتل رسید - سام میرزا شکست یافته برگشت - میرزا کامران خواجه کلان بیگ را بدستور گذاشته بلاهور معاودت نمود - شاه در سنه (۹۴۲) فصد و چهل و سه (که نوبت ششم جهت دفع فتنه عبید خان اوزبک بخراسان آمد) چون امیر عمده قزلباشیه با جمعی کثیر در یورش قندهار کشته شده بود از کمال غیرت و حمیت خود بحدود قندهار آمد - خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از توشک خانه و رکابخانه و غیرها بآئین مناسبت ترتیب داده مقالید قلعه پیش شاه فرستاد - و گفت سامان قلعه داری ندارم و توانائی نبرد نیست - و آمده دیدن در آئین نمک شناسی و در ملت حفظ حقوق صاحبی و نوکری روا نه - ناچار خانه آراستن و بمهمان سپردن و خود را کناره داشتن مناسب میدانند - شاه ایالت آن ملک ببوداغ خان قاجار لطف فرموده بجانب عراق عمان عزیمت انعطاف داد - چون خواجه کلان براه اوجه بلاهور آمد میرزا کامران یک ماه رخصت کورنش نداد - که چرا این قدر نتوانستی نگاهداشتی که من خود را

بر سر قندهار آمد . نامر میرزا (دزے چند حصاری شده آن مملکت را بدو را گذاشت - و او باز زمام ایالت آن آله را بکف کفایت از غوینان داده مراجعت کرد - چون پس از خراسان بحیطه تصرف شاه اسمعیل موقی درآمد شجاع بیگ بشاه سلسله جنبان اخلاص گردید . و به بیگار بیگی هرات یک گونه بازگشته می کرد که دیگر باره فردوس مکانی آمده قندهار را گرد گرفت شجاع بیگ بدرر^(۲) میش خان شاملو بیگار بیگی هرات استغاثه نمود . او در خدمت بابری التماس کرد . که شجاع بیگ اظهار بزدگی شاهی می نماید . صدائق فیما بین مفتضی عدم تعرض حمل دوست . فردوس مکانی بکابل اوای معارفت برافراخت . شجاع بیگ ملا باقی نام معتمدی در قندهار گذاشته خود بخراسان رفت . آن معتمد ' نا اعتماد مملکت بتصرف فردوس مکانی داد . و پادشاه آن را به میرزا کامران بحر خود حواله فرمود . پس ازان در زمان فرمان روائی شاه طهماسب سنه (۹۴۱) نهصد و چهل و یک صام میرزا برادر شاه با افرهواز خان شاملو^(۳) که بیگلربیگی خراسان و لک میرزا بود) بی استرضا و استیذان شاهی بر سر قندهار آمد خواجه کلان بیگ (که از امرای فردوس مکانی بود . و از

(۲) نسخة [ب] بدرر مفق . یا بدرر بنانی باشد (۳) نسخة [ج]

افرهواز خان .

(باب الشين) [۵۴۸] (مآثر الامرا)

میکردند بجا بود - اما چون خرد پوزهان باستانی کابل و قندهار را
در دروازه هندوستان بر شمرده اند (که از یکم بتوران و از دیگر
بایران روند) و از نگاهبانی این هر دو فراخمای هندوستان از بیگانه
ایمنی پذیرد پس دروازه با اختیار صاحب خانه اولی و انصیب است
علی الخصوص که کابل بدست پادشاهان هند باشد قندهار هم
در تصرف ایشان بایستد - و این همه مسلم در مورخه که
صاحب خانه از ارباب ضبط و هوش باشد - و الا در عالم
په خبری خانه و مافیها از خود نیست - چنانچه مشاهده افتاد
که شهشاه زمان نادر شاه آن هر دو را یکم کرده بدیلهی درآمد
و رسید کار بجائیکه رسید .

اگرچه تقلب و تحول حکومت قلعه قندهار درین اوراق بهر جا
بقدر ضرورت ثبت گردیده لیکن مجموع القضا بوسم اجمال اینجا
رقمزد کاک بیان می گردد - که این ولایت در زمان سلطان
حمید میرزا والی خراسان و یورش بدیع الزمان در تصرف
امیر ذوالنون ارغون و شجاع بیگ والدا بود - و بعد از واقعه
میرزا و استیصال آن سلسله (که مملکت خراسان بتصرف شیبانی
خان اوزبک درآمد) شجاع بیگ بهلازمه او رسیده نوازش یافت
در همان سال فردرس مکانی لشکر بقندهار کشید - و بجنگ و پیکار
از ارغونیه برگرفته ببرادر خود ناصر میرزا حواله کرد - و خود
بکابل برگشت - و چون شیبانی خان ازین سانه آگهی یافت

(مآثر الامرا) [۵۴۷] (باب الشين)

زخمه بمادل هم رسيد - چهار ماه بر بستر رنجوري افتاده
جان بجان آفرين سپرد *

گويند او از شيوا بے حفاظي با زن ديوان پدر خود تعاق خاطر
داشت - زن بعفت منشي تن در نميداد - پدرش درين باب او را
منع ميکرد - و نصيحت مي نمود - او روزي از موعظت پدر
بهم برآمده شمشير حواله نمود - سبحان الله زهم سنگين دلي
و غريب بے مودتي - شاخ را با اصل ستيزه کردن تيشه بر پاي
خود زدن است - و حفظ منازل بزرگان از دست دادن خویش را
بچاه مذلت افکندن *

* از مكافات عمل غافل مشو .
* گندم از گندم برديد جو ز جو *
بسر درم او قيام خان است - در عهد جهانگيري ب خطاب خاني
معزز گرديده مدتها بخدمت قرابي قيام داشت *

مخفي نماند که از قديم الايام قلعه قندهار متنازع فيه
سلسله عايله مغويه و خاندان عظمت بنديان تيموريه است - گاه
اين ناحيه بفرمانرواي آن طبقه منتظم بوده - و گاه بدارلماي
اين دولت متعلق - باعتبار آنکه فردوس مکاني از ارغونيه انتزاع
نموده در انتساب آن بمسلحه چغتائي شکی نيست - و بذابراي (که
در سواف ايام بملاطين خراسان تعلق داشته و جنم اشياني
بشاه ايران و عده پيشکش آن کرده) اگر ملاطين مغويه دعوي

(باب الشين) [۵۴۶] * (مائرا لمر)

یافته مایه اندوز عشرت شد - سال هفدهم (که خان اعظم کوکه را
با محمد حسن میرزا در حدود گجرات جنگ دست داد)
مشار الیه (که در جرانغار جا داشت) زخمی شده خود را بگذار
کشید . و با احمد آباد رسیده فرار گرفت - پسرش عادل خان است
که ابتدا با اتفاق ادهم خان کوکه پدرش مالوه تعیین شده - پس
ازان همراه محمد قلی خان برلاس بر سر اسکندر خان اوزبک
(که در اوده رایت بغی می افراشت) مامور گردیده در محامره
قلعه چیتور تردد مردانه بظهور آورد - اوائل سال سیزدهم (دز
پادشاه بشکار شیر توجه فرموده بتیر بندوق زخمی ساخت - شیر
خشمگین شده پیش آمد - پادشاه در صدد آن شد که قابو جمته
تیر دیگر حواله نماید - اما شیر از پادشاه نظر بر نمیداشت
لذا دستم خان مامور شد که پیشتر رفته شیر را بجانب خود
متوجه سازد - عادل خان (که دران هنگام معاتب بود) گمان
اجازت عام برده با تیر و کمان سبق نمود - تیر که انداخت
اتفاقا خطا شد - حمله کرده بشیر در آویخت - و دست
چپ در دهنش انداخته دست دیگر بخنجر برد - باقتضای
هنر و شمن بند نیام مستحکم شد - تا گسیختن آن شیر دست
عادل فروخائید - پس ازان خنجر کشیده دو زخم بر دهن
شیر رسانید - شیر دست راست او را بدهان گرفت - درین اثنا
مردم دیگر شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند - دران میان

اگرچه در این صاحب عالم آرا با این حکایت فی الجملة
تبیانه دارد (چه از مرقوم خامه اخبار طراز خود ساخته - که
بدرخواست شاه محمد قلاتی اول مرتبه شاه ایران سلطان حسین
میرزا را با دای خلیفه شاملو بمعارضت تعیین کرد - چون شاه وردی
بصر خلیفه شاملو با فوج غافل بر سر بهادر خان ریخته ادرا
رهگرای بادیه هزیمت ساخت شاه محمد بمکر و حيله پیش آمده
بقلعه داری پرداخت - امرای قزلباش زمین دار را متصرف
شده حقیقت را بشاه اعلام نمودند - شاه در سنه (۹۶۵) نهصد
و شصت و پنج علی سلطان ثانی اعلی ذوالقدر را بالشمس جوار
بتسخیر قندهار ناهزد نمود . و ایالت آنجا را بسطان حسین میرزا
تفویض فرمود . شاه محمد قلاتی تا شش ماه باو از محاربه
اشتغال داشت . چون مدد از هیچ طرف بار نرسید دست
در دامن استیمن زده پس از معاهده و پیمان قلعه سپرده
دران دیار هند گردید) احتمال که از مورخین ایران و هندوستان
هر کدام جانب خود نگاهداشته جرعه جنبانیده باشند . و اگر
تطبیق دهند بین الرایتین هم مدرج می گیرد که الایغنی *

بالجملة شاه محمد قلاتی در آخر سال سیوم بملازمت
عرش اشدیانی استسعاد یافته مشمول عواطف پادشاهی گشته
بتدریج بمنصب دروزاری و خطاب عالی اختصاص گرفت
حال درازدم بهامبالی قلعه کوتاه و حکومتی آنقدر در سربلندی

کارے نه اخته رو بگريز نهاد - و نتوانست که بزمين دار و آنحدود
بسربرد - ندامت زده راه هندوستان گرفت - و شاه محمد کمک
خود را تواضع نموده عذرها در نادادن قندهار درميان آورد
و خالي بر گردانيد *

چون شاه ايران شنيد که شاه محمد قلایي بر پيمان خود
نه ايستاد برادرزاده خود را سلطان حسين ميرزا بن بهرام ميرزا
و حسين بيگ ايچک اُغلي استجلو لله و وایي خليفه شاملو را
بگرفتن قندهار تعين کرد - شاه محمد در لوازم قلعه داري اهتمام
نمود - چون محاصره قلعه بامتداد کشيد سلطان حسين ميرزا ملول
گشته از پای قلعه برخاست - شاه برآشفته ميرزا را با علي سلطان
هاکم شيراز باز فرستاد - تا بهر نوع که باشد قلعه را در تصرف
آرند - علي سلطان * (که لاف اين کار زده بود) کوششهای سخت
در گرفتن قلعه کرده به تير و بندوق مسافر ملک بقا گشته
تفرقه در لشکر ايران افتاد - ميرزا را نه روی باز گشتن و نه رای
بودن - در گرد قلعه نهشته روزگار مي گذرانيد - چون اين کيفيت
از نوشته شاه محمد بعرض آشياني رسيد در جواب بقلم آمد
که جنم آشياني مي فرمود که هرگاه هندوستان فتح شود
قندهار را بشاه ميدهم - خوب واقع نشد که باين مردم جنگ
کرده کار تا باين حد رسانيد - الحال مناسب آنست که قلعه را
بکسان شاه سپرده و عذر خواسته روانه هندوستان گردد *

مشار اليه از ملازمان بيрам خان و بعقل و اخلاص مورد اعتماد او بود . هنگامی (که جنيت آشيانى بتصخير هذدوستان نهضت فرمود) بيрам خان (که قندهار بجاگيوش مقرر بوده) باهتمام شاه محمد تفويض نمود . و او حکومت آنجا را من حيث الاستقلال سرانجام ميداد . و چون بهادر خان شيباني برادر خان زمان (که برباست زمين دارد مي پرداخت) از بد نهادي خيال گرفتن قندهار بخاطر آورده از راه مکر و فریب جمع را با خود متفق ساخته در کمين نشست شاه محمد آگهي يافته آن جماعه را بياسا رسانيد . بهادر خان (که در حيله اندوزي کاره نداشت) بزمين دار شتافته لشکر فراهم آورد . و آماده جنگ و جدال گرديد . شاه محمد چون کمک هذدوستان دور تصور کرد بفرمان (رای ايران شاه طهماسب صفوي ملتجي شد . و نوشت که جنيت آشيانى بآن والا دردمان قرار داده بود که بعد از فتح هذدوستان قندهار بملازمان متعلق باشد . اکنون مذاصبي آنکه جمع را فرستند . که هم تدارک طغيان اين کافر نعمت شود و هم قندهار بايشان سپرده آيد . شاه سه هزار سوار ترکمان از جاگيرداران سيستان و فراه و گرم سیر بصره اي ^(۲) علي يار بيگ افشار فرستاد . بهادر خان از اين لشکر خبره نداشت . ناگهاني بر سر او ريختند . و جنگ سخت در پيوسه . آخر بهادر خان

مشار اليه بواسطه شيخ مزبور برآمده قلعه سپرد - و سال چهاردهم
 جلوس [که در خادمان درگاه ^(۲) خواجه معين الدين (قدس سره)
 بر سر نذور و فتوح نزام بهم رسيد - و ادعای فرزندی که آنها
 داشتند ثابت نشد] پادشاه او را بتوليت درگاه خواجه مقرر
 فرمود - سال هفدهم در کومکيان خان اعظم کوکه تعيين صوبه گجرات
 گرديد - و پستر بحضور طلبداشتند - چون شورش محمد
 حسين ميرزا (که با شير خان فولادي اتفاق نموده غبار فتنه
 برانگيخته بود) شهرت گرفت خان اعظم مشار اليه را (که در
 دولقه سامان رفتن سورت نزد پادشاه درست مي نمود)
 برگردانیده در مثل جرانغار جا داد - پس از آنکه آتش نبرد
 سرکشيد اکثری از مردم پادشاهی پراکنده شدند - شيخ
 کوششهای مردانه بجا آورده زخمهای کاری برداشت
 و در اتفای تاختن از اسب جدا شده بزمين آمد - و بزخم
 نيزه مطابق سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه هجري فقد جان
 در باخت - پادشاه قدرشناس وجه ديون (که بر ذمه آن مخلص
 جان سپار بود) از خزانه بوام داران دهانيد *

• شاه محمد خان قلاتي •

قلات قلعه ايست از مضافات ولايت قندهار ميان هزارجات
 در اصل لغت بكاف اسم - و در المنه و افواه بكاف شهرت گرفته

(۲) در [بعضی نسخه] حضرت خواجه *

در محافل و مجالس بر جميع سادات صحيح النصب ترجيح و تقديم داد - و عظمى شان شيخ بمرتبه رسيد كه سواره بعرض آشياني مصافحه مي نمود - اما زود از باد مرد افكن دنيا از جا رفته نخوت و تكبر (كه بيخ بركن قديم دولتان است تا بنو دولتان چه رسد) پيش گرفته باحوال مساكين و مضعفاً مطلقاً نمي پرداخت - چون تفرقه بحال بيرام خان راه يافت از ميوات جدا گشته بملازمت عرش آشياني (سيد - از انجا) كه مظنون و متيقن رضيع و شريف دربار منشأ و منبع اين همه فتنه و فساد و باعث اغوا و انحراف مزاج بيرام خان شيخ بود (ارگان خلافت او را مستوجب انواع سياست شمرده در سعادت و آتش افروزي خود را معاف نداشتند - اما عرش آشياني از كمال عاطفت و مهرباني بعنايت پيش آمد - ليكن آن رتبه و حالت و عزت و اعتبار نماند - در سنه (۹۷۶) نهصد و هفتاد و شش در دهاي بعالم بقا شدافت *

• شيخ محمد بخاري •

از امرای در هزاره و اكابر سادات هندوستان است . و طنائی شيخ فرید بخاري میشود - بدانش و حسن عقیدت ممتاز بود - مدتها در خدمت عرش آشياني بحر برده خصوصيت بهم رسانيد - فتوافغان خامه خيل (كه قلعه چنار بتصرف داشته پناه گاه خود قرار داده بود) چون الواج بتصدير او تعيين شد

(باب الشين) [۵۴۰] (مآثر الامرا)

کهنه در مقبره زبني^(۲) که در جنب آن مسجدی است
که خلف الصدق از شيخ گدائي بذا کرده (مدفون شده) *

گویند تصیده در نعمت گفته که بعضی از صلحا بقبولیت
این بیت از آن حضرت بشارت یافته اند * . بیت *

* مومی ز هوش رفت بیک پرتو صفات *

* تو عین ذات می نگری در تبسمی *

شيخ گدائي نیز طبع لطیف داشت . و اکتساب کمالات
و استفاده علوم رسمی نمود . نقش موت هندي را خود
می بست و میخواند . در دیار گجرات احواله بر فاء و روزگار
مهیلا داشت . چون در ایام استیلای شیرهان بیرام خان غربت
گزیده بدان دیار وارد شد شيخ حسن سلوک بکار برده لوازم
مروت و مراسم جوانمردی بجا آورد . چون کارکنان قضا و قدر
اختیار سلطنت خدا داد هندوستان را بقبضه اقتدار بیرام
خان سپردند شيخ در سال جلوس اکبري از گجرات آمده
بوسیله او ادراک ملازمت پادشاهی نموده بمنصب مدارت
سربلند گردید . و چنان نقش محبت او با بیرام خان درست
نصبت که خان جمیع مهمات مالی و ملای بے استصواب
او می نمود . و با آنکه متعهد منصب مدارت بود بر
ظاهر مناشیر مهر او میشد . و او را تسلیم معاف داشته

استخوان (پیر) چند با کف خاکستر ظاهر نشد *

• شیخ کدائی کذبو •

بسر شیخ جمالی دهلوی ست . که مرید و خلیفه شیخ
سماء الدین سهروردی ست . نام او جلال بود . و جلالی تخلص
می کرد . باشارا پیر جمالی تخلص نمود . ابتدا از زدهای سلطان
سکندر لودی بوده . در فضل و کمال مرتبه بلند داشت
و در شعر و سخن درست سلیقه . و چاشنی کلامش بسیار
راست مزه . از ست *

* مارا ز خاک کویت پیراهن ست برتن *

* آن هم ز آب دیده مد چاک تا بدامن *

چون شیخ از فقر و دریشی خالی نبود بقائد شوق بهجاز
رفت . و پس ازان سیاحت اختیار کرده در زمان سلطان حسین
میرزا دارد هرات گردید . و بمیر علی شیر ملاقات نموده با مولوی
عبدالرحمن جامی (قدس سره الحامی) محبتها نگاه داشت
و چون بهند معارفت کرد با فردوس مکانی مصاحب گشت
و از جنت آشیانی تعظیم و احترام بسیار یافت . مکرر پادشاه
کلبه درویشان او را بورزد خویش مغرور ساخته . در سنه (۹۴۲)
نهد و چهل و دو نفر گزین عالم قدس گردید . خسرو همدان بود
تاریخ یافته اند . سهراردین از مولفات او ست . در دهلی

(باب الشین) [۵۴۸] (مآثر الامرا)

محل دران مکان گذرانیده - و دران سال در ماندو بحکم
پادشاهی عزرات دلکش ترتیب یافته نشیمنهای سلاطین ماضیه
ترمیم پذیرفت *

این قلعه بر فراز کوه واقع است - در کمال وسعت
دریش بحکم جهانگیری ده کروه بمصاحت در آمده - و در
اکبرنامه دوازده کروه نوشته - همانا در کمیت ذراع تفاوتی
راه یافته - در باستانی این معموره از بلاد عظیمه ولایت مالوه
بود - و چندی حاکم نشین هم - هنوز آثار سلاطین غوریه
و خلجیه باقی است - مفارقه هشت منظری از سنگ در غایت
اندام و موزونی و گنبدی سمت از گچ و سنگ در کمال ارتفاع
مدفن سلطان هوشنگ غوری - از سقف او در تابستان آب
تراوش نماید - از دیرباز ماده لوهان بدر گردند - و از کرامات
سلطان پندارند - ژرف نگاه داند که حال چیست - ظاهرا
هوای دخمهای سنگ ملاحیت استحاله بهم رسانیده منقلب
بآب می شود - و ترشح می کند - و حظیره دیگر است که
سلاطین خلجیه دران آسوده اند - چون بهجنت مکانی معام
شد (که سلطان نصیرالدین پسر سلطان غیاث الدین خلجی
(۲)
پدر بزرگوار خود را بجهت حب ریاست مسموم ساخت)
حکم نمود که امتحوانش برآورده بدریای نوبدا بیندازند - جز

مامور گردید تا عرصه ولایت مالوه را از غبار فساد ارباب عذاب
صاف گرداند شاه بدافع خان نیز بهمراهی رخصت یافت
و پس از آن بنیولدارچی سارنگپور نامزد گشت - و مدتها بایالمن
ماند و چراغ داد پرستی می افروخت - تا همان جا رسید
حیات بصورت - و درون قاعه جانب جذوبی متصل دیوار حصار
عمارت مطبوع و مستحکم ساخته نیلکنده نام گذاشته - و این
بیت را کتابه کرده *

* توان کردن تمامی عمر را مصروف آب و گل *

* که شاید یکدم صاحب آنجا گردد منزل *

رافعه و قائله شاه بدافع - و در تحت آن میر معصوم به روی

نامی تخلص بخط خود این رباعی در آن سنگ کده * * رباعی *

* چندی دیدم نشسته در صبح بگاه *

* بر کنگره مقبره شروان شاه *

* فریاد کزان ز روی عذرت میگفت *

* کو آن همه حشمت و کجا آن همه جاه *

عمارت مذکور طریقه فضائی دارد - در سنه (۱۰۲۶) هزار

و بیست و شش (که این گل زمین بنزول آیات جهانگیری

(نق دیگر گرفته) جنم مکانی مکرر شبهای جمعه با مردم

(۲) در [بمصر مصره] نیلکنده - و در [بمصر] نیلکنده (۳) نسخه [پ ج]

و شش شهری *

(باب الشين) [۵۳۶] (مآثر الامرا)

صوبه پنجاب گشت . و باستقلال بگرام خان دست بدامن از زده (دائی کار خود پیش گرفت - چون مهدی قاسم خان از ملک گدده بے رخصت خسروانی راه حجاز برگزید سال یازدهم ادرا با جمعی به بندوبست تعلقه مذکور رخصت ارزانی شد - انجام احوالش بملاحظه نرسیده *

* شاه بداغ خان *

از اویه اق میانگال سمرقند است - در رکاب جنم آشیانی کارهای نمایان و خدمت پسندیده بتقدیم رسانیده بدایه امارت برآمد - و چون زمانه بفروان روائی عرش آشیانی نصرت و رونق از سر گرفت از در جایزه جانفشانیها (که در معارک هیجا بے محابا بمعادی دستبردهای قوی نموده) محفوف عواطف خسروی گشته باضافهای بی دری در سلک امرای عمده انسلاک یافته بمنصب سه هزاره چهره کایابی برافروخت - و در سال دهم بهمراهی میر معزالملک مشهدی بر سر بهادر خان شیدانی تعین گشت چون جنگ ترازو شد مخالف بر قلب تاخت - اکثر خاک بیحقیقتی بر فرق درزگار خود ریخته خود را بکار کشیدند - لیکن شاه بداغ خان عمان طاقت از دست نداده حمله آدر گشت و پس از کوشش سخت از اسب جدا شده بقید مخالف درآمد و پسرش عبدالمطلب خان توفیق ثبات نیافته با سردار بدرزد سال دوازدهم چون شهاب الدین احمد خان بدفعیه میرزایان باغیه

از خواب بیدار شده استکشاف احوال نمود - و ادهم خان را قسمی
(که در احوالش گزارش یافته) بقصاص رسانید * * شعر *

* کاش ساله دگر شهید شده *

* تا شده سال فوت خان شهید *

از سَنُوح این واقعه انگه خیل مسلح شده سر راه ادهم خان گرفتند
هر چند کشتن ادهم خان می شنیدند بذاتِ قرب و رآبِ ماهم انگه
از اراجیف و اکاذیب پنداشته در شورش می افزودند - تا بخره
از آنها آمده به چشم خود دیدند - آشوب فر نشستی - عرش آشیانی
در تمایه و تسکین فرزندان و برادران خان شهید و تربیت
این طبقه و ارتقای مدارج این سلماه توجهات عظیم فرمود - انگه خیل
جم غفیر بودند - از پنجهزاری تا مدی منصب دار مایه در و بصفت
باینها تنظواهر میشد - هیچ خانواده بدین جمعیت و کثرت دران
وقت نبود - دیگر کوکها هم پادشاه بسیار داشته که اکثری
بمنصب عمده پنجهزاری و چهارهزاری رسیده - معلوم نیست
که این همه هم نخبان رضایی در عهد هیچ پادشاهی بوده
و هر کدام بدین پایه بلند مناصد گشته اند *

• شاه قلی خان نارنجی •

از امرای عهد جناب آشیانی است - در سفر و حضر ملتزم
رکاب ظفر انتساب آن پادشاه بوده مصدر خدمات گردیده
در عهد عرش آشیانی سال اول به همراهی خضر خواجه خان تعینات

گشته بخطاب اعظم خانی سر برافراخت . چون بمنعم خان منصب وکالت قرار یافت آنکه خان اظهار رنجش نموده از لاهور بعرش آشیانی نوشت - که هرگاه در مقابلۀ بیرام خان جانفشانیها من کرده باشم بایستی خدمت او نیز بمن متعلق میشد - چنانچه در سال ششم بحضور (سیده) تنظیم معاند مالی و ملکی برای (زین) خود گرفت - ماهم آنکه (که) خود را وکیل السلطنت باستقلال می پنداشت (و) بمنعم خان (که) بطاهر نام وکالت داشت (برهم زده) خاطر گشتند - تا آنکه در سال هفتم درازدهم (مضان سنه ۹۶۹) نهمصد و شصت و نه هجری در دولتخانه پادشاهی آنکه خان و بمنعم خان و شهاب الدین احمد خان بمهمات سلطنت اشتغال داشتند - ادهم خان پسر ماهم آنکه (که) باغور جوآنی و نخوت جاه متهور بی باب و معبول فتنه (رو فساد بود) (سید - همه) امرا بتعظیم برخاستند - آنکه خان نیم قیام نمود - چون از احمد هم چشمی دل بری داشت دست بخنجر کرده متوجه شد - و بخوشم بیک اوزبک ملازم خود گفت که این نادرخواه را بزن - او خنجر کشیده بسینه آنکه خان رسانید خان سراسیمه زخمدار بجانب حرم سرای پادشاهی دوید - که دیگر از نوکران آن سفاک شمشیر انداخته در محن دامن خانه کاش با تمام (سایید) - در بارگاه غوغای عظیم برخاست - پادشاه

شد) ائکه خان به حکومت آن ناحیه نامزد گردید . و چون سرور خلافت بجلوس عرش آشیانی زینت یافت ائکه خان با دیگر امراء بجهت آوردن مریم مکاني و دیگر بیگمان از کابل (خصمت یافت و هنگامی (که مزاج پادشاهی از بیرام خان منحرف گشت بذا^(۲)م خان مذکور (که در قیول خود بهیروز خوشاب بود) حکم صادر شد که لاهور را ببرادر کلان خود میر محمد خان سپرده احرام حضور بزند . و بعد ملازمت علم و نقاره و تومان و توغ بیرام خان عذابت فرموده حکومت پنجاب بدر موقوف گردید *

و چون آمدن بیرام خان از بیکانیر به پنجاب بطریق بغی مشخص شد ائکه خان را بطریق منقله روانه نموده پادشاه خود هم از دهلي برآمد . هرچند شمس الدین خان مرد میدان بیرام خان نبود لیکن باقبال پادشاهی استمداد جسته در موضع گوناچور برگزیده دکنار نزدیک جالندهر میان فریقین جنگ سخت پیوست . مردم بیرام خان آثار شجاعت بظهور آورده اکثر موقوف ائکه خان برهم زدند . اما *

* بیت *

* بولي نعمت ار برون آئي *

* گر سپهری که سرنگون آئي *

ائکه خان بر قلب بیرام خان حمله برده منہزم ساخته بفتح و فیروزي اختصاص گرفت . و در سرهند شرف اندوز قدمبوس

(باب الشین) [۵۳۲] (مآثر الامرا)

می نمود - و چون گذاره بلند بود راه برآمد میسر نمیشد - که یکی از سپاهیان از غروب نجات یافته در آنجا رسید - و دست پادشاه را گرفته بالا آورد - ایشان نام و مولد او پرسیدند - بعرض رسانید که نام من شمس الدین محمد و مولد من غزنین از ملازمان میرزا کامران - جنت آشیانی بنوازشهای خسروانه امیدوار ساختند چنانچه بعد رسیدن لاهور بملازمت رسیده مورد مرحام گردید و ملتزم رکاب گشت *

در قرب ایام ولادت اکبری جنت آشیانی بتلافی خدمتی شایسته قزوج بودند آنکه زوجه او را بخدومت دایگی مقرر نمایند خرسند نمود - مریم مکانی حسب الارشاد پادشاهی وقت تولد آن مولود مسعود را بگذار کوچ مشارالیه (که جیجی آنکه خطاب یافت) درآورد - چون هنوز وضع حمل او نشده بود دایهای دیگر شیر دادند - تا آنکه جیجی آنکه بدین دولت عظمی کامیاب گردید - و بهنگام توجه جنت آشیانی بعراق میر شمس الدین را در خدمت شاهزاده محمد اکبر بقندهار گذاشتند - چون ازان جانب معارفت پادشاهی شد بطلب میرزا کامران با شاهزاده بکابل شتافت - از خبر تسخیر قندهار بدست اولیای دولت همایونی میرزا شاهزاده را بخانه خود برده میرزا در جای نالائق مقید ساخت - چون سعادت در طالعش بود از کید مخالفان محفوظ ماند و پس از فتح هندوستان (که سرکار حصار بجاگیر شاهزاده مقرر

* حرف الشین *

• شمس الدین محمد خان انکه •

پسر میرزا محمد غزنوی ست . که کدخدای درویش منش
 بود . مشارایه در بیست سالگی^(۲) در غزنین بخواب دید که ماه
 در بغل درآمده . صورت واقعه پدر باز نمود . تعبیر کرد که
 دولت عظیم بتو در نماید . که باعث رفعت خاندان ما باشد
 در پدر حال نوکر میرزا کامران برادر همایون پادشاه شد
 چون مرتبه ثانی خدمت آشپزانی بهنگ شیر خان سور از آگره
 متوجه شدند میرزا کامران توفیق رفاقت نیافته جمعی را همراه
 گذاشته خود بلامور شتافت . مگر شمس الدین ازان جماعه بود
 چون دهم محرم سده (۹۴۷) نهمصد و چهل و هفت در نواح
 قزوچ بیک فرسخی از کزل گذشته شکست عظیم بر لشکر پادشاهی
 افتاد اصرا به جنگ در گردانیده خود را بآب زدند . و عالی
 بموج خیز فنا رفت . پادشاه بنفس نفیس در مرتبه لشکر
 مخالف تاخته بالصح در لتهواهان ازان معرکه درآمده فیل سواره
 از آب عبور کرد . و بفار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه

(۲) صفحه [۵] در بیست سالگی بخواب دید .

(باب الحین) [۵۳۰] (مآثر الامراء)

و با کار پردازان بندر چینایتن گرم جوشیده بهریک مراعات
زیاده بر امید او نموده بر تمام تعلقه کرناٹک دخیل گردید
و بدین تقریب دولت دافر بدست او افتاد - و باستصواب
کلاه پوشان از حضور پادشاه وقت بخطاب امیرالهند وانا جاه
نامور گشت - بخدومت اهل احتیاج موفق است - پسر کلانش
(که مخاطب بعمدة الامراء است) اگرچه با پدر صحبتش ساز نه
اما همت درست و خلق خوش دارد - و بقدردانی اهل کمال
می پردازد - شعر او (که بزبان اردو می گوید) در دل
جا می کند - از دست *

* همین جدا کرے تجھ سے زمانہ یا نکرے *

* کہی کے کرنے نکرے سے کیا خدا نکرے •

دیگر پسرانش بمنصب و خطاب معتبر ترقی کرده اند - و یکی
از برادرانش عبدالوہاب خان اسمی - کہ در حالت تحریر تعلقہ دار
فیلور و سررابای مضاف کرناٹک مزبور است - و دومین نجیب اللہ
خان کہ درگذشته •

(مآثر الامراء) [۵۲۹] (باب الحین)

مرد شجاع خیر و نیک نهاد صاحب سخا بود - و از علم
تصوف ماهر - با فقرا اعتقاد داشت - پسر کلانش که در وطن
بود مخاطب بصدر الاسلام خان بدکن نیامده - و پسر دوم او
محمد محفوظ خان بهادر - که در عمل ملاحی جنگ بخطاب
شهامت جنگ امتیاز یافته چند سال بفرمانداری کوهیر مضاف
حیدر آباد می پرداخت - و مدتی در ارکات بود - برادرش
سراج الدوله لک در پیله سال بار میداد - بتقریب سفر هجرت
مجاز شده پیش حیدر علی خان تعلقه دار سری رنگ پتن^(۲)
شتراف - و فوجی از بر سر قلعه ترچناپلی (که تعلق بسراج الدوله
دارد) برده در جنگ گرفتار گشت - و مدتی در قلعه مزبور
نظاره ماند - در سه سال پیش از حالت تحریر فوت نمود
بمقدمت علمی آشنائی داشت - سیومین ' سراج الدوله ' مذکور
نام اصلی او محمد علی است - بعد فوت پدر در عمل نامر جنگ
خطاب خانی یافته در تلاش کار دست و پا میزد - و پس از
شهادت نامر جنگ سلسله جذبان دوستیها با کلاه پوشان چینایان
(که قوم انگریزند) گردید - و بعد چندی [که آنها بر کلاه پوشان بنادر
به اچری (که از قوم فراسیس اند) غالب شدند] نامبرده بر پایه
عزج برآمد - و از مبر فکری راهی با پادشاه انگریز (که در ملک
فرنگ است) از ابلاغ نامه و پیام و ارسال هدایا و تعارف بهم رسانید

(۲) سکه [ب] نواب حیدر علی خان بهادر .

هنگامی (که امانت خان بصوبه مالوه آمده با راجه مسلم خان
بجنگ پیوست) نامبرده تردد شایسته بظهور آورده مختار
مهمات خان مذکور گشت - و چون خان مزبور بنظم صوبه هیدرآباد
تعیین شد دیوانی صوبه مذکور بنام او قرار یافت - و چون پس از
فوت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر آصفجاه بدارالخلافت
رفت نامبرده همراهی گزیده بدستگیری او پس از وصول بحضور
بفوجداری سرکار کوره^(۲) جهان آباد صوبه آله آباد سربلندی اندرخت
و پستر از آنجا معزول شده خود را پیش آصفجاه (که بدکن آمده از
جنگ مبارز خان فراغ یافته بود) رسانید - و ابتدا به نیابت نظامت
صوبه هیدرآباد و پستر بفوجداری سیکاکل و سپس نوبت درم
به نیابت فرخنده بنیاد چهره عزت برافروخت - و با فوج مرهقه
(که دران صوبه وارد شد) جنگ نمایان کرده باخراج آنها پرداخت
و بعد ساله چند بفوجداری کرناٹک صوبه فرخنده بنیاد لوای
ناموری افراشته زمینداران متمرد آنجا را گوشمالی داده نسق
درست نمود - و در عمل ناصر جنگ خطاب شهامت جنگ
بر القابش افزود - پستر بحسب تقدیر مظفر جنگ دفعه وارد
آن ضلع شد - و او باس نمک منظور داشته بمقابله برآمد
و سال (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و دو هجری در جنگ
بمردی و مردانگی جان داد *

(۲) در [بعضی نسخه] کورا - و در [بعضی] کوه .

(مآثر الامراء) [۵۲۷] (باب الصين)

تغیر او بفیروز جنگ بهادر پسر کلان نظام الملک آصفجاء
مقرر گردید . و در سنه (۱۱۶۶) هزار و یکصد و شصت و شش
هجری باز بتجویز مفدر جنگ بخشیمگری بنام او قرار یافت
اما چون مفدر جنگ نتوانست با قایم نمود و درانه تعدد
صوبه داری موبه اوده شد خان مزبور هم همراه او رفت
و درانجا درگذشت .

* سراج الدوله انورالدین خان بهادر طفر جنگ *

پسر انورالدین خان بهادر شهابت جنگ . که پدرش حاجی
انور بصیغه پیشنمازی از روشناسان خلد مکان بود . وطن نیاکانش
تصبه کویا مؤ موبه اوده . و نام اصلی شهابت جنگ شیخ
خان جهان است . گویند چون برای منصب در حضور
خلد مکان رفت پادشاه تفر نام او کرده جان جهان مقرر ساخت
و بمنصب چهاربختی و امینی جزیه سرکار کلبرگه و ثانی امانت
جزیه سرکار سنگمذیر سرفرازی یافت . و دران وقت خواجه
محمد امانت خان فوجداری سنگمذیر داشت . محبت
مشار الیه با او کوک شد . و پس ازان (که امانت خان متصدی
بندر سورت شد) نامبرده امانت جزیه بندر سورت و داروغگی
دارالضرب آنجا گرفته درانجا رشده بهم رسانید . و در عهد
خلد منزل باضافه منصب و خطاب انورالدین خان امتیاز پذیرفته

(۲) نسخه [ب] کویامور (۳) نسخه [ج] یافته .

پرویش کردند - پس از آن (که در سنه (۱۱۶۱) هزار و یک صد و شصت و یک هجری خبر آمد آمد شاه درانی غلغله افکن هندوستان شد و پادشاه بنابر عروض مروض استسقا خود نتوانست برآمد) شاهزاده مزبور را باتالیقی میداد ملائت خان باتفاق اعتماد الدوله وزیر و صفدر جنگ میرآتشی و دیگر سرداران بمقابله درانیان فرستاد - چنانچه جنگ نمایان واقع شد و درانیان از پیش رو برآمده راه ارطان پیش گرفتند - درین ضمن فردوس آرمگاه ارتحال نمود - و احمد شاه بر تخت سلطنت نشست - او بخدمت میر بخشیکری از انتقال نظام الملک آصفجاء و منصب هشت هزار و هشت سوار و خطاب سید سادات خان بهادر ذو الفقار جنگ چهره ناموری برافروخت پادشاه در مخاطبت نانا بابا میگفت - از اینجا (که اهل دنیا را بخود غرضی ناتوان بینی و بکثرت اوهام شکست یکدیگر منظور می باشد) جاوید خان خواجه سرا (که مختار کار سلطنت و بنواب بهادر زبان زد کشته بود) کینه او در دل گرفته همیشه سعایت او پادشاه می رسانید - تا آنکه در سنه

(۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجری سه روز

در قلعه پادشاهی محبوس ماند - اکثر اموال او بضبط سرکار خسروانی درآمد - و بخشیکری و خطاب امیر الامرایی از

ملاکت خان و بمنصب شایان و خدمت داروغگی توپ خانه
لوائی بلند (تبگی برافراخت - درز) (که سادات بارهه محمد
فرخ سیر را گرفتند) سادات خان عرف سید حسین خان
با پهران تا چاندنی چوک رفته بزد و خوردن پرداخته با یک پسر
بقتل رسید - سه پسر از باقی ماندند - یکی خان مزبور و سیف
خان و سید حسین خان - جایگیر آنها بضبط سادات بارهه درآمد
پس ازان خان مذکور با قطب الملک در ساخته در جنگی (که
بتورگی سلطان ابراهیم (و داد) شیوه همراهی داشت *

چون در سنه (۱۱۳۳) هزار و یکصد و سی و سه هجری
عقد فردوس آرامگاه با صبیة محمد فرخ سیر (که از بطن گوهر نسا
بیگم خواهر وی بود) بمیان آمد و مجلس جشن بطمطراق
بسیار صورت انعقاد یافت چنانچه اکثر امرا لک لک رویه نیاز
گذرانیدند و بهریک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت شد
علاوه آن صبیة خان مزبور هم بحباله نکاح فردوس آرامگاه درآمد
بصاحبۀ محل مخاطب گشت - بدین جهت از بعنایت خاص
اختصاص یافته ابتدا بمنصب چهار هزار و تعلقۀ بخشیکری
احدیان و پستر ببخشیکری چهارم از انتقال حمید الدین
خان عالمگیر شاهی و بمنصب شش هزار و ترقی نمود - و از آنجا
(که از هر دو بیگم فردوس آرامگاه را ارلان نبود) میرزا احمد
بهادر را (که بعد سلطنت ملقب باحمدشاه گردید) هر دو بیگم

(مآثر الامرا)

[۵۲۴]

(باب السین)

رفته فوج از کلاه پوشان نیز همراه گرفته مراجعت نمود
و پس از وصول بموضع رایچوتی^(۲) قضیه ناگهانی (و داد - یعنی
مردم بهادر خان پنی (که از تنگ حوملگی بگذار خودبینی
در سرش جا کرده هیچ یک را بخاطر نمی آرد) دو سه چهار
اسباب کلاه پوشان را کشیده بردند - و کار بمنازعت کشید - نام بوده
در عین معرکه هفدهم ربیع الاول سنه (۱۱۶۴) هزار و یکصد
و شصت و چهار هجری بزخم تیر جان بجان آفرین سپرد
و افغان مذکور نیز بزخم گولی تنگ پا بزاری عدم نهاد - سعدالله
خان بصفات جمیله و اخلاق پسندیده اتصاف داشت - سپاهی
و سپاهی دوست بود - و صاحب همت بلند - بتوفیه حال رفقا
می پرداخت - کلام الهی را در خزانه حافظه فرا گرفته - علما را
در محبت داشته - و همیشه در مجلس از مذکور کتب بود - پس از
پسرش محمد سعد الدین^(۳) بخطاب مظفر جنگ و صوبه داری
بیجاپور سرفرازی یافته اما چپچک امان نداده زود
آنجهانی شد *

* سادات خان ذوالفقار جنگ *

پسر سادات خان عرف سید حسین خان میر بزرگ
مرعشی سمی - که صبیغه وی در عقد نکاح محمد فرخ سیر بود
خان مزبور بنابر این نصبت ترقی کرده ابتدا بخطاب سید

(۲) در [بعضی نسخه] رایچوتی (۳) نسخه [ج] سعدالدین خان *

بخطاب سعدالله خان نامور گشت - پس ازان (که آصفجاء بدار
بقا خرامید - و حکومت ملک دکن بنامر جنگ شهید تعلق
گرفت) - ازانجا (که فیما بین هر دو از سابق صفائی نبود)
افواج ارهام بر خاطر طرفین ثاغت - مظفر جنگ بجمع سپاه
پرداخته بجانب کرناٹک حیدر آباد حرکت نمود - و انور الدین
خان فوجدار آنجا در سنه (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت
و دو هجری بجنگ پیش آمده بقتل رسید - بسنوح این واقعه
نامر جنگ با فوج کثیر و اسباب بسیار بدان الکه شتافته کار
بمقابله انجامید - در عین جنگ کلاه پوشان پهلچری (که
کمال استظهارش بآنها بود) واهمه بخاطر راه داده جدائی گزیدند
نامر جنگ (که از سابق حرف استمالمت او در میان آورده بود)
درین وقت طلبداشته بزادیه نظر بندی بُر نشاند - ازانجا
(که قلم تقدیر بران رفته بود که او چندی بریاست دکن برسد)
بهادر خان پنی^(۲) با چند کس دیگر همدستان شده با کلاه پوشان
نزد همزبانی باختند - و هنگامیکه آنها شبخون آوردند نامر جنگ
بر دست افغان مذکور شهید گشت - مردم (که درین قضیه متفق
بودند) مظفر جنگ را از گهتاآپ عمارتی فیل برآورده مبارکبان
گفتند - و او بر چهار بالش حکومت تکیه زد - و چون رالده
و متعلقات خود را در بندر پهلچری سابق گذاشته بود تا آنجا

(۲) یا پلنی باشد *

رایچپور و سرکار مدکل صوبه بیجاپور اعزاز پذیرفت - و از آنجا که
 سهاهی نقش بر در هر دو سرکار مذکور بند و بست قرار واقعی
 نمود - ازین حسن مجرا فوجداری سرکار امتیازگدهه عرف ادرنی
 و نیابت صوبه داری بیجاپور نیز بذاام او قرار یافت - مساعی
 جمیله بکار برده به تنسیق آنصوبه چنانچه باید پرداخت
 و صاحب ثروت و سامان گردید - در همان زردی بیک اجلش
 بملک بقا خواند - پدرش حسن محی الدین خان که آخرها
 مخاطب بخطاب پدر گردید - چندی قلعه داری ماهور داشت
 فوت نمود - اما مظفرجنگ نام اصلی او هدایت محی الدین
 و والده او خیرالنسا بیگم صبیح نظام الملک آصفجاء اسم
 از سن صبا بکسب آداب و تحصیل علوم پرداخته نامی به نیکوئی
 برآورد - و پس از چندی بخطاب خانی و رفته رفته از اصل
 و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای
 علم و نقاره بلندآوازه گشت - در ایامی (که پدرش صوبه داری
 بیجاپور داشت) همراه بود - بعد فوت او باضافه هزار و افزونی
 خطاب مظفرجنگ و تفویض نظامت صوبه مذکور بر همگان
 تفویض جست - و همواره فوج کشیها کرده زمینداران آنصوبه را
 (که باصطلاح آن ملک پالیگر گویند - و هریک بهفور جمعیت
 و کثرت سامان و استحکام اماکن سرتمرد میخارید) فرمان بردار
 ساخته خود صاحب جمعیت و خزانه گردید - و در جلدوی آن

عالم علی خان نیز طریق جان سپاری سپرده در زخم برداشتی
 و در جلدی آن از امل و اضافه بمنصب سه هزار سوار
 و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره فرق امتیاز برافراخت - چندی
 نیابت صوبه داری ارزنگ آباد داشت - پس ازان بفوجداری
 بکلان نامور گردید - آخرها بخطاب رستم جنگ مخاطب شده
 بنظام صوبه بیجاپور نامزد گشت - درانجا ورق هستی برگرداند
 دومین حرز الله خان بهادر ببر جنگ - پس ازان (که نظام الملک
 آصفجه بیایه وزارت رسیده جانب دکن معارفت نمود) همراه
 آمده در جنگ مبارز خان شریک تردد شد - و از امل و اضافه
 بمنصب سه هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم
 و نقاره کوس خرمی زد - و مدتها بقلعه داری و فوجداری
 مامور و کرة بعد اولی بصوبه داری ناندیر سرمایه سرفرازی
 اندرخت - و آخرها بخطاب ببر جنگ و عطای بالکی جهالردار
 امتیاز برگرفت - بذابر عارضه فالج سالها خانه نشین بود
 مطابق سنه (۱۱۶۷) هزار و یک صد و شصت و هفت
 هجری بکشور بقا شتافت - اولاد نداشت - سیومین طالب
 محی الدین خان بهادر - او ابتدا در هندوستان بود - بفوجداری
 جنوب صوبه لاهور (که موطن نیاگانش بود) می پرداخت - باتفاق
 برادر خود حرز الله خان بهادر برفاقت نظام الملک آصفجه
 وارد دکن گردیده پس از کشته شدن مبارز خان بفوجداری سرکار

(باب الهین) [۵۲۰] (مآثر الامرا)

بیگانه - پسرش صدرالدین محمد خان (که بعد پدر بخطاب ارثی سر بلند شده) چندی بقلعه داری دولت آباد می پرداخت - در سنه (۱۱۷۷) هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری جهان را بدرون نمود - سادگی از می ترادید - دو پسر از باقی ست - کلانی بخطاب ارثی نامور - و دومین سید محمد نام دارد - هر دو باقطاع داری برگذۀ کوتهل صوبۀ برار محال ارثی ممتاز - و بذابو کم حاصلی آن به تنگی می گذرانند .

* سعدالله خان بهادر مظفر جنگ *

پسر متوسل خان بهادر رستم جنگ بن حفظ الله خان پور سعدالله خان شاهجهانی ست - ترجمۀ سعدالله خان درین نامه براسه نگارش پذیرفته - حفظ الله خان در عهد خلد مکان بنظم صوبۀ تته و فوج داری سیوستان نامزد بود - سال چهل و سیوم حسب الالتماس سلطان معزالدین از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری هزار سوار و سال چهل و چهارم باضافۀ پانصدی سرفرازی یافته سال چهل و پنجم جهان گذران را وداع کرد در پسران خان مذکور خالی از جوهری نبود - سه پسر ازو رشد بهم رسانیدند - یکی متوسل خان که خان فیروز جنگ ارا پرورش کرده بود - ابتدای سلطنت فردوس آرامگاه چون نظام الملک آهوجاه از مالوه عزیمت دکن نمود او بهمراهی اختصاص داشت و در جنگ سید دلاور علی خان مصدر تود شد - و در مصاف

بكرورگى گنج لشكر معلى تعيين گرديد . و بظهور ارزاني
 نيكذامي اندوخت . پستتر بتدصيل جزيه هر چهار صوبه
 دكن (كه از سابق تعلق بار داشت) دستوري يافت . اما
 شجاعت جنگ اواخر عهد خلدمكان امانت جزيه صوبه برار
 داشت . پس ازان رشده حاصل كرده در عهد جهاندار شاه
 (كه نظم بعضى بلاد بچند كس گمذام تعلق گرفته بود) به نيابيت
 يكى از آنها بصوبه دارى اكبرآباد سرفرازي اندوخت . و اواخر
 عهد فردوس آرامگاه حالت او به تنگي گراييده رفاقت آصفجاه
 گزيده بدكن آمد . و به قبول از صوبه برار و بخشى گرى سواران
 عز امتياز اندوخت . و مطابق سنه (۱۱۵۹) هزار و يكصد و پنجاه
 و نه هجري به نيابيت نظامت صوبه برار لوى بلند رتبگي
 برافراشت . و در سه گدهى مفسدان را كه محاصره نمود و بتاخست
 و تاراج رسانيد عمل او دران صوبه خوب نشست . و پس از
 انتقال آصفجاه ناصر جنگ لفظ شجاعت جنگ بر القاب او
 افزود . و در عمل مظفر جنگ سيف الدوله خطاب يافت
 مطابق سنه (۱۱۶۴) يک هزار و يكصد و شصت و چهار هجري
 سفر آخرت گرديد . مرد خوش ظاهر و خليق بود . و گفتگوى او
 دلچسپ . اوقات بفرائض و سنن معمور داشت . و نغمه و بقص را
 در مجلس او راه نى . بشجاعت متصف بود . اما با معاملات

میر عبدالکریم بن میر سید محمد تنوجی سمت - در سادات
 آنجا ملقب بر سولدار - میر سید محمد در وطن خود بتحصیل
 علوم پرداخته پایۀ حامل نمود - در ایامی (که اعلیٰ حضرت
 در قلعه اکبر آباد بگوشۀ ناکامی نشست) از آنجا (که مزاجش
 از ابتدا بصحبت اهل علم و ذکر حالات سلف رغبت تمام
 داشت) میر مذکور را از خلد مکان درخواست نمود - و قریب
 هشت سال (که در آنجا بسربرد) نام برده جلیس بود - گویند
 روزی پادشاه از گفتگوی او بسیار محظوظ شد - و عاطفت
 بحال او ظاهر کرد - نام برده بعرض رسانید که مطالبی دارم
 امیدوارم که منظور شود - بعد استکشاف گفت - مفع جرائم
 محمد ادرنگ زیب بهادر - پادشاه قبول فرموده بتکلیف او
 شقۀ متضمن عفو بخلد مکان نوشته داد - ازین جهت
 خلد مکان همواره حق میر بر ذمۀ همت خود می شمرد - سید
 امجد خان و سید شریف خان پسرانش بمنصب شایسته و خدمات
 عمده ترقی کردند - اولین بخطاب خانگی امتیاز یافته سال
 سیزدهم عالمگیری بخدمت احتساب لشکر از انتقال قاضی
 محمد حسین اعتبار برگرفت - و رفته رفته بتفویض مدارت
 کل بر صدر مباهات نشست - و دومین بعید شریف خانگی
 معزز شده سال سیم (که در محاصره گلکنده غلای عظیم رو داد)

(۲) یا مایۀ باشد (۳) نسخۀ [ب] نوشته فرستاده

سیف الدوله چهره عزت برافروخت - روز وصول دارالخلافه
بر طبق حکم چند کس را تخت و کلاه ساخته بشهر آوردند
و این واقعه در سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت
هجری رو داد - و سال پنجم جلوس محمد فرخ سیر در عمل
صوبه داری او عیسی خان مین (که رفته رفته از پایه زمینداری
بنوکری پادشاهی و سرداری رسیده بود - و دم انا ولا غیری میزد)
بتفصیله (که در احوال مومنی الیه اندراج یافته) مقتول گشت
و چون حسین خان خویشگی تعلقه دار قصور (که از لاهور
هیزده کروهی ملتان (ریه واقع است) سرتابی بنیاد نهاده خیال
نخوت می پخت در عهد سلطنت رفیع الدوله با جمعه به پیگار او
شتمت - و پس از تلافی فتنین زد و خورد بسیار رو داده
کار او باتمام رسانید - و سال سیوم سلطنت فردوس آرمگاه
بمقصور رسیده نعمت بار اندوخت - و سال هفتم چون
صوبه داری لاهور بزام زکریا خان پسر او (که یزنه اعتماد الدوله
قمرالدین خان میشد) مقرر گردید او بنظم صوبه ملتان مامور
گشت - سال (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجری به نیستی سرا
رو کرد - سردار جوی خوش نقش بود - و رعایت خاطر مردم
ولایت خود بیش از بیش منظور داشت *

• سیف الدوله سید شریف خان بهادر •

شجاعیت جنگ - میر عبدالرحیم نام - پسر سید شریف خان

(باب الهین) [۵۱۶] (مآثر الامرا)

و جمعیت معتدبه فراهم آمده شیوه طغیان اختیار نموده دست
تالان بردیدند و پرگذاشت قرب جوار کشادند - از شهر تا قریب
لاهور هرکرا می یافتند دست خوش تاراج می ساختند - بعضی
از فوجداران آن حدود محالات را گذاشته بحضور رسیدند
و برخی که توقف ورزیدند جان و مال در باختند - در حالت
تحریر هم صوبه لاهور و پاره از صوبه ملتان در تصرف این
گروه است - و افواج شاه درانی (که تا کابل در تصرف است)
از بس که پیش ازین یک دو بار از دست اینها عاجز شده اند
از عزیمت این سمت پا کشیدند *

بالجمله دلیر جنگ درین مهم سرشته دلیری بحسن تدبیر
از دست نداده ابتدا بهیئت مجموعی متصل گدھی (که ممکن
سورگروه آنها بود) رفته فرود آمد - آنها بکرات بیرون آمده
چپقلشهای معجب نمودند - خان مذکور ثبات ورزیده بمحاصره
دایه (سد را) محدود ساخت - پس از مدت ممتد چون
کار از نایابی غله بر آنها تنگ شد و بسیاری به بئس القرار
پیوستند پیغام جان بخشی بمیان آورده سرکرده آنها با پسر
کم سال و دیوان خود و بقیه السیف همراهیان بملاقات
نامبرده آمدند - او جمعی کثیر را بجان کشته خود او را
با چند کس روانه حضور گردانید - و بدین حسن خدمت
از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاره و هفت هزار سوار و خطاب

داشمن - یکی با او منصوب بود - و یکی در خانۀ اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر - نامبرده در عهد عالمگیری وارد هندوستان شده ابتدا بمنصب چهار صدی سرفراز گردید - و در عهد خلد منزل به هفتصدی ترقی نمود - و در جنگ هر چهار پادشاهزاده (که پسران خلد منزل باشند) با ذوالفقار خان توسل جهته در کشتن سلطان جهان شاه تردد بلیغ بظهور آورد - و در جلدوی آن بمنصب عمده سربلندی اندوخت - و در عهد سلطان محمد فرخ سیر بمنصب پنجزاری پنجزار سوار و خطاب دایر جنگ و تقرر موبه داری لاهور لوی افتخار بر افراشمن و برای انصرام مهم قوم گرد (که از وقت خلد منزل دران نواح انواع فساد و ظلم بر مسلمین و هندو آندیار برپا نموده بود و دران وقت خانخانان منعم خان با هی هزار سوار جهتی تنبیه او تعیین یافته در لوهگدهه ارا محاصره نمودند - و پادشاه خود هم متوجه آن سمت شد - و او از قلعه بدر رفت - پس ازان محمد امین خان با فوج کثیر در پی او مقرر گشت اما کاره نهاخت) فرمان رفت *

(۲)
کیفیت قوم مذکور اینست که سابقا نانک رام فقیر دران ملک شهرت بهم رسانید - و مردم بصیار خصوص کهتریهای پنجاب را بدام عقیدت درآورد - و معتقدین وی را هکه نامزد

بر روی (وز افتاد) او رفیق مظفر جنگ گردیده عزیمت ارکات را
 در نظر او باغ سبز نموده بدان صوب بُرد - و پس از کشته شدن
 انورالدین خان فوجدار ارکات سمت ^(۲) چنچار (راه بری کرده
 پس از محاصره کارے نماخته همراه او برگردید - و در عین جنگ
 باتفاق مردم فراسیس از مظفر جنگ جدا شده به بندر پهاچری
 شتافت - و چون بعد ^(۳) شهادت ناصر جنگ مظفر جنگ بدرجۀ
 حکومت رسید او بفوجداری ارکات سرمایۀ استقلال اندوخت
 و باندک فرمتی محمد علی خان عرف انورالدین خان فوج
 کلاۀ پوشان انگریز را بر سر او برد - موصی الیه دستگیر گشته
 پیمانۀ ممات چشید - دو پسر داشت - یکی ^(۴) زین الدین خان
 که مرد غیور مزاج گرفته بود - شعر میگفت - و بادل تخلص
 می کرد - ازو ست *

* درد من شرمندۀ فیض طبیبان نیست نیست *

* بخیه زخم منهن از جوهر شمشیرها *

در جنگی بمردانگی جان در باخت - دومین علی رضا خان که بقید
 حیات است .

کامیاف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیور جنگ *

خواجه زادۀ احراری سمت - عمش خواجه زکریا در صبیحه

(۲) نسخه [ب] چنچار (۳) در [بعضی نسخه] فوت (۴) نسخه [ب ج]
 زین العابدین خان .

• سعادت الله خان •

از قوم نوايت بود - در عهد خلد مغان باستصواب ذوالفقار
 خان بمتصدیگری ضلع کرناٹک حیدرآباد مامور شده باستقلال
 بکارهای آنجا می پرداخت - و بحسن عمل باخود و بزرگ
 آنجا سلوک نموده نام بزرگی برآورد - و چون پس از
 کشته شدن مبارز خان نظام الملک آصفجاء عزیمت آن ضلع
 نمود او بمقتضای دربیفی باستقبال پرداخته زرهای موجود
 گذرانید - و قرین عزت و اعتبار رخصت تعلقه یافت - و مدت
 دران مرزوبوم به نیکنامی داد و دهش بسربرده مطابق سنه
 (۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری جهان گذران را
 گذاشت - پس از دوست علی خان برادرزاده اش بحکومت
 آنجا سرفراز شد - چون مرهقه دران ضلع هنگامه برپا کرد او
 بمقابل پرداخته باتفاق پشوش صفدر علی خان مقتول گردید
 حمید دوست خان عرف چندا صاحب داماد سعادت الله
 خان است که در قلعه ترچناپلی می بود - رگهر بهونسله
 به محاصره پرداخته قلعه را مسخر و او را دستگیر ساخت - مدتی
 محبوس ماند - آخر زرها داده مخلصی حاصل نمود - و در ضلع
 بیجاپور شتافته بزمیندار آن نواح توسل جست *

درین ضمن (که فیما بین نامر جنگ شهید و مظفر جنگ ناخوشیها

(۲) نسخه [ب] علی دوست خان (۳) در [بعضی نسخه] نواب چندا صاحب

پادشاهی در آورده سال چهل و چهارم بقلعه‌داری اعظم تارا
عرف ستارا رایت کامیابی برافراخت - و سال چهل و هشتم ^(۲)
باز برخاسته بوطن رفت - سال چهل و نهم باستصواب
فیروز جنگ عفو تقصیر او بعمل آمده بمنصب چهار هزار
سرعزت برافراخت - و پس از ارتحال خلد مکان در تعلقه خود
فرکش نمود - هر چند در عهد خلد منزل فرامین طالب صادر شد
نیداد - مگر بعد مراجعت خلد منزل از دکن بشکر پادشاهی
رسیده تعینات مهم گرو (که سرگروه قوم سکهان بود) گردید
و در عهد فردوس آرامگاه (که محمد خان بنگش فوج بر سر او
برده جبرا و قهرا باستخلاص بعضی محالات پادشاهی پرداخت
و جمعیت افزود را برطرف نمود) نامبرده با فوج مرهته
که در مالوه بود ساخته بکمک آنها بر سر خان مذکور
شتافته در گدھی محصور نمود - و بعد چهار ماه چون مرهته
بذابر شروع ربا برخاسته رفت خود تا سه ماه دیگر در لوازم
محاصره کوشید - آخر پای مصالحه درمیان آمد - گویند
کثیر الاولاد بود - یکی از پسرانش کنوز خان چند است - که
همراه نظام الملک آصفجاه در دکن بود - و پرگنه شیرپور صوبه
برار در تیول داشت *

پیوسته بمنصب عمده سرفراز شد - و در هنگام (که معاودت پادشاهی از ملتان بعزم مقابله سلطان شجاع صورت گرفت) تعینات خلیل الله خان صوبه دار لاهور گشت - چون مزاجش سرپا افتاده مجبور بود از آنجا گریخته بوطن رسیده غبار راهزنی برداشت - از آنجا (که پادشاه را وقائع عظیمه مثل مقابله شجاع و تادیب مهاراجه و مصاف داراشکوه در پیش بود)
(۲) اغماض عین نموده اوان عزیمت باجمیر سبهکرن بگذریله بانفاق راجهای دیگر به تنبیه از دستوری پذیرفت - و بعد فراغ از کار شرکای سلطنت سال چهارم راجه دیبی سنگهه باستیصال از مرخص گشت - نام برده مرعوب شده هر روز جائی مختفی میشد - راجه سجان سنگهه (که خود در کمیان بنگاله منتظم بود) به تجسس حالش پرداخته آگهی یافتند که در موضع سهره موطن راجه اندرمن دهنیره پنهان شده - بظاہران بطلب او شتافتند - مردم آنجا خائف گردیده سر آن اجل رسیده از تن برداشته در پیشگاه خسروی فرستادند - پس ازو ستر سال (که منصب قلیل داشت) برخاسته پیش سیوا بهواسله رفت - او رخصت معاودت بوطن داد - پستر بوطن رسیده برزیه ارثی سر هنگامه پردازنی برداشت - لهذا سال بیست و دوم راجه جسونت سنگهه بگذریله بتنبیه او شتافت - پس ازان بنوکوی

(باب السین) [۵۱۰] (مآثر الامراء)

قرار واقعی داد - پستتر بتعلقه خود معارفت نموده پس از چندی
به حکومت گویار نامزد شد - و در بندر بسمت امور متعلقه
کوشیده باستقلال سرانجام می داد - تا آنکه روز موفود بواهی
عدم منزل گزید - گویند چون یک چشم او ضائع شده بود از باور
بدستور پردۀ دیده ساخته درون هر دو پلک می گذاشت - در نگاه
ناظرین سالم می نمود *

* متر مال بندیله *

(۲)
پسر جنیت بندیله است - که پس از کشته شدن ججهار
سنگه و متعلق گردیدن تعلقه او به سرکار پادشاهی دران سرزمین
بنیاد نساد برپا ساخته بتاخت و تاراج آن ملک می پرداخت
سال یازدهم فردرس آشیانی عبد الله خان فیروز جنگ بمالش او
تعبین شد - و آخر همان سال راجه پهاو سنگه بندیله بدین کار
مأمور شد - چون جنیت بندیله مدتها بنوکری بر سنگه دیو و ججهار
سنگه بسر برده بود از رسیدن راجه مسطور خیال نمود از سر
بدر ساخته چندی ملازم او شد - پس از آن در سرکار سلطان
دارا شکوه توسل جسته اختیار بندگی نمود - در ایامی (که
خلد مکان مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری
از دکن عزیمت هندوستان نمود او پس از جنگ مهاراجه
جسونت سنگه باستصواب سبهکرن بندیله بملازمت عالمگیری

ازان باز کشید - گویند در نگاهداشت سپاه قسمی صلاهی عام داده بود که یابوی خود و اسب کهنه لنگ گوش بگوش اسبان تازی بدرجۀ قبول پیوست *

روز جنگ (که سر مثلی هر از لی بدو تعلق داشت) بی باکانه قدم جرأت پیش گذاشته زن و خورد عجیب و رستخیز غریب بمیان آمد - در گرمی بازار آریز و ستیز زخمهای کاری برداشت و یک چشم از رسیدن آسیب آن از کار رفته دستگیر گردیده زندانخانه انتقام نظر بند شد - صبیۀ نه ده سالۀ ار را (که کسانش درین غوغای قیامت نظیر از محل برآورده بخانۀ مغنیۀ میراثی پنهان کرده بودند) گرفته بحضور پادشاه آوردند مردم محلات پادشاهی خواستند که بعقد آن خسرو درآرند آخر بمعجز و الحاح قطب الملک (که گاهی بر سادات بارهه این ماجرا نگذشته) موقوف نمود - صبیۀ مذکور بخانۀ خان مزبور رسید - سال هفتم بشفاعت مبارز الملک سربلند (۲) خان از محبس رهائی یافته بهراست اجمیر سربلندی یافت چون سربلند خان صوبه دار گجرات با احمدآباد رسید بهذابر هنگام مرهته (که تا فزای بلده می تاخمت) سد ابواب شهر نموده محصورانه می گذرانید خان مزبور حسب الحکم خسروانی بکمک او شتافته با غنیم المیم طریق مبارزت پیمود - و سرچنگ

(باب السین) [۵۰۸] (مآثر الامرا)

رقعه بر زبان گذرانید - بیگم انکار محض کرد - پادشاه متغبه
گشته قرین افسوس گردید - در دیانت و کاردانی مثل پدر بزرگوار
خویش شهره آفاق بود - و سخت گیرها کمتر داشت •

• سید نجم الدین علی خان بارهه •

پور عبد الله خان سید میان است - بجلاوت و مردانگی
(که شیوه سنیّه خاندان او بود) اتماف داشت - چون برادرانش
قطب الملک و امیرالامرا بهمراهی محمد فرخ سیر پادشاه
مصدر ترددات شده باعلی مراتب مرقی گردیدند و نیز
باضافه منصب چهره عزت برافروخت - پس ازان (که زمانه
نیرنگ کار خاقان مذکور را بورطه ناکامی انداخت و قطب الملک
برکاب سلطان رفیع الدوله بعزیمت تنبیه راجه جیسنگه از
دارالخلافه برآمد) صوبه دارمی آنجا بخان مذکور باز گردید
سال دهم جلوس فردرس آرامگاه [که امیرالامرا بقتل رسید
و قطب الملک (که بصوب دارالخلافه رخصت شده هنوز بدانجا
نرسیده بود که از خبر کشته شدن برادر متروک خاطر گشت)
کسان خود را برای آردن توره بدارالخلافه فرستاد] بخان
مذکور برای نگاهداشت موقوف ساخت - خان مذکور باستماع
این خبر جامه بی طاقتی را بر بالای میز دریده ابتدا جمعی از
سوار و پیاده همراه کوتوال داده بمحارمه حوایی اعتماد الدوله
محمد امین خان تعیین کرد - آخر بنوشت قطب الملک دست

بسیاری از مقامران بساط روزگار مهره جان در باخته شهرات
 کشت مملات گشتند - خان مذکور را هم بعد از ورود موکب
 فرخ سیري به دار الخلافه شاهجهان آباد در کچه‌ری خانسامانی
 مقید نمودند - و پس از چند روز بر طبق رقعۀ نواب زیب النساء
 بیگم (که در آن وقت پادشاه بیگم مخاطب بود) حکم استخلاص
 شد - اهل و عیالش سامان جمعیت از سر گرفتند - و منتصبان او
 شادی و خرمی اندوختند - ناگاه آن شب (که بزعم او آبستن
 هزار امید بود) جانگزا حادثه دیگر زاد - چند مغول (که
 بتسمه کشی شهرت یافته بودند) رسیده بابلغ حکم قتل
 هوش از سرش برداشتند - و آن بیگناه را با هدایت کیش خان
 جدید الاسلام و سیدی قاسم کوتوال دهلی برسم اخذناق
 از هم گذرانیدند *

وجه (که موجب قتل او تواند شد) بثبوت نه پیوست
 حوق برانند که چون حکم هائی او شرف نفاذ یافت - سادات
 اشاره کردند که او را از پا در آرند - و برخه گویند که ارباب عذاب
 (که در استیصال او سعی داشتند) از جانب بیگم صاحب
 رقعۀ مجعول (که در افذا و اعدام او یادر افتد) از نظر پادشاهی
 گذرانیده بسیاست اقدام نمودند - و مقوی این رایست است
 که بیگم صاحب هنگام ملاقات محمد فرخ سیر شکوه بیجا کشتن او
 (که ابا عذد از متوسلان بیگم بود) بمیان آورد - پادشاه ذکر

(باب السین) [۵۰۶] (مآثر الامرا)

چون از همت (سا و عطای عام و حلم رافی و رحم شامل
(که فطری : شاه وقت بود) حرف لا و کلمه منع بر زبان
خلافت بیان نمی گذشت و امتیاز مناصب و اعتبار خطابه
از میان رفته بود او را بکمال عاطفت بمذنب والی
هفت هزار پی و خطاب عمده سعد الله خانی اختصاص بخشیدند
و پایه عزتش را از حضيض خاک بارچ افلاک رسانیدند . و داروغگی^(۲)
دآک و سوانح (که یکی از خدمات عمده حضور است)
نیز نامزد آر بود . عالم بکام او گردید . نصف سلطنت
بل تمام آن بقبضه اختیار آر در آمد . و چون نوبت سلطنت
بجهاندار شاه رسید بدستادیز سابقه اخلاص و پیشین درستی
خانجهان کولتاش دست حمایت خویش را سپر^(۳) و نفع احوال او
ساخت . و بمیان دستگیری آن امیر وفا تخدیر سهام بداندیشی
ذوالفقار خان امیرالامرا کارگر نیفتاد . با آنکه وزیر اعظم
هندوستان شده آرازه مولمت و شوکتش از فلک هشتم هم
گذشته بود بحال دیوانی خالصه و تن هم (که پیش دستی
وزارت است) تغیرے راه نیافت . و بدستور سابق در همه کارها
دست در کار داشت . قضا را دغلباز فلک بازی گوبان میر
و وزیر را از بازی خانه حکمرانی دزد آسا بمحکمه سیاست کشید
و خصل سلطنت و شغل وزارت را بحریفان دیگر ارزانی داشت

(۲) نسخه [ج] اعزازش را (۳) نسخه [ب ج] سپهر وقایع .

گذرانیده باشد) از بود - از بدو شعور امارات افزایش درات و آثار
 ترقی شوکت از ناصیه روزگارش ظاهر و باهر بود - در سال
 چهل و یکم عالمگیری از تغیر والد خویش (که در دیوانی تن
 دم استقلال و اقتدار میزد) بخدمت خانسامانی نواب قدسیه
 زبب النساء بیگم سرمایه افتخار انداخت - و بذریعۀ التفات
 آن عقیقه گرامی نژاد بخطاب خانی سرفرازی یافته مبدیه
 محمد افضل پسر فیض الله خان کوکه را بعقد ازدواجش
 در آوردند - و در عهد خلد منزل چون خانسامانی پدرش تفویض
 یافت دیوانی خالصه و تن (که والد از عهد خلد مکان
 بهم جمع داشت) بدو تعلق گرفت - و چون عذایت الله
 خان بصاحب موبگی کشمیر رخصت یافت نیابت خانسامانی
 نیز بآن کار دان کارشناس بازگردید - و چون مستوفی قضا خط
 رفتن بر روزنامه چۀ حیات دستور معظم خانخانان منعم خان کشید
 در تعیین دیوان اعلی بسبب ایستادگی ذوالفقار خان امیرالامرا
 اهمال و اسهال رفت - ناچار قرار یافت که خان مشارالیه
 مهمات ملکی و مالی باکمی و دیده ری پادشاهزاده عظیم الشان
 بهادر درمین پور سلطنت سربراه نماید - بعطای درات مرصع
 و مرهمت پالکی چهاردار تحصیل اعزاز نمود *

(۲) در [چند نسخه] بر رفتن (۳) در [بعضی نسخه] نسبت ایستادگی

(۴) نسخه [ا ب] آگهی ورزید پادشاهزاده *

(باب السین) [۵۰۴] (مؤثر الامرا)

گشمت - سال سی و سیوم فساد پژوهان آن ضلع بر در ریختن
آویزش تا دیروز ماند - آخر مغلوب گردیده با عیال و اطفال
باسیری رفت - و مبلغ کلی داده مخلصی یافت - پس ازان
همراه فیروز جنگ تعیین گشته به نیابت از صوبه داری برار
سرانجام می کرد - سال چهل و ششم مرهتھا بر در هجوم نموده
بگیر آنها در آمد - سال چهل و هشتم رهائی پذیرفته نزد خان
فیروز جنگ رسیده هزاری هزار سوار از منصب او کم شده سال
چهل و نهم ببخالی کمی آب رفته بجو آورد - اوائل عهد
خلد منزل بخبرداری دکن مامور شد - پس از چندے دیده
از تماشاخانه نیستی سرا فروبست - بالاپور و محالات دیگر از برار
در قبول داشت - پسرانش سید غالب خان که پیش از پدر بذوگری
پادشاهی امتیاز یافته - در جنگ آصف جاه همراه عالم علی
خان مطابق سده (۱۱۳۲) هزار و یکصد و سی و در هجری
بقتل رسید - و سید فتاح خان و سید الیاس خان و سید عثمان
خان - اعقاب هر یک باقی سم - و بجاگیر داری محال ارث از صوبه
برار سرفرازند *

• مدالہ خان •

عرف هدایت اللہ خان خلف دوم و ارشد اولاد عذایت اللہ
(۲)
خان مشہور است - پسرے (کہ بحضور پدر در همه چیز ازوی

(مآثر الامراء) [۵۰۳] (باب السنين)

جا گرفت - و بصحبت سکنه آنجا بمذهب مهديان برآمد
سيد الياس بدکن شتافته نوکری حکام بیجاپور اختیار نموده
بخطاب شرزه خان ناموز گشت - و برتبه سرداري فائز شده
سال نهم جلوس خلد مکان بر دست نوکران پادشاهی (که
بسرورای میرزا راجه جیسنگه جهت تادیب عادل خان و تخریب
ملک او تعیین گردیده بارها زد و خورد بمیان آمد) بقتل (سيد
نام برده بجای پدر بسوراری فوج و خطاب شرزه خان کامیاب
گشته نامی به بلندرتبگی برآرد - و چون استقلال و ضبط
و ربط در کارهای بیجاپوریمان نموده بود مدتها بکامرانی بسربرد
و سال سیم چون بیجاپور مسخر گردید و سکندر عادل خان
دولت بار اندوخت او نیز تارک عقیدت بر آستان ارادت
گذاشت - و بعطای خلعت و شمشیر و خنجر و مرصع با علاقه
مورارید و اسپ با ساز طلا و فیل با ساز نقره و منصب
شش هزاری شش هزار سوار و خطاب رستم خان چهره امتیاز
برافروخت - و رفته رفته بمنصب هفت هزار هفت هزار
سوار درجه ارتقا پیمود - پس ازان با خان فیروز جنگ تعینات
شده بتسخیر قلعه ابراهیم گذهه مضاف حیدرآباد (که درینولا
بآهنکده معروف است) دستوری پذیرفت - بهتر بحضور رسیده
روز یورش بر گلکنده چهره فدویت را بگلگونه زخم پیاراش
پس ازان جهت حفاظت بگشت و سیر اطراف ستاره مامور

(باب السین) [۵۰۲] (مأثور الامور)

(که بنگاهدانی بهیر بود) بدرجهٔ شهادت پیوست - خان مزبور صبح ناچار با کمال بی سرانجامی بذارنول رسیده باز جمعیت فراهم آورده متصل قصبهٔ ساندهر با ^(۲) راجه جیسبلکهه باز مقابله روداد اگرچه ابتدا خان مزبور غالب گشته لیکن ناگاه در سه هزار بندوقچی (که زیر پشتهٔ ریگ کمین داشتند) برآمده برق اندازی نمودند - و بر خان مزبور (که جمعیت قلیل همراهی ماند و بیشتر زخمی بودند) ریخته گرد گرفته سرداران را مقتول ساختند - و محمد زمان خان و سید مسعود خان همشیره زادهایش که دستگیر شدند اولین را کشته دومین را (که مرحلهٔ عمرش از شازده سالگی نگذشته بود) نزد راجه آوردند - راجه برای زخم بندی او تاکید نمود - و سید حسین خان را با گنج شهیدان مدفون ساخت - این واقعه در سال دوم جلوس خلد منزل مطابق سنه (۱۱۲۰) هزار و یکصد و بیست و هجری بوقوع آمد - گویند بر سر مرقد خان مزبور بالای کنار تالاب ساندهر باغ و عمارت در کمال صفا و موزونی راجه احداث نموده - از منصب خان مزبور هیچ اطلاعی دست نداد *

* سید رستم خان دکنی *

بهر شریزه خان سید الیاس است - وطن نیاکانش بخارا است

یکی از آنها بهندوستان وارد گشته چند سال در نواحی اجمیر

(۲) نسخه [ب] ساندهی - و نسخه [ج] ساندهر *

مآثر الامرا ([۵۰۱] (باب العین)

سلطنت بقبضه اقتدار خلد منزل در آمد و میان راجه جیسنگه
سوانی و بجیسنگه برادرش (که در کابل از همراهیان شاهی
بودند) نزاع برخاست پادشاه (که بخاطر داشت هریک مجبول
بود) رفع نزاع دران اندیشید که آنبیر را در سرکار پادشاهی ضبط
نموده خان مزبور را بفوجداری آنجا تعیین ساخت - درین ضمن
خلد منزل بعزیمت مقابله محمد کام بخش لوای توجه جانب
دکن برافراشت - و راجه جیسنگه و مهاراجه اجیت سنگه
به اجازت خسروانی از لشکر ظفر اثر برخاسته راه وطن پیش
گرفتند - و پس از وصول بارتان باجماع جمعیت پرداخته اکثر
تهانه داران پادشاهی را برداشتند - بمشاهده این مقدمه سید
حسین خان گردآوری فوج قدیم و جدید نموده با سه پسر او
ابوسعید خان و غیرت خان و حسن خان و یزنه او مهابیت خان
و دو همشیره زاده محمد زمان خان و سید مسعود خان در آنبیر
مستعد پیکار شد - (۲) اما از بسکه راجپوتیه مثل مور و ملخ از
هر چهار طرف جوشیده هنگامه برپا ساختند نوکران جدید
سید حسین خان هوش باخته راه گریز سپردند - ناچار خان
مزبور با جمعیت قلیل از آنبیر برآمده بمقابله درکا داس
راتهور در میدان کاله دهره پرداخت - راجپوتیه مغلوب شده طریق
فرار پیمودند - اما بهیر خان مزبور بغارت رفت - و یک پسر

(باب السین) [۵۰۰] (مآثر الامرا)

و از انجا بکومک ذوالفقار خان (که قلعه چنچی را محاصره داشت) نامزد شده بود [دستوری یافته پس ارا بقلعه داری و فوجداری نصرت آباد سکر مامور گردید - سال چهارم از انجا معزول شده سال چهل و سیوم با محمد بیدار بخت بتکامشی (۳) راما بهونسله ترخیص پذیرفته ترددات شایسته بظهور رسانید بستر بانبر تقصیر از منصب بر طرف شده سال چهل و هفتم دهمپ التماس محمد کام بخش ببحالی منصب ششزاری پنجهزار سوار آب رفته بجو آورد - و پس از آنکه در تعاقب (۴) بیدنایک حسن مجرا از بظهور رسید سال پنجاهم در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب شش هزار شش سوار رایت بلند رتبی افراشت - پس از انتقال خلد مکان بر سر موضعه ناخته بزخم تفنگ رخت هستی بر بخت - پسرش سرفراز خان سید امین است - که در عمل نظام الماک آصف جاه حارس حیدرآباد شده در مستعد پوره واقعه بیرون بلاد مذکور مکانها ساخته - پس از فوت او زاده پسرش جاگیر قلیله از ارث یافته بود - در حالت تحریر او نیز پا در دامن فنا کشید *

• سید حسین خان بارهه •

از والا شاهیان بهادر شاهی سمت - چون بسمت و کشاد امور

(۲) نسخه [ج] نصرت آباد مامور گردید (۳) در [اکثر نسخه] رانا

(۴) نسخه [ج] سرما نایک - یا پند نایک باشد *

(مآثر الامراء) [۴۹۹] (باب المسین)

بقیه این قوم در دندا راجپوری تصرف دارند - و با مرهتہ
بکج دار و مریز بسر می‌برند *

بالجمله خان مذکور با جوهر شجاعت آبادان کاری و رعیت پروری
آمیخته و در امور تدبیر رای درست داشت - از صبح تا یکپاس
شب گذشته مسلح بدیوانخانه می‌نشست - پس ازان درون
محل سرا رفته یکپاس دیگر بهمان وتیره می‌گذرانید - پستو
کمر را کرده بضروریات می‌پرداخت - اواخر ایام سلطنت
پادشاه ادرا طلب حضور نمود - چون سابق سیدی خیریت
خان بدربار پادشاهی شتافته خود را پیش شکل و شان مردم
آنجا هیچ نیافته کار او از خجالت بتمارض کشید و بهعی
سیدی یاقوت خان ازانجا برآمده بود نامبرده اندیشه مزد
گشته آخر بقبول پیشکش و مهم سازی خود را ازین تکلیف
را رها نید *

* سرفراز خان سید لطیف *

ابتدا ساهله نوکری بیجاپوریان داشت - سال بیستم جلوس
خلد مکان باستصواب دلیر خان دأوزی آمده پابند نوکری
پادشاهی شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب سرفراز خان
ترقی نمود - سال بیست و هفتم همراه محمد اعظم شاه بمحاصره
بیجاپور تعیین گشت - و پس از وقوع فتح بعطای فیل برادج
عزت برآمد - پستو در رکاب محمد کام بخش [که جانب سکر

بر دفع سیوا هستند - سیدی سنبل بیایه نهصدی (سیده در گذشت - و سیدی یاقوت که قایم مقام او بود در فراهم آوردن گشتیها تردد بکار برده همت برکشایش دندا راچپوری گماشت و شب ایام هولی (که هنوز تاراج زده خواب غفلت بردند) از یک طرف نام برده و از جانب دیگر سیدی خیریت (سیده بمدد کمند از دیوار بقلعه درآمدند - درین اثنا باروت خانه قلعه برسیدن آتش با سردار حصار پرید - و چون دران ایام فوج سیوا برای تاخت اماکن در دست رفتن بود و طاقت کمک نداشت قلاع قریب المسافت را نیز مستخلص گردانید - و پس از رسیدن عرضداشت او متضمن این ماجرا بساطان محمد معظم صوبه دار دکن نامبرده و سیدی خیریت باضافه منصب و خطاب خان^۱ سربلندی اندوختند - و چون سال سی و نهم سیدی خیریت خان فوت نمود اموال او بنام برده بخشیده ادای طلب سپاه متوفی بر ذمه اش مقرر گردید - سال چهل و هفتم مطابق سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهارده هجری و دیعت حیات سپرد - و سیدی عنبر نامی را (که قایم مقام خود ساخته بود) بنا برین (که این قوم دران نواح بعملداری نام برآورده در اجرای راه جهازهای بیت الله بودن اینها اقرب بصواب بود) ببهائی تعلقه مذکور و عطای خطاب سیدی یاقوت خان چهره عزت بر افروخت - در حالت تحریر هم

(مأثورالامرا) [۴۹۷] (باب اربعین)

بیجاپور بار مرحمت شده فتح خان نام افغانی از جانب والی
مذکور بحکومت آنجا نامزد گردیده قلعه^(۲) دندانراچپوری را (که
نصف در خشکی و نصف در دریا واقع است) مسکن خود قرار
داده بود - در عهد خلد مکان پس ازان [که سیوا بهونسله بیجاپوریان را
ضعیف دیده دست تهمرد دراز گردانیده ابتدا قلعه^(۲) راچ گنده را
ماری خود ساخته پسترتلعه راهیری گنده را (که بفاصله بیستم
کره از دندانراچپوری است) استحکام داده در آنجا سکونت گرفت
و بعضی تک و در قلاع دیگر را که در آن نواح بود بدست آورد [
فتح خان مرعوب او گشته دندانراچپوری را گذاشت - و بناه
بقلعه^(۳) جزیره (که اندرون آب بفاصله کروهی است) برده در فکر آن
شد که امان گرفته بسپارد - و جان بسلامت بود - سیدی سنبل
و سیدی یاقوت و سیدی خیر (که هر سه تلام افغان مذکور
بودند) برین اراده مطلع گشته افغان مزبور را گرفته زنجیر در
پای او کردند - و حقیقت حال بوالی بیجاپور و خانجهان بهادر
صوبه دار دکن نیز نوشتند - بهادر مذکور جواب عنایت آمیز
با خلعت و پنجهزار روپیه نقد فرستاده تجویز منصب چهار صدی
در مد سوار برای اولین و سه صدی مد سوار بحکومت درمین
و دو صدی مد سوار بنام سیومین مقرر نمود - و جاگیر سیر حاصل
متصل بندر سورت تنخواه کرد - آنها مستظهر گشته کمر هممت

(۲) در [بعضی نسخه] دندانراچپوری (۳) نسخه [ب ج] منبهره

(باب السین) [۴۹۶] (مآثر الامرا)

هر دو چشم او عاقل گردید - ازین جهت از دولت حضور
پادشاهی محرومی اندوخت - و در صوبه داری امیرالامرا
حمید علی خان بقلعه داری احمدنگر مضاف صوبه خجسته بنیان
گوشه انزوا گزید *

چون نظامت دکن به نظام الماک آصف جاه متعلق شد
از بس که بیش از بیش قدردان او بود استدلال خدمت
مذکور یافت - پس از فوت او پسرش محمد میرخان بخطاب
ارثی و قلعه داری مذکور پیرایه اعتبار پوشید - چندی
بخشیگری سواران سایر سرکار نوین مذکور سرانجام می کرد
پس از پسرش سید حمید خان خطاب سیادت خان یافته
به نیابت یزنه خود سید لشکر خان بنظم برار مقرر شد - و چندی
قلعه داری بیدر داشت - آخرها بخطاب حمید الدوله اختصاص
گرفت - و مطابق سنه (۱۱۸۴) یک هزار و یکصد و هشتاد و چهارم
هجری از دار فزا رحلت نمود - پسرش در حالت تکویر
بخطاب نامور جنگ بهادر سرفراز و بریخته گوئی مائل است
برادران و اعمام سیادت خان سید حمید جمعی کثیر بودند
هیچ یک ترقی نکرده *

* سیدی باقوت خان حبشی *

در عهد فردوس آشیانی چون کوکن نظام شاهي مسخر
ارلای دولت گردید در عوض محاللات نوتسخیر تعلقه والی

در شناسایی ^(۲) خلد مکان و منصب در خور کامیاب گشته - سال
 بیست و هفتم جلوس خلد مکان بتعلیم محمد کام بخش چهره
 امتیاز برافروخت - و غایبانه بهادر مذکور واسطه گذرانیدن
 عرائض او بوده قرب حاضر باشی حاصل نمود - و چون بهادر
 مذکور باره قلعه راهبري را آتش زده بقتل کفار و تاراج مال
 و متاع آنها پرداخت سال بیست و هشتم او در جلدوی
 رسانیدن این مؤده بعزایت فیل و پستر بخطاب سیادت خان
 سرمایه امتیاز اندوخت - سال بیست و نهم از تغیر لطف الله
 خان بتفویض خدمت داروغگی عرض مکرر درجه خصوصیت
 پیمود - از راه عزایت درات سنگ یشم بار مرحمت شد
 پستر اگرچه از خدمت مذکور عزل پذیرفت اما بداروغگی
 دیوان خاص می پرداخت - سال چهل و یکم مطابق سنه
 (۱۱۰۸) هزار و یکصد و هشت هجری بمرض وبا (که در
 لشکر پادشاهی جایگیر و جهانگیر شده بود) بعالم عقبی
 خرامید - پسرش بخطاب پدر مخاطب گردیده سال چهل
 و سیوم بداروغگی عرض مکرر افزایش قدر یافت - سال چهل
 و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هفتصد سوار
 رایت بلند پایگی افراشته مکرر بمسرکردگی فوج به تنبیه غنیم
 شتافت - و در همان ایام بحسب نیرنگی تقدیر از نور بینائی

(باب السین) [۴۹۴] (مآثر الامرا)

خواهد رسید . برین شخص بنابر بعضی عوارض دنیایی از دست ما
ظالم رفته - و هنوز وقت در نرسیده که خلاص کنم - مفرش
جز بدرگاه دادار نیستم - پس امیدوار باید داشت تا از ما
قطع امید نکند - و بخدا نژاد - و اگر بنالد مارا گریزگاه
کجا سمت *

بالجمله سردار خان در سال سی و یکم بخدومت داروغگی
فیلخانه از تغییر معتمد خان سرعت برافراخت - و چون در سال
سی و سیوم از موضع بدری بقطب آباد کلکله نزول اجلال
پادشاهی شد سردار خان بفوجداری دوازده کرهی گرد لشکر
ظفر بیکر مقرر گشت - در سال سی و پنجم سنه (۱۱۰۳)
یکهزار و یکصد و سه هجری جهان گذران را وداع نمود - در
خیرخواهی وای نعمت و خدمت خالق باطن او با ظاهر
موافقت داشت - خالی از درد طلب و محبت فقرا نبود - پسرش
حمید الدین خان که در بلندنامی از پدر و جد گذرانیده - چنانچه
احوالش آئینه دار این مدعا سمت - اولاد دیگر هم داشت *

* سیادت خان سید اوغلان *

اوغل بتورکی بمعنی پسر - و اوغلان جمع است - در سلطنت
بخارا خطاب جماعه است که بهیادت و شرافت ممتاز و
بلشستن حضور وای آنجا اختصاص دارند - نام برده استاد زاده
خان فیروز جنگ بهادر است - باستصواب بهادر مذکور بدولت

خان را باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی و خطاب
سردار خان برنواخته بیتا فداری شاهزاده مامور گردید *

گویند بعد از چند روز بسردار خان حکم شد بشاهزاده پیام
رساند - که اعتراف تقصیر خود نموده استغفار نماید - تا از سر
گناهش درگذریم - شاهزاده جواب داد که من بجناب آهی
و در خدمت پدر سرایا تقصیرم - اما بظاهر امری که موجب
استغفار باشد از من سر نزده - عتاب بر عتاب افزود - و در مراتب
قید تشدد رفت - و تا شش ماه از سر تراشی و ناخن چینی
ممنوع بودند - ناظر خدمت خان نایب اعلیٰ حضرت نظر
بر تقدم خدمت جرأت حرف داشت - درین مقدمه مبالغه
از حد برد - و اجازت املاح گرفت - و بعد مدتها (که هورت
(۲) غضب کم کم می گشت - و مزاج دلخوش شفقت غریزی گردید)
مرارا ادعای ماثوره حواله سردار خان میشد - که بشاهزاده
برساند - که باین درد اشتغال داشته باشد - تا مهر آفرین
دل مارا متوجه رهایی او گرداند - و او را از رنج مفارقت ما برهاند
در ضمن این روزی خان مذکور بعرض رسانید که در گذاشتن
اختیار حضرت اسم - فرمودند بایه لیکن از حضرت مالک الملک
مارا فرمان فرمای ملکی گردانیده - هر جا که از ظالمی بر مظلومی
ظلم می رود امیدوار می باشد که تظلم بما خواهد برد - و بدان

اجازت یافت - و در سال بیست و هشتم بداد و غمی نواره از تغیر
سیف الله خان اختصاص گرفت - و چون کار دانی و دولتخواهی او
ذهن نشین پادشاه شده بود اهتمام برخی کارخانجات جزیر
(۲)
نیز بعهده او تفویض یافت - در سال بیست و نهم بخدمت
نظارت حرم سرای شاهنشاهی از تغیر خدمت خان منظور
نظر قرب گردید - و چون کردرگی گنج ضمیمه کوتوالی داشت
در ایام محاربه گلکنده از افراط باران لایق قطع بطغیان دریا
مانعرا و دیگر رودخانهها رسیدن رسد مفقود گردید - قحط را
روز بازار بهم رسید - چه شهر هیدرآباد و چه اردر یراز مرده
بود - از گرداگرد دولتخانه پادشاهی (وزانه انبار مردها را
کناسان از صبح تا شام کشیده بر کنار دریا می انداختند
باز شب همان هنگامه بود - دران وقت کردرگی از خان مذکور
تغیر شده بهید شریف خان قنوجی تفویض یافت - و چون
از شاهزاده محمد معظم مخاطب بشاه عالم از دیر باز رایحه
کار شکنی و بدخواهی سرکار والا در پیشگاه خلافت استشمام
شده بود و دزینولا خان فیروز جنگ نوشتهای او را با ابوالحسن
هیدرآبادی در مورچال گامکنده بدست آورده از نظر گذرانید
و آن مظنون چون مجرم گردید ناچار شاهزاده را با دو پسر
کلانش که همراه بودند بزدان تادیب برونشانند - و اهتمام

(مآثر الامرا) [۴۹۱] (باب الحین)

باشند) و چند کس از آنها از چنان محبس گریختند نام برده
سال مذکور از صوبه بیجاپور عزل پذیرفت . سال سی و سیوم
از تغیر سردار خان بتقرر فوجداری ناندیر رایت اعتبار
برافراخت . وقت موعود بعدم سرا در شد . پسرانش بسیار
بودند . ازان جمله دو کس رشد تمام نمودند . یکی قطب الملک
عبدالله خان - و دوم امیرالامرا حسین علی خان - و از بقیه
سید نجم الدین علی خان - احوال هر یک جداگانه درین نامه
سمت اندراج پذیرفته *

* سردار خان *

سردار بیگ - پسر باتی خان قلماق چپاه است - که
احوال او (قم سنج خامه گشته - مشارالیه بیداری طالع در زمان
عالمگیری مورد نوازش خسروانی گشته بمنصب در خور و خطاب
اهتمام خان درجه ناموری پیمود - هنگامی (که رایات عالمگیری
بصوب حسن ابدال ارتفاع پذیرفت) داروغگی عمارت دارالخلافه
داشت - و پس ازان بکوتوالی اردوی پادشاهی جمعیت دربار
بهست - و مدتها بدین کار چه در هندوستان و چه در دکن که
درام سفر بود بضبط و ربط پرداخته نقش اعتماد و اعتبارش
کرسی نشین گردید - و چون بلده اوزنگ آباد بقدم پادشاهی
رونق آگین گشت چندی بتاسیس حصار شهر پناه آن . مصر جامع

(باب السین) [۴۹۰] (مآثر الامراء)

انداخته می بردند برانها تاخته بعد کشتش و کوشش دیوان
مذکور را مخلصی داده همراه خود آوردن - و چون در ایام
محاصره بیجاپور شاهزاده مذکور پیش پدر متهم بذاولتخواهی
گردید و بعضی رفقای او را حکم اخراج شد در باب نامبرده امر
لازم الاتباع مدور یافت - قید نمایند - آخر بشفاعت روح الله
خان بطریق نظر بند حواله خان مزبور گردید - و رفته رفته
بسعّی او صفح جرائم صورت گرفت - و چون در ایام محاصره
گلکنده روح الله خان حسب الطلب بحضور از بیجاپور رسید
نامبرده به نیابت خان مذکور درانجا ماند - و پس از
چند ایام بصوبه دارمی آنجا افتخار اندوخت - سال سی
و دوم پس از آن [که خبر فرار راما برادر سنبها بهونسله از قلعه
(اهیرگده) (که ذوالفقار خان در محاصره داشت) و پناه گرفتن او
در حدود تعلقه والی مزبور بعرض رسید] بذاولتخواهی فرمان رفت
که در سراغ او دویده دستگیر سازد - و نامبرده کاربند حکم گردیده
سه روز و سه شب ایلغار نموده بسر وقت او رسید - و اکثر
سرداران معتبر را دستگیر ساخت - اما خود راما بدر رفت
ازین جهت بارصف مدور چنین خدمت سترگ در خاطر پادشاه
نقشش درست نشست - علاوه آنکه چون در باره اُسارای مذکور
حکم محکم عز نغان یافت (که در ارک قلعه بیجاپور^(۲) محبوس

(مآثر الامراء) [۴۸۹] (باب السین)

(۲) داشت بخست و نکبت زندگی بهر می برد - و پس ازان در حضور بتجویز آن نوین فیاض بدار غکی داغ و تصحیح رکاب اختصاص گرفت - و در زمان خاتان زمان هم چندی بدان امر می پرداخت - بوقت موعود در گذشت - برادرش لیاقت خان میرزای رنگین خوش وضع ستوده طبع بود - در همه چیز با برادر مخالفت داشت - حتی مذهب هم که بطور آبی خویش امامیه بود - و سیف الله خان اظهار تسنن می نمود و تعصب می ورزید *

* سید عبدالله خان باره *

عرف سید میان - ابتدا نوکر شاه عالم بهادر بود - همراه روح الله خان مهم کوکن ^(۳) تعیین شد - سال بیست و ششم جلوس عالمگیری بمنصب هزاری شش صد سوار ملازم پادشاهی گردید - سال بیست و هشتم همراه شاهزاده مذکور جهت تنبیه ابوالحسن والی هیدرآباد دستوزی یافت - و دران جنگ مصدر ترددات نمایان گشته چهره ران مریدی را بکلی گشته زخم بیماراست - روزی (که بچنداولی اختصاص داشت - و نبود معب روداد) فوج مقابل را از پیش رو برداشته بکمک مردم یمین و یسار خود را رسانید - و چون دران روز بندرابی نام دیوان شاهزاده را مردم خصم زخمی ساخته فیل او را پیش

(۲) یا بخیت باشد (۳) نسخه [ج] دکن .

(باب العین) [۴۸۸] (مآثر الامرا)

و پنجاه هزار سوار جمع نموده مقابله می‌نمائیم - درین باب وثیقه
بمهر آنها گرفته باظهار حسن عقیدت و هواخواهی (که چنان
خدمت سترگ بتقدیم رسانیده) پا در رکاب استعجال گذاشت
و از راه دیوگدّه و چاندا بهیدرآباد شتافت - فی الواقع در لای
عظیم بچرخ آرده - و زمانه را طرفه خمیرمایه آشوب بدست
می‌افتاد - اما چون طالع او و بخت موکلش در حقیض ادبار
بود بجائے نرسید - همین که از آمدنش شاهزاده آگهی یافت
معهول بر خدیعت و مکیدت نموده یقین کرد که ساختگی
خلد منزل است - جواب داد که اینجا نهال نیکو خدمتی شما
غیر از ثمره سیاست و تعذیب بار نمی‌آرد - و سعیاها آهن سرد
کوفتن است - و چون ابرام و سماجت از حد گذرانید اگرچه یومیه
بقدر قوتش مقرر فرمود لیکن ردبرو نطلبید *

نازم حام و عفو آن پادشاه کریم الاخلاق را که آیه رحمت
در شان اوست - و بدین وسعت مشرب و سعت بخشش
هیچ یک از ملوک ماضیه بدو نرسید - چون خان مشار الیه بعد
جنگ کام بخش بوساطت خانخانان بر سده سلطنت جبهه سا
گردید بصفحه جرائم بر نواخته در بحالی منصب قدیم و سالیان
پنجاهزار ردیه مختار کردند - او بحسب جاه پابند نوکری شده
در عهد فرخ سیر بهمراهی امیرالامرا بدکن آمده بتازگی میربحری
آندیار بدو تفویض یافت - با آنکه با سردار طرف مصاحبت

و در محاصره کهنلنا از کار طایبی و کام بژدهی در مرحله
گام فراخ زده اخبار می آورد - مطرح انظار مکرمت شاهي گردیده
بعطای خطاب پدر و افزونی منصب کامروائی یافته بتفویض
خدمت میر بحری کل آب رفته بجوی آمد - و پس ازان
بمیر توزکی ممتاز گردیده - روز فتح قلعه و انکیره زخم بذوق
زیور دستش شده بمرحمت یکصد اشرفی مرهم بها برنواختند
و در عهد خلد منزل از دیوانگیها سبکسری بکار برده با ذوالفقار
خان امیرالامراء در آریخت - ازانجا (که پرگاه را در هوای
همسری کوه بلند شدن باطمینان باد تار و پود وجود خود را
پریشان ساختن اسم - و قطره آب را با پهن دریا پهاوسانیدن
بموج خیز فنا آبروی خویش را فرور ریختن) دران بالغز سرپا
خورده گرانبار خفت و خواری پا در دامن فرار پیچید - و از
شوریده سری نام و کالمت شاهزاده کام بخش (که بدعوی سلطنت
در حیدرآباد طبل مخالفت می کوفت) بر خود بسته براج
جیسنگه و راجه اجیت سنگه (که از حضور گریخته سوبفساد
و فتنه برداشته بودند) پیوست - و با آنها دار و مدار نمود
که اگر شاهزاده از راه گوندانه اراده این سمت نماید پانوده هزار
سوار راجپوت تا نرسیده پذیرفته شده تا برگشتن بهادر شاه از دکن
بهیئت مجموعی همراه رفته در دار الخلافه بر تخت می نشانیم

* سیف الله خان میر بحر *

در زمان عالمگیری خدمت میر بحری و داروغگی نواره داشت - و مدتها بدان کار پرداخت - و بعد از درود موکب پادشاهی بسوزمین دکن ^(۲) بخطاب خان^(۳) سرفرازی یافته در سال بیست و هشتم ازان عهده معزول شده پستتر بخدمت میر توزکی امتیاز گرفت - ظاهرا در سال بیست و نهم ودیعت حیات سپرد - در آن هنگام (که شاه عالم بهادر از اجمیر بتعاقب محمد اکبر رخصت یافت) از پیشگاه خلافت و جهانباپی بابلاغ برخی احکام مطاعه در خدمت پادشاهزاده مامور شد و چون برگشت ظاهر گردید که شاهزاده بطریق انعام بوی چیزه مراعات ننمود - از سرکار والا بعطای پنجاهزار روپیه مواد کامیابی اندرخت - و حکم شد که مبلغ مرقومه از نقدی شاهزاده وضع نمایند - گویا تعلیم ست ازان دستورالعمل سلطنت - که نوازش پیام آوران مرسل مشعر بزرگ داشت مرسل است - فکیف که ارسال از جانب اعلی باشد - پسرکلانش میر اسدالله مرد پرگوی بی محابا خالی از نشئه جنونی نبود - اما ساختگیهای بزرگ و گریزت آمیخته بهیار داشت - بصدر تقصیر مور عتاب عالمگیری گردید - بمکه معظمه برآوردند - پس از تحصیل سعادت حج بحضور رسیده بمنصب پانصدی رنگ رفته بر در آردن

(۲) نسخه [ج] خطاب خان یافته *

هزار و سه صد سوار بمشار الیه قرار گرفت - بعد از ارتحال
 خلد مکان با شاهزاده محمد کام بخش بملاقه استادی (که
 در فن تیر اندازی داشت) رفیق شده صاحب طبل و علم گردید
 و چون آن شاهزاده دیوانه‌دش از تبه هوشی و بیخردی بسعایت
 بدگویان خود غرض از برخی امرای فدربیت کیش مخصوص
 احسن خان میر ملنگ (که سرفوج و صاحب اختیار بود)
 بمظانه گشت و بتعذیب و عقوبت هر یک دبال و نکال
 اندوخت سیف خان را بعالت اخلاص مقید نمود - و بدستاریز
 رفته آرد (که در وقت آمدن حیدر آباد در جواب رستم دل
 خان نظم آنجا نوشته بود - که آنچه از طریقه سلوک با هم‌راهان
 دلی نعمت استفادار (فته ملزم استقرای خاطر احسن خان است)
 بحضور خود قطع بد فرمود - آن بیچاره هرچند بعجز ظاهر کرد (که
 مضمون این رقعہ داللت بر هواخواهی حضرت دارد) فایده
 نبخشید - بعد بریدن دست آن ستم رسیده بے تحاشا
 زبان برکشان - کم املی ست که از جانب مادر داری - بهمین
 دست (که بے تفصیل بریدی) تعالیم تیر اندازی نموده ام
 آن سفاک بے باک گفت زبانش نیز برآزند - بهمان زخم
 درگذشت *

(باب العین) [۴۸۴] (۱۰ اثرات را)

گرفت . و در سال بیست و یکم بصوبه داری بهار بخش عزیمت
راند . و بعد از آن بصوبه داری آله آباد مأمور گردید . و در آنجا
در مبادی سال بیست و هشتم سنه (۱۰۹۵) هزار و نود و پنج
هجری بمطاعتی در نوردد . زند مشرب و یتیم رفع بود
اما قابلیت و مساس شعر و سخن داشت . نامرعلی با آن همه
آزادی و استغنا مدتها بهم محبتی از شیفتگی داشت . چنانچه
می‌گوید *

* گفت و گوی طوطی از آئینه میخیزد علی *

* گر نباشد سیف خان مارا نفس در کار نیست *

در فن راگ و نغمه بسیار ماهر بود . رساله مسمی براگ درین
(که بیشتر ترجمه مانگ سوهل که نایکان سابق نوشته اند)^(۲)
نموده با فوائد دیگر در تقسیم و قواعد آن تالیف کرده . متصل
سرهند سیف آباد مکانی آباد نموده وطن خود قرار داده
مدفن از آنجا سمت . پسرش هم در اواخر خلد مکان بخطاب پدر
سر امتیاز برافراخته بفوج داری تلکوکن و قلعه داری اعظم نگر
ملکان و تهاه داری ساتکاون امتیاز یافته . چون خدمات مذکور^(۳)
ضمیمه صوبه داری بهجانبور بچین قایم خان بهادر متعین شد
بخدمت نیابت صوبه وزیر تعین گردید . و در آغاز سال چهار
و نهم همان خدمات از تغیر چین قایم خان باضافه پانصدی

(۲) نسخه [ب ج] مانگ سوهل (۳) نسخه [پ] دل گانر *

مآثر الامرا ([۴۸۳] (باب الحین)

بسکه عالمگیری زینت بخشید . و به بنای مسجد اشاره نمود
و پیشکش با کلید طلا (که اشارت به پدید آمدن آن ولایت است)
ارسال نمود *

و چون درست اندیشی خان مذکور کرسی نشین شد از
بیمگاه خلعت باضافه سواران و منصب اعزاز افروخت . و در
سال نهم بحضور رسیده بنظم موبه ملتان مأمور گردید
و سال دهم معزل گشته ادراک داریت ملازمت نمود . و در
سال دوازدهم مجددا بصوبه داری کشمیر تحصیل کایابی کرد
و در سال چهاردهم بذریع اعتدالی (که لازمه مزاجش بود)
از منصب برطرف شده انزا گزید . و در سال پانزدهم باستعداد
ملازمت و بهائی منصب چهارم اعزاز افروخت . او را بیاداری
طاع طرفه نقش نوکری درست نشسته بود . که با حرکات
(۲)
خلاف مرضی عالمگیر پادشاه (که از فرط غیرت غبور پسند نبود)
چه امرای قدیم و جدید باندک خویشتن داری و خود پیدنی
از رتبه افتاده از عرمه (وزگار بدر رفتند) او را بعزل منصب
متنزه ساخته بدان حال نمی گذاشتند . منصب نیست که خان
مزبور اگر این اوضاع زندانه نداشته بمنتهای مراتب امارت
فایز شده *

بالجملة بعد چندی باز مورد عذایت خسروانه گشته گوشه

زاویه نشین عزلت گشت - و در سال پنجم بتازگی مشمول آثار
مروم شده بدهائی منصب سابق چهره افروز طالع گردید
چون سال ششم عرصه دلکشی کشمیر از فر لزول پادشاهی
فیض آگین گشت خان مذکور بایالت آنجا از تغیر اسلام خان
منصوب شد - و از فرط کار طلبی و خدمت دوستی ایام حکومت را
ببطالت و بیکاری نگذرانیده بساقها برای خود بهم رسانید
و به نیروی پردای و دلاری ولایت آورد را (که از دشواری راه
چند جا بدون نردبان عبور متعذر است - بل متعمر) ثابست
روز جنگ کزان رفته بحیطة تسخیر درآمد - و پس از آن ملک
کاکنت^(۲) و برشال را نیز ضمیمه ممالک محروسه ساخت - و پساتر
در اشاعت آثار اسلام و اخلاص نور مسامانی در صاحب ولایت
تبت بزرگ (که از قدیم ایام ظلمت آمد کفر و بطلان بود
و هیچگاه حکام آنجا سر بر بقیه اطاعت فرمانروایان اسلام نیاورده)
قدیر درست اندیشید - در سال هشتم فرمان پادشاهی بلام
دلدل بیمحل زمیندار آنجا متضمن ترویج معالم حق پرستی
از حضور رسید - مصحوب محمد شفیع منصبدار با چند
از نوکران خود روانه ساخت - مرزبان مذکور در مقام اطاعت
و انقیاد استاده خطبه پادشاهی خواند - و طلا و نقره بسیار

(۲) نسخه [ب] کل گشت و در سال - و نسخه [ج] کل گشت و برشال
و در [بعضی نسخه] کاسته

سیف خان را با اکرام خان هراولش ساختند . اتفاقا در عین
گرمی هنگام ستیز و آریز فیل سوارچی اسلام خان بصدمة بان
رم کرده انتظام آن فوج برهم خورد - اکثر مردم از جای خود
توفیق ثبات و قرار نیافتند - سیف خان با اکرام خان و
معدودے قدم همت افشوده کوششهای مردانه نمود - و پس
ازین فتح (که در خور حمن تردد و مطمح امید رعایت نیافت
یا بحکم دیگر) اراده گوشه نشینی نمود - عزل منصب و خدمات
بمیان آمد - و پس از چندے بمناصب دو هزار و پانصدی هزار
و پانصد سوار مطرح انظار عاطفت شد *

و چون سال دوم دارا شکوه با بهرش سپهر شکوه بدارالخلافه
رسید سزیدن نقش هستی او باهتدام سیف خان بیعت و یکم
ذی الحجه سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نهم واقع شد - و روز
دیگر سپهر شکوه را بر طبق حکم بقلعه گوالیار برده بخارشان
آن قلعه استوار سپرد - و خود بمستقر الخلافه معارفت نمود
و بفرمان پادشاهی بصوبه داری آنجا از تغیر مخلص خان (که
به بنگاله تعیین یافته بود) قیام ورزید - چون تند مزاجی و استغنائی
فطری با نازش کار کردگی و پندار سپاهگری داشت اعتقا
بشان آمدها ناکرده از خلاف مرفی پادشاهی نمی از میشد
بغار تفصیرے از نوکری برطرف شده در قصبة سرهند (۳)

(۲) نسخه [ب] و نه (۳) در [بعضی نسخه] تفصیرات *

بخشی شاهجهانی ست - همواره در حضور پادشاهی دولت
 بار می افروخت - و بدرام^(۱) روشناسی خود را در خور نوازش
 می ساخت - در سال سیم^(۲) داروغگی قورخانه والا^(۳) و منصب
 هفتصدی مد سوار امتیاز یافت - و هنگامی (که مهراجاه
 جسونت با کروفر زیان^(۴) تعیین مالوه گردید) بر منصب او
 باضافه مناسب افزوده بهمراهی آن عساکر متعین شد - و چون
 راجه جسونت^(۵) از جسارت و نخوت آرائی سنگ راه موکب
 عالمگیری گشته آماده رزم و پیکار گردید و آخر الامر جمعه
 از سران نامور را بکشتن داده سنگ فرار بر خود بسزدید
 بسیاری را گریز سر کردند - گروهی برهنمون بخت از خیل
 مخالف جدا شده بتقییل عقبه عالمگیری وایز گشتند - خان مزبور
 ازین جماعه بود - مشمول انطاف خسروانه گشته بمنصب هزار
 و پانصدی هفتصد سوار و خطاب سیف خان میاهی گشت
 و در جنگ دلاشکوه تلاشهای سپههسالار نموده بمرتبت اعتبار
 مورد نوازش گردید - و بخدمت داروغگی جاو و آخته بیگی
 امتیاز یافت - و در جنگ شجاع چون راجه جسونت سنگه
 (که سردار فوج برانغار عالمگیری بود) از خلاف منشی
 روگردان شده عمان بوادی خدیعت تفت و اسلام خان
 بدخشی (که هراول برانغار بود) بجای او مقرر گشت

(۴) نسخه [ب] بسیار (۳) نسخه [ج] راجه از جسارت

(مآثر الامراء) [۴۷۹] (باب العین)

از تغیر همت خان ببخشیدگری دوم و بانضمام سرشته دفتر
والاشاهی نیز مأمور گردید . سال هفدهم چون شجاعت خان
بعد انداز خان در مهم یوسف زئی بکار دای نعمت در آمد
نامبرده با جمعیت شایسته پیدار تعین گشت . سال هیزدهم
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد سوار
کامیاب گردید . سال نوزدهم چون شمشیر خان میر یعقوب پسر
شیخ میر خوافی در جنگ افغانه جان نثار گردید او با فوج
گران و مصالح شان به تنه آنها قرار گرفت . و بوجه
مورد عتاب شده از منصب بر طرف گردید . بعد چندی
بدیاری آن آب رفته بجزو آورد . سال بیست و یکم چون
(۲) آئی بیگم پادشاه (که صبیح میرزا شاهرخ بود) چادر ممات
بر رخ کشید نامدر خان او را بحضور آورده . بعد از خلعت
از سوگ بر آمد . سال بیست و دوم با انزاع جوده پور
از دست (تهوران) (که مصدر فقره ای بودند) پای همت
پیش گذاشت . سال بیست و سوم مطابق سنه (۱۰۹۰)
هزار و نود و هجری پس از امتداد بیماری طبل رحیل
باخرت سرا گرفت *

• صیف خان •

• شیخ الدین محمود معروف بفقیر الله پسر تربیت خان

(۲) نعت [ب] الی بیگم . و نعت [ج] الی بیگم . یا آئی بیگم باشد .

سوار و سال سیم از امل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار و خطاب سربلند خان سئ ناموري زد - و سال سي و یکم بخدمت آخته بیگی از تغیر اسد خان و پستر بداروغگی توپخانه باضافه یکصد سوار جبین رشادت نور آگین ساخت - پس ازان (که زمانه رنگ دیگر بکار آورد - و ابواب فتوحات بر روی خلد مکان مفتوح ساخت) بعد جنگ سموگده نعمت ملازمت دریافته پس از جلوس اول بفوجداری مژدسور دستوري پذیرفت سال ششم از امل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرمایه بلند رتبی اندوخت - سال نهم همراه سلطان محمد معظم (که بنابر شهرت آمد آمد دارای ایران سمت دارالملک کابل مرخص گردیده بود) دامن عقیدت بر کمر همت زد - سال دهم همراه شاهزاده مذکور (که به بدوبست صوبجات دکن مجاز شده) بدان صوب شتافت - سال دوازدهم از انجا آمده سرارادت بر سده سلطنت گذاشت - چون از پادشاهزاده مذکور بعضی حرکات خلاف مزاج بمسامع پادشاهی رسیده و نواب بانی والده ماجده از بذابر متنبه ساختن او بموجب حکم روانه گردید سال سیزدهم سربلند خان برای رسانیدن بانی مذکوره مقرر گشت - پس از معاودت بخدمت قوش بیگی از تغیر فیض الله خان بمنزلتش افزود - سال پانزدهم بصوبه داری اکبر آباد از تغیر نامدار خان و پستر

(مآثر الامراء) [۴۷۷] (باب اهدین)

مرصع با علانۀ مروراید و اسب عراقی و فیل خامه و از اصل و اضافه بمنصب پنج‌هزاری پنج‌هزار سوار از انجمنه یک‌هزار سوار دو اسبه سه اسبه رایت امتیاز برافراشت - سال ششم بعد معاودت موکب پادشاهی از کشمیر بلاهور حسب الطلب خود را بحضور رسانید - و بعد چاندت رخصت تعاقب مزبور یافت - سال هشتم یازدهم حسب الحکم خود را جریده پدایه سریر دولت رسانیده مشمول عاطفت و رخصت گشته بکابل معاودت نمود سال یازدهم از انجا معزول گردیده بحضور رسید - و بوجه از منصب استعفا نموده در دارالخلافه اقامت ورزید - سال سیزدهم مطابق سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد و هجری داعی حق را لبیک گفت - چون لارند بود برادر زاده‌هایش پسران شبح میرخوفی بخلاف تعزیت از ماتم برآمدند *

* سربلند خان خواجه رحمت الله *

همشیره زاده نجابت خان میرزا شجاع است - بهرامات خاندانش بمنصب درخور سرفرازی یافته پایۀ روشناسی در پیشگاه فردوس آشنایی داشت - سال بیست و پنجم بخدمت میرآوزکی چهاره عزت برافراخت - سال بیست و ششم همراه پادشاهزاده دارا شکوه بیداق قندهار تعین گردید - سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد و پنجاه سوار لوی اعتبار برافراشت - سال بیست و نهم باضافه صد و پنجاه *

* سید امیر خان خوانی *

سید میر نام - برادر کوچک شیخ میر است - چون خلد مکان
 بعد جنگ اول دارا شکوه از اکبر آباد جانب شاه جهان آباد عزیمت
 فرمود و در اثنای راه مراد بخش را (که آثار زیاده سری
 از جبین حالش تلایع بود) اسیر ساخته بقلعۀ شاه جهان آباد
 فرستاد بذکر مزید اعتماد او بتفویض قاعه داری آنجا و عذابت
 خاعت و اسب و خطاب امیر خان و انعام هفت هزار روپیه
 و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار میاهی گشت
 و سال اول جاسوس بر طبق حکم مراد بخش را بقلعۀ گوالیار
 رسانیده بموکب پادشاهی بدوست - و چون در جنگ نواحی
 اجمیر شیخ میر بکار پادشاهی درآمد او از اصل و اضافه
 بمنصب چهار هزار و سه سوار طبل بلند رنگی نواخت
 سال سیوم با فوج هایسته بتادیب راز کون زمیندار بیکانیر (که
 در مہد اعلیٰ حضرت از تعیناتیان دکن بود - و در ایام رو داد
 قضایای منازعت فیما بین خلد مکان و دارا شکوه بیحکم از دکن
 برخاسته بوطن^(۲) فروکش کرده بود) نامزد گشت - پس
 از وصول بحدود بیکانیر راز مذکور را (که بقدم اعتذار پیش او
 آمده بود) بحضور آورد - سال چهارم بتفویض صوبه داری کابل
 از تغیر مہابت خان و عطای خاعت و شمشیر خامه و جمدهر

سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجری مردانه جان در کار

پادشاهی در باغمت *

* سید عزت خان عبدالرزاق گیلانی *

— (۲)

ابتدا با محمد داراشکوه توسل داشت - سال سیم
جلوس فردوس آشیانی حسب التماس شاهزاده مذکور بخطاب
عزت خان مخاطب گردیده بتکفل امور صوبه ملتان می پرداخت
سال سی و یکم از تغیر بهادر خان بحراست دارالسلطنه لاهور
چهره عزت برافروخت - چون محمد داراشکوه متصل اکبر آباد
از عالمگیر پادشاه منهزم گردیده بلاهور شتافت و درانجا هم
پای او قائم نمانده بملتان رفت او نیز همپائی گزید - و چون
شاهزاده مذکور استقلال از دست داده راه بهکر در پیش گرفت
او از وفات تخلف ورزیده پس از وصول مرکب عالمگیری
بملازمت پیوست - و بمنصب سه هزار پانصد سوار چهره
عزت برافروخت - و در جنگ محمد شجاع بهمرافی رکاب
پادشاهی سعادت اندوز بود - سال چهارم از تغیر سنجر خان
بفرج‌داری بهکرلوای احتشام برافراشت - و سال دهم بصوبه‌داری
تته از انتقال غضنفر خان نامور شده از امل و اضافه بمنصب
(۳)
سه هزار و پانصدی دو هزار سوار مرمایه مباحات اندرخت
تتمه احوالش بنظر نرسیده *

(۲) نسخه [ج] بهمت و مهورم (۳) نسخه [ج] سه هزار و مزار سواره

(باب الحین) [۱۷۴] (مائرا لامرا)

جانب بسمت گام جلالت برزد - و در پیکار قزلباشیه مصدر
تردد شده بازویش از زخم تفنگه مجروح گردید - سال بیست
و پنجم نوبت دوم همراه شاهزاده مرتوم بهمم مسطور دامن
همت بر کمر زد - و بهرحمت خلعت و اسب با زین نقره
مباهی گشته سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه بیهاق
مسطور طی مصافت نمود - سال بیست و نهم بفوجدارئی
ایرج بهاندیر و شاهزاده پور مضاف مستقر الخلافه محال خالصه
(که بغابر نارسائی نجات خان ویران شده بود - و سه کرور
و چهل لک دام جمع آنست) سرفرازی یافت - پس از آنکه
امور سلطنت بعالمگیر پادشاه متعلق گردید همراه میرزا (اجه
جیمنگه) که از سلطان سلیمان شکوه جدا شده عزیزمت حضور
داشت) آمده بهلازمیت پیوسته باتفاق امیرالامرا شایسته خان
برای سد راه بودن بر سلیمان شکوه بهسمت هردوار شتافت
و بعد از جنگ سلطان شجاع بهساق بنگاله تعیین پذیرفت
و اواخر سال دوم چون فیروز میواتی بخطاب خانی ممتاز شد
او بخطاب سید اختصاص خان ناموری اندوخت - مدتها
بتنهانداری گوهتی مضاف موبه بنگاله (که بر سرحد ملک
آشام واقع شده) می پرداخت - سال دهم جلوس خلد مکان (که
آشامیان دیونهاد با جمعیت بسیار آمده آغاز شوخی نمودند)
چون مدد هم نرسید خان هزارور داد دلوری داده مطابق

(مائرا لامرا) [۴۷۳] (باب الحین)

مشارالیه آخرها پریشانی بسیار کشید - نواب آصف جاہ بعد
از جنگ عالم عای خان روزی چند بدادرنگی داغ و تصحیفه^(۲)
دکن مامور فرمودند - مرد رنگین بود - و با راقم بسیار محبت
داشت - در اورنگ آباد باجل طبعی در گذشت - تا ار بود -
بارصف مناقشه برادری قصبه بلوی^(۳) بآنها بحال بود - الحال
آن هم رفت *

* سید اختصاص خان یعنی سید فیروز خان *^(۴)

برادرزاده و خویش سید خانجهان باره شاهجهانی ست
در حین حیات عم خود بپایه هزاری چهار صد سوار رسیده پس
از درگذشتن او سال نوزدهم باضافه پانصدی شصده سوار
سر امتیاز برافراخت - و سال بیستم با چند کس منصبدار
برای رسانیدن بیست و پنج اک روپیه نزد غلامی سعدالاه خان
بدلخ شتافت - و پس از معاودت از اهل و اضافه بمنصب
در هزاری هزار سوار و عطای علم رایت سر بلندی برافراشت
سال بیست و دوم بخطاب خانی افتخار اندوخته بهر اوست
سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار کمر عزیمت
بست - وقت رخصت بعذای خلعت و اسپ با زین نقره
اختصاص پذیرفت - و ازان جا با ستام خان بکک قلیچ خان

(۲) در [چند نسخه] تصحیفه ۱ ده (۳) در [بعضی جا] بلوری آمده

(۴) در [بعضی نسخه] یعنی فیروز خان *

خوش (که مالوف و مشغوف خاطرش بود) (خصت ید
دیگر یا ازان مملکت بیرون نگذاشت - پرگنه لوه گاون مضاعف
نالدبر در جگیر داشت - موضع ازان باوایی نام ^(۲) را وطن
اختیار نموده باحداث محجده عالی و اذنیه رفیعہ مزیت تمام
در فصاحت دیگر ... در سی چهل ...
~~بنت شرف ابد غنک بسر برد~~ - هر چند مصدر کار نمایان نشد
۱. از رتبه هم نافتاد - همواره در دکن در ایام اعلیٰ حضرت
بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر سرگرم تقدیم
خدمات پادشاهی بود - چون پادشاهزاده مذکور باراده جنگ
دارا شکوه رکضت فرمود از را بولا پایه منصب پنجهازاری
بر نواخته باوصف مبالغه خان مذکور در رفاقت و همراهی
بومکی دکن نگاهداشتند - چون ^(۳) سال نهم عالمگیری میرزا راجه
جیسنگه ناظم دکن بذهب و غارت مملکت بیجاپور سگالش
نمود قلعه منگل پیرا ^(۴) (که بر کذر دریا میمرا و از بیجاپور
شازده کوره جریبی واقع است) بتلاش نینو سولشکر سیوا
منتزع گردید - میرزا راجه اودیسنکه بهدوریه را بحر است
قلعه و سرفراز خان را بفوجداری مضافات آن معین ساخته
بدش شتافیت *

(۲) نسخه [ج] باروی (۳) در [بعضی نسخه] منگل سرا - یا

منگل پره باشد .

می قلعه .

رسمردان نبود کار نمودار کرد کار

، - خاندوران و همراهانش داد مردی و مردانگی داده

تاب از مقاهیر را بنهائخانه عدم روانه گردانید - و چندی

، اجل موعود و رقت معهود شان نرسیده بود (پیامردی

حان بسلامت بودند - سرفراز خان اموال و اسباب برتافته

معدودی بشکر نظام شاهیه (که مقرب خان و بهلول

باتفاق رندوله خان عادلخانی بآهنگ کومک قریب قلعه

میده بودند) پیوست - و قصبه بتصرف مردم بادشاهی

رآمد - چون دولت نظام شاهیه روی در انحطاط داشت

بسط و نسق آن خانواده برخاسته بود - در همان ایام (که مقرب

ان مخاطب برستم خان دکنی سپاه سالار نظام شاهیه

نمونی بخت بیدار اختیار بزدگی درگاه والا نمود) خان

نکور نیز ناصیه التجا بعقبه سائی بارگاه خلافت برافروخته

بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار سرافرازی یافت - و در

کاب اعلی حضرت از دکن به هندوستان رفته بتعیفاتی زاد و بوم

سال بیست

پذیرفته همراه شاهزاده محمد از

بیضاق قندهار مامور شده (تعیین گردید - سال بیست و
با شاهزاده دارا شکوه باز بهمیم مسطور شتافت - از پادشاه
معلوم میشود که تا سال سیم زنده بود - احوال آینه
مستفاد نگردید - مگر از روی عالمگیر نامه بدریافت
که در بیضاق آشام با معظم خان خانانان بود *

• سرفراز خان دکنی •

(۲)
در دوده و نسیم از مشاهیر روزگار بود - گویند از ن
قریش است - اسلاف او از مدینه منوره بدیار دکن آم
بعد تصاریف لیل و نهار بنوکری نظام شاهیه فایز گرد
مشارالیه بدستگیری بخت ارجمند بخطاب سرفراز خان
پایه افزای امارت گشته فرق ناموری برافراخت - و بعد
ملک مدبر بمرداری و سرفوجی (سیده) مرلشکر ملک ل
گردید - چون نصیری خان خاندوران در سال چهارم جلوس
فردوس آشیانی تصحیر قلعه قندهار (که بمقامت و دشوارکشایی

(۲) در [مکی نطقها] نبره •

(بابت الحین) [۴۶۸] (مآثر الامرا)

نامور شد . پهرش وجیه الدین خان بقلعه داری ارک آنجا
سرفرازی یافت . اتفاقاً ناسرداران (ام راجه) که سید عبدالله
خان در موبه داری خویش لیزبائی بکار برده دستگیر نموده
بموجب حکم والا در قلعه ارک محبوس بودند (شب هذدو (ار
و بهرجی و چنده دیگر ناسردار از چنان محبوس (که عقل
بدر رفتن بجز ساخت با محافظان باور نکند) گریختند
خان مزبور با پسر بکمی مذامب معاتب شد - و بعد ازان
بیمای چنچی تعین گشت - هر چند بقدر نام و نشان ساز
و سامان نداشت و همیشه زیر بار سبندی بود و دوش خود را
گرا بار مساعد سرکار والا داشته اما خالی از دماغ و پندار
نبود - روزه [که پادشاهزاده محمد کام بخش با جمله الملک
اسد خان بنواحی چنچی (سید و ذوالفقار خان نصرت جنگ) که
از سابق محامرا آن داشت) مراسم استقبال بجا آورد] شاهزاده
بدیوان نشست - و جماعه الملک و نصرت جنگ و سرفراز خان
دکئی را اجازت نشستن فرمود - خان مذکور (که نظر به چشمی
نصرت جنگ متوقع بود - و خلاف توقع بظهور آمد) (نجیده
از دیوان برآمد - و باز نرفت - تاریخ فولش بنظر نیامد *

(۲) • سبل سنگه هینودیه •

نبیره رانا امر سنگه است - چنده بلامه است - ~~م بهمنی شاهزاد~~

(۲) صفحه [ب] سبل سنگه •

(مآثر الامراء) [۴۶۷] (باب المصير)

از رزم شاه شجاع (که مشهور به جنگ کهجوه اسم) احوالش
بنظر نیامده - و نامش نه در جریده ادبیا و نه در ذیل اموات
مثبت است .

۱۰۱ سید منور (که ملتمز پرستاری حضور بود) رز جنگ
دارا شکوه در فوج جرانگار او (که جمیع سادات و اهل جلو
همان جانب معین بودند) قرار داشت . در عهد خلد مکان
خطاب خانی یافته متعین دکن گشت . و به همراهی راجه جیستگه
(که در مهم سیوا و تاخمت و تالان ولایت بیجاپور مساعی
جمیله بظهور رسانیده) بکرات با مخالفان آریخته لوای غلبه
و استیلا برافراخت . و پس ازان به حضور رسید در سال دهم
در ساک همراهان پادشاهزاده محمد معظم (که بنظم دکن
اختصاص گرفته بود) انتظام یافت . و پمتر جبهه سای
آستان خلافت گشته سال دوازدهم بفوجداری گوالیار ناهور
شد . و در سال بیست و یکم از تغیر صیبه کرن بندیه بفوجداری
(۲)
رائه مهوبه و جلال پور کهندرسه شتافت . و چندس بصوبه داری
اکبرآباد پرداخته بسبب دزدی و ذاکه شهر متهم ببد عملی
شده بهای عزل آمد . زمانی بحفاظت برهانپور رخصت یافت
و پس ازان بقطاب لشکر خان درجه ناموری پیمود . در سال
(۳)
م و در ماه یابالم بیجاپور از تغیر سید عبدالله خان بازه

(۲) در [بعضی نسخه] رائه مهوبه (۳) نسخه [ب] میگوید خان

(مآثر الامرا)

[۴۶۶]

(باب السین)

خانجهان مرحوم بحر است قلعه دار السلطنه معین گردانید
پس از معارفت (که نهضت بجانب آگره واقع شد) حراسه
مذکور بسان سابق بهر در تفویض یافت . و چون سال بیست
و دوم باز رایات پادشاهی بسمت کابل انتهای نمود میان
بلده لاهور بآن نونهالان چمن سیادت مفوض گردید *
و چون بپایه رشد و تمیز برآمدند بحکم والا قطره زن یساق
گشتند . سال سیم چون فوجی از حضور بباشایقی میرجمله
بیساق بیجاپور در رکاب پادشاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر
فاطم دکن تعین گردید سید شیر زمان نیز دستوری یافت
و هنوز مهم بانجام نرسیده که دارا شکوه باغواهی اعلیٰ حضرت
پرداخته بر هر طلب عمائر کومکي آورد . بهیاره از امرا
و منصبداران بخصم شاهزاده بنه بر بخته راه هندوستان
هر کردند . مگر معدودی از سعادت منشی و بختمنندی
و صحت اعتصام بفتراک بزدگی شاهي استوار نموده از رفتن
حضور تقاعد و زیدان . مشارالیه ازان جماعه بود . در همان
قرب ایام پادشاهزاده بانتزاع سلطنت رایت عزیمت برافراشت
پس از عبور دریای نریده بافزایش منصب و خطاب
مظفر خان (که نعمت پدرش بدین نام مخاطب بود)
مفتخر و مباهي گردید . و در معارک و غا و مهالک هیجا
در هر ادلی مرآمد ثابته قدمان چاه مهار بود . اما پس

(مآثر الامراء) [۴۶۵] (باب السین)

پسر کلانش میر فیض^(۲) الله نام داشت . سال اول جلوس عالمگیری
بخطاب فیض الله خان سر بلند گردیده بداد و غنی جواهر خانه
می پرداخت . بهتر بتعلقه میر توزکی سر برافراخت . سال
دوازدهم [که دلداری ولد الف خان محمد طاهر نبیره دولت
خان بنابر نقاض خاطر با ملتفت خان در وقت (که پادشاه
در خاص و عام نشسته بود) در افتادگی نمود] در بچالاکي
چوبه بر سرش زد . پس ازان بوجه معاتب گشته از منصب
افتاد . سال بیستم ببحالی منصب تعینات بنگاله شد . بعد
چند دران موبه نوکر بزم جمده را کشت *

• مهد مظفر خان باره و سید لشکر خان باره •

بمران سید خانجهان شاهجهانی اند . در اران فوت پدر هر دو
سید شیر زمان و سید منظور مغر سن داشته اند . برادر کلان
سید منصور توهه بخود راه داده از درگاه پادشاهی در گردان شد
اعلی حضرت نظر بر عنایت خامه (که بران خان متوفی داشت)
هر یک ازان دو خرد سال را منظور چشم تربیت داشته بمنصب
هزاری ذات در صد و پنجاه سوار بر نواختند . و متصدی
مهمات هر کدام از حضور تعیین گردید . و چون سال بیستم
موکب پادشاهی از دارالسلطنت لاهور بصوب دارالملک کابل
رکض^(۳) نمود آن هر دو جوان حدیث الحسن را با سید علی خویش

(۲) نصح [پ] فضل الله (۳) نصح [پ] نهفت •

(بنامه السین) [۴۶۴] (مائوالامرا)

چهار صوبه دکن فرق افتخار برافراخت (او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار پانصد سوار سربلندی یافته همراه برادر تعینات دکن گردید - و در همان سال بتفویض قلعه داری دولتآباد از تغییر پرتیراج نخل آرزویش باز آورد - و سال بیست و یکم بافرزنی دو صد سوار و پس از فوت برادر باضافه پانصدی سه صد سوار و استقلال میانیت قلعه داری مذکور برقرار اعتبار برآمد سال بیست و دوم ازانجا معزول شده باستلام عتبه خلافت پرداخت - سال بیست و سیوم بخدمت بخشیدگری دوم و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار^(۲) پانصد سوار چمن آرزویش گل گل شگفت - سال بیست و چهارم باضافه پانصد سوار و حراست قاعه مستقر الخلافه از تغییر باقی خان برنواخته آمد - سال بیست و نهم ازانجا تغییر گردیده سال سیم بتقرر قلعه داری دارالخلافه عزمه اعتبار پیمود - و پس از آن (که مسند سلطنت بحکمرانی خلد مکان تعلق گرفت) سال اول هنگامی (که بعزیمت تعاقب داراشکوه موکب پادشاهی نزدیکی دارالخلافه رسید) او بنظم مهمات آنجا نامزد شد - سال دوم مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجری باجل طبعی ایام زندگیش باخر رسید فضل الله خان پسرش با برادرزاده هفی خان و عبدالرحیم خان و عبدالرحمن پسران اسلام خان بخلعت تعزیمت آبرو یافتند

(۲) نسخه [۱] سه هزار پانصد سوار (۳) نسخه [ب] مهر فضل الله

(مائراامرا) [۴۶۳] (باب السین)

سال سی و یکم بصیانت حصار کابل از تغیر فتح الله ولد سعید خان نامزد گردید . پس ازان (که امور سلطنت بقبضه اقتدار غلد مکان در آمد) سال دوم جلوس مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجری شیرالله پسرش بزخم جمدهر ادررا کشت . مهابت خان ناظم آنجا بر طبق حکم حضور ادررا محبوس گردانید *

• مهادت خان میرزبن الدین علی •

برادر اسلام خان مشهیدی ست . در عهد اعلی حضرت ابتدا بمنصب در خور سرفرازی یامته سال ششم بهداروغگی داغ و تصحیحه منصبداران امتیاز پذیرفت . پس ازان (که صوبه بنگاله باسلام خان مفوض شد) مومی الیه همراه برادر بآنصوبه شتافت و خان مذکور فوجی بسرکردگی میر مذکور بجانب کوچ هاجو و الکای مورنگ از توابع صوبه موزور فرستاد . و بکرات پای قنار و جدال با سرتابان آن سرزمین بدین آمد . و بند و بست قرار دافع صورت گرفت . سال یازدهم از سابق و حال بمنصب هزاره درصمت سوار و خطاب بهادت خان چهاره عزت برافروخت سال بیازدهم (که اسلام خان جهت وزارت طالب حضور گردید) نیابت صوبه داری بنگاله بوی متعلق شد . سال چهاردهم باضافه دو صد سوار و سال شانزدهم بافزونی پانصدی ذات ارجمندی اندوخت . و سال نوزدهم (که اسلام خان بصوبه داری

(باب الحین) [۴۶۲] (مائوالامرا)

چپقاشهای سردانه نمود - و تا سپیده صبح هنگام زد و خورد
گرم کرده آنها را از پیش رو برداشت - و در جلدری این ترداد
از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار
درجه اعتلا پیمود - سال بیستم و یکم بحراست غزنین و ضبط
هر دو بنگش از انتقال ذوالقدر خان بر نواخته آمد - سال
بیست و دوم همراه پادشاهزاده محمد اردنگ زیب بهادر (که
بر طبق حکم عزیمت قندهار داشتند) تعیین یافت - و بشاره
پادشاهزاده مذکور چند کس را در قلمه مرز مضاف صوبه قندهار
داشته خود با جمعی بنابر حفاظت راه در قرا باغ ماند - و چون
ظاهر شد (که او از آهده کار مأموره بر نمی تواند آمد) سال
بیست و سیوم در فوج دیگر مرة بعد اولی بکومک او راهی گشتند
و در همان سال از حراست غزنین معزل شده سال بیست
و پنجم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سه سوار
بین الاقران تفوق جست - و برکاب شاهزاده مذکور نوبت دوم
بیساق قندهار کمر عزیمت بسته وقت رخصت بعنایت خلعت
و اسب با زین مطلا فوازش پذیرفت - سال بیست و ششم
چون صوبه داری کابل بسلیمان شکوه مفوض شد ادرا در تعیناتیان
شاهزاده بر نوشتند - بهتر همراه پادشاهزاده دارا شکوه بهم
قندهار گام جلالت برداشت - سال بیست و نهم بفوجداری
هر دو بنگش از تغیر مبارک خان نیازی رخس طرب بر جهانند

گشته پستر بقلعه داری چنانچه از تغير خواص خان گام دل
بر گرفت - انجام احوالش معلوم نگردیده •

• سعادت خان •

پور ظفر خان بن زين خان كوكه - كه احوال هر در جدا جدا
درين نسخه زينت تحرير پذيرفته - نامبرده تا آخر عهد
جنت مكاني بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار سرفرازي
داشته در سلک تعيينان موبه كابل منتظم بود - سال پنجم
جاوس فردوس آشياني از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي
هزار سوار رايه گامراني برقراراشت - سال نهم باضافه در صد
سوار و سال دهم بافروزي سه صد سوار ديگر قابيلانش با ذات
مساري گرديد - سال دوازدهم از اصل و اضافه پديده دو هزار و
هزار و پانصد سوار مرتقي گشت - سال نوزدهم همراه پادشاهزاده
مراد بخش بصوب بلخ و بدخشان نامزد شد - و بعد تسخير بلخ
بقلعه داري ترمذ سر برافراخته سال بيستم از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار و عفايت نفايه
بلذ اداره گرديد - پستر حسب تجويز جملة الملك سعد الله خان
بافروزي پانصدي گاميابي اندوخته - و در حرامت ترمذ شيه
(كه صبحان قلي خان حاكم بخارا گروه اوزبك و المان را
غرام نموده شيعون بر قلعه مذکور آورد) را مهتابها فروخته
با منصبداران متعينه و قابيلان خود لوارك پيوس برآمده

(که بدیده ای و عاقبت بینی از مرافقت او رقم بهبود بر اوچه
حالش نمیدید - و بوی خیر از ارضاءش نمی شنید) مرافقت
گزیده احرام سده عالمگیری بسته رهگرای مقصد شد - هنگام
(که موکب عالمگیری در تعاتب دارا شکوه هنوز از آب بیا
نگذشته بود) سعادت اندوز تقبیل عتبه سلطنت گشته ظلمت زدا
چهره طالع گردید - و در همان دو سه روز از یاور می بخت
ایک فرجام بصوبه دارمی برار از تغیر حمام الدین خان و خطاب
اختصاص خانی سرمایه افتخار اندوخت - و بعد ازین احوالش
برجامع اوراق ظاهر نشد - که بکجا انجامید *

* سید شجاعت خان بهادر بهکری *

پسر سید لطف علی بهکری ست - که سال هشتم جلوس
فردوس آشیانی بفوجداری میان دو آب چهره امتیاز برافروخته
سال شانزدهم بحراست قلعه کانگه تعیین گردیده سال بیست و هفتم
بذابر کبر سن او را از نوکری معاف داشته چهار لک دام
از پرگنه فرید آباد مرحمت شد - پس ازان نامبرده از اصل
و اضافه بمصعب هزاری پانصد هزار سرمایه افتخار اندوخت
و چون ساطنت بوجود خلد مکان زیب و زینت گرفت از احراز
ملازمت نموده در جنگ محمد شجاع و مصاف دوم دارا شکوه
در رکاب پادشاهی بود - سال دوم بخطاب شجاعی خان نامور
(۲) نسخه [ب] لطف علی بهکری - و نسخه [ج] لطف بهکری *

و اختلال بر شیشه خانه جمعیت و اقتدار دارا شکوه افتاد یعنی
بعد صف آرایی و قتال با عساکر المگیري شکسته (که هرگز صورت
میر آن در آئینه خیالش نبست) (و داد [سلیمان شکوه
(که پس از اداره ساختن شجاع مراجعت نموده بقصد کمک
پدر شتابان میرفت) ازین آگهی حیران کار خود گشته بآله آبادان
برگشت - و با سران و معتبران پدر مجلس کنکاش برآراست
و فرقه ازان مصاحبت می اندیشید - اما از وحشت زدگی موابدین
که وجه همت نمی گشت - تا آنکه اوقات باره (که عمده
لشکر و متوطن میان در آب بودند) احوار درزیدند - که
بسمت چاندپور مدینه رفته ازانجا هرے بنواهی پرنیه
و سهارنپور باید کشید - و ازانجا متوجه پنجاب گشته در لاهور
بهدر پیوست - بعد از گفتگو همین رای پسندیده راهی گشت
تا آنکه از اکھنؤ گذشته جمعی بر سر کردی پرگنه مدینه (که باقطاع
بیگ صاحب تعلق داشت) فرستاد - که آنچه زر بتحصیل
رسانیده باشد از درستانند - او در خانه خود متحصن شده
بمدالعت و ممالعت مهیا گشت - لشکریان باشاره سلیمان شکوه
پوش نموده بر سر اهل و عیالش ریختند - و او را با پسرش
دستگیر و متعلقانش را اسیر ساختند - و دست تعدی و تجاوز
همال و ناموس او و دیگر مکانه آن پرگنه دراز کرده باسر
و نهی پرداختند - در خلال این حال حید ملاح خان

بیست و پنجم بعطای علم و سال بیست و هفتم باضافه
مگر بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عذایت نقاره
گامیاب گردید - در سال سیم انوپ سنگه زمیندار باندهو (۲)
(که سرحد آن پیوسته بصوبه آله آباد است) مستمال ساخته همراه
خود بتقبیل ساحمت جهانبانی مفتخر گردانید - او برهنمونی
خان مزبور اختیار بندگی درگاه والا نمود - چون در آخر سال
می و یکم سلیمان شکوه نخستین خلف دارا شکوه با فوج هزار
بر سر شاهزاده شجاع (که باستماع عارضه اعلی حضرت
از بنگاله بالشکر گران بقصد اکبرآباد روانه شده - و هر چند
وکیلش از اعاده محبت مزاج پادشاهی می نوشت از محمول
بر سازش مهین برادر نموده نگشته ادرا وزنی نمی نهاد)
تعیین گردید سوی سران و سرداران پادشاهی (که کمکی قرار
یافته بودند) دارا شکوه نیز سایر مردم کار آمدنی خود را
(که سالهای دراز بتربیت آنها پرداخته منصب ثروت و حشم
ساخته بود) بے آنکه در ملاح حال و مال خویش نظریه صحیح
گمارد از خود جدا ساخته همراهش داد - حتا سید ملاحت
خان را با جمعی از سادات بارهه (که عده های او بودند
و اعتماد تمام بر شجاعت و بهادری اینها داشت) نیز تعیین
نمود - و پس ازان [که از نیرنگی سپهر بقلمون سنگ تفرقه

(۲) نسخه [ب ج] مانده - و در [بعضی نسخه] مانده .

برافروخت - و پس از جنگ سموگنده چون موکم عالمگیری
در فزای مستقر الخلافه رسید از حسب الحکم بافاضل خان^(۲)
میر سامان دو بار پیش خلد مکان آمد و رفت نمود - و منشور
پادشاهی و یک تبضه شمشیر موسوم به عالمگیر (که عذابت
شده بود) رسانیده بگذارش مقدمات زبانی پرداخت - و در ارائه
سلطنت پادشاه مزبور چون مدارت از تغیرار بمیرک شیخ هرری
مقرر شد از سال چند بانرا گذرانیده آنجهانی گشت .

* سید صلابت خان بارهه *

ملقب باختصاص خان - سید سلطان نام - پدرش سید
بابزید بن سید هاشم بن سید محمود خان کوندای دال مشهور
است - نوکر عمده شاهزاده دارا شکوه بود - و از سایر امثال
و امران اعتماد و اعتبار بیشتر داشت - سال بیست و چهارم
به نیابت شاهزاده بصیاحت موبه پنجاب مقرر گشته از امل
و اضافه بمذنب در هزاره چهار صد سوار و خطاب صلابت خان
و بمرحمت فدل - و مرزای یافت - و در همین سال بتجویز
شاهزاده به نیابت موبه آلاؤن فرق عزت برافراخته از پیشگاه
خلافت خلعت رغصت پوشید - و مدتی در بند و بست
آن موبه پوشیده اکثر فساد پیشگان را برانداخت - و بدیتر
زمیدگان مخرای خود سری را بهالنگ انقیاد بر بست - سال

(۲) نعل [ج] افضل خان .

(باب العین) [۴۵۶] (مآثر الامراء)

رسیده دولت بار یابی یافت . و پستر بعطای اسپ مباحی
گشته رخصت انصراف پذیرفت . پس ازان (که مسند
حکمرانی به خلد مکان تعلق گرفت . و کارزارها با برادران
دست داد) او بهمراهی شجاع در جنگ اول و در محاربات
(که میان حدود بنگاله روداد) سرگرم سربازی و جان سپاری
بود . تا آنکه شجاع عازم ملک رخنگ گشت . و دران حالت
(که جز ده نفر سادات باره و درازده نفر مغول کس
نمانده بود) دان رفاقت داده همپائی گزید . و دران ملک شتافته
مفقود الاثر گردید *

* سید هدایت الله صدر *

پسر سید احمد قادری ست . که در عهد جنت مکانی
بصدارت کل می برداخت . سال بیستم جاوس فردوس آشیانی
چون صدرالصدور سید جلال فوت نمود از انجا [که ساوک شایسته
سید هدایت الله (که دران ایام دیوانی قندهار داشت) مکرر
بعرض پادشاهی رسیده بود] از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذات
مد سوار برنواخته او را ببارگاه ساطانی طلب فرمود . سال
بیست و یکم دولت بار اندوخته بعزایت خلعت صدارت و اضافه
پانصدی مد سوار سر امتیاز برافراشت . سال بیست و سیوم
بافرونی پانصدی کام دل برگرفت . سال بیست و ششم از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو مد سوار چهاره مباحات

سال اول ببعالی منصب مذکور امتیاز پذیرفته همراه خانخانان
به سمت کابل جهت مدافعه نذر محمد خان حاکم بلخ (که در
نواح موبه مزبور عام فساد برافراشته بود) تعیین گردید . سال
سوم بعطای خلعت و شمشیر و اضافه پانصدی در بسمت
سوار بلند رتبه گشته همراه یمین الدوله بصوب بلاكهات برار
نامزد شد . سال ششم در رکاب پادشاهزاده محمد شجاع
بهم پریزده شتافت . شاهزاده او را با پانصد سوار بطور
تهانه جهت محافظت راه در جالنده پور گذاشت . سال هشتم
در هنگام معارفت از لاهور بمستقر اختلافه باتفاق اسلام خان
جهت تنبیه مفسدان میان درآب گاه عقیدت برداشت . پستور
بشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بهشتگرمی افواج
متعینه بمالش ججهار سنگهه بنذیله تعیین شده بود) همراهی
گزید . سال نهم در ایامی (که ملک دکن نوبت دوم مقر لشکر
پادشاهی شد) او در افواج متعینه ارای گوشمال ساهو بهونمله
و تخریب ملک عادلخانیه بتعیفاتی خان زمان بهادر اختصاص
گرفت . سال سیزدهم از امل و اضافه بمنصب در هزاری هزار
سوار چهارا عزت براندرخت . سال نوزدهم بهمراهی پادشاهزاده
مراد بخش بتسخر بلخ و بدخشان عازم گردید . پس ازان
بهمراهی پادشاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتافت . سال
بیست و نهم همراه شاهزاده سلطان زمین الدین به پیشگاه سلطنت

(باب السیر) [۴۵۴] (مآثر الامراء)

و هشتم باز ^(۲) پانصدی ذات و عنایت جواهر بقیامت ده هزار
 درپیه درجه اعتلا پیمود - سال بیست و نهم برای شادی صبیغه او
 (که بمهاراجه جسونت سنگه مقرر شده بود) (خصمت متها
 یاقمت - سال سی و یکم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
 هزار سوار ترقی یافته نزد شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر
 بصوب دکن رفت - و در جنگ عادلخانیه چون کار بر راجه
 رایسنگه سیوریه تنگ شد از پیاده شده بزد و خورد پرداخت
 و در جنگ سموگده بهرادلای دارا شکوه جا داشت - پس از آن
 بموکب عالمگیری پیوسته در جنگ شجاع و محاربه دوم دارا شکوه
 همراه پادشاه بود - پستتر تعینات دکن شده سال دهم همراه
 راجه رام سنگه کچهوا به بمب آشامیان لوی عزیمت
 افراخت - سال دوازدهم بانفاق صف شکن خان (که بفوجداری
 متها مقرر شده) تعینات گردید - و بوقت موعود جام
 منات چشید *

• سید عالم باره •

برادر سید هزیر خان است - که احوالش درین نامه نگارش
 پذیرفته - نامبرده در عهد جنت مکانی ابتدا بمنصب درخور
 سرفرازی یافته تا آخر عهد پادشاه مذکور بپایه هزار و پانصدی
 ششصد سوار مرتقی گشته پس از جاوس فروردس آشیانی

(۲) نسخه [ج] پانصد سوار (۳) نسخه [ج] یافته *

(مائرا امرا) [۴۵۳] (باب المین)

پذیرفته نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور بجمع قلعه مرزور
دستوری یافت . سال بیست و ششم نوبت سیوم همراه شاهزاده
دارا شکوه بهم مرقوم نامزد شد . سال بیست و نهم چون
طوی مهاراجه جسونت سنگه با برادرزاده او تزار یافت بود
بمترا رخصت پذیرفت . سال سیم همراه معظم خان نزد شاهزاده
ادرنگ زیب بهادر بصوب دکن گام سعی فراخ زد . و در جنگ
عادل خانیه تردد نمایان بظهور آورد . پس ازان بحضور رفته
همراه مهاراجه جسونت سنگه بمالوه رسید . و روز جنگ
شاهزاده مرقوم با راجپوتیه مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و هشت
و هشت هجری بکار آمد . بصرش فتح سنگه نام در ذیل
منصبداران بود . در همین نوکری رانا گذاشته سال بیست
و یکم ببارگاه سلطنت آمد . و بمنصب هشتصدی چهارصد سوار
لوائی بخدمت افراشت . سال بیست و دوم از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصد سوار اعتبار انداخته همراه شاهزاده
محمد ادرنگ زیب بهادر بصوب قندهار گام فدریت بر نهاد
سال بیست و سیوم باضافه پانصدی و سال بیست و پنجم باضافه
دو صد سوار گام دل برگرفته نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور
بهم مظهر قدم جلالت برکشان . سال بیست و ششم از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و هشتصد سوار و سال بیست و هفتم
باضافه در سوار چهار عزت را آرایش داد . سال بیست

ازان بهمراهی شاهزاده مسطور در جنگ مهاراجه جسونت سنگه
و روز صف ارائی دارا شکوه مورد گردد گشته باضافه منصب
و خطاب خانی ترقی نمود - و چون شاهزاده کوتاه اندیش
بدست عالمگیر پادشاه دستگیر گردید خان مشارالیه بمنصب
سه هزار و پانصد سوار سرمایه افتخار اندوخت
و بهمراهی خلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه برسم منقلا
تعیین شده بود) (خصت یافت - سرانجام حال او بکجا انجامید
و چه وقت پیمانه حیاتش لبریز شد ظاهر نگشت *

● مغان سنگه ●

(۲)

و بیرمیدی هردو پسران سورجمل سیودی درمین پور رانا
امرسنگه - اواین از قدیمان این دولت است - تا سال دهم جلوس
فردوس آشیانی بهایه هشتصدی سه صد سوار رسیده سال
هفدهم بمنصب هزار و چهار صد سوار نوازش یافت - سال
هیزدهم باضافه صد سوار کامرانی اندوخت - سال نوزدهم
همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر باخ و بدخشان مامور
گردید - سال بیست و دوم از امل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدی هفتصد سوار شادکام گشته در رکاب شاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر بصوب تذهار شتافت - سال بیست و پنجم
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و هشتصد سوار اختصاص

و جوی بهیار بآن بے شعور (که با دو رفیق با محنتی بسیار
 هوالی سرهند رسید - و اسپان را بصحرا باز گذاشته زینها را
 در چاه انداخت - و خود بزی فقر در باغ حافظ رخنه
 بگوشه در خزید) نشان بردند - یادگار بیگ او را گرفته مقید
 و محاصل بدرگاه پادشاهی آورد - بتادیب خانه زندان برنشانند
 سال بیستم بدرخواست شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
 جنگاه (که بهساق بلخ میرفت) اگرچه از حبس نجات یافت
 اما بشاهزاده سپردند - که در ساک ملازمان خود منسلک ساخته
 ببلخ برد - بعد ازان یا لغز او بصفح مقرون گشته ببحالی
 منصب اختصاص گرفت - چون طینت او بآب و خاک عصیان
 سرشته بودند بکرات مصدر تقصیرات (که هر یک مستوجب
 اعدام و عقوبت بود) می گشت - و از پیشگاه خلافت نظر
 بر خدمات پدرش اغماض و اعراض مبذول میشد *

دران وقت (که شاهزاده مراد بخش بنظم صوبه گجرات
 دستوری یافت) او را همراه کردند - که ازانجا بمکه معظمه رفته
 استغفای گناهان خود نماید - شاید که از میامن آن از کردار
 ناپسندیده و اطوار نکوهیده برآید - در سال سیم ازان سفر
 معارفت نموده چون آثار ضرامت و ندامت از نامیه حالش
 پیدا بود بر طبق التماس شاهزاده مذکور بمنصب هزارب
 چهار صد سوار برنواخته داخل تعیناتیان گجرات گردید - و پس

(باب المین) [۴۵۰] (مآثر الامرا)

ازان گروه بغلبه ظن (که لامحاله بجانب دطن رفته باشد)
بر اثرش سرهند رویه روانه فرمود - که بسرعت هرچه تمامتر
شتافته هوجا آن خرد تپاه را بیابد مقید ساخته بحضور بیارد
و پس ازان ظاهر شد که بسوی الکمی جنگل گریخته بدست
کردری آنجا گرفتار آمد - شفیع الله برلاس میر توزک
با جمعی از یساولان بآوردن او تعیین شد - چون کردری مذکور
از نمبت بغوث خانجهان (که رکن رکین سلطنت بود) بران
بے هنجار آشفته کار در نگهبانی چنانچه باید تذک نگرفته بود
پیش از رسیدن شفیع الله فرار نمود - مشارالیه بآنجا رفته
کردری مذکور را بجهت غفلتی (که ازو برردی کار آمد) بغضب
پادشاهی (که نمونه قهر الهی است) تهدید نمود - او بعم
خود کردری پرکنه تماره^(۴) بسرعت سریع^(۴) نوشت - که اگر آن
بے سرو پا بدان جانب سر کشیده باشد مراسم جد و جهد
بکار برده بدست آورد - والا عرض و جان او در مقام تلاف است
او بعد از تک و دو بسیار بوسیله پی شناسان دریامت - که
آن بیدراه روز از نواحی تماره بجانب سرهند شتافته - خود هم
باستعجال از پی روان شد - و با یادگار بیگ (که تا سرهند سراغ
نیافته احتیاطا برای تفحص آن نکوهدیده سگال متوقف بود)
در خورده باتفاق اهراب جستجو برکشوند - و پس از پرس

(مائراامرا) [۴۴۹] (باب المین)

می‌کوشید . و در اخذ وجوه سرکار پادشاهی (دادار) نبود
 که بر عمال و رعایا حیف و میاء رود . هذدوستان در وقت
 وزارت او رونق گرفت . با آنکه مثل داراشکوه حریفش بود
 اما شکایات او پیش نرفت . از ابتدای ملازمت همواره در ترقی
 گذرانید . و القاب او علامی فهامی جملة الماک مقرر گشت
 و بهمنتهای مراتب فایز شده برحمت حق پیوست . و نام نیکو
 یادگار گذاشت . از اولادش هر که نام آرد شده احوالش جداگانه
 نوکرین کاک اخبار سنج گشته *

● نکته ● دیانت امری ست محمود . و پاس نمک
 شیوه ایست مستحسن . اما در معاملات آقا (که با غربا افتد)
 پاس اینها داشتن اهم درلتخواهی ست . چه اگر درینصورت
 بکل نقصان^(۲) رسد نسبت بار جزئی خواهد بود . و بجز نظر^(۳)
 بحال او کای نقصان جز مثر نقصان کل است . فتامل *

● سید منصور خان باره ●

بهر کلان سید خانجهان شاهجهانی ست . جوان صاحب
 مذهب و جاگیر بود . چون پدرش در سال نوزدهم در سفر
 واپسین رحلت زندگی بر بخت مقارن فوت او بی ظهور باعلی
 بتذیلات باطله و توهنات لاطایله سر بصحرا زده آواره دشت فرار
 گردید . اعلی حضرت یادگار بیگ داروغه گرز برداران را با جمع

(۲) نصیحة [ج] رود (۳) در [بعضی نسخه] و جز نظر بحال او کل و نقصان *

شایسته بتخریب قلعه چتور روانه فرمود . او درانجا رسیده
 بتخریب زراعات تعلقه رانا و برابر ساختن برج و دیوار قدیم
 و جدید چتور پرداخته بحضور مراجعت نمود . سال سیم
 بنابر عارضه (که از تذاول درای توانج برو طاری شده بود
 و تا اشتداد نداشت بضابطه معهود بدربار می آمد - و بکارهای
 متعلقه می پرداخت) آخر بصبب غلبه ناتوانی خانه نشین
 گردید - پادشاه بعیادت او رفته در مراسم قدردانی افزود - و او
 بیست و دوم جمادی الثانی سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت
 و شش هجری بگلشن بقا خرامید - پادشاه باستماع این واقعه
 چشم را اشکبار کرد - و لطف الله بصر کلانش در سن یازده سالگی
 بخلعت و منصب هفت صدی در صد سوار امتیاز پذیرفت
 و باقی پسران و وابسته های او بیومیه و یار محمد همشیره زاده او
 بمنصب سه صدی شصت سوار و جمع کثیر از نوکرانش
 بمناسب مناسبت سرفرازی یافتند . از انجمله عبدالغنی نوکر
 صاحب مدار جاگیر او بمنصب هزار و چهار صد سوار سرافتخار
 بر افراخت - که در عهد خلد مکان فوجدار متعمر شده نقش
 عملداری از قرار واقع کرد - و در یکی از جنگها بزخم تفنگ
 درگذشت - مسجد متعمر بنا نهاده اوست *

سعد الله خان با حلیه علم بحسن خلق و تواضع اتصاف
 داشت - و در انفصال معاملات متعلقه براستی و دیانت

همین سال با فوج کثیر و سامان بسیار نوبت دوم همراه
 پادشاهزاده محمد اوزنگ زیبا بهادر بهمنشهر قندهار تعیین
 یافت . پادشاهزاده از ملتان براه راست (که عبارت از گذار
 دریای سنده و ججه و چتالی و ^(۲) فوشنج و ^(۳) قندهار باشد
 و بحساب جریب یک مد و شصت کره می شود) متوجه
 گردید . و از راه کابل و غزنین (که ازین راه از لاهور تا قندهار
 دو مد و هفتاد و پنج کره می شود) روانه شد . و پس
 از وصول دران سرحد در گرد گرفتن قلعه و درانیدن نقبها
 انواع سعی و تردد بظهور آورد . چون تسخیر آن مکان صورت
 نیمت سال بیست و ششم حسب الحکم بحضور برگردیده
 در امت بار اندرخت *

سال بیست و هشتم چون بمسامع خمرویی رسید [که رانا
 راجسنگه پسر رانا جگت سنگه (با آنکه قرار داد از وقت
 حامل کردن رانا کرن جدش بلامت جانت مکانی را باستصواب
 اعلی حضرت این بود که هیچ یک از اولادش نیز بترمیم
 قلعه چتور نپردازد) به تیاری بعضی درازها و یکان برج پرداخته]
 بظاہر خود بزمیت زیارت درگاه خواجه معین الدین چشتی
 (رحمة الله علیه) نموده متوجه اجمیر شده از راه با فوج
 (۲) نسخه [ب] جهالی - و در [بعضی جا] جهالی یا جهالی باشد
 (۳) نسخه [ج] فوشنج *

معاودت ازانجا نوشتجات خواص خان قلعه دار قندهار و پر دل
 خان قلعه دار بهت متضمن اخبار عزیمت شاه عباس پسر
 شاه صفی بجانب قندهار (رسید) او (که بظاہر سرانجام
 کارهای دیوانی در دار الخلافه مانده بود) حسب الطلب بحضور
 آمد - و دو هزار سوار دیگر از تابیدان او دو اسپه سه اسپه قرار
 یافته همراه شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر بجانب قندهار
 دستوری یافت - و پس از رسیدن آنجا از لوازم محاصره و تعیین
 مورچالها و دواندن نقبها و تیزی کوچه سلامت دمی نیاسود
 و دقیقه فرونگداشت *

ازانجا (که فتح قلعه مزبور مقدر نبود - و ایام سرما قریب
 رسید) حسب الحکم پادشاه همراه شاهزاده مذکور معاودت
 نمود - سال بیست و سیوم دو هزار سوار دیگر از تابیدانش
 دو اسپه سه اسپه مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب
 هفت هزار و هفت هزار سوار ازانجمله پنجاه هزار سوار دو اسپه
 سه اسپه باخذ مرتبه گردید - و پستتر بانعام یک کرور دام (که
 مجموعه تنخواه دوازده کرور دام باشد) اختصاص پذیرفت
 سال بیست و پنجم هنگام (که پادشاه از لاهور عزیمت کشمیر
 نمود) او را در وزیر آباد بظاہر دریافت احوال صوبه پنجاب
 (که ابتدا بسبب کمی باران و اواخر بافراط آن مزروعات ضایع
 شده بود) گذاشت - او بعد چندی آمده مالحق شد - و در

و کثرت کارها جدائی از مورثه نداشت (بدانصوب روانه ساخت
که شاهزاده پیغام نماید - اگر معلوم شود که از استغفای
آن صوبه نادم نگردیده - ملاقات نکند - و دیگران را نیز منع نماید
از راه خنجان^(۲) با آنکه دشوار گذار است بنا بر قرب معافیت
در پانزده روز ببلخ رسید *

و چون شاهزاده را مصر استعفا دانست خود بانجام امور
از کلی و جزوی موافق ارشاد پادشاه پرداخته در عرومه چهار روز
بعد طی بخت و باز در بخیار از بلخ بکابل رسید - از آنجا
(که کارهای آنجا موافق مزاج سلطانی سرانجام داده بند و بخت
صوبه از تراز رانع نموده بود) از امل و اضافه بمنصب شهزادی
پنجهزار سوار درجه اعلا پیمود - و پستر بافزونی هزار
سوار ذات و قابینانش - هادی گردید - و باندک فاصله در جشن
وزن قمری از امل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار
و عطای اسپ عربی با زمین طلا با املی مراتب نوکری تصاعد
نمود - سال بیست و یکم در جشن جلوس (که در اماکن
نوتیار دارالخلافه شاهجهان آباد بعمل آمد) او بمنابت خلعت
بازادری و تقرر یک هزار سوار از قابیضان او در اسبه سه اسبه
چهارا هفت بر افروخت - سال بیست و دوم (که پادشاه
متوجه شکار بصوب سفیدون سه کوهی حفر گردید - و هنگام

(باب السیر) [۱۴۴] (مآثر الامرا)

و تائیر گفتار خوشامد گویان (که آخر بعد فتح بلخ مریخ
گل کرد) لهذا در همین سال هنگامی (که خود اعلیٰ حضرت
از لاهور متوجه کابل گشته بداغ صفا رسیده بود) او را بگذارش
بعضی مقدمات به پادشاهزاده و دادن وجه مذکور بکسانیکه
نرسیده باشد و درانه ساختن افواج بجانب منزل مقصود پیش
از وصول رایات پادشاهی به بلده کابل دستوری داد - او در
در روز بکابل رسیده فرادران تردد بکار برده در فرصت پنجرورز
(که از رسیدنش بدان بلده تا وصول موکب خسروانی فاصله
بود) همه کارها را برآه کرد - و شاهزاده را با افواج درانه بهمت
معلوم نموده در فزای بلده بملازمت پیوست *

باید دانست که در عهد شاهجهان پادشاه قرار یافته بود
هرکه در صوبه تعیناتی خود جاگیر داشته باشد تابینان خود
بقدر سیوم حصه بداغ رساند - مثلا سه هزار ذات سه هزار سوار
هزار سوار داغ کند - و اگر بصوبه دیگر از هندوستان بکار
تعین شود موافق چهارم حصه - و در حین یماق بلخ و بدخشان
بنابر بعد مسافت مقرر شده - که پنجم حصه داغ نمایند - سال
بیستم از اصل و اضافه بمنصب شش هزار چهار هزار سوار
فرق عزت بآسمان رسانید - و از انجا (که بعد فتح بلخ پادشاهزاده
مزبور دل نهاد آن نواحی نشده به پدر برنگاشت که دیگر بدان
حدود تعین شود) اعلیٰ حضرت او را (که با وجود ازدانی

معرفت خود در تحت رساله شاهزاده دارا شکوه (که هر پشت
 فرامین بخط خود می نویسند) از تغیر اسلام خان و از اصل
 و اضافه بمنصب چهار هزار و سیصد و عطاء قلمدان
 مرصع نامیه بخت را نور آگین ساخت - و بمامله قلیل بدرجه
 والای وزارت کل ترفع یافته بعطاء خلعت و جمدهر مرصع
 با بموکتاره و از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار و پانصد
 سوار پایه ترقی را از حد گذرانید - سال نوزدهم باضافه پانصد
 سوار و مرحمت نقاره طبل کامرانی برخواست - و پس ازان
 باضافه هزار و عنایت فیل با یراق نقره و ماده فیل در افران
 تفوق جست *

و چون پادشاهزاده مراد بخش (که بتاخیر بلخ و بدخشان
 تعین شده بود) بکابل رسیده بانتظار برطرف شدن برف
 از راه طول (که مدر فوج مقرر گردیده بود) و هم بسبب آنکه نظر
 بامدادان بملاق و بعد آن سرزمین حکم پادشاه صادر شده بود [که
 سه ماده بمنصبداران نقدی و اهدیان و تیراندازان و برق اندازان
 سوار و افکنچیان داده و دیگر شاگرد پیشه و بجاکتر داران (که
 دافع آنها موافق حامل قبول مقرر است) چهارم حصه وصول
 جاکتر آنها (که آن هم سه ماده میشود) برسم مساعدت از خزانه
 بدهد تا تصدیع خرج نکشند - و بعضی وجه مذکور در لاهور
 نیامده بودند [توقف داشت و علامه آن طفل مزاحی پادشاهزاده

باید دانست که دولتخانه خاص عبارت از مکانی است
 که مابین مشکوی پادشاهی و دیوان خاص و عام تعبیر یابد^(۲)
 و از بار عام برخاسته در آن مکان برای انفصال برخی مقدمات
 (که جز مقربان بران اطلاع نیابند) جلوس میشود - و این منزل
 چون با حمام متصل واقع^(۳) شود از عهد عرش آشیانی بغسلخانه
 شهرت یافته - اعلیٰ حضرت بدولتخانه خاص موسوم گردانید
 سال شانزدهم باضافه پانصدی صد سوار و مرحمت فیل مفتخر
 گشت - و سال هفدهم از داروغگی دولتخانه خاص معزل شده
 از اصل و اضافه بمنصب در هزاری پانصد سوار و عطای
 خلعت خانسامانی (که پس از آن پایه وزارت است) سر عزت^(۴)
 برافراخت - و سال هیزدهم در جشن صحت بیگم صاحب (که
 بنا بر رسیدن آفت شعله شمع ببدن چندی تکلیف کشید)
 بعد از خلعت و از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی
 ششصد سوار و عطای عام و پست باضافه پانصدی و پس از آن
 باقر زنی پانصدی در پست سوار رایت امتیاز برافراشت - و بعد
 چندی چون اسلام خان از انتقال خاندوران بحکومت موبجات
 دکن نامزد گردید او بعنایت خلعت و تقرر خدمت دیوانی
 خالصه و تحوید مضامین مناشیر و تبلیغ آن بدبیران و ترتیم

(۲) در [بعضی نسخه] تعبیر یافته (۳) در [بعضی نسخه] واقع شده (۴)

(مآثر الامرا) [۴۴۱] (باب السین)

بدان مو شتافت - پستر چندے معائب شده سال بیعت
و هشتم بمعافی تقصیر و تفویض میرآوزکی دوم اعزاز پذیرفت
سال بیعت و نهم رخت بدار البقا کشید - رحمت الله پسر او
بطلعت ماتمی مشرف گردید *

• علامی سعدالله خان •

از شیخ زادهای نصبة جهنوت^(۲) مضاف موبه لاهور است
و اصلش از بنی تمیم قریش - صاحب ذهن (ما) و فکر مایب بود
در کثرت معلومات و بصطی مقدمات نظیر نداشت - در اداتل
حال بتحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخته بحفظ قرآن مجید
و حسن تقریر و لطف تحریر متعلی شد - چون احوالش بمرض
فردرس آشیانی رسید از انجا (که بادشاه فابل درصت و جوابی
آدم بکار بود) سال چهاردهم بموموی خان صدر فرمود - که برای
ملازمت ببارد - پس از باریابی استعداد کاردانی و کارگذاری
از نامیه حالش دریافته در زمره بندگان انسلک بخشید
و بعطای خلعت و اسب و تفویض تعلقه عرض مکرر (که جز
بمعتمدان نبرد) مر بلند ساخت - سال پانزدهم از اصل و اضافه
بمنصب هزاره درصت سوار و خطاب سعدالله خان و داروغگی
در اتخانه خاص (که درامی خواهان^(۳) مادی العقیدت بدان
مرادارند) اختصاص گرفت *

(۲) در [بطم نمعه] جهنوت (۳) نسخه [ج] مادی الانفاد *

(باب السین) [۴۴۰] (مائراامرا)

که سال بیست و دوم ازو تغییر گردیده - و چون مدت‌ها بیمار ماند منصبش بر طرف شد - سال بیست و نهم بعد حصول صحت به پیشگاه سلطنت آمده به تلثیم بساط خلافت پرداخت - و بعطای منصب سه هزار و دریست سوار و تقرر فوجداری سرکار ترهت و تیولداری اکثره از محالات آن از تغیر عبدالرسول ولد عبدالله خان بهادر سر (شته افتخار بدست آورد - پس از وصول بدانجا مطابق سنه (۱۰۶۵) هزار و شصت و پنج هجری (خت سفر بدار بقا برد - شفقت الله پور او تا آخر عهد فردوس‌آشیانی بمنصب پانصدی صد و پنجاه سوار (سید - و سال بیست و هشتم بقلعه داری تربنگ مضاف^(۲) دکن سرفراز گردید - و سال سی و یکم بتفویض داروغگی بنگش سر بلندی اندوخت - پس ازان (که امور جهانبانی بخان مکان تعلق گرفت) نامبرده سال اول از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد و پنجاه سوار و خطاب پدر چهره مباهات برافروخت و سال شانزدهم چون شجاعت خان رعد انداز خان جهت سرزنش افغانه نواح کتل خیبر بدان جانب رخصت یافت او بنیابت توپخانه مامور گردید - و سال هفدهم بهمراهی سلطان محمد اکبر (که برفتن کابل از راه کوهات تعیین گشته بود) دامن همت بر کمر زد - و سال بیست و یکم بفوجداری قنوج سرفرازی یافته

(۲) در [بعضی نسخه] تربک و در [بعضی] نیرنگ .

(مائتوالامرا) [۴۳۹] (باب الحین)

مذکور بفزونی پانصدی صد سوار و سال سیوم از اصل و اضافه
بمنصب در هزاری هفتصد سوار چهاره عزت برافروخت - پس
ازان در دکن بحضور آمده سال چهارم بگومک لایظم خان
(که درخواست نموده بود) تعیین گردید - و از اصل و اضافه
بمنصب در هزار و پانصدی هزار سوار سر بلندی یافت
و سال پنجم به پدر خود (که صوبه دار دهلی شده بود) مرخص
گشت - سال ششم باضافه هزار سوار و عطای علم و تقاریر
و فوجداری اکبری جنگل از تغیر جان نثار خان بلند آوازه گردید
سال هشتم از نعاغه مزبور معزول شده سال نهم هنگام (که
دکن مورد زیارت سلطانی بود) با خاندوران بتخریب تعلقه
عادل خان شدت - و در محاصره و تسخیر قلعه اوسا مصافی
جمیله بکار برده در جلدی آن سال دهم باضافه پانصد
سوار تحصیل کامرونی نمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه
بمنصب سه هزار و پانصد سوار در همگنان تفویض
گشت - سال شانزدهم در رکاب سلطان ادرنگ زیب بهادر
از دکن بحضور رفته بدرملت ملازمت پیوست - و همراه سلطان
دراشکوه (که بعزیمت نبرد دالی ایران برفتن جانب قندهار
مامور شده بود) گام جلالت بدانصوب بر نهاد - سال هفدهم
بتفویض قلعه داری جنیر از انتقال سپهدار خان امتیاز
پذیرفت - و غالباً فوجدار سلطان پور و نذر پور هم شده

و تهاخیر ملکش بهعی دولت قاهره اتفاق افتاد و در مبادی
 سال نهم در اثنای عزیمت دکن ظاهر از دجهه (که حاکم نشین
 آن دیار است) مضرب خیام ظفر از تمام اعلیٰ حضرت گردید
 سردار خان بهراست قلعه دها مونی (که ساخته پدر ججهار
 سنگه است) دستوری یافت - و آن پرگنه بجا گذرش تذخواه
 یافته بذوبست آن نواح باو متعلق گردید - و در سال چهاردهم
 بضبط هر در بنکش متعین گشت - و در سال هفدهم بنظم
 صوبه مالوه سر برافراخته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار
 سه هزار سوار سر عزت برافراخت - و پستر بتیولدارئی چورا گنده
 مامور شد - چون بضبط آن آلکا چنانچه بایست نتوانست
 پرداخت زود بعزل رسید - و در سال بیست و ششم بصوبه دارئی
 گتته مرخص گردید - و در اثنای راه مطابق سنه (۱۰۶۳) یک هزار
 و شصت و سیوم هجری بمطامیات در نوردید *

• سزاوار خان •

پسر لشکر خان ابوالحسن است - که احوالش درین نامه
 اندراج یافته - نامبرده سال اول جلوس فردوس آشیانی
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصد سوار کام دل اندوخت
 و چون پدرش بنظم کابل مامور شده بود همراه او دستوری
 یافته با فرجه بطریق منقلا پیشتر شتافت - و پس از
 فرود نشستن فتله نذر محمد خان والی باغ از صوبه

سعید خان سردار سپاهی وضع درصت نقش بود - و اطوار
مطبوع داشت - تا زیمنه در دوامی و اعتبارش خال نه افتاد
و صاحب عشیره و قبیله بود - گویند بیست و دو پسر داشت
دو پسر کلانش (که رشیدترین و بهترین پسرانش بودند)
در جنگ باغ بکار آمدند - چنانچه گذشته - و پس از ارتحال او
عبدالله پسرش از امل و اضافه بمنصب در هزاری و فتح الله
بمنصب هزاری و نصرت الله و دیگران نیز فراخور حال باضافه
بمنصب سوارازی یافتند *

* سردار خان شاهجهانی *

در ایام شاهزادگی در ساک ملازمان شاهی انتظام داشت
هنگامی (که رمانه میان پادشاه و پادشاهزاده طرح نامازی
انداخت) او از وفا سرشتی و حقیقت دوزی اعتصام بحبل
متین ملازمت شاهزاده استوار داشته بهیچ وجه جدائی نگزید
و چون شاهزاده از بنگاله برترت معارفت بنواح برهانپور انکند
راجه گویال سنگه کور را (که در اردان غیبت شاهی مدامی
جمیله در نگهداشت لایق نامور اسیر بتقدیم رسانیده بود)
نزد خود طلب داشته سردار خان را بحفاظت آن حصن حصین
رخصت فرمود - و پس از سربر آرائی بمنصب سه هزاری
در هزار حوار و نوازش علم و نقاره و انعام می هزار (رپیله
چهار) بعضی برافروخت - و چون استیصال چهار سنگه بخدیله

و سپاه طرفین باهم درآمیخته دود از نهاد یکدیگر برانگیختند
 خانه زاد خان و لطف الله خان دان پردلی و دلاری داده
 گلهای زخم از شاخسار شمشیر بر سر زده بردند رضوان
 شتافتند - و خان شاهمن نشان منشور مردی و مردانگی را
 بطغرای جراحتهای نمایان رسانیده هنوز داعیه سرفشانی
 و سرستانی داشت که پادشاهزاده صولت افزای عرصه نبرد گشته
 آن گروه انبوه را از هم پاشان و پریشان ساخته سعید خان را
 از چنگ اجل رهایی بخشید - و بحکم معلی درانه حضور شده
 در سال بیست و یکم باستلام عتبه خلافت شرف اندوز گردید
 اعلی حضرت بمراحم پادشاهانه و عواطف ملکانه تسلیه نموده
 بتفویض صاحب صوبگی بهار سرافراز فرمود - و یک لک روپیه
 (که از سرکار والا بر ذمه هر دو پسرش مطالبه بود) معاف شد
 و در سال بیست و چهارم از بهار بحضور رسیده بایالت صوبه
 کابل دستوری یافت - و در سال بیست و پنجم دوم ماه صفر
 سنه (۱۰۶۲) هزار و شصت و دوم هجری ازین جهان گذران
 درگذشت : چون بتدریج گزیده و خدمات نمایان و حسن
 بندگی و فدویت بیایه والای امارت (که منتهای مراتب
 نوینان بلندمقدار این سلطنت است) مرقی گشته بود
 پادشاه قدرشناس تاهف فرموده آمرزش او از جناب ایزدی
 مسألت نمود *

هفت هزاری ذات پایه اعتلا برافراخت - و با پسران بهمراهی
 شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر متوجه باغ گشت - و در
 جنگ هفت روز باغ که مشهور است انتظام میسر بعد
 از مقرر بود - در نواحی آنچه بخشی خود را با جمع
 فرستاد - که این طرف جوی آبی (که سر راه مخالفان است)
 ثبات قدم ورزیده نگذارند که احدی ازان بگذرد - معدوم
 از اوزبکان آن طرف آب نمایان گشته بشوخی با پیش گذاشته
 جوانان رزم طلب سر رشته تدبیر از دست هشته بے باکانه از آب
 گذشتند - و بتدریج در آمدند - قدری راه سر شده بود
 که فوج گران اوزبک از کمینگاه برآمده هاله دار گرد گرفتند
 ناموس پرستان مردانه جان در باختند - خانه زاد خان و لطف الله
 خان بحکم پدر چست و چالاک خود را رسانیده تیغهای
 خون آشام بقصد انتقام بر سر راه اعدا علم ساختند - درین اثنا
 فوج کلان دیگر از مخازیل (که از مقابل بهادر خان
 رده هاله عنان گردانیده بود) در چار شده جنگ در پیرومی
 سعید خان هارمف ضعف بیماری چون شیر زبان بر قلب
 آن آتش سوزان زد - در عین گرمی کارزار (که جنگ از
 هردو سو قرار شد) پای اسپ سعید خان بگردد در شد
 و از روی زمین بزمین آمد - و پیاده سرگرم زد و خورد گردید

(۲) نسخه [ب] مقرر گشته بود (۳) نسخه [ج] بود و اصل *

ثغور کابل سر از اطاعت ناظم پیچیده بیلنگتوش اوزبک (که
 بتاخت و تاراج دران نواحی نقش خود را درست نشانده بود)
 ایلی می نمودند - سعید خان بتنبیه و تادیب آن کوتاه اندیشان
 مامور شد - خان مذکور بمجرد وصول بدان سر زمین
 توکتازی آغاز کرده تمام آن آکا را پی سپر عساکر ساخت
 و هرکه از آنها بزبهار در آمد مامون و مصون گردید - و در
 سال چهاردهم نظم کابل بعلي مردان خان تفویض یافت - و او
 از تغیر خان مذکور بصوبه داری پنجاب و خانه زاد خان
 پسرش بفوجداری ^(۲) دامن کوه کانگره سر برافراخت - و بهمراهی
 شاهزاده محمد مراد بخش بمالش جکتا زمیگذار مؤمعین شد
 اگرچه در تردد و محنت خود را معاف نداشت اما در افتتاح
 قلعه مؤچنانچه از دیگران چستی و چالاکي بعمل آمد از
 بقدره درنگ واقع شد - پس از انجام این یساق بصوبه داری
 ملتان رخصت یافت - و در سال شانزدهم مجددا بصوبه داری
 لاهور معزز گردید - و در سال هفدهم بحکومت قندهار
 دستوری یافته نظم صوبه پنجاب پسرش خانه زاد خان مفوض
 گردید - و در سال بیستم لطف الله پسر دوم را به نیابت
 خود در قندهار گذاشته شرف اندوز ملازمت گشت - و باز
 هایالت ملتان تعیین گردید - و در همین سال بمنصب والی

(۲) نسخه [ج] بفوجداری کوه کانگره *

(مائراامرا) [۴۴۳] (باب السین)

سعید خان بر وفق فرمان پادشاهی روانه آنصوب گشت . چون
بظاهر قلعه قندهار پیوست آگهی یافت که سیدوش قلاآقاسی^(۲)
با تربیب هفت هزار سوار قزلباش یک گروهی قندهار رسیده
مقابلہ طلب است . سعید خان میرزا شیخ پسر کلان خود را^(۳)
با عای مردان خان بحفاظت حصار گذاشته خود با هشت هزار
سوار عرصه نبرد ارست . و بتعصب بکدیگر جنگ سخت
برگرفت . و داد دلیری و دلادری از طرفین دادند . آخر کار
زلزل در بنای ثبات قزلباش راه یافته طریق فرار سرکردند
و تا بنگاه خود عنان یکران هزیمت را دو تا نساختند . در
جلدوی این فتح نمایان سعید خان بمنصب شش هزارگی
شش هزار سوار و خطاب بهادر ظفر جنگ سرمایه اعتبار
اندرخت . و میرزا شیخ بخطاب خانه زاد خان سرافراز گردید
چون ولایت قندهار بتقلید خان تعلق گرفته بود سعید خان
تا رسیدن خان مذکور به بدو بست آن ممالک پرداخت . و سال^(۴)
دوازدهم بحضور رسیده بشمول نوازش بیکران محسود اقران
گشت . و درین سال ساخت کابل مطرح الوبه پادشاهی گردید
ازانجا (که از ۷ پوزائی جنت مکانی خلیه بامور ملکی
راه یافته کارها از نسق افتاده بود) برخیز از اویماقت هزارجات

(۲) نسخه [۱ ب] سادوش . و نسخه [ج] سادوش (۳) نسخه [ب]

محمد شیع (۴) نسخه [ب] ممالک .

قداير عبد القادر پسر احمد داد را (که مایه فساد الوس افغانه
راه کابل بود) از اعمال نکوهیده نادم ساخته سرگرم بندگی
پادشاهی نمود . و در سال هشتم همراهش گرفته دولت زمین بوس
دریافت . از پیشگاه سلطنت مشمول عاطفت گشته بمنصب
پنجهزاري چهار هزار سوار تازک افتخار برافراخت . و با
عبدالقادر مذکور (که بمنصب هزاري سرافراز شد) دستوری

کابل یافت *

و در سال یازدهم الوسات ^(۲) نغر کریمداد کور روشانی را
(که در حدود لوهانی می گذرانید) طلب داشته سر بشورش
برداشتند . و پرگنات بنگش را بتصرف آوردند . سعید خان
فوج جرار باستیصال آنها تعیین نمود . بسیاری از کوه نشینان
مغلوب رعب گشته باریای دولت پیوستند . کریمداد هرچند
بشعاب دشوار گذار در خزید بهادران دست از دنبالش برنداشته
چون بالای ناگهانی رسیده آتش کارزار بر افروختند . جمعی
(که بآنها پناه برده بود) بهتوه آمده ناگزیر او را با اهل و عیال
دستگیر ساخته حواله نمودند . بیاسا رسید . و عالمی از فتنه او
وارست . و در همین سال سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل
و هفت هجری علی مردان خان حاکم قندهار از اطاعت
شاه ایران سر برتافته روی امید بآستان اعلی حضرت آورد

(۲) در [بعضی نسخه] آخر - و در [بعضی] نصر - یا نصیر باشد *

بر جوشیده بودند) اطراف شهر را فرو گرفته هر سو (که
 به مدت کوشی هجوم می آوردند) نگاهبانان آن ضلع مورچاها
 با تفنگچیان استوار ساخته از حصار بر می آمدند . و بآب تیغ
 شعله حیات ستاره سوختگان فرو نشانده بغیر رزی بر می گردیدند *
 (رزی آنها باتفاق بجای سپر تختها پیشرو گرفته رو به حصار
 نهادند . - سعید خان با دلیران رز جو نظر بر کثرت و اندوختگی
 آن ادبار بزرگان نیفکنده جاویدر تاخمت . و نایب قتال
 مشتعل ساخته بسیاری از مقامیر را آتش افروز جهنم گردانید
 فتنه گرایان پای ثبات از دست داده خاک فرار بر فرق روزگار
 خود بیخفتند . پس ازان بتعاقب پرداخته تا پنج شش کرده
 هر کرا یافت از تیغ بیدریغ از هم گذرانید . و در جایزه این کارنامه
 بمخصب چهار هزاری سر برافراخت . و در سال چهارم چون
 قطن موبه کابل (که حنفی مذهب اند) از ساوک لشکر خان
 موبه دار آنجا بسبب مخالفت عقیده راضی نبودند سعید
 خان در برگردن بیخ فساد افغانه طرفه مجرای نمایان بنمود
 آورده از تواله داری هر دو بنکش بصاحب موبگی آن ولایت
 و افغانه سواران بلند مرتبه گردید . و چون بعد از جلوس دولت
 ملازمی در نیافته بود در سال هفتم به تقبیل آستان خلافت
 جبهه سعادت برافروخته رخصتی معلودت یافت . و بطائفت

(باب المین) [۴۲۰] (مائوالامرا)

امیر غیاث الدین ترخان (که از امرای صاحبقران امیر
تیمور بود) و دیگر نیاگانش (که درین سلسله علیه باصارت
رسیده اند) خانه زاد ده کرسی ست - از زمان جنت مکانی
داخل تعیناتیان کابل بود - در فرط شجاعت و دلادری و حسن
تدبیر و به اندیشی یکتائی داشت - بیادری طالع و شگرفی
اقبال در زمان فرمان روائی فردوس آشیانی بدون (سیدن حضور
باضافهای متوالیه بمنصب عمده و صوبه داری دارالماک کابل
اختصاص گرفت - و چون سلاطین و ارباب دول ملهم می باشند
او را از آغاز جلوس تا سال دوم بی تقدیم خدمت غایبانه
بتکرار اضافها از منصب در هزاری بمنصب سه هزاری در هزار
سوار مهربلند گردانیدند - در سال سیوم شهر ذی الحجه آخر سنه
(۱۰۳۹) هزار و سی و نهم (که کمال الدین درهله از فتور دانش
بنوشته خانجهان لودی دست فساد برکشاد - و اکثر قبائل
افغانه را از کنار آب اتک تا نواحی کابل با خود متفق ساخته
نخست گرد شورش در حوالی پشاور بر انگیزخت) سعید
خان در تهانه کوهات آگاهی یافته همان روز خود را به پشاور
رسانید - و چون فوج آنقدر نبود (که بحراسمت شهر گذاشته
خود به نبرد پردازد) ناچار درون حصار خام (که بمردر ایام
شکست و ریخت راه یافته) مورچاها قصمت نموده باستحکام
هر ضاع پرداخت - آن جمارت پیشگان (که چون مور و ملخ

از انجماء سه هزار سوار در اسبه سه اسبه کام دل برگرفته
 بصوبه داری احمد آباد از تغیر باقر خان نجم ثانی نامیه بخت را
 نور آگین گردانید - سال هشتم از انجا معزل شده بخبرداری
 ایلهچپور مرخص شد - سال دهم در ایامی (که پادشاه متوجه سیر
 قلعه درامت آباد بود) آمده با سید خانبهان بارهه بتخریب
 ملک عادل شاهیه تعین یافت - و درین یساق هم نیکو خدمتیا
 بتقدیم رسانید - و سال دهم در محامره قلعه دیوگنده صاحب
 مورچال بود - چون نقدی (که از مورچال او سرکرده بودند)
 بباروت انداشته آتش دادند و برج و دیوار قدری پرید و
 بپامردی شہامت درون رفته مقهوران را ته تیغ آورد - بستر
 بحراست قلعه جذیر مضاف صوبه دکن مامور گردیده سال
 دهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجری
 جهان گذران را بدرود نمود - و در مقبره خواجه بیگ میرزا
 مضاف احمدنکر دفن یافت - خدا ترس بود - و بمذاهب
 عقل و درستی رای موصوف - و بدایری و شجاعت متصف
 مردم ایران را بسیار دوست میداشت - نوکران خوب خوب
 فراهم آورده بود - اراد نداشت - خویش و اقارب از اکثر
 مذہب دار بودند *

• سید خان بہادر ظفر جنگ •

چغتایست : پسر احمد بیگ خان گابی - به نسبش جدش

و بعضی سرداران پادشاهی گرفتار مخالف شدند و از چمت و چالاک باحمدنکر رفته با استحکام آن کوشید . و چون پس از هفت جنّت مکانی خانجهان لودی ناظم دکن به بیراه (دی) پا گذاشته با نظام الملک دکنی ساخت و بتهانه داران بالاگهات (که ملک مفتوحه پادشاهی بود) برای را گذاشت بکسان نظام الملک نوشتها فرستاد خان مزبور دست رد بر نوشته او نهاده قلعه را نگذاشت . تا آخر آن عهد بمنصب پنجهازاری پنجهازار سوار و خطاب سپهدار خانی کامیاب گشت . پس از سربر آرائی فردرس آشیانی چون زیات منصور (رفق افزای ملک دکن شد و سه فوج بسرکردگی سه عمده جهت تاخت قلعۀ نظام الملک و مالش خانجهان لودی (که غدار فساد برانگیخته پناه بار بسته بود) رخصت پذیرفت از بهمراهی شایسته خان دستوری یافت . و در جنگی (که اعظم خان بر سر خانجهان لودی تاخت آورد) مصدر توددات گردید سال چهارم ^(۲) قاعۀ تلتوم را (که بر قلۀ کوه واقع بود . و درین ایام خراب است) و قلعه ستونده را محاصره نموده مهتخر ساخت و درین سال بقلعه داری احمدنکر از تغیر جان نثار خان و عطای خلعت و اسب با زین مطا مفتخر گشت . سال هفتم بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنجهازاری ذات و سوار

ده‌زری که‌ل آگره بدریای جون ملحق میشود - پسرش سید مظفر است - که تا سال سیم شاهجهانی بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و خطاب هشت خان سر بلند گردید - و پسر درمش سید نجابت بیایه هزاری پانصد سوار رسید *

• سید دل‌خان محمد صالح •

برادر زاده و متبنای خواجه بیگ میرزا مقوی است - که در عهد جنت مکانی بقلعه داری احمدنکر می پرداخت و بمنصب پنج هزار رسیده در سال سیزدهم بدر آخرت شتافت - نام برده سال پنجم جلوس آن پادشاه بمنصب در خور و خطاب خنجر خان چاراه عزت برافروخت - و بعد فوت خواجه بیگ میرزا بیایه دو هزار و تفویض قلعه داری احمدنکر نامور گردید - سال پانزدهم چون مردم دکن مراعات عهد و پیمان از دست داده سر بشورش برداشتند و قلعه مزبور را محاصره نمودند از لازمه خبرداری بکار برده چنانچه باید بتحصن پرداخت - و چون برسیدن فوج پادشاهی همراه سلطان خرم بدکن توی دل شد برآمده اهل محاصره را برداشت - و در مد کس را از آنها قتل ساخت - سال نوزدهم چون فوج پادشاهی بمک ملا محمد لاری سردار عادلخانه (که با ملک منیر حبشی نزاع داشت) تعیین شد و پس از جنگ سردار مزبور کشته گردید و شکست بر فوج طرف او افتاد

وخصت یافت - چون آن موبه زور طلب و مفسده انگیز است
 بر منصب او دو هزار سوار دیگر افزوده دو هزار و پانصد سوار
 دو اسبه سه اسبه گردید - تا ضبط آن ناحیه کما ینبغي صورت
 گیرد - و در سال شانزدهم پرگنه ایرج و بهاندیر و غیره محال
 از تغیر عبدالله خان فیروز جنگ (که بصاحب موبگی آله آباد
 تعیین گشته بود) در قبول او قرار یافت - خان مشارالیه برای
 بند و بخت آن آلکا و تذبیه و مالش بندیده جمعیت زیاده
 نگاهداشته در همان ایام در پرگنه ایرج از افراط مدام و ادمان آن
 بیمار گشته در سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو پیمانه حیاتش
 لبریز گشت - گویند شجاعت خان مرد زبان دان عالی مشرب
 بود - مماسی بعلم هم داشت - در نشست و برخاست و سواری
 تقلید شاهزاده ها می کرد - و در جود و کرم یکتای وقت بود
 و با آنکه اعلی حضرت مراعات خاطر و اعزاز او بسیار
 می فرمود سید استغنا و تبخترا از دست نمیداد - وقت
 تقریب سخن بیباکانه در می آمد - لهذا صاحبقران ثانی
 برغم او پیوسته سید خانجهان را مشمول عنایت داشته
 و این معنی برو گران گذشته همواره شکایت آلود بوده
 در نزد اعلی حضرت از او پرسیدند - که شما و سید خانجهان
 در منصب یکجا منتهی می شوید - عرض کرد که چنانچه

(مآثر الامراء) [۴۲۵] (باب الحین)

شاهزاده سیئه سالار گفت . که اگر هرزه خواهی گفت
کشته میشوی . راست اینکه امسال این مهم بانصرام نمی‌رسد
و از گذرانیدن برسات درین نواح عساکر پادشاهی پی‌سپهر فقط
و غلا می‌گردند . ما این را نوشته می‌دهیم . و اگر شما تا میعاد
انجام کار نوشته دهید ما تا اکل میته هم رفاهت می‌کنیم
هرچند . مهابت خان خواست وجوه اقامت را رجحان دهد
شاهزاده نذاری کوچ فرمود . بے اختیار مهابت خان بشاهزاده
گفت . که این فزع بدام حضرت بود . بگفته این سادات شب
جمعه هفت از دست دادند . اما آنچه از مطاری پادشاه نامه
و ملخص آن ظاهر می‌شود اینکه سیئه سالار در مهم پریده با آنکه
سادان غله بدریغ نموده بود که املا در مدت اقامت لشکر
نصرت را انمود مگر گاه و هیمه نابینست گریه نماد . و موسم
درشکال بر سر رسید . خود مجوز توقف نشده سلسله جنیان
کوچ گشت .

و چون پادشاهزاده مامور بود که از مرابدهد خاندانان تجاوز
نمایند لهذا بعد شش ماه آخر شوال سال هفتم شاهزاده
با سیئه سالار بیرومان بزر رسید . اعلای حضرت از همین جهت
(که بے تمطیر قلعه شاهزاده را گردانید . و از ناسازی او
با رفقا مهم پیش رفت نشد) مهابت خان را مخاطب و معاتب
فرمود . و در سال دهم شعاع خان بصوبه داری آله آباد

بتحریرک شاه عباس مغوی اراده رفتن عراق دارد (برخی
 ترک وفات نمودند - ازان جمله سید نیز رخصت وطن
 درخواست نمود - و از دولت ملازمت و سعادت مرافقت
 قاعد ورزید - پس از وصول بزاز و بوم خود حسب الطلب
 جنگ مکانی بحضور شتافته بمنصب هزاری اختصاص گرفت
 اتفاقا اعلی حضرت را نهضت ایران دیار اتفاق نه افتاد
 و گرانی خاطر از جانب سید ماند - بعد از سریر آرائی
 املا التفات پادشاهی بحالش مبذول نشد - او بوطن
 شتافته گوشه عزلت گزید - در سال پنجم اعلی حضرت نظر
 بر سوابق خدمات او از مجرم نوازی تقصیرش ناگفته انگاشته
 بمنصب چهار هزاری دوهزار سوار و ب خطاب شجاعت خانی
 مورد نوازش فرمود - در سال ششم بهمراهی شاهزاده محمد شجاع
 بتسخیر قلعه پرینده مامور گشت - چون آن مهم بامتداد
 کشید و از فصولهای مهابت خان سیمه سالار امرای عظام مثل
 خان دران بهادر و سید خانجهان تن ده کار نگشته نمیخواستند
 آن مهم متمشی شود بقرب وصل برشکال حلول مصائب و متاعب
 یقینی شد - و فتح قلعه بعیدالعهد می نمود - همه عمدهای
 شاهزاده را بمعادرت آوردند - و قرار یافت که درین امر
 مطارحه شود - اما از ترشروئی و بدگوئی مهابت خان هیچکس
 جرأت باقدام نداشت - شجاعی خان پیشدستی نموده حضور

(مائراامرا) [۴۲۲] (باب الحین)

تعیین گشت - و سال دهم (که بقوعداری جوانگدهه سرفرازی
داشت - و قوعداری اسلام آباد نیز ضمیمه شد) از اصل و اضافه
بمنصب سه هزار و سه هزار سوار از انجمله در هزار و پانصد
سوار در اسبه سه اسبه مباحات اندرخت - و پسر دیگرش
دادار است - که تا آخر عهد فردوس آشیانی منصب هشتصدی
شش صد سوار داشت - در اوائل عهد خالد مکان بخطاب
خانی سرفراز شده *

• سید شجاعت خان بارهه •

سید جعفر نام - پسر سید جهانگیر داد سید محمود خان
بارهه است - که در ایام دولت عرش آشیانی سرآمد سادات
بارهه بود - و در امرای عمده النظام داشت - از ملازم شاهزاده
ولیعهد شاهرهان گشته از مرط جلالت و بردای بمزید قرب
و اعتبار امتیاز یافت - اما در جنگ ناله تونس رافعه
حوالی بنارس (که شاهزاده از سلطان پرویز و مهابت خان
تکونت فاحش خورده و عاروت به بنگاله نمود) چون مشیت
الهی بران رفته بود (که شاهزاده چندی بقدم حرمان دیگر
بادیه ناگامی پیماید) صاحب همتای (ادمردان گردیده اکثر
دست بکار نبردند - سید جعفر (که سردار فوج الیمش
بود) نیز بی جنگ راه هزیمت سپرد - و چون شاهزاده
از ناک دکن هزیمت تلله نمود و شهرت گرفت (که شاهزاده

(باب السین) [۴۲۲] (مآثر الامرا)

از گلزار حسنی بر بخت - از پهرانش سردار خان است
دلدرست نام - ۱۳ سال بیستم جلوس اعلی حضرت بمنصب
هزاری هفتصد سوار رسیده - از کمکیان صوبه گجرات بود
سال بیست و هشتم حسب التماس سلطان مراد بخش
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار
و خدمت تهمانه داری بیدارپور از توابع سرکار پتن گجرات
نامیده عزت بر افرارخت - چون در ایام اشتداد بیماری
اعلی حضرت شاهزاده مذکور بدر شتابی زده کرد و فر سلطنت
بظهر آرد و بستر حسب الطاب خاد مکان درانه گشت
او نیز همراه آمد - پس از مقید شدن او ملازمت عالمگیری
دریافته ب خطاب سردار خان و تقرر فوج داری پتن فرق اعتبار
بر افرارخت - و پس ازان (که دارا شکوه بعد جنگ اجمیر
عزیمت گجرات نمود) او سر رشته خدمت گذاری از دست
نداده با جمعی اتفاق نموده سید احمد برادر سید جلال
بخاری را (که دارا شکوه حاکم گجرات ساخته بود) دستگیر
نموده مقید گردانید - و باستحکام شهر و قلعه پرداخته سرگرم
مدافعت گردید - و در جلدی آن از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار از انجمله پانصد
سوار دو اسبه سه اسبه امتیاز اندوخت - سال چهارم
حسب الطاب بحضور رسیده بفوج داری و جاگیر داری بهراج

چهاردهم ملکه بانو نیز به نقاب ممت در پوشید . اعلیٰ حضرت
بتعزیه در بخانه یمین الدوله تشریف فرمودند . برادرش
سلطان نظر اسمی . که دیوان خاقانی و انوری و مثنوی
و حدیقه سرزبان داشت . ابتدا بخشی و دفاع نویس آگه
بود . پس از آن در گجرات از برادر زنیده بخانه‌ها نوردی
(که موبه دار شده بود) پیوست . و بار محبت برار کرده
جاگیر جدید در دکن یافت . در عهد اعلیٰ حضرت بمنصب
هزاری رسید .

• سرفراز خان چغتای •

ندیرا صاحب بیگ همایونی است . که احوالش نوک ریز
خامه سوانح نگار شد . عمرش آشیانی ادرا بزم جدش میخواند
چند مکانی در اراکل جلوس نظر بر قدم نیالاش مشمول
عواطف فرموده بمنصب در خور و خطاب سرفراز خان برنواخته
فوجدار بلن مضاف موبه گجرات نمود . سال درازدهم
بمنصب دو هزار سوار و اواخر عهد آن پادشاه بهایه
سه هزار در هزار سوار مرتقی گشت . پس از اردنگ نشینی
فردرس اعدائی سال دوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار
سه هزار سوار فایز شد . و سال چهارم دولتی ملازمت
در یافته برخصی تعلفه کامیابی اندوخت . و سال درازدهم
مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجری دیده

بعضور آردن - باستشفاع بیگم صفح زلات او نموده از رنجوری
 بیم و هراس نجات بخشید - و پس از جلوس بالتماس
 بیگم بمنصب چهار هزاره زاری ذات و سوار بر نواخته از تغیر
 خان عالم بصاحب سوئیگی بهار مباحی فرمود - عمارات
 عالیه در پتینه ساخته او ست - و در سال پنجم بحکومت
 آله آباد نامور شده سال هشتم بنظم گجرات نامزد گردید
 و از آنجا تغیر شده حراست اکبر آباد بدر مفوض شد - و چون
 در سال دوازدهم اسلام خان صوبه دار بنگاله برای وزارت طلب
 حضور گشت و نظم آن ولایت بوکلای شاهزاده محمد شجاع
 مقرر گردید بنام سیف خان فرمان صادر شد - که بر سبیل
 استعمال بآن صوب شتافته تا رسیدن شاهزاده (که در کابل
 اقامت داشت) بحفاظت آن دیار پردازد - و بعد وصول
 در خدمت شاهزاده (که در عنفوان شباب است) از پرداخت
 آنصوبه وسیع سر حساب باشد - سال سیزدهم آخر سنه (۱۰۴۹)
 یک هزار و چهل و نه در بنگاله باجل موعود در گذشت
 فردوس آشیانی بمنزل ماکه بانو زوجة خان متوفی (که
 حسب الامر در رکب پادشاهی می بود) تشریف برده داده بیا
 فرمود - و هر سه پسرش محمد یحیی و محمد شافی
 و ابوالقاسم را خلع ماتمی داده از عزا بر آردن - و سال

سوار بمنصب سه هزاری در هزار سوار و خطاب سیف خانی
 و مرحمت علم و نقاره و صاحب موبکی گجرات فرق عزت
 با آسمان بود . و در قطعه زمین (که فتح یافته بود) دانه
 طرح انداخته بچشم باری موسوم نمود . گویند چون از تغیر او
 خانجهان لودی با احمد آباد رسید خان مذکور بضيافت طلبیده
 در فرش و طعام تکلف بسیار بکار برد . از خوان تا لغری همه
 از طلا و نقره بود . خانجهان منکعت که بعد از امفجاهی
 بان خوش روزگاری دیگر بدمت . و چون خانجهان بجای
 مهلات خان بهرامی شاهزاده برادر بعدن شد سدف خان
 مجددا بصورت داری گجرات عام استقلال ابراست . درین هنگام
 دانه اگر چه دامت مکانی را داد . سدف خان دوم کردار خوش
 فراس بحدود راه دانه خدمات اطل بر لوح خاطر می نگاشت
 درین ضمن امان حضرت از حمیر بنده خان (که خطاب سدرخانی
 دامت ابرو داشت که احمد آباد را مصروف گشته سیف خان را
 نظر بدستدار . چون ملکه دایو زرجا از همشیرا کلان حقیقی
 سدار محل مدد آید ابرو است خاطر بیکم خدمت برست
 خان مامور گشت که بر احمد آباد شایسته بگذارد که آسیب
 جانی بصیف خان رسد . و با احتیاط بحضور بدارد . در رفته (که
 امان حضرت از دربار بریده گذشته مازم احمد آباد بود)
 خدمت برستی خان سیف خان را (که بیماری صعب داشت)

عمره را خالی یافته بجمعی (که زبان داده بود) خبر فرستاده
خود گرم و گیرا بحصار احمد آباد در آمد - خواجه سوا
از ظهور این سانحه (که در مخیله او نمی گذشت) سرانیمه
بخانه شیخ حیدر نبیره شاه وجیه الدین پناه برد - و باظهار
صاحب خانه دست و گردنش بسته حاضر آردند - میرزا صفی
از بند و بست شهر را پرداخته بفراهم آردن جمعیت گرانید
و تخمت مرصع را (که بسالها صورت نه بدد) در هم شکسته
طلا را بمردم تفهیم نموده جواهر خود متصرف گشت *

چون این خبر بماندو رسید عبدالله خان از شاهزاده
رخصت گرفته بر جناح استعجال روانه شد - و از فرط غرور
میرزا صفی را بنظر اعتبار نیاروده برسیدن کمک و لوازم حزم
و هوشیاری نپرداخت - میرزا صفی باتفاق ناهر خان و دایر
خان و دیگر کمکیان صوبه گجرات از موضع ^(۲) بته پیشتر گذشته
عمره کارزار آراست - چون جائی که عبدالله خان استاده بود
زقوم زار انبوه و کوچهای تنگ داشت و فیله (که پیش فوج او
بود) از آواز بان برگشته انتظام فوج او برهم خورد از
نیرنگی تقدیر عبدالله خان راه هزیمت سپرد - و میرزا صفی
(که چنین روزی بخواب ندیده بود) از پیشگاه خلافت
در جلدوی این نیکو پرستاری از منصب هفت صدی سه صد

(ماثر الامراء) [۴۱۷] (باب العین)

دلی نعمت جان سپرد . پاداش نیکو خدمتی او نه این است^(۲)
 که از برادرش (که بظبط و ربط آن ولایت می بردارد) تغیر
 کرده شود . خصوص درین دمی آشوب گویا آن صوبه را
 از انتظام انداختن است . اما چون ابرام درین معنی از حد
 گذرانید بهاس خاطرش ملتزم از پیروی نبول یافت . عبدالله
 خان رفا دار نام خواجه سرانی را بامعدرده بکراسی احمد آباد
 تعیین کرد . میرزا مکی درامی خواهی پادشاهی را مصمم
 ساخته در نگهداشتن صیاء همت گماشت . و از شهر برآمده
 بمحمود آباد شتافت . و بظاهر چنان را نمود که بخدمت
 شاهزاده مدرم . و در باطن با ظاهر خان و سید دایر خان
 و دیگر بندگان درگاه (که در محال جاگیر خود اقامت داشتند)
 ترتیب مقدمات نمک خواری نموده در انتظار فرصت نشست
 محمد صالح فرودگار^(۳) بلاد مکذون^(۴) و بدیش دریاخانه بتوهم
 آنکه میباید دست همه بخزانة شاهی دراز سازد با ترتیب
 ده لک روپیه روانة خدمت شاهزاده گردید . و بکسر داس^(۵)
 نیز پرداخت مرصع را (که بدو لک روپیه تیار شده بود) همراه
 کرده راهی گشت . اما تعنی (که بدو لک روپیه مرتب
 شده بود) بصحت گرانی نتوانست پرداخت . میرزا مکی

(۲) نسخه [۱] نه است (۳) در [بعضی نسخه] بنده . و در [بعضی]

بنده (۴) نسخه [ج] کله داس (۵) در [اکثر نسخه] پرماله *

(باب العین) [۴۱۶] (مائراامرا)

شاه صفی برای ایران برای استخلاص قلعه قندهار در آنجا
متوقف بود (رخت عزیمت بهت - و در همان ایام مطابق سنه
(۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجری راه نیستی سرا پیمود
پور او سید زبردست تا سال سیم بمنصب هشت مدی
چهار صد سوار کامیاب گردید *

• هیف خان میوزا صفی •

پسر امانت خان است - بذابر قرابت قدیمه ملکه بانو
صبیه کلان آصف خان یمین الدوله بدر منسوب گردیده بدیوانی
صوبه گجرات اختصاص گرفت - چون آن صوبه در تیول شاهزاده
ولیعهد شاهجهان مقرر بود از طرف ایشان راجه بکرماجیت
بحکومت آنجا قیام داشت - در هنگامی (که مزاج جنت مکانی
از شاهزاده منحرف شد و شاهزاده باقتضای مصلحت وقت
با فوج شایسته عازم آگره و دهلی گردید) راجه بر طبق
حکم شاهي کزهر داس برادر خود را در احمد آباد گذاشته
خود برکاب شاهي پیوست - و در هوالی دهلی جان نثار
گشت - چون عبدالله خان دران جنگ هراولی فوج پادشاهی را
ویران ساخته بشاهزاده پیوسته بود در حین (که معارفت
بماندر قرار یافت) در اثنای راه بوسیله افضل خان و شاه قلی
خان صوبه داری گجرات در خواست نمود - درجه پذیرائی
نیافت - چه راجه آن ولایت را نسق شایسته داده در کار

همراه سلطان مراد بخش (که بر طبق ایمای خلد مکان
از احمد آباد (دانه گردیده بود) عازم شده چون سلطان مزبور
مقیم گشت او بخطاب خانی مریدانده شده (خصمت صوبه
گجرات یافت - بصر دیگرش سید خلیل منصب پانصدی
در صد سوار داشت *

• سید وزیر خان •

از سادات باره است - سال هشتم جلوس جنت مکانی
همراه شاهزاده سلطان خرم بهم رانا امر سنگه تعین یافت
و سال سیزدهم بمنصب هزاری چهار صد سوار رسید - و سال
هیزدهم در رکاب سلطان پروریز بتعاقب شاهجهان دستوری
پذیرفت - سال (که آن پادشاه برحمت حق پیوست)
در رکاب و در جنگ شهریار همراه یمین الدوله بود - تا آخر
آن عهد بمنصب سه هزار و دو هزار سوار سر بلند گردید
سال اول جلوس فردوس آشیانی ملازمت در یافته ببحالی
منصب سابق کامیابی اندوخته همراه مهابت خان بصوب
کابل (که نذر محمد خان والی بلخ در آنجا مصدر فساد
شده بود) نامزد شد - سال سیوم هنگامی (که دکن معسر
پادشاهی بود) همراه یمین الدوله بجانب بلاکھت پای جلالت
پیش گذاشت - سال یازدهم باتفاق خان دوران نصرت جنگ
بطرف کابل (که شاهزاده سلطان شجاع بنابر احتمال آمدن

سال دوم اعلیٰ حضرت داخل فیل خانہ پادشاهی شده (فرستاد خان مزبور بود - خواجه نظام سوداگر (که تاجر معتبر بود - و بفزونی دستگاه موصوف (فیل خرد پانزده شازده ساله برای او آورده بود - که از لاغری و خردسالی رنگ مشخص نداشت - چون بتجارت جانبی رفت فیل مزبور را در جاگیر خان مزبور (که با او جهت اتحاد درمیان بود) گذاشت - پس از دوازده سال (که بعد جوانی رسید) رنگش سفید مایل بسرخي برآمد - برای پادشاه ارسال داشت - از آنجا که پسند آمد بگنجی موسوم گردید - رباعی طالب کلیم در باب آنست *

* رباعی *

(۲)
* بر فیل سفیدش که نه بیداد گزند *

* شد شیفته هر کس که نگاه افکند *

* چون شاه جهان بر او بر آید گوئی *

* خورشید شد از سپیده صبح بلند *

(۳)
بعد فوتش پسر او سید حسن بعقبه خلافت آمده دولت بار اندوخته بمنصب درخور مشمول عاطفت شد - و سال بیست و هشتم بفوجداری و تیولداری هرکار کودره مضاف احمد آباد هر بلندی یافته تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد هزار رسید - و پس از اختتام سال هی و یکم

(مائراامرا) [۴۱۳] (باب السین)

(که بخدومت جزیری بلده مزبور می پرداخت) جرأت نموده
بلده مزبور را از دست خواجه سرای مصطور برآورده خان
مزبور را بمصلحه جنابانی حق نمک طرف خود کشید - پس از
انتقال پادشاه در ایامی (که اعلیٰ حضرت از جنیر کوچ کرده
عبور نموده نمود) از پیش از همه تعیناتیان آن صوبه آمده
بملازمت پیوست - و قرین رکاب پادشاه بمستقرالخلافه آمده سال
اول جلوس از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد
سوار و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل
چهار امتیاز افرودخت - و رخصت تعلقه یافت - سال سیوم
در ایامی (که دکن مورد ایات خسروی بود) از گجرات
ببارگاه سلطنت رسیده باضافه پانصد سوار خوشدل گردیده
باتفاق خواجه ابوالحسن تربتی بتسخیر ولایت سنگمذیر دستوری
پذیرفت - و سال چهارم ازانجا بتعیناتی اعظم خان (که در
نواح پربنده بود) نامزد گشت - و پشتر رخصت تعلقه قدیم
یافته سال ششم مطابق سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو
هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت - سید حسن
پهرش بعتبه خلافت آمده دولت بار انداخته بمنصب درخور
مشمول عاطفت شد - تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار رسیده - و پسر دیگرش سید خلیل
منصب پانصدی در صد سوار داشت - فیل سفید (که

(باب العین) [۴۱۲] (مآثر الامرا)

مضاف گجرات باضافه پانصدی سه صد سوار سرفرازی یافت
چون خدمت مزبور بعهده کامل خان میروزا خرم پسر خان
اعظم کوکه تفویض یافت پادشاه از راه بنده پروری اضافه
مزبور بذاام او بحال داشت - و در همین سال برکاب سلطان خرم
بیهاق رانا امر سنگه تعیین شده سال دهم حسب التماس
عبدالله خان بمرحمت نقاره بلند آوازه گشت - و چون دران
سال عبدالله خان بذاام تشدد نمودن با عابد خان بخشی گجرات
و فریادی شدن از احمدآباد طلب حضور شده بود حکم رفت
که او را بنیابت خود در گجرات بگذارد - سال چهاردهم برکاب
پادشاهزاده سلطان خرم بمهم دکن تعیین گردید - سال پانزدهم
پس از معارفت ازانجا چون برادرش کالپی در تیول قرار
یافته بود او نیز همراه برادر رخصت جاگیر یافت - و بوقت
مورود بملک آخرت شتافت *^(۲)

• سید دلیر خان باره •

از امرای عهد جنت مکانی ست - بفوجداری بروده
مضاف صوبه گجرات اختصاص داشت - چون در سال هیزدهم
میان پدر و پسر ولیعهد غبار دو دئی برخاست و شاهجهان
عبدالله خان را بصوبه داری گجرات تعیین فرمود و خواجه سرای او
رفته داخل بلده احمدآباد شد سیف خان عرف صفی خان

(۲) در [بعضی نسخه] بملک بقا •

محفل همایون بود - پس ازان (که نوبت سلطنت وی شد
 و سال اول جلوس خسرو فرار نموده هنگامه آرا گردید) شیخ
 فرید مرتضی خان بتعاقب او تعیین شد - و قریب بلاهور
 جنگ رو داد - او در هراولیه خان مزبور بوده در زن و خورد
 تردد کلی بکار برده چپقلش مردانه بظهور آورد - هفده زخم
 بر بدنش رسیده بود - بنابراین بمنصب دو هزار سوار
 چهار عزت برافروخت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب
 دو هزار و پانصدی هزار و سه صد و پنجاه سوار طبل
 شادمانی نواخته بفوجداری حصار کام دل برگرفت - سال پنجم
 بعنایت علم رایت امارت برافراخت - سال هشتم بهمراهی
 سلطان خرم بهم (۲) انا امر سنگه تعیین گردید - سال دهم بعطای
 نقاره کوس بلند رتبی زد - پس ازان بتعیناتی پادشاهزاده
 پردیز سر بلندی اندوخته بملک دکن دستوری یافت - سال
 یازدهم مطابق سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنجم هجری درانجا
 بعزت هیضه بمطاط زندگی در نوردید *

• سردار خان خواجه یادگار •

برادر عبدالله خان فیروز جنگ است - در عهد جنت مگانی
 بمنصب در خور سرفرازی یافته سال پنجم بعطای علم لوی
 کامرانی برافراشت - سال هشتم بتقریب فوجداری جونه گزده

(باب الحین) [۴۱۰] (مآثر الامرا)

زخم چهره رادمردی برآراست - لهذا میرزا خان ادرا با جمعی دیگر بحراست بلده گذاشت - و پستر باتفاق سادات باره به تهمانه داری پتن تعیین شد - و پس ازان (که میرزا خان قلیچ خان را بحراست احمدآباد گذاشته خود اعزاز ملازمت پادشاهی نمود) هرفوجی صوبه مذکور تعلق بمشارالیه داشت مکرر به تنبیه مظفر و جام زمیندار کچه خرد و کهنکار زمیندار کچه بزرگ لشکر برده رایت نصرت برافراشت و چون ایالت گجرات از تغیر خانخانان بخان اعظم کوکه تفویض یافت در جنگی (که میرزا کوکه را با سلطان مظفر در سال سی و هفتم (و داد) مشارالیه در مثل هردای جاداشت - پستر همراه شاهزاده سلطان مراد بمهم دکن شتافته در جنگ دکنیان بسرداری جرانغار و تقدیم گوناگون آوردن ناصیه شجاعمت برافروخت - در سال چهل و چهارم مطابق سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجری بمرض امتلا سفر آخرت گزید - بمنصب هزار و پانصدی مرقی گردیده - پسران و نبائر هررد در وقت خویش ترقی نموده اند - احوال بعضی بسلک تحریر انتظام یافته *

• سیدی خان سید علی اصغر •

پسر سید محمود خان باره است - از وقت شاهزادگی بدامن الطاف جنت مکانی دست توسل زده از حاضر باشان

(مائرا لامرا) [۴۰۹] (باب الهین)

(۲)
* سید قاسم و سید هاشم *

پسران سید محمود خان باره - اولین سال هفدهم اکبری
همراه خان عالم بتعاقب محمد حمین میرزا (که از خان اعظم
کرکه شکست یافته جانب دکن شتافته بود) نازد گردید
و دومین سال بیست و یکم باتفاق رای (ایستگاه جهت تنبیه
سلطان دیوهره حاکم سردهی) که با از دایره فرمان برداری
بیرون نهاده بود) تعین شده در تسخیر سردهی بتقدیم کردن
پسندیده تارک ناموزی برافراشت - و سال بیست و دوم
هر دو برادر همراه شهید از خان باستیصال رانا دستوری یافتند
و سال بیست و پنجم چون فتنه انگیزی چندر سین پسر
مالدیو بعرض (سید سید قاسم و سید هاشم) که از اقطاع داران
موبه اجمیر بودند) با جمعی دیگر بسزا دادن آن هنگامه پیرو
مامور گشتند - و در کمتر فرصتی آویزش نموده آبله پای
بادیه زاکامی ساختند - و سال بیست و هشتم همراه میرزا خان
خانخانان به تنبیه مظفر گجراتی (که سرشورش برداشته بود)
نامرد شدند - پس از آن (که میرزا خان بنواح احمد آباد
پیوست) در جنگ هر دو برادر در مثل هراولی جا داشتند
بیکار معب در گرفت - سید هاشم مردانه جان را نثار آبریز
ساختم - به منصب هزاره سرفرازی داشت - و سید قاسم بگلگونه

(۲) نسخه [ج] هاشم باره .

(۲) این وضع زیبنده و شایان عمدگی شما نیست - عرض کرد که حضرت ملامت مذل من افعال این سلطنت حضور جمعی از نوئیان بزرگ مرتبه بیک غلامی سه تصایم کزد - و آنها مفت و رایگان ببرند - بسر من وابسته است - اگر حضرت حکم می فرمایند کشته می شوم - و آخر بدین کافر ماجرائی آن خویشی غصب کرد *

گویند در سرکار سعید خان دو خواجه سرا معتبر و عمده بود - یکی اختیار خان - که بوکالت حضور اختصاص داشت در یقنه و بهار پل و سرا ساخته - دوم اعتبار خان - که فوجدار جاگیرش میشد - بسیار مردانه بود - دوازده روز ربیع الاول طعام نذر جناب ختمی (۳) (ملی الله علیه و علی آله و سلم) ترتیب میداد - هر روز قریب هزار کس حاضر میشدند - پیش هر یک نه نان شیرمال و نه قاب و نیم پرگاله سفید برای بهتن آن می آوردند - و پنج آثار شیرینی در پارچه سفید و بالای آن غلاف مخملی پوشانیده می گذاشتند - و درین ایام خانه را بتکلف تمام آراسته عطر و بخور زیاده بکار میبرد - و حفاظ خوش الحان شب و روز میخواند - آنچه رخت پوشیدنی او بود تیمنا پا انداز این مردم می کرد - شگفت آنکه تا زیست همین تم بعمل می آورد *

(۲) نسخه [ج] عمدگی نیست (۳) نسخه [ج] جلب اقدس ختمی .

(مآثر الامرا) [۴۰۷] (باب الحین)

بامتداد زمان دولت و آسایش (رافع شده - که در دولت‌مندیها
سهل انگاری و بی‌پروائی (که مبتلایان بلند همتی باشد
نه بیخردی) خالی از لطف نیست - و الا درین مرتبه هم اگر
محرز طبیعت بوده زلال تعیش را غبار آلود دلت و کنگ و گارش
نمایند دیگر امید فراغت و آسودگی بکدام روزهاست *

غریب تر آنکه در مقابل این حکایت هم از سعید خان شهرت
تمام دارد - که خواجه هلال نام خواجه سرائی (که در ابتدا
غلام قاسم خان قزاق^(۲) بود - و پس از آن در ملازمان جنت مکانی
انصلاک یافته) در اوائل سلطنت میرتیزک گشته در اهتمام
تشدید تمام بکار می‌برد - و فصبه زنگنه شش کردهی آگه (که
در جاکیرش بود) باساس قلعه و سرای پخته آباد نموده
بهلال آباد موسوم ساخت - انفاذ در اکبر آباد جانب مدار دروازه
عمارته عالی مطبوع مرتب نموده اکثر امرای عظام را بضمایمت
دورگویی برخواند - سعید خان هم حاضر شده مکان را پسندید
و تعریف بسیار کرد - خواجه هلال از روی تواضع گفت بیشک
است - سعید خان بر خاسته دست‌آیدم بجا آرزد - و مردم
و اسباب خود را طلبید - هلال (که بمصاحبت پادشاهی
در بفلک داشت) ایستادگی نمود - نوکران سعید خان بجبر
و قهر برآوردند - پادشاه آنرا شنیده بسعید خان گفت - که

(۲) در [بعضی نسخه] نمکین *

(باب السین) [۴۶] (مائراامرا)

تغلب طعام بیش سپاه می آوردند - گویند بعد از بیست
سال از جنگ و بهار (که سر زمین سمن (طوبت ناک)
بملتان آمد - متصدیان اتفاق کرده ده آثار طلا غیر مسکوک
و مضروب (که در خزانه بسیار بود) برآورده عرض کردند
که در زمین سیلابی بنگاله طلا وزنی بهم رسانیده بود - درین
ملک (که آفتاب بکمال حرارت و حدت است) ده آثار کم شده
سعید خان فرمود - که سهل تفارح کرد - مارا نظر بر
یک من بود *

(۲)
این مقام بالغز حرف گیران دقیقه سنج است - سعید
خان در زمان اکبری تربیت یافته بتدریج بیایه بلند برآمد
و بکار دانی و دانشوری علم اشتهار برافراشت - و زمان
عمرش آشیانی را (که بانی مبانئ جهانبانی است) با عهد
دیگر سلاطین تیاس مع الفارق است - آن سلطنت معیار
تمام عیاران و روز بازار کاملان هرفن و پیشه بود - محال
که ناپسره زراندود دران امتحانگاه بغلط رواج گرفته - پس
تجربت او بنادانی و بیوقوفی مستبعد ارباب آگاهی سمن
ناگزیر ما یمن محمول براغماض و چشم پوشی دارند - که
بافتضای وقت مناسب دانسته - یا بذاهر مسامحه و ملاحظه (که
از کثرت ثروت و مکنیت در بیشتر امزجه بهم میرسد خصوص

(مائراامرا) [۴۰۰] (باب السین)

پیش گرفت عرش آشیانی ملتان و بهکر را بجاکیر سعید
خان تنخواه فرموده او را بر سر میرزا تعیین کرد - چون
سعید خان ببهر در آمد میرزا اندیشه تباہ را از سر بدر نموده
برهنمونى خسرو خان (که وکیل و افسقال آن دولت بود) آمده
خان را دید - و با سعد الله خان پسرش (که خالی از کمال
نبود) صحبت میرزا کوک شده بهراهی سعید خان شرف
آستانبوس پادشاهی دریافت *

گویند در عهد جنت مکانی ایالت پنجاب بسعید خان نامزد
گردید - چون اشتہار داشت (که خواجه سرايان ستم پیشه او
انواع جور و تعدی برعایا و زیردستان می (سانند) جهانگیر
پادشاه فرمود - که درین باب از سعید خان مچالکه بگیرند
از نوشته داد که اگر ازینها ظلمی بکسی برسد سر من در تلف
باشد - و در همان ایام در گذشت - در باغ «رهند» مدفون گردید
گویند اختیار مهمات خود بچتر بهوج نام سپرده خود بکارها
نمیرسید - شیفته خواجه «رایان» بود - یک هزار و دویص
خواجه سرای خوش چہرا مقطع جمع کرده - و مدد کس را
ازان میان برگزیده تالین دایمی قرار داده - هر یک چهارصد
خواجه سرا را بزیب و زینت آراسته در شب چوکن خود
حاضر نگاه میداشت - و سوای اینها مردم عمده نوکر بودند
و چهار چوکی مقرر کرده بود - که در هر چوکی چهار صد

(پادشاه السین) [۴۰۴] (آثارالامرا)

مدتی در حکومت ملتان بحر برد - چون با بزرگی نژاد از حقیقت اندوژی و مزاج شناسی زمانه و حیای ذاتی نصیبه واقع داشت در سال بیست و دوم باتالیقی شاهزاده سلطان دانیال سرفرازی یافت - و چون رعایای پنجاب از شاه قلی خان محرم موبه دار آنجا زبان نالش دراز ساختند او بایالت آنجا مامور گردید - پس ازان (که حکومت لاهور ضمیمه سپه سالاری مملکت پنجاب بر اجه به گونت داس کچه راهه مقرر گشت) ^(۲) سرکار سنبل در تیول سعید خان قرار گرفت - سال بیست و هشتم طالب حضور شده بمنصب سه هزاره امتیاز یافت - و از تغییر میرزا کوکه بجاگیر داری حاجی پور و آن حدود رخصت گرفت و در سال سی و دوم (که وزیر خان در بنگاه در گذشت) سعید خان از بهار بحکومت و سوراهی آندیار در آمدن - و مدتها بضبط و ربط آن مملکت گذرانیده بمنصب والای پنجهرزاری شادکامی اندوخت - و چون دارائی آندیار براج مانسنگه نامزد گردید سعید خان در سال چهارم از بنگاه بحضور رسیده مد فیل با گزین کالا پیشکش گذرانید - در سال چهل و یکم هجری (۱۰۰۴) هزار و چهار باز بصاحب موبگی بهار دستوری یافت - و چون در هجری (۱۰۱۱) یک هزار و یازده میرزا غازی در گتیه بعد مردن پدر خود میرزا جانی بیگ خیال خود مری

(ماکرالا سرا) [۴۰۳] (باب المین)

و بحکم پادشاه بمالوه برگردیدند اردرا با جوفی درانجا گذاشتند
بستر تعینات دکن گردیده سال چهارم هنگام محاصره قلعه
احمد نگر چون ^(۲) برخه از مخالفان نزد اردوی پادشاهی آمده
بچارا گزند رسانیدند نامبرده پاس نمک از دست نداده
مقابل گردید - و با چندی از برادران مطابق سنه (۱۰۰۳)
هزار و سه هجری بمردانگی فرود شد - جاگیر بفرزندانش
باز گذاشتند *

• سعید خان چغتای •

زیاگان از درین دودمان تیموریه خدمات شایسته و پرستاریهای
شگرف بتقدیم رسانیده همواره با نام و نشان بوده اند
جدش ابراهیم بیگ چابوق از امرای جنت آشنایی ست
که در یورش بنگاله عمده و سرآمد ملازمان بود - بموش
یوسف بیگ دزان هنگام (که از اردوه به بنگاله میشتافت)
در نواحی جونپور جلال خان مشهور بهلیم شاه ایلغار کرده
هر سرش ریخت - او مردانه شربت و آبین در کشید - پسر
دیگرش یعقوب بیگ پدر سعید خان نیز درانوقت از ناموران
بوده - خان مذکور بیارزی طالع سعید و دستیارش شجاعی
و بهادری در عهد عرش آشنایی ترقی عظیم کرده در دولتی
و اعتبار و سرداری و نام آردی از آبای خود در گذرانید

(باب الحین) [۴۰۲] (مآثر الامراء)

مره بعد از آنکه از گجرات معاودت کرده در صوبه مالوه غبار
شورش برانگیخته بودند (دستوری پذیرفت - پستر در صوبه
آورده جاگیر یافته اگرچه در معامله داغ با امرای بغی سرشت
همداستان گردیده اما آخر از فریب آنها رهائی جستۀ بفوج
پادشاهی ملحق گشت - سال سی و نهم حسب الطلب بحضور
آمده در ملت ملازمت دریافت - و پس از ساله چند (خمس)
زندگی بر بسمت - بهرانش بعد فوت او سرورشته در زکار بدست
آورده بکار پادشاهی می پرداختند *

• سید راجو بارهه •

از امرای عرش آشیانی ست - بمنصب هزاری رسیده
سال بیستم و یکم همراه کنور مانمنگه بتادیب رانا دستوری
یافت - و سال بیست و نهم (که همراه جگناته بهمالش رانا
دستوری پذیرفت) چون سر کرده او را با جمعی در منزل گدھے
گذاشته به بنگاه رانا شتافت و رانا از گریو دیگر سر برآورده
شورش افزای ملک متعلقه پادشاهی شد سید مذکور بآهنگ
پیگار او برآمده موجب رهائی زیردستان گردید - در سال
صیم باتفاق جگناته بر بنگاه رانا درید - و رانا بدر رفت
پس ازان تعیینات شاهزاده سلطان مراد (که بایالت صوبه
مالوه مامور بود) گردید - و چون شاهزاده سال سی و ششم
تنبیه راجه مدھکر پیش نهاد مهمت ساخته بتعلقه او درآمد

(مائترالامرا) [۴۰۱] (باب السین)

کوکہ برای دفع شورش بنگالہ تعین شد (خان مذکور بہمراہدیش
بصوبہ مذکور کھیل گردید - و در جنگ شہباز خان با معصوم
خان فرخوردی در فوج جرانغار بود - چون درین صوبہ شایستہ
تردد بظہور نہ رسید اواخر سال سی و یکم او را نزد قاسم خان
(کہ بابالقی کشمیر نامور بود) فرستادند - در جنگ کشمیریان
(رزے) (کہ نوبت خان مذکور بود) اول استخلاص کوہچہ
از مخالفان بعمل آمد - اما در بازگشت بے هنگام چون بنشیپ
پای نہاد ناسپاسان از ہر طرف بہ تیر و سنگ در گرفتہ قریب
سہ صد کس را روزگار بآخر رسید - خان مذکور در همان صوبہ
بہ بیماری تب سال سی و چہارم مطابق سنہ (۹۹۷) نہصد
و نود و ہفت ہجری رخت سفر بعدم آباد بہت *

• سہانجی خان •^(۲)

فرغوجی - از امرای ہمایونی ست - در عہد عرش آشیانی
بمنصب ہزار و پانصدی رسیدہ - اواخر سال پنجم اکبری ہمراہ
ادہم خان کوکہ بہت تسخیر مالوہ تعین گردیدہ و مصدر تردد
شدہ سال نہم باتفاق محمد قاسم خان نیشاپوری بتعاقب
عبد اللہ خان اوزبک و سال سیزدہم ہمراہ اشرف خان
میر منشی بر سر قلعہ رنتپور و از اثنای راہ بہ تنبیہ میرزا
محمد حسین و غیرہ اولاد و نبائر محمد سلطان میرزا (کہ

(۲) در [ہجری ۱۰۵۵] سہانجی خان •

سید عبدالله خان

پسر میر خواننده - از مغرسن بخدمت عرش آشیانی
 تربیت یافته بمنصب هفتصدی رسید - سال نهم جاوس
 همراه امرا بتعاقب عبدالله خان اوزبک (که از مالوه بجانب
 گجرات رادی فرار پیموده بود) تعیین گردید - سال هفدهم
 (که اراده تسخیر گجرات شد - و خان کلان برسم منقلا
 رخصت یافت) مشارالیه را در همراهیانش برنوشتند - و سال
 هیزدهم همراه مظفر خان (که باایالت مالوه مقرر شده)
 دستوری پذیرفت - و سال نوزدهم (که پادشاه خود بجانب
 شرقی دیار توجه نمود) نامبرده از ملتزمان رکاب بود
 پستر چون خانخانان بتسخیر بنگاله نامزد شد مشارالیه
 نیز همراه او مرخص گشت - روز جنگ با دارد پسر سایمان
 گجراتی در مثل هرادی با خان عالم بود - ازانجا بتقریب
 ببارگاه سلطانی رسید - سال بیست و یکم او را بر اسپ بام
 بدیار شرقی فرستادند - که نوید توجه پادشاه بامرای آنجا
 رساند - اواسط سال مذکور با مؤذنه فتح در یازده روز راه دراز
 پیموده چپه ساری عتبه خلافت گشته مورد عاطفت شد - چندان
 زر سفید و سرخ در دامن او ریختند که نتوانست برداشت *
 گویند وقت رخصت خان مزبور برزبان پادشاه رفته بود که
 خبر فتح تو خواهی آرد - و سال بیست و پنجم (که خان اعظم

غنیم نمود . او از بیخوردی یا بد خواهی آزدک و پراگنده
ظاهر ساخت . بے آنکه ژرف نگاہی بکار برد با مدد و پنجاه
کس بیرون آمده آتش پیکار برافروخت . و با آنکه در آغاز
نبرد تیرے بار رسید دست از آویزش برزداشت . دران چپقلش
اسپ او بگوشه در شد . و کارش مطابق هنر (۹۹۳) نهصد
و نود و سه هجری بانجام رسید . چهل کس از خوبشان
او را برادر مردی در زگار بسر آمد . منصب دو هزاره داشت
یستر افغانان قلعه را گرد گرفتند . سید کمال پسر خرد او
با چندی بای همت افشوده نگاهبانی شایسته نمود .
نامبرده در عهد عرش اشیانی هفتصدی منصب داشت
پس از جلوس جناب مکانی بهزاری نوازش اندرخت . و از
تغیر شیخ عبدالوهاب بخاری بحکومت دهلی نامزد گردید
پسند همراه شیخ فرید بخاری بتعاقب خسرو (که راجه
بغی افراخته بذجاب ریه رفته بود) مامور شد . و در جنگ
خسرو سرداری جرانگار بار تعلق داشت . چون کار بر سادات
بارمه (که مراد شیخ مذکور بودند) تکی شد مشار الیه
بائین درستی کمک رسیده چپقلشهای مردانه بظهور رسانید
و مورد مرام خسروانه شد . سید یعقوب پسر سید کمال بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار رسیده سال دوم سلطنت اعلیٰ حضرت
به نیستی مرا شتات *

بتعاقب میرزا محمد حکیم دستوری یافت سرداری جراتغار
 شاهزاده بنام مشارالیه تقرر پذیرفت - و بعد وصول موکب سلطانی
 به کابل چون مطمح نظر پادشاهی آن بود که چندی درینجا
 توقف گزیند فیلان رکاب را بسمت جلال آباد روانه فرموده
 سید مزبور را با چند کس دیگر بدرقه ساخت - و پس
 از معادنت از کابل چون ساحت سهرزد مخیم ^(۲) سراق اقبال
 شد مشارالیه بروخصت جاگیر کامیاب گشت - و در سال سیم
 بهمراهی کنور مانسنگه بصرب کابل تعین گردید - چون
 بهشار (که در اقطاع او بود) رسید سپاه او بجانب هندوستان
 باز گردید - و خود با چندی در حصار بگرام بغفلت میگذرانید
 و کار را بموسی نام نابخردی باز گذاشت - و به آنکه اندازه
 شناسائی او برگیرد سر رشته داد و ستد بدست او داد - و او
 از آزمندی بر احشام مهمند و غریبه خیل (که ده هزار خانه دار
 در پشار بهر برند) تنگ گرفت - و بر مال و ناموس دست
 کشود - الویس مذکور از ناهمیدگی و بد گوهری جلاله تاریکی را
 بسری برداشتند - و نزدیک بگرام غبار فتنه برخاست - موسی الیه
 از کمی مردم بران بود که تا آمدن سپاه کابل و اتک و رسیدن
 برادران حصاری شود - اما از سخن سرائی کوتاه اندیشان
 برین اندیشه نیارست بود - یکی را فرستاده دربانان احوال

و دنداره بعد فوٲش بهید میران و پس از رسید حامد
در اقطاع مقرر شد *

چون عوٲش آشنائی سال هفدهم جلوس بعزم تسخیر گجرات
متوجه آن سمت شده به یکن رسید سید مذکور با جمعیت
خود آمده ادراک آهتانبوسی نمود . و بفوٲش کامیاب گردید
و پس از آن (که حکومت گجرات بنام خان اعظم میرزا عزیز^(۲)
کوکه قرار یافت) سید مرقوم بکرمک او نامزد شده (غصبت
پذیرفت . و در جنگ خان اعظم با میرزایان بحر است احمد آباد
مانده بود . سال هیزدهم جلوس حکومت در اقه و دنداره
تعلق بار گرفت . پستر بکرمک طب الدین محمد خان
بحانب کهنابیت شتافت . سال بیست و دوم جلوس
بعطای ایالت ملتان مشمول عوٲف بیکران گردید . و در آخر
همین سال به همراه میرزا یوسف خان رضوی بصوب بلوچستان
(که ایمان آن الوس از خدمت فطری و برگشتگی بعضی
سر از اطاعت پیچیده لوازم نیکو خدمتی بتقدیم نمیرسانیدند)
لعین شد . و سال بیست و پنجم (که میرزا محمد حکیم
از کابل آمده لاهور را محاصره نموده) سید مذکور نیز به دستور
دیگر جاگیر داران آن ضلع از محصوران لاهور بود . پس از
وصول موکب حاطائی بدانجا چون شاهزاده سلطان مراد

(باب السین) [۳۹۶] (مائلا امرا)

که بواعث آن وسعت مشرب و صلح کل بوده - که (طب و یابس
گروهها گروه مردم را بهدارا میگذرانید - سبحان الله اهتمام
بشان امور دنیا که ناپایدار است دران مرتبه باشد که احدی
اقدام بتخالف رای نتواند نمود - در امر دینی که مهم تر ازان
است مداهنه و اغماض غیر از سهل انگاری و سبکداشت محمل
دیگر ندارد *

(۲) ● سید حامد بخاری ●

پور سید میران بن سید مبارک است - سید مبارک از اعیان
امرای گجرات بود - گویند از موطن خود اوچمه با یک
اسپ برآمده بگجرات رسید - روزی در راه فیاض مهت
بار در چار شد - سید ناچار تیری بر پیشانی او حواله کرد
که جز سوار نشانی از روی نمود - ازان روز مردم آنجا
به تیر او تهم می خوردند - پستر رفته رفته برتبه عمدگی فایز
گردید - و چون اعتماد خان گجراتی از راه خود کامی نهند نام^(۳)
طفلی را (که از اراذل زادهای آن دیار بود) بفرزندش سلطان
محمود شهرت داده نام مظفر شاهي بر او بست و امرا^(۴)
هریک ناحیه را متصرف گردید سید مبارک محالات بمیارت
از یکن و دولقه و دندوقه به تیول یافت - از انجمله دولقه

(۲) نسخه [ج] سید احمد بخاری (۳) نسخه [۱] نهند نام (۴) نسخه

[ج] هر یک ناحیه را *

* بیان که باشد بحجت قوی *

* ز نا فرخی باشد ار نشنوی *

و اعتبار یافتن ایرانیان (که بیشتر بدان روش زندگانی نمایند) افزودن بدگمانی شد . و از تقاید پرستی بزرگی یافتن تورانیان از چشم تعصب گزین آن قوم پوشیده ماند . گروه آن قافله سالار خدا شناسان را بکیش برهن بیغاره زدند سرمایه سگالش ناسزا آنکه شهریار دیده در از فراخی حوصله برآهنگ دانش اندوز را در بباط قرب جاداده . و طوائف هزود را بحجت مصالح مآلکی و فرزندی حقیقت پایه افزودند و برای شایستگی تمدن گرم خوئی فرموده عاطفت بظهور آوردند . و دستاویز این همه جوشش پافه درایان همه چیز شد . نخستین از فرزندی شناسائی بازگاه مقدس مجمع دانشوران مالی و نعل آمد . و از آنجا (که هر آئین شایستگی چند با خود دارد) هر کدام نصیب آفرین برگرفت . و از فرط انصاف گزینی نگویندگی هیچ طایفه پرده ناف نیکوئی آن نتواند شد . دوم هنگام صلح کل در پیشگاه خلافت رونق پذیرفت . و گروهها گروه مردم با گوناگون احوال کام رای صورت و معنی گشتند . سیم کجگرائی فردمایگان روزگار . انتهی کلامه *

بر واقفان انداز سخن پیدا صفت . که آنچه در صدر گذشته همه از کلام شیخ استشمام میشود . فایده توجیه انصاف

(باب الحین) [۳۹۴] (مآثر الامرا)

اظهار نبوت کرده اند - و روزگاران برآمد و دورها سپری شد
که این معنی پرورش می یابد - و روی در افزونی دارد
هنوز گرد انکار فرد نمی نشیند - مرا چنین سگالش چسان
در صفت مکده ضمیر راه یابد - و طایفه دیگر را خیال آنکه شهریار
آفاق دین احمدی را نا ستوده میداند - همگی دستاریز
اینها آنکه خسر دانا از فراخی مشرب و عموم مهر افزائی
و بسطت ظایمت گروها کرده آدمی را بدوستی برگزیند - خامه
دانش پژوهان هر کیش و ریاضت اندوزان هر دین و مذهب را
و همواره در مطالب دینی و مقاصد حقیقی دلیل بزرهد - و چون
گرفت و گیرهای فیلسوفان نصارا بر متفقان روزگار در محافل
همایونی واقع شد سربازی توهم گشت - حالانکه احترام
(که نسبت بخاندان نبوی ازین قدردان بظهور می آید) از
پادشاهان باستانی کمتر گذارش نمایند - بسیاری از سادات
بمناسبت والا سربلندی دارند - و رضا نمیدهد - که یکی ازین
خاندان سر پر پای اقدس نهد - یا ناصیه سای آستان اقبال
آید - طبقه دیگر آن مافی اعتقاد را دامن آلود تشیع گردانند
دست مایه پالغز این گروه آنکه پیوسته در محفل همایون ادله
این در فریق چون دلائل دیگر طوائف بر لوح بیان نگارش
یافتی - و شهنشاه آگاه دل از حقیقت اندرزی و نصفت طرازی
به میل طرف راجع برگزیده *

(مآثر الامراء) [۳۹۳] (باب السین)

نیر اکبر کامل است خود خواهد گفت - لله الشکر میسر شد
با در بحر خود آئین الهی اختیار کرد (ازین جهت این فرقه
درین زمانه نهیا منجیا گشته - الحمد لله علی ذلک - و همه این
مقدمات را شیخ علامی با دفعیه آن باب و تاب در اکبرنامه
در سلک تحریر کشیده - محلی ازان نوشته میشود - طایفه
آن یگانه بنده ایزدی را (که زان بر زاد روشن دودمان است)
تهمت آورد دعوی خدائی کردند - همانا غلط انداز اینها آن بود
که چندی از پیش قدمان یکجتهی (که بر مشرب نصیر بودند
یا ذوق حسین منصور) خدیو معنی را مظهر حق دانسته
سخن سرا گشتند - و ارنک نشین اقبال از محند آرائی صلح کل
بیسرینه گویان آشفته عقل و هرزه درایان پریشان مغز را چندان
ضرزانش فرمود - برخه را مظنه آنکه خسرو زمان را خواهش
سفارت دارد بی همال سراپای دل میگردد - و دستاریز تخیل
اینها آنکه شاهنشاه حکمت بژره همواره آیدهای شگرف
در میان آرد - و در سخنان شک امود پیشینیان ناخنها زرد
چون از خانی این دو کرده بمسامع شاهنشاهی در آمد بارها^(۲)
فرمود سبحان الله در تنگنای خاطر نادان چگونه در آید - که
امکانی حدوت امود در ماندا طبائع نسبت الوهیت بخود دهد
و گردد از هادیان آفاق (که بهزاران شگرف کاریهای اعجاز

(۲) اصله [ج] بمع .

(باب المین) [۳۹۲] (مآثر الامرا)

عرش آشیانی بتعلیم چند کس مخصوص اکتفا فرمود - و آن
اقرار بیکتای ایزد توانا بود - و تعظیم مقربان او (که مجردات
و کواکب سیاره اند) و منع از اذیت جاندار هرگونه که باشد
و بهیچ آئین بد نباید بود - و بهمه طوائف راه بے تعصبي
باید سپرد - و عمده تبلیغ آن بوده که اخلاص مردم بولی نعمت
خود بدین مرتبه باشد - که ترک چهار چیز مال و جان
و ناموس و دین آسان شمرند - و برخه احکام و مسائل این
مذهب ذوالفقار^(۲) اردستانی موبد تخلص در دبستان خود
(که حارثی اکثر اعتقادات فرق هند و مجوس و مذاهب
مروجہ اهل اسلام است) آورده - اگرچه الحال کسے باین
طریق مشتهر نیست - و بذابران (که دران وقت هم بغیر
از مقربان خاص و محرمان با اخلاص بدیگران تلقین نمیکرد
خانخانان میرزا عبد الرحیم بوسائل ملتجی گشته بابرار
و سماجت التماس نمود - که من هم آلهی بنده ام - پادشاه
قبول کرده در شب عاشورا پیدال دوستگامی بار عذایم نمود
و درزے بمیر صدر جهان مفتی فرمود - که در دلمی این اسمی
که مصلمانی بدین آئین اسمی - که جهاندار می کشند^(۳)
چرا آلهی کیس نشوی - او بپا افتاد - و گفت که از سه درز
همین خلش بخاطر داشتم - و بکھے نگتفه بودم - که اگر مظهر

(۲) نسخه [۱] ذوالفقار آذر ساسانی (۳) نسخه [۲] می کند .

در واقعه دیدم - که پیغمبر خدا در خانه کعبه ایستاده
و جلال الدین نشسته - وجه پرسیدم - فرمود که اکنون نوبت
ارست - و صاحب الزمان خداوند ناموس جلال اکبر است^(۲)
و هم صاحب دبستان موبدی گوید - که از احمد توتبای (که
نوکتر عمده خان اعظم بود) شنیدم که میگفت - چون اقوال
اهل اهوا و بدع شایع شد و طارق باطله احداث یافت میرزا
کوک که بذات تعصب دینی در سنه (۱۰۰۱) هزار و یک از گجرات
بکعبه شتافت - و در سنه (۱۰۰۲) هزار و دوم در لاهور
باستانبوس رسیده بدین آری در آمد - از انجهت که شب
در کعبه در خواب دید - که جذاب رسالت فرمود که کعبه
پوسمت است - و اکبر مغز - و این خانه است - و او خداوند
و معین عز و عاودت نداشت - قضا را شب در واقعه دید
که بار گفتند - که بعزت بیرون نمیرود - و شرفا بار سلوک بد
سر کردند - ناچار برگشت - و از انچه گریخته بود بدان گرائید
ازین است که صاحب بداونی گفته - که رفتن میرزا خوب بود
اما آمدنش نه انچنان - لطیفه ازو نقل کرده اند - که پس
از ارتحال عرش اشیانی حرفهای سست گفته - چون ازو
پرسیدند گفت در بزرگی او سخن نیست - اما ابو جهل اکبر
بالجماء چون آلهیان بجهت اعلان این مبالغه از حد گذرانیدند

(باب السین) [۳۹۰] (مائراامرا)

در دبستان آورده که در سنه (۱۰۰۰) هزارم آلهیان
بعرش آشیانی گفتند - که هزار سال هجری تمام شده - الحال
بحجت قاطع مثل شاه اسمعیل صفوی اعادی را از میان
باید برداشت - پادشاه جواب داد - که من بمرور مبعوثم
می باید این آئین بخواستۀ مردم رائی گیرد - نه بجز
و تکلیف و بیم تیغ بدین الهی در آیند - و میر شریف آملی
از رسائل محمودخانی مستشهد آورد که در سنه (۹۹۰)
نهصد و نود رافع دین حق شخصه باشد - و ازان شخص باکبر
تعبیر نموده که نهصد و نود است - و حکیم فیروز این رباعی
ناصر خسرو خواند *

* در نهصد و هشتاد و نه از حکم قضا *

* آیند کواکب ز جوانب یکجا *

* در سال امد ماه امد روز اسد *

* از پرده برون خرامد آن شیر خدا *

و گفت چون ناصر را در راتعه دیدم گفتم که شیر خدا کیست
گفت جلال الدین محمد اکبر - و خواجه مولانای شیرازی
جفردان از مکه رساله از بعضی شرفا آورد - باین مضمون که
بمقتضای احادیث صدیکه هفت هزار سال مدت ایام دنیا
هجری شده - الحال وقت ظهور مهدی موعود است - و گفت

(۲) در [بعضی نسخه] محمود بساخوانی *

شیخ گوید با آنکه این در تفسیر از مردم ثقه شنیده بودم اما ازان عفت مآب نیز بیواسطه استماع نمودم *

و در دبستان گفته که از میرزا شاه محمد مخاطب بغزنین خان پسر شاه بیگ خان خاندوران شنیدم که میگفت من از میرزا عزیز کوکه پرسیدم که چه میگویند در حرف زدن عرش آشیانی - جواب داد - که والد می گفت حق اسمی و نیز شیخ علامی نوشته که چگونه شعله بزرگی و بزرگ منشی از جبین مبین جنت آشیانی پیدا نباشد که حامل نور شاهنشاهی و خازن گنج معارف الهی بوده - و همین نور بود که در فتوحات بابری ظهور داشت - و همین نور بود که در اشارات انوار جهانگیری صاحبقرانی جلوه گر شد - و همین نور بود که از صدف بحر عفت الذقوا در نقاب مولید لالی شاهوار نمودار گشت - و همین نور بود که بر روشنائی آن آفرخان دولتی آرا شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازه استعدادات نور افزا بود - اسرار سواطع این نور و آثار عجائب این ظهور از دایره حصر و احصا بیرون است - هر کس را قوت شناخت کند این معنی نیست - و قدرت دریافتم این دقائق نمی - و ظاهر است که این نسبت اگر بطریق تعمیم باشد همه اخلاف را با اسلاف خود حامل اسمی - اما تخصیص و تشخیص واحد (که شیخ میخواهد) چیز دیگر ظاهر میکند - نعوذ بالله *

که دفع اختلاف عالم نماید - او گفت بدون سیاست نمی تواند شد - و آن از من نمی آید - مگر بهر صورت و ملامت هر قدر تواند شد دشمنون میشوند - پس خدا فرمود تو مظهر مهر منی - و دیگران مظاهر قهر - و امثال این کلهتره و هذیان بهیچار ساخته اند و بیشتر جوگیه و سناسیه و بعضی اسلامیه (که بزی آنها متلبس بودند) بدو گردیده جگمت گرد می خوانند - و خوارق (که از عرش آشیانی بیان نمایند) آنرا برهان گویند *

شیخ علامی در تاریخ خود آورده - که در ماه هشتم از ولادت روزه جیجی انکه شیر میداد - و از مخالفت ماهم انکه و جمعی دیگر آورده خاطر و اندر هفاک بود - در رقتی (که هیچ کس حاضر نبود) عرش آشیانی متکلم شده بتسلی خاطر محزون او پرداخت - و نوید شادمانیها بخشیده فرمود - زینهار این راز ما را آشکارا نکنی - جیجی انکه در شگفت عظیم مانده بهیچکس ظاهر نکرد - تا در ایام سلطنت روزه در دهلی بشکار حوالی قصبه پالم تشریف فرمود - در آنجا مار بزرگ مهیج بر سر راه پیدا شد - پادشاه بی اندیشه دم مار را گرفته زبون ساخت - یوسف محمد خان کوکه از روی تعجب بوالده خود جیجی انکه آمده نقل کرد - و او آن راز سر پوشیده بر زبان آورده گفت - که هرگاه در مغربین معجزه مهیجی نموده باشد اگر در کبر سن اعجاز موسوی بکار برد چه بدیع

جمعے از ارباب تعلق و تجرد گردیده حکایات غریب نقل نمایند - و گویند این اختیار و التقاط نیز بامر الہی بوده و این شرمه ضالہ عرش آشیانی را خلیفۃ اللہ خوانند و چنان بر سرایند کہ او مامور شد - کہ لا آله الا اللہ اکبر خلیفۃ اللہ گویند *

آوردہ اند کہ چون شب یکشنبہ پنجم رجب سنہ (۹۴۹)

نہصد و چہل و نہ ہجری عرش آشیانی در امرکوت متولد گردید یکے از مرتاضین در واقعہ دید - کہ عقل کل با نفس کل فرود آمدہ بیکرے (کہ عذصر او فضائل اربعہ بود) ساختہ بہمایون بادشاہ سپردند - چنانچہ در قصہ آنقوا نوشتہ اند کہ بعضے در رویا ملہم شدہ اند - کہ رب الذوع انسانی (کہ آن را در ترکی کشخان گویند) در عالم معذری متوجہ او شدہ بے اختلاط (کہ مخصوص ترکیب عذصری ست) بتصرف قدسی آہستہ گردانید - چنانچہ ہمہ اولاد بوزنجر تا آن را کہ زیور نامزد فرشتہ نژاد میدانند *

و قومے از الہیہ گویند - کہ عرش آشیانی را قدرت بر خلغ و اصلاح بود - (روزے در نقطہ بدن مثالی از سموات برگزشتہ روح او بواحد اکبر (کہ بامطلاح آن طایفہ ذات الہی باشد) آمیختہ شد - حق تعالی گفت کہ میان من و دیگران جبرئیل واسطہ بود - و در میان من و تو دیگرے نمی گذارد - و مامور شد

مصحف آن هندی میشد - و شیخ ابوالفضل میگفت که این نامه
اقصم است از قرآن - علوم شرعیه و نقلیه را اصلا وقع و اعتبار
نماند - مردم رغبت بحکمت و حساب و طبع و نجوم و شعر
و تاریخ نمودند - فرامین باطراف صادر شد - که اراذل را از تعلیم
باز دارند - و در تعظیم نیر اعظم عطیه بخش عالم بآئین شماسیان
(که بدریافت فیوض انفسی و آفاقی ار کردند - و شکر گذاری
آن نور الانوار را سرمایه دولت موری و معذوی دانند) اهتمام
شایسته رفت - عرش آشیانی بترغیب راجه ببربر ادعیه
و اسامی آفتاب را بزبان هندی و فارسی رد میفرمود - و هنگام
تحويل از برج به برج وقت ظهور فیض خاص دانسته
خصوص در تحويل حمل و همین قسم دیگر کواکب سیاره را
(که فیض پذیر خوان انوار او بند) در شرف خویش گرمی
شمرده آن ازمنه را موافقت و مظاهر نعم والای آلهی انگاشته
ساله چهارده عید مقرر شد - و باستصواب علامه الدهر امیر
فتح الله شیرازی تاریخ عربی را تغیر داده سال و ماه شمسی
بدستور عجم معین کردند - کار کشی ممنوع شد - و چنانچه
قاضی بقطع معاملات اهل اسلام تعین میگشت برهنه دانا
بحکمت فصل فضایی هژود قرار یافت - و چون امری (که
احداث و اختراع می نمود) به آلهی موسوم میساخت خلاصه
هر مذهب و هر طریقه را نیز باهم آمیخته دین آلهی نامید

و ادله هر فریق و مقوله هر طایفه بلا تعصب و مذکور میکردند
و محاسن و معاصی هر طریقه بے تکلف بیان میشد . و هر یکی
در قدح و نکوهش دیگر میگوشتید - یهودی با نصرانی و سنی
با شیعه و مجوسی و برهن با اسلامی مفاخره و مجادله
مینمودند . و نعوذ بالله بے محابا انواع قبائح و شذائع بذوات
مقدسه انبیاء عظام و ائمه کرام نهی می کردند - طرفه هنگامه
برپا شد - و مکابره بجائ انجامید که علما و فقهای اسلامی با هم
در افتاده تکفیر یکدیگر می نمودند - حکیم فلسفی میگفت که عقلا
در همه ادیان موجود اند - ترجیح بلا مرجع چرا - تابع ناموس
اکبر عقل (که ممیز و حاکم است میان حسن و قبح) باید بود
اعتماد بر دیوانسانها نباید کرد - که خانه نقل خراب است
آردشیر نام زردشتی را از ایران طلبیدند - او آتش با خود
آورد - آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل
مفوض شد - که بدستور آتش کدهای فارس با احتیاط نگاهدارد
و فرمانی بطلمی^(۲) اندر کیوان (که سرآمد مجوسیان ایران دیار بود)
رقم پذیرفت - او عذر خواست - و نامه از مولفات خود (که
مشعر ستایش معجزات و کواکب و متضمن نصائح و حکم بود)
فرستاد - مشتمل بر چهارده جز - هر سطرش پارسى بصفت بود
و تصحیف آن عربی - و چون تلب می کردند ترکی - و باز

* بود وصفش ز حد فهم برتر *

* تعالی شانه الله اکبر *

اگرچه بعضی نوشته اند که چون پا بر منبر گذاشت یکباره
حصر واقع شد - و بلرزه افتاد - و بتشویش تمام بهمین ابیات
اختصار نموده نماز جمعه ادا کرد - و چون در هر امر میخواست
اختراع نماید و مجدد آئین تازه شود در مهمات دین و مذهب
نیز تصرفات بخاطرش میرسید - لیکن تصریح بمخالفت امور
شرعیه منافعی مصالح مالکی می شمرد - تا بتجویز برخی علمای
مزاج شناس (که هر آمد آنها غازی خان بدخشی بود) در سال
بیستم و چهارم سنه (۹۷۷) بهصد و هفاد و هفت علما اتفاق
نمودند - که مرتبه سلطان عادل عندالله زاده بر مجتهد است
و خلیفه وقت عادل و اعلم و افضل است - و تذکره بمهر سائر فضلا
مرتب گشت - که آنچه عرش آشیانی در اختلافات گذشتگان
گروهاگروه تسهیل للخلق برگزیند حکم الهی دانسته اتباع آن
بر کافه انام واجب شناسند - چنانچه در احوال شیخ عبدالذبی صدر
این مقدمه تحریر یافته *

و چون عرش آشیانی را شوقی باستکشاف مسائل و مذاهب
فرق انام بهم رسید در کمتر زمانی مجلس پادشاهی مجمع
دانیان هر ملت و مذهب گردید - اصحاب مال و نحل فراهم
آمدند - و با همه راه مدارا و استماله مبارک میگذشت

خواه بمیلان طبعی فطری - و خواه به تزییر و تدبیر مملکی
 چنانچه موی سر می گذاشت - پس از مدتها (که اراده ستردن
 نمود) گفت که التزام این امر بنابر تالیف هذدی نژاد بود
 الحال (که احتیاج بدان نماند) باید سترد - هرچند در تعظیم
 علماء و مشائخ و ترویج شعائر اسلام میکوشید لیکن بنابر وسعت
 مشرب با مخالف و موافق مدارائی داشته با برهمنان و جوگیان
 می نشست - و اذکار و اشغال ایشان فرا میگرفت - پس ازان (که
 بکفر و زندگه شهرت گرفت) برای نوربذ عوام اعلان لخته
 مراتب دینی مناسب دانست - چنانچه اظهار عزیمت حج
 و تعیین میرحاج هر سال و انعقاد مجالس موارد جذاب ختمی
 (صلی الله علیه و آله) ازین قبیل بود . و در سال بیست و سیوه
 باتباع طریقه نبوی و خلفای رشدین و سلاطین اسلام خود مباشر
 امر خطابت شده در مسجد جامع فتهپور بر مذبر برآمد
 چون مراد عربی نداشت یا بوجه دیگر این ابیات شیخ فیضی
 بطریق خطبه برخواند *

* * بیت *

(۴)

* خداوندت که ما را خمری داد *

* دل دانا و بازوی قوی داد *

* بعدل و داد ما را (هممون کرد *

* بجز عدل از خیال ما برون کرد *

و آنچه شیخ بدادنی و نظائر او بصراحت و اشاره نوشته اند
محمول بر تعصب و مبالغه میشد پس ازان [که تذکره مشائخ
موسوم بثمرات القدس تالیف لعل بیگ (که از منصبداران
اکبری و معتقد سلسله نقشبذیه است) بنظر آمد] از ترجمه
سلطان خواجه ظاهر شد که کلام قوم راهی و بی اصل بوده
چه او نوشته - که چون درین ایام لخته ادیان مجده بر روی
کار آمده خواستند در ارکان دین محمدی کمره و فتور
واقع شود چنان قرار دادند که هر که بامر ناگزیر پیوند بطور
آفتاب پرستان روزنه محاذی خورشید در قبرش گذارند - تا فروغ
نیر اعظم (که ^(۲) عین نور الهی ست - و سایر انوار ازو مستفاد)
در قبر نتابد راه برستگاری نیابد - بعضی خبثا در باره ^(۳) حضرت
وی نیز این خیال کردند - چون الله تعالی حافظ این سلسله بود
هیچکس را بران قدرت نشد - بعنوان اهل سنت و جماعت
تجهیز و تکفین نموده بخاک سپردند *

اگرچه درین اوراق قام اخبار رقم هر جا بمذاسبت مقام
لخته ازین مقوله بر لوحه بیان مرتعم ساخته اما همه جا زبان
نگاهداشته - این جا اشهب خامه گسسته عنانی می نماید
و تیز جولان عرصه فرطاس میگردد - عرش آشیانی از عنفوان سن
و ریعان شباب بوضع و آئین هندوستان مولع و شیفته بود

(۲) نخته [ج] که نور الهی ست (۳) نخته [پ] ماده *

آن ناحیه را از مایده احسان بهره مند گردانده - درین قافله
بسیارے از رضیع و شریف بار سفر حجاز بر بهتند - شاید
کم قافله بدین هجو از هندوستان بدان دیار رفته *

خواجه در سال بیست و سیوم سنه (۹۸۶) نهصد

و هشتاد و شش از آن سفر خیر اثر معادرت نموده بزمین بوس
اکبری سر مباحات بر افراخته زباده بر سابق مشمول الطاف
شاهانه گردید - و بتفویض صدارت کل هندوستان و منصب
هزاری امتیاز یافت - و در سال بیست و نهم سنه (۹۹۲)
نهصد و بود و در باجل طبعی در گذشت - در ظاهر قلعه
فتحپور در جانب شمالی مدفون گشت - و پس از فوتش
در آغاز سال سیم دخترش را بعقد شاهزاده سلطان دانیال
دز آوردند - بعرش میر خواجه در سال چهل و ششم بمنصب
یانصدي ترفی نمود *

در دبستان موبدي مذکور است - که سلطان خواجه از الهیان
بود - یعنی بآئینه (که بعرش آشیانی نمبت دهند - و به الهی
دین موصوم نمایند) گردیده بود - هنگام سفر واپسین پیداشاه
وصیت نمود - که مرا باین دیو مردم دفن نفرمایند - لاجرم او را
در قبر با چراغی در آورده شبکه بمحاذات نیر اعظم گذاشتند
که نور او ماضی ماثم است - اگرچه امثال این حکایات را
بناظر عدم شواهد از تواریخ متعارفه در نظر اخبارسنج وضع نبود

(باب المین) [۳۸۰] (مآثر الامرا)

اما پاره مراتب سلوک و تصوف و زبده شامه ارادتش از شمامه
عزایت پادشاهی عطر آگین گشت - اعتبارے سترگ و قرے شگرف
بهم رسانید - چون سال بیست و یکم هذ (۹۸۴) نهصد
و هشتاد و چهار عزیمت سفر هجاز دامنگیر همت پادشاهی
گشت ملتزمان بارگاه سلطنت معروض داشتند - که برخه
حقیقت اندرزان والا فطرت نسبت با طایفه سلاطین دادگر
سیما چنین فرمانروائی (که ولایت چندین پادشاهان عالی شکوه را
بفروغ تدبیر و لمعان شمشیر دار الامن داشته باشد) امثال
این امور اگر تجویز کرده اند در صورتی سمت که ازان حرکت
گرد فتورے بر جمعیت آباد رعیت ننشیند - لهذا عرش آشیانی
فکش آن داعیه از لوحه خاطر سترد - و چون صوری لزوم^(۲)
انعقاد یافته بود سلطان خواجه را (که از درست کرداری
و معامله دانی نصیبه فراوان داشت) امیر حاج گردانیده مبلغ
شش لک روپیه و دوازده هزار خلعت حواله شد - تا بفروغ
دیده دري شایستگان احسان را دریافته بازعام درخور بے نیاز گرداند
و حکم شد که تجرد مذشان آن مرز (که از شغل پیراستن نفس
دو فنون فرصت مکاسب و حرف ندارند) و سایر احتیاجمندان
قناعه پیشه آن بوم را نگاشته قلم تحقیق ساخته نسخه منقح
بیارد - تا هر سال یکے از آگاه دلاں بدان دیار رفته عموم محتاجان

(۲) نسخه [ج] صورت لزوم .

(مأثورات) [۳۷۹] (باب الهین)

دستوری پذیرفت - و بتقدیم جلائل خدمات مشمول التفات
بیکران گشته چهار ماهات افروخت - در سنه (۹۸۰) نهصد
و هشتاد و هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت - بمنصب
وزاری امتیاز اندرخته بود - پسرش سید جمال الدین از
رو شناسان پادشاهی بود - در محاصره قلعه چتر (که در نقب را
از بارت پر ساخته فتیله را آتش دادند - و بیکم دیر رسید - و در آن
هنگامه جمعی را نقد زندگی برباد رفت) او هم گلشن جوانی^(۲)
خود را سوخت *

• سلطان خواجه نقشبندی •

عبد العظیم نام خلف خواجه خاوند درست است مرید
خواجه عبد الشہید بن خواجه عبدالله مشہور بخواجهگان خواجه
که فرزند بیواسطه خواجه ناصرالدین احرار است - چون
خواجه عبد الشہید از سمرقند بپند آمد عرش آشیانی پذیره
شده باءزاز و اکرام دریافت - و پرگنه چمارق پنجاب را^(۳)
بطریق نذر گذراند - خواجه مدح در آنجا طرح سکونت
ریخته بسرمی برد - پس از هیزده سال در آخر سنه (۹۸۲)
نهصد و هشتاد و در معادوت بهمرقند نمود - و در سنه (۹۸۳)
نهصد و هشتاد و چهار درگذشت - سلطان خواجه اگرچه بر فراز
و نهیب علمی بر نیامده و چندان دانش زار (سمی طی نکرده
(۲) نعل [ع] جوانی را سوخت (۳) در [اکبرنامه] چہاری آمده *

سید احمد خان بارهه *

برادر خرد سید محمود خان بارهه است - در سال هفدهم
 جلوس اکبری باتفاق خان مذکور همراه خان کلان در فوج منقلا
 بجانب گجرات تعیین شد - و پس از فتح احمدآباد پادشاه
 او را با جمعی کثیر بتعانت پسران شیرخان فولادی (که عیال
 و اسباب خود را از پتن برآورده بجانب ایدر میرفتند) نامزد
 فرمود - هر چند آنها تیزبائی نموده خود را به تذکذاهای جبال
 کشیدند اما بهیاری از اسباب آنها بدست مردم فوج پادشاهی
 افتاد - خان مذکور معارفت نموده کامیاب دولت زمین بوس
 گردید - پس ازان (که قصبه پتن مخیم سرادقات سلطانی گشت)
 آنرا بمیرزا خان مرحمت نموده بنیابت از حکومت و حراست آنجا
 بصید احمد خان تفویض یافت - و در همین سال محمد حمین
 میرزا و شاه میرزا علم بغی افراشته باتفاق شیرخان بر سر پتن
 آمده محاصره نمودند - خان مذکور به بزد و بست برج و باره
 پرداخته متحصن گردید - تا آنکه خان اعظم کوکه با فوج بهیار
 نزدیک رسید - میرزایان دست از محاصره کشیده از گرد قصبه
 برخاستند - و سال بیستم جلوس با برادر زادهای خود سید
 قاسم و سید هاشم بمالش کردن کشان تعلقه رانا (که پس از
 کشته شدن جلال خان قوچی غبار فتنه بر انگیزخته بودند)

بارہ عبارت است از درازدہ موضع - کہ درمیان دو آب یعنی دریای جون و گنگ قریب پرگنہ سنبل واقع شدہ - خان مذکور مرد قبیلہ دار بود - بنوکری پادشاہی رسیدہ نامہ بشجاعت و سخاوت بر آورد - سادہ لوحی مہطور داشت - گویند چون عرش آشیانی اورا بر سر مدہکر بندیلہ تعین فرمود او ترددات نمایان بتقدیم رسانیدہ مظفر و منصور برگردید - پس ازان (کہ بملازمت سلطانی فایز گشت) عرض نمود کہ من چنین و چنان تردد کردم - آصف خان گفت میرانجی این فتح باتہال حضرت شدہ - پنداشت مگر اتہال نام یکے از امرای پادشاہی خواہد بود جواب داد کہ چرا غلط میگوئی - درانجا اتہال پادشاہی نبود من بودم و برادرانم - تیغ در دستي زدہ ایم - پادشاہ متبسم شدہ او را بگونہگون عوالف برنواخت - و رزے یکے از روی کذابہ با وی گفت - کہ نسب نامہ سادات بارہہ بکجا مذہبی میشود او فی الحال در میان تودہ آتش (کہ فقرای ملذک شبہا روشن میکنند) تا زانو در آمدہ ایستاد - و گفت اگر سیدم آتش کاگر نخواہد شد - و اگر نیمتم میخورم - قریب یک ساعت درن آتش ایستاد - مردم ہزاری برآوردند - کفش مخملی در پا داشت (۲) جوہر او نھوختہ بود - پسرانش سید قاسم و سید ہاشم - احوال اینہا جداگانہ نوکریز کاک بیان طراز گردیدہ *

سید محمود خان (که در معالی جاگیر خود بود) او را شناخته
 با احترام تمام بحضور پادشاه آورد - سال هفدهم بتعیذاتی خان کلان
 بجانب گجرات شتافت - و پس ازان بتعاقب ابراهیم حسین
 میرزا مامور شد - بستر چون پادشاه خود بدین کار متوجه
 گردید و مسرعه فرستاده امرای پیش شتافته را باز گردانید
 خان مذکور گام عجلت برزده متصل قصبه سرنال برکاب
 سلطانی پیوست - و مصدر ترددات نمایان گشت - و چون
 میرزای مذکور شکست یافته رخت ادبار بجانب آگره کشید
 او باتفاق دیگر امرا بتعاقب میرزای مرقوم معین شد - و سال
 هیزدهم در ذیل امرا پیش از نهضت سلطانی بصوب گجرات
 تعین یافت - چون موکب والا ایغار نموده بحدود میراثه
 رسید شرف آستانبوس دریافته کام دل برگرفت - و در جنگ
 محمد حسین میرزا چون پادشاه خود را با معدود در فوج
 طرح قرار داده بود او با دیگر امرا در قول جا یافته وقت جنگ
 بے تابانه از قول پیشتر شتافته مردانه نبرد آزمائی نمود - اواخر
 همین سال با سادات باره و سید محمد امروه بر سر ولایت
 مدهکر سعادت ارتخاص پذیرفت - و درانجا رفته بزور شمشیر
 آن حدود را عمای در ساخت - و دران نزدیکی مطابق سنه
 (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجری پیمانه زندگی او لبریز

گردید - بمنصب دو هزار و سیصد و پنجاه ساله رسید *

(مائرا لاهرا) [۳۷۵] (باب الحین)

شبتانی . پادشاه از فوت چنین مخلص راحه قدم ترین تاسف
و اندوه بصیار گردید . و چون بدارالخلافه معارفت فرموده
ظاهر شد (که ذمه سیف خان بهام مبالغه گرانبار است) از کمال
عاطفیت بادای جمیع آن سبکسار ساخت . پسرانش شیرافکن
و امان الله بمنصب درخور امتیاز داشتند *

• سید محمود خان باره •

اول که ست ازین طایفه که در دولت تیموریه بدرجه
امارت رسید . ابتدا ملازم بیرام خان خانخانان بود . در سال
اول جلوس اکبری همراه علی قای خان شیبانی بدفع هیمن
بقال (که پس از شکست یافتن تردی بیگ خان نخوت بخون
راه داده با فرادان جمعیت از دهلی روانه شده بود) نامزد
گردید . در سال دوم به تنبیه حاجی خان غلام شیر خان سور
(که اجمیر و ناگور بتصرف خود آورده دم استیلا میزد)
تعیین گشت . سال سیوم بتسخیر قلعه جیتار^(۲) دستوری یافته
آنها از دست راجپوتیه برگرفت . چون مقدمه خانخانان
برهم خورد خان مذکور بنوکری پادشاهی اختصاص پذیرفته
قریب بلده دهلی جاگیر یافت . در سال هفتم جلوس (که
خانخانان منعم بیگ بنابر کشته شدن شمس الدین محمود
خان انکه واهمه بخاطر راه داده بار دوم کابل رویه فرار نمود)

(۲) در [بعضی جا] همو بهون فون آمده (۳) نمط [ج] چیتار *

در پردای و گنذار یکتای روزگار و در شجاعت و تهور سرآمد
اقران بود - سال هفدهم در محاصره قلعه سورت روزه (که
از بالا بارش تیر و بندوق و توپ بود - و از پایان مورچالها
هجوم آوردند) سیف خان تاخمت نمایان برده کارنامه جرأت
و شجاعت ظاهر ساخت - دران زد و خورد بندوقی بار (سیده
تا یک ماه صاحب فراش بود - عاقبت بخیر انجامید
شخصی لزو پرسید - که پادشاه راضی هستند و بارها صرفه امثال
شما مردم چه که بسیار (که بدایه نرسیده باشند) می فرمایند
برای چه خود را دیده و دانسته در مهله انداختند
در جواب گفت در جنگ سرنال راه غلط کردم - و خود را
دران هنگامه نتوانستم رسانید - از خجالت آن (روز زندگی بر من
گران است - می خواهم که سبکبار گردم - در سنه (۹۸۰)
نهمصد و هشتاد هجری سال هیزدهم (که عرش آشیانی بایلغار
نه روزه از آگره بحوالی احمدآباد رفته با محمد حسین میرزا
معاربه نمود) سیف خان در تاختن اول چپقلش (ستانه
نموده غنیم خود را منهنز^(۲) ساخت - و بدو زخم نمایان (که هر دو
داشت) اجمیری اجمیری گویان جویای پادشاه گردید - دید که
محمد حسین میرزا با چنده از ادبش در میدان سر بخودی
می آراید - کوکه بار رسیده داد بهادری و ترداد داده بملک بقا

(۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری در فوجدارئی سیوستان

پیمانۀ زندگی او ابریز گردید *

* حرف السین *

• سیف خان کوکه *

برادر دکان زین خان کوکه است - گویند والدۀ اش همیشه دختر آردے - و پدر بمقتضای بشریت آزردہ شدے درین مرتبہ (که در کابل بسیف خان باز شد) پدر برآشفته گفت - که اگر این بار دختر آمد خانہ داری و ملاقات موقوف است - آن عفت منش در خدمت مریم مکانی رفته گله اظهار نموده رخصت اصقاط حمل گرفت - عرش آشیانی آگهی یافته باوجود صغرسن فرمود - اگر پاس خاطر من میخواستی پدرامون این امر نکردي - که ایزد توانا ترا فرزند نیک اختر کرامت خواهد کرد - آن ضعیفه فرمودہ شاهزادہ را مؤدہ غیبی دانسته ازان ارادہ خود را باز داشت - اتفاقاً سیف خان متولد شد - و والدین بوجود پسر شغف و خرمی مفرط اندوخته به پاس شاهزادہ پرداختند - عرش آشیانی زیانہ بر همه عنایت بحال او مبذول می فرمود - پس از سربر آرائی هنوز آغاز شباب داشت که پیادہ چهار هزار بر آردند

نگارش یافته - و دیگرے محمد عابد است . که سال سیزدهم
جلوس خلد مکان ببحالی منصب یکہزار و پانصدی مد
سوار و خطاب نوازش خان امتیاز اندر ختہ *

* زبردست خان *

از والا شاهیان فردرس آشیانی ست - پس از سریر آرائی
آن پادشاه بعطای منصب ہزاری پانصد سوار و مسلک
گشتہ سال دوم باضافہ پانصدی مد سوار و ثانیاً باضافہ
دو مد سوار لوای کامرائی برافراخت - سال چہارم از اصل
و اضافہ بمنصب ہزار و پانصدی ہزار سوار بین الافران تفوق
جست - مدتی بتعیذاتی صوبہ بہار بسر بردہ ہموارہ با ناظران
آن صوبہ در برافراختن زمینداران فساد پڑہ راہ جانسپاری
و عقیدت سگای سپردے - در ایام صوبہ داری اعتقاد خان
پرتاب زمیندار پلامون را (کہ از جملہ فساد پیشگان مقررے
آن صوبہ بود) ار جد و جہد ببلغ بکار بردہ یکے از پسوانش
دست تجاہد بلند ساختہ بکار دلی نعمت برتہ جان نثاری
فایز گشتہ سال ہفدہم پیش ناظم آدرن - پس ازان بحضور
رسیدہ دولت آستانبوس دریافت - سال ہیزدہم از اصل
و اضافہ بمنصب دو ہزاری ہزار سوار قامت قابلیت آراست
سال نوزدہم بعنایت خلعت ضبط سیوستان مضاف صوبہ
گتہہ سر بلندی پذیرفت - سال بیست و سیوم مطابق سنہ

محمد اورنگ زیب بہادر بحضور رسیدہ دولتی بار اندوخت
 سال ہفدہم از امل و اضافہ بمذمت ہزار و پانصدی ہزار
 سوار کامیاب گشت . پستر باضافہ پانصدی دویست سوار نامیہ
 بہمت نور آگین ساختہ بمذمت قراول بیگی سربلندی پذیرفت
 سال ہیزدہم درجشن مہمت بیگم صاحب (کہ ہنابر سوختن
 بدن از آتش چندی کسلسند بود) بعنایت خلعت و جمدھر
 مرمع و منصب از امل و اضافہ دو ہزاری ہزار و پانصد
 سوار و عطای علم و فیل درجہ اعتلا پیدود . و پستر بتقریض
 خدمت توش بیگی از اقران تفرق جست . سال نوزدہم بیست
 و چہارم رجب مطابق سنہ (۱۰۵۵) ہزار و پنجاہ و پنج ہجری
 بیماری معیہ ہم رسانید . ہرچند حکیم دارُد تقرب خان بقصد
 تحریر نمود راضی نشد . و بحرای جاردانی پیوست *
 گویند عیاش بیقید مزاج بود . و حرف بے باکانہ میزد
 رزے بیگم صاحب سفارش او نمودہ اورا بخانہ یکے از شاہزادہا
 فرستاد . شاہزادہ باءراز پیش خود طلبیدہ فرمود . کہ در
 باب شما بیگم صاحب سفارش کردہ اند . انشاءاللہ در تربیت
 شما سعی مرفورہ بعمل خواہد آمد . در جواب گفت کہ
 سفارش لنگ و کور را می باید . بقدہ ازین عیبہا بری سعی
 اگر قابل تربیت دانند تربیت نمایند والا خیر . اما آشنا ہرور
 بود . یکے از ہسرانش فیض اللہ خان اسمی . کہ احوال او جداگانہ

روان کرد - در معن بجای آب گلاب پاشی میشد - و جواهر و مرمع آلات در سبدها پر کرده با فیلان نامی پیشکش نمود گویند دران وقت کثرت فیل از زین خان و اسپ از قلیچ خان و خواجه سرا از سعید خان شهرت تمام داشت *

• زاهد خان •

پسر صادق خان هروی سم - تا سال چهارم عرش آشیانی بمنصب سه صد و پنجاهی رسید - چون پدرش در دکن فوت شد سال چهارم و هفتم او بحضور آمده بملازمه پیوسته و سال چهارم و نهم باضافه منصب و خطاب خانی چهره ناموری برافروخت - و پس از سرور آرائی جنت مکانی از امل و اضافه بمنصب در هزاری کامیاب گردید - پس ازان به تنبیه رار دلپست بهورتیه با جمع مامور شد - و بتقدیم آن خدمت چنانکه باید پرداخته مورد تحمین گردید *

• زاهد خان کوکه •

مادرش هوری خانم انکه بیگم صاحب مبیله کلان فردوس آشیانی سم - سال سیزدهم جاوس آن پادشاه بفوجداری میان دو آب از تغیر نورالدوله سرفرازی یافت - و سال چهاردهم بخطاب خانی و از امل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار سر اعتبار برافراخته تعینات دکن گردید - سال پانزدهم همراه شاهزاده

و چون عمرش آشیانی مراجعت از برهانپور بآگره کردند او را
 بر خواندند - از کامروائی بمی گماری مفرط افتاده بود - بدین
 جهت بختی ازان دست کشید - رنجوری افزود - و فروغ دیده
 و دل کم شده در سنه (۱۰۱۰) هزار و دهم هجری پیدمانه
 زندگی لبریز گشت - گویند در سانحه (که بر بیربر گذشت)
 کمی از زین خان شده - ازین رهگذر پادشاه ذخیره خاطر
 داشتند - چون آخرها اسپان بهیار از کابل برای شاهزاده سلطان
 سلیم (که بخيال فاسد در آله آباد اقامت گزیده بود) فرستان
 ناخوشی افزود - در همان ایام درگذشت *
 زین خان بکیمت و راگ شیفته بود - اکثر سازها خود میخواست
 و شعر هم میگفت - از دست *
 * آرامش نمیدهد این چرخ کج خرام *
 * تا رشته مراد بسوزن در آردم *
 گویند بضایفه (که پادشاه را بخانه طابیده) چندان تکلف
 کرد که موجب حیرت همگان گشت - از انجمله چبوتره بطول
 و عرض از شالهای طوس (که دران وقت کمیاب بود) بست
 و پیش آن سه حوض یکم از گلاب یزدی درم از رنگ زعفران
 سیوم از ارکجه ترتیب داده طوائف را (که زیاده از هزار کس
 بودند) دران حوضها میالداختند - و حوضهای شیر و شکر آمیخته

درآمد - چون وحدت علي خویش جلاله باعانت يوسف زئي
بر قلعه کنشال^(۱) و برخه ولايت کوران چيرگي يافته بود کوکلتاش
همت در استيصال او بهمت - فرجه تا کههار (که داروغه نشين
مرزبان کاشغر است) شتافته بسيارے را باسيري برگرفتند
سران کافر نيز پيوسته در ناکامي افغانان کوششها نمودند
برخه بهوي چغان سرا بدخشان رويه شده دست از زدن و بستن
بر نداشتند - ناگزير سران يوسف زئي بزندهار در آمدند
و قلعه کنشال و بسيار جاها بدست آمده تا حدود بدخشان
و کاشغر رفت و ردي يافت - در جشن سرآغاز سال چهل
و يکم بمنصب پنج هزاري سر برافراخت *

چون بند و بست کابل از قليج خان صورت گرفت در همين
سال آن ملک باتطاع کوکه مقرر گشت - و درين سال شاهزاده
سلطان سليم را بدختر زين خان شگرف دلبستگي پديد آمد
و بيوگاني مگالش در هر گرفت - عرش آشياني ازين بيوايه روي
سرگران شد - چون شيفتگي خاطر از اندازه بيرونديد
دستوري فرموده سنه (۱۰۰۴) هزار و چهارم جشن ازدواج
انعقاد يافت - و چون جلال الدين درشاني (که مایه فساد ديار
کابل بود) بگو نيستي فرود شد - و زابلي شورش فرد نشه
زين خان همپ الحکم از تيراه بحفاظت لاهور پيوست

بهنان راهی بسواد در آمد - افغانان سراسیمه بم پیغولها در شدند
و آن الکا مفتوح شد - هر جا قلعه ضرور بود بخیان نهاده
مردم را بحفاظت گماشت - و در سال سی و پنجم زین خان
بگوشمالی زمینداران شمالی دستوری یافت - از نزدیکی
بتهان در آمده تا دریای ستلج رو بر نتافت - همگی بوم نشینان^(۲)
فرمان پذیر گشتند - راجه بدهی چند از نگر کوت - راجه پرسرام
از کوه جهو - راجه باسو از مو^(۳) - راجه انورده جسوال - راجه
کاملوری - راجه جگدیس چند ده وال - رای سنسار چند از پنه^(۴)
رای پرتاپ از مانکوت - رای بهسو بزرگ جسر و ته - رای بابو دهر^(۵)
از لکهن پور - دولت از کوت بهر ته - رای کرشن بلادیه - رای^(۶)
دادیه دهمری وال - اگر چه سوار ایدان بده هزار کشید لیکن
پیاده از یک لک افزون - با پیشکشهای گران همراه کوکه
دولت ملازمت دریافتند - سال سی و ششم کوکلتاش بمنصب
چهار هزار و عطاى نقاره سربلندی یافت - و در سال سی
و هفتم (که زین خان بهاصدائی آن روی سزده تا هذدو کوه مقرر
شد) از سواد و بهرر تا لیراه رو آورد - فریدی و ارک زئی
دلیای تن داد - جلاله بولایک کافران بدر زد - کوکه بدان ملک

(۲) در [بعضی نسخه] اکبرنامه [بهنات (۳) در [بعضی نسخه] انواده

(۳) نسخه [ب] کاملوری و در [بعضی نسخه] اکبرنامه [کاملور (۵) در

[اکبرنامه] بهرر آمده (۶) در [اکبرنامه] بلادیه

با یکدیگر میخسته افتادند - و عالمی نقد هستی در باخمت
 کوکلتاش خواست جان نثاری نماید - جانش بهادر جلو گرفته
 بر گردانید - لخته از بیواهی پیاده شده بمنزل رسید - چون
 شهرت شد (که افغانان از بی می آیند) بصد اضطراب کوچ بیهنگام
 گردید - مردم از تاریکی راه گذاشته بدرها افتادند - هرچند افغانان
 در تقسیم غنیمت در مانده بودند - (رز دیگر راه کم کردگان
 جان سپردند - راجه را با بهیارے از رو شناسان پادشاهی و غیره
 پانصد کس درین بیراهه روی روزگار بهرآمد *

کوکلتاش در سال سی و یکم بمالش مهمزد و غوریه خیل
 فواج پشاور (که جلال الدین (رشانی را بهری برداشته در تیراه
 و خیبر غبار شورش برانگیخته بودند) تعین شد - و کارهای
 نمایان بظهور آورد - و سال سی و دوم حکومت زابلستان
 از تغیر راجه مانسنگه بدر تفویض یافت - و در سال سی و سیوم
 باز بمالش یوسف زئی بامور گشته اول ببجور در آمده
 هشت ماه آویزش داشت - بهیارے را نقد زندگی بتاراج
 رفت - ناگزیر باز ماندگان غاشیه بزدگی بردوش گرفتند - کوکه
 بمیچ گرفتن سواد نمود - نخمت بساحل دریای بهکوره^(۲)
 (که سرآغاز درآمد آن ملک ست) استوار قلعه بر ساخته
 نشست - غنیم سرگرم عید قربانی بود - کوکه بیخبر از

چون از کوه نوردي سپاه بستوه آمده بونه کوکه درخواست کمک نمود . - عرض آشياني راجه بيبربر و حکيم ابوالفتح را بي يکديگر تعيين فرمود . - چون بکوکلش پيوستند بنابر همچشمي همدهای ديرينه يکنائي نگرفته غبار دوئي برخاست هنگام مشورت کوکه گفت . - لشکر تازه زور بمالش سرتابان روانه گردد . - و من ميان ولايت را پاسباني کنم . - يا شما بودن جکدره بر خود گيريد . - و من بصراي کوه نشيزان پردازم . - راجه و حکيم جواب دادند . - که حکم بتاخت ملک است . - نه بنگهداشت . - همه را باتفاق مالش داده روانه حضور شويم کوکه گفت ولايتي (که بچندين آريزه بدست آمده باشد) چگونه سرانجام ناکرده گذاشته شود . - اگر اين هر دو شق قبول ندارند ار راهي که آمديد بر گرديد . - اين نشنوده بهمان راه کراکر (که بر نشيب و فراز بود) روانه شدند . - کوکه از مداراي ناهنجار سرداري بکمر نهاد . - که مبادا اين مقربان حرفه ناشايسته بر سازند و خاطر پادشاهي را گران کنند . - تا آنکه در هر تنگ دره آريزشه در ميداد . - و برتالها يغمائي ميشد *

چون بسمت گريوا بلذري روانه شدند کوکه چنداول گرديد . - افغانان رانده مي آمدند . - ناچار به پیکار ايستاد . - آنها از هر سو به تير و سنگ چيره دستي نمودند . - مردم از راسي مگي از فراز کوه به نشيب در آوردند . - دران روز و فیل و اسب

راه ناسپاسي پيش گرفته گزين جاهای ايزان بدست آوردند
و برخه ازان پيشين گروه دران تنگناها بناگامي بسر مي برند
و از وطن دوستي بيرون شدن نيارند - سابق در ساله (که
عرش آشياني به تنبيه ميرزا محمد حليم درين نواح آمد)
کلانتران اين الوس بملازمت رسيدند - ازانجمله کالو مشمول نهايت^(۲)
گشته از دارالخلافه آگه در بگريز نهاد - خواجه شمس الدين
خوافي از نواحی اټک دستگير ساخته بحضور فرستاد - بجای
پاداش نوازش يافت - ليکن باز راه گريز گرفته به نگاه خون
شتافت - و در شورش افزائي رهنمای ديگر بوميان گشت *

زين خان کوه اول بولايت بجور (که جنوبی آن پشار
و غربي پرگنات کابل - طول بيست و پنج کوه - و عرض از پنج
تا ده - هي هزار خانه دار اين الوس دوينجا بهر برند) در آمده
بهياره را مالش بعزا داد - غازي خان و ميرزا علي و ديگر
هران اين قوم زينهار خواستهديدند - و خاربن شورش برکنده
گشت - پس ازان عزيمت کوهستان سواد نمود - بعد از آريزشهای
هترگ غنيم راه فرار سپرد - در جکدره^(۳) (که ميانه ولايت است)
قلعه اساس نهاد - بيست و سه بار فيروزي يافت - و هفت
سنکر بر شکست - غير از گريو کراکر و ولايت پونير همه
بدست آمد *

(۲) نسخه [ب] گانو - يا کاسو باشد (۳) در [بعضی نسخه] چکدره *

خواجه مقصود عاي * روي مرده پاک طيبت، بصدق و ديانم
 متصف از ملازمان مریم مکاني بدوام خدمت در حوالی هودج
 امتياز داشت . و در سفر عراق داخل ملازمان وفاکيش بود
 عرش آشياني دختر برادرش خواجه حسن را (که عم زين خان
 باشد) در عقد ازدواج شاهزاده سلطان سليم درآورد . از بطن او
 در سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت سلطان پرويز متولد
 گرديد . و چون در سال سيم (که ميرزا محمد حکيم در کابل
 بهدار بقا پيوست) عرش آشياني بعزم زابلستان از درباری
 سنده عبور نمود زين خان (که بمنصب در مزار و پانصدي
 اختصاص یافته بود) برهنموني الوس يوسف زئي و کشايش
 سواد و بحور (خصمت يافت . اين گروه انبوه پيشتر در قراباغ
 و قندهار بسر مي بردند . و ازانجا بکابل آمده دست چيرگي
 مي کشادند . ميرزا الغ بيگ کابلي بدستان سرائي ازهم گذرانيد
 پس ماندگان ازانجا بلمفانات دم آسايش برکشیده پس ازان
 باستغفر بار اقامت کشودند . (۲) نزديک صد سال است که بسواد
 و بحور برهنزي و سوتابي (وز ميگذرانند *
 درين سوزمين گروه (که خطاب سلطاني داشتند)
 مي بودند . و خود را از نژاد دخترى سلطان سکندر مي بنداشتند
 اين قوم نخستين بهرستاري جا گرم کردند . و بهيله اندرزي

(باب الأول) [۳۶۲] (مآثر الامراء)

واقع اهن - و سابقا مکان نشست راجها بود (توطن داشتند
و بتقریبی ازانجا بر آمده در دیهات قریب بلده بیجا پور
سکونت ورزیدند - بهرجی بنابر قرابت با تیما راجه سندهیه^(۲)
(که بمنصب معتبر و جاگیرداری معتدبه فایز شده بود)
در عمل نظام الملک آصف جاه بمنصب لایق و تیولداری
پرگنه پالم^(۳) صوبه بیدر سرفرازی یافته بنوکری می پرداخت
چون در گذشت اکجی پسر کلانش بجای او تقرر پذیرفت
و رفته رفته بمنصب هفت هزاری و خطاب راجه بیر بهادر
و افزونی اقطاع چهره عزت بر افروخت - رسال (۱۱۹۰)
هزار و یکصد و نود هجری بعدم سرا شتافت - با زبان فارسی
آشنائی داشت - و در فن کبت و دهره (که عبارت از کلام
موزون بزبان مردم مابین گنگا و جمنا ست) ماهر بود - پس از
پهرش سدهرم^(۴) و برادر زادهایش جاگیر ارثی را تقسیم یافته
مورشته ملازم پیشگی بدست دارند *

* حرف الزاء *

* زین خان کوکه *

مادرش پیچه جان انگه عرش آشیانی همت - پدرش

(۲) در [بعضی نسخه] باهنما راجه (۳) نسخه [۱] پالم (۴) نسخه [ب]

سدهرام *

و پاس مراسم شریعت موصوف بود - و احترام علما و فقرا
 بعمل می آورد - خیرات سرا میکرد - با تدابیر ملکی آشنائی
 داشت - اما امور مالی کمتر می فهمید - چند مبالغه از
 باقی ماندند - برادران اعمامی او سید عارف خان و سید
 ظریف خان از لاهور پیش او آمدند - با هر یک بسلوک
 پیش آمد - و یک صبیغه خود را بمیر جمله نام پسر کوچک
 سید ظریف خان داد - در وقت تحریر او بمنصب پنجزاری
 پنجزار سوار و خطاب عظیم الدوله نصیر جنگ بهادر
 و خدمت حراست خجسته بنیاد بانضمام متصدیگری محالات
 سرکار نظام الدوله آصف جاه متعلقه صوبه مزبور امتیاز دارد
 و مورد عاطفت نوین مزبور است - و برادر کلانش رفعت الدوله
 بهادر زرد آذر جنگ مدعی بیخشیکری رساله مغلن ملازم سرکار او
 می پرداخت - در ذیلا بنیادیت نظامت ناندیر چهار عزت
 برافروخته - و بمنصب پنجزاری سربلند - مرد بی باک
 صاف دل است *

● راجه بیر بهادر ●

(۲) پسر بهرجی سرکر است - که فرقه سمی از قوم دهکر
 نیاناش در نواح (۳) اناکوندی (۴) که برکنار دریای بتکهدرا

(۲) نسخه [ب] دهکر (۳) در [بعضی نسخه] اناکوند (۴) در [بعضی

نسخه] ننگ بهادر *

خدمات پسندیده بتقدیم رسانید - و چون در دکن هنگامه و فساد
 باجی راو سردار جانب راجه ساهو بهونسله برپا شده نوبت
 بمحاربه با ناصر جنگ شهید رسید و راو مزبور تذبیه بلیغ یافته
 بعد قایل ایام رو بذیستی سرا کرد خان مزبور حسب ایمی
 بهادر مزبور آمده بتسلی برادر و پسر متوفی پرداخته طریق
 سلوک مسلوک گردانید - و باز مراجعت بهندوستان نموده همراه
 بهادر مرقوم در سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه
 هجری وارد دکن شد - و پس از انتقال نصیرالدوله بنیابت
 صوبه داری ادرنگ آباد و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار
 دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره طبل برتری
 فواخت - و در عمل ناصر جنگ شهید بخطاب نصیر جنگ
 ناموری پذیرفت - و پس از جنگ پهاچری باز صوبه دار
 ادرنگ آباد گشت - و در عمل ملائمت جنگ مرهم از اصل
 و اضافه بمنصب شش هزار شش هزار سوار و خطاب
 رکن الدوله و خدمت و کالت مطلقه مومی الیه تصاعد نمود
 و بهتر مستعفی شده بنظم صوبه برار اختصاص گرفت
 و چون خدمت مزبور بنظم الدوله آصف جاه تقرر یافت
 او بحراست ادرنگ آباد درجه اعتلا پیمود - و در سنه (۱۱۷۰)
 هزار و یکصد و همدان هجری بکشور بقا خرامید - بخوش خلقی

• رکن الدوله سید لشکر خان بهادر •

• نصیر جنگ •

نامش میر اسمعیل است - نیاگانش از سکنه سرپل مضاف
 بلخ اند - نصبش بمیر سید علی دیوانه (که وزارت ار در مرفع
 پنجاب واقع شده یزار و یتبرک به و از خاغازی شاه نعمت الله
 وای ست) میرسد - عم او سید هاشم خان بنوکرخی پادشاهی
 اختصاص پذیرفته - چون پدر میر اسمعیل زود در گذشت هاشم
 خان ادرا پرورش نمود - او در ملازمان برادری خاص (که
 عبارت از مغلان منصبدار است) نوکر بوده بخطاب محاسن خانی
 ممتاز شد - و سال اول جاسوس فردوس آرامگاه در جنگ عالم علی
 خان همراه نظام الملک آصف جاه بهادر مصدر تردد نمایان
 گردیده حرف خود را بمشیر مغلوب ساخت - پس ازان (که
 بهادر موصوف حسب الطلب فردوس آرامگاه بحضور شتافته
 دولت دار اندوخت) شجاعت و دلادری او ذهن نشین پادشاه
 گردانید - لهذا بفوجداری ائک صوبه کابل چهره اعتبار اندوخت
 بستر ازانجا مستعفی شده بدکن پیش بهادر مزبور (سید
 و بهشتیگری سایر سرکار او و خطاب سید لشکر خان سرفراز گشت
 و چندی برای بند و بستی راج بندری مضاف فرخنده بنیاد
 مامور گردید - و مدتی بنظم صوبه اوزنگ آباد پرداخت - ازان
 بعد همراه بهادر مزبور بهندوستان رفته در واقعات نادر شاهی

نموده در بندر سورت پیش اهل فرنگ شتافت - و بدین
تقریب سورت مذاقشه فیما بین مرهته و کلاه پوشان برپا گشت
مادهوارا پسر خرد سال نراین راو بجای نیاگان خود است *

دیگر از سرداران راجه ساهو دیهاریه اند - که از عمل
صوبه دارمی سر باند خان در ملک گجرات در آمد کرده اکثر
صوبه مذکور را بتصرف در آوردند - دیگر از سرداران راجه
ساهو رگهوجی بهونسله است - که با راجه مذکور نسبت
همه قومی نیز داشت - صوبه برار متعلق بار بود - و ملک
دیوگده و چانده نیز بدست آورده از راه کتک بملک بنگاله
رفت - و عوض چوتنه آنجا صوبه اردیسه گرفت - بعد فوت او
جانوجی پسر کلانش بجای او شد - چون فوت نمود چنده
میان برادرانش نزاع بود - در حالت تحریر مودهو بن رگهوجی
مسلط است - و سندن تعلقه چوتنه بدست نیاگان خود از راج
مرهته بغام پسر خود رگهوجی گرفت - دیگر از همراهان او
مرار راو کهور پره است - که تعلقه دار سرا و غیره محالات
صوبه بیجاپور بود - و نامی بسرکردگی بر آورده قلعه کیتی
و غیره محالات بسیار در تصرف داشت - هیدر علی خان
مطابق سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در قلعه مذکور محصور
نموده دستگیر ساختم - و در قید او پا بعدم خانه نهاد - و سرداران
چوری او از اندازه تحریر بیرون *

هندوستان شد . و اول شهر دارالخلافه رفته قلعه را بدست آورد
و محي الملة پسر محي الملة بن کام بخش را (که عماد الملك
بعد كشتن عالمكير ثاني بر تخت نشانده بود) برداشته
موض او ميرزا جوان بخش بن شاه عالم پادشاه را بطريق توره
نشانده . و در سنه (۱۱۷۴) هزار و يكصد و هفتاد و چهار
هجري بمقابله شاه دراني پرداخت . و چون بنابر اندهاد
طرق رسد حال فوج او بعسرت كفايد چار و ناچار دو چار شده
او در بسواس راد و جمع كثير از سران و غير آنها ته تيغ در آمدند
و بعضي (كه راه گريز يافتند) اهل ديها ت نگذاشتند . بالا جي
بعد استماع اين حقيقت سال مذكور غصه مرگ شد . پسر دوم او
مادرو راد بجای او نشست . چندی فيما بين او و رگنا تهم راد
عم حقيقتش نزاع بود . آخر رگنا تهم راد را گرفته نظر بند ساخت
چند سال باستقلال گذرانیده بمرض در گذشت . و نراين راد
برادر كوچك خود را بجای خود نشانیده بود . رگنا تهم راد
با مردم ساخته نراين راد را كشت . چون متصديان خانه اش
با او راضي نبودند فيما بين نزاع برخاست . رگنا تهم راد مغلوب
شده پناه كلاه پو شان فرنگ گرفت . و در حالت تهريب
بصايب آنها با متصديان جنگ و جدل نموده بدست
متصديان افتاد . و در صوبه مالوه جاگير بقصر خراج لاهدي
يافته روانه آن صوبه شده از اثنای راه با مردم بدرفتار و خا ش

و هفتاد و یک هجری در دکن با نظام الدوله آصف جاه
 بمقابله پرداخته بعد صلح^(۲) ملک بیست و هفت لک روپیه
 کامل تعلق برده گرفته - و در همین سال دتاجی سندهیه
 برادر و جنکو پسر جی ایا در سکرانل نجیب الدوله را محصور^(۳)
 گردانیدند - و در همان سال رگناته راو و شمشیر بهادر و هولکر
 در نواح شاهجهان آباد آمده بودند - حسب طلب آدینه بیگ
 خان بجانب پنجاب شتافته تیمور شاه پسر شاه درانی و جهان
 خان را از لاهور به سپر وادی فرار ساختند - و نایب اینها
 در لاهور ماند - و در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه
 هجری دتا از خبر آمد آمد شاه درانی تا سرهند رفته
 نخچیر فنا گردید - و در دکن قلعه احمدنگر بتصرف مرهته
 در آمد - و بالاجی و سدا سیو راو با امیر الممالک نظام الدوله
 آصف جاه مخالفت ور کرده بمقابله پرداختند - حسب تقدیر
 سرداران مثل چندارلی اهل اسلام کشته گردیدند - و ملک
 شصت لک روپیه کامل و سه قلعه دولمت آباد و آسیر و بیجاپور
 بدست مرهته رفت *

و چون سال مزبور شاه درانی عمل مرهته از پنجاب برداشته
 دتا سندهیه را کشت و فوج هولکر را غارت نمود بناهران
 سدا سیوار با بهواس راو پسر بالاجی بعزم تدارک روانه

(۲) نسخه [۱] با صلح (۳) در [بعضی نسخه] هکر نال .

« مآثر الامراء » [۴۵۵] (باب الرابع)

عرف بهار پسر جمناجي برادر باجي (۲) را که کار پرداز او مقرر گردید - چون با ساهو راجه قواعد مصالحه مستحکم بود تا شهادت ناصر جنگ و فوت راجه مزبور (که سنه ۱۱۶۳)

هزار و یکصد و شصت و سه هجری واقع شد) اگرچه چند بار آثار شوخی ازینها بتوقع آمد اما بدار و مدار گذشت - بعد فوت راجه یکی از قریبانیان او را دست نشانده خود ساخته کار بهار راج بدست خود گرفت - و سرداران قدیم مرهته را

با خود ایل ساخت - و سال (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت

و چهار هجری (که هولکر راجی ایا سندهیه بکهک ابوالمنصور (۳)

خان جانب آله آباد و اوده شتافتند - و احمد خان بنگش

مغلوب گردید) در جادری آن خان مزبور از کول و جلیسر

و قنوج تا کره جهان آباد باینها داد - و رفته رفته تا آله آباد

بتصرف آورد - قریب ده سال دران نواح عمل مرهته بود

و در سال مزبور بدکن بالاجی فوج بر سر اورنگ آباد برده

مباغ خطیر از خزانه سرکار ناظم بدست آورد - و سال (۱۱۶۵)

هزار و یکصد و شصت و پنج هجری بتقریب سندن امیرالامراء

فیروز جنگ اکثر صوبه خاندیس و بعضی محالات صوبه خجسته بنیاد

بتصرف اینها در آمد - و سال (۱۱۷۱) هزار و یکصد

(۲) نسخه [ب] چمناجی (۳) نسخه [ب] ابوالمنصور خان که با احمد

خان بنگش مطالبه داشت جانب آله آباد •

(که مکان بود و باغی راجه بود) مفتوح ساخت - و بیلاجی جادو را از دریای جمنا گذرانید - که تاخست انترید نماید او با برهان الملک (که قریب اکبر آباد رسیده بود) مقابله کرده مردم بسیار بکشتن داده گریخت - و این طرف جمنا بیلاجی را ملحق گشت - باجی راو خفت عظیم کشیده جانب شاهجهان آباد حرکت کرد - بعد خرابی بصره خاندوران از بلده مزبور برآمد - و باجی راو صرفه در جنگ ندیده جانب اکبر آباد روانه گردید - سنه (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجری آصف جاه حسب الطلب فردوس آرامگاه از دکن بدار الخلافه رسیده از عزل باجی راو بصوبه داری مالوه مقرر شده بدان صوبه عطف عذر نمود - و در سواد بهوبال با باجی راو جنگ بمیان آمد - بعد صلح صوبه داری بر بکال داشته بدار الخلافه برگشت - و در سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری نامبرده با ناصر جنگ شهید متصل بلده ادرنگ آباد بقای محاربه گذاشت - و آخر بدر صلح زده سرکار کهرکون دهانیده مضاف خاندیس گرفت - و کنار فریده رسیده سال (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجری بدار فنا پیوست *

پس از بالاجی پشروش بجای او شد - و سداسیو راو

(۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری (که موبه داری مالوه بر اجه جیستگه مفوض گردید) او بنابر جنسیت بتقویت باجی رار کوشید *

در سنه (۱۱۴۶) هزار و یکصد و چهل و شش هجری باجی رار از دکن عزم هذدوستان کرد - مظفر خان برادر خاندوران بدفع او نامزد شده بسرونج رسید - نامبرده دربرو نشده بدکن برگشت و در سنه (۱۱۴۷) هزار و یکصد و چهل و هفت هجری باز اراده هذدوستان نمود - و از پیشگاه خلافت در فوج یکم بصرکردگی اعتمادالدوله قمرالدین خان و دیگر بصرداری خاندوران به تنبیه او تعیین شد - باجی رار نیز فوجی با بیلاجی جادر (دربروی قمرالدین خان و فوج دیگر با ملهار هولکر بمقابله خاندوران فرستاد - قمرالدین خان سه چهار بار جنگ غالبانه با فوج مقابل نمود - خاندوران برغم او طرح مصالحت انداخت هر دو طریق رجوع پیمودند - بستر حسب عرائض راجه جیستگه (که میخواست موبه داری مالوه از تغیر خودش بیاجی رار مقرر شود) خاندوران مزاج فردوس آرامگاه را بران آوردن - تا در سنه (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری نظم موبه مذکور بیاجی رار تفویض یافت - سال دیگر باجی رار با فوج کثیر بمالوه شتافته بدن و بست آنها نموده بر راجه بهمدار رفت - راجه بمکان معب پناه گزید - او موضع آبتررا

هجري لا ولد فوت نمود . اولاد هم او رام راجه بقاعه پرناله

باقی است *

(۲)
سرداران قدیم این فریق در ابتدا دهننا جادو و سفتا کهور پوره
اسم . که همواره فوج کشیها میکردند - و بتاخت و تاراج ملک
می پرداختند - در همین را (که علم نخوت می افراخت) پس
از فوت رانا پهر سیوا بگفته زن او (که بتورگی پهر خرد سال
کار فرما بود) دهننا جی و غیره کشتند - پهرش رانوک و پوره
چند بفرات بجای پدر می پرداختند - و ازو هم نامورتر
گردید - بقیه اولاد و اقوام هر یک در دکن موجود است - و یکی از
پردهانان او بالاجی بسوناته - از قوم براهمه اسم - در سنه
(۱۱۳۰) هزار و یکصد و سی هجری چون همین علی خان
با راجه ساهو قرار چوتنه و سردیسمکھی مشخص نموده سند
بمهر خود کرده داد بالاجی بسوناته با پانزده هزار سوار سال
مذکور همراه خان مزبور بشاهجهان آباد رفت - و در سنه (۱۱۳۹)
هزار و یکصد و سی و نه هجری ملهار هولکر از رفقای بالاجی او
پهر بالاجی بسوناته (که بعد فوتش بجای او قائم شده بود)
بمالوه رفته با گردهر بهادر موبه دار آنجا جنگ نموده
او را کشت - و در عمل نظامت محمد خان بنگش نیز بتاخت
و تاراج پرداخته نقش عملداری او بر داشت - و در سنه

با زنان سنبها بحضور آمد - پادشاه نامبرده را بخطاب راجگی
(۲)
و منصب هفت هزار و هفت سوار برنواخته در گلال بار
جا داد - او در حضور نشو و نما یافت *

پس از ارتحال خلد مکان باستصواب ذوالفقار خان از
محمد اعظم شاه رخصت حاصل نموده بوطن رفت - مرهتبا
بگرد او فراهم آمدند - اول بروضة منوره آمده بزیارت قبر
خلد مکان پرداخت - لیکن درین ضمن همراهان او بر پورجات
بیردنی اورنگ آباد دست درازی کردند - پستر رفته در ستاره
نشست - و مدت مدید زندگی یافت - و بعیش و آرام گذرانید
کار پردازانش (که بزبان اهل هند پردهان گویند - و بمعنای اینها
راجه را از هشت پردهان ناگزیر است) فرج کشی و غارتگری
هینمودند - تا آنکه در عهد بهادر شاه باستصواب ذوالفقار خان
سرمد از حاصلات صوبه اورنگ آباد و خاندیس و برار و بیدر
و بیجاپور ده درپیه حصه بوی قرار یافت - اما بغایر مخالفت
راجه ساهو و تارا بائی زن رام راجه بعمل در نیامد - پشتر
در عمل صوبه داری امیرالامرا حسین عای خان بیعت و پنج درپیه
بنام چوتمه اضافه بران شد - و سذن بمهر امیرالامرا درین
باب حامل گردید - ازان وقت از غارتگری دست برداشتن

راجہ مزبور مطابق سنہ (۱۱۶۳) یکہزار و یکصد و شصت و سہ

یک تحویندار و یک سقاء و یک مشعلچی برای خبر گیری
 خوراک تعیین می نمود - و سره زار مجموعه دارے مقرر می ساخت
 نوکرانش از قسم بارگیر بودند - چون فوج با سردارے
 جائے میفرستاد اسباب همه را بقید قام می آورد - بعد تاخت
 ملک آنچه زیادہ میدید میگرفت - و جواسیس خفیه تعیین
 میکرد - بعد فوت او سنبها بجای پدر نشست - اما خود رائی
 اختیار کرده همراهان پدر را آزوده گردانید - و اندوختها بر باد
 داد - با کب کلس نامی زنار دار معتقد بود - و بفسق و فجور
 معین - سال بیست و چهارم (که سلطان محمد اکبر با پدر
 عصیان ورزیده بدکن رفت) سنبها او را پناه داد - سال سیم
خان زمان شیخ نظام (که فوجداری کولاپور نواح پرناله داشت)
 جاسوسی او گرفته از فاصله بعید دویده بر سر او ریخت
 و او را با کب کلس دستگیر نمود - حمیدالدین خان رفته بحضور
 آورد - روزے (که داخل لشکر پادشاهی میشد) بموجب حکم
 تخته و کلاه نموده بودند - بر که و مه عجب سرور بود * * ع *
 * با زن و فرزند سنبها شد اسیر *
تاریخ این واقعه اسم
سال سی و یکم بر طبق ایمای پادشاهی بقتل رسید - و قلعه
 راهبری گدھے (که ذوالفقار خان پیش ازین بتسخیر آن تعیین
 شده بود) در همین سال مفتوح گردید - ساهو نام پسر او

سیوا دعویٰ ترکہ پدر کرد - او زبان بذعم کشوده در پهر شب
 با چندے گریخته بتنجاور شتافت - سیوا لشکر ادرا تاراج
 نموده و چنچی و غیره قلاع را متصرف شده بمردم خود سپرد
 و فوج حیدرآباد را رخصت نمود - سال هفدهم باز با بهادر
 خان کوکه ناظم دکن طرح صلح انگیزت - بهادر خان بحضور
 نوشت - تا پذیرائی آن او در قلاع متعلقه خود غله و سامان
 درست کرده قلعه پرناله از بیجاپوریان متصرف شد - و با کسی
 (که برای جواب و سوال صلح از جانب ناظم مرزبور رفته بود)
 در مراسم مهمانداری کوشیده در مقدمه صلح جواب صاف
 داد - سال بیستم سننها از پدر ناخوش شده برخاسته پیش
 دلیر خان آمد - و سال بیست و یکم گریخته نزد پدر رفت
 در همین سال سیوا بر ملک پادشاهی دریده برگنه جالنه را
 بران ساخت - و چند روز آزار کشیده از عالم در گذشت
 گویند شاه جان الله درویش ساکن آنجا (که در محاصره صفات
 یکتائی داشت - و با وصف منع سیوا و غارتیان بر تکیه^(۲) درویش
 مذکور دست ڈالان دراز کردند) ازین جهت بد دعا نمود *

سیوا در دریه انصاف بزرگی و جزی و سپاهگری امتیاز
 داشت - اسپان بحیار در طویلہ فراهم آورده بود - و نوکران
 پیش قرار بر اسپان سرکار خود نگاه میداشتند - و بر ده داس

چون سُلطان دهم سلطان محمد معظم بصوبه دارى دکن مامور شده باتفاق مهाराجه جسونت سنگه رخصت گردید سیوا آغاز فساد نمود - اکثر محالات سرکار پادشاهی بتالان در آردن و آبادی بندر سورت را غارت کرد - و بعد رسیدن پادشاهزاده مهाराجه جسونت سنگه پیغام کرد - که سنبها پسر خود را میفرستم - بمنصب سرافراز شود - و با جمعیت بکار ماموره پردازن پس از پذیرا شدن این معنی پسر مزبور را با پرتاپ (ار نامی کار پرداز و جمعیت یکهزار سوار فرستاده بعد ملازمت بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و عطای فیل با یراق مرصع و تیول در صوبه برار و غیره سربلندی یافت - پس از چندی پسر را طلب داشت - و کار پرداز او با جمعیت حاضر بود - پستر چند محال از جاگیر سنبهاچی بنابر مطالبه یک لک روپیه (که وقت طلب شدن بحضور بسیوا مرحمت شده بود) بضبط در آمد - بنابران کار پرداز خود را نیز طلب نمود - و شروع بغارتگری ملک پادشاهی کرد - داؤد خان قریشی مکرر بتعاقب پرداخت جنگ برگی گری می نمود - پستر با والی حیدرآباد متفق شده قرار داد - که باتفاق با فوج پادشاهی جنگ می نمایم - اول بتسخیر قلاع تردد من باید دید - بدین تقریب فوج و زر ازو گرفته بر تنجاور رفت - و ونکوچی برادر خود را بتقریب ملاقات و کمک طلب داشت - او متصل چنچی آمده ملاقات نمود

(مآثر الاموال) [۳۴۷] (باب الرابع)

میگذارم - آیند؛ می باید توجه بر حال من مبذول فرمایند
بعد جواب و سوال کلید همه قلاع فرستاد - و خود به عراق
آمده ملاقات کرد - میرزا راجه بهلولک پیش آمده شمشیر
و پارچه داد - و در مهم بیجاپور همراه میرزا راجه رفت *
چون این معنی باستماع خلد مکان رسید حکم طالب بنام او
صادر شد - او معه سنبها پسرش بحضور شتافت - و روز
ملازمت (که موافق حکم او را بدایه پنجهزاری ایستاده ساختند)
از تنگ حوصاگی بگوشه رفته دراز کشید - و ظاهر نمود
که درد شکم عارض شده - اجازت شود - در جائی (که جهت
فرد آمدن مقرر گردیده) ببرند - و بعد (سیدن بدان مکان
مربع اظهار رنجش نمود - چون پادشاه کیفیت مذکور معروض
گشت برای خبرداری او بکنور رام سنگه پسر میرزا راجه
تاکید صدور یافت - و بستر آدمان فولاد خان کوتوال بچوکی
مکان مزبور تعیین شدند - او از سیر فکری با هرکس جوشیده
دلها را بیفکر ساخت - شده باتفاق پسر تبدیل لباس کرده بدر
رفت - و در عرض راه بر اسپان (که سابق مقرر کرده بود) سوار
شده بمترا رسید - و ریش و برت تراشیده از کاسی و بنگاله
و اودیسه شده بصوبه حیدرآباد خود را رسانید - و سنبها را
حواله کپ کاس نام برهن ساکن مترا کرد - و بانعام شایان
امیدوار ساخت - که هرگاه بطلبم برآند *

تمام ساخت - و مردم مسلح خود را (که دران نزدیکی مخفی داشته بود) باشاره معهود آراز داد - آنها رسیده بقیه مردم خان مزبور را اسیر و قتل ساخته لشکر را غارت کردند - و از دزدان این قسم وقائع نامبرده ساز و سامان گرفته سر بشورش پرداخت - چون بر محالات پادشاهی دستبرد میکرد سال سیوم جلوس خلد مکان شایسته خان امیر الامرا ناظم دکن بتادیب او مامور گردید - و سال چهارم مهاراجه جسونت سنگمه صوبه دار گجرات ازانجا بکمک او تعین شد - و چاکنه از دست سیوا مستخلص گشت *

گویند در ایامی (که خان مزبور در پونه سکونت داشت) سیوا بارادش شبخون مردم خود را تعیین کرد - که بهر بهانه بمعمره در آمدند - و شبی دریچه عقب دریلی را (که بخشش و گل بند بود) را کرده اندرون شدند - مستورات فریاد بلند کردند - خان مذکور از خواب بیدار شده متوجه همان سمت شد یکی از آنها شمشیر انداخت - و انگشت سبابه خان مزبور بریده گردید - و ابرو الفتح نام پسرش بقتل رسید - درین ضمن چوکیداران بیرون نیز رسیدند - مردم نامبرده بصراحت باد بدر رفتند - سال هفتم (که میرزا راجه جیستگه بتنبیه از مرخص گشته فرجه بر تلاح تعلقه او برده بمحاکمه پورندهر پرداخت) او عاجز شده پیغام نمود - که بیست و سه تله بسرکار پادشاهی

درانجا گذاشته خود بکولار آمد - ایگو مزبور را سه پسر شد
یک شاهجی و دومین شرف جی که هر دو لولد بودند - و سیومین
توکوجی که هر دو راج مذکور در تصرف اولاد او ماند
دوین ضمن سیواجی (که بسین شانزده سالگی (سیده بود) دست
کار پردازان پدر را از محالات متعلقه کوتاه ساخته خود هری
آغاز نهاد - و باندک فرصتی پایه دولت او از امرای بیجاپور
افزوده قریب پانزده هزار سوار جمع نمود - و چون آن نواح را
(که بجاگیر ملا احمد نایته بود) از نوچه (که بر طبق طلب^(۲)
جاگیردار بیجاپور آمده بود) خالی دید دست و پا زده
اکثر جاها را متصرف گشت - و چون کار بیجاپوریان بذایر
فوت محمد عادل خان و عدم استقلال علی عادل خان بصحتی
گزانیده بود از رجوع بآنها دست برداشته دم انا و لاغیری میزد
بس ازان (که علی عادل خان استقلال بهم رسانید) رسل
و رسائل از وزیر متضمن عجز و استعفا تقصیر فرستاده
استدعای آمدن افضل خان نامی سردار عادل خان کرد - چون
خان مزبور بگوکن رسید بعجز غدر امیر نام مصالحت
بر زبان برده خان مذکور را با مردم قلیل متصل ممکن خود
طامپ داشته خود را بیمناک و انموده لرزان پیش پالکی او
آمد - و با کارده (که نهانی با خود داشت) کار خان مرتوم را

(باب الرء) [۳۴۴] (مائراامرا)

شاهجی برده او را در قلعه ماهولی محصور ساختند - او التها
بسکندر عادل شاه برده ناگهان از قلعه مزبور بدر زده (اهی
بیجاپور گشت - و در ایام (که مزای کار پرداز عادلشاه بتعاقب
ملک عنبر رسیده چاکنه و پونه و غیره قصبات را تها نه نشین
نمود) شاهجی بهونسله را (که همراه او تعیین بود) جاگیر دار آنجا
گردانید - پسر شاهجی بهونسله سمت کرناٹک دستوری یافت
اول پاله کنکیری را بآویز و ستیز از تصرف زمیندار برآورد
و در آنجا با مسما توکا بانی صبیئه متییه شادی نمود
نامبرده را از بطن ^(۲) چهارا در پسر شد - یکم سنبا - که در
جنگ کنکیری بضرب گوله در گذشت - درمین سیوا - که
او را بنابر صغر سن همراه کار پرداز خود در پونه و غیره
محالات جاگیر خود گذاشته بود - و از بطن توکا بانی یک پسر
باسم ایکوجی *

چون شاهجی در ضلع کولار و بالا پور اقامت داشت از آنجا
(که اقبال بادی یار بود) دران ایام حسب استدعای راجه
ترچنا پالی (که بنابر منازعت ^(۳) پنچی راگهو زمیندار چنچادور
مغلوب شده بود) بکمک شتافته لوی استیلا برافراخت
و راج هرود تعلقه مذکور را متصرف ^(۴) هده ایکو پسر خود را

(۲) نسخه [ب] از بطن او دو پسر شد (۳) در [بعضی نسخه] نچھی
راگهو (۴) در بعضی نسخه [انکو]

(مأثور الامرا) [۳۴۴] (باب الرابع)

نداشت (شاهجی را) (که زیبا صورت بود) بهر فرزندی برگرفته

پارچه‌ای خوب و زیور طلا و مرصع پدر بخشید *

(رزے ہر زبان جادو گذشت کہ دختر مذکور را بشاهجی

نصبت می نمایم - مالوجی پدر و پتھوجی عم شاهجی

برخاسته گفتند کہ نسبت مقرر شد - حالا از گفته خود نباید

برگشت - اما اقوام جادو بدلا مت پیش آمده مزاج او را

برگردانیدند - آخر جادو ناخوش شده مالوجی و پتھوجی را

از قصبه سندکھیر برآورد - آنها بانگک پال بالکر (کہ زمیندار

معتبر بود) توسل جمعه فوجی از او همراه گرفته در نواح

دولت آباد آمدند - و بحاکم آنجا مرافعه نمودند - و بدین

تقریب نسبت شاهجی بهونسله با دختر جادو قرار یافت

و شاهجی بهونسله صاحب اعتبار گردید *

چون نظام الماک جادو را بدعا گشت نامبرده از او برهم

زده سال سیوم جاوس فردوس آشیانی باعظم خان ناظم دکن

پیوست - و بمنصب پنجہزاری پنجہزار سوار و عطای جمہر

مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و انعام دولک (پبیہ کامیاب

گردید - و از تباہ اندیشی زود از آنجا گسسته خود را نزد

نظام الماک رسانید - و رفته رفته در دولت نظام شاهیہ اقتدار

کامی بہم رسید - بدین جهت جادو و غیرہ سرداران ازو کینہ

در دل گرفته در عہد اعلیٰ حضرت فوج پادشاهی را بر سر

* راجه ماهر جي بهونسله *

گویند نصبش بر ارجای چتور که سیودیه اند میرسد - از
 نیاگانش سورسین نام بنابر وجه از چتور بدکن رفته چندی
 در موضع بهونسه عمده ^(۲) پرگنه کرکنب سرکار پرینده صوبه
 خجسته بنیاد سکونت گرفته - و خود را ببهونسله ملقب ساخته
 دادا جي بهونسله یک از اجداد راجه مزبور (که مقدمش موضع ^(۳)
 هکني و بوڌهي دیولگانون و ته پایش پرگنه پونه بود) در پسر
 داشت - مالوجي و پتهوجي - ^(۴) آنها از رعایای آنجا آزاده شده
 بقصبة ایلوره متصل دولت آباد شتافته بزراعت پیشگی
 میگذرانیدند - پستر بقصبة سندکھیر نزد لکھي جادو دیسمکه ^(۵)
 سرکار دولت آباد (که در دولت نظام شاهیه بمنصب عمده
 و بکثرت ساز و سامان اختصاص داشت) رفته نوکر شدند
 و پتهوجي مذکور را که یالوجي و پناجي و غیره هشت پسر ^(۶)
 بودند - و مالوجي را بعد فراران تنها دو پسر بهم رسید - چون
 بخدمت شاه شریف (که در احمد نگر آسوده اند) اعتقاد
 تمام داشت یک را بشاهجي و درمین را بشرف جي موسوم
 ساخت - لکھي جادو (که جز دختره باسم جهجاوا اولاد ^(۷)

(۲) در [بعضی نسخه] بهومه (۳) یا دارا جي باشد (۴) در [بعضی جا]

پتهوجي آمده (۵) در [بعضی جا] جادون آمده (۶) یا پناجي باشد

(۷) در [بعضی نسخه] جهجاوا

بعد فوتش اگرچه دلپست سنگه پسر ارشدش در حین
 حیات او فوت شده از پسران (که کلانی آنها گذر بشن
 سنگه نام داشت) باقی مانده بودند اما از بس خواهش او
 قلعه داری مزبور و جاگیر ارثی بنام اچیچند پسر دوم قرار
 یافت - و تربت سنگه پسر سیوم (که هر دو باهم حقیقی
 بودند) شریک توجیه او گردید - و اولین بخطاب پدر نامور
 گشته ترقی نمایان کرد - و در جنگ (که با رگهناشه راد برقرار
 (۲) دریای کنک کفن بمیان آمد) او همراه کار پرداز نظام الدوله
 آصف جاه بود - پای استقامت محکم داشته گشته گردید
 پسرانش کلانی بقعه داری ارثی سربلند گشته در حالت تحریر
 بخطاب راجه گوپال سنگه هندربت مهندر ناموری دارد - و دو
 پسر دیگرش راجه تیجسنگه و راجه پدم سنگه بمنصب و جاگیر
 (۳)
 و پشین بقعه داری قلعه کولاس صوبه حیدرآباد نیز میگذرانند
 و درمیان رفته رفته بمنصب عمده و خطاب مهاراجه بلند آوازه
 گردید - چندی بضبطی سرکار پیر نامزد بود - و پسر بصوبه داری
 ناندیر صوبه بیدر و قلعه داری ماهور صوبه برار سر برافراخت
 در سه سال قبل ازین در گذشت - پسرانش کنور درجسنگه
 و جوده سنگه بمنصب در خور و جاگیر و تعلقات ارثی خوشدلی
 پذیرفته بخوگری می پردازند*

(۲) نطق [ب] دریای و آهن (۳) در [بعضی نسخه] بهم سنگه *

جاگیر حاصل نمود . اما کارش بے انتظامی است *

* راجہ گویال سنگھ کور *

نیاگانش زمینداری اندر کئی مضاف صوبہ آلہ آباد داشتند و بنوکری راجہای اوندچہ می پرداختند . جدش بہار^(۲) سنگھ در عہد خلد مکان چون مصدر فساد گردید ملوک چند نامی کار پرداز صوبہ مالوہ (کہ از جانب محمد اعظم شاہ بود) سرش بریدہ بحضور فرستاد . پس از پدرش بہگونمت سنگھ بن بہار سنگھ نیز در جنگ ملوک چند مذکور بکار آمد اولاد و عیالش از وطن متفرق شدند . گویال سنگھ پسر ارست نامبردہ در ایام (کہ نظام الماک آصفجاہ از ہندوستان مراجعت نمودہ عزیمت جنگ با مبارز خان داشت) ہمراقت او بدکن رسیدہ روز مضاف مصدر آوردات شایستہ گردید . و بعد فتح بدخصب در خور و تیول مناسب و قاعہ داری قلعہ قندھار صوبہ بیدر (کہ زمین دور واقع شدہ . و مکان مستحکم و بہصانت معروف است . و در وقت فردوس آشیانی بصعی خاندوران از دست دکنیان مسخر گردید) سرفرازی اندوخت . از آن وقت تا حالت تحریر بیشتر این قلعہ بدست او و اولادش است . سال (۱۱۶۲) ہزار و یکصد و شصت و در ہجری

بعدم سرائفت *

(۲) نختہ [پ] بہادر سنگھ *

بنوکری پادشاهی امتیاز برگرفته بمنصب هفت هزار و تیرلاری
 هرکار بیر و بعضی محالات هرکار فتح آباد صوبه خجسته بنیاد
 و پرگنه حویلی پاتهری صوبه هزار سربلند گردید . با سه هزار
 سوار نوکری می کرد . ساله (که نوین مذکور برحمت حق
 پیوست بفاصله چند ماه سال (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت
 و یک هجری او هم فوت نمود . پستر در ایامه (که ناصر جنگ
 شهید عزیمت بهلچری نموده قریب مسکنش رسید) هنونت (او
 بهر او با فوج خوب برآمده در کنار لشکر اسلام خیمه زد
 ناصر جنگ مرءات سرداری او نموده اول برهم تعزیت
 بمنزلگاه او شتافت . و بیافتن منصب و خطاب ارثی و تقرر
 محالات بدر در جاگیر گلشن آرزوی او مرصبر شد . در عمل
 ملابت جنگ لفظ دهیراج بر نام او افزود گشت . در سنه
 (۱۱۷۹) هزار و یکصد و هفتاد و شش هجری بنیعتی مرا
 در شد . پسر مغیره (که ازو مانده بود) جای او بسرداری
 چهره برافروخت . اما چون پای دیرینه کار پردازی در میان
 نبود بزد و بستم محالات و رسیدن بنوکری هیچ صورت نیست
 لهذا بعد یک در حال قلیله از جاگیر برو گذاشته بانی بضبط
 درآمد . در حالت تحریر پسر مذکور (که قریب بهوائی
 رسیده دهنیمت (او نام دارد) محالات دیگر از صوبه هزار بلام

(باب الرابع) [۳۳۸] (مائراامرا)

نظام الدوله آصف جاہ (کہ لشکر اسلام در ملک مرہٹہ درآمد نمود - و ہر (رز متیز و آریز بود) با آنها در ساختہ شے با جمعے برخاستہ رفت - چون متلون مزاج بود و قباحت فہمی اصلا نداشت پیش آنها ہم ساقط الاعتبار گشتہ بعد چندے در دولتآباد محبوس گردید - و بواسطت برخی ازانجا رہائی یافتہ بعد دفع جرائم ندامت گویان پیش نظام الدولہ آصف جاہ آمد - و بیدعالتی منصب و جاگیر بدستور سابق مورث^(۲) عاطفت شد - چون آخرها از حرکات نامناسب سرزدہ اطمینان از میان برخاست آصف جاہ او را نظر بند نمودہ در قلعہ کلکنڈہ محبوس ساخت - و ازانجا در گذشت - دو پسر از باقی ماندہ بجاکیر قلیل از محالات ارثی بھرمی برزد *

• راجہ سلتان جی •^(۳)

در قوم مرہٹہ ملقب ببذالکراست - بجاجی مانک نبیرہ^(۴) انک پال (کہ در سال پانزدہم جلوس خلدوگان باصتصواب بہادر خان کوکہ بنوکری پادشاہی امتیاز یافت) بہمین لقب اشتہار داشت - انک پال از اعظم زمینداران دکن بود - راجہ مذکور ابتدا بنوکری راجہ ساہو می پرداخت - و بھر لشکری او معروف بود - در عمل نظام الماک آصفجاہ بعد جنگ مبارز خان

(۲) در [بعضی نسخہ] مولف (۳) نسخہ [ب] سلطان جی (۴) در

[بعضی نسخہ] بجاجی (۵) نسخہ [ب] نایک •

(مائثرا لاهرا) [۳۲۷] (باب الراہ)

نامش در ترجمه راجہ ساهو بہونسلہ مذکور شدہ - پس از
 راجہ مذکور اعتبار تمام دران فریق بہم رسانید - و بوجہ دل
 برداشتنہ در عہد محمد فرخ سیر باستصواب نظام الماک
 آصف جاہ (کہ نوبت اول صوبہ دار دکن شدہ بود) بنوکری
 پادشاہی و منصب ہفت ہزاری امتیاز یافتہ بہالکی و غیرہ
 محالات صوبہ بیدر در اقطاع او مقرر گشت - با چہار ہزار سوار
 نوکری میکرد - در تعلقہ پنجم^(۲) محلہ (کہ عبارت از ہرگنہ انکور
 و مکھل و امرچتیا و کریچور و اردمان پنج محال سرکار مظفرنگر^(۳)
 عرف ملکہیر صوبہ محمد آباد بیدر باشد کہ در جاگیرش
 ہون) سہ کروہی دریای کشنا بالای کوہچہ قلعہ مختصرے ساختہ
 بچندر گذہہ موسوم نمود - آصف جاہ پاس او بسیار میکرد
 سال (۱۱۵۶) ہزار و یکصد و پنجاہ و شش ہجری پس
 از فوت او پسرش راجہ رامچند بجای او قرار یافتہ بمنصب
 ہفت ہزاری و خطاب مہاراجہ سر اعتبار برافراشت - اما
 از بادہ دوستی و بکار نرسی در خانہ او ہموارہ داد و بیداد
 سپاہ طلب خواہ بود - در عمل ملامت جنگ بذابری شدہی او
 اکثر محالاتش بضبط درآمد - و باز بتقریب بحال شدہ
 گاہ بنوکری میرسید - و گاہ اغافل میکرد - در ایام ولیعہدی

(۲) در [ہفتم نصفہ] پہلہ (۳) نعلہ [ب] مکھل (۴) در [ہفتم
 نصفہ] امرچتیا (۵) نعلہ [ب] کرنچور

معزول شده بصوبه داری کشمیر لوای افتخار بر افراشت
و پس از حکومت سه سال از آنجا تغیر شده بحضور آمده
بعد رفتن نادر شاه از هندوستان بنظم صوبه گجرات دستوری
پذیرفت - چون مرهته دران ملک غالب افتاده بود فتوانست
عهده برای آنها شد - در جنگ اسباب بغارت داده گرفتار
گردید - چندی در حبس ماند - بعد رهائی راه دارالخلانه
پیش گرفت - و بقصبه دو حد رسیده جام صیات کشید - چندی
پس داشت - ارشد آنها محمد کبیر خان است - که و قتم
صلاحت جنگ مرحوم بدکن آمده ببخشیکری صوبجات آنجا
هر برافراشت - و بمنصب هشت هزاری و خطاب خانخانانی
تصاعد نموده در سنه (۱۱۹۱) هزار و یکصد و نود و یک هجری
بملک بقا پیوست - مرد یار باش و شیفته صحبت آرائی بود
اولادش باقی ست - و برادر دوم روشن الدوله مذکور عالی
خان است - که بخطاب مفتخرالدوله سرفراز و بعد مامور شدن
فخرالدوله بصوبه داری عظیم آباد از تغیر او ببخشیکری احادیان
ممتاز بود *

راجہ چندرسین

از فریق مرهته ملقب بجادون اسم - پدرش دهناجی
جادون از سرداران معتبر همراهی سنیها بهونساء بود - همواره
با فوج بسیار بتاخت و تاراج ملک می پرداخت - چنانچه

و ضابطه داني را فرود هشته هر که (جوع مي آردن مبلغه برسم
پيشکش پادشاه و نذر کوکه و تواضع خود ميگرفت - رفته رفته
ماحب قبول شد - در عهد پادشاه مذکور لفظ يار وفا دار
ضمیمه القاب او گشت - و در سنه (۱۱۴۹) هزار و یکصد
و چهل و نه هجري بخلوتکده بقا شتافت . از کمالات ظاهري
عاري بود - اما خلق و تواضع داشت - و در شيوه همت خصوص
خدمت فقرا نام بنیکوئي بر آردن - اخراجات او در عرس
مرشد خود (که در پاني پت آسوده است) و صرف چراغان
از بلده دارالخلافه تا مرقد خواجه قطب الدين بختيار کاکي
زبانزد مردم است - چون بر دستار بطرها بسيار ميزد بل نوکرانش
از راکب و راجل بدین وصف موصوف بودند بطره باز خاني
اشنهار يافت - اولاد بسيار داشت - ارشد آنها قايم خان است
برای دیدن همشیره خود حرم محترم نواب نامرجنگ شهيد
بدکن آمد - و پس از رفقه قليل مراجعت بشاهجهان آباد
نمود - پسر ديگر او هم قبل ازین چذد سال دارد . دکن شده
بهذهب عمده و خطاب مظفرالدوله امتياز پذيرفته جهان
گذران را گذاشت - روشن الدوله دو برادر داشت - يکي فخرالدوله
بهادر شجاعت جنگ که پدايه هفت هزاري رسیده صباهي نقش
بود - ابتدا بخشیکري احديان داشت - در عهد فردوس آرامگاه
موبه دار پکنه شده هفت سال درانجا گذرانیده بستر ازانجا

و پانصدي پانصد سوار و خطاب ظفر خان چهره رشادت برافروخت
و پس از كشته شدن شاهزاده مذکور ترك روزگار نموده التزام
محبت شاه بهيك (كه بخرق و كرامات مشهور و معتقد فيه
نامبرده بود) اختيار كرد - پس ازان (كه زمانه ورق برگرداند
و عزيمت فرخ سير از پتذه باراده جنگ با جهاندار شاه زبان زد
گردید) مشارالیه از درویش مزبور مبشر شده بدان سمت
شتافت - و باستصواب حسين علي خان دولت بار یافته
بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و عطای عام و نقاره و بالکلی
جهالردار و خطاب ظفر خان بهادر (ستم جنگ و تفویض تعلقه
بخشیکری سیوم پایه اعتبار فرائر افراخت - و پس از
جنگ با جهاندار شاه (كه سلطنت نصیب فرخ میر شد)
مومنی الیه از امل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار
سوار و خطاب (رشن الدوله و عطای ماهی و مراتب تکیه
بر چهار بالش عمدگی زد - در ایام استقلال سادات باره
بمقتضای زمانه سازی خود را از آنها مینمود - پس ازان (كه
نوبت سلطنت بفردوس آرامگاه رسید - و باقتضای دور فلکی
كوکه پادشاه (كه زن زبان آدر (ست تقریر بود) در مزاج
آن سلطنت مرتبست مداخلت کلی بهم رسانیده رتق و فتق
مهمات پیش گرفت [نامبرده با كوكه مذکور ساز موافقت
گرفته واسطه معاملات مردم گردید - و مراسم پایه شناسی

قمرالدین خان در خانه داشت - در ایام (که نظام الملک
آمف جاه پس از یافتن وزارت موبه داری اوجین بنام خلف
کلان خود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ گرفت) ادر
بنیابست آن موبه تعیین کرد - و پستتر بحضور شتافته پیش
خضر خود بسر می برد - مرد غضوب بود - به آدائیهای او
با پادشاه و رزق رفت زبان زد عالم است - در وقت نادر شاه
متعهد وصول زر (که هر مردم بلده شاهجهان آباد تفریق
یافته بود) گردید - تا آنکه بوقت موعود به نیستی سرا فرو شد *

• روشن الدوله بهادر رستم جنگ •

خواجه مظفر نام خواجه زاده نقشبندی ست - پدر کلانش
خواجه محمد ناصر نام در عهد فردوس آشیانی بهندوستان
آمده در رفعت سلطان شجاع میگذرانید - رفته رفته به منصب
هزاره پانصدی پانصد سوار و خطاب محمد فخرالدین خان
ممتاز گردید - و پس از جنگ (که مابین شاهزاده مذکور
و عالمگیر پادشاه در نواح کهجوه در داد - و سلطان شجاع
در بجانب بتگاله گردانید) مشارایه (که تعینات محل بود)
با چند کس از اقربای خود بر دیوڑی بکار آمد - پس
ازو ماند خواجه عبدالقادر نام - که بلباس درویشی بهرمی برد
در عهد فرخ میر بدلربقا پیرسوی - خواجه مظفر پسر اوست
ابتدا بنوکرئی رفیع الشان امتیاز اندوخته بمنصب هزار

اسپ خود را رسانده بدر رفت - که مدتی از زنده و مرده او
نشان پیدا نبود *

* رعایت خان ظهیرالدوله *

برادر مایندری محمد امین خان بهادر است - صبیح قلیچ
خان در خانه داشت - اما فیمابین برادران چنانچه باید
موافقت نبود - در ایامی (که نظام الملک آصف جاه بهادر
بعد گرفتاری محمد فرخ سیر ببند و بست مالوه سره کشید)
او برفاقت بهادر مذکور بدان صوبه رفت - و در عزیمت
جانب دکن همراه بوده در جنگ سید دلدار عای خان
و عالم عای خان مصدر خدمات شایان شده از اصل و اضافه
بمنصب پنجزاری پنج هزار سوار و خطاب سهرالدوله و صوبه داری
مالوه چهره عزت برافروخت - و چون این معنی خلاف مزاج
اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر (که وزیر مستقل بود)
گردید آصف جاه او را از آنجا طلبداشته بتیولداری پرگانه بالاپور
صوبه برار شاد کام ساخت - و در جنگ مبارز خان عماد الملک
قردوات نمایان نموده زخمی برداشت - و بعد از در روز

مطابق سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سی و شش هجری
بهمن زخمها بملک فدا شتافت - ^(۳) پسرش عظیم الله خان اسم
که از بطن صبیح قلیچ خان بود - و صبیح اعتماد الدوله

بتدارك آن مأمور ساخت . و بصيف الدين عملي خان برادر
خود (که موبه داری برهانپور داشت) بر نوشت . که باتفاق
راجه مذکور به تنبيه که در دیهاریه پردازد - هرچند در موبه
خاندیس تلامی خاطر خواه بآن فریق فساد اندیش بظهور رسید
اما محکم سنگه فوجهای مرته را (که در نواح احمدنگر
بتاخت و تاراج اشتغال داشتند) بمقابله و مقاتله هزیمت داده
تا پای قلعه ستاره (که مسکن راجه ساهو سم) رسانید
پس ازان همراه حسین عای خان بدار الخلافه شتافته بعد
کشته شدن خان مذکور حیدر قای خان پدینام امان جان
و آبرو بحضور پادشاه برد . و بعفو جرائم و عطای منصب
شش هزاره از اصل و اضافه مشمول عاطفت شد . و بستر
بپایه هفت هزاره مرتقی گردید . و شی (که فردای آن میان
لشکر پادشاهی و فوج قطب الملک آریز و ستیز وقوع
یافت) راجه محکم سنگه چون سابق نوشت و خواند
با قطب الملک داشت دفعه از لشکر فبروزی بدر جسته
بقطب الملک پیوست . و چون تمام روز جنگ تا به مانده
ظلمت شب برده بر روی آفتاب عالمتاب فرو هشت
و تمام شب از آویخته سلطانی گلولهای توپ پی در پی
میرسید همین که گوله بحوضه فیل سوار پی او رسید بر پشت

(۲) شاید که نرسید باشد (۳) در [نسخها] از اصل و اضافه شهرنای *

(باب الرابع) [۴۳۰] (مائراامرا)

و تفویض صوبه دارى اوده سرشته اعتبار بدست آورده
بدان صوبه كمر عزیمت بست - و چون مقدمه سادات برهم خورد
از اوده بحضور آمده احراز دولت ملازمت نمود - و سال هفتم
(۲)
بصوبه دارى مالوه از تغیر آصف جاه مامور شده سال نهم
چون هولكر از دكن بملك مالوه درآمده آغاز فتنه نمود
نامبرده بمدافعه برخاسته سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سی
و نه مقتول گردید - تا رسیدن صوبه دار دیگر اولادش بحفظ
بلده اوجین پرداختند *

* راجه محكم سنگه *

(۳)
از قوم كهترى ست - در سرکار امیرالامرا حسین علي خان
ملازم شده معتمد آن نوین بلند مرتبت گردید - رفته رفته
بخدمت دیوانی او سر بلند گشته بسرفوجی رسید - و در
جنگ دارُ خان (كه در سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست
و هفت هجری (رو داد) نامبرده از جمله فیل سواران بود
پس از رسیدن اوزنگ آباد (كه شورش كهدو دیهاریه مكاسدار
(۴)
صوبه خاندیس از همراهیان راجه ساهو برپا شد) ذوالفقار
بیك بخشى حسین علي خان (كه بتنبیه او مامور گشته) مقتول
گردید - حسین علي خان راجه مذکور را با فوج شایسته

(۲) نسخه [ب] نهم ملهار را و هولكر (۳) نسخه [ب] خان بهادر (۴)
در [بمض جا] كهندو دیهاریه *

پنجهزاري و خطاب راجگي و تفويض ديواني خالصه سرامتبار
 بر افراخت . و چون اين کار (که پيشدستی وزارت اسمی)
 به تجویز قطب الملک وزیر بعرضه وجود آمده بود موجب
 برهمی محبت پادشاه و وزیر گشت . و بحث فيما بين بطول
 انجاميد . و آخر موبداری مستقرالخلافه بنام ار قرار يافت
 و بهتر بنظم موبه آله آباد سربلندي اندوخته بدان موب رفيع
 در ابتدای عهد رفيع الدرجات (که مردم فتنه جوی قابو طلب
 نیکو سير پسر سلطان محمد اکبر را در اکبرآباد بسطنت
 برداشتند) بر زبانها افتاد که نامبرده هم میخواهد که بار ملحق
 شود . اما چون ار با زميندار موبه متعلقه خود نزاع داشت
 نتوانست خود را رسانيد . و بعد بدستی آمدن نیکو سير
 جهين علي خان عزيمت تنبيه ار پيش نهاد خاطر گردانيد
 پيش از آنکه روانه شود ار سال اول جاوس فردرس آرامگاه
 مطابق سنه (۱۱۲۱) هزار و یکصد و سي و یک هجري
 بغله در گذشت . پس از برادرزاده ار گردهر پسر دبا بهادر
 (که مير شمشير او گفته ميشد) بغراهم آوردن سپاه و استحکام
 برج و باره قلعه آله آباد پرداخت . اگرچه نوچه بر سر او بسرداری
 حيدر قلي خان آمين پذيرفت اما آخر بوساطت راجه (۲) رتن چند
 بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار و خطاب راجه گردهر بهادر

(۲) در [بعضی نسخه] حيدر علي خان .

(باب الرابع) [۳۲۸] (مآثر الامراء)

خان - به بختاب جد موسوم گشته - درین وقت فی الحمله
رشدی دارد - نصف برگنه امرا پور سرکار مہر (کہ از
محالات آباد این زمان است) از دیوباز در جاگیر اوست - مکرر
بخانہامانی سرکار آصف جاہ رسیدہ - در حالت تحریر دیوانی
سرکار (کہ عمدہ ترین خدمات است) دارد - اما چون این
خدمات را در سرکار ایشان امتدادی و قرارے نیست و ارباب
آن عہدہ سترگ پیوستہ در معرض تبدیل و تغیرند ایام معدود
موعود خود را میگذرانند *

* راجہ چہیلہ رام ناگر *

کہ شعبہ ایست از قوم براہمہ - بیشتر در ملک گجرات
باشند - برادر دیا رام است - ہر دو در سرکار سلطان عظیم الشان
بہر انجام خدمات مالی می پرداختند - دیا رام پس از چند
بمقر اصالی شتافت - و چہیلہ رام بفوجداری محال کر
جہان آباد مامور بود - چون محمد فرخ سیر بادعی سلطنت
و ارادہ جنگ با عم خود جہاندار شاہ از پتنہ روانہ گردید
او ابتدا ہمراہی سلطان اعزالدین پسر جہاندار شاہ اختیار نمود
پستر با چند لک روپیہ از تحصیل تعلقہ خود و جمعیت
شایستہ رسیدہ بملازمت محمد فرخ سیر پیوست - و در جنگ
مقابل کولتاش خان صف آرا گشتہ مصدر ترددات شد
و پس از دوری شدن فتح و فیروزی از اصل و اضافہ بمذہب

تحف میگوشتیدند - حکیم محسن تقرب خان (که منصب وزارت داشت) و اهدا خان (که بمصاحبت سر نخوت می افراشت) از حصد آغشتگی (که ناگزیر عالم هم چشمی سمت) کالیوه تر گردیده بکام بخش دلنشین ساختند - که احسن خان با رستم دل خان یکتائی گزیده اراده قید پادشاه دارد - آن دیوانه دش دشمن خرد دوست نشناس فوراً شقّه بخط خود برستم دل خان نوشت - که جواب نامه بهادر شاه میذوبسم - و استصواب شما هم مطلوب - زود بیائید - چون مشارالیه حاضر شد او را در تسبیح خانه نشانده خود در محل شتافت - فوراً مردم هجوم آورده دستگیرش ساختند - و بعد سه روز آن سید مظلوم را دست و پا بسته زیر پای فیل سواری خودش انداختند و هرچند خواستند (که پامالش نماید) آن حیوان حق شناس اصلاً اقدام بران نمود - تا آنکه فیل دیگر آوردند - و بدان عذاب کشته در شهر تشهیر دادند - و در حوالی املی محل (۲) مشهور مدفون گردید - زنش ببند و بسمت اطراف خانه پرداخته مصتعد جنگ گردید - و چندی کشته و زخمی گردیدند آخر کار او را با یک بهر و میر حسین نام برادر رستم دل خان گرفته خانه را ضبط نمودند - حوالی مشارالیه تا حال در حیدرآباد صوبه دار نشین اسم - از بهرانش جان سپار

(که از جانب پدر بصوبه دارى بيجاپور مامور بود - و در ایام
 هرج و مرج سلطنت بملک گیرى برآمد) احسن خان عرف
 میر ملنگ را (که میر بخشی و سپه سالارش بود) تا کرناٹک
 فرستاده هرچه باقتضای وقت بدست افتاد مغنم دانسته
 روی توجه بتسخیر قلعه گلکنده و حیدرآباد آرد - و چون
 خان مذکور چهار پنج هزار سوار جرار چیده با خود داشت
 شاهزاده حساب او برداشته طی مراحل بتانی می نمود
 تا آنکه بکار طرازی و افسون پردازی احسن خان اگرچه قلعه دار
 گلکنده تن بایلی در ندان اما رستم دل خان فریفته لابه گری
 و چاپلوسی او گشته بعهد و پیمان موکد بموگند قرآن از جانب
 شاهزاده خاطر جمع ساخته باستقبال شتافت *

گویند شاهزاده در کمال بے سامانی و پریشانی با مردم
 خسته و بد حال سواره می آمد که رستم دل خان با سپاه
 آراسته مستعد رفته ملازمت نمود - دران وقت هرچه میخواست
 میتوانست کرد - اما بیاس عهد جز اطاعت و انقیاد بدل
 راه نداده بشهر آرد - و از روی خیر خواهی مصلحت
 محاصره قلعه نداده بتعین عمال و ضبط محال و گرد آردی
 محصول رهنما گردید - و چون سپه سالار و سردار مدبر در
 مرکز شاهزاده احسن خان بود و واسطه کار مشارالیه هم او شد
 اکثر باهم جایس و محشور بوده بضیافت یکدیگر و تواضع

خانرمان - از امیرزادهای کار طلب صاحب نقش بود - و در حضور پدر بکار دانی و معامله فهمی نامه برآورد - و کارهای ملکی صوبه حیدرآباد را (که نظم آن به پدرش مفوض بود) او سرانجام میکرد - چون در سال چهل و پنجم جان سپار خان رخت هستی بر بسمت ایالت آنصوبه بوکلای شاهزاده محمد کام بخش تعلق گرفت - از آنجا (که رستم دل خان از وقت پدر دست در کار داشت - و بجزئی و کلی آن ولایت میرسید) بنیابن مقرر گشت - و باضافه پانصدی پانصد سوار هزار و پانصدی هزار سوار گردید - و در سال چهل و هشتم از تغیر ملائمت خان بفوجداری کرناٹک بیجاپور بافزدنی پانصدی هزار سوار سرافرازی یافت - و در سال چهل و نهم از تغیر دادد خان مجددا بنیابن صوبه داری حیدرآباد سر افتخار^(۲) برافراخت - و از اصل و اضافه دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار چهار دولت افروخت - و در آن هنگام (که عالمگیر پادشاه از آشوبگاه این سرای کاردانی بآرام جای ملک جاودانی خرامش نمود) از کار طلبی و وقت شناسی سپاه بحیار نوکر کرده در مالش و تنبیه مفسدان کوشیده باطراف و جوانب دسمت و پای تردد بحرکت آورد - یک سال و چند ماه بخود سری و خود رانی بسر آورد - پادشاهزاده محمد کام بخش

حسب التماس ذو الفقار خان بهادر وطن داری کوٹہ بدستور
 نیاگانش بنام پسرش رام سنگھ (که در وطنش بود - و ابتدا
 دو صد و پنجاهی و بهرور ششصدی و درین وقت پیاپی هزار
 رسید) قرار یافت . همواره بتعیناتی خان مزبور میگذرانید
 و در تنبیه رانو بن سفتاکهز پره و دیگر مرهتتا بتقدیم خدمت
 می پرداخت . سال چهل و چهارم بعیای نقاره بلند آوازه گشت
سال چهل و هشتم بمنصب دو هزار و پانصدی مرتقی گردیده
 بعزیمت زمینداری مومیدانه از تغیر رار بدهه سنگه (که
 نهایت متمنای او بود) بشرط نگاهداشت یک هزار سوار سرباندی
 اندوخت - و پس از ارتحال خلد مکان وفات محمد اعظم
 شاه گزیده بمنصب چهار هزاری تصاعد نمود - روز جنگ
 در مقابل سلطان عظیم الشان مردانه شتافته نقد جان در باخت
 پس از پسرش بهیم سنگه سرداری وطن یافت - و در جنگ
 (که در سنه (۱۱۳۱) هزار و صد و سی و یک سید دلارای
 خان را با نظام الملک آصف جاه رو داد) بعد کشته شدن خان
 مذکور عار فرار بر خود گوارا نکرده دلیرانه از طربکده همتی
 برخاست - در حالت تحریر کمان سنگه نبیره زاده اش پرور
 ستر سال بن درجن سال بحکومت کوٹہ می پردازد *

• رستم دل خان •

پسر جان سوار خان بنی مختار است - و نواسه میرزا خلیل

و تا عمل آصف الدوله امير الممالک در مملکت دکن بودند)
 قوم انگريز کمر بر استيصال آنها بسته بر آوردند - و خود کرناٹک
 حيدرآباد متصرف شدند - پستّر از بنگاله عمل پادشاهي را
 برداشته صوبه بهار را بتصرف آوردند - و رفته رفته درينولا
 در صوبه آله آباد و اردهه هم شريک غالب شدند - و از بنگاله
 تا اراکات و تلکوکن دکن بنادر ساخته بندر سورت را هم گرفتند
 و در سيکاگل و غيره سرکارات حيدرآباد دخیل گرديدند - درين
 ايام بتقريب رگناٹه راد با مرهٔ مخالفت ورزيده در نواح
 گجرات هنگامه پردازند * اللهم انصر من نصر دين محمد *
 صلی الله عليه و آله و سلم *

* رام سنگه هادا *

زبیر مدهو سنگه هادا سمت - چون جگت سنگه پسر مکند
 سنگه هادا سال بيست و پنجم عالمگيري در گذشت و پسر از
 باقي نماند پادشاه حکومت کوٲه بکشور سنگه برادر مکند سنگه
 (که عم متوفی باشد) مقرر فرمود - و او همراه محمد اعظم
 شاه بمحاصره بيجاپور تعين گرديد - روزی (که امان الله خان
 پسر الله وردی بکار آمد) او زخمی برداشت - و سال سيم بهمنی
 سلطان معظم بمصمت حيدرآباد راهي شده سال سي و ششم
 بمنايقت نقاره کوس بلند رتبيگی برنواخته پستّر در گذشت

(۲) در [بعضی جا] سيکاگل آمده (۳) نسخه [ب] آله وردی خان *

(باب الرء) [۳۲۲] (مآثر الامراء)

آنجا اشرفی (که مراد از نقره قیمت نه آنه باشد) مسکوک بهنگ
فرنگ و پارچه ریزه مس^(۲) که آنرا بزرگ نامند یک فلوس را
چهار بزرگ - برءایا هیچ اذیت نمیرسانند - و برای مسلمانان
پورقه علیحدہ مقرر نموده بودند - اما اگر کھے از آنها بمرد
باطفال او تلقین طریقه خود می نمودند *

و چون این حقیقت بمجمع خلد مکانی رسید بر طبق حکم
پادشاهی معتبر خان فوجدار گلشن آباد (که داماد ملا احمد
نایتہ بود) بر سر آنها تاخته چند کس از زن و مرد با سیری
آورد - پس از آن کپتان کوه عرضداشت بکمال تضرع بخدمت
پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمود - که ما از طرف
شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان دریا هستیم - اگر
مرضی نباشد از خشکی برخاسته بر روی دریا سایر و دلیر
باشیم - از تقصیرات آنها در گذشته فرمان مخلص^(۳) اسیران
فرنگ بنام معتبر خان رفت - پستر بر جهاز گچ سوانی (که
کلانتورین جهازهای متصل بندر سورت بود) و در دریا اهل فرنگ
غارت کرده مزاج پادشاه را شورانیدند - باز حکم تنبیه آنها
صادر شد - اما بلیت و لعل کار پردازان ملتوی ماند - آنها
رگ و ریشه درانیده قوم فراسیس را (که پس از ناصر جنگ شهید
مردارے را از جانب خود همراه مظفر جنگ کرده دادند

(۲) نسخه [ب] مثل مس (۳) در [بعضی نسخه] گچ لوائی *

متوجه نیافت بوطن شتافته بر برادران خود غالب آمد - پستور
متصل لاهور رفته بملازمین خلد منزل پیوست - و در عهد
غردوس آرامگاه با فوج پادشاهی بر سر بهگونت سنگه زمیندار
کره جهان آباد تعیین شده دران جنگ بمردانگی بگرآمد - بقیه
این قوم بنوکرمی پادشاهی می پردازند - مرهقه اکثر محالات
اینها بتصرف در آرد - و در حالت تحریر فوج کلاه پوشان
فرنگ (که از بنگاله عزیمت بخدر سورت نمودند) چندی
در حدود اینها متوقف شده خرابی بسیار رسانیدند *

چون نام کلاه پوشان فرنگ بتقریب مذکور شده تحریر پارک
از سرگذشت این قوم ناگزیر خامه وقائع نگار است - این گروه
از سوابق ایام باجارت حکام کنار دریا مسکن ساخته بطور رعایا
بحر می بردند - کوه بخدر حاکم نشین اینها بود - و در عهد
سلطان بهادر گجراتی بحیله قول حاصل ساخته دو قلعه موسوم
بدمین و بسی در کمال استحکام بغا کردند - و دیهات آباد
نمودند - اگرچه در طول چهل و پنججاه کرده در تصرف آردند
اما در عرض زیاده هر یک کرده و نیم یک کرده نداشتند^(۳) - پای
دامن کوهات کشتار میکردند - و از جنس اعلی مثل نیشکر
و اناس و برنج میکاشتند - و بدستور اشجار نارگیل و نوبل
به شمار مبلغ کالی محصول ازان بر میداشتند - و از نقود مروج

سال سي و سيوم استعفاي قلعه دارى اردني نموده بحضور آمد - و پستتر گاهى براى آوردن خزانه از خجسته بنيان و گاهى برسانيدن قافله از شهر مزبور بلكور تعيين ميشد - و در راه اكثر به تنبيه غنيم مي پرداخت - سال سي و چهارم بتعييناتى شاهزاده كام بخش چهره عزت برافروخت - و چون شاهزاده بر سر واكتميره آمد چنداوي باحسن وجوه سرانجام نمود و همراه شاهزاده بجانب چنچي (كه ذوالفقار خان درانجا بود - و غله كمى داشت) بموجب حكم با غله و غيره شتافت ذوالفقار خان او را دست راست مقرر ساخت - سال چهل و چهارم از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار ممتاز شده سال چهل و هفتم بسه هزارى در هزار و هفتصد سوار سرفراز گرديد - در سال چهل و نهم سه هزارى سه هزار سوار شد - بعد ارتحال خلد مكان برفاقت محمد اعظم شاه بهندوستان رفت - و بمنصب پنجهازى رسيد و در جنگى (كه با سلطان عظيم اشان (در دان) در هراولي بكار آمد - پس از فوتش بهاري چند و پرتهي سنگه پسرانش بر سر وطن تنازع آغاز كردند - درين ضمن رامچند پسر كلانش (كه در ستاره گدده بود) رسيد - چون فوج بهاري چند هم برآمد طرح داده بحضور رفت - و در رتبه (كه موكب بهادر شاهي متصل اجمير توقف داشت) رسيد - چون كسى را

از نزد دلیر خان ببهادر گزیده (که بنگاه درانجا بود) رفت
و سال بیست و یکم فوت نمود - رار داپت سال یازدهم بمنصب
دو صد و پنجاهی هشتاد سوار سرفرازی یافت - و پس از چندی
سه صدی ذات و سوار گردیده بعد فوت پدر پانصدی ذات
پانصد سوار ممتاز شد - اما نوکران پدر را بتسلیم و دلاسا
نگهداشت - سال بیست و دوم بنابر وجه از خانجهان بهادر
ناظم دکن برهم زده بحضور رفت - بستر همراه اعظم شاه
باز بدکن آمد - و بهمرایه حسن علی خان عالمگیر شاهی
در ضاع کوکن رفته در جنگها ترددات نمایان بظهور رسانید
سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب ششصدی
ششصد سوار دو اسبه و سال بیست و چهارم بمنصب هفتصدی
هفتصد سوار و سال بیست و هفتم [که همراه غازی الدین
خان در آردن کبی بفوج محمد اعظم شاه (که محاصره
بیجاپور داشت) و زدن اهل مزاحمت تلاشهای مردانه بتقدیم
در آردن] از اصل و اضافه بمنصب یک هزار و پانصدی یک هزار
و پانصد سوار و خطاب رار سربلندی یافت - و سال سیوم
چون امتیاز گزیده عرف اردنی^(۲) بتصرف پادشاهی در آمد
او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد
سوار و عطای نقاره و قلعه دارئی اردنی سر مباحات برافراشت

(۲) در [بعضی نسخه] اردنی - و در [بعضی کتب تاریخ] اردنی •

شد خلد مکان در ایام شاهزادگی (که بحکومت دکن مامور بود) سبکون را نشان معه زر فرستاده طلبداشته بمنصب یکهزاری ذات بنواخت - و سید عبد الوهاب جونه گدهی (که از چنده در برهانپور وطن اختیار نموده بود) بهخیر بکلانہ مجاز شد - و آن ملک بتصرف^(۲) سلطانی در آمد و چون اوائل سال سی و دوم جلوس فردوس آشیانی شاهزاده مزبور بعیادت پدر گرامی قدر عزیمت دارالخلافه نمود و پس از رسیدن متصل اوجین جنگ با مهاراجه جسونت سنگه رو داد نامبرده مصدر تردد شده زخمها برداشت و در محاربه دارا شکوه نیز همین قسم حسن خدمت بتقدیم رسانید - و پس از جنگ شجاع بتعاقب و تذبذب جنیت بزدیاه دستوری پذیرفت - بهتر تعینات دکن شده در مهم تعلقه بیجاپور در میسر میرزا راجه بود - سال دهم از میرزا راجه برهم زده بحضور رفت - و همراه محمد امین خان ناظم کابل متعین گشت - و چون صحبت او با خان مزبور موافقت نکرد سال یازدهم طلب حضور شده تعیین فوج دکن گردید و همواره در جنگها مصدر ترددات میشد - سال نوزدهم (که جنگی بهرداری دلیر خان با دکنیان (و داد) نامبرده با دلپت پسر خود در چنداولی جا گرفت - سال بیستم بیمار شده

(۲) نسخه [ب] بتصرف درآمد *

ضمیمه گردید - سال چهل و سیوم بداروغگی جلوس از تغیر ذو الفقار خان اختصاص گرفت - و در تسخیر قلعه ستاره و قلعه پرلی ترددات شایسته بظهور آورده سال چهل و چهارم بخدمت بخشگیری درم از انتقال مخلص خان آئینه بخت را جلا داد و بعد فتح قلعه سخرلنا باغافه در مد سوار سر رشته حسن قبول بدست آورد - سال چهل و هشتم مطابق سنه (۱۱۱۵) هزار و یکصد و پانزده هجری در عین جوانی بساط زندگی در پیچید - پسرانش خلیل الله خان و اعتقاد خان را (که ثانیاً بر روح الله خان مخاطب شده) خلع ماتمی بخانه ابلاغ یافت - بحضور آمده تسلیهات بتقدیم رسانیدند - و صبیحه آن مرحوم بعطای جواهر قیمهت پنجهزار (روپیه تسای پذیرفت *

* راولپت بندیلہ *

ولد راول سبکون پور بهگون رای بن راجه برسنگه دیو است - گویند وطن نیاکان این قوم کاسی ست - یکی از اسلاف اینها از انجا بر آمده در کهیدا گدازه کتک سکونت اختیار نمود که بکهیرار ملقب گردید - مدتی پیش ازین کاسی راج نام (که جد بیست و چهارم راولپت بود) در آلکائی (که الحال ببندیل کهند شهر است) جا گرفته پرستش بندوا سی دیوی میکرد - ازین جهت ببندیل نامزد گشته - چون در عهد اعلی حضرت سرکردگی این گرهه بر اجه پهار سنگه مقرر

از اورنگ آباد یا احمد نگر (که معمور پادشاهی بود) تعیین گردید - و سال سی و سیوم (که قلعه فیروز نگر عرف رایچور بمساعی جمیله پدرش روح الله خان مفتوح گشت) نامبرده مورد مرام خمری شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار لوای کامیابی برافراخت - و سال سی و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و هفتصد سوار بر معارج ترقی عروج نمود - و چون سال سی و ششم پدرش بدار بقا پیوست از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و از تغیر مخاص خان بخدمت قور بیگی شرف امتیاز یافت - سال سی و هشتم بداروغگی بندهای جلو و پستر از تغیر مختار خان بخدمت میرآشی و اضافه پانصدی چهره افتخار برافراخت - و سال سی و نهم باتفاق جمعی به تنبیه سفتاکهور پره مامور شد - قضا را آسیده کای بتفصیاء (که در احوال قاسم خان کرمانی بزبان خامه گذارش یافته) باو رسید - که اسباب همراهی داده از دست مرهقه رهائی جست پادشاه بعد سنوح این خبر او را بنظم صوبه بیدر تعیین کرد و آخر سال چهارم بحضور آمده سال چهل و یکم مخاطب بخطاب روح الله خان گشت - و بخدمت خانسامانی از تغیر فاضل خان پوهان الدین (که مستعفی شده بود) سرمایه سربلندی اندوخت پستر داروغگی دیوان خاص از انتقال سیادت خان سید اوغلان

(مائراامرا) [۳۱۵] (باب الرابع)

برای او گرفت . و بر وفق قرار ده هزار روپيه بار داد
آرباب عذاب اين معامله را بے کم و کاست پادشاه رسانيدند
خلد مکان بعد دو سه روز بخان مذکور پريد . که راجه زر
لر خزانه گرفت . او بداهة عرض کرد که اين مردم از خود غرضي
بے لحاظ هر وقت آمده شلائين ميشوند . و ما بندها را
هر وقت جرأت عرض نيست . لهذا بالفعل ده هزار روپيه بمستدعي
داده تيمه را نگاهداشته شد . بهنگام درخواست دفعات
داده خواهد شد *

بالجمله آن امير پسندیده منخس همت بر فيض (ساني
و کار روائی خلق مي گماشت . و ايواب انجراح مطالب را
بر روی ادائي و اقامي مي کشود . و در امراي عالمگيري
بفياضي و شگفته (رئي يکتا بود . پسر دلانش سيف الله خان
بعد فوت پدر بششماه رخت هستي بر بخت . و پسر دومش
خانه زاد خان است . که بخطاب پدر مخاطب شده . ترجمه او
مايحه نگرش يافته . و پسر سيوم او بيدرام خان محمد باقر است
که در عهد فردوس آرامگاه نيز زنده و بجاگيری در ساخته بود *

* روح الله خان خانه زاد خان *

پسر روح الله خان اول است . ابتدا بمنصب در خور
و خطاب خانه زاد خان سر بلند شده سال بيست و هشتم
جلوس خلد مکان جهمت آردن پرستار خاص اودپوري محل

چون احوالش بنفس شماری و احتضار انجامید خادمگان بعیادتش
تشریف فرمود - آن مصروف طریقه اخلاص و منهک راه بندگی
درین اثنا (که دم واپسین بود) این بیت خواند *

* بیت *

* چه نیاز رفته باشد ز جهان نیازمندی *

* که بوقت جان سپردن بسرش رسیده باشی *

خان مزبور باصابت شعور و حدت فهم متصف بود - و اکثر
اطوار نیک و اوضاع پسندیده داشت - و خوش تقریر و صاحب
تمهید بود - اکثر عرضهایش در پیشگاه خلافت مقبول و منظور
میشد - غریبتر آنکه مزاج خلد مکان بسیار تدین دوست و اینجا
مهم سازی و آشوب را روز بازار و با داد و ستد سروکار بود
اما قسمه نقش اعتبارش درست نشسته بود که با وجود آگاهی
پادشاه و عزم اصرار بر عدم پیشرفت نوعی ساخته و پرداخته
بعرض میرسانید که پادشاه ناچار شده پذیرا میکرد *

گویند یکی از راجها (که بامتداد یساق دکن و دیر (سعی
زر جاگیر هندوستان احوالش بعصرت کشید) مکرر و متوایی
بوساطت روح الله خان زری بطریق مساعدت از سرکار پادشاهی
گرفت - و باز استدعا داشت - خان مزبور قبول نمیکرد - راجه
از ناچاری التماس نمود - که درین مرتبه آنچه از سرکار بدهند
یک حصه بمن و دو حصه در وجه حق السعی بگیرند - خان
مزبور گذارش احوالش بعنوان شایسته نموده سی هزار روپیة دیگر

اینست که خدا هیچ رتبت نظر لطف از بنده خود باز نمیگیرد
مدتها بفقیری و بینوائی گذراندم . و یکدفعه پادشاهی (سیدم
که هرگز در دهم و خیال نمیگذشت . اکنون (که زمان پاداش
برخه اعمال است) زمام اختیارم بدست مثل عالمگیر پادشاه
میدهند . جای شکر است نه مقام شکایت *

بالجملة بعد ازین فتح (که در سال سی و یکم سنه (۱۰۹۸)
۱۰۹۸
هزار و نود و هشت هجری برآو ظهور داد - و فتح قلعه گولکنده
مبارک باد تاریخ است) پادشاه رایت عزیمت بنظم مملکت
وسیعہ فسیحہ بیجاپور برافراخت - و ایالت حیدرآباد (که
بدار الجهاد موسوم شده بود) بروح الله خان ارزانی فرمود
پستر بحضور رسیده در مبادی سال سی و سیوم بانتزاع قلعه
ریچور از تصرف کفره مقهور مامور شد - خان مذکور بمساعی
جمیاه آن حصار زمینه را مستخلص گردانیده مورد تحصین
و آفرین گشت - و بغیروز نگر موسوم گردید - و در سال سی و پنجم
بگوشمال زمیندار سکر و واکندیره دستوری یافت - و در آغاز
سال سی و ششم بهناکھت شاهزاده محمد عظیم دومین خلف
پادشاهزاده شاه عالم بهادر با صبیہ کریمہ خود عایشه بیگم مرقی
مدارج اعزاز گردید - در آخر همین سال سنه (۱۱۰۳) هزار
و یکصد و سه در قطب آباد کلکله مرحله پیمای نیستی گردید *
۱۱۰۳
* روح در تن ملک نمازد *

تاریخ یافته اند

بیگانه ساخته با خود ایل گردانید - چنانچه آن بے مروت
حق نداشت و بیست و چهارم ذی القعدة نیم شب بخشی الملک را
با زمست خان و مختار خان (که فرصت جویای کرد قلعه
می گشتند) از راه کهرکی (که اهتمام آن دروازه بآن نامعتمد
مفوض بود) درون قلعه درآورد - و بخشی الملک یکسر بخانه
ابوالحسن والی آنجا (که در گران خواب غفلت بود) رفته
بے آنکه او و همراهانش حرکت مذبحی نمایند دستگیر نمود *

گویند چون صدای دار و گیر بخشی الملک بلند شد شیون
و فریادهای از مردم محل برخاست - ابو الحسن املا از جا
در نیامده بتسلیم هر کدام پرداخت - و از همه بجای و وداع^(۲)
خواسته بجای خود آمده نشست - و با یاران نو رسیده
و مهمانان ناخوانده بر سلام علیک زبانی سبقت نمود - و بے آنکه
چین بر جبین داشته باشد و وقار سلطنت از دست دهد
تا دمیدن سپیده صبح گرم صحبت گشت - و چون بکامل خبر
طعام کشیدن آورد با عزه تکلیف طعام نمود - روح الله خان
از روی تعجب پرسید - که این کدام وقت طعام است - ابوالحسن
صدعا در نیافته یا عمدا گفت - وقت خوردن من همین است
روح الله خان گفت - میدانم اما درین حالت تشویش چگونه رغبت
میشود - او جواب داد که راست میگوئید - اما اعتقاد من

از فرقدین برگذشت - و در همین سال بیست کون شتافته
 معاربت نمود - و در سال بیست و هشتم بعطای نقاره
 سر برافراخت - و بمالش مفسدان بیجاپور (که شاهزاده
 محمد اعظم شاه آنرا محامره داشت) رخصت یافت - و در
 آخر همین سال (که سواد شولا پور مخیم خیام پادشاهی
 بود) از بیجاپور (سیده بجای خان فیروز جنگ باقامت
 احمد نگر شتافت - و در سال سیم ماه ذی القعدة (که از فتح
 بیجاپور هفته نگذشته بود) از انتقال اشرف خان مربع نشین
 چهار بالش میر بخشگیری گردید - و در همان ایام چون رایت
 ظفر طراز پادشاهی بتسخیر حیدر آباد باهتزاز آمد (روح الله
 خان را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار مورد
 مرحام ساخته بنظم ^(۲) اشتات موبه برهم خورده بیجاپور گذاشتند
 و پس ازان (که محامره قلعه استوار گلکنده بامتداد کشید)
 خان مشار اییه حسب الطلب احراز دولت آستانبوس سلطنت
 نموده بامور کشایش قلعه مامور گشت - و خان مذکور از
 گریز فکری بلبه و فریب در آمده بوساطت زلمست خان کلان
 عبد الله خان پنی بیجاپوری معروف بهرانداز خان را (که
 پیش از فتح بیجاپور بذکگی درگاه پادشاهی اختیار کرده
 باز بابوالحسن پیوسته معتمد او گشته بود) از راه و (سم اخلاص

مشمول انظار تربیت خسرانی گردید - و در سال دهم بمنصب
 دو هزار و خدمت آخته بیگی فرس کا یابی^(۲) مهمیز نمود - و در
 سال شانزدهم بفوجدار می دهامونی اختصاص یافت - و در همان
 ایام بذایر جهتم معزول المنصب گشت - پستتر در سال هیزدهم
 بیحالی هزار و پانصدی چهار صد سوار منصب جولانی عرصة
 نوکری شده بفوجدار می سهارنپور دستوری یافت - و در سال
 نوزدهم باز آخته بیگی شد - و در بیستم سال از تغیر اشرف خان
 بوالا خدمت خانسامانی امتیاز اندوخت - سال بیست و دوم
 از انتقال داراب خان بمیر آتشی سرگرم گردید - و در سال بیست
 و چهارم از تغیر عاقل خان خانی ببخشیکری دوم عام ناموری
 برافراخت - و هنگامی (که ساعت وسیع مساحت دکن مطرح الویة
 پادشاهی گردید) او از کار طابی و خدمت گزینی بیشتر به تذبیه
 و تعریک مفسدان تعیین میشد - و در سال بیست و ششم
 والدہ ماجده او حمیده بانو بیگم (که خالہ حضرت خلد مکان
 بود) در در نقاب عدم کشیده - نواب زیب النساء بیگم دومی بذت
 خلافت (که از جمیع بذات مکرمه بسعادت حضور پدر بزرگوار
 خصوصیت داشت) بخانہ روح الله خان (فته بتمزیت پرداخت
 و پادشاهزاده محمد کام بخش او را از ماتم برداشته بملازمت
 اقدس آورد - و بصنوف عواطف پادشاهی فرق مباهاتش

بیست و چهارم مطابق سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجری
تار و بود زنگی برگسیخت *

* رندوله خان غازی *

بیجاپوری - در وقت عزیمت سلطان اورنگ زیب بهادر
از دکن به هندوستان ملتزم رکاب بوده در معارک مصدر ترددات
پسندیده گردید - پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگه
بخطاب رندوله خان و از امل و اضافه بمنصب چهارهزاری
چهار هزار سوار از انجمله هزار سوار دو اسبه سه اسبه سر عزت
برافراخت - و پس از جنگ اول دارا شکوه بانعام ده هزار روبیه
ممتاز گشت - پستر بانقل شیخ میر خوانی جهمت سد بودن
بر راه آمد سایمان شکوه تعین گردید - پس از ان تعینات یساق
دکن شده بمهمات پادشاهی می پرداخت - سال نهم باتفاق
دایر خان داؤد زئی به تنبیه زمیندار چانده شتافت - سال
بیست و هفتم مطابق سنه (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار هجری
بساط هستی در پیچید *

* روح الله خان *

اول - پسر دوم خلیل الله خان یزدی سمی - در آخر سال دوم
عالمگیری بصبیة امیرالامرا شایسته خان منسوب شده از امل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدی و خطاب خانی چهره مراد
برافراخت - و در سال ششم بخدمی مهر بخشی گری احدیان

بدست کرد . و در همین سال باضافه پانصدی پنجاه سوار
 اختصاص گرفت . سال بیست و چهارم از داروغگی مذکور معزول
 گردیده بداروغگی کتابخانه و نقاشخانه از انتقال میر صالح
 خوش نویس نقش مراد بکام خویش دید . سال بیست و پنجم
 بافزینی صد و پنجاه سوار فخل امیدش بارور گشت . سال
بیست و هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی
 پانصد سوار و خطاب رضوی خان و تفویض تعلقه بخشی گری
 و رانعه نویسی صوبه احمد آباد از تغیر دوست کام و امینی^(۲)
 آنصوبه چمن آرزویش شکفت . در سال سیم از انجا تغیر شده
 پیشگاه سلطنت رسیده بتقرر خدمت عرض وقائع صوبجات
 کارش ببلندی گرائید . چون زمام سلطنت بقبضه اقتدار خادمگان
 درآمد دولت ملازمت دریافته سال دوم بدوازده هزار (رپینه
 سالیانه موظف گشته گوشه عزمت گزید . سال پنجم مشمول
 عاطفت گشته بمنصب دو هزار و پانصدی چهار صد سوار
 و عطای خلعت و جمدهر میذاکار آب رفته بجو آورد . سال
 نهم بدیوانی سرکار بیگم صاحب از تغیر رشیدای خوش نویس^(۳)
 و اضافه صد سوار کام دل برگرفت . سال دهم بخدمت جلیل القدر
 . صدارت اعظم از تغیر عابد خان و عنایت خلعت و از اصل
 و اضافه بمنصب سه هزار پانصد سوار عرصه اعتلا پیمود . سال

(۲) در [بعضی نسخه] دولت کام (۳) نسخه [اب] رشیدی *

خلد مکان میان خلد منزل و اعظم شاه نزاع در داده اولین
ظفر مند شد او بخطاب رام راجه و منصب سه هزار و پانصدی
و زمینداری مومیدانه و کوته (که متعلق برام سنگهه نبیره
مادهو سنگهه هادا بود - و نامبرده همراه اعظم شاه کشته گردید)
لوای استقلال برافراشت - و با بهیم سنگهه پسرار آغاز مناقشه
نمود - پس از درگذشتن او پسرش امید سنگهه ^(۲) چندی بحکومت
وطن پرداخته باولاد خود گذشت - در حالت تحریر کشتن سنگهه
نبیره از در وطن قیام دارد * ^(۳)

(۴) • رضوی خان سید علی •

دومین پور صدر الصدور میران سید جلال بخاری ست - که
احوالش جداگانه بنوک قام گذشته - چون فردوس آشیانی سال
بیستم جاس از دار السلطنه متوجه کابل گردید سید جلال را
(که دران هنگام بیماری عارض شده بود) در دار السلطنه
گذاشته نامبرده را در رکاب گرفت - که بزیابت پدر بصرانجام
تعاقب پردازد - و پس از ارتحال پدر باضافه ده بیست بمنصب
هزاری دو صد سوار کامیاب گشت - سال بیست و یکم باضافه
پانصدی دو صد سوار چهره عزت برانروخت - سال بیست
و دوم بدارنگی جواهر خانه و مرصع آلات نگین بلند نامی

(۲) نسخه [ب] دمید سنگهه (۳) نسخه [ب] داشت (۴) در [بعضی

محصوران تنگ گردیده بوساطت او قلعه را سپردند - پس ازان (که شایسته خان از دکن معزول گشت - و مهاراجه جسونت سنگه جهت تادیب سیوا دران ضلع متوقف شد) او نیز در همراهیانش ماند - چون همشیره را بهار سنگه بدست مهاراجه بود مهاراجه زن خود را از وطن طلبداشته واسطه نمود که با وی ساز موافقت کوک نماید اما را بهار سنگه حق نمک مقدم داشته تن بموافقتش در نداد - و پس از رسیدن میرزا راجه جیسنگه بدکن در یساتها همپائی او اختیار کرد - و سال نهم همراه دلیر خان بر سر زمیندار چانده شتافت - از نسخه داکشا معام می شود که او مدتی در اورنگ آباد نشست - با سلطان محمد معظم خصوصیت بهم رسانیده بود - سال بیست و یکم مطابق سنه (۱۰۸۸) هزار

و هشتاد و هشت هجری بنیستی سرا رفت *

چون ارلاد نداشت سرداری وطنش به ندیره بهگونت سنگه برادرش موسوم بانورده سنگه پسر کشن سنگه (که سلطان محمد اکبر در اران صوبه داری ارجین طالبداشته - و بصدر ادای خارج بجمده رگشته گردید) تقرر یافت - و پس از فوت او پسرش بده سنگه بجای پدر بسرداری وطن سرفرازی یافت مدتی بتعیذاتی خاد منزل در کابل بود - چون بعد رحلت

(مائراامرا) [۳۰۵] (باب الرابع)

بر طبق حکم حضور بفوجداری سرکار کامروپ^(۲) نامزد گردید
و چندی صوبه دار آدیبه ماند - سال نوزدهم از انجا معزول گردیده
تعیینات یساق دکن شد - و چندی فوجدار ناندیر بود - و وقت
مورود در گذشت *

• راور بهاو سنگه هادا •

پسر راور ستر سال است - که در جنگ متصل سموگده
به راولی دارا شکوه جا یافته بجرأت جان در باخت - نامبرده
سال اول جلوس خلد مکان از وطن بحضور رسیده دولت دار
اندوخت - و بمذنب سه هزاری دو هزار سوار و عطای عام
و نقاره و خطاب راولی و زمیذاری بوندی و غیره محالات بروی
نیاگان خود سرعزت برافراخت - و در جنگ شجاع با توپخانه
پادشاهی (که پیش می چینند) تعیین شد - و پس از فرار
شجاع همراه پادشاهزاده محمد سلطان بتعاقب او مامور گردید
پس از آن (که لشکر شاهزاده از بیروم واقع راه بنگاله آن طرف
گذشت) نامبرده بخصمت شاهزاده جدائی گزیده معاودت
نمود - و بتعییناتی دکن نامزد شد - سال سیوم همراه شایسته
خان امیرالامرا در محاصره قلعه احلام آباد عرف چاکنه ساخته
ملک التجار سرلشکر سلطان علاء الدین بن احمد شاه بهمنی
(که بتسخیر ملک کوکن تعیین شده بود) کمر همت بخت

(۲) صفحه [پ] نامروپ *

اورا و برادر کلانش اسد الله را باضافه منصب نوازش فرمود
 شان بیست و هشتم چون اسد الله (که تهمینه داری چاندور
 داشت) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار
 شان کام شده بتیولداری و نظم ایاجپور مامور گشت او بتهمینه داری
 چاندور دامزد گردید . سال سیم چون هادی داد خان عم او
 فوت نمود و دران سلصه به از دیگر نبود از اصل و اضافه
 بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بر نواخته آمد
 تا جمعیت هادی داد خان متفرق نشود . در ایامی که محمد
 اوزنگ زیب بهادر قوسن عزیمت از دکن جانب هندوستان
 تیزگام ساخت) او مرافقت شاهزاده گردید . پس از جنگ
 مهاراجه جهونت سنگه بعطای خلعت و علم و از اصل و اضافه
 بمنصب سه هزار و سه هزار سوار از انجمله پانصد سوار دو اسبه
 سه اسبه و خطاب پدر چهره عزت برافروخت . و پس از
 جنگ اول دارا شکوه بانعام بیست هزار (دبیه سرمایه مباحات
 اندوخت . و بعد محاربه سلطان شجاع باتفاق معظم خان سپه سالار
 در تعیناتیان شاهزاده محمد سلطان قرار یافته بجانب بنگاله
 مرخص گشت . و در معارک و مصائب آن ملک با سردار شریک
 تردد بوده در دفع اعادی طریق جانشیاری سپرد . سال چهارم
 همراه سپه سالار بملک کوچ بهار و کوچ آشام در کارها مستاعی
 چهل و پنج سال پندیم رسانید . سال پنجم چون از انجا معاودت واقع شد

و اواخر همین سال چون خبر هنگامه آشیا میاں پر گواهی سرحد
 بنگاله و کشته شدن سید فیروز خان تھانه دار آنجا به سامع
 پادشاهی رسید او با جمعی کثیر بدان صوب دستوری پذیرفت
 و باضافه هزار و سوار اختصاص گرفت - سال نوزدهم
 ازان هم برگشته بهز آستانبوس تارک مباحات آراست . و وقت
 موءود جهان گذران را گذاشت . پسرش کنور کشن سنگه . که
 در حین حیات پدر منصب در خور یافته چنده تعینات کابل
 بود - پس ازان در خانه جنگی زخمی شده بمقر اصلی شتافت
 بشن سنگه پسرش بمنصب هزار و چهار صد سوار مفتخر گشته
 بعد فوت پدر کلان بخطاب راجگی و عنایات دیگر چهره اعتبار
 بر افروخت - چنده بمالش راتھوران و مدتی بفوجداری
 اسلام آباد می برداخت - پس ازان (که راه عدم پیش گرفت)
 سال چهل و چهارم بجیسنگه پسرش بخطاب راجه جیسنگه
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار ناصیه
 بخت روشن گردانید - سال چهل و پنجم همراه جماعه الملک
 اسد خان بتسخیر قلعه کھیلنا کمر همت بر بست - احوالش
 جداگانه ارقام یافته *

• رشید خان الہام اللہ •

پسر دوم رشید خان انصاری ست - چون پدرش سال
 بیستم و دوم فردوس آشیانی باختر سرا شتافت پادشاه

و سلام و معجرائی شاهزاده نموده پس ازان رجعت القهقوي
 کرد - سال سیوم برای آوردن سلیمان شکوه (که نزد زمیگذار
 سري نگر بود - و او معرفت میرزا راجه جیسنگه فرستادن
 بحضور قرار داده) روانه گردید - و با پسر زمیگذار بدارگاه
 سلطنت آمد - و پس از تعیین شدن میرزا راجه بیساق دکن

در حضور ماند *

چون سال هشتم ملاقات نمودن سیوا بهونسله با پدرش
 بعرض رسید او بعزایت خاعت و زیور مرصع و ماده فیل
 کامیاب گشت - و چون سیوای زیور با سنبها پسر خود از دکن
 آمده بملازمت پیوست درز اول پادشاه از ناعیه او نقش استکبار
 خوانده بنامبرده (که واسطه ملازمت بود) تاکید فرمود - که
 او را نزدیک خود فرود آورده از حال او باخبر باشد - چون
 آن مکار بحیله سازی (که در احوال راجه ساهو بهونسله رتمزده
 کماک اخبار سنج گشته) پنهان از انجا برآمده راه گریز
 پیش گرفت . او به بیخبری معاتب گردیده بتغیر منصب و منع
 کورنش مورد خشم شد - و پس از فوت پدر سال دهم مطرح
 انظار عاطفت گردیده بعطای خلعت و جمدهر مرصع با علاقه
 مودارید و شمشیر با ساز مرصع و اسب عربی با ساز طلا
 و غیل خلعه و عه جمل زربفت و ساز نقره و خطاب (اجلی
 و منصب چهار هزار و چهار هزار سوار سر بلندی اندوختن

(مائتوالمرا)

[۳۰۱]

(باب الرابع)

پنجاه هزار سوار پانصد سوار دو اسبه سه اسبه سربلند شده
کلاه گوشه کامیابی کج نهاد - و سال دهم در رکاب شاهزاده محمد
معظم باز بدان صوب رفته سال شانزدهم مطابق سنه (۱۰۸۳)
هزار و هشتاد و سه هجری بمقر اصلي شتافت - مانکنگه
و مہاسنگه و انوپ سنگه پسرانش بحضور آمده بعطای خلعت
غرق مباحات برافراختند *

* راجه رام سنگه *

کچھو راهه پسر کلان میرزا راجه جیھنگه اسمت - سال شانزدهم
جاوس چون فردوس آشیانی باجمیر متوجه شد از همراه پدر
رسیده بملازمت پیوست - و سال نوزدهم در حین (که پادشاه
از لاهور بصمت کابل لوای عزیمت افراخت) با پانصد سوار
از وطن آمده بعذایت خلعت و منصب هزاری هزار سوار کامیاب
گشت - و باضافهای متواتره بمنصب دو هزار و پانصد
سوار و مرحمت علم فایز شد - سال بیست و ششم باضافه
پانصدی امتیاز اندوخت - و سال بیست و هفتم باز باضافه
پانصدی چهره عزت افروخت - در جنگ سموگده همراه دارا شکوه
بود - پس از هزیمت او ببارگاه عالمگیری رسیده سال اول همراه
شاهزاده محمد سلطان و معظم خان بتعاقب شجاع مامور گردید
و از اثنای راه بشهرت اکاذیب (که پس از جنگ دوم دارا شکوه
در زبانها افتاده بود) دل بای داده چنده ترک احمد رفت

بانهدام چیتور (رانه گردید - سال سی و یکم با معظم خان
 و غیره بصوب دکن نزد شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر
 غوای عزیمت افراشته در نبرد عادلخانیه تردد عظیم نموده
 همببرد خود را از هم گذرانیده بسه زخم کاری و جراحتهای منکر
 پیاده شد - جمعی کثیر از تابینان او بکار آمدند - در جلدوری
 نیکو خدمتی از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری چهار هزار
 سوار و عطای خاعت خاصه و شمشیر مرصع و اسب عربی
 با زین زرین و فیل و ماده فیل درجه اعتلا پیمود - و یک لک
 روپیه در طلب تقدیمی او تن شده رخصت وطن یافت - و در
 جنگ مهاراجه جسونت سنگه با خاد مکان با جمعی از راجپوتان
 همقوم در میمنه راجه قرار گرفت - چون جنگ ترازو شد نامبرده
 ناموس پرستی را خیر باد گفته بجانب وطن راه فرار پیموه
 و پس از جنگ دارا شکوه ببارگاه عالمگیری از دولت آستانبوسی
 جبین عقیدت را ثورانی ساخت - در جنگ دوم دارا شکوه چون
 در قصبه توره جاگیر نامبرده گذاشتن اسباب زیادتی با بعضی
 پرستاران محل قرار یافت او بصیانت آنجا ماند - و سال دوم
 باتفاق شایسته خان امیرالامرا و سال هفتم بهمرامی میرزا راجه
 چیستگه بسرزمین دکن تعیین گشته در کشایش قلاع متصرفه
 هیوا بهونهه و تخریب ملک عادل خان مراسم نیکو خدمتی
 و جهانفشانی بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری

بهمراهی علمای مردان خان امیر الامراء بتخصیر بلخ و بدخشان
مقرر شده پس ازان بهمراهی شاهزاده مراب بخش روانه
آن سمت شد *

چون شاهزاده مزبور بعد بهست آمدن بلخ دل ازان ملک
بر گرفته روانه حضور گردید او هم پیشاور آمد - ازانجا (که
مردم متعینه این یساق از عبور اٹک ممنوع بودند) درانجا
توقف گزید - پس ازان همراه شاهزاده محمد ارننگ زیب بهادر
بصوب بلخ و بدخشان مراجعت نموده در جنگ ارزبگان بهره
مامور شد رخش فتح و ظفر بر جهانند - و پس از معارفت
شاهزاده از صوبه مذکور دستوری رطن گرفت - و سال بیست
و دوم همراه شاهزاده محمد ارننگ زیب بهادر تعیین یساق
قندهار گردیده ازانجا همراه رستم خان بمدافعت قزلباش
پیشتر شتافته مساعی جمیله بکار برده از اصل و اضافه
بمنصب پنجہزری دو ہزار و پانصد سوار ببلند رتبی گزید
بستر نوبت دوم بهمراهی شاهزاده مذکور بمہم مسطور قرار یافته
بنابر بیماری در پیشاور ماند - و پس از رسیدن موکم معلی
دران نواحی درامت بار در یافته رخصت وطن حاصل کرد
و نوبت سیوم همراه شاهزاده دارا شکوہ بمہم قندهار شتافت
و ازانجا بهمراهی رستم خان جہت کفایش قلعه بست
راہی گشته سال بیست و ہشتم بهمراهی علمای معدالہ خان

(باب الاول) [۲۹۸] (مائت و انصم)

برخاست او التزم ركاب شاهزاده از دست نداده در ايامى كه
پادشاهزاده از بنگاله گذشته روى توجه بجانب آله آباد آورد
و ازان طرف بحكم جنم مكاني سلطان پرويز با تاليفى مهابت
خان با افواج پادشاهي آمده تاليفى فئدين (و داد) او دست
جلادت بر كشاده بآئين ملازمان نمك حلال جان نثار گرديد
رايستگه بس از سرير آرائى صاحب قران ثاني سال اول
به پيشگاه خلعت رسیده با وجود خرد سالي نظر بر حقوق پدرش
بخلعت فاخره و سر پيچ مرصع و جمدهر مرصع و منصب دو هزارى
هزار سوار و خطاب (اجگي و اسپ و فيل و انعام بيست هزار
روپيه سربلندي اندوخت . و سال پنجم باضافه هزار و دريست
سوار رايت عزت برافراخت . و سال هشتم همراه شاهزاده
محمد اورنگ زيپ بهادر (كه پشتگرمى افواج متعينه به تذبیه
ججهار سنگه نامزد شده بود) تعين يافت . و سال نهم
باضافه سه صد سوار امتياز گرفت . و سال دوازدهم همراه
شاهزاده دارا شكوه بصوب قندهار كمر عزيمت بست . و سال
چهاردهم بعنايت نقاره كوس اعتبار نواخته بهمراهى سعيد خان
ظفر جنگ بتنبیه جگت سنگه زميندار جمو (كه سرتابي
بنیان نهاده بود) مامور گشت . و سال پانزدهم از اصل و اضافه
بمنصب چهار هزارى دو هزار سوار مفتخر شده همراه شاهزاده
دارا شكوه بجانب قندهار دستوري پذيرفت . و سال هيزدهم

(مائرا لامرا) [۲۹۷] (باب الرواد)

خلعت تحلی یافت - و بستر چون کار طلبی او از روی مرصداشت
خالدوران سید محمود معلوم شد از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدی در هزار و پانصد سوار مباحات اندوخت
و پس از جنگ دوم دارا شکوه بفوجداری بهلسه از تغیر
راجه عالم سنگه سروراز گردیده سال سیوم برای تنبیه
جنیت بندیه (که در نواح موبه مالوه گرد فساد برداشته بود)
تعیین شد . و در سال دهم بکمک شمشیر خان (که بجهت
مالش دادن بگروه یوسف زئی مقرر بود) دستوری پذیرفت
و سال ییزدهم تعینات محمد امین خان موبه دار کابل گردید
چون بقتل خلیبر رسیده بر خان مزبور رافعه شکست (داد
ازان بعد احوالش بنظر نرسیده . بیرون احاطه بادا از رنگ آباد
مغرب رویه مایل بجنوب پورا بنام او آباد است »

• راجه رای سنگه سیمردیه •

پسر مهاراجه بهیم پور رانا امر - سنگه است - چون سال نهم
جهانگیری شاهزاده شاهجهان بهم رانا امر - سنگه نامزد شد
و رانا پس از تنگ شدن بدراجتجا زده شاهزاده را دریافت
ازان بعد بهیم پسر او بهلازم پیشگی شاهزاده سرانتخار بوافراخته
در تنبیه زمیندار تعاقب گجرات و محاربات اهل دکن را
بهشکست گونخواه ترددات شایان بعمل آورده نامی بشجاعت
و دلیری برآورد . و چون میان پادشاه و شاهزاده غبار درونی

(باب التواد) [۲۹۶] (مأثرا لامرا)

تعیین گردید - و درین سفر مکرر مصدر ترددات^(۲) گفته با گروه
الملکان بارها چپقلشهای شایان و زد و خورد نمایان نمود - سال
بیست و دوم (که قلعه تذهار بتصرف قزلباش^(۳) رخصت)
او نیز مکرر در رکاب سلطان اورنگ زیب بتخصیر قلعه مذکور
رخصت پذیرفت - و در جنگ با قزلباش پای استقامت بر جا
داشته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و بار سیوم همراه سلطان
دارا شکوه بدانصو شتافت^(۴) - و پس از مراجعت سال بیست
و هشتم بفوجداری بهلسه مضاف صوبه مالوه سر عزت
بر افراخت - و سال سیم همراه معظم خان میر جمله نزد
سلطان اورنگ زیب بهادر بصوب دکن راهی گشت - سال
سی و یکم طلب حضور شده همراه مهاراجه جسونت سنگه
(که بعد راه بودن بر روی سلطان اورنگ زیب بصوب مالوه
تعیین شده بود) دستوری یافت - از آنجا (که تقدیر الهی
بر میانم او رفته بود) (در جنگ مهاراجه او را بحراسمت
بنگاه تعیین نمود - و در اثنای جنگ (که سلطان مراد بخش
بر بنگاه فوج پادشاهی دوید - و این معنی هم باعث تزلزل
خواطر گردید) او بمقتضای عقل دور اندیش با شاهزاده مذکور
بانقیاد پیش آمده توسل جست - و باستصواب او بملازمت
خلد مکان پیوست - و پس از گرفتاری شاهزاده مذکور بعذایم

(۲) نطقه [پ] ترددات شایسته (۳) در [بعضی نسخه] بدان صوبه

و پستر سانول^(۲) سنگهه دبیره اش زمیذداری اوندچهه سرهرا
نمودند - در حالت تحریر پنجم سنگهه پسر سانول سنگهه مذکور
دخیل است *

• راجه دیچی سنگهه بندیلہ ✓ •

پسر راجه بهارتمه است - پس از فوت پدر سال هفتم
فردوس آشیانی بمنصب در هزار (ی) دو هزار سوار و خطاب
راجگی مورد مرام شد - و سال هشتم باتفاق خاندوران بمالش
جبهه ر سنگهه تعیین گردیده بعنایت نقاره بلند آوازه گفت
و پس از مسخر شدن اوندچهه (که سابق تعلق بنیاگانش داشت
و در عهد جهانگیر پادشاه بهاس خاطر بر سنگهه دیو از آنها
گرفته سپرد او نموده بودند) بدام راجه دیچی سنگهه قرار یافته
درانجا ماند - و سرداری اوس قوم بزدیاه بار مقوض شد - و پس
از آن (که پادشاه تا اوندچهه آمده یکران عزیمت را بجانب
دکن معطوف ساخت) او سال نهم بعد فراغ از تمشیت امور
ولایت اوندچهه بهیشگاه سلطنت رسیده نزد سید خانجهان برهه
(که بتخریب ملک بیجاپور تعیین شده بود) دستوری پذیرفت - و در
کارها آثار نیکو خدمتی بظهور رسانید - سال دهم حسب التماس
خاندوران بعنایت علم و نقاره کوس سر بلندی نواخت - و سال
نوزدهم در رکاب شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان

(۲) نخته [ب] سانوپ سنگهه - و در [بعضی نسخه] سانول سنگهه .

پیوسته - و سال بیست و یکم به تغبیه پسران جنیت بندیده
 (که در نواح بندیل کهند مصدر فساد بودند) معین گردید
 سال بیست و نهم با همت خان پسر خانجهان بهادر کوکلتاش
 بجانب بیجاپور شتافت - وقت رخصت بعد از خلعت
 و نقاره کوس بلند رتبی بر نواخت - و در یورش قلعه ملکپور
 قرد نمایان نمود - سال سیم بقرارگاه اصلی منزل گزید - پس از
 اگرچه پسرش بهگونمت سنگه بخطاب راجگی و مرزبان رطن
 سو قرار گردیده بود اما سال سی و یکم فوت نمود - بنابراین
 بدخواست رانی امرکنور جد او سربراہی تعلقه مذکور بنام
 اودی سنگه ولد پرتاپ سنگه (که سلسله نمیش بر اجه مدهکر
 منتهی می شود - و پرتاپ سنگه بیک قریه پرگنه اوندچه
 بحر می برد) مقرر شده بخطاب راجگی سربراہی - سال
 سی و سیوم از وطن آمده باستلام سده سنیه پرداخت - سال
 چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی
 هزار و پانصد سوار لوای کامیابی افراخته بقاعه داری کهیلدا
 (که به سخرلنا مخاطب شده) ممتاز گشت - و پس از ارتحال
 خلد مکان چون پای استقامتش لغزش پذیرفت قلعه مذکور را
 بمرهقه سپرده راه وطن گزید - پس از پرتهی سنگه پسرش

(۴) در [بعضی نسخه] ناکپور (۳) در [اکثر نسخه] سرانرازی *

سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزارى سه هزار و پانصد
سوار در اسپه سه اسپه سرمایه نامورى اندوخت - پستر
در نبردها با افواج عادلخانیه مکرر مصدر شیوه جانشینارى
گردیده سال نهم بهراهمی دلیر خان بیساق آلکای چانده (که
متصل برار واقع شده) متعین گردید - سال یازدهم مطابق
سنه (۱۰۷۸) هزار و هفتاد و هشت هجرى در دکن بدیار
خاموشان شتافت - چون اولاد نداشت اندرمن برادر خرد او
(که بعد فوت پدر خود بهار سنگه در عهد اعلی حضرت
بمنصب پانصدی چهار صد سوار سرفرازی یافته سال
بیست و نهم همراه قاسم خان میر آتش بتادیب زمیندار
سری نگر تعین گردید - و سال سیم بیساق دکن نزد سلطان
محمد اورنگ زیب بهادر دستوری یافت - و در عهد خلدگان
سال اول باتفاق صبرن بندیه به تنبیه جنیت بندیه مامور شده
پستر تعینات دکن گشته همراه میرزا راجه جیسنکه بتقدیم
خدمات می پرداخت (بافرزنی منصب و خطاب راجگی و عطای
وطن در تیول سرماییه کامیابی اندوخت - در اوان موبه داری
خانجهان بهادر چندى تمانه داری گلشن آباد داشت - چون
سال نوزدهم روزگارش بسرآمد جسوزن سنگه نام مهرش (که
در وطن بود) بخطاب راجگی و حکومت وطن فایز شد - و آخر
همان سال با فوج شایسته بدکن آمده بملازمی پادشاهی

فوازش پذیرفت - و سال بیست و نهم همراه قاسم خان میر آتش
 بتادیب زمیندار سرب نگر مرخص گردیده بعطای علم و نقاره
 بلند آوازه گشت - و سال سیم بر طبق حکم لازم الاتباع نزد
 سلطان اورنگ زیب ناظم دکن شتافت - و یستر حسب الطامی
 بحضور رسیده همراه هزارچه بذابر اینکه سد راه آمد فوج
 دکن باشد تعیین گردید - و روز جنگ با سلطان اورنگ زیب
 در اثنای نبرد در تافته زخم فرار بجانب وطن خود برد - و پس
 از چندی از جانب خلد مکان بصفح جراثم و عطای منصب
 مناسب اختصاص یافته در جنگ شاه شجاع در مثل دست
 راست جا گرفته بود - پس از شکست یافتن چون شجاع
 بجانب بنگاله رفت و شاهزاده محمد سلطان بتعاقب او
 مامور شد نامبرده هم داخل کمپیان شاهزاده مزبور گردیده
 رخصت پذیرفت - و دران صوبه مصدر نیکو بندگیها گشت - سال
 چهارم با فوجی از تابینان معظم خان بتسخیر ولایت کوچ بهار
 و قنبیه زمیندار آنجا مقرر شد - و چون با جمعی که داشته
 نمی توانست آن کار را پیش برد پس از رسیدن خانخانان
 بادی ملحق گشت - و بعد وصول بملک آشام با مردم آنجا
 آویزشهای نمایان نموده نام بمردانگی برآورد - و در سال
 هفتم همراه میرزا راجه جیسنگه بصوب دکن دستوری پذیرفت
 و در محاصره قلعه پورندهر لازمه نیکو بندگی بتقدیم رسانید

خانجهان بهادر (که دران سال ناظم دکن بود) بر وقت رسیدن
و مقاهیر راه فرار پیش گرفتند - سال سیم ^(۳) بقلعه دارمی نصرت آباد
سکر و سال سی و سیوم از تغیر رادایت بندیده بحر است ^(۴)
امتياز گدده اودنی ^(۵) امور شد - سال سی و پنجم از انجا
معزل گردید - سال چهل و یکم رخت فنا پوشید - پس ازان
سرداری وطنش بپهرار سرورپ سنگه (که هزاری بانصد سوار
منصب داشت) تفویض یافت - در تعیذاتی ذوالفقار خان بهادر
بتقدیم خدمات می پرداخت - بعد از پسرش اندک سنگه
و نبیره اش زراردر سنگه حکومت وطن سرانجام دادند - در
حالت تحریر گنج سنگه متبذای زراردر سنگه که هم قوم است
بدان قیام دارد *

* راجه سجان سنگه بوندیده ^(۶) *

پسر راجه بهار ^(۷) سنگه است - در حین حیات پدر از
روشناسان اعلیٰ حضرت بوده بکارها تعیین میشد - چون پدرش
غوت نمود سال بیست و هشتم ^(۸) جلوس از ازل و اضافه بمنصب
دو هزار و دو سوار در اسبه سه اسبه و خطاب راجگی

(۲) نسخه [۱] رفت (۳) نسخه [پ] بتلفداری (۴) نسخه [پ]

شکر - یا بهکر باشد (۵) در [بعضی کتب تاریخ] ادونی آمده (۶) در

[بعضی جا] بندیده (۷) در [بعضی جا] بهار سنگه - و در [بعضی جا]

بهار سنگه (۸) نسخه [پ] هفتم *

و پدم سنگه و کيسر سنگه و موهن سنگه - سه اخير لاولد فوت کردند *

گویند بر موهن سنگه سلطان محمد معظم توجه مفرط داشت ازین جهت محمود نوکران شاهي شده بود - محمد شاه نامي ميرتوزک شاهزاده (که آهوی او رم کرده در دایره موهن سنگه رفته بود) سر دربار با او تقاضا کرده بشدت رسانید - و بر یکدیگر حربه انداختند - مردم دیگر هجوم کرده موهن سنگه را محجور نمودند - پدم سنگه اگرچه با برادر اخلاص نداشت اما بمنوح این واقعه بر سر رفتش رسیده کار محمد شاه تمام ساخت - و موهن سنگه را در پالکی برداشته درانگه خانه او شدند در عرض راه کارش با تمام گرائید - انوپ سنگه از ابتدا تعینات بساق دکن شده در جنگ بهادر خان کوکه با عبدالکریم میانه در دست چپ بود - سال هیزدهم بالتعاس خان مذکور بخطاب راجگی سر عزت برافراشت - سال نوزدهم (که بهرداری دلیر خان داور زئی مصاف با دکنیان صورت بست) نامبرده در مثل چنداولی جا داشت - سال بیست و یکم او را بحراسمت خجسته بنیان برگذاشته بودند - دوران سال میرا بهرنامه گرد بلده مذکور غبار هنگامه برداشت - نامبرده با فوج همراهی متصل پوره خود برآمده ایستاد - درین ضمن

اورنگ زیب تعین شده بودند) حسب الطلب روانه حضور
گردیدند . او نیز بے رخصت شاهزاده از دکن برآمده برطن
خود شتافت . بنابراین سال سیوم عالمگیری امیر خان خوانی
بعهدود بیکانیر تعین شد . پس از وصول بدان حدود نامبرده
باعتذار پیش آمده همراه خان مزبور روانه حضور گشت
و بانوپ سنگهه و پدم سنگهه پسران خویش بدولت آستانبوس^(۳)
کامیاب گردید . و بمنصب سه هزاری در هزار سوار سرفراز
گشته بدستور سابق در تعیناتیان دکن قرار یافت . سال نهم^(۴)
همراه دلیر خان داود زئی بتذبییه زمیندار چانده رفته چون
مصدر تقصیر شده مورد عتاب گردید . و سرداری قوم از
و ریاست وطنش بانوپ سنگهه پسرش مرحمت شد . و بعنایت
منصب در هزار و پانصدی در هزار سوار بر نواخته آمد
از متر موقوف آمدنی جاکیر پریشانی عاید حالش گشت
بخجسته بزیاد آمده نشست . سال دهم مطابق سنه (۱۰۷۷)
هزار و هفتاد و هفت هجری چشم از تماشای جهان پوشید
ببیرون محوطه بلده اورنگ آباد جانب جنوب مایل بمغرب
پوره بنام او آباد است . او چهار بصر داشت . انوپ سنگهه

(۲) نسخه [ب] اورنگ زیب بهادر (۳) در [بعضی نسخه] بهم سنگهه

(۴) نسخه [ب] داوزی - و در [بعضی نسخه] داوزی .

سر عزت بر افراشت - و سال بیست و سیوم بغزونی پانصدی
 ذات بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار رایت اعتبار
 بر افراشت - و سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب
 سه هزار و دو هزار سوار سرمایه کامرانی اندوخت - و پس از آن
 (که قلعه دولت آباد بسطون اوزنگ زیب بهادر عنایت شد)
 اضافه پانصدی پانصد سوار (که بشرط قلعه داری دولت آباد
 بود) از منصب او کم گردید - و چون تعهد تسخیر سرکار
 جوار موافقه خجسته بنیاد (که شمالی آن سرحد ملک بگلانه
 و جنوبی کوکن و غربی بعضی دیهات کوکن و شرقی ناسک
 واقع شده - و بندر جیول از سمت - و سری پت زمیندار آنجا
 طریق خود سری می پیمود) نوشته داد حسب تجویز شاهزاده
 مزبور ببحالی اضافه معطور و تنخواه سرکار جوار بجمع پنجاه
 لک دام در طلب اضافه از پیشگاه سلطنت مقرر شد - و از
 شاهزاده مذکور مرخص شده بدان موافقت شتافت - و در سرحد
 جوار رسید - زمیندار مذکور قاب مقاومت نیاورده باطاعت
 درآمد - و زرے بطریق پیشکش داده خراج محال مذکور نموده خود
 گرفت - و پسر خود را برسم یرغمال همراه او گردانید - پس از آن
 معارفت نموده سال بیست و هشتم پیش پادشاهزاده آمد *

چون در ایام بیماری اعلیٰ حضرت تسلط دارا شکوه از حد
 گذشته بود امرا (که جهت تسخیر بیجاپور همراه سلطان

(که در بعضی مواقع مدفون بود) بدست داراشکوه درآمد
و در ۴۰۰ خلد مکان چندی بفروشداری اداره میپرداخت
سال نهم مطابق سنه (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجری
به نیستی سرا شتافت *

* راو کرن بهورقهیه *

پسر رار مور است - بعد فوت پدر سال چهارم جلوس
فردوس آشیانی بمنصب در هزار سوار و خطاب زوی
و مرحمت بیگانیر در تیول شرف افتخار اندوخت - اراقل
سال پنجم از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت - و باتفاق
وزیر خان بتسخیر قلعه دولت آباد مرخص گردید - و چون
خان مذکور بموجب حکم از اثنای راه باز گردید او نیز
مراجعت نمود - بماتر تعینات دکن گردیده در تسخیر قلعه
دولت آباد ترددات شایسته بعمل آورد - و در محاصره قلعه
پرینده نیز نیکو خدمتیا بتقدیم رسانید - پس از فوت
مهابت خان بتعیناتی خاندوران صوبه دار برهانپور اختصاص
یافت - سال هشتم (که مرکب سلطانی ظلال انکس سلطنت
دکن شد - رسید خاندان باره برای تخریب ملک بیجاپور
مرخص گردید) او را در همراهان خان مزبور برنیشند - سال
بیست و دوم بمقام قلعهداری دولت آباد از تفریح عیادت
خان و اضافه پانصد سوار بمنصب در هزار سوار

* ای دای بهر بهانه کشند * * تاریخ است *

• راجه تودرمل •

شاهچاهانی - ابتدا در رفاقت افضل خان بود - بعد فوت او
 سال سیزدهم بخطاب رانی و خدمت دیوانی و امینی و فوجداری
 سرکار سپردند تا مدت تعلیمت آراست - سال چهاردهم فوجداری
 لکهی جنگل نیز ضمیمه گردید - چون آبادان کاری او خاطر نشین
 پادشاهی گشت سال پانزدهم بعنایت خلعت و اسب و فیل
 صباهات اندوخت - سال شانزدهم در جلدوری حسن خدمت از
 اصل و اضافه بمنصب هزار سوار در اسبه سه اسبه کارش
 بیغدی گرائید - سال نوزدهم باضافه پانصدی دویست سوار
 دو اسبه سه اسبه نوازش یافته بمهرند دستوری پذیرفت
 سال بیستم بافزونی سه صد سوار در اسبه سه اسبه بر منزلتش
 افزود - و رفته رفته تعلقه او بانضمام سرکار دیبالپور و برگنه
 جالندهر و سلطانپور افزوده حامل هر ساله آن بهنجاه لک روپیه
 رسید - و او لز قرار واقع از عهده پرداخت آن برآمد - بخابران
 سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و دو هزار
 سوار و خطاب راجگی درجه اعتلا پیمود - سال بیست و سیوم
 بعیای علم لوائی کامرانی برافراشت - و پس از جنگ سموگده
 چون دارا شکوه راه گریز سپرده بمهرند رسید و او از راه
 احتیاط بلکهی جنگل رفته بود بیست لک روپیه از اموال او

بود . درین ضمن اهلیه دارا شکوه انتقال نمود : و برای رسانیدن تابوت او بلاهر چند کس (که همراه بودند) نیز جدا ساخت و تصمیم عزیمت ایران پیش نهاد نمود . ملک بظاهر بطریق بدرقه برادر خود را با چند کس همراه داد . آنها بعد یک دو منزل بر سر دارا شکوه ریخته دستگیر نمودند . ملک جیون کیفیت نیکو خدمتی براجیه جیستگه و بهادر خان کوکه (که بتعانتپ او بر طبق امر پادشاهی معین بودند) برنوشت . آنها بحضور آوردند . بموجب حکم سال دوم جلوس بیاسا رسید درمین بساده لوحی فریفته و عدهای دلفریب خلد مکان گردیده همواره نقش تمنای سلطنت بر صفحه سینه می نگاشت . با آنکه هواخواهانش مکرر احوال سلف بر زبان آورده در باب رفتن بی محابا با معدود پیش خلد مکان ممانعت کردند فایده نداشتید . تا آنکه چهارم شوال سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری در منزل متهر پادشاه ادرا طلمپ داشته بحسن تدبیر دستگیر ساخت . ابتدا در قلعه سلیم گدهه داشته . بعد چنده بحسن گوالیار فرستاده . و حسب درخواست سوس بانئی نام محبوبه ادرا نیز رفیق زاویه بیکسی او گردانید . سال پنجم جلوس بتفریب خون علی نقی (که مراد بخش در احمد آباد بی ثبوت گناه ریخته بود . و در آن مقتول بدعوی برخاستند) بقصاص شرعی رسید *

چهار صد سوار درجه پیمای تصاعد گردید - و در ایام بیماری
اعلی حضرت (که سلطان مراد بخش توطیه سلطنت برانگیخته
سکه و خطبه بنام خود کرد) خان مرزبور (فاطم شاهزاده گزید
و پس از گرفتار شدن شاهزاده مذکور بملازمت عالمگیری
پیوسته بمنصب دو هزار و سه صد سوار و تفویض دیوانی
گجرات مرزشته اعتبار بدست آورد - پس از ورود دارا شکوه
باحمد آباد اگرچه باتفاق صوبه دار رفته او را دریافت اما
در همپائی تقاعد ورزید - لهذا بعد فرار او از نزدیکی اجمیر
مجدداً مشمل عواطف پادشاهی گردیده سال سیوم بدیوانی
سرکار روشن رای بیگم و بهتر بدیوانی بیوتات مطرح انظار
الطاف گشت - سال هشتم مرحله نیستی پیمود - عبدالرحیم
خان داماد و محمد صادق پهرش خلعت ماتمی یافتند *

چون نام سلطان دارا شکوه و سلطان مراد بخش بزبان خامه
گذشت لختی از خاتمه کار هر دو بزبان قلم میدهد - اولین
پس از شکست از قرین اجمیر راه احمدآباد پیش گرفت - و از
مردم آنجا رو تافته بملک کچه شتافت - و در مردم آنجا^(۲۱)
مرور ندیده داخل سرحد ولایت سنده گردید - ملک جیون
نام زمیندار دهادر مضاف ولایت مذکور (که از سابق مرهون
احسانهای دارا شکوه بود) بگرمی پیش آمده در خانه خود

* رحمت خلن *

حكيم ضياء الدين پسر حكيم قطبا برادر حكيم ركنای
كاشي ست . كه از مشاهير اطبا و سرآمد سخنوران بوده . ساز
صحبتي او با شاه عباس مامي كوك شده شاه مكرر بمنزل او پرتو
ورود افكند . بستر بملاحظه ے التفاتی شاه در عهد عرش آشياني
بهندوستان آمد . درين باب اين بيت گفته *

* گر فلک يك مبدعده با من گران باشد سرش *

* شام بيرون ميردم چون آفتاب از كشورش *

در عصر خسرو مزبور و جنت مكاني باسردگي ميگذرانيد . خان
مزبور [كه دختر كوچك طالبای آملی (كه ستي خانم پرورش
كرده بود) در حباله نكاح داشت . و ستي خانم زن نصيرا برادر
حكيم ركنای ميشود] بدین تقريب بشرف عنايت فردوس آشياني
اختصاص يافته سال چهاردهم از تغير مير خان دادرغی
كرکيراق خانه و خطاب و انعام ماده خيل مر بلندي يالت
سال هيزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري صد و پنجاه
سوار مياهي گشت . سال بيست و دوم بتقويض خدمت
دادرغی داف و سال بيست و چهارم باضافه صد سوار چهار
سوار برافروخت . سال بيست و هفتم از تغير مير بخشي
مديواني و دادرغی كرکيراق خلفه صوبه احمدآباد انتظار يالت
سال بيست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي

* راجه رگنا ته *

از پیش آوردهای سعدالله خان است - اواخر سال بیست و سوم جلوس فردوس آشیانی بخطاب رائی و عطای تلمدان طلا نوازش یافته سال بیست و ششم باضافه در خور در منصب و دفتر داری خائنه و تن چهره اعتبار برافروخت - و تا سال (۲) بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و صد سوار کامیاب گردید - سال سییم بعد انتقال سعدالله خان به رحمت خلعت و اضافه در صد سوار و خطاب رای رایان برنواخته شد قرار یافت که تا تعیین دیوان اعلی امور کلی و جزوی دیوانی را بعرض خسروانی میرسانیده باشد - و چون قلم تقدیر بران وقت بود (که امور سلطنت بقبضه اقتدار عالمگیر پادشاه رسید) ناچاره بعد جنگ اول دارا شکوه با زمره اهل قلم بملازمت پادشاهی پیوست - و در جنگ شجاع و مصاف دوم دارا شکوه در مثل قول جا داشت - و پس از جلوس ثانی از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی پانصد سوار و خطاب راجگی سرمایه مباحات اندوخت - امور متعلقه را باستقلال کلی سرانجام میداد - سال ششم جلوس عالمگیری مطابق سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجری کار کزان تقدیر

طومار حیاتش را در پیچیدند *

(۲) در [بعضی نسخه] و سال بیست و نهم *

نگشته در نگاهداشتن او اصرار نماید و لایم است او را پی سپهر تاراج ساخته همت باستیصالش گمارد - و چون زمیندار مذکور از جهالت و خود سري دست از بر نداشتن تربیت خان و رعایاندار خان نیز تعیین گشته کار بران بومی تنگ ساختند - او ناچار بمیرزا راجه ملتجی گشته تسلیم آن خود بدام افتاده را وسیله عفو جرائم خود ساخت - راجه در سال چهارم بهکارست سرحد غزنین از تغیر سید شهابت خان دستوری یافته پس از وصول بمکان مامور در همین سال مطابق سنه (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یک هجری باجل طبعی زندگی بسربرد - چون پدر خود خالی از جرأت و جسارت نبود و در تحمل مشاق و انگیز متاعب حومه^(۲) درست داشت برادر خودش بهار سنگه (که همراه پدر در یساق بدخشان و صدر ترددات شده عمره بجهالت کفر گذرانیده در اواخر سال سیوم عالمگیری بمیامن ارادت و عبودیت پادشاه دین پرور پرتو هدایت بر باطنش تافته توفیق ادراک شرف اسلام یافت) از پیشگاه خلیفه حق پرست بنوازش خسروانه و خطاب مرید خان ناموری اندوخت - مدتها در چوکیداری عمر بند گذرانید - تا حال از اولادش در شاهپور عرف مهر و^(۳) محال وطنش (که غربی تاراگده اسم) مرکه راجه باشد مرید خان می نامند *

(۲) در [اکثر نسخه] بهار سنگه (۳) نسخه [ب] مهر و

عجز و ابتغال سود - و از پیشگاه خلافت از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی ذات و سوار مهابه گشته بتهانه داری موضع چاندي سرحد سري نگر (که سليمان شکوه از آله آباد روانه شده ميخواست از راه سهارنپور بحدود پنجاب رسیده بپدر ملحق گردد - و بذابر انتشار افواج عالمگیری نتوانست شتافت - ناچار خود را بدان کوهستان انداخت) (خصت یافت - که ببند و بست بیرون آن کوه قیام ورزیده سد راه برآمدن سليمان شکوه باشد - و پس ازان برکاب رسیده در جنگ دوم دارا شکوه بهر ادلی فوج طرح دست راست تعیین شد چون کولا پهاری پناه گاه مردم دارا شکوه بود راجه پیداهای خود را (که در کوه نوردی چالاک بودند) از عقب کولا پهاری برآوردند خود بکمک آنها سوار شده ایستاد - مخالفان قلیله دیده بیدارانه از مورچال برآمدند - و جنگ در پیوست - سرداران پادشاهی پاشنه کوب در رسیده تا سه پاس نایره حرب و آدیزش اشتعال داشت - و هنوز مورچال پا برجا بود که دارا شکوه از سمت باختگی راه فرار برگزید - و چون پرتهی بمک زمیندار سري نگر از کوه اندیشی و بیهوده کوشی سليمان شکوه را در ولایت خود جا داده بخام طمعی حمایک و اعانت او می نمود راجه در سال دوم با فوجی از عساکر ظفر آثر بکوهستان سري نگر تعیین شد - که اگر زمیندار مذکور بموعظت و پند متنبه

(که مقاهیر نا امید شده از گرد شهر متفرق شدند) سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و تقرر قلعه دارمی که مرد از تغیر خلیل بیگ مباحات اندرخت . و سال بیست و پنجم باضافه پانصدی سربلندی یافته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار شتافت . و در محاصره آنجا صاحب مورچال بود . و پس از معارفت از آنجا با سلیمان شکوه تعینات کابل شد . و سال بیست و ششم در رکاب شاهزاده دارا شکوه باز بجانب قندهار رفت و در محاصره آن از لوازم جانشانی دقیقه فرو گذاشت نکرد سال بیست و نهم بر طبق فرمان از که مرد روانه شده باهتلام عتبه خلافت نامه بخت افروخته بوطن رفت . چون دارا شکوه از عالمگیر پادشاه هزینه یافت بهلاهور روانه شد ار (که حسب طلب پیش از جنگ از وطن راهی گردیده بود) مابین دهلی و سرهند با او برخورد . و بغسون و فسانه او بدام رفاقت در آمد . پس از آن (که دارا شکوه بدارالسلطنت رسیده عزیمت ملتان نمود) او نقوش بے اقبالی از نامه حالش خوانده ببهانه اینکه بوطن رفته سرانجام سپاه کذب جدائی گزید . بهتیر از نیک اندیشی از وطن آمده بر کنار بیاه بخلیل الاله خان (که در تعاقب دارا شکوه بود) پیوسته بوسیله سفارش او بملازمین عالمگیری رسیده نامه خجالت و انفعال به زمین

و پانصد سوار و دو هزار پیاده (که بکمک پدرش مقرر شده بود)
 اجرای تنخواه پانصد سوار و دو هزار پیاده از خزانه کابل
 قرار یافت - و در همین سال بتعیناتی شاهزاده مراد بخش
 (که بتسخیر بلخ و بدخشان نامزد شده بود) اختصاص
 گرفته پس از وصول بقندهار با جمعی بحراست آن مامور
 گردید - و برای سرانجام آنجا دولک روپیه حواله او شد - و از
 اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عنایت
 جمدهر مرصع و گوشواره مرورید گوی سبقت از اقران برد
 و دران ایام بکرات با اوزبکان و المانان (که باراد دست برد
 جوق جوق دران نواحی متواتر آمد و شد داشتند) بآریز و ستیز
 پرداخته رهگرایی عرصه فرار ساخت - و بتعاقب شتافته اکثری را
 مقتول گردانید - سال بیستم باضافه پانصد سوار سرافتخار^(۲)
 برانراشته بعطای نقاره کوس شادکامی نواخت - و در همان ایام
 از قندهار برای دیدن قلیچ خان بطالقان آمد - دران اثنا المانان
 با جم غفیر آمده طالقان را گرد گرفتند - و هر طرف جنگ
 می انداختند - روزی (که جانب دایره او صف بهمه ایستادند)
 او بنابر وفور حماسه بر سر آنها دوید - و جنگ سخت
 در پیوست - چند کس او جان در باختند - و خود نیز سه زخم
 برداشت - و جنگ کنان خود را بدایره رسانید - پس ازان

(که مصدر حرکات لغو گردیده بود) تعیین گردید او از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفرازی یافته بهمراهی سلطان مذکور^(۲) اختصاص گرفت و پس از سریر آرائی خلد مکان بدوامت ملازمت پیوسته سال اول جلوس بهمراهی محمد سلطان (که بمهم شجاع تعیین گردیده بود) استمعان پذیرفت - درین ضمن بذابری چندی در اکبر آباد توقف ورزیده با بقیه کوفت عزیمت نمود - پس از روانگی از مستقر الخلافه مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجری جهان گذران را گذاشت *

* راجه راجروپ *

پور راجه جگت سنگه بن راجه باسو ست - سال دوازدهم جلوس فردوس آشیانی بفوجداری کوه کانگره سرفرازی یافت و چون پدرش عصیان ورزید او نیز با پدر راه موافقت پیموده با پادشاه مصدر خلاف گشت - بعد صفح جرائم پدر همراه او بدولت ملازمت پیوست - و سال نوزدهم بعد فوتش بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب راجگی و انعام محال وطن و مرحمت اسپ سر عزت برافراشت - و بضبط قاعه چوبین (که پدر او میان سراب و اندراب ترتیب داده اودا بمعافیت آن باز گذاشته بود) سرفراز گردیده از جمله هزار

سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری مردانه دار بزخم
تفنگ جان بجان آفرین سپرد *

• راجه اذروده کور •

پسر کلان راجه بیتهداس است - چون پدرش به فوجداری
اجمیر سرفراز شد او بنیابت پدر بتعلقه مسطور میپرداخت
سال نوزدهم جلوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار چهره عزت برافروخت - و سال بیست
و چهارم بعطای علم شادکامی اندوخت - سال بیست و پنجم
چون پدرش فوت نمود از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
سه هزار سوار در اسبه سه اسبه و خطاب راجگی و عطای نقاره
و اسپ و فیل درجه پیمای اعتلا گردید - و قلعه داری رنجهپور
از انتقال پدرش باو تفویض یافت - پستری به همراهی شاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر (که بار دوم بیساق قندهار نامزد
شده بود) دستوری پذیرفت - و پس از مراجعت سال بیست
و ششم بتیول خود رخصت یافت - پس از آن همراه شاهزاده
دارا شکوه بمهم قندهار راهی گشت - و بعد وصول دران نواح همراه
رستم خان بهادر فیروز جنگ روانه بهست شد - و سال بیست
و هشتم باتفاق سعد الله خان بهادر جهت منهدم ساختن چیتور
و تادیب رانا نطاق عزیمت بر کمر همت بهست - سال سی و یکم
چون سلطان سلیمان شکوه باتالیقی میرزا راجه جهت دفع شجاع

باز همراه شاهزاده معطور بیساق مذکور گام جلالت پیش نهاد
و در مورچال بستن و دیگر لوازم قلعه گیری مصاعفی جمیله
بکار برد - و سال بیستم و ششم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه
باز بدان هم کمر همت چست بست - چون ساعت محاصره
قریب بود باشاره شاهزاده پیشتر شتافته سال بیست و هفتم
بگرد گرفتن پرداخت - و پس از وصول شاهزاده بدان حدود
بجانب بست رفته مورچال ترتیب داده بتسخیر آن پرداخت
ازانجا (که فتح قندهار مالتوی ماند - و شاهزاده حسب الحکم
مراجعت نمود) او باشاره شاهزاده قلعه بست را ویران نموده
و اسباب باقی مانده را سوخته راهی گردید - سال بیست
و هشتم همراه جملة الملک سعد الله خان بتخریب قلعه چیتور
مامور شد - سال بیست و نهم از امل و اضافه بمنصب
شش هزاری شش هزار سوار پنجهزار سوار در اسبه سه اسبه
سر بر افراخته حسب التماس شاهزاده دارا شکوه بصوبه داری
کابل از تغیر بهادر خان باقی بیگ منصوب گشت - و بلده کابل
و پشاور در قبول او مرحمت گردید - و آخر سال سی و یکم
ازانجا معزول گشته بحضور آمد - و در جنگ متصل ^(۲) سرورگده
(که مابین خلد مکان و دارا شکوه (و دان) بهمراهی سپهر شکوه
در جرانغار بود - وقت زد و خورد تیز جلوی بکار برده مطابق

(باب الرابع) [۲۷۴] (مائثوالامرا)

سلطانی در اماکن نو تیار شاهجهان آباد حاضر شده بعنایت خلعت مخلع گردیده برخصم جاگیر گام انصواف هرزد - پستور
(۲)
بکمک امیرالامرا بسوی کابل راهی گشت - سال بیست و دوم چون خبر آمد آمد فوج قزلباش بذواهی قندهار مسموع گردیده مغشیر طلب بزام سرداران صادر شد او از کابل آمده همراه شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بجانب قندهار طریق اخلاص پیمود - و سرکردگی چنداول بار متعلق شد - و پس از رسیدن دران نواحی بکمک قلیچ خان بجانب بسج شتابیده در محاربه قزلباش پا قایم کرده گوشمال از قرار واقع داد - و پس از فرار آنها ازابهای توپخانه را (که از غلبه سراسیمگی گذاشته رفته بودند) با اسب و نیزه و بیرق بسیار گرفت - و در جایزه این حسن خدمت سال بیست و سیوم تمامه تابیدانش در اسپه سه اسپه گردیده بخطاب فیروز جنگ چهره ناموری برافروخت و در همین سال بحضور رسیده یازده توپ خرد (که با ارابه از غنیم گرفته بود) از نظر پادشاه گذرانیده بعنایت خلعت و جیفه و جمدهر مرصع با پهل کتاره و شمشیر مرصع و از اصل و اضافه بمنصب ششزاری پنج هزار سوار در اسپه سه اسپه و عطای اسب با زمین طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل کلاه گوشه افتخار بهر برون رسانید - سال بیست و پنجم

(۲) نسخه [ب] بهرب کابل (۳) نسخه [۱] چنداولی .

یغی هزار سوار بود) دو اسبه سه اسبه قرار یافت . و پس از
مراجعت بجاکیر ترخیص پذیرفت . و سال شازدهم باز احرام
بارگاه درامت بسته آمده پس از چندی بجاکیر رفت *

ازانجا (که پادشاه را تسخیر بلغ و بدخشان مرکوز خاطر
گشته بامیرالامرا صوبه دار کابل درین باب حکم شده بود) سال
نوزدهم او در ذیل کمکیان امیرالامرا بکابل عازم گردید . و بستر
حسب الحکم جهت امضای زمستان در رهناس مانده در هنگام
بازگشت پادشاه از کشمیر بلاهور بملازمت پیوسته بدستوری
همراهی شاهزاده مراد بخش بیساق مسطور نامیه ارادت را
درشن نمود . و سرداری جرانغار شاهزاده بدام او قرار گرفت
چون بعد از فتح باغ شاهزاده بنابر کم تجربگی با وصف
فارضانندی پدر والا قدر دل نهان بودن آن نواح نشد سعدالله
خان حسب الحکم بدان نواح شتافته او را با جمعی ببند و بصت
اندخود و مضافات آن کسایل نمود . و تار سیدن بدانجا مکرر
با امانان زد و خورد نموده (ایت فیروزبی هرافراشت . و در
جلدوی آن سال بیستم هزار سوار دیگر از منصب او دو اسبه
سه اسبه مقرر گردید . چون پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب
بهادر بعد رفتن دران حدود بلغ را به نذر محمد خان
حسب الحکم را گذاشته معارفت نمود او نیز بحضور رسیده
رخصتی جاکیر حاصل کرد . سال بیست و یکم در جشن جلوس

و مراتب اختصاص پذیرفته پس از وصول موکب خسروانی
 بنواح اکبر آباد رخصت سنبل (که در تیول او مقرر شده بود)
 یافت - و سال هشتم بخطاب رستم خان ناموری اندوخته همراه
 پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که پیشتر همی افواج
 متعینه بگوشمال جبهه سنگه بذیل تعیین گردیده بود) دستوری
 پذیرفت - سال دهم همراه سید خانجهان باره بتخریب ملک
 عادلخانیه شتافته در جنگها مصدر ترددات گشت - و بحصول
 ملازمت پرداخته هنگام معارفت از دکن برخاست جاگیر
 کام اندوز گردید - سال یازدهم در هنگام (که پادشاه متوجه
 جانب سورون شده) او استلام عتبه خلافت نموده بگوناگون
 عنایت مشمول گشته بجاکیر مرخص گردید - و سال سیزدهم فیل
 برای او از حضور بارسال در آمد - سال پانزدهم در ایام (که
 لاهور مقر موکب پادشاهی بود) بحضور رسیده همراه شاهزاده
 مراد بخش (که بتذیبه جگت سنگه زمیندار جمو معین بود)
 بدان صوب شتافت - و در تسخیر قلاع متعلقه او سعی موفوره
 کرده چپقلشهای مردانه بظهور آورد - پستر همراه شاهزاده مزبور
 آمده بدولت آستانبوی جبین عقیدت را نورآکین گردانید
 و برکاب شاهزاده دارا شکوه (که بمدد قلعه قندهار مقرر شده بود)
 رخت عزیمت بر بهست - و بعنایت خلعت و اسپ با یراق
 طلا مورد تفضل گشته هزار سوار از منصب او (که پنجاهزاری

بدستور سابق وکالت و سپه سالاري دار مفوظ داشت - مقرب
 خان ازین سلوک ناهموار دل از رفاقت برداشته بارادۀ نوکری
 پادشاهی سال چهارم باعظم خان ملتجی گردید - پس ازان (که
 این معنی بعرض پادشاه رسید) درجۀ استعسان یافت
 فرمان استمالت صادر شد - ماناجی درپیه (که پیشدست
 او بود) نزد اعظم خان آمده بمراسم تهایی بحصول اطمینان
 پرداخت - پستتر مقرب خان با سایر همراهان بلشکر پادشاهی
 روانه شد - اعظم خان بصوابدید وقت تا گذار آورد استقبال
 نموده بمنزل خود آورد - از سرکار پادشاهی خلعت و خنجر
 مرمع و چهار اسپ و دو فیل نر و ماده و یک لک روپیه نقد
 با دو صد خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمراهانش داد
 و منصب پنجهزاري ذات و سوار بنام او و منصب رفیقانش
 (که از مد کس افزون بودند) در خور هریک تجویز نموده
 بحضور نوشت - پادشاه منصب او پذیرا نموده خلعت و کتوة
 و شمشیر مرمع و علم و نقاره و اسپ با زین مظلا و فیل باو
 عذایمت فرمود - و بعد چندی بپیشگاه سلطنت رسیده باستلام
 سده سینه و عطای خلعت و جمدهر مرمع با پهل کلاه
 و شمشیر مرمع و اسپ با زین مظلا و فیل و انعام چهل هزار
 روپیه نقد کام دل برگرفت - سال پنجم بمرحمت ماهی^(۲)

بهره مردم سرکار خود تاکید فرمود (که زنده دستگیرش نمایند)
 مردم او را فرصت نداده مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت
 و هشت هجری ته تیغ آوردند - پسرش مانسنگه در عهد
 عالمگیری بمنصب سه هزار و سیصد سال سی و پنجم همراه
 ذوالفقار خان بتسخیر قلعه چنچی شتافت - چون نوبت
 سلطنت بخلد منزل رسید سرداری وطنش کشن گذهه براجسنگه
 مخاطب براجه بهادر (که تغائی سلطان عظیم الشان میشد
 و در کابل بامیداری ریاست همراه خلد منزل بود) تقرر
 پذیرفت - و نامبرده بمنصب سه هزار و سیصد سال سی و پنجم
 تحریر بهادر سنگه پسر خود راجه بهادر دخیل وطن است *

• رستم خان مقرب خان •

از قوم چرکس است - در دامنه البرز کوه ساکن - و بیشتر
 خیمه نشین - ابتدا نوکر نظام الملک دکنی شده نام بهری
 و سرداری برآورد - و بخطاب مقرب خان مخاطب گردید
 سال سیوم جلوس فردوس آشیانی (که دکن محل ورود آن پادشاه
 گشت) او (که میر شمشیر نظام الملک بود) در مقابل افواج
 پادشاهی گشت و واگشته میکرد - چون نظام الملک فتح
 خلد پسر ملک عنبر را (که وکیل و سپه سالار او بود) مقید
 ساختن سرداری سپاه بوی مقرر گردانید - و حمید خان حبشی را
 وکیل نمود - و بعد چند فتنه خان را از قید برآورد

دو هزار و پانصدی هزار و بیست سوار سرلرازی یافته همراه
 شاهزاده محمد اوزنگزیب بهادر بصوب قندهار دامن عقیدت
 برکمرزد - و بعد وصول دران نواح همراه رستم خان جانب
 زمین دار شتافته در جنگ قزلباش تردد نمایان بکار برد - و سال
 بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد
 سوار کامیاب گشته و سال بیست و پنجم باضافه هزار و ذات
 پانصد سوار و عنایت نقاره باخذ آوازه شده نوبت دوم برکاب
 شاهزاده مذکور بمهم قندهار دستوری یافت - و سال بیست
 و ششم نوبت سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه بیهاق مرقوم قرار
 یافته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد
 سوار درجه اعتلا پیدمود - سال بیست و هشتم همراه علامی
 سعدالله خان بانهدام قلعه چیتور رخصت پذیرفته از اصل و اضافه
 بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار اختصاص گرفت - و برگشته
 ماندالگده سرکار چیتور از تغیر رانا بجمع هشتاد و یک دایم
 بجاگیر او تن شد - در جنگ سموگده بهراولنی دارا شکوه
 اختصاص داشت - در اژدای زد و خورد دایم جرات داده
 از توپخانه و هراول و التمش فوج مقابل گذشته رو بروی
 فیل عالمگیر پادشاه آنچه ممکن بود تردد نمود - هاتبع
 پیاده شده ته فیل سواری خاص باراده آنکه ریسمان عماری را
 مقطوع سازد رسید - پادشاه جرأت او را تماشا نموده هرچند

• روپ سنگهه راتهور •

نبيره كشن سنگهه راتهور كه بن برادر حقيقي راجه سورجسنگهه چون هريمنگهه عم او سال هفدهم جاوس فردوس آشياني جهان گذران را گذاشت و فرزندى نداشت پادشاه روپ سنگهه برادر زاده او را بعتاى خلعت و اضافه منصب و عزايت اسپ با زين نقره سرافراز ساخته كشن گذهه وطن عمش بتيول او مرحمت نمود - سال هيزدهم در جشن صحت بيگم صاحبه صبيه كلان پادشاه (كه بخابر رسيدن شعله شمع بدامان و سوختن بدن چنده كسلمند بود) از اصل و اضافه بمنصب هزارى هفتصد سوار مفتخر گشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان كمرهت بست - و پس از رسيدن ببلخ چون نذر محمد خان والى آنجا بى ملاقات شاهزاده راه فرار سپرد و بهادر خان و امالت خان بكفته شاهزاده در تعاقب او روانه شدند او از كار طلبى بى اجازت همپائى آنها گزيد - پس از جنگ با نذر محمد خان و تقبيه گروه المانان (كه مكرر واقع شد) در جلدوى مهاعى جميله سال بيستم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار لوائى كامراني افراشت - سال بيست و يكم بمرحمت علم چهره امتياز افروخت - سال بيست و دوم از اصل و اضافه بمنصب

خان بتعاقب نذر محمد خان والی بلخ تعیین شدند او بے اجازت شاهزاده همراهی آنها اختیار کرد - و مکرر در جنگ مذکور و ستیزه المانان مصدر تردد شده سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دریست سوار سر بلند گردیده همراه پادشاهزاده محمد اوزنگزیب بهادر بیساق قندهار تعیین گردید - و بعد وصول آنجا همراه رستم خان بکشایش زمین دادر شتافته سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار مرفراز شد - سال بیست و پنجم همراه شاهزاده مذکور بمهم مصطور نوبت دوم راهی گشته سال بیست و ششم بعطای فیل سر بلندی اندوخته باتفاق دارا شکوه نوبت سیوم بصوب قلعه مذکور لوای عزیمت افراشت - و بعد رسیدن آنجا همراه رستم خان بگرفتن قلعه بهت دامن همت بر کمر عقیدت زن - سال بیست و هشتم با خلیل الله خان بتنبیه زمیندار سری نگر (که در کوههای شمالی دارالخلافه شاهجهان آباد است) گام جلالت بر نهاد - در جنگ سرگده مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری در هراولی دارا شکوه قرار یافته وقت زن و خورد دسم جلالت کشاده پاس نمکخوارگی از دست نداد - و مردانه وار ته تیغ خروج مقابل در آمد *

واجب مذکور زینهار خواسته همراه آنها بحضور آمد - بموجب
 حکم در قلعه جنیر محبوس گردید - در سال (که عالمگیر
 پادشاه از دکن بعزیمت عیادت پذیر والا قدر اراده نهضت
 بهندوستان نمود) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
 سوار چهره کامرانی برافروخته با پادشاهزاده محمد سلطان
 پیش پیش روانه هندوستان گشت - و پس از جنگ مهاراجه
 جسونت سنگه بعنایت علم و نقاره کوس ناموری نواخت
 و بعد مبارزه با پادشاهزاده محمد شجاع بهم بنگاله دستوری
 پذیرفت - و درانجا بتقدیم امور پادشاهی سرگرم بود - تا آنکه
 بملک فنا پیوست *

* رام سنگه *

ولد کریمی (اهور همشیره زاده) رانا جگت سنگه است
 پدرش بنوکری پادشاهی امتیاز داشت ^(۲) - نامبرده اواخر سال
 سیزدهم فردوس آشیانی بیارگه سلطنت آمده دولت بار
 اندوخت - و بمنصب هزار و شصت سوار سرفرازی یافت - سال
 چهاردهم باضافه یکصد سوار و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب
 هزار و پانصد و هشتصد سوار چهره عزت برافروخت - سال
 نوزدهم بهمراهی شاهزاده مراد بخش بتخسیر بلخ و بدخشان
 تعیین یافت - و پس از رسیدن بلخ چون بهادرخان و اصالت

چیتور گام جلادت برداشت - سال سی و یکم از اهل و اضافه
 بمنصب دو هزار و پانصدی در هزار و پانصد سوار و تقریر
 خدمت قلعه دارمی ماند و لوامی بلند (تبگی برافراشت - و در
 جنگ سموگده (که در هراولمی دارا شکوه جا داشت) مطابق
 سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری لوازم جسارت
 بکار برده مقتول گردید *

• راجه اندرمن دهندیره *

(۲) شعبه ایست از قوم راجپوت - میان اینها و بدیله و پنوار
 با هم نسبت میشود - وطن اینها قصبه سهر سارنگپور
 مالوه است - که در دفتر سهر ^(۳) بابا حاجی مینوشتند - در عهد
 عرش آشیانی راجه جگمن دهندیره شرف ملازمت در یافت
 در وقت فردوس آشیانی ولایت دهندیره بسپورام برادر زاده
 راجه بیتهداس کور مرحمت شد - او با جمعیتی رفته جبراً و قهراً
 باخراج راجه اندرمن (که در آن وقت قابض زمیندارمی آنجا
 بود) پرداخت - او پس از چند جمع کثیر، فراهم آورده
 از روی استیلا آن ملک را بتصرف آورد - بنابراین سال دهم
 جاجوس آن پادشاه معتمد خان و راجه بیتهداس با فوج شایسته
 بمالشی او تعیین یافتند - و رفته حصار سهر را گرد گرفتند

(۲) نسخه [۱] که شعبه ایست (۳) در [بعضی نسخه] سهر - و نسخه

[ب] شهباز *

از بعض پرگذاشت سوار سازنگپور مالوه است) بطریق وطن
 بظام او مقرر شد . تا سال دهم بهزار و پانصدی هزار سوار
 رسید . چند بقاعه داری آسیر نامور بود . سال هیزدهم ازانجا
 معزول شده سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق بلخ
 و بدخشان نامزد گشت . و پس از آن بتقریب بحضور رسیده
 سال بیستم بحفاظت قلعه کابل اختصاص پذیرفت . سال
 بیست و یکم ازانجا موقوف گردیده اواخر همان سال چون
 مناقشه عبدالعزیز خان با اندر محمد خان بمسامع سلطانی
 رسید بنابر حزم گزینی جمعی بتعیفانی کابل چهره امتیاز
 برافروختند . از نیز بدین خدمت اختصاص یافت . سال
 بیست و دوم باضافه دو صد سوار لوای کامرانی افرشته همراه
 شاهزاده محمد اورنگ زیب بیساق قندهار^(۲) تعین گردید . سال
 بیست و پنجم چون راجه بیتلهلداس عم او در گذشت
 او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار
 و خطاب راجگی چهره مباحات برافروخته بار دوم همراه شاهزاده
 مذکور بمهم مسطور تعین گردید . سال بیست و ششم همراه
 شاهزاده دارا شکوه نیز بمهم مذکور رخت عزیمت بر بست
 و ازانجا همراه ستم خان فیروز جنگ بتسخیر قلعه بست رفت
 سال بیست و هشتم بهمرای سعیدالله خان جهت انهدام قلعه

(۲) در [بعضی نسخه] قلعه قندهار *

مرخص گشت - سال بیست و نهم بتعیذاتی صوبه دکن (که
 بشاهزاده اورنگ زیب مقرر بود) سرعزت بر افراخت - و در
 فتح قلعه بیدر و کایانی مکرر با اهل دکن جنگها نموده
 قدم همت استوار داشته خدمات نمایان بظهور آورد - سال سی
 و یکم (که فلک شعبده باز توطیه دیگر بر انگیخت - و سلطان
 دارا شکوه باوصف ممانعت اعلی حضرت دست از خام خیالی
 برداشته سزاواران شدید تعجب کرد - که امرای متعینه
 دکن را زود روانه حضور سازند) با آنکه سلطان اورنگ زیب
 بمحاصره بیجاپور پرداخته کار یک در روز در کشایش آن
 بانی بود نامبرده بی رخصت شاهزاده روانه حضور گردید
 و در جنگ میان هر دو برادر (که متصل اکبرآباد (و داده)
 مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری در هراولی
 دارا شکوه جلالت غریب و جرأت سترگ بکار آورده در فوج
 قول سلطان اورنگ زیب در آمد نموده از دست دلاوران
 آن فوج بقتل رسید *

• راجه سیورام کور •

پور بارام بن راجه گوپال داس است - چون پدر و پدر
 کلان او در عهد شاهزادگی اعلی حضرت بهنگامه یوزش تنه
 بکار آمدند او بیش از پیش مورد اتفاقات گردید - بعد سربرارائی
 بمنصب در خور سرفروزی یافته مملکت دهنیره (که عبارت

سال هیزرهم بعطای خاعت رخصت وطن یافت - و سال نوزدهم
 همراه شاهزاده مراد بخش بمهم بلخ و بدخشان دستوری
 پذیرفت - چون شاهزاده مزبور از ناتجربگی تعلقه مذکور را
 گذاشت نمود از بذایر ناسازگاری هوای آنجا یا وطن دوستی
 پیشاور درآمد - از حضور بمتصدیان انگ حکم شد - نگذارند
 که عبور نماید - سال بیستم (که سلطان اورنگ زیب بدان صوبه^(۲)
 تعیین یافت) او بهمراهی شاهزاده مسطور برگردید - و در
 نبردهای ازبکیه و گروه المانان همه وقت تلاشها بظهور آورد
 چون پادشاهزاده صوبه مزبور حسب احکم پدر بذر محمد
 خان وا گذاشته معادیت نموده بکابل رسید از حسب الطلب
 سال بیست و یکم از کابل بحضور رسیده نعمت بار اندوخت
 و بوطن دستوری پذیرفت - سال بیست و دوم حسب الطلب
 بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی
 سه هزار و پانصد سوار باند رتبی یافتی در رکاب شاهزاده
 محمد اورنگ زیب بمهم قندهار (که بتصرف قزلباش رفته بود)
 روانه شد - و همراه (ستم خان و قلیچ خان بجانب بخت
 تعیین شده در جنگ قزلباش ثبات پائی از دست نداده داد
 دلوری داد - و سال بیست و پنجم باز همراه شاهزاده مذکور
 و سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بمهم مسطور

و بكمك رسیدن در هرطرف كه ضرر میشد و در آردن رسد
از ظفرنگر آنچه بایست آثار پاس نمک بظهور رسانید *

شبه [كه دكئیان غافل یافته بر بنگاه خانزمان (كه راو مزبور
بحفاظت آن مقرر بود) ریختند] او را قایم ساخته دست
تجدد برکشاد - دكئیان بعد مقتول شدن برادر زاده بهاول راه
گریز سپردند - و سال هفتم در محامره قلعه پریزده مصدر
نیکو خدمتیها شد - سال هشتم (كه صوبه دارمی بالاگهات بخانزمان
مفوض گشت) او در تعیناتی خان مزبور قرار یافت - چون سال
نهم پادشاه بعزیمت مالش ساهو بهونسا و استرضای دنیاداران
دکن متوجه خاندیس شد بعد وصول بذواهی بلده برهانپور
راو همراه خان مزبور بدولت آستانبوس پیوست - و پستتر
(كه سه فوج بهسرگردگی سه عمده تقرر پذیرفت) از انجمله
فوجی (كه بهسر دارمی خانزمان مقرر شده بود) هوالی آن برادر
مضطرب نامزد گشت - و همه جا و همه وقت با خان مزبور
هرگرم تنبیه اشقیاء بوده جلالت کارها بتقدیم رسانیدی - و غایبانه
باضافه هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار مباحی
گردید - و پس ازان سال چند بتعیناتی دکن گذرانیده سال
پانزدهم همراه شاهزاده محمد اوزنگ زیب ناظم دکن بحضور
آمده بتسلیم سده سلطنت پرداخت - و همان سال در رکاب
سلطان دارا شکوه بیساق قندهار تعیین شد - و پس از معارفت

مايل بشهال، پورگ بڨام او آباد است *

* راو ستر سال هادا *

نڊيرگ راو رتن است - گوڤي ناتهه پدر او با جئه لاغر
 آنقدر قوت داشت که میان دو شاخ درخت (که هرکے بگندگی
 چون ستون شامیانگ متوسط باشد) نشسته پا بریکے و پشت
 بر دیگرے نهاده از هم جدا میساخت - و بهمین زورهای بیجا
 بیمار شد - و در زندگی پدر جان در باخت - چون سال چهارم
 جلوس فردوس آشیانی راو رتن رخت زندگی بر بست برسم
 راجپوتیه (که هرگاه پسر کلان بمیرد جانشینی پدر بارشد اولاد
 متوفی تعاق میگیرد) پادشاه او را بمنصب سه هزار (دو هزار
 سوار و خطاب رادی بر فواخته ولایت بوندي و کنکر و پرگنات
 آن نواحی (که وطن راو رتن بود) بتیول او مرحمت فرمود
 و پس ازان (که او از بالا گهات رسیده سعادت بار یافت)
 چهل فیل (که از جند او باقی مانده) پیشکش گویان بنظر
 پادشاه در آورده - هیزده فیل (که قیمت آن دو لک و پنجاه هزار
 روپیه شد) در سرکار مانده تنه بار مرحمت شد - و بعنایت
 خلعت واسپ با زین نقره و عطای علم و نقاره سرافتخار
 برافراخت - و پستر تعینات صوبه دکن گردیده باتفاق خانزمان
 سال ششم در محاصره قلعه دولت آباد از خبرداری مورچال

گريخته بانوپ سنگه زميندار باندهو [كه بناير ويراڻي قلعه
 مزبور بريوان نام جائے (كه چهل كروهی قلعه مزبور است)
 ميگذرانيد] يذاه بود - راجه يپار سنگه از بيست و پنج كروهی
 بر سر ريوان تاخت - ادوپ سنگه تاب در خود ندیده با عيال
 خود و هرديرام مسطر فرار گزیده بكوهستان نئوناهر رفت^(۳)
 راجه بريوان رسیده آنرا خراب ساخت - چون درين ضمن فرمان
 طاب بنام او صادر شد سال بيست و پنجم آمده جبهه ساي
 عتبه خلافت گشت - و يك فيل و سه ماده فيل (كه از
 اسباب زميندار باندهو بدست آورده بود) از نظر پادشاه
 گذرانيد - و باز دوم بهمهراهي سلطان اورنگ زيب ببساق قندهار
 تعيين گرديد - سال بيست و ششم در ركاب سلطان دارا شكوه
 باز سبوه ببساق مزبور دستوري پذيرفت - و در محامره قلعه
 مذکور صاحب مورچال بود - و چون شاهزاده بے نيل مقصود
 باز گرديد او نيز بحضور رسیده سال بيست و هفتم (خمس)
 وطن يافت - و سال بيست و هشتم مطابق سنه (۱۰۶۴) هزار
 و شصت و چهار هجري پيمانه حیات او لبريز شد - پادشاه
 سجان سنگه پسر گلان او را (كه احوالش عليه نكارش
 پذيرفته) بجانشيني و اندرمن پسر ديگر را بمنصب پانصدي
 چهار مد در نواخت - بيرون محوطه اورنگ آبان غربي

(۲) در [بعضی نسخه] بريوان (۳) نسخه [ب] نئوناهر

سرتابی داشت) رخصت یافت - پس از رسیدن بآن تعلقه جنپوت
 فتنه جورا طانت خود سرب نماند - چار و ناچار پیش او آمد
 و سال هیزدهم بتعیذاتی علی مردان خان امیرالامرا بتسخیر
 بدخشان روانه شد - چون دران سال مهم مذکور صورت نگرفت
 سال نوزدهم هزار سوار دیگر از منصب او دو اسپه سه اسپه
 قرار یافته در رکاب سلطان مراد بخش بیساق بلخ و بدخشان
 مرخص گشت - و در جنگ با اوزبکان و المانان پای کمر
 نیاورده در قاضی بر جمعیت آنها دقیقه نامری نگذاشت
 و پس از مراجعت سلطان مرقوم تا رسیدن شاهزاده اورنگ زیب
 بهادر درانجا متوقف بوده در سال بیست و یکم همراه
 شاهزاده مزبور معاودت نموده بسعدت آستانبوس فایز گردید
 و سال بیست و دوم بهمراهی سلطان اورنگ زیب بتسخیر
 قلعه قندهار (که قزلباش گرد گرفته بودند) دستوری یافته
 پس از معاودت ازانجا بوطن مرخص گردید - و سال بیست
 و چهارم باضافه هزاره ذات هزار سوار تابین او را دو اسپه
 سه اسپه ساخته از تغیر سردار خان بجاگیر داری جورا گذه
 سرفرازی یافت *

و چون بآن نواحی رسید هردیوار زمیندار آنجا (که پدرش
 بهیم نراین نام را ججهار سنگهه بعهد طلبیده کشته بود)

بهمراهی شایسته خان نامزد شد - و در همین سال بمطای خطاب
 واجگی اوای ناموزی بر افراشت - و چون اعظم خان صوبه دار
 دکن بر سر خانجهان لودی متصل بپیر قاخت و محاربه عظیم
 رو داد نامبرده مصدر ترددات شایان گشت - یکی از همراهانش
 در زد و خورد بهادر^(۲) برادر زاده خانجهان رسیده سرش از تن
 جدا کرده باو رسانید - و او پیش اعظم خان آورد - پس ازین
 مدتها بتعیذاتی یساق دکن مامور بود *

در محاصره و تسخیر قلعه دولتابان از جلالت ذاتی و رشد
 فطری در زد و خورد با مخالفان و قتل و قمع آن گروه دقیقه
 فرو گذاشت نموده آثار نیکو بزدگی بظهور آورد - و همچنین
 در محاصره قلعه بریده نیز خدمات شایسته بتقدیم رسانید
 پس از فوت مهلبت خان خانخاندان او بتعیذاتی خاندوران
 (که بنظامت برهانپور مامور بود) اختصاص پذیرفت - و سال
 نهم چون پادشاه بدکن تشریف برده افواج جهت تغذیه ساهو
 بهواسله تعیین نمود نامبرده بهمراهی خانزمان مقور شد - و سال
 یازدهم برکاب سلطان اوزنگ زب بهادر از دکن آمده نعمت
 ملازمت اندوخت - و در همین سال باضافه هزار سوار در اسبه
 سه اسبه سربازان گردیده به تغذیه جنیت بخندیل^(۳) (که از نوکران
 برسانگه دیو و ججهار ساخته بود - و درینوقت دران مالک شیوه

(۲) اسبه [ب] بهادر خان (۳) در [اکثر نسخه ها] چونت .

هزار و دویست سوار پیروایه عزت پذیرفت - و سال سیّم
فوجدارمی آنجا ضمیمه قلعه داری یافته هشتصد سوار در تابینانش
افزود شد - در جنگ سموگده بهراوای سلطان دارا شکوه بود
اما از عالمگیر نامه مستفاد میشود که در عهد خلد مکان هم
سرگرم خدمات بود *

(۲) راجه بهار سنگه بندیده *

پهر راجه بر سنگه دیو است - پس از جلوس فردوس آشیانی
ببھالی منصب دو هزار و دویست سوار سر عزت
برافراخته پستتر باضافه هزار و هشتصد سوار بمنصب سه هزار
دو هزار سوار سر باندي یافت - و در همین سال چون بمالش
ججھار سنگه (که از دارالخلافه فرار نموده بود) افواج تعیین شد
او بهمراهی عبدالله خان بهادر مامور گردید - از آنجا (که در
مسخر ساختن قلعه ایرج مهاسی جمیله بکار برد) بالتماس
خان مزبور بعنایت نقاره سر بلند شده کوس ناموری نواخت
و چون ججھار سنگه بعجز گرائیده بعد عفو زلات پیدشگاه
سلطنت رسید از محالات متصرفه او آنچه افزود از طلب او
بود برخه بجاگیر راجه مزبور تنخواه شد - و اوائل سال سیوم
(که پادشاه در صوبه خاندیس رسیده سه فوج بسرکردگی
سه عمده جهمت تخریب ملک نظام الملک تعیین فرمود) او

سنگه بجهت سد بودن براه آمد فوج دکن بمالوه تعیین گردید
 و در جنگ (که میان مهاراجه و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر
 متصل ارجین (و داده) دست جلالت کشاده مردانه دار جان را
 نثار آبرو ساخت - و سیومین بهیم - که بعد فوت پدر بمنصب
 در خور سرفرازی یافته در جنگ سموگنده همراه دارا شکوه بود
 وقت نبرد دست جرات برکشاده قریب قور فوج شاهزاده
 محمد اورنگ زیب رسیده بکار آمد - چهارمین هرجس
 (که در عهد خلد مکان نیز بذوکری میپرداخت - بعد فوت
 راجه ده لک روپیه (که از مانده بود) شش لک روپیه نقد
 و سوای آن جنس از براجه انورده و سه لک روپیه بارجن
 و شصت هزار روپیه به بهیم و چهل هزار روپیه بهرجس
 مرحمت فرمود - و گرد هرداس برادر خرد راجه مذکور سال نهم
 اعلیٰ حضرت بعد مقتول شدن چهار سنگه بذیل و مسخر
 گردیدن قلعه جهانسی بقلعه داری آنجا نامزد شد - و سال
 پانزدهم بمنصب هزاری چهار صد سوار مرقی گردید - و سال
 بیست و دوم باضافهای متواتره تابینانش هزار سوار قرار
 یافت - و بعد فوت راجه مزبور از اصل و اضافه بمنصب
 هزار و پانصدی هزار و دویست سوار تفوق جست - و بکرات
 بتمخیر نذهار تعیین یافته سال بیست و نهم از تغیر سادات
 خان بقلعه داری اکبرآباد سر بلندی اندوخته بمنصب در هزاری

بمحضور سیده یکہزار سوار دیگر از تابینانش دو اسپہ سہ اسپہ
 قرار یافتہ بہمراہی شہزادہ اورنگ زیب بپیکار قزلباش (کہ
 بمحاصرہ قلعہ قندھار پرداختہ بودند) مباہی گشت - چون
 تسخیر قلعہ صورت نہست سال بیست و سیوم حسب الطلب
 ہمراہ شہزادہ بعتبہ خلافت خود را رسانید - و بوطن دستوری
 پذیرفت - سال بیست و پنجم مطابق سذہ (۱۰۶۱) ہزار
 و شصت و یک ہجری درانجا درگذشت *

چون بقدم فدريت و رسوخ عقیدت موصوف و مورد عاطفت
 خاص بود پادشاه تاسف فرمودہ بازماندہای او را بگونگون
 نوازش سربازان ساخت - پسر کلانش راجہ انزودہ است - کہ
 احوالش جداگانہ تصطیر پذیرفتہ - و دومین ارجن - در حین
 حیات پدر بردشنامی فردوس آشیانی ممتاز بود - (وزے) کہ
 راو امر سنگہ را تہور صلابت خان میر بخشہ را در دربار پادشاهی
 گشت) او بجمارت پیش آمدہ دو شمشیر بر او مزبور
 انداخت - و سال نوزدہم ہمراہ شہزادہ مراد بخش بیساق
 بلخ و بدخشان تعیین شد - و سال بیست و یکم از اصل و اضافہ
 بمنصب ہزاری ذات ہفتصد سوار و سال بیست و دوم باضافہ
 صد سوار و سال بیست و پنجم بعد فوت پدر باضافہ پانصدی
 ہفتصد سوار ~~مر~~ بلندی اندوختہ مکرر برکاب شہزادہا بمہم
 قندھار تعیین گردید - سال ہی و دوم ہمراہ مہاراجہ جسونت

باستخلاص ولایت مذکور تعیین گردید - پس از وصول بدانجا
 حصار سهرارا مورچال بست - زمیندار تنگ شده آمده معتمد
 خان را دید - راجه مزبور بحضور رسیده از اصل و اضافه
 بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار و عطای ولایت دهنده
 بطریق وطن علم اعتبار برافراشت - سال یازدهم (که پادشاه
 عزیمت دارالسلطنت لاهور فرمود) او بقلعه داری اکبرآباد
 مامور گردید - سال دوازدهم بر طبق حکم خزانه از اکبرآباد
 بدارالسلطنت برد - و سال چهاردهم بانقلاب وزیر خان بمحافظت
 اکبرآباد و حراست قاعه آن مرخص شد - سال شانزدهم پس
 از وصول موکب پادشاهی باکبرآباد از اصل و اضافه بمنصب
 پنجهزاری سه هزار سوار مرقی گشت - و سال نوزدهم از
 اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار کام دل
 بر گرفته بهرادی شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان
 مامور گردید - و پس از تسخیر بلخ چون شاهزاده اضطراب
 نموده بحضور رسید و سعد الله خان برای بند و بست آنها
 رفت او بموجب حکم معه پس ماندهای نذر محمد خان والی
 باخ سال بیستم بحضور آمد - و سال بیست و یکم (که پادشاه
 داخل اماکن نو ساخته شاهجهان آباد شد) او از اصل و اضافه
 بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار هزار سوار دو اسبه سه اسبه
 سرمایه عزت اندوخته تعینات کابل شد - و سال بیست و دوم

راجہ گجھنگھہ مرخص شد - و در جنگ خانجہان لودی مصدر
ترددات شایستہ گشت *

ازانجا [کہ حقوق وفاداری او و پدرش مطمح نظر پادشاہ بود
و از آرزوی قلعه داری (کہ بدون آن پایہ راجگی اعتبار نداشت)
داشت] سال چہارم بقلعه داری رنتھپور از تغیر قلعه دار خان
چیلہ سر بانڈی یافت - سال ششم بفوجداری دار الخیر اجمیر
از تغیر میرزا مظفر کرمانی چہرہ عزت برافروخت - و پستور
در رکاب شاہزادہ محمد شجاع بصوب دکن تعین شدہ
در محاصرہ پریندہ مصدر ترددات شایان گردیدہ جوہر
قدویت را بر روی کار آورد - چون تسخیر قلعه مزبور صورت
نیست و شاہزادہ طالب حضور شد از پس از وصول پیشگاہ
خسروانی سال ہشتم بصوب اجمیر مرخص گشت - سال نہم
(کہ پادشاہ بدکن وارد نمودہ بہ تنبیہ ساءو بہونساہ سہ فوج
بہرداری سہ کس تعین ساخت) او در زمرہ تعیناتیان خاندوران
بود - چون از رفور عثایت ولایت دھندیرہ بسیورام برادر زادہ او
مرحمت شدہ بود و او با جمعیت رفتہ اندر من زمیندار را
ازانجا بر آوردہ و زمیندار مذکور پس از چندہ انبوه
فراہم کردہ از سیورام آن ملک را بتصرف در آورد بغابران سال
دہم راجہ مذکور با جمعے (کہ سرکردہ آن معتمد خان بود)

(۲) در [~~بمک~~ نسخہ] دھند پرہ - و در [بعضی جا] دھندہیرہ *

و سپسودیه بقبضه اقتدار در آرند) در تصرف این قوم بود - بعد
غالب شدن آنها زمینداری بعضی برگزانت متعلق باینها ماند
نامبرده پسر درم راجه گوپالداس کور است - که در ایام
مراجعت سلطان خرم از بنگاله و دزد ببرهانپور قلعه دار
آسیر بود - پس ازان شاهزاده او را نزد خود طلبداشته سردار
خان را بجای او گذاشت - و در محامره گتته با پسر جانشین
خود بآرام نام بمردانگی جان نثار گردید - او در جاذیر از وطن
آمده بملازمت پیوست - بعد سربر آرائی اعلی حضرت بمنصب
سه هزار و پانصد سوار و خطاب راجگی و علم و ادب
با زین نقره و فیل و انعام سی هزار روپیه نقد چهره کامیابی
بر افروخت - و پستر بتعیناتی خانجهان لودی بمالش ججهار
سنگه بنذیل مرخص گردید - و سال دوم همراه خواجه ابوالحسن
بتعانت خانجهان لودی دستوری یافت - مشار الیه از فرط
کار طلبی انتظار سر کرده نکرده چون باد وزان روانه شد - متصل
دهواپور بار رسیده جنگ انداخت - و بدستور راجپوتان
پیاده پا شده داد دلیری داد - و بملگونه زخم سرخروئی
حاصل نمود - و در جلدوی تردهات مذکور باضافه پانصد سوار
و عذابت نقاره کوس شادکامی نواخت - و سال سیوم (که پادشاه
دکن رسیده سه فوج بسرکردگی سه کش برای تذبیه خانجهان
لودی و تحریب ملک نظام الماک دکنی تعیین نمود) او باتفاق

برهانپور چنان به بند و بست و عیب افزود که مفسدان کوهی
 (که از هنگامهٔ رهنی و دزدی آنها متوطنان شهر شده
 نمی آسودند) زندگی خود را مغنم شمردند - و در اخیر ایام
 از مدتی بضبط تانگانه میپرداخت - و در ناندیر میبود - تا حال
 درین مکان اولاد او و برادرش هادی داد خان تعینات مانده اند
 در سال بیست و دوم شاهجهانی سنه (۱۰۵۸) یک هزار
 و پنجاه و هشت در صوبه داری ناندیر بمطاعت هستی در نوردید
 در شمس آباد مؤدی به آباد کرده باغی طرح انداخته - نعش
 او را برده همانجا مدفون ساختند *

گویند علم چندانی نداشت - اما از همه جا با خبر بود
 در تاریخ بے نظیر - و در مذهب حنفی متعصب بود - اشعار
 بسیار بدلیل عقلی از حدیقه برآورد - که الحاق اسمی
 و ارباب دانش قبول کردند - و در اکثر عادات و اوضاع قنوع اهل
 ایران داشته - طعام و اطعام هم بکثرت بود - و خرج محل آنقدر
 (که در آن وقت هیچ امیری نداشت) عیدگاه برهانپور را که
 تنگ بود وسیع ساخته آب کاریز آورد - پسران او الهام الله
 بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و اسدالله پیاة هزار
 و پانصدی هزار سوار تا سال سیم اعلی حضرت رسیدند *

* راجه بیتهداس کور *

گویند سر ~~راجا~~ سوار و میوار پیش ازان (که قوم راتهور

دکن (وزے) که برکنار مانجرا در نوبت کپی فوج عادل شاهیه و نظام الملکیه در آریخت (شهباز خان روهله) که امیر چهار هزاره بود) با پسر کشته شد - و بهادر خان روهله و یوسف محمد خان تاشکندی بزخمهای گران در میان افتادند - رشید خان (که برادرش با جمعه از خویشان شربت ممات چشید) زخمی از نبردگاه برآمده باعظم خان پیوست *

بالجمله رشید خان بسیار پندیده معاش بود - و در راست اندیشی و نیکوفری و حسن ادراک و والا همتی و گرم مفرط یگانه روزگار و در شجاعت و مردانگی و مردت و مردمی و خوش سلوکی و تهذیب اخلاق بے همتا - مدتها (که در دکن گذرانید) بحسن تدبیر و نیروی شهامت شریک غالب صوبه داران بود - بے مشورت او مرتکب کار عمده نمیشدند و جمعیت خوب نگاه میداشت - ز همه آن مردم فدوی او بودند - و مردانه باری سلوک میکردند - چنانچه مهابت خان بحضور نوشت - که این همه مردم کار آمدنی اخلاصمند (که رشید خان دارد) با آن همه هوش و پردلی متحیرم که خیال خود سری نمیکند - طلب او از دکن قرین مصلحت است - و الا خانزمان را (که با او یکدلی دارد) خدمت سرحد فرمایند - همین که هر دو متفق شدند کارے خواهند کرد که تدارک آن متعذر خواهد شد - رشید خان در صوبه داری

(باب الرأ) [۲۴۸] (مآثر الامرا)

بیایند - سر بشورش بر آوردند - سعید خان ازین مفسده
آگهی یافته پیاده کوهی و کمان دار را از قبائل افغانه آندیار
(که بایلی در آمده بودند) جمع نموده با راجه جگت سنگه
بتادیب آنها تعین کرد - بعد از رسیدن بنغر^(۲) جمیع الوسات
راه انقیاد پیمودند - مگر الوس لکن و دو قبیله دیگر - که
کریم داد در میان آنها بود - چون آخر کار چاره نجات منحصر
در سپردن او دیده با توابع دستگیر ساخته حواله نمودند
سعید خان او را بموجب حکم بیاسا رسانید - و پس ازان
(که جمله الملك سعد الله خان در عرصه آمده) دختر کریم داد را
بعقد ازدواج او در آوردند - لطف الله خان و غیره اولاد
از بطن آن عفت منش است *

و چون بعد ارتحال جلال الدین از پسرانش آله داد با دیگر
برادران بنابر ناتوان بینی و عداوت افغانان مخالف دل نهاد
سکونت روه نگشته بهند آمده در ملازمان جنم مکانی انتظام
یافتند آله داد بمروور ایام برشد و کاردانی بمنصب عالی
و خطاب (شید خان مباهی گشت - و بخدمات عمده اختصاص
گرفت - و در عهد اعلی حضرت منظور نظر عنایت شده بمنصب
چهار هزار و سه هزار سوار علم افتخار برافراخته کمکی دکن
گردید - در چهارم شاهجهانی بهمراهی اعظم خان صوبه دار

(۲) در [بعضی نسخه] بلغره *

(مآثر الامراء) [۲۴۷] (باب الرابع)

(۲)

برو تنگ ساخت در نواک حصاری گردید - روز یورش
تفنگی بدو رسیده در گذشت - گویند یک روز پیشتر نسخه
خیر البیان خوانده گفت فردا روز وصال من است - همچنان
شد - پس ازو عبدالقادر پسرش قائم مقام گشت - و بر ظفر خان
تاخته سامان و سرانجامش بتاراج برد - آخر بحسن سعی
سعید خان بهادر ناظم کابل عبدالقادر اختیار بزدگی درگاه
والا نموده بهلازمیت اعلیٰ حضرت رسیده بمنصب هزاری امتیاز

یافت - و چون در سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه در تعیناتی
کابل روزگارش بسر آمد سعید خان بهادر بی بی الائی زن
احمداد را (که دختر جلاله بود) با دو دامادش محمد زمان
و صاحب داد و قادر داد پسر محمد زمان را با دیگر همراهان
عبدالقادر در سرآغاز سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل
و هفت بدست آورده روانه حضور ساخت - اعلیٰ حضرت
آنها را مهتمال مراحم ساخته پیش رشید خان (که صوبه تلنگانه
باو مفوض بود) فرستاد - و در همین سال کریم خان کور پسر
خرد جلال الدین (که آواره دشت ادبار بود - و در حدود
لرهانی بسر می برد) جمعی از الوسات نغر بغیال فاسد او را
طامب داشته در کمین فرصت نشستند - تا وقت یافته بتیراه

(۲) نسخه [ب] نواک - یا نوانگر باشد (۳) نسخه [ج] الوسات او

بغیال فاسد .

(باب الرء) [۲۴۶] (مآثر الامراء)

و در سال سی و هفتم از توران برگشته بیداری همان الوس باز
(۲)
سرشورش برداشت - آصف خان جعفر از حضور تعیین گشت
افغانان از دستان سرائی بلابله گری بر نشستند - و برگذارند
که او را ما از یورت خود بر آردیم - آصف خان اهل و عیالش را
با وحدت علی نام مردی دستگیر ساخت - و در سنه (۱۰۰۷)
هزار و هفت هجری جلالة غزنین را برگرفت - اما نتوانست
نگاهداشت - در سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۹) هزار و نه
هجری جلالة (که بیداری الوس لوهانی بآریزش شادمان هزاره
نواح غزنین رفته بود) زخمی بکوه (باط در شد - مراد بیگ
با جمعی از نوکران شریف خان انگه تعاقب نموده کارش باتمام
رسانید - و باسانی آن مایه ده بزرگ شورش (که از دیر باز
فراران سپاه پادشاهی پی او قطره زنان و سرگردان بود)
فرو شد - پس ازو احد داد بن شیخ عمر (که عمزده و داماد شیخ
جلال الدین میشد) جانشین گشته غبار طغیان برانگیخت - شجاعت
و بهادری او ناسخ داستانهای دستم و افراسیاب است - در عهد
جنت مکانی آریزشهای سخت با عساکر پادشاهی نموده گاه
غالب و گاه مغلوب میگشت - تا در سنه (۱۰۳۵) هزار
وسی و پنج هجری ظفر خان پسر خواجه ابوالحسن تربتی
(که بنیابت پدر انتظام بخش صوبه کابل بود) چون عرصه کار
(۲) در [بعضی کتب] سرشورش •

(۲)
 پشاور - باختر سو میدان - شمالی جانب باره - جنوبی قندهار
 تنگداهای پر نشیب و فراز بسیار دارد (رفته راه خیبر سنگ چین
 نمودند راجه مانمنگه ناظم کابل از ناروان به تیراه در آمده
 الوس افریدی را (که خمیر مایه فساد بود) تاخته بعلي مسجد
 فرود آمد - و جلاله بقدر مالش یفته بود که زین خان کوکه
 از حضور تعیین گشته در کندن خاربن فسادش کوشش فرادان
 بکار برد - چون کار بر تنگ شد سال سی و دوم از تنگدای تیراه
 بر آمده بسواد و بجور (که بنگاه یوسف زئی ست) پناه برد
 آنها با وصف سزاهای شایسته (که از دست عساکر پادشاهی
 یافته بودند) دست از بدکاری باز نکشیده میان خودها جا دادند
 زین خان دران کوهستان نیز در آمد - باویزشهای سترگ نزدیک
 بود که جلاله دستگیر کرد - از دره (که اسمعیل قلی خان محافظ
 آن بود - و بآمدن صادق محمد خان حفاظت را گذاشته بود)
 باز به تیراه بدر زد - صادق محمد خان دنبال نموده بتدبیرات
 شایسته الوس افریدی و درک زئی را مستمال نمود - چنانکه
 آنها ملا ابراهیم را (که جلاله خود را پور او می شمرد)
 بدست آوردند - او اعتماد از آنها را گرفته (دانه توران دیار
 گردید - افغانان زه و زارش گرفته بمردم پادشاهی سپردند)

گویند چون او را در مجلس میرزا محمد حکیم آوردند علما از
مناظره اش در مانندند - چون باجل طبعی در گذشت در بهته پور
(که در کوهستان است) مدفون گردید - او را چهار پسر و یک
دختر بود - شیخ عمر نورالدین - که پسرش مرزائی نام در
نوکران پادشاهی انصلاک یافته در جنگ دولت آباد کشته شد
و جمال الدین - و جلال الدین - و کمال خاتون - که در قید قلیچ
خان اکبرشاهی جان سپرد - اما جانشینی پدر بجلال الدین
باز گردید - او در سن چهارده سالگی سنه (۹۸۹) نهصد
و هشتاد و نه (که آیات عرش آشیانی از سیر کابل معادرت
نموده در یولم گذر^(۲) نزل داشت) بملازمیت رسیده مورد عواطف
خسروی گردید - اما در خور متمنای خود پرداخت احوال ندیده
به خصمت بدر زده در مریدان پدر (که پیشتر ورک زئی
و افریدی و شرداد بودند - و قرابتی نیز بآنها واقع شده) شتافته
روزگار میگذرانید *

چون در سال سی و یکم طایفه مهمند و غریه خیل (که
ده هزار خانه دار در حوالی پشاور بسر میبرد) از ستمرانی کار پردازان
سیند حامد بخاری تیولدار آنجا بستموه آمده جلالت را به سرداری
برگزیده هجوم آوردند و سید حامد را کشته به تیراه (که
کوهستانیست بطول سی و در کرده - و پهنای دوازده - خاور رویه

(۲) در [بعضی نسخه] لولم گذر *

(مآثر الامراء) [۲۴۳] (باب الرء)

از عهد عرش آشیانی تا زمان اعلیٰ حضرت مهم کهنه لنگ ولایت کابل عبارت از استیصال این فرقه بوده - از زمان سلطنت اکبری بتاریکی موسوم اند - چون ذکر نبذی از نیاگانش و پیش از هر که ازینها غبار فتنه و آشوب برانگیخته ناگزیر خامه و فائز طراز است بر می نگارد - والد جلال الدین مشهور بجلاله شیخ بایزید معروف بپیر روشن و (روشنایی ست (۳) - خلف شیخ عبد الله - که بهفت واسطه بشیخ سراج الدین انصاری می‌رسد - سال پیش از رسیدن فردوس مکانی بهند در قصبه جالندهر متولد گردید - پس از تحصیل کمال چون تسلط مغول بیشتر مشاهده نمود با مادر خود بهبین نام (که از همان قبیله بود) بکالی کرم واقع کوهستان (ده) (که پدرش آنجا سکونت داشت) شتافت : در سنه (۹۴۹) نهصد و چهل و نه شهرت گرفته باظهار خوارق و کرامات برخی قبائل افغانان را بریقه مریدی در آورد - و کتاب خبرالبیان مدلل بر اثبات وحدت وجود بزبان پشتو برشته تصنیف کشید *

گویند آن نسخه ایست منتخب از اقوال اکابر سلف - اما بسیاری از طوائف (ده) بالحداد و زندقه نسبت داده بدو نگریزند (۹)

(۲) در [نسخها] بایزید آمده (۳) نسخه [ا ب] روشنائی ست (۴) در [بعضی نسخه] ببین نام (۵) نسخه [ب] بکالی کرم (۶) نسخه [ب] از طوائف ادرا بالحداد *

خلعت و خطاب راجگی و از اصل و اضافه بمنصب هزارى هشتصد
سوار هر بلند گردید - سال دوازدهم باضافه دو صد سوار کامیابی
اندوخت - سال سیزدهم همراه شاهزاده مراد بخش (که بتوقف
در بهیره مامور شده بود - و باز بر طبق حکم روانه کابل گردید)
رخصت یافت - سال چهاردهم باز با شاهزاده مذکور بکابل
شتافت - سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار لوای کامرانی افراشته همراه شاهزاده
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان ذیل عقیدت بر کمر بست
و بعد تسخیر بلخ همراه بهادر خان و اصالت خان بتعاقب
نذر محمد خان والی آنجا تعیین یافت - سال بیستم باضافه
متواتره بمنصب دو هزارى هزار و پانصد سوار از اصل
و اضافه چهره امتیاز برافروخت - و در نواح باخ در تذبیه
ارزبگان و زد و خورد المانان لازمه کار پژوهی بعمل آورد - سال
بیست و یکم مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجری
همانجا پیمانه زندگیش لبریز گشت - پادشاه بعد دریافت
این خبر امر سنگه پسر او را بخطاب راجگی و اضافه منصب
بر نواخته بین الاقران اختصاص بخشید *

* رشید خان انصاری *

نامش آله داد پسر جلال الدین (رشانی ست - که در افغانان
لوای هری و سرداری برافراخته زنبورخانه فساد بشورش آورد

(ماگرا لامرا) [۲۴۱] (باب الرابع)

قندهار مورد عنایت گشت - و سال هفدهم (که سعید خان ظفر جنگ بایالت صوبه مذکور جبهه عزت برافروخت) چون میان او و راجه سازگاری نبود از قلعه قلات تغیر شده سال هیزدهم بعنایت خلعت و شمشیر با یراق طلائی میذاکار و اسب با زین نقره فرق عزت بر افراخته بکمک امیرالامرا جهت تسخیر بدخشان دستوری یافت - او از کار طلبی جمعیت زباده بر ضابطه منصب نگاهداشته و بتقرر مواجب آنها نقد از سرکار خوش دل گردیده از راه طول بدخشان در آمد - چون مردم خوست پذیره شده بملاقات او آمدند او بمشارکت آنها قلعه محکم از چوب میان سراب و اندراب ساخته سه دفعه با اربکان و المانان (که نذر محمد خان والی بلخ آنها را فرستاده بود) جنگ کرده عرصه پیمای وادی فرار ساخت - و در قلعه مذکور تهنه مستحکم نگاهداشته پیشاور مراجعت نمود - سال نوزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجری درانجا بساط هستی در نوردید - اعلی حضرت (اجروب پسر ادر) که احوالش جداگانه بتحریر در آمده) بمراسم تسلی برنواخت *

* راجه چیرام بدکوجر *

پسر راجه انوپ سنگه مشهور بانیرای سنگهدلن است - در حین حیات پدر بمنصب در خور سرفرازی یافته بکارها تعیین میشد - بعد فوتش سال یازدهم جلوس فردوس آشیانی بعنایت

راجرپ پسر خود و تحصیلداری پیشکشات راجهای کوه مزبور
 بتعهد چهار لک روپیه نمود منظور شده بعذایت خلعت و اسب
 با زین نقره بدان خدمت سربازند گشت - و چون آثار عصیان
 از بظهور رسید از تعلقه مذکور معزول شده طاب حضور
 گردید - از انجا (که در آمدن هم تعلل ورزید) پادشاه سه فوج
 بسرداری خانجهان بارهه و سعید خان ظفر جنگ و امالت خان
 و شاهزاده مراد بخش با فوج علیحده پشتگرمی افواج مذکور
 جهت تسخیر قلعه مؤ و نورگدهه و تاراگدهه (که قلاع متین
 تعلقه نامبرده بود - و دران ایام در احکام آنها بیش از پیش
 کوشیده) تعیین فرمود - نامبرده در نگهداشت قلاع مذکور در زد
 و خورد با افواج پادشاهی مساعی بقدر وسع امکان بکاربرد *

چون مؤ و نوربور بتصرف کسان پادشاهی درآمد و قلعه
 تاراگدهه هم قریب آن شد که از دستش برآید چار و ناچار
 باستصواب سید خانجهان بشاهزاده رجوع نموده بعد عفو زلات او
 از حضور و قبول انهدام قلعه تاراگدهه و مؤ سال پانزدهم با پسران
 بحضور آمده فوطه در گردن انداخته شرف زمین بوس یافت
 پادشاه از سر جرائم او در گذشته بدحالی مذنب سابق آبرو
 بخشید - و در همین سال بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بجانب
 قندهار دستوری یافت - و بقلعه داری قلعه قلات مضاف موبه

رسیده سال اول جلوس فردوس آشیانی بدعالتی منصب مذکور
 سرعزت برافراخته سال هفتم (که پادشاه متوجه نواح پنجاب
 بود) آمده بملازمت پیوست . سال هشتم بعد مراجعت موکب
 پادشاهی از کشمیر بتهانه داری بنگش پائین و تنبیه مفسدان
 الروس خنگ (که دران سر زمین سکونت دارند) نوازش
 یافت . و سال دهم ازان تعلقه معزول شده در کومکیان صوبه
 کابل اختصاص گرفت . و در اسیر ساختن کریم داد پسر جلالت
 تاریکی آثار نیکو خدمتی بظهور آورد . سال یازدهم [که
 علی مردان خان قاعه تذهار را ببندهای پادشاهی سپرد - و سعید
 خان بموجب حکم با کومکیان صوبه کابل جهت دفع فوج
 قزلباش (که دران نواح رسیده بودند) روانه شد] نام برده را
 هراول فوج ساخت - و پس از رسیدن بقلعه تذهار او را
 بتسخیر قلعه زمین داور فرستاد . او قلعه ساربان را بحسن تردد
 و جانبازی مفتوح ساخته بمحاصره زمین داور پرداخت . و پس
 از هتخر گردیدن آن در محاصره قلعه بهت نیز مصدر تودعات
 شایان گردید . سال دوازدهم در هنگامی (که لاهور معسر
 فیروزی بود) نامبرده آمده دولت بار یافت . و بعطای
 خلعت و مالی مرورید قامت ارادت آراست . و در همین
 سال بفوجداری بنگش بالا و پائین سرعزت برافراخت . سال
 چهاردهم چون استدعای فوجداری دامی کوه کانگره از تغیر

(باب الرء) [۲۳۸] (مآثر الامراء)

وسانیدند - که رای مکند چهل لک روپیه در بنیاد خانهای
نارنول دفینه ساخته - مردم بحقر و کندن عمارت او تعیین شدند
پس ازان (که عالیها سافلها گشت) یک حبه ظاهر نگردید
مفتریان بهتان تراش را بحضور کشیده آوردند - آنها بخلاف نمائی
خود اقرار نموده گفتند - که همسایه بودیم - بتعدی داشتیم جاها
از ما گرفته - بهر نوع انتقام آن را کشیدیم - الحال بهر عقوبتی
که سزادار باشیم حکم شود - اعلی حضرت از سر تقصیر آنها
در گذشت - رای مکند مدتها دیوانی تن سرانجام داد - و بعزت
و اعتبار زندگی بسر برد *

* راجه جکت سنگه *

پسر راجه باسو ست - چون برادر کلانش راجه سورجمل
بعد فوت پدر مطرح انظار عاطفت جنتم مکانی گردیده
بملک موروثی برنواخته شد نامبرده (که با برادر سر سازگاری
نداشت) منصب قلیله یافته بتعیناتی بنگاله رفت - سال سیزدهم
جلوس چون از سورجمل حرکات ناشایسته بوقوع درآمد پادشاه
نامبرده را بهرمت سریع از بنگاله طلبداشته بمنصب هزاری ذات
پانصد سوار و خطاب راجگی و عطای بیست هزار روپیه نقد
و خنجر مرصع و اسب و فیل نوازش اندوز گردانیده نزد راجه
بکرماجیت سندر داس (که به تنبیه سورجمل مذکور سرگرم بود)
فرستاد - تا آخر مهده آن پادشاه بمنصب سه هزار و دو سوار

(مائراامرا) [۲۳۷] (باب الرا)

که قبل ازین بدکن آمده محاله از صوبه برار در قبول او مقرر شد - سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در گذشت - و نبیره زاده او^(۲) مانسنگه (که مدتها در دکن بسر برده عزیمت وطن نموده) در راه از دست بهیلان بقتل رسید *

* رای مکند نارنولی *

کایت مانه - ابتدا در کم منصبی آصف خان یمین الدوله (که دریستی پنج سوار بود) نوکر دو سه رویه در ماه گردید بترقی خداوند پیش آمده کرده چون خالی از کار دانی و فهمید نبود بمردر ایام بدایه دیوانی آن امیر عظام رسید و عالی همت بود - و در فیض رسانی جدی تمام داشت مردم مکرر بسفارش نامه جعلی او کایاب گشتند - چون بار رسید گفت من نوشته بودم - از قوم کایت کم کسی ماند که بدولت او بروزگارے نرسید - و صاحب نام نگشت - و مبلغهای خطیر بذارنول (که موطن و مسکن او بود) فرستاده عمارات عالییه ساخت - و پیوسته در همت سیر آن بود - پس از فوت آصف خان منظور عذایمت فردرس آشیانی گردیده بدیوانی بیوتات حضور سرفرازی یافت - چون کوکب طالعش فروغی داشت بخدمت دیوانی تن سر افتخار برافراخت *

برخی معاندان هموطن او بواسطت بار یابان حضور بعرض

(۲) نسخه [ب] و نبیره او *

دوم دارا شکوه در التمش جا داشت - پستر تعینات یساق دکن
 گردیده در تاخت تعلقه سیوا بهونسله و تخریب ملک عادلخانیه
 باتفاق میرزا راجه جیسنگه سرگرم حسن خدمت بود - سال
 شانزدهم (که خانجهان بهادر کوکلتاش بصوبه دارمی دکن نامزد شد)
 او بهرادلای خان مذکور تعین یافت - سال هیزدهم در عین تهیه
 جنگ با عبدالکریم میانه (که فوجها ترتیب یافت) بذابر عروض
 مرض بمقر اصالی شتافت - راو راساپوره بیرون بلده اورنگ آباد
 بنام او آباد است - پس ازو پسرش اندر سنگه منصب شایان
 و سردارمی وطن یافته سال بیست و دوم بانتقال مهاراجه جسونت
 سنگه بعطای خطاب راجگی و خلعت و شمشیر با ساز مرمع
 و اسپ با ساز طلا و فیل و علم و توغ و نقاره امتیاز برگرفت
 و سال بیست و چهارم همراه سلطان معظم بتعاقب سلطان محمد
 اکبر همپائی گزید - پستر مدتها بتعیناتی فیروز جنگ گذرانید
 سال چهل و هشتم بمنصب سه هزاری دو هزار سوار رسید
 بعد ارتحار خلد مکان پیش اعظم شاه شتافته بمنصب
 پنجهزاری فایز شد - و همراه ذوالفقار خان به پیش رفتن نزد
 سلطان بیدار بخت (که از احمد آباد بر طبق ایامی پدر
 یارجین رسیده فوج همراه نداشت) مامور گشته از اثنای راه
 برخاسته بوطن رفت - یکی از نباشرش هرناتیه سنگه است

مردانه بود) با سيد غلام محمد ولد سيد محي الدين برادر خود
و پنج تن از خويشان بكار آمد - پسرش (ايسنگه سال هيزدهم
آمده شرف آستانبوس حاصل نمود - بمنصب هزاري هفتصد
سوار سربلندي اندوخت - سال نوزدهم همراه سلطان مراد بخش
بمهم بلخ و بدخشان تعيين شده سال بيست و پنجم از امل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشتصد سوار كامياب گشته
با سلطان اورنگ زيب بهادر در كره ثانيه بمهم قندهار شتافته
و سال بيست و ششم در ركاب سلطان دارا شكوه باز كمر همت
بر بسته و سال بيست و هشتم باتفاق سعدالله خان جهت انهدام
چيتور مامور گرديده سال سيم باضافه دو صد سوار جبين طالع را
(روشن ساخت *

. چون رساده سلطنت بجلوس خاد مكان رونق گرفت او
بعد وصول مركب ظفر كوكب بمتھرا آمده ملازمت دريافت
و همراه خليل الله خان بتعاقب دارا شكوه مامور گرديد - و در
جنگ سلطان شجاع همراه ركاب پادشاهي بود - پس از انكه
معاردت سميت اجمير واقع شد او را برغم مهاراجه جسونت سنگه
بخطاب راجي و عنایت خلعت و فيل با ماده فيل و شمشير
مروغ و نقاره و انعام يك لك رپيه و از امل و اضافه بمنصب
چهار هزاري چهار هزار سوار بر نواخته سرداري قبيله راتھور
و مرزبانى ولايت جوده پور بنام او قرار يافت - و او در جنگ

(باب الرابع) [۲۳۴] (مائراامرا)

و ملوکچند مشرف دولتخانه خاص بر طبق حکم سلطانی بیرون
دهلیز خلوت خانه آورده مردم را طلبیدند - که بخانه او
برده امور ناگزیر بتقدیم رسانند - پانزده کس از خدمتگاران او
بر حالش مطلع شده دست بشمشیر و جمدهر کردند - ملوکچند
کشته شد - و میر خان زخمی شده شب دیگر در گذشت
هین اثنا احدیان و غیره رسیده آن مخاذیل را واصل جهنم
گودانیدند - و از گرز برداران شش کس مقتول و شش کس زخمی
شدند - و برین اکتفا نکرده جمعی از نوکرانش قرار دادند - که
بر خانه ارجن رفته او را بکشند - و بلون راتهور و بهار سنگه
راتهور (که ابتدا نوکر امر سنگه و پدرش بودند - و ثانیاً بنوکری
پادشاهی مباحات پذیرفته) درین اندیشه انباز آنها شدند *

چون این مقدمه بعرض رسید بر نادانی این گروه بخشیده
بکمه حکم شد که رفته آنها را بفهماند - که اگر خواسته باشند
با مال و عیال بمنازل خود روند - چرا باعث خرابی خان ومان
خود میشوند - پس ازان (که استبداد آنها دریافت شد) بصید
خانجهان بازه با مردم جلو و رشید خان انصاری (که نوبت
کشک اینها بود) بزد و کشت آن گروه دستوری شد - اینها
بمقابله پیش آمده قارمه در تن بود پرخاش نمودند - و بقتل
رسیدند - و از مردم پادشاهی سید عبد الرسول باره (که جوان

(۴) نسخه [ب] مردمش را (۳) نسخه [ب] درین اندیشه فاسد *

(مآثر الامراء) [۲۳۳] (باب الرواء)

نرسیده بود) پس از صحت بدربار حاضر شد - و بعد ملازمت ناگاه جمدهر کشیده صلابت خان بخشی را بتفصیل (که در احوالش سمت ارتسام پذیرفته) کشت - از سزوح این واقعه خلیل الله خان و ارجن پسر راجه بیتهداس کور برز حمله آوردند - و از دو سه بار جمدهر حواله ارجن نمود - درین اثنا خلیل الله خان بر امر سنگهه شمشیر انداخت - و ارجن نیز دو بار شمشیر برز زد - درین ضمن مردم دیگر رسیده کارش باتمام رسانیدند - هر چند پادشاه وجه این همه جسارت تجسس نمود غیر از درام ارتکاب مسکرات (که بیماری چند روزه علاقه آن شده) بوضوح نه پیوست - مگر اینکه قبل ازان میان مردم اد (که در ننگور تیولاش بودند) و مردم راد کرن پسر راد سوز بهورتیه جاگیرهار بیکانیر (که تعینات یساق دکن بود) بر سر حدود مذاقشه بمیان آمده مردم کار آمدنی او مقتول شده بودند - او بمردم خون نوشته بود که باز جمعیت فراهم آورده بر سر سواران کرن بردند - کرن این معنی بصلابت خان نوشته در خواست امین حضور نمود - لهذا صلابت خان بعرض رسانیده امین گرفته بود - شاید این واقعه محمول بطرفداری نموده جرأت کرده باشد *

پس از وقوع این معنی جهد امر سنگهه میروخان میرتزک

(۲) در [بعضی نسخه] بردند *

بر نوشتند - و پس ازان [که سال مزبور پدرش فوت نمود
 و راجگی و جانشینی بجهونت سنگه برادر کوچکش بوجه
 (که خاتمه احوال راجه گجسنگه بدان موشم گشته) تعلق
 گرفت] او غایبانه باضافه پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب
 سه هزار و سه سوار و خطاب راجی امتیاز اندوخت
 چون سال چهاردهم سلطان مراد بخش بار دوم بکابل مرخص
 گردید او نیز بهمراهی شاهزاده معین گشت - و پس از ورود
 حکم تنبیه راجه جگت سنگه ولد راجه باسو (که مصدر بغی
 شده بود) با شاهزاده او همراهی گزیده سال پانزدهم پس از
 زنیاری شدن راجه مزبور (که شاهزاده ملازمت پدر عالیقدر
 در یافت) او نیز بدین متمنا فایز شد - و در همین سال
 چون شورش دارای ایران جانب قندهار معلوم شد و سلطان
 دارا شکوه بدان طرف دستوری پذیرفت او باضافه هزار و
 از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه سوار قامت
 لیامت آراسته بهمراهی شاهزاده تعیین گردید - از انجا (که
 از مقدرات دارای ایران دران ایام ازین سپنجی سرا در گذشت
 و شاهزاده بموجب حکم معاودت نمود) او سال شانزدهم بحضور
 آمده جبهه عقیدت بر آستان خلافت گذاشت - سال هفدهم
 سلخ جمادی الاولی مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار
 هجری از انجا (که چند بنابر بیماری بمعاودت مجرا

چون قلعه دهاموئي بتسخير در آمد و خاندوران درون آن رفت و نامبرده و ديگر سرداران ببيرون قلعه انتظار صبح ميكشيدند و غارتيان در آمده بتجسس اسباب مشغول گرديدند درين ضمن گل مشعل در انبار خانه باروت (كه كه برج بود) افتاد و برج پريد - و از ريزه‌هاي سنگ (كه بيشتر جانب بيرون قلعه افتاد) چندين كس از همراهيان او ضايع شدند - پس از مراجعت از انجا و حصول ملازمت از اهل و اضافه بمنصب سه هزارى دو هزار و پانصد سوار لوى كهراني افراشت *

و چون سال نهم پادشاه خود بدفع شورش ساهو بهونمله (كه با وجود مقيد بودن نظام الملوك در گواليار طفله را از قربتبان او برداشته مصدر آثار خلاف گرديده بود) متوجه دكن گرديد و بعد عبور دريائى نريده نواحى قلعه دولت آباد معسكر فيروزي شده سه كس را از امرا سردار ساخته روانه نمود اورا باتفاق خاندوران بهادر كسيل فرمود - و سال دهم همراه بهادر مزبور بحضور آمده باستلام عتبه سلطنت روشن جدين گرديد - سال يازدهم چون قلعه قندهار را عاي مردان خان بملازمان پادشاهي سپرد و احتمال آن داشت كه شاه صفي خود عازم آنحدود شود بذابراي شاهزاده سلطان شجاع با فوج گران بدان سمت رخصت يافت اورا بعنايت خلعت واسپ بازين نقره و عطايى نقره بر نواخته در همراهيان شاهزاده

(باب اراء) [۲۳۰] (مآثر الامراء)

و هشتم تعیین کابل گشت - سال سی و یکم از اصل و اضافه
بمنصب هزاره سوار رایت ترقی برافراشت - پس ازان
(که غلبه عالمگیر پادشاه بر روی روز افتاده دارا شکوه مذہم
گردید او بملازمت خلد مکان پیوسته سال اول جلوس همراه
سبکون بنذیلہ بر سر جنیت بنذیلہ رفت - و سال دهم همراه
کامل خان در تذبیه افغنہ یوسف زئی مصدر ترددات نمایان
گردید - و در چلدوی آن پانصد سوار از تابیدانش در اسپه
سه اسپه قرار یافت - سال بیست و ششم بکشور فزا رو کرد
(۲) اودیسنگه پسرش (که از سابق بنوکری پادشاهی ممتاز
و همراه میرزا راجه جیسنگه در ۴۰ دکن تعیین بود) سال
بیست و چهارم بقلعه داری چیتور فایز گشته از انتقال پدر
بخطاب راجگی آئینه بخت را جلا داد *

• راو امر سنگه •

پسر کلان راجه گجسنگه راتهور است - ابتدا منصب در خور
یافته سال دوم جلوس فردوس آشیانی بمنصب دو هزاره سوار
و سه صد سوار سر بلندی یافت - و سال هشتم از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و عنایت علم
و فیل چهره عزت برافروخت - و در همان سال بانفاق سید
خانجهان باره جهت مالش ججهار سنگه بنذیلہ تعیین گردید

(۲) در [اکثر نسخه] اودیسنگه •

نهم همراہ خانزمان بمالش ساہو بہونسلہ کمر ہمت بر بست
 و سال ہفدہم مطابق سنہ (۱۰۵۳) ہزار و پنجاہ و سہ ہجری
 بنیستی سرا در شد - چون فرزندے بجز پسر کنیز نداشت
 بدنسنگہہ نبیرہ عم او بعنایت خلعت و از اصل و اضافہ
 بمنصب ہزاری ہزار سوار و خطاب راجگی سربلندی اندوخت
 سال بیست و یکم روزے بکورش درشن رفتہ بود - ناگاہ فیل
 مصمت طرف او دوید - و یکے از تابینانش را بزیر در دندان
 گرفت - راجہ از فرط تہور جمدھرے بآن خونخوار حوالہ نمود
 و بسبب سردادن چرخي آسیبہ بر راجہ نرسید - و آن شخص
 نیز بسبب در آمدن میان در دندان محفوظ ماند - راجہ
 بعطای خلعت عنایت و معافی پنجاہ ہزار روپیہ منجملہ
 پیشکش در اک روپید (کہ ہنگام تقرر وطن قبول کردہ بود)
 چہرہ عزت برافروخت - سال بیست و دوم باضافہ پانصدی
 سرافراز گشتہ در رکاب محمد اوزنگ زیب بہادر بمہم قندھار
 شتافت - سال بیست و پنجم باز ہمراہ شاہزادہ مذکور و سال
 بیست و ششم با محمد دارا شکوہ رخس عزیمت بیساق مذکور
 جہاند - سال بیست و ہفتم ہمانجا راہ عدم خانہ پیش گرفت
 مہاسنگہہ پسرش بمنصب ہزاری ہشتصد سوار و خطاب
 راجگی و عطای اسپ سر عزت برافراخت - سال بیست

(باب الرء) [۲۲۸] (مآثر الامراء)

نمود - اختلاف در سرشته منصب موسی الیه (که از عالمگیر نامه ده ساله نقل نموده شد) شاید بسبب کمی (و دادن در منصب سابق او بوجه بوده باشد - یا بنابر غلطی نسخه مرقوم *

* راجه کشن سنگه بهدوریه *

(۲)

بهداور سرزمین ست سه کورهی اکبر آباد - سکنه آنجا بدین لقب معروف اند - قومی ست مردانه و جگوار - سابق خود سري داشتند - عرش آشیانی سرگروه آنها را ته پای فیل انداخت از آن بعد بربقه فرمانبرداری در آمده نوکری اختیار کردند در عهد پادشاه مزبور مکتمن بهدوریه سرکردگی و منصب هزارگی داشت - در عصر جنّت مکانی براجه بکرماجیت (که همراه عبدالله خان بهم رانا تعیین شده پستتر در متعینه دکن قرار یافته سال یازدهم چون فوت شد بهوج پسر او از دکن آمده احراز ملازمت نمود) و در وقت فردوس آشیانی براجه کشن سنگه مذکور تعاقب گرفت - نامبرده سال اول باتفاق مهابت خان بهم چهار سنگه و سال سیوم همراه شایسته خان بتخریب ملک نظام الملک دکنی (که خانجهان لودی را پناه داده بود) دستوری یافت - سال ششم در محاصره قاعه دولت آباد و روز تسخیر آن مصدر تردد شایسته شد - سال

(۴) نسخه [ب] بهدوار (۳) در [بعضی نسخه] سرکرده (۴) نسخه

[ب] پای فیل انداخت *

دو هزارى هزار سوار تارك مباحات برافراخته همراه سيد خانجهان
 باره بتخریب ملك عادل خانیه مرخص گشته سال سیزدهم
 مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجرى بنیستى سرا
 در شد - پادشاه امر سنگه نبیره اودا از اصل و اضافه بمنصب
 هزارى ششصد سوار و خطاب راجكى بر نواخته و میانیت
 حصن نور بدستور جدش باو مفوض ساخته آن نواحى را
 در اقطاع او مرحمت فرمود - سال نوزدهم در ركاب سلطان
 مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان كمر عزیمت بسته سال
 بیست و پنجم همراه سلطان اردنگ زیب بهادر (كه نوبت
 دوم یساق قندهار نامزد شده) بدان صوب شتافت - و سال
 بیست و ششم با سلطان دارا شكوه عازم آن صوب گشت
 و از آنجا همراه رستم خان بتسخیر بخت شتاید - سال سییم
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدى هزار سوار چهره
 عزت برافروخت - و در همین سال با معظم خان بكك سلطان
 محمد اردنگ زیب بهادر بجانب دكن معین شد - سال اول
 جلوس عالمگیرى دولت ملازمت دریافته پستتر همراه پادشاهزاده
 محمد سلطان بتعاقب سلطان شجاع تعیین گردید - و در كارهای
 آنجا و مهم ولایت آشام مصدر تردد شد - پستتر همراه شمشیر
 خان ترین در یساق افغانه ره قرار یافته بتقدیم نیکو خدمتى
 از اصل و اضافه بمنصب هزارى سه صد و پنجاه سوار ترقى

امتیاز داشت و پس از آن (که اودیسنگه در ملازمت عرش آشیانی
براجگی مخاطب شد) قرار یافت که دیگران ازین قبیله براد
موسوم شوند و ازینجا سمت که بعد فوت اودیسنگه سورجسنگه
با آنکه از دیگر برادران خرد سال بود بخطاب راجگی معزز
گردید لهذا پادشاه جسونت سنگه را بعنایت خلعت و جمدهر
مرمع و منصب چهار هزاره چار هزار سوار و خطاب راجگی
حسب وصیت پدرار و مرحمت علم و نقاره و اسب با زین
مطلا و فیل از حلقه خامه برنواخت - و امر سنگه برادر کلان
جسونت سنگه را (که حسب الحکم با شاهزاده سلطان شجاع
بکابل رفته بود) باضافه هزار سوار بمنصب سه هزاره
سوار و خطاب راوی سرفراز گردانید - احوال هر دو جداگانه
نوکرینز خامه اخبار طراز گردیده *

* راجه رام داس نروری *

از منصبداران عهد جنت مکانی سمت - سال اول جلوس
فردوس آشیانی همراه مهابت خان خانخانان بمالش ججهار
سنگه بذیله (که از اکبرآباد فرار نموده علم بغی برافراخته بود)
تعیین گردید - سال سیوم همراه راد رتن هادا بجهت توقف در باسم
مضاف برار و سد راه بودن بر روی افواج دکن دستوری یافت
اواخر سال ششم در رکاب سلطان شجاع بنابر تسخیر پرینده
بصوب دکن رخصت پذیرفته سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب

ساختن تعلقه در نیز مطمح نظر اعلی حضرت گردیده از
 دارالخلافه عازم دکن شد و سه فوج^{*} بسرداری سه امیر عمده
 تجویز یافت سرکردگی یک فوج بزام راجه مزبور مقرر گشته
 همراه اعظم خان صوبه دار دکن رخصت یافت - که رفته
 ملک متعلقه نظام الملک را پی سپر اسپان سپاه سازد - و در
 مالش خانجهان دقیقه فرد نگذارند - پس ازان (که سال چهارم
 یمین الدوله برای بیدار ساختن عادل خان دستوری یافت)
 در بهر ادلی معین شد - و پس از مراجعت ازان ناحیه بوطن
 خود شتافته سال ششم بعثت خلافت پیوست - و مکرر بعزایت
 اسپ با زین مطلا و عطای خلعت خامه و سال دهم برخصت
 وطن کامیاب شد - سال یازدهم باتفاق پسر جهونیت سنگه
 از وطن خود بحضور رسیده سعادت کورنش حاصل نمود - و در
 آخر همین سال دوم محرم مطابق سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل
 و هشت هجری دیده جهان بین را از تماشای گلشن زندگانی
 بر بسمت - بدولت قرابت و قرب رتبت و فرادانی سپاه
 و فرزندی دستگاه از دیگر راجها ممتاز بود - چون (سم فریق
 راتهور خلاف دیگر راجپوتیه است) [چه با مادر هر فرزند (که
 محبت شوهر بیشتر باشد) او بجای پدر می نشیند اگرچه
 خرد سال باشد از دیگران] و ابتدا بزرگ خانواده راتهور برادی

(۲) در [بعضی نسخه] پی سپر سم اسپان *

همراه پدر خود سعادت ملازمت دریافته پس از فوت او سال چهاردهم بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و خطاب راجگی چهارم امتیاز برافروخت - و باضافی متواتره موتقی مدارج عمدگی گردید - در سال هیزدهم (که فیما بین جنت مکانی و فردوس آشیانی نوبت بفوج کشی انجامید - و سلطان پریل با مهابت خان و غیره بصوبه دکن تعین شد) مشارالیه نیز بهمراهی شاهزاده متعین گردید - و اواخر عهد جنت مکانی در دکن گذرانیده همراه خانجهان لودی (که عبور نبرده کرده بعضی محالات صوبه مالوه را بتصرف در آورد) بصوبه مذکور رسید - چون صیت اقبال شاهجهانی عالم را فرو گرفت از نامبرده جدا شده بوطن خود رفت - و پس از وصول موکب پادشاهی بدار الخلافه اگره سال اول جلوس بدولت پایبوس کام مل براندرخت - چون پدرش خال پادشاه میشد بعزایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهل کتاره و شمشیر مرصع و بحالی منصب پنجهازری ذات و سوار (که در عهد جنت مکانی داشت) و عطای علم و نقاره و اسب از طویله خاصه با زین مطلا و فیل از حلقه خاصه نوازش نمود گردید - سال سیوم چون تنبیه خانجهان لودی (که رایت طغیان افراخته واه فرار سپرده پیش نظام الماک بحری خود را رسانیده مامن خود قرار داده بود) و بدین تقصیر مالش نظام الماک و پامل

(مائرا لامرا) [۲۲۳] (باب الراد)

خواستن بر شانه شیر حواله نماید - دست او جمائل دیده بر کمر زد - رامداس نیز شمشیر رسانید - حیات خان چوپه چند زد - شیر انوپ را گذاشته راهی شد - او (که دستش بصبب انگشتریها از کار نرفته بود) از عقب شیر در آمده شمشیر انداخت - چون شیر رو برگردانید تیغه دیگر بر چهره (سانید که پوست ابرو بریده بر چشمها افتاد - در خلال این حال مردم از اطراف هجوم آورده کار انجام یافته شیر را بپایان رسانیدند - انوپ بخطاب انی رای سنگهدلن یعنی مالنده شیر و اضافه منصب مباحات اندوخت - چون روزی جنت مکانی بذابر تقریبی برو اعتراض فرمود او فوراً جمدهر بشکم خود زد ازان وقت مرتبه و اعتبارش افزوده گشت - گاه بسراشکری و صاحب فوجی مامور میگردد - در سال سیوم شاهجهانی چون پدرش ^(۲) بپرنراین (که هزاری ششصد سوار منصب داشت) بساط زندگی در پیچید انوپ سنگه بخطاب راجگی بلند نامی یافت - سال دهم پیمانه زندگی او هم مالا مال گشت ، بمنصب سه هزار و پانصد سوار رسیده - از خط و انشا نیز بهره داشت - جیرام ولد او دست - که علیحدہ مذکور گردیده *

* راجه گجسنگه *

پسر راجه سور جسنگه راتهور است - سال دهم جنت مکانی •

شده بود و فیلان (که از لوازم نخچیر این جاندار جان شکر
 اند) همراه نبودند ، اسب سوار متوجه آنصوب گردید - و بعد
 دیدن شیر از اسب فرود آمده مکرر تفنگ انداخت - چون
 زخم منکر نبود رفته بنشیب زهینے نشست - از آنجا (که آفتاب
 فرو شد - و همت مصروف بران که شیر شکار شود - و جز
 شاهزاده شاهجهان و راجه رامداس کچهواهی و انوپ سنگه
 و اعتماد رای و حیات خان داروغه آبدارخانه و کمال قراول
 و سه چهار خواص دیگر حاضر نبود) گامی چند پیش
 رفته تفنگ کشاد داد - اتفاقاً درین مرتبه نیز زخمی (که از حمله
 باز دارند) نرسید - از شدت غضب و حدت غیرت غران و خروشان
 بجانب پادشاه دوید - مردم حوالی چنان برهم خوردند که
 از صدمه یشت و پهلوی آنها جنت مکانی یک دو قدم پس
 رفته افتاد - خود می فرمود که از سراسیمگی دو سه کس
 بر سینه من پائیده گذشتند - دران میان شاهزاده تیر انداخت
 کارگر نیامد - آن درنده خشمناک بانوپ (که پایت تفنگ
 خاصه بدست گرفته نشسته بود) رسید - او چوبی که در دست
 داشت بر سرش فرو کوفت - شیر او را بر زمین انداخت
 درین وقت (که سر شیر بجانب پادشاه بود) انوپ سنگه
 یک دست خود را بدهنش داده دست دیگر نزدیک شانه اش
 همایل کرد - شاهزاده از جانب چپ شمشیر از نیام آخته

بیوز پادشاهی (که بآهو سرداده بودند - و دران بیشه مخفی گشته) رسید - از زنگواه و قلاده طلا دانست که از سرکار والا ست اورا در چاه افکنده سازش برگرفت - آنها که در سراغ بودند بچاه پی برده دریافتند که کار همان راجپوت است - که پیوسته برای شکار میگردن - بخانه اش شتافته قلاده و زنگوله بجنس برآوردند - و اورا بسته بحضور عرش آشیانی بردند - پس از عرض کیفیت واقعی پادشاه را دلیری و حکم اندازی او پسند آمده در خدمت نگهداشت - و بنابر شوقی (که ببرقندازی بود) اورا بمنصب در خور ممتاز فرمود - پسرش بیرن را بن نیز مصلحت یافته در رتبه از پدر گذرانید - و لدش انوپ چون بسن رشد و تمیز رسید از وفور خدمتگذاری در آخر فرمانروائی عرش آشیانی بدایه سرداری خدمتگاران (که بخواص معبر اند) ارتقا یافت - و در زمان جنت مکانی نیز چند بهمان خدمت می پرداخت *

سال پنجم پادشاه در برگنه باری روزه بشکار یوز اشتغال داشت - در اثنای آنکه او باره یعنی جمعی (که در سواری شکار شرف اندوز حضور می باشند) بفاصله از عقب می آرد خبر شیر قوی هیکل تنومند شفته بدان سو شتافت - و باتفاق مردم باره آن را قبل نما کرده کس بخدمت جنت مکانی فرستاد - پادشاه از فروزی رغبت شکار شیر با آنکه روز آخر

(باب الرابع) [۲۲۰] (مائوالامرا)

پس از فوت مهابت خان (که ساهو بهونسله بنواح دولت آباد
آمده هنگامه تالان^(۲) بر تصبات و قریات آن نواحی بلند ساخت
و خاندوران صوبه دار برهانپور باراد^۱ تذبیه او کمر عزیمت
بست) اورا باتفاق مادهو سنگه در بلده مذکور گذاشت - سال
هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار فرق
اعتبار برافراخت - و پستر در تعاقب چهار سنگه بوندیله
باتفاق خاندوران مصدر تردد گشته سال نهم باضافه پانصد
سوار و خطاب رحمت خان سرمایۀ ناموری اندوخت - سال
دهم بعطای علم و رخصت بسرکار بیجاگده (که در تیول او
بود) لوای شادکامی برافراخت - سال یازدهم از اصل و اضافه
بمنصب در هزار و پانصد سوار درجه اعتلا پیمود - و در
همین سال مطابق سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجری
رخت زندگانی بر بست - اسد الله پور از بمنصب شش صدی
شش صد سوار سر برافراخته سال سیم بدار بقا خرامید *

* راجه انوپ سنگه بدکوجر *

مشهور بانیرای سنگهدان - بدکوجر طایفه ایست از راجپوت
آبایش برودش زمیندارانه میگذرانیدند - گویند جد او بنابر
• ضیق معاش بشکار آهو میرفت - و اوقات گذر خود بگوشت آن
می نمود - اتفاقا (روزی در بیشه بگمان شیر تفنگ انداخت

(۲) نسخه [ب] تاراج (۳) در [اکبر نامه] بدکوجر آمده •

(مآثر الامراء) [۲۱۹] (باب الرء)

نامیه بخت افروخت . و سال چهارم بهمراهی نصیری خان بجانب ناندیر رخصت پذیرفت . و سال ششم برکاب محمد شجاع بیساق دکن نامزد گردیده در محاصره قلعه پریزده چنده از تابینان او بکار آمدند . سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار سوار لوای ترقی افراشت . و در همان سال مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجری بساط هستی در نوردید . بسترش راجه بهروز تا سال سیم جلوس فردوس آشیانی بمنصب هفتصدی هفتصد سوار رسید . و در بساق قندهار و غیر آن تعین گردید . و در عهد خلد مکان نیز در بردن فوج همراهی شاهزاده محمد سلطان و معظم خان از راه غیر متعارف ببنگاله مصدر مجرا شد . و در محاربات با شجاع (که افواج عالمگیری را در ملک بنگاله رو داده) نیز همراه معظم خان بتقدیم نیکو خدمتیا پرداخت . سال چهارم در کشایش بلاژن مضاف صوبه بهار تردد نمایان بتقدیم رسانید .

سال هشتم حیاتش سپری گشت *

• رحمت خان میر فیض الله •

از منصبداران عهد فردوس آشیانی است . سال سیوم چون دکن معسکر پادشاهی گردید و سه فوج به تنبیه خانجهان لودی و تخریب تعلقه نظام الملک دکنی تعین یافت او بهمراهی راجه گجسنگه معین شد . و بستر تعینات دکن گردیده

سرکار پادشاهی شد *

(۲)

* راجه روز افزون *

پسر راجه سنگرام زمیندار پرگنات مضاف صوبه بهار است
در عهد عرش آشیانی چون شهباز خان کنده بشرقی دیار تعیین
شد و عبور فوج پادشاهی بزدیکی قلعه مهدا (که متعلق بار
بود) اتفاق افتاد خان مزبور عزیمت محاصره نمود - او سپردن
کلید قلعه را دستاویز حسن اعتقاد ساخت - اگرچه ملازمت
نکرده بود اما با حکام آنجا همواره خدمت^(۳) گذاری نمود -
سال اول جلوس جنم مکانی جهانگیر قلی خان لاله بیگ
ناظم صوبه مذکور فوجی بر سر او کشید - او در جنگ بزخم
تفنگ در گذشت - راجه روز افزون از خردی در خدمت آن
پادشاه تربیت یافته بشرف اسلام درآمد - سال هشتم بحکومت
وطن و عذایت فیل سربلندی اندوخت - تا آخر عهد آن پادشاه
بمذنب هزار و پانصدی هفتصد سوار رسید - سال اول جلوس
فردوس آشیانی همراه مهابت خان خانخاندان بصوب کابل
جهت مدافعه نذر محمد خان دالی باخ (که غبار فتنه بلند
ساخته بود) و پستر بمالش ججهار سنگه بندیله تعیین یافت
و سال سیوم بهمراهی اعظم خان در فوجی (که سرکردگی
آن بنام شایسته خان بود) شتافته باضافه یکصد سوار

(۲) در [بعضی نسخه] زور افزون (۳) نسخه [ب] خدمتگاری *

و اجناس او متصرف شد - چون این مقدمه بهمع خهروانی
 رسید فرمان رفت که ملک مزبور بسرکار را گذارد - و الا
 بقدر عوض آن از محالات نواح وطن خود دست بر دارد - و از
 نقود بهیم نواین ده لک روپیه بحضور ارسال نماید - او
 بنوشته وکیل آگهی یافته بکرماجیت پسر خود (که در دکن
 بود) بر نوشت - که گریخته خود را برساند - لهذا سه فوج
 بسرداری سید خانجهان بارهه و فیروز جنگ بهادر و خاندوران
 بتذبیه آن بد سرشت دستوری پذیرفت - و به پشتگرمی اینها
 سلطان اردنگ زیب بهادر هم با شایسته خان و غیره روانه شد
 چون افواج پادشاهی قریب رسید اول از اوندچیه بدشاسونی
 (که ساخته پدر او بود) بستر از اینجا بچوراگده شتافت
 چون هیچ جا پاتایم نتوانست کرد ناچار با احمال و ائقال
 بمملک راجه دیوگده درآمد - افواج پادشاهی تعاقب کزان
 میرفت - و مکرر زد و خورد روداد - نقد و مرمع آلات او همه
 بتصرف غازیان آمد - او خود باتفاق بکرماجیت پسر کزان خود
 بیضا جنگلستان خزیده بود - طایفه گوند (که در آن ملک آبادند)
 آن هر دو را مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجری
 بقتل رسانیدند - خاندوران باستماع این خبر سرهای هر دو را
 بریده نزد فیروز جنگ آورد - خان مزبور بحضور روانه ساخت
 و یک کور روپیه از دفائن او آنچه همراه برداشته بود داخل

(باب الرابع) [۲۱۶] (مآثر الامراء)

خان جسته در خواست مفع جرائم نمود - پادشاه قبول این معنی فرمود - او سال دوم همراه خان مزبور ببارگاه خسروی آمد - خان مذکور فوطه در گردن انداخته هر دو سر فوطه بدست خویش گرفته بدولت ملازمت رسانید - و هزار مهر نذر و پانزده لک درپیه و چهل فیل (که بطریق جریمه قرار یافته) از نظر گذشته پذیرا شد *

چون سال سیوم پادشاه برای تنبیه خانجهان لودی و پامال ساختن تعلقه نظام الملک (که خانجهان را پناه داده بود) عزیمت دکن فرمود و سه فوج بتخریب آن نواح تعیین نمود مشارالیه را بهمراهیان اعظم خان ناظم دکن بر نوشتند و بخطاب راجگی نامور گردید - و پس ازان (که یمین الدوله بسرکری افواج دکن نامزد شد) او با جمعی از منصبداران بچندارای مامور گشت - و چون صوبجات دکن بمهابت خان متعلق گردید او چندی همراه خان مزبور مانده پستر رخصت شده بوطن آمد - و بکرماجیت پسر خود را با فوج درانجا گذاشت - و پس از رسیدن بوطن سال هشتم باغواهی طبیعت فساد سرشت بر بهیم نراین زمیندار چوراگده (که حاکم نشین ملک گدهه کتنگه است) لشکر برده بعهد و پیمان اودا برآورد و با گروه انبوه از عشائر او بقتل رسانید - و قلعه را با نقون

(۲) در [بعضی نسخه] پیم نراین *

و منصب مناسب ترقی کرده تا آخر عهد جنت مکانی بمنصب
 چهار هزار و چهار هزار سوار مرتقی شده سال اول جلوس
 فردوس آشیانی دولت ملازمت اندوخته بعزایت خلعت
 و جمدهر مرصع با بهول کتاره و علم و نقاره باذن آوازه گردید
 چون در عهد اعلی حضرت سر رشته تنقیص مهمات و تشخیص
 معاملات (دلق گرفت او) که مال بسیار فراهم کرده پدر
 خود بیکبار بے محنت بدست آورده بود (بمقتضای
 الخائن خائف و اهمه بخاطر راه داده با اعتماد قلاع حصینه
 و اشجار متراکمه (که در تعلقه داشت) پس از چند روز
 نیم شب از اکبرآباد فرار نموده باوندچمه پیوسته در تهیه
 استحکام قلاع و فراهم آوردن لشکر شد - چون این خبر بعرض
 پادشاه رسید مهابت خان خانخانان با اکثری از امرای حضور
 بوسر او تعیین یافت - و بخانجهان لودی حاکم مالوه فرمان
 شد - که با لشکر آن صوبه از راه چندیری (که جنوب رویه
 اوندچمه است) به ملک او در آید - و بعبدالله خان بهادر حکم
 رفت - که از قزوچ محال جایگیر خود باتفاق بهادر خان روهله
 و جمعی دیگر رفته از جانب شرقی اوندچمه در آمد کند
 چون هر سه فوج قریب قلعه مسطور (سیده هنگامه نبرد گرم
 ساختند و قلعه ایرج بسعی عبدالله خان و بهادر خان و بهار
 سنگه بنذیله مفتوح شد ججهار سنگه ناچار توسل بمهابت

(باب الرء) [۲۱۴] (مآثر الامراء)

سال اول بفوجداری آتاده و مضافات آن (که در خالصه شریفه بود) و بعد چندی بعطای نقاره سربلند گردید - سال دوم همراه خواجه ابوالحسن بتعاقب خانجهان لودی و سال سیوم باتفاق راد رتن هادا بتسخیر تلنگانه مامور شد - پستور باضافه پانصد سوار نوازش یافته همراه نصیری خان در محاصره قلعه قندهار دکن تردد شایسته نمود - چون بر محصوران کار تنگ شد باستصواب او آمده قلعه سپردند - سال چهارم بملازمت حضور رسیده باضافه پانصدی ذات از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی سه هزار سوار باند مرتبه گردید - پستور بحراست سرحد تلنگانه مقرر شده سال ششم قصبه و کلور را با عیال بولا (که از جانب حکام دکن قصبه مزبور بنامبرده و سیدی مفتاح متعلق بود) بدست آورد - چون این معنی بهسمع اعلی حضرت (سید او را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه هزار و پانصد سوار برنواخت - و سال هفتم (که بلده لاهور معسکر فیروزیه بود) بعرض (سید - که مطابق سنه ۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجری روزگار نامبرده در سرحد تلنگانه سپری شد - پسرش راجه دیپی سنگهه است که احوال او براسه قلمی شده *

* راجه ججهار سنگهه بندهیله *

پسر راجه برسنگه دیو است - بعد فوت پدر بخطاب راجگی

چون پاس مراعات بر سنگهدیو بیش از بیش بود اواخر سال
جلوس آن پادشاه عبدالله خان از کالپی (که در جاگیر داشت)
روز دسهره بتیزگامی بر اوندچیه دوید - و رام چند را (که
دران زمین قلب شیوه فتنه انگیزی داشت) دستگیر ساخته
سال دوم مسلسل بنظر پادشاه در آورد - پادشاه بند از پای او
برداشتند و بعزایت خاعت برنواخته براجیه پاسو سپرد - که
ضامن گرفته بگذارند - ازان روز اوندچیه براجیه بر سنگهدیو
قرار گرفت - سال ^(۳) چهارم دخترش حسب عرض او داخل محل
خسروانی گردید - چون او بعدم سرا شتافت سال هفتم بهارتهه
نبیره او بمنصب درخور و خطاب (اجگی چهره عزت برافروخت
پس از گستاخی (که در کنار آب بهت از مهابت خان بوقوع آمد
و آخر ثبات پای نورزیده گام فراخ بر زده راه تعلقه رانا
پیش گرفت) امرا (که در تعاقب او از حضور جنت مکانی
تعیین شده باجمیر رسیده متوقف بودند) نامبرده از انجمله
بود - درین ضمن چرخ دوار بوقلمونی نمود - و زمانه رنگ دیگر
ریخت - جهانگیر پادشاه بعالم بقا خرامید - و رایات شاهجهانی
رونق افزای ساخت اجمیر شد - او بملازمت شتافته باضافه
پانصدی پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
دو هزار و پانصد سوار و عطای علم و اسب کامیاب گشت

سوار و عطای علم و نقاره نوازش یافت - و همراه مهابت خان خاننانه بدفعیه نذر محمد خان (که بر کابل فوج کشیده بود) تعیین گردید - چون پیش از رسیدن اینها نذر محمد خان ازان نواح بدر شده رفت اینها بموجب حکم مراجعت نمودند - پستتر همراه عبدالله خان بهادر بمالش ججهار سنگهه (که بتوهم باطل از حضور فرار نموده بود) رخصت پذیرفت و سال دوم بتعاقب خانجهان لودي (که بوسواس بیجا از اکبرآباد راه گریز سپرده بود) دستوری یافت - و سال سیوم در سه فوج (که بتخریب ملک نظام الملک تعیین شده) او بهمراهی شایسته خان نازد گردیده باضافه پانصد سوار ناموری اندرخت - در جنگ متصل بیر (که اعظم خان بر خانجهان لودي تاخته بود) مصدر ترددات شد - سال چهارم مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجری پای بزاریه عدم کشید پادشاه کرن پسرش را بمنصب دو هزار سوار و خطاب دای برنواخته بیکانیر و طنش در جاگیر او عزایت فرمود و ستر سال نامی پسر دیگر او را بمنصب پانصدی دو سست سوار سرمایه مفاخرت بخشید - احوال را در کون جداگانه سمت توقیم یافته *

* راجه بهارقهه بندیه *

فبیره رام چند پسر راجه مدهکر است - جنت مکانی را

و در همین سال به همراهی مهابت خان خانخازان بذابر گوشمال
 اوزبکيه (که جانب کابل غبار فساد برانگیخته بودند) دستوري
 یافت - و سال سیوم با جمعی سرکردگی بذام از قرار یافته بسمت
 تلنگانه نامزد شد - و حکم بصدر پدوست که در برگشته باسم
 قوابع برار توقف نموده بقابو تسخیر ملک تلنگانه بعمل آرد
 و راه آسد و رفت مفسدان شورش انگیز مسدود سازد - و چون
 کشایش مالک مذکور حسب درخواست نصیری خان بذام خان
 مزبور قرار گرفت از حسب الطاب بحضور آمده سعادت بار
 اندوخت - و پس ازان (که سرداری فوج دکن بذام یمین الدوله
 آصف خان مقرر شد) راو مذکور بتعیذاتی خان مزبور چهره
 اعتبار برافروخت - و سال چهارم مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار
 و چهل هجری در لشکر بالاگهات پیمانه زندگی او لبریز گشت
 ستر سال (که نبیره و جانشین او بود) و مدهو سنگهه پسر دوم
 فراخور حال مشمول مرحمت پادشاهی و مورد تسلی شدند
 احوال هر یک جدا گانه نگارش یافته *

• راو سور بهررتیه •

پسر رای رایسنگهه رائهور زمیذدار بیکانیر است - تا آخر
 عهد جنت مکانی بمنصب سه هزار و دو هزار سوار رسیده سالی
 اول جلوس فردوس آشیانی چون بملازمت پادشاهی کامیاب
 شد از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد

(باب الرابع) [۲۱۰] (مآثر الامراء)

جانب دیگر محمد تقی سیم ساز مخاطب بشاه قای خان را
بمحاصره مقرر نموده حکم یورش کرد - تا آنکه شاه قای
خان با چهار صد کس غالبانه بشهر درآمده بچپوتره کوتوالی
نشسته مذاقی گردانید - که دور دور شاهجهان است - سر بلند
رای در مورچلهای طرف دیگر بود - پسر خود را فرستاد
او جنگ کرده هزیمت یافت - راو مزبور فیل جکاجوت پیش
کرده در چوک بجنگ پیوست - و داد مردانگی داد - محمد
تقی (که از امداد مایوس بود) بقلعه در آمد - و عهد گرفته
او را دید - گویند راو رتن وقت جنگ این حرف سر زبان
داشت - مرشان یعنی من می مبرم *

بالجماعه چون بنابر قرب وصول سلطان پوریز با فوج گران
(که بموجب حکم پادشاه از آله آباد عازم دکن گردیده بود
و بیماری معب درین ضمن بمزاج شاهجهان عارض شد)
کوچ کرده بدالاکهات روهنگیره رفت سر بلند رای بمنصب
پنجهزاری ذات پنجهزار سوار و خطاب رام راج (که در دکن
خطابه بالاتر ازین نمی باشد) مورد مراحم گردید - پس از
جلوس فردوس آشیانی سال اول از بوندی وطن خود آمده
بتقبیل سده سنیه ساطنت پرداخت - و بعدایت خلعت
و جمهر مرصع و منصب پنجهزاری ذات و سوار سابق و علم
و نقاره و اسب با زین مطلا و فیل لوای عزت برافراشت

(مائراامرا) [۲۰۹] (باب الرا)

چاندے مورد عتاب جنت مکاني بود - سال سيوم بحضور آمده مشمول مرحمت شده ب خطاب سر باند رای نامور گردید - سال هشتم بهمراهی سلطان خرم بهمم رانا امر سنگهه تعین یافت و سال دهم تعیذات مهم دکن گشت - و پستر باضافه درخور سرفراز شد - سال هیزدهم پس ازان (که مزاج جنت مکاني نسبت بهسور رشید یعنی شاهجهان بگفته مردم از جارفت و کار بمقابله انجامید - و شاهزاده مزبور از ماندو کوچ کرده عبور نبرده نمود - و سلطان پرویز باتالیقی مهابت خان بتعائب مامور شد) او هم تعیذات یساق مسطور گردید - و پس از گذشتن از نبرده چون شاهجهان از حدود تانگانه جانب بنگاله رفت و سلطان پرویز بموجب حکم پدر عازم صوبه بهار شده مهابت خان او را سال نوزدهم بحراست برهانپور گذاشت چون معاودت شاهجهان از بنگاله بسمت دکن زبان زد شد موسی الیه عزیمت نمود که از شهر برآمده بمقابله پروازد بعد رسیدن این خبر بجنت مکاني فرمان صدور یافت - که قار رسیدن کمک بنگالیانی شهر همت برگمارد - و زنهار بجنگ بیرون بلده اقدام ننماید - سال بیستم چون شاهجهان متصل دیوانگون مضاف بالاگهات برار برآمده یاقوت خان حبشی را با فوج عنبر همراه گرفته متصل برهانپور رسید لعل باغ را معسکر ساخت - و از یک طرف عبدالله خان بهادر و از

فرستاد - و پس از روزی چند بانعام خلعت و سرپیچ مرصع و اسب و فیل ممتاز شده رخصت وطن یافت - در همین سال چون گرفت و گیر جزیه منظور خاطر پادشاه شد بیدلی راجپوتیه علاوه توحش فطری گردیده سر نخوت خاریدن گرفتند لهذا سال بیست و سیوم از اجمیر بعزم گوشمال رانا عزیمت اودیپور پیش نهاد خاطر گردید - چون رانا اودیپور را خالی گذاشته راه فرار پیمود فوجی بسرکردگی حسین علی خان (۲) بتعاقب او تعیین شد - و پستور محمد اعظم شاه و سلطان بیدار بخت نامزد شدند - و پس ازان (که ملک رانا لکدکوب عساکر فیروزی گردید) از وطن مالونه بر آمده بے ملجا و مارا گشت - سال بیست و چهارم دست ضراعت بدامن شفاعت شاهزاده زده پرگنه ماندل و بدهنور در عوض جزیه بسرکار پادشاهی گذاشت - و پس از پذیرائی ملتئمسات بر تالاب راج سمندر آمده شاهزاده را دید - و ببحالی خطب رانا و منصب پنجهزاری پنجهزار سوار سرمایه شادمانی اندوخت و در همین سال چشم از تماشاگاه هستی بر بست - خلعت تعزیت از پیشگاه خسروانی برانا جیسنکه پسرش مرحمت گردید *

• راورقن هادا •

پسر راور بهوج هادا ست - بتقصیرے (که از پدرش بعمل آمد)

(۲) در [بعضی نسخه] حسن علی خان (۳) نسخه [ب] خسروی *

که ضایع افتاده بود باستحکام درست نمود) سال بیست و هشتم سعد الله خان با جمعی بانهدام قلعه مزبور و تخریب و تصرف تعلقه او تعیین شد - و چند برگانه تهاه نشین مردم پادشاهی گردید - رانا راجسنگه بساطان دارا شکوه رجوع آورده شیوه ضعیف نالی برگذار - و بر طبق حکم خسروانی فرستادن پسر تیکه خود و برانداختن آنچه از قلعه چیتور ترمیم یافته باشد قبول کرده درخواست نمود که تعلقه او از پادشاهی لشکر پادشاهی مضمون ماند - لهذا سعد الله خان بتخریب قلعه چیتور پرداخته برگردید - رانا پسر کلان خود را که شش ساله بود با معتمدان خود ببارگاه سلطنت (که رونق افزای دارالخیر اجمیر بود) با پیشکش فرستاد - پادشاه بعد ملازمت بخاعت و جواهر و فبل و اسپ برنواخته چون ظاهر شد (که رانا هنوز برای او نامه معین نکرده) ^(۲) بخطاب سبهاگ سنگه موسوم فرمود - و پس از رخصت تاکید صدور یافت که پسر خود را با پانصد سوار بدکن روانه نماید *

و چون تخت جهانداري بجلوس اورنگ زیب پادشاه رونق تازه گرفت رانای مذکور بعنایت خاعت سربلند گردید و سال بیست و دوم (که اجمیر مهبط ایات پادشاهی بود) رانا راجسنگه کنور جیسنگه پسر خود را بعد استمراج بملازمت

اکبر آباد گشته ، بزرد یک تعلقه او رسید) رانا کرن بحصول ملازمت
مشمول گوناگون عوطف گردیده ببحالی تعلقه کامیاب شد
و چون سال اول جلوس فردوس آشیانی مطابق سنه (۱۰۳۸)
هزار و سی و هشت هجری رانا کرن رخت زندگی بر بست
بجکت سنگه پسرش خطاب رانائی و منصب پنج هزار
پنجهزار سوار و در جاگیر وطن مالوفه قسمی (که سابق
ببزرگانش بود) مرحمت گردید - در مهم خانجهان لودی
(که پادشاه عزیمت دکن فرمود) پانصد سوار او همراه (جن
نام عمومی رانا جکت سنگه در رکاب بود - و گاهی راجکنور پسر
تیکه او بملازمت می پیوست - و قرار یافته بود که همواره
پانصد سوار او با معتبره تعینات تعلقه دکن باشد - و از
پیشگاه سلطنت هم عذایم جواهر و خلعت و فیل و اسب
بار میشد - سال بیست و ششم رخت زندگی بعدم سرا برد
براجکنور خطاب رانا راجسنگه و منصب پنجهزاری پنجهزار سوار
و وطن در جاگیر مرحمت گردید *

چون در حیات رانا جکت سنگه بعرض پادشاه رسید (که
او مرمت قلعه چیتور شروع نموده حال آنکه قرار داد از سابق
این بود که رانا اصلا بمرمت قلعه مزبور نپردازد) پادشاه
کسی را بخبر گیری این معنی تعیین فرمود - پس ازان که
زبان او دریافت شد (که یک دو دروازه را از هفت دروازه او

خود را همراه ساخت - كنور كرن ملازمت خهرواني دريافته
 بعطای خلعت و شمشير مرصع سرفراز گرديد - و برای دفع
 وحشت او هر روز بگونگون عذایات از هر قسم و از هر باب
 مورد مرحمت شد - و در سال دهم بعطای منصب پنجهازاري
 پنجهازار سوار چهره اعتبار برافروخت - و رخصت وطن يافت
 پستتر جگت سنگه ولد كنور كرن باستانبوسي مشرف گشته
 خلعت عذایت پوشید - سپس باتفاق هرداس جهاله بوطن
 مرخص گرديد - سال يازدهم كنور كرن بحضور (سيده سرمایه
 شادكامي اندرخت - و باز دستوری تعلقه يافت *

و چون سلطان خرم بهم دكن نامزد گرديد رانا امرسنگه
 و كنور كرن حصول ملازمت پادشاهزاده نمونه نبیره خود را
 با هزار و پانصد سوار همراه نمود - و در سال سیزدهم چون
 جنت مكاني از گجرات عنان انعطاف بجانب اكبرآباد ارزاني
 داشت پس از ورود موكب در حوالی تعلقه رانا كنور كرن
 بدولت زمين بوس فايز گرديد - و سال چهاردهم رانا امرسنگه
 و ديعت حيات سپرد - جنت مكاني كنور كرن را بخطاب رانائي
 و ارصال خلعت و اسب و فيل سرفراز نمود - در سال هيژدهم
 جگت سنگه پسر رانا كرن بحضور آمده جبين نياز را
 بآداب اخلاص روشن ساخت - و پستتر رخصت تعلقه يافت
 و در ايام (كه فردوس آشياني بعد فريت پدر از هنجير عازم

و انواع چاپلوسی بکار برده قرار داد - که بعد صفح زلات
 من هم عازم بساط بوس خواهم شد - و با راجه تودرمل (که از
 گجرات می آمد) نیز برخوردی اقسام فردتني ظاهر نمود - امرا
 بعد رسیدن حضور در سلک بندها منتظم گردید - و در سال
 بیست و یکم کنور مانکنگه بتادیمپ رانا پرتاپ مامور
 گردیده بماندگده رسید - بعد فراهم آمدن افواج روانه
 کونده شد - پس از تلاقی فریقین جنگ عظیم در پیوست
 و شکست بر فوج رانا افتاده رادی فرار پیمود - و در همین
 سال خود پادشاه نیز دران نواهی رفته چون رانا بشعاب جبال
 پناه جست فوج بتعاقب او تعیین نمود - سال چهل و یکم
 جلوس اکبری رانا پرتاپ فوت کرد - امرا بجای او نشست
 بعد جلوس جنم مکاني سلطان پرویز با جمعی از امرا
 بهمم او تعیین شد - که او خود با کرن پسر کلان او بملازمت
 برسد - درین ضمن (که بغی سلطان خسرو (داد) باگه پسر
 خود خود را همراه شاهزاده داد - و پس از آن عبدالله خان
 فیروز جنگ و دفعه دوم مهابت خان بتادیمپ او دستوری
 یافتند - اما هیچ صورت نگرفت - تا آنکه آخر سال نهم سلطان
 خرم با جمعی برین کار رخصت یافت - شاهزاده رفته تهانجات
 متعلقه او را تهانه نشین پادشاهی ساخته کار بر تنگ گرفت
 ناچار بعجز گزیده شاهزاده را دریافت - و کنور کرن پسر کلان

اکثر راجهای هندوستان فیضیاب ملازمت گردید - مگر رانا
 قاحال در خواب غفلت است - الحال ایلغار نموده سرزنش
 در کنار او خواهم نهاد - و التفات بجانب سکت سنگهه پسر
 رانا اودیسنکهه (که در سالک بندهای دولت انتظام داشت)
 نموده فرمود - که می باید از تو درین، یساق خدمت شایسته
 بظهور آید - او اگرچه بظاهر تقبل نمود اما اندیشه مخد گشته
 راه فرار گزید - از سانحه گریختن او تنبیه رانا مصمم گردید
 اول قلعه سیوی سوپر^(۲) و قصبه کوتهه تھانه نشین شده قلعه
 ماندل و رامپور نیز مفتوح گردید - و نواح اودیپور پی سپر
 عساکر پادشاهی گشت - قلعه چیتور پس از امتداد محاصره
 بتصرف در آمد - رانا در شعاب جبال مخفی گردید - ظاهراً
 بعد چندی رانا اودیسنکهه بدیار عدم شتافت - و رانا پرتاپ
 بجای او نشست - چنانچه شیخ ابوالفضل در اکبرنامه می نویسد
 که سال هیزدهم چون کنور مانسنکهه تنبیه زمیندار دنگرپور
 نموده در نواحی اودیپور رسید رانا لوازم استقبال بجا آورده
 خلعت پادشاهی را بادب در بر کرد - و با کنور مراسم گرمجوشی
 مرعی داشته عذر تقاعد از آستانبوسی پیش آورد - در همین
 سال رانا پسر کلان خود امرا نام را با راجه بهگونتداس
 (که از ایدر برآمده بآن نواحی پیوست) همراه ساخت

(۲) در [اکثر نسخه] سیوی سوپر (۳) نسخه [پ] که از ابتدا برآمده

پهنا سي و سه كروه - سه قلعه معتبر دارن - چيتور حاكم نشين
 كونهلمير مانندل - سردار بومي را پيشتر راول گفته - و از ديرباز
 رانا - از قوم كهلوت - چون بموضع سيسود نگاه ساختند پس
 بميهوديه زبان زد - خويشتن را از نژاد نوشيرون عادل بر شمارند
 بزرگ نياگ اينها از بوقلموني زمانه بملك برار افتاد - و بمريزبان
 نرناله^(۲) معروف گرديد - چون نرناله بتصرف غنيم آمد بانا نام^(۳)
 خرد سالي را مادرش ازان مفهد گه برآرده بميوار رسيد - و براج
 منذليك بهيل پناه برد - چون جوان شد بذخچير افكزي
 نام برآرد - و از معتمدان راجه گرديد - و پس از فوت او
 بمسند راجگي قدم گذاشت - رانا سانكا از اولاد اوسمت - كه
 در سنه (۹۳۳) فهد و سي و سه هجري باتفاق راجهاي ديگر
 يك لك سوار فراهم آورده با فردوس مكاني بجنگ نموده شكست
 يافت - در سنه (۹۳۴) فهد و سي و چهار باجل طبعي^(۴)
 در گذشت - رانا اوديسنگه جانشين او شد *

در سال دوازدهم جاوس چون عرش آشياني متوجه تنبيه
 پهران سلطان محمد ميرزا (كه در صوبه مالوه غبار انگيز
 فساد بودند) گرديد پس از وصول بدهول پور نظر بريزكه
 شورش طلبان مالوه غافل باشند بر زبان پادشاه گذشت - كه

(۲) در [بعضه جا] نرناله آمده (۳) در [بعضه نسخه] باپا نام (۴)

نسخه [ب] چهل و چهار *

انتظام فوج برهم خورده سر رشته جمعیت از هم گسیخت - و هرگاه
چنین بیوفائی و وقاحت از چنان احسان پرورده مشاهده نمود
دیگر بکه توقع - و کدام امید - شاهزاده را اعتماد بر که نماند
مراجعت بدکن اصلح وقت شناخت - بصورت از آب نبرده
عبور فرموده چندی در برهانپور رنگ سکونت ریخت - رستم
خان بوساطت مهابت خان در امرای جهانگیری انتظام یافت
چون شیوه ناستوده بیوفائی و ناحق شناسی همه وقت مذموم
و صاحب آن همه جا مشوم و ملوم است در سرکار پادشاهی
چندان رشده نکرده از درجه اعتبار ساقط بود - چون نوبت
سلطنت باعلی حضرت رسید پادشاه کردار نکوهیده خود
از جاگیر و منصب برطرف گشته از غایت پریشانی و افلاس
احوالش بنکال و غمار کشید - گریزد که فردوس آشیانی با هیچ
کس از امرای پادشاهی (که مصدر گستاخیا شده بودند
و بد اخلاصیا از آنها مشاهده نمود) در پی تلافی نشد
مگر با رستم خان که آخرها کارش بجائے رسید که اسپ سوار
و خدمتگار نداشت - کوچه گردی میکرد - تا در گذشت *

* رانا کون *

پسر رانا امرا بن رانا پرتاپ عرف کیکا بن رانا اودیسنکه
بن رانا سانکا زمیگذار میوار است - که الکا ئی سم از صوبه اجمیر
سرکار چیتور از - ده هزار ده بدو گرایند - درازا چهل کرده

گودید - و در ایام شاهزادگی از ارکان درامت ایشان بوده بنیابست
صوبه دارمى گجرات اختصاص داشت - چون سال هیزدهم جهانگیری
افواج پادشاهی بتعاقب شاهزاده ولیعهد بکئل چانده (که داخل
مالوه است) رسید از سطوت شاهي جرأت عبور گریوه نداشته
میخواستند - که ایام برشکال آنطرف کئل مذکور بسر برند
رستم خان باتفاق بهاء الدین توبچی (که از نوازش شاهي
خطاب برفتادار خانى یافته) از راه نمکرامی و حق ناشناسی
بمهابت خان سپه سالار پادشاهی نوشت که بے توقف روانه
شوند - که در هنگام ثلاثی فوج را برهم زده بشما ماحق میگردم
لهذا مهابت خان چیره گشته از گریوه چانده عبور نمود - شاهزاده
شاهجهان (که در ماندو طرح اقامت انداخته بود) رستم خان را
(که پیش آهنگ فدویان در سمت اخلاص و سرآمد برگزیده های
درامت بود - و مردانگی و کاردانی او دلغشیں) سردار لشکر
ساخته برسم منقلا روانه فرمود - و فوجی از لشکر دکن را
بعنوان برگیری بر گماشت - آنها در عرصه دو روز کار بر لشکر
پادشاهی دشوار ساختند - روز سیوم مقرر بود که شاهزاده
خود بفوج منقلا پیوسته بر اعادی لوای نصرت برافرازد - که
یوسف شغالی حقوق پرورش و نمک خوارگی بر طاق نسیان
گذاشته خاک بے حقیقتی بر فرق روزگار خود بیخمس - و راه
کامر نعمتی سپرده بمهابت خان پیوست - ناگزیر از گریختن سردار

نقش نیکو خدمتی او در درگاه جنت مکانی درست نشسته بود
از بے پروا مزاجیها پاس خاطر شقاوت ذخائر او را بر حفظ
شریعت غرا مقدم داشته باجارت تاسیس این دیوخانه آن
ضلالت کیش را خوشدل نمود - او بخرج سی و سه لک (وبیه
در کمال صافیت و استواری مرتب ساخت - خصوص در تزئین
و پرکاری مبالغه بکار برد - و در اوندچهم نیز عمارات عالیه
(که در فسحت و وسعت و زیب و زینت مزین تمام بر منازل
دیگران دارد) ساخت - میما بتخانه ایست پهلوی حویلی او
در کمال ارتفاع و عظمت - مبالغ کلی صرف کرده - و تالاب شیرساگر
(که محیطش پنج و نیم کزهی پادشاهی ست) و تالاب سمذ (ساگر
(که دوزش بیست کوه) رافع در پرگنه متها - و درین محال
(۲)
قریب سه صد تالاب پهنادر است - پسران بسیار داشته - از انجمله
چهار سنگه و چهار سنگه اند - که احوال هر دو جداگانه
توقیم یافته *

• رستم خان شغالی •

یوسف بیگ نام - بمیامن تربیت و التفات شاهزاده شاهجهان

از پایه قاعچیکری و احدی بوالا مرتبه امارت برآمده از منصب
(۳)
سه یستی بمنصب پنجهزاری ترقی نموده صاحب علم و نقاره

(۲) نسخه [ب] پهنادر داشت (۳) در غیاث اللغات آورده که دو یست

خاص بمعنی دو صد است و درین قیاس جاری نیست *

یافت - و در سال سیوم به همراهی مهابت خان بهمیم رانا تعیین شده
 بعزایت خلعت و اسپ چهره عزت برافروخت - و در سال
 چهارم همراه خانجهان بهمیم دکن راهی گشت - و در سال هفتم
 از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و دویست
 سوار لوای کامرانی برافراخت - در سال هشتم از دکن بتعیناتی
 سلطان خرم (که بتادیمپ رانا امرسنگهه مامور شده بود)
 شتافت - و باز بدکن رفت - سال چهاردهم (که پادشاهزاده مزبور
 بدکن عزیمت نمود) او در جنگ با دکنیان با دوسه هزار سوار
 و پنج هزار پیاده مصدر تردد نمایان گردید - و در ایامی (که
 فیما بین جنت مکانی و سلطان خرم غبار دوئی برخاست) نامبرده
 فوج آراسته بظفر در آورده در سال هیزدهم به همراهی سلطان
 پرویز بتعاقب سلطان خرم مامور گشت *

چون اواخر عهد جنت مکانی کارها بآرای دیگران محول بود
 و بازار کارسازی گرمی داشت او بدستاوزشوت دست تطاول
 بتعلقات زمینداران گرد و پیش دراز ساخته ملکه وسیع سیر حاصل
 بتصرف در آورد - و ثروت و مکنت او بجائی رسید که هیچ
 یکی از راجهای هندوستان را میسر نبود - و در سال بیست
 و دوم مطابق سنه (۱۰۳۶) هزار و سی و شش هجری بساط
 زندگی در نوردید - بتخانه واقع متھرا (که در عهد عالمگیری
 مسجد ساخته اند) از مستحدثات برسنگهه دیو اہم - چون

و بز و میش در رنگ ایاخیهای ولایت متصل وطن بکنار
 آب گنگ سرداد - شیر و جغرات و روغن بسیار حاصل میشد
 و در راه لاهور سرا و تالاب کلان اساس گذاشت - و در متهمرا
 این (۲) روی آب گوردهن نگر بتخانه عظیم بذا کرد - و در اوجین نیز
 تالاب و بتخانه ترتیب داد - غرض که جویای نام نیک گشته
 تصرفات چند نمود - و آئین خیر گذاشت - تا یادگار دین
 کهنه و باط ماند - بشوئی کافر نعمتی پس از اموالش بسرکار
 آشفته ضبط شد - آب در تالاب خشک و سرا ویران گردید
 و کهازی و طغش بسید شجاعت خان باره تنخواه شد - ازان
 مال و مواشی اثرت پدید نیامد *
 * ع *

* نه از خم نشان نے زخمخانه *

* راجه بوسنگه دیو بندیلہ *

پسر راجه مدهکر است (۳) از ابتدا بخدمت شاهزاده سلطان
 سلیم پیوسته بقتراک دولت خود را بسته بود - چون در کشتن
 شیخ ابو الفضل طریق جرأت پیمود، عرش آشپزی مکرر فوجها برو
 تعیین فرمود - و در سال پنجاهم بعرض رسید که او با قلیا
 مردم سر بصحرای آدرگی نهاده - و افواج پادشاهی دنبال او
 گرفته اند - چون دیهیم سلطنت بجائوس جنت مکانی زیفت
 گرفت بوسنگه دیو در سال اول بمنصب سه هزاره سرفروزی

(۲) نسخه [ب] آندوی آب (۳) در [بعضی نسخه] بدهکر *

هذا که خانخانان نهمه سالار بخانه او رفته ملتجي شد *
 در سفر گجرات (که جنت مکاني بسير دريای شور متوجه
 شد) شبی رای گوردهن از دربار بخانه مي آمد - باغواي
 شريف الماک بخشی سرکار اعتماد الدوله شخصه شمشير در
 بازوی او زد - کاري نشست - ازان روز پایه عزتش ارتفاع دیگر
 پذیرفت - با آنکه عصمت بیگم مذکوره اعتماد الدوله با او بد بود
 املا در مرتبه او انحطاطه رو نداد - پس از فوت اعتماد الدوله
 صاحب اختیار سرکار نور جهان بیگم گردید - و در شورش
 مهابت خان (که دشمن این سلسله بود) زمانه سازی منظور
 داشته بار ساخت - مهابت خان جمیع مهمات جزو کل را بدو
 تفویض نمود - گوردهن از بد نژادي و ناحق شناسي در بدخواهي
 و غمازی خداوندان نعمت شریک گشته بانشای خزائن و دفائن
 آنها پرداخت - و خود را زشواي عالم کرد - پس از آنکه این
 آشوب فرو نشست آصف خان او را محبوس داشت - پس از
 مدتی در گذشت - زنش با او ساتي شد - اولاد نداشت - قصبه
 کهاري را که وطنش بود باهاطه پخته و عمارات عالي و راسته
 و بازارهای با آنها شهره ساخته گوردهن نگر نام گذاشت
 و خانهای سکنة آنجا را از سر نو پخته و مطبوع ترتیب داده
 حواله نمود - و محصول آن را بر عیای اهل حرفه وقف کرد - هر که
 هرچه بکارن فرا گیرد - و کار ماده و کار میش و ماده اسپ و شتر

زنجیر پای عزیمت او گشته بمدافعت پرداخت - تا آنکه کمک
برسد ناگاه تیر تفنگ از شست قضا پیدایشی او رسید - و جان
بجان آفرین سپرد - طرفین دست از کار باز داشته بجای خود
برگشتند - راجه بمنصب پنجهزری ذات و سوار رسیده
و عمده تر ازو در سرکار شاهزاده دای عهد کسی نبود - برادرش
کنهر داس بذیابمت راجه در احمدآباد می بود *

* رای گوردهن سورج دهج *

ساکن کهآری کناره گنگ - گویند در مبادی حال سر دروازه
کچهری نشسته نقل نویسی می کرد - سه چهار تنه یومیه
بههم میوسانید - آرزو داشت که درات برنجی میسر شود - نمیشد
پس از چندے در دیوانی خواجه ابوالحسن تربتی باتفاق هرکرن
ساکن کنپلا بدتالی باراده نوکری حضور خواجه رفت - او نگاه
کرده گفت که هرکرن سیداق دان است - اما دزد معلوم می شود
و گوردهن بیوقوف - اول را سی روپیه درماه دستخط کرد - و دوم را
بیست و پنج - و چون نوبت دیوانی باعتماد الدوله رسید گوردهن را
پنجاه روپیه در ماهه کرده بخشی شاگرد پیشه خود ساخت
پس ازان بخطاب رانی و دیوانی اعتماد الدوله با پیشدستی
پادشاهی سر برافراخت - و هر روز بر اعتبارش می افزود - رفته
رفته مدار علیه تمام هندوستان گشته مرجع جز و کل گردید

قرار نمیتوانیم داد - اگر چشم زخمی بحضرت رسد گو فتح من
 شود ازین قسم سلطنت و دولت چه بهره - و کدام دل خوشی
 خواهد بود - غرض غیر ازین نیست که بدانندیشان فتنه ساز
 مالشه بسزا یابند *

پس از مطارحه قرار یافت که شاهزاده با چهار پنج هزار
 سوار چهار گروهی جریبی جانب چپ از راه متعارف میل نموده
 در مقام کوتله (که داخل میوات است) توقف گزیند - و سه فوج
 بسرکردگی داراب خان و راجه بکرماجیت و راجه بهیم مقرر
 باید نمود - که بدور لشکر پادشاهی بتاخت و تاراج پرداخته
 راه آمد و شد غله مسدود نمایند - یحتمل که صورت آشتی
 رخ نماید - چون از جانب پادشاهی آصف خان بهراولی عبدالله
 خان در برابر رسید اتفاقا عبدالله خان پیشتر زبان داده بوده
 که وقت تقابل من بشما خواهم پیوست - و ازین امر غیر از
 شاهزاده و راجه دیگری اطلاع نداشت - درین وقت عبدالله خان
 بحسب قرار داد اسب برانگیخت - راجه آنرا دریافته پیش
 داراب خان رفت - تا ادرا هم آگاه سازد - ناگاه نوازش خان
 پسر سعید خان چغتا (که در هراولی فوج پادشاهی انتظام
 داشت) دانست که عبدالله خان بقصد جنگ تاخته - او نیز
 با فوج مقابل خود اسپان برداشت - و بر راجه (که با چهار پنج
 کس از نزد داراب خان برگشته می آمد) برخورد - غیرت

(مائثر الامرا) [۱۹۳] (باب الراء)

سر راه قندهار است) در قبول شاهي قرار يابد - تا سربراهي
آذوقه و ديگر ضروريات باساني صورت گيرد - و تا انجام و انصراف
اين يمساق عزل و نصب و برافراختن و انداختن امرا (که
تعيين اين يورش باشند) بمن موقوف باشد - تا اِز اثر بيم و اميد
انتظام کارها پديد آيد *

بيگم (که منتظر قابو بود) اين مديفات را در لباس نا ملائم
و انموده چنان دلنشين ساخت که غرض شاهزاده آنست
که سلطنت را بدست خود آورد - و چندان مزاج جفت مکاني را
بشورش آورد که مهم قندهار بغام شهريار قرار يافته جاگير
شاهزاده را يي عهد (که در هندوستان بود) تغيير فرموده امرای
همراهی ایشان را طالب حضور نمود - با وصف آنکه جنت مکاني
بقبحاحت اين امور را ميرسيد اما غير از استرضای بيگم
چاره نداشت - هرچه او ميگفت بعمل مي آمد - تا آنکه
از طرفين کار بغوج کشي (سيد - ازان طرف جنت مکاني از دهلي
عبور فرمود - و ازين جانب موکب شاهي بمقام بلوچ دور
بيوسست - و مسافت ده کوزه بيش نمازد - مقرآن شاهي متفق
شده عرض کردند که کار از اصلاح در گذشته - جهانگيري بمدارا
بر نيايد - لشکر ما بکميت و کيفيت بر لشکر پادشاهي فزوني
دارد - عزم نبرد بايد آراست - شاهزاده جواب داد که ارتکاب
چنين گستاخي (که نزد خدا و خلق ناستوده است) بخود

اساس نهاد - و آنرا بطفرنگر موسوم ساخته ایام برشکال دران
مکان گذرانید *

چون خاطر شاهزاده از ضبط و نسق دکن مطمئن گشت زمانه
بازی دیگر بر روی کار آورد - تفصیلش آنکه چون نور جهان
بیگم تسلط تمام یافت و قبض و بسط مهمان ملکی و مالی .
باختیار او در آمده جزاسم بی مسمای پادشاهی بر جنت مکانی
نماند بیگم از دور اندیشی بدان خیال افتاد - که درین هنگام
(که بیماری جنت مکانی بامتداد کشیده) اگر بحسب تقدیر
سانحه ناگزیر رو دهد خلافت بشاهزاده ولی عهد بر می گردن
هر چند که شاهزاده با وی در کمال اخلاص است اما مجوز این قدر
اختیار و اقتدار چگونه خواهد شد - پس دختر خود را (که
از شیر افکن خان داشت) بساطان شهریار (که کوچک ترین
اخلاف سلطنت بود) منسوب کرده در مقام تربیت او گردید
و با شاهزاده وایعهد طبل مخالفت زده مزاج پادشاهی را نیز
منحرف ساخت - چنانچه دران ایام شاهزاده جهت مهم فزدهار
طلب حضور گشت - چون از دکن بماندو رسید بپدر والا قدر
نوشمت - که بنابر گل و لای مالوه تا انقضای برشکال در ماندو
وقفه تربی صلاح گشته - از انجا (که مقابله با شاه ایران اتفاق افتاد)
سامین و سرانجام در خور آن مهم ناگزیر - قلعه رنهور برای
گذراشتن محل و قبائل امرا عنایت شود - و موبه لاهور (که

لهذا بند و بهمت ولایت پرفتن دکن منحصراً در توجه شاهزاده
دلی عهد دانسته در همین سال سنه (۱۰۳۰) هزار و سی
هجری با امرای عظیم الشان رخصت یافت *

شاهزاده پس از رسیدن برهانپور پنج فوج سی هزار سوار
بسرکردگی داراب خان و عبد الله خان و خواجه ابوالحسن
و راجه بکرماجیت و راجه بهیم باستیصال مخالفان تعیین فرمود
اگرچه بظاهر سرداری کل بنام داراب خان بود لیکن در معنی
کارفرمایی جمیع افواج براجه بکرماجیت تعلق داشت - راجه
در عرض هشت روز از برهانپور بکهرکی (که اقامت گاه نظام شاه
و ملک عنبر بود) شتافته عمارات آن معموره را از بیخ و بن
برکزد - ملک عنبر چون چهره ارباب در آئینه حال مشاهده نمود
باظهار ندامت و فروتنی براجه توسل جست - و قرار یافت
که چهارده کرور دام تنمّه محالات موبه دکن (که در تصرف
دکنیان مانده) بلا اشتراک با سایر حدود متعلقه پادشاهی
را گذاشته پنجاه لک روپیه از عادلشاهی و قطب شاهی
پیشکش سرانجام نموده ارسال دارد - و راجه با جمیع اساکر
بقصبه تمرنی معاودت نموده متوقف شود - راجه حسب الحكم
شاهی متصل قصبه مذکور بر کنار رودخانه مشهور بکهرک پورنا
سرمینه پهنیده در غایت استحکام قلعه از سنگ و آهن

(مائراامرا)

[۱۹۰]

(باب الراء)

که برهمنان آنجا از هنگامی (که سکندر ذوالقرنین اینجا آمده) صورت نوشتابه را تراشیده معبود خود ساخته اند - سلطان صورت نوشتابه را گرفته بمدینه منوره فرستاد - در شارع عام انداختند که پی سپر زایران شود - صاحب فرشته آورده که درین بتخانه یک هزار و سه صد کتاب از براهمه سلف بود - سلطان فیروز شاه دانشوران آن طایفه را طاب نموده لخته را ترجمه نمود - ازان جمله عزالدین خالدخانی (که از شعرای آن عصر بود) کتابی در حکمت طبعی و شگون تفارقات در سلک نظم کشیده دلائل فیروزشاهی نام کرده - الحق آن کتابی ست متضمن اقسام حکمت علمی و عملی *

بالجمله چون راجه بکرماجیت بعد از فتح کانگره در سال پانزدهم با فوج شایسته بخدمت شاهي پیوست در همان ایام خبر رسید - که دنیاداران دکن از کوتاه اندیشی باستماع انتهای الوبه پادشاهی بسیر کشمیر (که اقصای ممالک و از مستقر خلافت دور است) پا از حد خویش فرا تر گذاشته سیما ملک عذیر - که مضافات احمد نگر و برار متصرف شده و بندهای پادشاهی (که در مکر فراهم آمده با غنیمت و خورده می نمودند) از کمی آذوقه بدلاپور آمده آنجا نیز پای ثبات نتوانستند افشرد - ببرهانپور شتافته بخانکhanان پیوستند - و غنیمت ملک پادشاهی را تاخته برهانپور را گرد گرفت

در نزدیک آن چند جا بمشعل آسا شعله برزند - و برخی
 بسان پیه سوزن - و آنرا جالا مکھی نام کنند - و مردم بزیارت
 روند - و گوناگون اجناس بشعله در دهند - و ازان خجستهگی
 چشم دارند - بر فراز آن والا گنبدی اساس نهاده - هنگامه شگرف^(۲)
 فراهم آید - همانا معدن گوگرد است - و عامه خارق پندارند
 و عوام اهل اسلام نیز فراهم آیند - و برخی بدماشا در شوند *
 و بعضی چنان بر سرایند که چون زن مهادیو را عمر بهر آمد
 از غایت دلبستگی نعش او را مدتی با خود میگردانید - چون
 ترکیب عنصری او متلاشی شد هر عضوی در جائی از هم
 فرو ریخت - در خور شرافت آن عضو تعظیم آن مکان نمایند
 چون سینه (که نسبت به سایر اعضا شریفتر است) در اینجا
 افتاد آنرا نسبت بجاهای دیگر گرمی تر دارند - و بعضی
 برانند که سنگی (که در باستانی ایام معبود کفار بود) آنرا
 اهل اسلام برداشته در دریا انداختند - و پس ازان برهنه مزور
 بنام آن سنگ سنگ دیگر نمود کرده - راجه از ساده لوحی
 یا بطمع زر (که از نذرات فراهم آید) بدان گرائیده بعزت
 و حرمت آن سنگ را درین موضع نصب ساخت - و از سرنو
 دوکان ضلالت فروچید - و قریب اجماع باین آنچه دو کتب توارینخ
 نقل کرده اند - که چون سلطان فیروز شاه بدانجا رسید شنید

سال شانزدهم جنت مكاني بسير قلعه تشریف برده شعائر اسلام
جاري ساخته اساس مسجد گذاشت *

آن قلعه بر فراز كوه مرتفع واقع است - در كمال استحكام
بيست و سه برج و هفت دروازه دارد - و دور اندرون آن يك
كروه و پانزده طناب است - طول ربع كروه و دو طناب - و عرض
از بيست و دو طناب زياده و از پانزده كم نيست - و ارتفاع يكصد
و چهارده ذره - و حوض كلان اندرون قلعه واقع است - نزديك
شهر بتخانه مهامائي است - كه بدرگا بهواني مشهور - و آن را
نمودار ايزدي دانند - و از دور دست بزيارت آيند - و كام دل
بر گيرند - شگفت آنكه بخواهش زائي زبان ببرند - برخه را
در چند ساعت و طايفه را در يك دو روز باز درست شود
اگرچه حكمت پيشگان زبان را رويده پذدارند ليكن بدین زودي
بس شگرف - و اورا در افسانها هم خوابه مهاديو برگذارند
و دانايان اين گروه قدرت اورا بدین نام بر خوانند *

گذارش چنين رود - كه او از دید نا ملائم خود
گذرانيد - و پيكر او بچهار جا افتاد - سر و بعضی اعضا در
شمالی كوه کشمير در طرف كامراج - آنرا اساردها نامند - برخه
نزد بيجاپور دكن - آنرا تلجا بهواني نامند - گویند آنچه
بخار رخت نزديك كانو اولكا مچها زبان زد - و آنچه بر جای
خود ماند آنرا جالغدهري گویند - و این سرزمین پندارند

اذهای راه بتماشای نیرنگی و شگرفکاری بتخانه نگرکوت (که
 باستانی مطاف این دیار است) متوجه گردید - در نخستین
 منزل راجه هیچند بملازمت رسید - چون شب بقصبه دیسره
 (که در تیول راجه بیربر بود) بیتوتت شده دران شب آن
 روحانی پیکو (که نادره کاری بدر منسوب دارند) در عالم
 مثال چهره برافروخت - و بلند پایگی پادشاه را گذارده ازان
 بهیچ باز آورد - عتفوان صبح آگهی آن نمودار را گذارش نموده
 باز گردید - همراکان را [که از دشواری راه و سختی گریوه لختی
 پیشانی عزیمت چین زده بود - و از درر باش شکوه سلطنت
 (که زبان بندے عظیم است) کمه یارای گفتار نداشت] نشاط
 ستوگ فرد گرفت *

چون نوبت سلطنت بجهت مکانی رسید بکشایش آن تصمیم
 فرموده نخستین شیخ فرید مرتضی خان را (که صوبه دار
 پنجاب بود) بتسخیر آن مامور نمود - و او هنوز آن مهم را
 بانصرام نرسانیده بود که ایام زندگیش باختتام رسید - راجه
 سورجمل متعهد آن خدمت گشت - چون هر امری مرمود
 زمانه ست و هر کاره رهین وقت آن بدکیش براه عکس
 مطالب شتافت - درینولا بیمن عزم شاهزاده ولی عهد و حسن
 تردد راجه بکرمادیت این عهده دیو کشا صورت انحلال گرفت

(مآثر الامراء)

[۱۸۶]

(باب الرابع)

(۲) سلطان براجه گفت که آردن من بقلعه بعید از احتیاط است
اگر این جماعت که همراه من اند قصد تو نمایند و قلعه بتصرف
آرند چاره چیست - راجه بمردم خود اشاره کرد - فوراً جوق
در جوق مسلم از کعبین جاها برآمدند - سلطان متوهم گردید - راجه
التماس نمود که غیر از اطاعت مرا در سر نیست - اما مراعات
هوشیاری لازمه این اوقات است - و پس ازان هرکه از سلاطین
دهلی فوج بتسخیر کانگره فرستاد کارے از پیش نرفت *
عرش آشیانی بآن همه عزم ملک گیری و امتداد زمان
سلطنت و فرمانروائی (با آنکه این الکا پیوسته بعدود ملک
پادشاهی ست) متعرض تسخیر آن نگردید - یک مرتبه (که
راجه آنجا بذابر جهت مورد عتاب شده بود) آن ولایت را
براجه بیربر عنایت فرموده لشکرے بسرداری حسین قای خان .
خانجهان صاحب صوبه پنجاب تعیین نمود - او چون محاصره را
تنگ ساخت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست - ناگزیر
با راجه آشتی نموده بتعاقب او پرداخت - و پس ازان راجه
جیچند مرزبان آن دژ پیوسته با رسال پیشکش و آستانبوس مدد
خلافت احرار سعادت می نمود *

• در آغاز سال بیست و ششم سنه (۹۹۰) نهند و نود هجری
(که بصوب دریای نیلاب نهضت واقع شد) عرش آشیانی از

(۲) نسخه [پ] آردن من بعید از •

رخصت یافت - راجه نخستین مالش سرورجمل پیش نهاد
 عزیمت ساخته بر سر او شتافت - و او را باندک زد و خورد
 آواره دشت فرار ساخته قلعه مؤر مهری (که مسکن و مقر
 آن مدبر بود) برکشوده محال زمیذاری او را پی سپر مهاکر
 فیروززی نمود - و در جلدوی آن بمرحمت نقاره کوس ناموری
 نواخت - و بمساعی جمیله در سال شازدهم^(۲) شوال سنه (۱۰۲۹)
 هزار و بیست و نهم هجری بمحاصره قلعه کانگره (که شهر آن
 بنگرکوت موسوم است) پرداخته در تضییق محصوران کوشید
 چون کار بدشواری کشید غره محرم سنه (۱۰۳۰) یک هزار و سی
 پس از یکسال و دو ماه و چند روز امان خواسته قلعه سپردند *
 این قلعه بدشواری کشائی و محکمی شهره آفاق است - شمالی
 لاهور میان کوهستان واقع شده - زمیذاران ولایت پنجاب را
 اعتقاد آنست که از تاریخ اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین
 آگاه نیست - و درین مدت این قلعه از قومه بقومه دیگر
 انتقال نموده - و بیگانه دست تسلط برو نیافته - از سلاطین اسلام
 سلطان فیروز شاه با همه شوکت و استعداد متوجه تسخیر او گشته
 مدتی محاصره نمود - چون یقین کرد (که افتتاح آن قلعه از محالات
 است) بملاقات راجه خرسند گشته دست ازان باز داشت *
 گویند راجه سلطان را با جمعی بضیافت اندرون قلعه برد

(باب الواو) [۱۸۴] (مآثر الامراء)

بدست آورده بوقت ملازمت بشاهزاده گذرانید - و شاهزاده
سرآمد پیشکش خود ساخته بنظر پدر والا قدر در آورد - راجه
باضافه منصب و خطاب راجه بکرماجیت (که در هندوستان
عمده ترین خطابها سمت) فرق عزت برافراخت *

چون درین سال آخر سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و ششم
صوبه گجرات در تیول شاهي مقرر گشت راجه بذیابیت شاهزاده
بهکومت آن دیار نامور گردید - و فوجی بر سر جام و بهاره
(که از زمینداران عمده صوبه گجرات اند) کشید - حدود
ملک اولین یک طرف ولایت سورته و دیگر جانب بدریای
شور پیوسته - دومین ساحل دریای شور سمت مملکت گتته
واقع شده - هرکدام صاحب جمعیت است - و هرکه بموزبانی
آنجا بر نشیند جام و بهاره نامند - درین مدت بدیدن هیچ یکی
سلاطین نیامده بودند - بکار پردازی راجه ایل گشته در احمدآباد
بآستان بوس جنت مکانی رسیده پیشکشها گذرانیدند - چون
سورجمل ولد راجه باسو (که بتسخیر قلعه ننگره تعیین
شده بود) مصدر طغیان و فساد گردید راجه در آخر سال سیزدهم
با فوجی از بندهای شاهي و جمعی از ملازمان پادشاهی مثل
شهباز خان لودی و غیره بتسخیر آن موئل متبع (که
کهند تسخیر هیچ یکی از سلاطین دهایی بر شرفات آن نرسیده)

(۲) نسخه [ب] چهار - یا تهازه باشد .

در سال چهاردهم مطابق سنه (۱۰۲۸) هزار و بیست و هشت
هجری همان جا باجل طبعی سفر عدم آباد گزید - پسرش
راجه گجسنگمه است - احوالش جداگانه نگارش یافته *

• راجه بکرماجیت رای رایان •

سندرداس نام برهنه بود - در سرکار شاهزاده رای عهد
شاهجهان در زمره اهل قلم انتظام گرفته برشد و کار طلبی
بمیرسامانی امتیاز یافت - و بعلو فطرت و سمو همت مصدر
کارهای شگرف گشته از قلم بشمشیر فراز دستی نمود - و در
مهم رانا با فوج جرار بتاخمت و تاراج آن ملک پرداخته لوازم
نهب و غارت و اسر و قتل از قرار واقع بجا آورد - و رانا
بوسیله او گردن ارادت بر بقیه اطاعت گذاشته ملازمت شاهي
در یافت - رای سغرداس از پیشگاه خلافت در پاداش این
فیکر خدمتگاری باضافه منصب و خطاب رای رایان اختصاص
گرفت - و چون مرتبه اول شاهزاده بهم دکن دستوری یافت
اورا باتفاق افضل خان باندوز پذیري و اخلاص گزینی ابراهیم
عادل شاه به بیجاپور کسایل فرمود - او آنخدمت را بعنوان شایسته
بتقدیم رسانیده پانزده لک روپیه از نقد و جنس پیشکش
گرفت - و در لک روپیه را (که عادل شاه بدر تواضع کرده بود)
لحمه بوزن هفده مثقال و پنج و نیم سرخ (که در آب و قاب
و سنگ و رنگ و صافی و شفافی نظیر نداشت) از بندر کوه

طرفین آراسته شد - اما بهادر بے جنگ همت بای داده راه
 گریز سپرد - و چون بعد فوت سلطان مراد سلطان دانیال
 بایالت دکن نامزد شد مشارالیه همراه سلطان مذکور تعینات
 گردید - در سال چهل و پنجم باتفاق دولت خان لودی
 بتادیب راجو دکنی از پیش شاهزاده نامزد شد - و سال
 چهل و هفتم همراه خانخانان عبدالرحیم به تنبیه خداوند خان
 حبشی (که در سرکار پاتھری و پالم غبار فساد انگیزه بود)
 دستوری یافت - و چون دران صوبه مصدر خدمات پسنیدیده
 گردیده بود سال چهل و هشتم حسب التماس شاهزاده دانیال
 و خانخانان بعزایم نقاره کوس ناموری نواخت - و سال سیوم
 جلوس جهانگیری سعادت ملازمت دریافته سال چهارم از اصل
 و اضافه بمنصب چهار هزاره ذات دو هزار هوار کامیاب گردید
 و با منصبداران دیگر بمک خانخانان صوبه دار دکن تعین شد
 و سال هشتم در رکاب سلطان خرم بهم رانا شتافته و پستر
 بهمراهی شاهزاده مزبور بپساق دکن تعین یافته سال دهم
 باز بحضور آمده بعد حصول ملازمت بمنصب پنجهازاری
 برنواخته شد - و پس از واقعه کشن سنگه برادرش بتفصیل
 (که در احوال نامبرده رقمزد) کمک اخبارسلک گردیده (بوطان
 رخصت دو ماه یافت - بعد ازان باتفاق گجھنگه پسر خود
 باستلام عتبه خلافت چهره برافروخته بدکن دستوری پذیرفت

پاینده خان مغل (که باتفاق دیگر جاگیر داران به تنبیه او تعیین شده بود) شکست یافت - اما اوردیسنکجه عرف موته راجه بصفای ارادت حلقه بزدگی در گوش کرده مان متی نامه مبدیه او در عقد سلطان سلیم درآمد - که از بطن او سلطان خرم متولد شده - پستتر مومی الیه بیش از بیش مورد عنایت پادشاهی گردیده بعطای جودهپور وطن او در جاگیر هربانندی اندوخت - سال بیست و سیوم بهمرای صادق خان به تنبیه راجه مدهکر بوندیاه نامزد گشت - سال بیست و هشتم باتفاق میرزا خان بن بیرام خان جهمت تصفیة گجرات و فرور نشانیدن هنگامه مظفر خان گجراتی دستوری یافت - سال سی و هشتم بتادیب زهیندار سردهی شرف ارتخاص پذیرفت - سال چهارم فوت کرد - بمنصب هزاری رسیده بود - چهار زن با او در آتش وفا سوختند - پس از فوت او پسرش راجه سورجسنگه بمنصب درخور سرفراز شد *

چون شاهزاده سلطان مراد بایالت گجرات نامزد گردید مشار الیه نیز بتعیناتی آنجا قرار یافت - در سال چهل و دوم از آنجا (که اکثر جاگیر داران گجرات بهمرای شاهزاده سلطان مراد بیساق دکن رفته بودند - و بهادر پسرکلان مظفر گجراتی جمعی از ارباش فراهم آورده بتاخت قصبات و قریات پرداخت) مشارالیه بقصد پیکار او از احمد آباد شتافت - مفوف

(باب الرأ) [۱۸۰] (مآثر الامرا)

چابكدستي بكار برده ولايت كهير از قوم كوهل بر آوردند
سوتيك جدا شده ايدر را از ميذه ^(۲) بگرفت ^(۳) - و اچهه بېكلانه رفته
آن ملك را از كولي بتصرف خویش در آورد - و نژاد اينها
دران ملك جا گرفت - اسوتها ما (كه در مآزار ماند) رفته رفته
كار فرزندان او باندی گرا شد - راي مالدیو شانزدهم پور
اوست - پس از فوت او چندر سين پسر كوچكش جانشين
گشت - سال پانزدهم جلوس عرش آشياني (كه پادشاه باجمير
شتافته بعد فراغ زيارت عطف عذان بجانب ناگور نموده
به بند و بسمت آن ناحیه توجه داشت) ملازمت خسرواني
در يافت - و سال نوزدهم چون خبر سرتابی او بعرض رسيد
جمعی از امرا به تنبيه او تعيين شدند - و كله برادرزاده او (كه
در شهر سوجت مي بود) از تعاقب امرا بمعجز گراييده
بلمشكر پادشاهي پيوست - و چون فوج پادشاهي مهسورا تاخته
بمحاصره قلعه ^(۴) سورتهه پرداخت فوجی ديگر بتاديب او نامزد
شد - او خود را بشعاب جبال كشيد - و سال بيست و يكم كله
برادر زاده او باز جمعيتي فراهم نموده قلعه ^(۵) ونكور مستحكم
ساخت - و شهباز خان كذبو رفته مسخر نمود - و سال بيست
و پنجم جلوس (كه چندر سين گرد فتنه برانگيخت) از دست

(۲) در [بعضی نسخه] ايدر را (۳) نسخه [ب] منه (۴) نسخه [پ]

موانه (۵) نسخه [ب] مجمه (۶) در [بعضی نسخه] ديكنور *

بر فرق در زگار خود بیخمت - و در همان آداری رخت ادبار
بمقر سقر کشید *

* راجه سورج سنگه راتهور *

بسر اودی سنگه عرف مونه راجه بن رای مالدیو زمیندار
ملرزار است - که آلكائے سمت از صوبه اجمیر - درازا صد کوه
و پهنا شصت - سرکار اجمیر و جوده پور و سردهی و ناگور
و بیگانیر داخل آن - (رای مذکور از راجهای معتبر هندوستان
بود - و بکثرت جمعیت و سامان معروف - گویند چون
معزالدین سام از کارزار پنهورا^(۲) و پرداخت پیکار^(۳) جیچند راجه
تنوج در سر گرفت - راجه در گریز پائی بگنگ در شده بسیلاب
نیستی رفت - نژاد او بناکامی افتاد - سهیلا برادر زاده او
در شمس آباد می بود - او نیز با بسیاری بعدم سرا رخص
کشید - سه بسو او سوتیک و اسوتاهاما و اچه عزم گجرات نمودند
و در پالی نزدیک سوخت چند بر آسودند - دران هنگام قوم میله^(۴)
بتاراج سکند آنجا (که گروه برهنه بود) رسیدند - اینها برآمده
داد مردانگی داده بر شکستند - برهمنان بنیایشگری پیش آمدند
و گون ناکامی شمت و شو یافت - چون اسباب فراهم شد

(۲) در [بعضی نسخه] پنهورا (۳) نسخه [ب] هوای تمهیر ملک

پیکاری چند (۴) نسخه [ب] برادر او (۵) در [بعضی نسخه] پالی

(۶) یا منیه باشد *

جمعے از بندهای درگاه را ببهانه آنکه مدتها یساق کشیده
 بے سامان شده اند رخصت نمود - که بمحال جاگیرهای خود
 شتافته تا آمدن راجه بسلامان خود پردازند - و پس ازین تفرقه
 آن قابو طلب آثار بغی و فساد ظاهر ساخته دست تعدی و تطاول
 دراز نمود - و اکثرے از پرگنات دامن کوه را (که بجایگز
 اعتماد الدوله مقرر بود) تاخته از نقد و جنس هرچه یافت
 بمصرف گردید - سید صفی بارهه با بقیه کمکیان (که با وصف
 رخصت او هنوز بجایگز خودها نرفته بودند) با جمعے از خویشان
 پای همهت افشید شربت شهادت چشید - و برخی زخمی
 گشتند - و بعضے بتک پا خود را بگوشه سلامت کشیدند *

چون آخر سال سیزدهم راجه بکرماجیت بدان حدود پیوست
 آن مدبر حیلہ ساز خواست - که به تیتال و گربزت روزے چند بصره
 آرد - راجه (که از حقیقت کار آگهی داشت) بمسخن او نپرداخته
 قدم جرأت و جلالت پیش نهاد - سوزجمل از بخمت برگشتگی
 بے آنکه بوزنی معامله را رسد از غایمت جسارت و دلیری
 بجنگ صف اقدام نمود - و باندک زد و خوردے مردم بسیار
 بکشتن داده راه آوارگی سپرد - و قلعه مؤ و مهری (که اعتضاد
 قوی او بود) بے تعجب بدست آمده مایه (که ابا عن جد
 بار رسیده بود) بی سپر عساکر پادشاهی شد - و از بحال
 تپاه بگریوهای دشوار پناه برده خاک مذلت و خواری

نیارست پرداخت لا علاج پیداشاهزاده شاهجهان ملتجی گشته
 عرضداشت نمود - که مرتضی خان بتحریر ارباب غرض با من
 سوء مزاجی بهم رسانیده - و بعضیان و بغی متهم نموده
 در فکر بر انداختن من است - امید که باعث حیات و سبب
 نجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند
 مقارن این حال در آغاز سال یازدهم مرتضی خان بمطابق زندگی
 در پیچید . و فتح قلعه در عقد توقف افتاد - او حسب التماس
 شاهزاده بحضور رسیده مشمول عواطف گردید - و در همان ایام
 بهمراهی شاهزاده بهم دکن رخصت یافت - و پس از معارفت
 ازان یساق وسائل برانگیخته متصدی فتح کانگره گشت - هر چند
 او را دران کوهستان باز راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور
 بود لیکن چون آن مهم باختیار شاهزاده مفوض شده ایشان او را
 با شاه قای خان محمد تقی بخشی سرکار خود بدان مهم تعیین
 نمودند - همین که بمقصد پیوست با شاه قلی خان آغاز ستیزه
 نموده بشاهزاده نوشت که صحبت من با او راست نمی آید
 و این کار از منمشی نمیشود - اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح
 این قلعه بمهرت میسر است - لهذا شاه قای خان را بحضور
 طلب داشته راجه بکراجیت (که از عمدهای دولت شاهی بود)
 با فوج تازه زر رخصت یافت *

سورجمل تا رسیدن راجه فرصت غنیمت شمرده نصرت

کشید - پسرش میرزا راجه جیسنگه است که احوال او جداگانه
و تمزده کلک وقائع نگار شد *

* راجه سورجمل *

پسر کلان راجه باسو ست - چون از بد سگالی و آشوب طلبی
پدر را از خود سرگران داشته آخرها راجه بنابر توهمی (که از
کردار ناهنجار او بهم رسانیده بود) زندانی ساخت - پس
از فوت راجه چون در پسر دیگرش (۲) رشدی احساس نمیشد ناچار
جنت مکانی جهت انتظام سلسله زمینداری و پاسبانی آن الکا
سورجمل را بخطاب راجگی و منصب دو هزاری برنواخته محال
زمینداری را بازر و سامانی (که از سالها اندوخته پدرش
بود) بے سهم و شریک بدر مرحمت فرمود - و بهمراهی مرتضی
خان شیخ فرید (که بتمخیر قلعه کانگره مامور شده بود)
دستوری یافت - چون بمساعی شیخ کار برمتحصان بدشواری
کشید او دید که صورت فتح عنقریب نمودار است - در مقام
ناسازی و کار شکنی در آمده پرده آزر از میان برگرفت
و با مردم خان مذکور بمنازعت و مخاصمت برخاست - مرتضی
خان بحضور نوشت - که آثار بغی و نادرخواهی از وجنات
• حال سورجمل ظاهر است - چون بنابر بودن مثل مرتضی خان
سردار عمده با لشکر گران دران کوهستان بترویت فتنه و آشوب

(۲) در [بعضی نسخه] در دو پسر دیگرش *

پرتاپ سنگه برادر راجه مانسنگه (که مدار کار او بود) از
سهل انگاري رعایت احتیاط از دست داده در بهدرک عرصه رزم
آراست - چون افغانان غالب آمده راجپوت بسیار بعدم شتافت
مها سنگه قائم نتوانست ماند - و سال چهل و هفتم (که جلال
کهوکردال و قاضي مؤمن در مضافات صوبه مذکور غبار فتنه
برانگیخته بودند) او در تنبیه آنها آثار جرأت ظاهر نمود
سال پنجاهم بمنصب دو هزار و سه صد سوار سرفرازي یافت
سال دوم جهانگیری با فوجی بهم بنگش تعیین یافت - سال
سیوم خواهر او را هشتاد هزار روپیه ساچق فرستاده داخل محل
کردند - راجه مانسنگه شخصیت فیل بطریق جهاز گذرانید - سال
پنجم بعزایت علم سر بلذدی اندوخت - و در همین سال به تنبیه
برماجیت زمیفا در باندھو (که بغی ورزیده بود) تعیین گردید
سال هفتم اضافت پانصدی ذات پانصد سوار یافت - و بعد
فوت مانسنگه چون پادشاه بنابر دفور توجه بر بهادر سنگه او را
کلانتر قوم ساخت بتلافی آن پانصدی ذات بر منصب او افزوده
خلعت و خنجر مرصع برای او فرستاد - و ولایت باندھو
در انعام او مقرر شد - سال دهم بخطاب راجگی و عزایت نقاره
چهار ناموزی برافروخت - سال یازدهم باضافت پانصدی ذات
پانصد سوار درجه ارتقا پیمود - سال دوازدهم مطابق سنه (۱۰۲۶)
هزار و بیستم و شش هجری در بالاپور ولایت برار یا بعدم خانہ

ملک از دست متغلبان برآورد - و پس از فوت راجه از پسرانش راجه گردهر و غیره^۱ دو سه کس بهر شادت و راجگی نام برآوردند باقی پسران و پسرزادهای او (که جم غفیر بودند) در وطن بعنوان زمینداران بسر برده اکثر بقطاع الطریقی و مفهیدی میگذرانیدند *

* رانا سکرا *

پسر رانا اردیسنگه بن رانا سانگا است - چون برادرش رانا پرتاپ با عرش آشیانی وادی مخالفت می پیمود او در بملازم پیشگی آرد به منصب دو مدی شرف امتیاز یافت و در سال اول جلوس جنت مکانی بانعام دوازده هزار روپیه مفتخر شده همراه سلطان پرویز بهم رانا تعیین گردید - و در آخر همین سال با جمعی به تنبیه دلپت بهرتیه نامزد گردید مظفر و منصور گشت - در سال دوم بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار سوار علم عزت برافراخت - و در سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سوار مرقی گردید *

* راجه مها سنگه *

ولد راجه جگت سنگه بن کدور مانسنگه که پوهاده - پس از فوت پدر بجان نشینی پدر کلان خود افتخار اندوخته بحکومت بنگاله مرخص گردید - در سال چهل و پنجم جلوس عرش آشیانی (که افغانان بنگاله هنگامه آرا گردیدند) او صغیر السن بود

(مائراامرا) [۱۷۳] (باب الراء)

پسر و کرامت شد - مسمی بشیخ نمودند - و اولاد او بشیخاوت
موسوم گردید *

راجه رایسال بدستیارمی اقبال منظور نظر عرش آشیانی شده
بقرب و اعتبار از همسران برتری اندوخت - و چون آثار
نیکو منشی و مزاج دانی از چهره احوالش پیدائی گرفت
روز بروز بر اعتماد افزوده مدار و اختیار حرم سرای پادشاهی
بر رای (زین راجه تفویض یافت - در تاریخ اکبری منصب او را
تا سال چهارم هزار و دویست و پنجاهی نوشته - ظاهرا در آن وقت
این قسم مناصب معمول بود - بعد ازان قرار یافته باشد که
هزاری و مافوق او را کمتر از پانصدی اضافه ندهند - در زمان
جنت مکانی بر منصب و امارت راجه رایسال افزوده تعیین دکن
گردید - و مدتی گذرانیده همانجا زندگی بسپرد - عمر هم دراز
یافته - بیست و یک پسر داشت - و هر یک ازینها مدیر الاولاد
بود - و چون او در یسوق دکن بخدمات پادشاهی قیام داشت
مادهوسنگه و غیره نبائش از خود سرب و تبه خیالی جمعی
اوباش و زنون فراهم آورده ولایت حد خود را (که عبارت از کهندار
و غیره متصل آنبیر است) بزردهستی متصرف شدند - متها داس
بنگالی (که متدین و از خط و انشا بهره داشت - و صاحب
اختیار سرکار راجه بود - و از جانب او در دربار پادشاهی سعادت
حضور می اندوخت) از حسن رای لخته تدابیر بکار برده باره

بکار برد سال پنجاهم باضافهای متواتره بمنصب چهار هزار
سه هزار سوار و عنایت نقاره فایز گشت - در سال سیوم
جنت مکاني بدکن رخصت یافت - و سال دهم مطابق سنه
(۱۰۲۴) هزار و بیست و چهار هجری درانجا فوت نمود
رامداس پسر او بمنصب هزارى چهار صد سوار سرفرازي یافت
و سال دوازدهم بخطاب راجگی ممتاز شد - و اواخر همین سال
از اصل و اضافه بمنصب یک هزار و پانصدي و هفتصد سوار
سربلند گردید - یکی از نبائر او (که پرسوتم سنگه نام داشت)
سال ششم جلوس فردوس آشیانی بربقه اسلام در آمده موسوم
بسعادت مند گردید - و بعتای خلعت و اسب و زر نقد مورد
عاطفت گشت *

* راجه رایسال درباري *

پدرش راجه سوچا پسر راجه رای رایمل شیخارت اسم
که حسن خان سور پدر شیر شاه مشهور در بدو حال نوکر او بوده
در کچهوايه در فرقه اند - یکی راجارت - که میرزا راجه مانسنگه
و نیاگان او اند - دوم شیخارت - که راجه لونکرن و راجه رایسال
و اقوان او باشند - گویند یکی از اسلاف آنها را فرزند نمیشد
در ویشے بسر وقت او رسید - و بر احوالش بخشوده بوجود مولود
مبشر ساخت - بعد چندی بیمن دم گیرای آن بزرگوار

بهارامل مورد نوازش بے پایاں عرش آشیانی گردید هر یک
از خویش و اقارب او بقدر حال ترقی کرد : (راجه اسکرن سال
بیمت و دوم همراه صادق خان به تنبیه راجه مدهکر نامزد شد
و سال بیست و چهارم بمرافقت راجه تودرمل بصوبه بهار
تعیین گردید - و در سال سیم بمنصب هزاری افتخار اندوخت
و در همین سال همراه خان اعظم کوکه بیساق دکن دستوری
پذیرفت - چون بادشاه سال سی و یکم در امیر بهر صوبه
تعیین فرمود صوبه آگره بلام او و شیخ ابراهیم قرار یافت - و سال
سی و سیوم همراه شهاب الدین احمد خان بمالش راجه مدهکر
رانه شد - و بوقت موعود درگذشت - (آجمنگه بخطاب راجگی
و منصب در خور سر عزت برافراخته مدتها تعینات یساق دکن
بود - پس ازان (که حسب استدعای او فرمان طلب مدرر
یافت) سال چهل و چهارم بدرمت آستانبوس پیوست - پستتر
بقعه داری گوالیار سر بلند گردید - سال چهل و پنجم در ایامی (که
پادشاه متوجه محاصره قلعه آسیر بود) بحضور آمده بسجده نیاز
جبین خود را روشن ساخت - و سال چهل و هفتم باتفاق رای رایان
پتر داس بتعاقب بر سنگه دیو بندیل^(۲) (که دزدانه بر سر راه آمده
شیخ ابوالفضل را بقتل رسانیده بود) ماسور گردید - و چون
در استیصال طایفه بندیل تودات شایسته و مساعی جمیله

(باب اہراء) [۷۰] (مائرا لاورا)

اما دین ہنود (کہ چندین مدت است) اگر ہمہ صاحب کمال
✓ مذهب باشد ہمین کہ مرد سوختند - و ببادش دادند - اگر کسی
شبہا آنجا رود بیم آسیب جنت است - و در اسلام در ہر قصبہ
و شہر چندین بزرگان آسودہ اند - کہ یزار و یتبرک در میان است
و اقسام مجالس منعقد *

گویند در وقت رفتن بنگالہ در منگیر بصحبت شاہ دولت
نامے (کہ از صاحب کمالان آنوقت بود) رسید - شاہ فرمود باین
ہمہ دانش و فہمید چرا مسلمان نمیشوی - راجہ عرض کرد کہ
در کلام الہی واقع شدہ * ختم اللہ علی قلوبہم * اگر بتوجہ شما
قفل شقاوت از سینہ من برداشتہ شود فوراً مسلمان میشوم - و یکماہ
باین امید توقف کرد - چون اسلام نصیبہ اش نبود سود نمود
و اللہ در قائل * شعر :

* فیض درویشان چہ در یابد دل افسردہ را *

* مس چو باشد کشتہ بے حاصل ز فیض کیمیا سمت *

گویند راجہ مانسنگہ ہزار و پانصد ہرم داشت - و از ہریک
در پسر و سہ پسر بہم (سید - اما) ہمہ در حیات پدر زندگی
بمہرند - مگر راجہ بہار سنگہ - از ہم از بادہ پیمائی بافراط
بعد از پدر زود در گذشت - علیحدہ مذکور شدہ *

*** راجہ راجسنگہ کچھواہہ ***

پسر راجہ اسکر - برادر راجہ بہارامل سمت - چون راجہ

از فقدان غله فقط و غلا بمرتبه انجامید (که سده یک
 رويه آرد پيدا نمیشد) روزی راجه سردیوان برخاسته بالحداح
 گفت - که اگر من مسلمان می بودم هر روز یک وقت طعام
 با شما تناول میکردم - چون ریش سفید همه ام بهای برگ تذبول
 از من قبول کنند - پیش از همه خانجهان دست در سر گذاشته
 گفت - مرا قبول است - دیگران نیز قبول کردند - (راجه یکصد
 رويه ده پنجهزاری و باین حساب تا صدی یومیه قرار داده
 هر شب زردر خربطه کرده بالای آن نام آن شخص می نوشت
 و بهر یک می فرستاد - تا سه چهار ماه (که این سفر
 منقضی شد) هرگز ناغه نذود - و بمردم اردو تا سیدن رسد
 اجناس را بنرخ آتیر می فروخت - گویند رانی کنور منکوحه^(۲)
 راجه (که مدبره عاقله بود) از وطن سربراه کرده می فرستاد
 راجه در سفرها بجهت مسلمین حمام و مسجد از پارچه ایستاده
 میکرد - و یک رتبه طعام بهمه متعینه می فرستاد *

گویند روزی سیده با برهنه در رجحان اسلام بر دین
 هنوز ببخت در آمد - و راجه را حکم گرفتند - راجه گفت من
 اگر ترجیح اسلام نمایم خواهند گفت که بنا بر خوشامد پادشاه
 وقت است - و اگر عکس آن گویم محمول بر جانب داری
 خواهد شد - چون آنها مبالغه کردند راجه گفت مرا علم نیاحت

(۲) نسخه [ب] بنرخ آن نیز *

هفت هزار سوار (که در آن وقت هیچ امیر عمده زیاده بر پنجهزاری نمی شد - مگر بعد ازین میرزا شاهرخ و میرزا عزیز کوکه نیز بدین برآمدند) سرفراز گردید - و در ایام ارتحال عرش آشیانی با اتفاق میرزا کوکه در فکر سریر آرائی سلطان خسرو (که در زعم مردم رتبه و ابیعهده داشت) افتاد - اما جنت مکانی ببهالی بنگاله و رخصت تعلقه مستمال ساخته بجانب خود کشید و پس از جلوس جهانگیری بدان حکومت شتافت - اما در همین سال از بنگاله تغیر شده چندی به تنبیه سرکشان رهتاس مامور بود - از آنجا بحضور رسیده در سال سیوم بوطن دستوری یافت که سرانجام یورش دکن نموده بکمک خانخانان بدان دیار شتابد - مدتی در دکن بود - همانجا در سال نهم جهانگیری باجل طبعی در گذشت - شخصت کس با وی در آتش سوختند ؛

راجه در حکومت بنگاله عجب ثروت و دولتی و طرفه ساز و سرانجام بهم رسانید - که باد فریش او صد فیل داشت و همه سپاه بیش علوفه - از نوکران معتبر بسیار - که هر یک سر و سردار بود - گویند در آن هنگام (که مهم دکن بخانجهان لودی باز گردید) پانزده پنجهزاری صاحب علم و نقاره (مثل خانخانان و راجه مانسنگه و میرزا رستم صفوی و آصف خان جعفر و شریف خان امیرالامرا) و از چهارهزاری تا صدی یک هزار و هفتصد مأموران کمکی بودند - چون ببالا گهات

عیسی (که بزرگ بومی بنگاله بود) فروشد راجه یتاق آن ولایت
 آسان بر شمرده جگت سنگهه پسر کلان خود را بیاسبانی فرستاد
 جگت سنگهه در راه زندگی بسپرد - مها سنگهه پور او را (که
 خردسال بود) به بنگاله روان کرد - در سال چهل و پنجم خواجه
 عثمان پسر قتلو سر فساد برداشت - مردم راجه سال انگاشته
 بآریزه برآمدند - چشم زخمی رسید - اگرچه ...
 نرفت اما بسیار جاها متصرف شدند - شاهزاده سله ...
 (که از آن آسانی و باده پیمائی و بد همنشینی مدتی در اجمیر
 بسر برده تا اودیپور شتافت) هنوز مهم انجام نگرفته بسیج
 خود سری نموده خواست خود را به پنجاب رساند - که
 ناکه شورش افغانان بنگاله بلند آوازه شد - راجه مانسنگهه
 بدان سو رزمهائی کرد - اما باغوائی واقعه طلبان شاهزاده بضبط
 آگره رو آورد - مریم مکانی برای پند پذیرمی او از قلعه سوار
 شدند - شاهزاده بخجالت از چهار کوه دارالخلافت عثمان تاب
 گشته کشتی سواره راه آله آباد راجه ابتدا از شاهزاده
 جدا شده بمالشی بد گوهرا بنگاله رهگرا گشته نزدیک شیرپور
 با مخالفان در آریخته بر شکست - میر عبد الرزاق معموری
 بخشی موبه بنگاله (که دستگیر شده بود) در معرکه با طرق
 و زنجیر بدست آمد - و پس ازان (که از بندوبست آن مملکت
 خاطر جمع ساخت) بحضور رسیده بمنصب هفت هزار

(باب الرأ) [۱۶۶] (مائثرا لامرا)

از تعاقب نكشیده سارنگ گنده را (كه پناه جا اندیشیده بودند)
محاصره كرد - ناچار راجه را دیدند - در سرکار خلیفه آباد جاگیر
بآنها تن نموده در سنه (۱۰۰۰) هزارم هجری ملك اردیبه
ضمیمه ممالك محروسه گردید - و در سال سی و نهم سنه (۱۰۰۲)
هزار و دو هجری (كه سلطان خسرو را بمنصب پنجزاری و اقطاع
اردیبه برنواختند) اتالیقی او اختصاص گرفته بجایگز
بنگاله و پاسداری آندیار دستوری یافت - و راجه بحسن تدبیر
و نیروی شمشیر سرزمینهای بسیاری از ولایت بهائی و زمینداران
دیگر گرفته داخل ملك پادشاهی ساخت - و در سال چهارم
سنه (۱۰۰۴) هزار و چهارم هجری نزد آك محل جائی پسندید
كه آسیب كشتی بدو كمت رسد - شیر شاه نیز این مكان را
خوش كرده بود - بلده حاكم نشین اساس گذاشته باكبرنگر موسوم
ساخت - راج محل نیز نامزد - و در سال چهل و یکم اچهمی نراین
زمیندار کوچ (كه آباد ملكه ست شمالی گهواره گهات - دو صد
كوه من - و چهل تا صد عرض) راه اطاعت پیموده براج
ملاقات كرد - و همشیره خود را براج داد *

سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشتم هجری
(كه عرش آشیانی عزیمت دكن نمود - و شاهزاده سلطان سلیم
بصوبه اجمیر بمالش رانا دستوری یافت) راجه را با بحالی
حكومت بنگاله همراه شاهزاده تعیین كردند - چون دران ایام

(۱۰۱) (۱۶۵) (باب الرابع)

انگشت و عرض بک و نیم دست خواهد آمد - آن پیکر خاص
ایزدی ست - برگردد - و بخانه در بسته هفت روز نگاه دارد
بهر صورتیکه برآید درین خانه داشته محراب برستش بر سازد
همچنان در بیداری بافت - آنرا جگفته نام نهاد - گویند
کالا بهار نوکر سلیمان کرزانی چون برین دیار چیره دستی یافت
آن چوب را در آتش انداخت - نسوخت - سپس در دریا افکند
باز بر آوردند - گویند آن پیکر را هر روز شش بار بر شویند - و تازه
رخت پوشانند - و پنجاه شخص زنار دار استاده خدمتگاری
کفند - و هر بار (که شیلان بزرگ برکشیده پیش آن صورت آرند)
تا بیست هزار کس بهره از الوس برگردند - و اراغه شازده
پایگی بر سازند - و بر سوار گردانند - و بپردازند هر که آنرا
بکشد از نکوهیدگی پاک گردد - و سختی روزگار نبیند - و از
فردان خارق عادت برگذارند *

بالجملة تا عیسی وکیل قتل زنده بود پاس پیمان راجه

- نگاه میداشت - پس از خواجه سلیمان و خواجه عثمان پسران
قتل و عهد را بر شکسته سرشورش برداشتند - راجه در سال سی
و هفتم باستیصال آنها و کشایش آن ملک کمر همت چست بست
سعید خان صوبه دار بنگاله نیز پیوست - به پیکارهای سخت آنها
آواره دشت هزیمت گشته پناه براجه رامچند (که زمیندار عمده
آن ملک بود) بردند - اگرچه سعید خان بنگاله جزگشت اما راجه دست

(باب الرابع) [۱۶۴] (مائرا لامرا)

تن در داده بایزید را دید - بدستگیری او سترگ پیکار چهره
برافروخت - راجه و جهیمت رای بمردانگی نقد زندگی سپردند
و مرزبانی بدرگا تیمج باز گردید - سلیمان او را ۱۰ ستان سرائی نزد
خود آورده از هم گذرانید - و بران ملک چیره دست آمد *

در صوبه داری منعم خان خانخانان و خانجهان ترکمان بسیاری
ازان ملک بر قلمرو افزود - از پراگندگی امرای بنگاله قتلوی
لوهانی بران ملک چیره گردید - چون راجه درین سال^(۲)
بدان دیار در آمد قتلو بپرخاش برخاست - با آنکه چشم زخم
بفوج پادشاهی رسید راجه پا افشوده دست بردداشت - ناگاه
قتلو (که بیمار بود) در گذشت - و عیسی وکیل او نصیر
خان پور خرد ادرا بهری برداشته با راجه آشتی پیش گرفت
راجه بتکده جگناته را با توابع بخالصة ضبط کرده بهار
برگشت - و آن پرستشگاهست از مشاهیر معابد هندوستان
در شهر پرسوتم بر ساحل دریای شور - نزد او پیکر کشن و برادر
و خواهر او از مذل بر ساخته اند *

گویند پیشتر ازین بچهار هزار سال و کمره راجه اندر من
مرزبان نیلگر پوبت برهنمونی آگاه دله (که ایزد جهان آفرین را
بدین مکان نظر خاص است) بزرگ مصره آباد کرد - راجه را
شبیخ بخواب نمودند - که در فلان روز چوبه بدرازی یغجاء و در

بیشتر چندی پرتاپ دیو فرمان روا بود - اور او برسنگهدیو
از بدگوهری و تباه دمسازی بیازش پدر برخاست - و هنگام یافته
زهر برخوراند - و جاوید مردگی اندوخت - دران نزدیکی مکذودیو
از تانگانه آمده ملازم شده بود ازان کجروی بر آشفته در سگالش
بادافراه شد - و چغان را نمود که زنش بدیدن می آید - نولیهایی
سلاح نمود بدان (دش روانه ساخت - و بیشکش کالا بدست
دویست کار دیدگ بر دل داده بحصار در شد - و ازانجا (که
در آزار دیر نپاید) کار او زود بانجام رسید - و بزرگی بود
گرائید - (سم نبود که راجه اندوخته نیالان و بدشان بزرگان برگیرد
هفتاد باستانی گنجینه را نفل بر شکست - و بهاد چندین گشتگان
بر گرفت - اگرچه دست بخشش بر کشود لیکن از فرمان پذیری
خود سرباز زد - و بطبیعت برسانری گردن بر نهاد - سلیمان
کرایی (که هر بگاه مسلط شده بود) بایزید پسر خود را
از راه چهارکهند بیازش آنماک فرستاد - و اسکندر خان اوزبک را
(که از عرش آشیانی بغی نموده نزد او شتافته بود) همراهِ داد
(۳) (۴)
راجه از تن آسانی در فوج بسرداری جهت مای و درگاه تیج
بجنگ تعیین کرد - آن حرام نمکان با سران فوج ساخته بکارزار
خداوند باز گردیدند - سخت آویزشها رو داد - راجه بذاکامی

(۲) در [اکثر نسخه] بازید (۳) در [بعضی نسخه] جهت رانی (۴) در

[بعضی جا] درگاه پیچ آمده *

پشورش يوسف زئي. فرز رفت و زبن خان و حكيم ابوالفتح طلب
 حضور شدند اين مهم بمانسنگه تفويض يافت . و چون زابلستان
 بر اجه بهگونند استرا قرار يافته او از سنده گذشته سودائي
 گشت حكومت آنجا كنور باز گرديد . و در سال سي و دوم
 چون ظاهر شد (كه كنور از سرد سير بستوه آمده - و از الوس
 راجپوت بر عايمى زابلستان بيداد ميبرد - و كنور در ستم سیدگان
 دیده و ري بكار نمي برد) آنملك از بر گرفته پشورش در شرقي ديار
 مقرر شد - و خود بمالش در شانديان مي پرداخت - و در همين
 سال (كه صوبه بهار در اقطاع الوس كچهوايه قرار گرفت) كنور
 پاسباني آن ملك دستوري يافت - سال سي و چهارم كه پدرش
 در گذشت ب خطاب راجگي و منصب پنجهازري بلند مرتبه
 گرديد - و چون بصوبه بهار شتافت بر بنگاه پوزنمل كندهويه
 (كه نخوت فرشي ميكرد) شنب آورده جاي بسيار بر گرفت
 او قلعه نيارست نگاهداشت - زينهار خواست - از انجا بيازش
 راجه سكرام چالش نمود - او پذيره شده فيلان و تيسوفات آن ديار
 برگذرانيد - راجه به پتنه برگشته بر سر زيمت چره ساخت
 نموده فراوان غنيمت اندوخت *

و چون از سرتابان قباة سگال آن ناحيه را پرداخت در سال
 سي و پنج از راه چهار كهذد فوج بولايت اوديسه كشيد - و آن
 الكائست كه همواره مرزبان جداگانه كار كيايي كرده - از اين

(مائوالامرا) [۱۹۱] (باب الرابع)

و پنج در حوالی گلکنده^(۲) (که بعد چیتور آن بلده را ساخته بود)
جنگم عظیم در داد - راجه رامساه گوالیری با پسران کشته شد
و دران زد و خورد رانا با کذور مانسنگه در افتاده آریزشها
نمود - و زخمها برداشته در بفرار آردن - راجه مانسنگه در محلات
او فرود آمده فیل رامساه (که از فیلان مشهور او بود) با غنائم
دیگر ارسال حضور کرد - اما چون از تاخت و تاراج آن سرزمین
راجه بمردم مانع گشته عبرت عاید شد پادشاه بعتاب طلب
حضور نموده چنده از مجرا ممنوع فرمود *

چون سیه داری پنجاب بر راجه بهگونت داس مقرر گشت
هر است هواشی در دبار سندهه بکذور تفویض یافت - سال
سیم سنه (۹۹۳) فصد و نود و سه میرزا محمد حکیم برادر
علائی عرش آشیانی (که مرزبان کابل بود) ودیعت حیات سپرد
و کذور حسب الامر بر جذاح استعجال بکابل شتافته بسکنه و قطان
آنجا طمانینت افزود - و پسران متوفی میرزا افراسیاب و میرزا
کیقباد را با تبعه و لحقه و عمدهای آندولت همراه گرفته
بملازمت رسید - عرش آشیانی تا دریای نیلاب انتهاض نموده کذور
مانسنگه را بحکومت کابل امتیاز بخشید - او بجلاوت و مردانگی
طایفه روشانی را (که برهزنی و قطاع الطریق سنگ راه خلیبر
بودند) مالش بسزا داد - و چون راجه بیر بر در آلکای سواد

(۲) نسخه [۱] کوکنده *

(باب הרא) [۱۶۰] (ماگراامرا)

مردم او گشتند - پس ازان راجه مسطور دست توسل بدامن شاهزاده سلطان سليم زد - تا آنکه بعرض شاهزاده رقم عفو برجرائم او کشیده شد - باز مصدر شورش گشته در سال چهل و نهم (که شاهزاده بار دوم بملازمت پدر والا قدر پیوست) او نیز بامید استشفاع همراه ایشان آمد - اما بذابر وفور وحشت آن طرف دریا ایستاد - پیش ازان (که شاهزاده زبان شفاعت کشاید) عرش آشیانی مادهو سنگهه کچهواهه را برای گرفتن او فرستاد - او خبردار شده بدر رفت - چون جنت مکانی بر تخت سلطنت متمکن گردید او بعطای منصب سه هزار و پانصدی سر بلندی یافت - و در سال ششم بمهم دکن دستوری پذیرفت و در سال هشتم مطابق سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو هجری جهان را پدرود کرد - پسرانش راجه سورجمل و راجه جگت سنگهه اند - که احوال هر دو براسه ترقیم یافته *

* راجه مانهنگهه *

پسر راجه بهگونمت داس کچهواهه است - بعقل درست و شجاعت فرادان و مزید قرب و منزلت سرآمد امرا و اعیان سلطنت عرش آشیانی بود - و از فرط اخلاص و فدویت از پیشگاه خلافت بخطاب فرزندی و گاه بمیرزا راجه مخاطب میشد در آخر سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار بتادیب رانا کیکی مغرور مامور گردید - در آغاز سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد

بها آردند . هنگامی (که عرش آشیانی بعد فوت میرزا محمد
 حکیم و بتصرف آردن زابلستان استقرار موبه پندجاب از متحکمان
 دانسته طرح اقامت در آن ناحیه (بختند) راجه باسو از کوتاه فکری
 و تبه خیالی سرتابی پیش گرفت - بذابرین در سال سی و یکم
 حسن بیگ شیخ عمری بر سرش تعیین گشت - که اگر آن بومی
 اندرز نپذیرد مالش بمرا دهد - چون فوج پادشاهی به پتهان
 رسید راجه باسو از نوشته راجه تودرمل از خواب غفلت
 در آمده بهمراهی حسن بیگ بر آستان خلافت نامیه استکان
 سود - پس ازان در سال چهل و یکم بمایوم نشین را بخود
 یاور گردانیده باز از بد گوهری سر از فرمان پذیری بر تافت
 عرش آشیانی پتهان و آن نواحی را باقطاع میرزا رستم قندهاری
 مقرر فرموده بتأمین آن ناعاقبت اندیش دستوری یافت
 و آصف خان نیز بیادری همراه شد - بناسازگاری دو سردار کار سرکار
 تمشیت نگرفت - میرزا رستم طلب گشته جگت سنگه پور راجه
 مانسنگه تعیین گردید - بندگان پادشاهی پیمان پکتادلی بسته
 بخدمتگری پای همت افشردند - و قلعه مؤ را (که باستواری
 و دشوار کشائی مشهور و مقر آن مغرور بود) گرد گرفتند - تا دو ماه
 سترگ آریزه گوهر راد مردی می افروخت - آخر الامر قلعه را
 بسپرد - و در سال چهل و هفتم چون خبر شورش از بعض رسیده
 باز فوجی بتنبیه او مامور شد ، جمیل بیگ پسر تاج خان را

قضیه ناگزیر جنت آشیانی روزگار را بر شورانید - و فتنهای
 خوابیده از هر گوشه و کنار بیدار شد (سلطان سکندر سور) که
 در تنگنای کوهستان پنجاب در خزیده بانتهاز قابو روزگار
 میکند (سر بفساد برداشت - بخمت مل) که دران وقت
 بریاست این الکا سر اعتبار می افراخت - و در شور افزائی و افساد
 بیگنائی اشتها داشت (همراه سلطان سکندر گشته در پی آرایش
 هنگامه او شد - پس ازان) که در سال دوم عرش آشیانی
 سکندر را در قلعه مانکوت محاصره نمود - و هر روز آثار
 ادبار و تباهی از وجّهات احوال متحصان نمایان تر میشد (از آنجا که
 رسم بیشتور زمینداران هندوستان آن است) که
 راه یگجهتی گذاشته همه طرف را نگهبانی میکنند - و با هر که
 غالب و شور افزا باشد همراهی می نمایند) درین ولا بوسیله
 حیل های زمیندارانه آمده ضمیمه لشکر پادشاهی گشت - و پس
 از کشایش آن قلعه و یکسو شدن مقدمه سلطان سکندر هنگامه
 (که بلده لاهور مطرح الویه فیروزی بود) با آنکه ایدای
 خود آمده اگرچه از روی اضطرار آمده باشند مستحسن
 نشمرده اند نظر بغتنه انگیزی و شور پشتمی او بیرام خان افغانی ادرا
 قرین مصاحبت دانسته بیاسا رسانید - و تخت مل برادرش را
 بجای او نصب نمود - و چون مرزبانان آن دیار براجا باسو
 رسیدن او همراه شاهراه انقیاد و اطاعت پیموده نیکو بندگیها

مرد همراه دستار راجه ستمی شدند *

در جود و بخشش درانومت نظیر و سهم نداشت - بیک
لطیفه مبلغه خطیر میداد - و بچار و باد فروش و اهل نغمه
آنچه یکبار انعام میکرد آنها هر سال در همان ماه همان قدر
مبلغ از خزانچی او آمده می گرفتند - احتیاج درست کردن قبض
مجدد نبود - شوق ببازی چوسر بسیار داشت - تا در شبانه روز
بازی نگاه میداشت - اگر بای میداد دشنام و غصه میکرد - خصوص
بر رفیق خود - و دستهای خود بزبان میزد - و بد میگفت
(۲) و تمن داس پسرش در سال چهل و ششم اکبری از حضور
بے رخصت بوطن شتافته بدل آزاری زیر دستان برنشست
بخواهش پدر حکم شد که نوکران شاه قلی خان او را بدرگاه
آوردند - آن شریکه سر بآریزه برخاست - و جان بسپرد - از
فرزندی پیوند رام داس را غم در گرفت - عرش اشیانی
به پیش خانۀ او رفته پرسش فرمود - پسر دیگرش دلب نراین
هدایۀ امارت برآمده در همه چیز با پدر طابق الفعل بالفعل
بود - در عین شباب بعدم کده شتافت *

• راجه بامو •

زمیندار مؤ و پتهان است - که الکائیسمت از درابۀ باری
صوبۀ پنجاب پیوسته بکوهستان شمالی آنصوبه - هنگامی که

(۲) نسخۀ [پ] بازی میداد (۳) در [بعضی نسخۀ] تمن داس •

ساخت - تا مخالف دست تصرف دراز نتواند کرد - لهذا در عهد جهانگیری بافروزی منصب و مزید جاه و حشمت چهره کامیابی افروخت - و در سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست و هجری بهمراهی عبدالله خان صوبه دار گجرات بهم دکن تعیین گشته بخطاب واجگی و عنایت نقاره سر برافراخته قلعه رنتهپور (که از اعظم قلاع هندوستان است) بدو مرحمت شد - و مشهور آنست که بخطاب راجه کرن سرفرازی یافته - اگرچه در انبال نامه ندرشته - چون از راه فاسک بدولت آباد شتافته از چیره دستیهای ملک عنبر بستوه آمده برسم هزیمت معارفت نمودند جذت مکانی از روی عذاب تصویر همه امرا (که درین یساق عار فرار بر خود هموار کرده بودند) کشیده طلبد - و هر یک را دیده چیزه میگفت - چون نوبت تصویر راجه رسید سردیوان بدست گرفته فرمود - تو بیک تنکه یومیه نوکر رایسال بودی - پدرم تربیت کرده بامارت رسانید - قوم راجپوت را گریختن عیب است - حیف شرم خطاب راجه کرن هم نکردی - امیدوارم که از دین و دنیا بپره شوی - و او را ملازمت ناکرده بهم بنگش تعیین نمود راجه درانجا در همان سال مطابق سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو هجری در گذشت - پادشاه فرمود که دعای من کار کرد چه در مذهب هندو مقرر است که هر که از دریای سنده گنشته بهپرد جهانی میگذرد - در رنگه لال آباد پانزده عورت و بیست

• راجه رامداس کچهراده •

پدرش اوردت نام مرد کم استعداد پریشان حال بود - در وطن خود لونی^(۲) روزگار بهر می برد - رامداس در بدو حال نوکر راجهال درباری شده خود بوسیله راجه مذکور در سلک بندهای عرش آشیانی منسلک گشته در کم فرصتها ترقی نموده بمنصب پانصدی امتیاز گرفت - و بتدریج قرب و اعتبار او افزوده در سال هیزدهم [که راجه تودرمل بکمک خانخندان و انتظام فوج او (که متوجه تسخیر بهار بود) تعیین شد] مهمات دیوانی بنیابت راجه بدو تفویض یافت - و رفته رفته بزرگ خدمت و حاضر باشی نوعی در مزاج پادشاهی جا کرده که بیشتر عرض او منظور میشد کارسازی امرای راجپوتیه و غیره میکرد - و زرها می اندوخت - گویند هویلین وسیع مطبوع در قلعه آگره نزدیک هتیاپول ساخته بود اما همواره در پیشخانه بچوکی تپام داشت - و چون عرش آشیانی در دلوج و خردج محل تعیین وقت نداشته گاه اندرون و گاه بیرون می آمد رامداس با دریست راجپوت نیزه در دست پیوسته حاضر و منتظر می بود *

در ایام ارتحال آن پادشاه چون خان اعظم و راجه مانسنگیه در ارتفاع دولت سلطان خسرو میکوشیدند رامداس بدولتخواهی و فدویت شاهزاده سلیم مردم خود را بر خزانه و کارخانها مامور

(باب الرابع) [۱۵۴] (مآثر الامور)

آمده ملازمت نمود بعزایت خلعت و خطاب را ئی سر بلند گردیده
جانشین پدر شد *

در جهانگیر نامه می نویسد که رای رایسنگه پسر دیگر نیز
داشت سور سنگه نام - بارچود آنکه دلپت پسر تیکه او بود
میخواست که سور سنگه جانشین باشد بتقریب محبتی که
با مادر او داشت - در رفته (که احوال فوتش مذکور شد)
سور سنگه از کم خردی ظاهر کرد که پدر مرا جانشین ساخته
تیکه داده - پادشاه را این عبارت^(۲) خوش نیامد - گفت اگر ترا
پدر تیکه داده است ما دلپت را سرفراز ساختیم - و بدست
خود تیکه بر پیشانی دلپت کشیده وطن پدر بجاگیر او
مرحمت نمود - در سال هفتم جهانگیری پانصدی ذات
و پانصد سوار بمنصب^(۳) افزود شده بکمک میرزا رستم صفوی (که
بحکومت قنده نامزد شده بود) تعیین گردید - در سال هشتم
چون خبر رسید (که او با برادر کوچک خود سور سنگه مذکور
جنگ کرده شکست خورد) و مقارن آن هاشم خوستی فوجدار
آن نواحی گرفته بحضور آورد چون مکرر از قبائح سرزده بود
بیاسا رسید - بجلدوی این خدمت بمنصب سور سنگه پانصدی
ذات و در خدمت سوار افزود شد - احوال راو سور مذکور جداگانه
بتذکار در آمده *

(۲) نسخه [ب] این بخش نیامده (۳) در [نسخه] افزوده بکمک *

(مائراامرا) [۱۹] (باب الرا)

سلطان سليم بمهم رانا تعین گردید - در عهد عرش آشیانی
بمنصب چهارهزاری (سیده در سال اول جلوس جنت مکانی
پنجهزاری شد *

چون پادشاه بتعاقب خسرو عازم پنجاب گردید ار مامور شد
که همراه محل دیاید - بیکم از ائذای راه جدا شده بوطن
خود رفت - و سال دوم بعد معارذ پادشاه از گبل باستصواب
شریف خان امیرالامرا فوطه در کردن کرده ملازمت نمود
و سال هفتم مطابق سنه (۱۰۲۱) یک هزار و بیست و یک هجری
بعدم آباد شتافت - پسر کلانش دلپت - که در عهد اکبری
بمنصب پانصدی سرفراز بود - در سال سی و ششم در مهم تته
بکمک خانخانان تعین گردیده درز جنگ با آنکه جمعیت نیک
همراه داشت بذبرکم همتی از دور تماشائی بود - سال چهل
و پنجم (که عرش آشیانی بدیار دکن بودند - و مظفر حسین میرزا
بذبر پست و بلند شدن سخن با خواجگی فتح الله از کم حوصلگی
راه آراگی سپرد) او بهانه تفحص میرزا با مردم خود از اردو
برآمده راه وطن پیش گرفت - و سال چهل و ششم پدرش
بتادیم او تعین گردید - او استدعای آمدن بحضور نمود
پادشاه رقم صفح بر نامه جرائم او کشیده فرمان طلب فرستاد
او بحضور آمد - و در سلل سیوم جلوس جهانگوری باستصواب
خانجهان لودی عفوزلات او شد - پس از فوت پدر چون از دکن

(باب الرابع) [۱۵۲] (مآثر الامراء)

و شوی بے هنگام بر عارضه افزوده در گذشت پادشاه قدر دان
بهر منزل او رفته بگونگون نوازش سربلند فرمود - پس ازان بتقریب
از حضور جدا شد *

درین ضمن فریاد ستمکاری یکی از نوکرانش بعرض رسید
و بر طبع والا گران آمد - و او بنایر باز پرس طالب حضور گردید
رای رایسنگه ادرا پنهان داشته گریختن او برگذارد - ازین جهمت
چندے از کورنش باز ماند - و پستتر مورد نوازش شده سرزده
در اقطاع یافت - و تعیذات دکن گردید - او از بر خود غلطی
لختی به بیکانیر وطن خود رسیده وقت را گذرانید - و بعد ازینکه
دانه شد در راه درنگ داشت - هر چند عرش آشیانی در مراتب
اندرز کوشید سودمند نیامد - صلاح الدین نامی از حضور تعیین
شد - که اگر بدان خدمت نمی شتابد بحضور والا برگردانده
ناگزیر بعثت سلطنت رسید - چون کجروی را شایسته پاسخ
نداشت چندے بار نیافت - آخر پادشاه بداس حقوق دیرین
صفح جرائم او فرموده بر مراسم اعتبار او افزود - و سال چهل
و پنجم (که بلده برهانپور معسکر فیروزی بود - و شیخ ابو الفضل
بعجانب ناسک تعیین شد) او نیز در همراهیان شیخ قرار یافت
چون در بنگاه او دلپمت پسرش شورش بر پا نموده بود بدین
تقریب دستوری پورت گرفت - سال چهل و ششم باز دولت
آستانپور در یافت - و سال چهل و هشتم به همراهی شاهزاده

تصرف نموده بایوگده شتافت و در کمتر سعی کار بر مخصوران
 تذك ساخت - سلطان دیوده سراسیمه گردیده کلید قلعه را سپرد
 رای (ایسنکمه جمعه را درانجا گذاشته باتفاق نامبرده بپایه سربر
 سلطانی (سید - و در سال بیست و ششم (که آمد آمد میرزا
 محمد حکیم در حدود پنجاب بر زبانها افتاد - و عرش آشیانی را
 عزیمت آنصوب پیش نهاد داعیه گشت) رای رایسنکمه و جمعه
 دیگر را با فیلان نامور پیشتر رخصت مرحمت شد - و پستر
 تعینات شاهزاده سلطان مراد (که بدفعیه میرزا محمد حکیم
 مرخص شد) گردید - و آخر همین سال (که معاودت لشکر پادشاهی
 بدارالخلافت شد) او با دیگر تیولداران صوبه پنجاب دستوری
 بدانصوب یافت - و سال سیم همراه اسمعیل قای خان بر سر
 بلوچستان ارتخاص پذیرفت - و سال سی و یکم مبیئه او بعقد
 ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآمد بر منازمت او افزود - و سال
 سی و پنجم بر رخصت وطن خود بیکانیر کام دل اندوخت
 و پس ازان بملازمت شتافته و آخر سال سی و ششم با جمعه
 دلداران بکمک خانخانان عبدالرحیم (که سرگرم مهم تگه
 بود) نامزد شد - و سال سی و هشتم چون خویش او (که پسر
 راجه رامچند بکھیل بود - و پس از فوت راجه اردا از پیشگاه
 مکرمت بر نواخته بقلعه باندهو تعلقه پدرش فرستادند)
 در راه از سگهای اس افتاد و بچاره گری خون گریخت اما بشمعی

(باب الرابع) [۱۵۰] (مآثر الامراء)

و سردهي مامور شد - چون آنها زبان معذرت را شفيع جراثم
خود ساخته عازم استانبوس والا گردیدند او باتفاق سيد هاشم
باريه بر طبق اشاره پادشاه در قصبة نادره رخت اقامت
انداخت - و راه درآمد و برآمد بر روی رانا زمیندار اودیپور
بسته درایل ساختن متمردان آن نواحي فرادان سعی بکار برد
و سلطان دیوده زمیندار سردهي بنابر توحش ذاتي رخت ادبار
بوطن خود کشید - رای مذکور بتسخیر آن مامور شده بمحاصره
آنجا پای همت افشرد - و بجهت رعب افزائي بنه و بار
از موطن خود طلبداشت - از آنجا (که سلطان دیوده بر سر این قافله
ریخته هنگامه نبرد آراست - و پس از کشته شدن جمعی طریق
هزیمت پیموده بایوگده^(۴) شتافت - و آن قلعه ایست نزدیک
سردهي در منتهای صوبه اجمیر گجرات (ریه) - نام آن در اصل
اربدا اچل است - اربدا باعتقاد اهل هند عبارت از روحانیئے
و اچل بمعنی کوه - بتحریفات روزگار بدین نام زبان زد شده
ارتفاع آن هفت کوه - بر فراز آن رانا در سوابق ایام قلعه بنا نموده
راه برآمد نهایت دشوار - چشمهای گوارا و چاههای شیرین
و اراضی آبادان آنقدر که باهل تحصن کفایت نماید - و اصناف
گل و ریاحین و هوای انبساط آور دارند) رایسنکه در سردهي

(۲) در [بعضی نسخه] سلطان - اما اکثر جا بنای فوقانی آمده (۳) در

[بعضی نسخه] دیوره آمده (۴) نسخه [ب] پالو گده *

(مآثر الامرا) [۱۴۹] (باب الرابع)

خان کلان مقرر بود - و از جانب او فرخ خان پسرش بهکراسمت
آنجا می پرداخت (محاصره نمود) رای رایسنگه با امرا (که
دزان ضلع بودند) یکجا شده بر سر میرزا رسید - میرزا دست
از محاصره کشیده روانه پیش گردید - رایسنگه دنبال نموده
جنگ انداخت - و خود مصدر تردد شایان شده میرزا را شکست
داد - سال هیزدهم (که ایغار بجانب گجرات تصمیم یافت)
پادشاه او را بیشتر کسبل فرمود - نامبرده پس از درود موکب
سلطانی بملازمت پیوسته در جنگ محمد حسین میرزا
پیشقدمی بکار برده تردد بهادرانه بظهور آورد - و سال نوزدهم
همراه شاه قلی خان محرم بگوشمال چندر سین پسر راجه مالدیو
تعیین گردید - در تذبیه او و تخریب تعلقه دقیقه فرو گذاشت
نکرده سپس [که این فوج به محاصره قلعه سوانه (که پناه گاه
چندر سین بود) پای همت افشرد - و برای تذبیه چندر سین (که
هئوز در میدان میگردید) فوج دیگر مطلوب بود] اواخر همین
سال رایسنگه جریده بحضور آمده حقیقت حال بعرض رسانید
پادشاه فوج دیگر بر سر چندر سین فرستاده او را (خصم
انصراف داد - اما چون کشایش قلعه سوانه مدتی صورت
نبهت اوائل سال بیستم و یکم (که شهباز خان باین کار مامور
شد) رایسنگه و دیگر سرداران عزیمت حضور نمودند - و پستر
در همان سال باتفاق ترسون محمد خان پتادیپ زمیندار جالور

(باب الرابع) [۱۴۸] (مائرا لاهورا)

بزمقابل از رفعت پهلوتی کردند - گولۀ اجل باز رسیده کارش
گنام ساخت *

• رای رایسنگه •

پسر رای کلیان مل زمیندار بیکانیر اسمت - و از الوس راتهور
در چهارم پشمت برای مالدیو نصب او منتهی میشود - چون
آوازه قدردانی و جوهر شناسی عرش آشیانی بر زبانها افتاد
و آثار اقبال از رجفات احوال آن پادشاه خاطر نشین که و مه
گردید رای مزبور با رایسنگه پسر خود سال پانزدهم در ارانی
(که معموره اجمیر مطرح (ایات سلطنت بود) بهلازمیت خسروانی
کامیاب گردیده خود را بفتراک دولت بسمت - و مبدیۀ برادر
خود را داخل پرستاران محل هرای خسروانی ساخته سرشته^(۲)
اختصاص بدست آورد - تا سال چهارم اکبری بمنصب در هزاری
سر بلندی داشت - رایسنگه سال هفدهم (که عزیمت تسخیر
گجرات پیش نهاد خاطر سلطانی شد) با جمعی کثیر دستوری
یافت - که در نواح جودهپور وطن مالدیو توقف گزیده سد راه
گجرات باشد - تا اهل بغی ازان صوبه در ملک پادشاهی در آمد
نگنند - نامبرده با بندهای دیگر پای ثبات دران حدود افشرد
پس ازان [که ابراهیم خمین میرزا در جنگ سرنال شکست
یافته راه ممالک پادشاهی پیش گرفت - و ناگور را (که بجاکیر

سالهیر (که بر مردم پادشاهی ریختند) او بکار آمد - و محکم سنگه پسرش دستگیر شد - بعد چندی زر داده رهائی یافته پیش بهادر خان کوکه (که دران سال ناظم دکن بود) خود را رسانید و باضافه منصب و خطاب راو سر بلند گردید - و مدتها بنوکری می پرداخت - سال سی و سیوم گویال سنگه پسر محکم سنگه از وطن خود رام پور آمده بنوکری ارثی سرگرم شد - و بظاہر مراعات بند و بخت رتن سنگه پسر خود را در وطن فرستاده بود او خود سری اختیار کرده برای خرج پدر نمی فرستاد - هر چند گویال سنگه بحضور عرض کرد فایده نبخشید - سال چهل و دوم رتن سنگه معرفت مختار خان صوبه دار مالوه بقبول اسلام بخطاب مسلم خان سر برافراخته حاکم وطن گردید گویال سنگه از همراهی شاهزاده بیدار بخت جدائی گزیده پناه در ملک رانا گرفت - و در وطن کار او پیش رفت نشد سال چهل و ششم گویال سنگه چندرات بحضور آمده قاعه دار کولاس گردید - سال چهل و هشتم معزول شده همراهی مرهقه گزید - اما مسلم خان در ادائیل سلطنت جهاندار شاه با امانت خان خواجه محمد (که نظامت صوبه مالوه یافته متصل سارنگپور مضاف صوبه مذکور رسیده بود) مانع دخل تعلقه گردیده با جمعیت نمایان بجنگ پیش آمد - چون همراهیان او از دست و زبانش بتنگ بردند وقت قاحت

هزارى نهصد سوار و خطاب راوى و عطاى اسب با زين نقره و برادرانش را بمناصب مناسب مباحات بخشیده رام پور وطن نياگانش در جاگير او و برادرانش مرهمت فرمود - سال بيست و پنجم باضافه يكصد سوار كام دل برگرفته همراه سلطان اردنگ زيب بهادر (كه بار دوم بمهم تذهار دستوري يافت) رخصت پذيرفت - و سال بيست و ششم بتعييناتى سلطان دارا شكوه بيساق مزبور لوى عزيزت افراشت - و سال بيست و هفتم بالتماس شاهزاده مزبور از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي (۲) هزار سوار افتخار اندوخت - و سال بيست و هشتم تعيينات دكن گرديد - و سال سي و يكم حسب الطاب بحضور رسیده همراه مهاراجه جسونت سنگه بصوبه مالوه تعين گرديد - كه سد راه آمد فوج دكن باشد - پس از وصول هوكب عالمگيري و رد دادن مصاف در هراولى مهاراجه بود - در اثنای نبرد دل پاى داده بپاى فرار بوطن خود هتافت - پس ازان ملازمت خاد مكان دريافتند با شاهزاده محمد سلطان بتعانت شجاع نامزد شد - و از كم خردى پاى همتش استوار نمانده باستماع اخبار مختلفه حضور ب رخصت شاهزاده از اثنای راه برگشت پس ازان بمهم دكن تعين گرديده همراه ميرزا راجه جيھنگه بتقدم خدمات سرگرم بود - سال يازدهم مقاهير در پاى قلعه

نبرد پیشه (که جنگی بگریز کرده میروند - و معا باز گردیده
 بجنگ پیش می آمدند) بستوه آمده از پدر والا قدر خون
 درخواست آمدن خود بحضور و تعیین بنده دیگر دران دیار
 نمود [بعضی از راجپوتان بجه حکم از بلخ و بدخشان معارفت نموده
 به پشاور رسیدند - راو مزبور هم از انجمله بود - چون این معنی
 بعرض خسروانی رسید بمتصدیان اتک فرمان رفت - که از آب
 گذشتن ندهند - پس ازان (که سلطان اورنگ زیب بهادر بآن
 ناحیه دستوری یافت) او بهمراهی شاهزاده مزبور مراجعت
 بدان سمت نمود - و پس از رسیدن آنجا در جنگها با اوزبکان
 در مثل هراولی مقرر بوده مصدر ترددات شد - و بهمراهی
 شاهزاده مرقوم (که بمعارفت مامور گردید) بحضور رسید - سال
 بیست و دوم در رکاب شاهزاده بجانب قندهار مرخص گشت
 و بدستور سابق در مثل هراولی تعیین یافت - و در جنگی
 (که بصرداری ^(۲) رستم خان و قلیچ خان با تزلباش (داد) خدمات
 نمایان بظهور آورده از اصل و اضافه بمنصب در هزاری
 هزار و درصمت سوار تارک عزت برافراشت - سال بیست و چهارم
 روزگارش سپری گشت - چون فرزند نداشت امر سنگه و غیره نبائر
 راو چاندا با جمعیت راو روپ سنگه پیشگاه سلطنت آمدند
 امر سنگه را (که شایسته جانشینی بود) پادشاه بمنصب

کس از خویهان او در نبرد بکار آمده بودند برای برداشتن
 لاشها با وصف منع سرکرده عزیمت نمود - مخالفان قابو دیده
 گرو گرفتند - از آنجا (که راه بر آمدن نبود) پیاده شده
 با چند کس بمردانگی فرو شد - پادشاه از قدردانی هستی سنگه
 مهر او را (که در وطن بود) با رسال خلعت و منصب هزار
 و پانصدی هزار سوار و خطاب رادی بر نواخت - ساله چند
 همراه خان زمان بهادر بیساق دکن متعین بود - چون بمرض
 درگذشت و پسر نداشت جای او بپسر عم پدرش رویسنگه
 ولد زرپ منکد بن رار چاندا (که سال هفدهم بامید نوازش
 خود را ببارگاه سلطانی رسانیده بود) بمنصب نهصدی ذات
 و سوار و خطاب رادی سرفراز ساخته تفویض یافت - و پرگنه
 رامپور مخاطب باسلام پور سرکار چیتور صوبه اجمیر (که وطن
 متوفی بود) در تیول او قرار گرفت - سال نوزدهم همراه سلطان
 مراد بخش بیساق بلخ دستوری پذیرفت - و در جنگ (که سال
 بیستم با نذر محمد خان والی بلخ بسرداری بهادر خان
 روهله و امالت خان بمیان آمد) در مثل هراولی جا داشت
 و بغد کشش و کوشش چون نذر محمد خان شکست یافته
 عرصه پیمای رادی فراد شد نامبرده از اصل و اضافه بمنصب
 هزار و پانصدی هزار سوار تصاعد نمود - از آنجا [که شاهزاده
 هرزور بنابر برودت هوای آنجا و کثرت اوزبکان و المانان

(مائترالامزا) [۱۴۳] (باب الرابع)

سال چهل و ششم باز آمده پیوست . و پس از یک و نیم ماه
به آنکه تقریب رخصت بمیان آرد راه بنگاه خود گرفت
تا سال چهل و اکبری بمنصب هزار و پانصدی ممتاز بود
در سال دوم جهانگیری مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده
هجری در گذشت *

در جهانگیر نامه (که پادشاه خود نوشته) مرقوم است
که وی از نوکران معتبر رانا پرتاب بود . زیاده بر چهل سال
در خدمت عرش آشیانی گذرانیده بمنصب چهار هزار و کامیاب
شد . عمرش بهشتاد و دو رسیده بود . چاندا پسر او در اوائل
عهد جنت مکانی منصب هفتصدی داشت . و رفته رفته
بمنصب عمده و خطاب راری کامیاب شد . رار دودا نبیره او
در عهد فردوس آشیانی سال سیوم همراه اعظم خان بهم
خانجهان لودی تعیین یافته در همان سال باضافه پانصدی
پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عطای
علم سرفراز گردید . اما چون جنگ بر چندای افتاد پای
مشارالیه از جا رفت . پس ازان همراه یمین الدوله بتادیم عادل
خان قرار یافت . و پستتر در تعین تیان مهابت خان خانخانان
(که بایالت دکن مقرر شده) منسلک گشت . سال ششم
در محاصره قلعه دولت آباد هنگامی (که مراری بیجاپوری بمک
اصل قلعه رسید . و هر چهار طرف جنگ افتاد) چون چند

داشتند . گویند مایای راجهای راتهور و کچهواکه داخل محل
پادشاهان تیموریه شده اند . اما از قوم هادا این نسبت را
هیچکس قبول نکرده *

* رای درگا میودیه *

چندراوت - وطنش برگنه رام پور مضاف چیتور است - سال^(۲)
بیست و ششم جالوس اکبری بهمراهی سلطان مراد بر سر میرزا
محمد حکیم تعین گردید - و سال بیست و هشتم (که میرزا خان
بتغویه فساد انگیزان صوبه گجرات تعین شد) مشار الیه نیز
بهمراهی خان مزبور شرف دستوری اندوخته مصدر ترددات
نمایان گشت - و سال سیم بهمپائی خان اعظم کوکه بهم دکن
معین گردید - و سال سی و ششم (که سلطان مراد بدارائی
مالوه نامور گردید) مشارالیه نیز بتعیناتی شاهزاده^(۳) درجه اختصاص
پذیرفت - و پس ازان بهمراهی شاهزاده بملک دکن رفته
نیکوخدمتیا بظهور آورد - سال چهل و پنجم عرش آشیانی
او را با جمعی بجستجوی مظفر حسین میرزا کسبل فرمود - میرزای
مذکور را خواجه ویسی دستگیر کرده نزد سلطان پور آورده بود
رای درگا بوی پیوسته بحضور رسانید - و در همین سال بهمراهی
شیخ ابوالفضل بجانب ناسک تعین گردید - درین ضمن شورش
بنگاه خود شنیده رخصت گرفته بیورت خود رفت - و در ادائل

(۲) نسخه [ب] موطنش (۳) در [اکثر نسخه] ارتخاص *

(ماثر الامراء) [۱۴۱] (باب الرابع)

بدان جانب تعیین گردید - و حکم بنام او صادر شد - که مناصب جمعی (که در احمد آباد بار رجوع نمایند) تائید و تأیید مقرر سازد و هر که زیاده استعداد داشته باشد احوال او بتفصیل معروض دارد سال فوتش بنظر نیامده *

* رای بهرج *

پسر خرد رای سرجن هادا سمت - چون پدرش خود را بفتراک دولت اکبری بست از نهر همواره مصدر نیکو خدمتی گردیده مشمول عواطف خاص بود - چون سال بیست و دوم جلوس حصار بونیدی را از دست دودا برادر کلان او بر آوردند بوی تعلق گرفت - پس ازان مدت ها تعینات کنور مانسنگه بود در معركة افغانه اودیسه جراتها بظهور آورد - پستو بهم دکن همراه شیخ ابوالفضل متعین گشته پیوسته در نبردها ترددات نمایان بتقدیم رسانید - بعد جلوس جهانگیری چون پادشاه خواست (که صبیۀ جگت سنگه پسر راجه مانسنگه را داخل شبستان محل خود سازد) نامبرده (که پدر مادر صبیۀ مزبور میشد) بدان ارضی نشد - این معنی بر خاطر پادشاه گران آمد و قرار یافت که پس از مراجعت از کابل تنبیه او پیش نهاد عزیمت گردد - در همان سال (که سنه دوم از جلوس جگت مکانی باشد) مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجری او تار و پود زندگی گسیخت - تا سال چهارم اکبری بمنصب هزاره سرافرازی

و پس از محاصره هشت ماه و بیست و پنج روز متخصمان
از کم آذوقی بزینهار برآمدند - و قلعه مفتوح گردید - سال چهارم
و سیوم بخدمت دیوانی کل پایة اعتبار او افزود - سال چهارم
و چهارم از ان خدمت معزول گردیده بقلعه باندھو رخصت
پذیرفت - سال چهارم و ششم بمنصب سه هزارى لوائى کامرانى
افراشت - سال چهارم و هفتم چون کشته شدن شیخ ابوالفضل
بدست برسنگه دیو بندیاہ بغرض رسید بنامبرده حکم شد - که
در استیصال آن بدگوهر سعی موفوره بظهور رساند - و تا سر او
نفروستد دست ازین کار باز ندارد - راجه مذکور بتکرار چپقلشهای
مردانه نموده آن بے ادب را مغرور ساخت - و پس از تحصن
گزیدن بقاعه ایرج بمحاصره آن پرداخت - چون دیوار قلعه را
شکافته بدرزد راجه دنبال او گرفت - تا آنکه بخارستان در آمد
سال چهارم و هشتم راجه حسب الحکم بحضور آمده استلام
صدقه سنیه نمود - و سال چهارم و نهم بعطای مذهب پنج هزارى
و خطاب راجه بکرماجیمت کلاه عزت باسماں رسانید - و پس
از جاوس جهانگیرى بمیراتشی نامور شده بجمع پنجاه هزار
توپچی تاکید رفت - و پانزده پرگنه در تنخواه این اخراجات
قرار یافت - و چون هنگامه پسران مظفر گجراتی و کشته شدن
یتیم بهادر در صوبه گجرات بعرض رسید او با جمعی کنیر

(مائراامرا) [۱۳۹] (باب الرء)

ببرد - و سپاه مالوه را بدکن بازگرداند - او بدکن رسيد - در جنگه
(۲)
(که راجي علي خان کشته شد) نامبرده در مثل خان مزبور
بود - در معرکه زد و خورد بيست زخم خورد، بزمين آمد
و شب با کشتگان هم آغوش بود - صبح برداشته آوردند - بعد
چند روز سال چهل و يکم اکبري سنه (۱۰۰۵) هزار و پنجم
هجري شربت واپسين در کشيد *

* راجه بکرماجيت *

پترناس - از طايفه کهتري ست - ابتدا مشرفي فيل خانگ
عرش آشياني داشت - اولا بخطاب راي (ايان سربلندي يافته
آخرها بعمدگي مرتقي گرديد - سال دوازدهم در محاصره قلعه
چيتور او را با اتفاق حسن خان چغنا صاحب اهتمام مورچال خامه
کردند - سال بيست و چهارم ديواني صوبه بنگاله بشرکت مير ادهم
باو مفوض شد - سال بيست و پنجم چون ناسپاسان بنگاله مظفر
خان را کشتند و نامبرده را بزندان بر نشانند او بحسن تدبير
ازان تفکذا رهائي يافت - و چنده دران صوبه بکارها پرداخته
سال سي و يکم بدیواني بهار امتياز انداخت - سال سي
و هشتم بکشایش قلعه باندهو (که از گزين درهای روزگار است
و بعد فوت راجه رامچند بکميله و پور او مردم آنجا نبیره
خرد سال او را دستمايه حکومت ساخته بودند) دستوري يافت

(۲) نسخه [ب] راجه علي خان *

(باب الرء) [۱۴۸] (ماثر الامراء)

جاگیردار چورا گدھے بتقریب آنکہ بروی رام زمیگذار آنجا
 پناہ بانوپ سنگھ (کہ بعد ویرانی قلعہ باندھو در (یوان نام^(۳)
 مکانے چہل کروی قلعہ مذکور مسکن داشت) بردہ بود درید
 ار با عیال و اطفال بکوهستان نتهونآہر گریخت - سال سیم
 ہمراہ سید ملاہمت خان حارس صوبہ آلہ آباد ببارگاہ خسروانی
 آمدہ بتقبیل سدہ سفیہ پرداخت - و بعزایت خلعت و جمہر
 مرمع و سپر با یراق مینا و منصب سہ ہزاری دو ہزار سوار و تقریر
 باندھو و غیرہ محال وطن در جاگیر قامت قابلیت آراست *

* رام چند چوہان *

پور بدنسنگھ - از امرای پانصدی اکبری ست - سال
 ہیزدہم جلوس (کہ پادشاہ ایلغار کردہ بکومک میرزا عزیز
 گوکہ جانب گجرات متوجہ شد) او بہمراہی حضور شرف
 اختصاص داشت - سال بیست و ششم ہمراہ سلطان مران
 برای بیدار ساختن میرزا محمد حکیم و سال سی و ہشتم
 بہمراہی میرزا شاہرخ حاکم صوبہ مالوہ بدان سمت تعیین شد
 و چون ناہنجاری سپاہ دکن و برخاستہ رفتن شہباز خان بمالوہ
 از لشکر بے اجازت شاہزادہ سلطان مران بعرض رسید پادشاہ
 او را ببرادر کھیل فرمود - تا یک لک اشرفی (کہ بناہر ناایمنی راہ
 در قلعہ گوالیار افتادہ است) جہت سامان لشکر باحتیاط ہمراہ

(۲) نسخہ [ب] بروی رام (۳) نسخہ [پ] دیوان - یا دیوان باشد *

آنجا (که تخریب بحال آن ملک راه یافته اکثر جاها
 تهاه نشین مردم پادشاهی گردید) مردم آنجا عرضداشتند کردند
 که معتبره از حضور تعیین شده آن طفل را ببره - لهذا بر طبق
 حکم اسمعیل قلی خان رفته اورا برداشته سال چهل و یکم بحضور
 آورد - و از آنجا که مقصود آنها این بود (که بداد و دهش تسخیر
 قلعه موقوف شود) چون این معنی موافق بمزاج پادشاه نهاد
 آن طفل را رخصت شد - و بعد محاسره هشت ماه و چند روز
 سال چهل و دوم قلعه مزبور مهتر گردید - و سال چهل و هفتم
 درجوده نیرج راجه مزبور بخطاب راجگی و دژبانی آنجا
 سرفراز گشت - و بهاراهی چند باتالیقی او قرار یافت - و پس
 از سویر آرائی جنگ مکانی سال بیست و یکم راجه امرنگه
 نیرج راجه مزبور آرزوی آستان بوسی نمود - بنا بران فرمان
 استمالت با خلعت و اسب مصحوب کان راتهور (که از خدمتگاران
 زبان فهم بود) بنام او مرحمت شد - و در عهد فردوس آشیانی
 سال هشتم باتفاق عبدالله خان بهادر به تنبیه زمیندار ران پور
 تعیین شد - و بواسطه او زمیندار مذکور آمده با خان مزبور
 ملاقی گشت - پس ازان نامبرده دواست ملازمت در یافته
 در هنگامه بغی ججهار سنگه بندیل نیز در فوج خان مخطوب
 مقور شد - پس از فوت وی انوپ سنگه پسرش بجای وی
 نشین - سال بیست و چهارم چون راجه بهار سنگه بمذیل

(باب الرء) [۱۳۶] (مؤثر الامور)

نوازش کامیاب نموده دستوری معارفت داد - اگرچه راجه
بهر بهدر پسر خود را به پیشگاه خسروانی فرستاده اظهار
فرمان برداری مینمود اما از بس توهم آمدن خود قرار نمیداد
سال بیست و هشتم (که آله آباد معمر پادشاهی شد) پادشاه
خواست فوجی بر راجه تعیین نماید - پسرش بواسطت باریابان
بعرض رسانید - که اگر از بادهای روشناس کسی بآوردن او
تعیین شود بجمعیت خاطر عازم آستانبوس خواهد شد - بنابراین
پادشاه زین خان کوکه و راجه بیربر را باستمالک او تعیین فرمود
او بعتبه خلافت آمده سعادت ملازمت حاصل نمود - و بانعام
یکصد و یک راس اسب مفتخر گردید *

در سال سی و هشتم چون راجه فوت نمود بیربر پسر او
که در حضور بود بخطاب راجگی نوازش یافته رخصت وطن
پذیرفت - در عرض راه او از سکهاسن افتاد - و بچاره گری خون
برگرفت - و از شصت و شوی بوقمت بیماری افزوده سال سی
و هشتم مطابق سنه (۱۰۰۱) هزار و یک هجری بمقر اصلي
شتافت - چون خویش را می رایسنکهه راآهور بود پادشاه برسم
تعزیت بخانه او تشریف برد - پسر چون بعرض رسید (که
مد گوهران آن نواح بکرماجیت نام نبیره خرد سال راجه
رامچند را بعری برگرفته سرمایه سرتابی اندیشیده اند) لهذا
رای پترداس بتسخیر قلعه باندو تعیین شد - و پس از رسیدن

عوش آشیانی شده) امروز زبان زد مردم اسمک *

و در سال هشتم (که آصف خان عبد المجید بتسخیر گدھے مامور گردید) چون غازی خان تغور^(۲) پناه براجہ رامچند برده بود اول براجہ پیغام نمود - که او را بحضور بفرستد - و الا عذت ریب بمزای کردار ناهنجار خود خواهد رسید - راجہ بمقام ستیزه در آمد - و باتفاق غازی خان لشکرے از راجپوت و افغان فراهم نموده عرصه نبرد آراسمک - پس از زد و خورد بسیار غازی خان کشته گردید - و راجہ شکست یافته بقاعه باندھو (که مستحکم ترین قلاع آن ولایت اسمک) متحصن گردید - آصف خان سر محاصره داشت - (دین ضمن باستشفاع راجهای معتبر) که در حضور پادشاه بودند (قرار یافت - که راجہ شرف آستانبوس یافته در زمرة ودائیان منتظم شود - لهذا دسمک تصرف ازان ولایت باز ماند *

سال چهاردهم چون امرا بمحاصره قلعه کالنجر (که راجہ رامچند در ایام تفرقه افغانان از بجلی خان پسر خوانده پھار خان نقد گرانمند داده بدست آورده بود - و ازان زمان در تصرف داشت) پرداختند و کار بر محصوران تنگ گردید راجہ بمقتضای صلاح اندیشی چاره کار در سپردن قلعه دیده پایان از قلعه برآمد - و کلید آنرا معہ پیشکشهای مذاسپ با وکلای خود روانه بارگاه سلطانی ساخمت - پادشاه وکلای او را بانواع

(باب الرء) [۱۳۴] (مائوالامرا)

عرش آشیانی شاهزاده را از ملک او برگردانید - پستتر او باستصواب
صادق خان آمده ملازمت شاهزاده نمود - و در سال سی و هفتم
مطابق سنه (۱۰۰۰) هزار هجری در گذشت - رامهه پسرش
همراه صادق خان در راه کشمیر آمده سعادت استلام سده خلافت
در یافته مورد التفات گردید - دیگر از پسرانش برسنگهدیو بخدیله
است - که احوالش علیحده بنوک کلک اخبار نگار گذشته *

(۲)

* راجه رام چند بکهیله *

زمیندار ملک بهته و عمده راجهای هندوستان بود - فردوس مکانی
در واقعات خود (که سه راجه معتبر شمرده) هیوم همین رامچند
است - تانسین نام کلارنت (که در فزون نغمه سرآمد وقت
و بحسن صوت و نازک خدای گویند مثل ارثه نگذشته) پیش او
می بود - و راجه کمال قدردانی و افراط انس با او داشت
چون وصف کمالات او بعرض عرش آشیانی رسید سال هفتم جلال
خان قورچی را پیش وی فرستاده تانسین را طلب حضور نمود
راجه سر باز زدن زیاده از طاقت خود دانسته مشارالیه را با ساز
و سامان تجمل معه تحف و هدایا روانه ساخت - چون نامبرده
بملازمت خهردانی پیوست پادشاه روز اول دو کردار دام (که
دولک (دیهه) (انج الوقت باشد) انعام فرمود - و بتقاریم ابواب
فتوحات بر وی او مفتوح گشت - تصانیف او (که اکثر بنام

(۲) نسخه [ب] بکهیله - و در [بعضی نسخه] مکهیله *

(مآثر الامراء) [۱۳۳] (باب الرابع)

صادق خان پس از چیره دستی رحل اقامت دران حدود انداخت
چون عرصه عافیت برو دشوار شد ناگزیر بعجز و الحاح گرانیده
برادرزاده خود را بحضور فرستاده زینهارى گردید - و مرده
جرم بخشي شنیده در سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان
نامه سالی آستان پادشاهی گشته بگونه نوازش سربلندی یافت *

و چون شهاب الدین احمد خان سپه سالار مالوه بهمراهی
میرزا عزیز کوکه تعیین مهم دکن گردید (راجه)^(۲) را نیز بمراقت
آن لشکر نامزد کردند - از از همراهی سرباز زد - شهاب الدین^(۳)
احمد خان با دیگر قیولداران بعزم تادیب از رو آردن - چون
بچهار گروهی اوندچعه رسید آن کوتاه اندیش بلاه گری پیش آمده
بدینانجی گری راجه اسکران فرمان پذیري را دستاريز (ستگاری)
خود گردانید - و سپه آرا را آمده دید - و باز بتباه خیالها
در افتاده بادیه پیمای گریز شد - یورت او بغارت رفت - پسرش
اندرجیت در قلعه کهجوه دم استقلال زده بآویزش برخاست
چون روی پیکار نداشت باندک تنبیه راه گریز پیش گرفت - در سال
سی و ششم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه هجری شاهزاده
سلطان مراد بدارائی مالوه دستوری یافت - سران آن ملک جمله
بدیدن شاهزاده آمدند - راجه مدهکر تعلل ورزیده سر ازین
امر باز زد - لهذا شاهزاده بر سراد فوج کشید - راجه گذاره گرفت

(۲) نسخه [ب] راجه نیز (۳) نسخه [ب] گردید .

و حيله سازي و نيروي تهور و مردانگي تحصيل ناموري نموده
از ساير آباي خود در گذرانيدين - و بمرور ايام دست تصرف
باطراف و حوالي دراز ساخته بيشتر جاهای آباد ضميمه ملک
خود ساخت - و بافروزي اسباب و کثرت مردم و بافزایش ملک
و قلبي جا غرور و نخوت بخود راه داده باکبر پادشاه عام
طغیان و جسارت افراشت - مکرر افواج عرش آشياني بمالش او
تعيين شده گاه باطاعت و انقياد در مي آمد - و گاه بهرکشي
و نافرمانی ميرفت - در سال بيستم و دوم صادق خان هروي
با راجه اسکون و موته راجه بتاديب آن ره نوردن باديۀ تهر
تعيين گشت - سردار پيش از وصول بدان ديار داستان اندرز
درميان نهاد - آن بدمهت بادۀ پندار بهوش نيامد - ناگزير
به انجام جنگل بري افتاد - از بسکه آن حواشي درخت زار
و هجوم اشجار داشت عبور افواج دشوار نمود - يکرز بجنگل بري
و درخت افکني همت گماشته - و روز ديگر آهنک پيش نموده
تا باب سوا که بهت دهارا اشتها دارد - و شمال رويۀ
اوندچهه است) رسيد - راجه مدهکر با لشکر گران بر ساحل آن
معرکه بر آراست - شگرف آريزش چهره افروز گنداري گشت
نزدیک بود که چشم زخمه بعساكر پادشاهي رسد - که آن مدبر
با رامساۀ پسر جا نشين خود پالغز همت گشته (و بر تافت
و هودل راو پسر دوم او از تصادم گجئال بعدم خانه فرو رفت

در پیشگاه خلافت پذیرش یافت - اما چون از دریای سندیه
گذشته در خیر آباد فرود آمد دفعه جوهر خرد ادرا سودا تیره
ساخت - برگشته بانگ آوردند - طیبیه نبض میدید - جمده را
کشیده برخود زد - حکمای حضور بمعالجه تعیین شدند
پس از دیر بهی یافت - در سال سی و دوم جاگیر راجه
با الوس او در صوبه بهار مقرر شد - و کنور مانینگه بدیدبانی
آن ناحیه رخصت یافت - در مبادی سنه (۹۹۸) نهصد و نود
و هشت در لاهور رخت هستی بربست - گویند وقتی که
راجه تودرمل را بآتش می سپردند (همراه بود - چون بخانه
آمد استغراق کرد - و حبس بول شد - بعد پنج روز در گذشت
از اعمال خیر او در لاهور مسجد جامع بوده - که اکثر مردم
پادای نماز جمعه یتیم داشتند *

• راجه مدهکر ساه بندیل •

از قوم کهروار است - اینها در سوائف ایام شان و شوکت
و مال و منال چندان نداشتند - برهنی و قطاع الطریق
بسر می بردند - چون نوبت براجه پرتاب رسید (که اوندچه
احداث کرده او سم) رشت و مکتبی بهم رسانیده مکرر
با شیر شاه و سلیم شاه سرتاپها نمود - پس از پسرش راجه
بهارته چند بمرزبانی متمکن گشت - چون لا ولد بود بعد
خوش ریاست برادر خرد او مدهکر ساه باز گردید - او بتدبیر

(باب الرابع) [۱۳۰] (مائراامرا)

هده نگر و ايدر را بشاهراه نيكو بزدگي آورده با رانا كيكلا ملانات
نمود - و پسر رشيدش امر سنگه را همراه خود بهلازمت پادشاهي
شرف اندوز گردانيد - و در سال بيست و سيوم (كه جاگير الوس
كچهوايه در صوبه پنجاب مقرر شد) سپه سالاري آن ولايت بر وجه
باز گرديد - و سال بيست و نهم دختر عفت سرشت راجه را
با شاهزاده سلطان سليم پيوند پيوگاني دادند *

۹۹۳

* قرانے شده ماه و ناهين را *

تاريخ يافته اند - عرش آشياني بغرور قدوم منزل راجه را دشني
افزود - او جشن خسروانه ترتيب داده جهاز عروس با پيشكش
از نظر گذرانيد - كه تفصيل آن محمول بر مبالغه ميشود *
گويند طوائل عراقي و عربي و تركي و كچهي با يك صد
زنجير فيل و غلام و كذايز بسيار از حبشي و چركهي و هندي
بود - در كردر ردييه كاين قرار يافت - پادشاه و شاهزاده هر دو
چو در را برداشته بيرون آوردند - و در تمام راه پا انداز
از اقمشه نفيسه مي انداختند - در سنه (۹۹۵) نهصد و نود
و پنج سلطان خسرو از بطن او بوجون آمد - و در سال سيوم
بمذنب پنجهاري پايه برافراخت - و درين سال (كه كنور مانهنگه
بههم الوس يوسف زئي مامور شد) راجه بهكوميت زابلستان
نامزد گرديد - برخه خواهشهاي ب هنجار پيش گرفت - پادشاه
از فرستادن باز داشت - راجه پشيمان شده بلايه گري در آمد

داشت - و در جمیع فنون و صنائع تصرفات بجای میکرد - و در عهد پر رونق او (که مستجمع خردمندان و دانایان هفت اقلیم بود) هر یک از صاحب طبعان والا دستگاه برساتی ذهن و درستی دانش در مهمات متعلقه خود تصرفهای بدیعه و اختراعیهای مفیده استخراج کرده باستحسان پادشاهی میرسانید حتی ارباب مکاسب و اهل حرف در صنعت و پیشه خود کارنامههای پوداخذند *

* بدانند چو شه باشد آموزگار *

* کذب اهل دانش همه روزگار *

راجه را چند پسر بود - کلان آنها دوازده نام داشت - هفتصدی اکبری - در جنگ تهم بهمراهی خانخانان تردد نمایان کرده کشته گردید - گویند نعلبندی اسپان از نعل طلا و نقره میکرد *

• راجه بهکرفت داس •

پسر راجه بهارامل که چهارده است - در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد و پنج از تسخیر گجرات در جنگ سرنال (که عرش آشپانی با صد سوار بابراهیم حسین میرزا ایلغار نمود) دران معرکه از راجه آثار شجاعت و مردانگی بظهور آمد - و بعنایت علم و نقاره امتیاز یافت - و در ایلغار نه درزه گجرات نیز مصدر خدمات شده با قوچه از راه ایدر بملک رانا تعیین شد - که سرکشان آن ضلع را ایل سازد - و هر که گردن تابند بتادیب رساند - راجه جمیع بومیان

مزرور و غیر مزرور (که آنرا رتبه نامند) و تفریق آن به بیگمه و بیسوه^(۲) و زیع حبوبات و بقولات و بر هر جنسی فی بیگمه متحصولات نقدی و در برخی بخش جنسی که آنرا بقائنی^(۳) گویند قرار داد - و چون سابق در علوفه سپاه پول سیاه میدادند تودرمل روپیه را (که بهیچ فلوس رایج الوقت بود) چهل دام قرار داده بقدر حال حاصل هر جای جمع آن . شخص ساخته باطعام مردم تذخوه کرد که آنرا جاگیر خوانند - و محاله را (که زر^(۴) آن داخل خزانه پادشاهی میشد بخالفه موسوم نموده بقدر یک کرور دام (که بقرار دوازده ماهه سر^(۵) لک دام دو هزار و پانصد روپیه میشود - اگرچه نظر بر آبادی و ویرانی فصول زیاده و کم داشته باشد) بعهده یک مرد فهمیده کرده ادرا بکروری محمی گردانید - و سوای سبندی تحصیلانه سرمد پنج روپیه قرار داد - و در قدیم سوای فاوی مسکوک نبود . در انعام عمدتها و ایلچیان و شعرا بوزن فلوس از نقره بمس آغشته مسکوک نموده آنرا تنگه نقره گفته بکار می بردند - راجه از طلای بی غش یازده ماشه اشرفی و یازده و نیم ماشه از نقره روپیه مسکوک ساخت - و امثال این اختراعات زیاده بران اسمی که در اینجا سمع تحریر یابد - و فی الحقیقت مزاج عرش آشیانی (که موسس سلطنت و جهانبانی است) در هر امری ولومی

(۲) نسخه [۱] بنتن یا بتن باشد (۳) در [بعضی نسخه] ثنائی

(۴) زر [بعضی نسخه] که ازان داخل (۵) در [بعضی نسخه] سه لک .

باو مفوض باشد - و بوكالمی خدیو عالمی مختص گردد - اگر تعصب دینی غازه چهره فطرت او نبوده این رذیله چندان نکوهیدگی نداشته - حق آنکه اگر تعصب پرستاری و تقلید دوستی و کینه توزی کرده و برگشته خود نتنیده از معنوی بزرگان بوده - و با این حال نظر بر عموم زمانیان در سیردلی و بی طمعی (که بازار آن پیوسته کساد دارد) و در خدمت گذاری و کد درزی و کارشناسی کم نظیر چه بی عدیل بود - کار سپاری بی غرض را چشم زخمی رسید - چار مسوی معامله گذاری بدان گونه گرمی نماند - گرفتار که دیانت در (که هم آشیان عفا سم) بدست افتد - آن اعتماد (که روزگاران کمتر در دهد) بچه افسون فراچنگ آید - و بدستمایه کدام طاهم فراهم شود *

عالمگیر پادشاه میفرمود - که از زبان اعلی حضرت شنیدم که دروزی اکبر پادشاه گفتند - که تودرمل در امور مالی و ملکی شعور تند و ذهن رسا دارد - اما استغذا و خود پهنندی او خوش نمی آید - ابو الفضل با او بد بود - شکایت گونه عرض نمود فرمودند نواخته را نمیتوان برانداخت - قواعد و ضوابط مستحدثه راجه تودرمل در مراسم مالک آبادی و سپه داری معمول و مستمر هندوستان و بنای اکثر دفاتر پادشاهی بران - در مملکتی هفت برهان سلاطین و حکام سابقه ششم حصه از بزرگ میگرفتند - راجه تقسیم زمین از پولج و پردای و چچور و بنچور و پیمایش اراضی.

در سال سی و چهارم خرامش پادشاهی بگلگشت کشمیر شد
 راجه باتفاق محمد قلی خان برلاس و راجه بهگونمت داس
 کچهواکه بحفاظت لاهور مقرر گشت - درین سال هنگامی که
 پادشاه از کشمیر عازم کابل بود (عرضداشت برنوشست - که پیری
 و بیماری چیره دستی نمود - همانا زمان فرو شدن نزدیک
 باشد - اگر رخصت یابد دست از همه باز دارد - و بر ساحل
 گنگ رفته و پسین نفس را بباد ایزدی پردازد - حسب الالتماس
 دستوری یافت - و از لاهور روانه هردیگر شد - معامشور دیگر
 رسید - که هیچ ایزدی پرستش بتیمار داری زیردستان نرسد
 همان بهتر که بکار مردم پردازد - ناگزیر باز گردیده یازدهم (۲)
 سر آغاز سنه (۹۹۸) نصد و نود و هشت سال سی و چهارم
 زندگی بصپرد *

علامی فهمی ابوالفضل در حق او نویسد - که براسستی و درستی
 و خدمت گزینی و کم آزی و بی طمعی (راج بخش مهمات
 و ببردانگی و همت افزائی بی همتا - و در معامله شناسی
 و کار طلبی و سر براهی هندوستان یگانه (روزگار بود - اما کینه ور
 و انتقام کش بود - اندک ناملایم در کشت زار خاطرش نشود نما
 پذیرفته - این خصلت را خرد گزینان دور بین از نگوهیده ترین
 خصلت شمارند - خصوص در ریاضت منده که مهمات عالمیان

مغروان گمیخته آمد - میرزا بجانب جوناگده بدر رفت - در همین سال راجه جبین افروز تقبیل سده خلافت شده به پیشین دستور باظم مهمات وزارت سرگرم گردید *

و چون درین سال از امیر پنجاب نهضت پادشاهی واقع شد در روزی در راور کوچ منمهای راجه (که تا پرستش آن بطرز خاص نکرده بکار دیگر نپرداخته) گم شد - او ترک خواب و آشام نمود - پادشاه بنصائح قدری ازین تقلید دوستی برآورد - از آنجا (که خدمات دارالوزارت داشت) از خطرناکی این سترگ کار و چیره دستی دوریان ده زبان دل نهان سرانجام واقعی آن نمیشد - در آغاز سال بیست و هفتم سنه (۹۹۰) نهصد و نود باشراف دیوان شرف اختصاص یافت - در معنی وکالت کرامت شد - و همگی مهمات برای او باز گردید - راجه معاملات مالی و ملکی را از سر نو بغای تازه گذاشت - و ضابطه چند احداث کرد - که بفرمان پادشاهی اجرا یافت - تفصیل آن در اکبر نامه مرقوم است - و در سال بیست و نهم خانه او بقدم پادشاهی نور آگین شد - به پاس گذاری جشن برآراست - و در سال سی و دوم کهتری زاده بد گوهر بکینه که داشت و من شب در سواری شمشیر انداخت - همراهان او را از هم گذرانیدند و چون راجه بیربر در کوهستان روان فرود شد راجه به همراهی کنور مانسنگه بمالش الوس یوسف زئی تعیین گردید - و چون

(بابه الرابع) [۱۲۴] (مآثر الامور)

آن ولایت بحضور رسیده بدستور سابق دخیل مقدمات مالی و مالی گشت *

و چون خانجهان بصوبه داری بنگاله اختصاص یافت راجه بهمرای نامور گردید . و درین مرتبه بحسن یاری او ملک از دست رفته بتصرف درآمد . و داود را بدست آوردن بعدم خانه فرستاد . و در سال بیست و یکم جلائل غنائم آن دیار را (که از آن جمله سه صد چهار صد فیل نامور بود) به پیشگاه خلافت آورد . چون صوبه گجرات بند و بست شایسته نداشت و از بی پروائی وزیر خان آن عرصه غبارآلود ناایمنی بود راجه بانتظام آن ولایت تعیین شد . مشارالیه بمعامله فهمی و کاردانی و شجاعت و مردانگی از سلطانپور و ندربار تا به بروده و چاپانیر تنسیق مناسبت داده باحمدآباد آمده باتفاق وزیر خان لواحق داد دهی می افروخت . که ناگاه شورش مظفر حسین میرزا باغوا میسر علی . گولابی برخاست . وزیر خان میخواست تحصن گزیند . راجه تودرمل بنیروی هم او را آماده مبارزت گردانیده سال بیست و دوم در حدود دهواده عرصه نبرد آراسته گشت . وزیر خان از گریز پائی پاهیان در صدد جانفشانی شد . نزدیک بود که کار او بانجام رسد . راجه (که سرفوج میسر بود) مقابل هون را برداشته بکمک رسید . و یکبارگی تار و پود هنگامه

(۱۲) نسخه [ب] داود خان را (۴) نسخه [ب] دهولقه *

• راجه نورمل •

کمترى لاهوري - نويسنده فهميده و مدبر شجاع بود - بيمين تربيت عرش اشياني ترفع عظيم کرده بمنصب چهار هزارى و مرتبه امارت و سردارى رسيد - سال هيزدهم (که عرصه گجرات بقدم پادشاهي از غبار فتنه سازان مصفا گرديد) راجه را جهت تشخيص جمع دامى آن مملکت گذاشتند - که بمقتضای عدالت و نصفت آنچه قرار دهد بدان موجب تنخواه بعمل آيد و در سال فوزدهم بعد فتح پتنه بعنايت عام و نقاره افتخار اندوخته کومکى خانخانان منعم خان ببنگاله تعيين گشت - هرچند سردارى و کار فرمائى بخانخانان تعلق داشت ليکن در فرج کشي و دلدهى سپاه و يورشهای مردانه و تنبيه سرتابان و مخالفان طرّف محاسبي از راجه بظهور رسيد - در جنگ دارد خان گوراني (که خانعالم هراول فرج پادشاهي کشته شد - و خانخانان زخمهای منکر برداشته عذاب قاب گشت) راجه ثبات پائي درزيده کوشش و کشش بجائے رسانيد که چنين شکست صورت آراى فتح گرديد يک در عين معرکه (که مخالف بصورت فيروزي نخوت مي آراسم) خبرهای ناخوش از خانخانان و خانعالم آورد راجه برآشفته گشت - اگر خانعالم مرد چه غم - و خانخانان رفته چه بک - اقبال پادشاهي با ماسم - و پس از گزين انتظام

در (بطن) خاص داشته - چنانچه بعد از اطرا در القاب و اظهار عقیدت او این عبارت مرتوم است - افسوس هزار افسوس که باده این خمخانه درد آلود است - و نبات این شکرستان هلاهل اندود عالم سراجی است تشنه فریب - و منزله ست پر فراز و نهیب مهتی این بزم را در پی خمار است - و عاقبت این سودا را^(۲) در سر بخار است - بعضی موافق نگذاشت که خود رفته نعش او را بچشم صورت می دیدیم - و آن عطوفت و مهر دانیها (که ما را با او بود) ظاهر میفرمودیم *

* بیم *

* کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست *

* کدام دیده ز خونابه جگرگون نیست *

بالجمله راجه بیربر در جود و سخاوت از یکتایان روزگار بود

و در بخشش و انعام شهر آفاق - در فن موسیقی مهارت تمام داشت - کبک و دهره او مشهور - و لطائف و نکات او در السنه^(۳)

و افواه سایر و دایر - برنبه تخلص میکرد - پور کلانش لاله نام^(۴)

بمنصب درخور سرافرازی داشت - از بدخونی و خود گامی خرج

از اندازه بر گذرانید - و خواهش را فراخ تر ساخت - چون دخلش

نه افزود آزادی و دارستگی در سر گرفت - و در سال چهل

و ششم اکبری از درگاه پادشاهی دستوری آن حاصل نمود *

(۲) در [بعضی نسخه] سراجی است (۳) در [بعضی نسخه] عاقبت (۴) در [بعضی نسخه] کبک و دهره او (۵) نسخه [پ] برهنه *

عظیم و چشم زخمی طرفه بفوج پادشاهی رسید - قریب هفت هزار کس با چندی عمده و رشکاس پادشاهی درین دو روز مقتول و نابود گردید - هر چند راجه در آن آشوب زار دست و پائی زد (که بدرزند) گشته شد *

هرگاه کسی از ناسپاسی و حق ناشناسی در محل تقدیم شکر عرصه شکایت و ساحه کفران پیماید زود باشد که روزگار خوارستان فتنه اعمال در کنارش گذارد - گویند راجه درین قطره و پیوه کوهستان پیوسته پیشانی سرو دل را چین آلود داشته - و با دمسازان گفته که همانا زمانه برگشته است - که بهمراهی حکیم و یاورعی کوکه دشمن و کوه پیموده میشود - تا انجام کار بکجا رسد - و ندانست که تمشیت کار خداوند و درائی فرموده دلی نعمت سرمایه سود و اس المال بهبود است - هر چند که منشای سرگرانی و باعث عار گزین وجه هم باشد اینجا ظاهر است که زین خان با نسبت رضاعی پیش منصب و عمده بود - و راجه آخرها بمنصب دو هزاره اختصاص یافته - مگر غرور مصاحبت و خصوصیت (که پادشاه داشت) مقتضی این پندار باشد *

گویند عرش آشیانی بخبر فوت او دو روز بطعام زائنه و بکیف معتاد میل فرمودند - و از فرمائی (که بخانخانان میرزا عبدالرحیم در ماتم او نوشته - و در منشآت علامی شیخ ابوالفضل موجود است) ظاهر میشود که طرفه جا در دل پادشاه کرده بود

حکیم ابو الفتح را نیز با فوج متعاقب روانه کردند - چون هر دو سردار داخل کرهستان شده بکوه پیوستند با آنکه میان کوهکلتاش و راجه ناخوشي بود کوه جشني برآراسته قدوم رسیدگان را خواهش نمود - راجه خشم و کین بر ملا انداخت - کوه بردباري بکار برده پیش راجه شتافت - و چون مشورتها بمیان آمد راجه را (که با حکیم از ادل هم صفائی نبود) حرفهای (کیک و درشت گذشت - و کار بستم و دشنام کشید *

بالجمله غدار درزنگي میان یکدیگر برخاست - هر یک از قصد در نکوهش رای دیگری حرف سرا بود - تا آنکه از خود سري و بے اتفاقي در گذشتن کتل بلندري بے توزکي بعمل آمد - افغانان از هرسو بتیر و سنگ چیره دستی نمودند - از سراسیمگي فیل و اسب و آدم با یکدیگر آمیخته افتادند - عالمی نقد هستي - در باخت - درز دیگر کوچ بے هنگام کرده از تاریکی راه بدرها افتاده بنسبایه را درزگار سپري گشت - راجه بیربر نیز دران هنگام قیامت راه فرو شد *

گویند چون بکراکر رسیدند شخصی براجه گفت - که امشب افغانان لراد شب خون دارند - اگر ازین دره سه چهار گروهی بمعرض (که پیش در ست) بگذرند دغدغه شب خون رفع میشود راجه بے آنکه بزین خان آگهی دهد آخر وقت کوچ کرد - تمام لشکر عقب او راهی گشت - و گذشتن آنچه گذشت - شکسته

نماید - و ادرا مخاطب بر راجه بیربر (که بمعنی شجاع است)
نموده بدان مهم مرخص فرمود *

چون راجه دلاهور رسید حسین قلی خان با سایر تیولداران
فوج بر سر نگرکوت کشیده محاصره نمود - اتفاقا چون عرصه
بر محصوران تنگ گشت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست
و تدارک آن حادثه از مهمات وقت گردیده انفتاح قاعه در حیز
تاخیر و تهویف افتاد - ناچار بصوابدید راجه بگرفتن پیشکش
پنج من طلا از راجه بدهچند و بلند آرازه ساختن خطبه و سکه
پادشاهی و احداث مسجد پیش دروازه قلعه کانگه بسند نموده
برخواستند - و چون در سال سیم سده (۹۹۴) نهصد و نود
و چهار هجری زین خان کوکه بمالش الوس یوسف زئی (که
عالمی است در کوهستان بجزر و سواد) تعیین گشت کوکه پس
از تاخمت و باخمت بجزر بکوهستان سواد (که شمالی پشار است
و شرقی بجزر بطول چهل کوه و عرض از پنج تا پانزده و چهل هزار
خانه دار ازان الوس درانجا بسربرد) در شده مالش بسزادان *

چون فوج از گریوه نوردی بحتوه آمده بود درخواست
کمک تازه از پیشگاه خلافت نمود - شیخ ابو الفضل از کارطلبی
و عقیدت فزونی از جذاب خاتانی التماس این خدمت بذم خود
کرد - پادشاه میان او و راجه بیربر قرعه انداختند - اتفاقا قرعه
بنام راجه افتاد - بعد از تعیین او عرش شایانی بداس احتیاط

● راجه بيدربر ●

مهيس داس نام برهنه سمت باد فروش - كه بهندي بهات نامند
 اين طايفه مداح و ستايش گر ارباب دول مي باشد - مشا را ايه
 اگرچه از بوضايعتي و كم مايگي پيريشان هالي و خستگي (رزگار
 ميگذرانيد اما مجموعه بود از فرهنگ و شعور - و برسائي ادراك
 و درستي فهم ممتاز اقوان و امثال خود - چون برهنه موني قايد
 اقبال بملازمت عرش اشدياني رسيد بسخن سنجي و لطيفه گوئي
 در زمرة نديمان و مخصوصان مجلس پادشاهي منتظم گشت
 و بتدريج كوي مصابقت و تفوق از همه ارباب قرب و خصوصيت
 ربود - اكثر در مخاطبات پادشاهي بمصاحب دانشور راجه بيدربر
 مورد نوازش ميشد - و چون شعر هندي را خوب ميگفت اول
 بخطاب بكب راي (كه قريب بمعني ملك الشعرا سمت) مخاطب .
 گرديد - و چون سال هيزدهم مزاج پادشاهي از راجه جيچند
 راجه نگر كوت انحراف يافته بقيد افتاد پسرش بدهچند
 (كه خرد سال بود) خود را قايم مقام پدر دانسته براه سرکشي
 و تمرد شتافت - پادشاه آن ولايت را بكب راي (كه دران هوالي
 جاگير داشت) مرحمت فرمود - و بحسين قلي خان خانجهان
 ناظم پنجاب فرمان رفت - كه با امراي آنصوبه متوجه آن ولايت
 گشته نگر كوت را از تصرف بدهچند برآرد و بكب راي تفويض

بر تعمیر آن همت گذاشته بدست خود بنیاد نهاد - و بعضی از امرا با تمام آن مقرر شدند - در کمتر زمانی انجام پذیرفت از آن رو (که زمینداری آنجا برای لونگرن تعاق داشت) به سرش منسوب ساخته بمول منوهر نگر مخاطب گردانید *

چون مظفر حسین میرزا بذابر کجگرائی راه فرار گزید و هیچکس از امرا بتعاقب او گام همت برنداشت پادشاه او را باتفاق رای درگاه سال چهل و پنجم بتعاقب او نامزد فرمود اگرچه خواجه دیسی میرزای مذکور را دستگیر ساخت اما نزد سلطان پور ایذا هم پیوستند - و پس از ارتحال عرش آشیانی مورد عواطف جنت مکانی بوده در سال اول جلوس همراه سلطان پرویز بگوشمال رانا امر سنگه رخصت یافت - و سال دوم بمنصب هزاری پانصد و شصت سوار ناموری اندوخت - و مدتها بتعیذاتی صوبه دکن گذرانیده سال یازدهم بذهان خانه نیستی در شد - به سرش بمنصب پانصدی سه صد سوار سرفرازی یافت رای مزبور شعر میگفت - و توسنی تخلص میکرد - این بیت از ست *

* یگانه بودن و یکتا شدن ز چشم آموز *

(۲)
* که هر دو چشم جدا و جدا نمی نگرند *

از دو برادرش ایسرداس و سانولداس اولاد باقی مانده *

بمقتضی درهزاری رسید - دروا پس از ناکامی همواره راه باطل سپرد - و گرد فتنه برانگیختی - تا آنکه در سال بیست و سیوم یاستصواب شهباز خان کذب مفع جرائم او شده ادراک آستانهوسی نمود - پادشاه او را در پنجاب گذاشته متوجه دارالخلافه شد و دران نزدیکی مغلوب واهمه گشته عرصه پیمای دشت فرار گردید و سال سیم از جهان در گذشت *

• رای لونگون کچهراهه •

شیخوات است - زمینداری پرگنه سانبهر داشت - بملازمت عرش آشیانی پیوسته مطرح انظار عنایت گردید - سال بیست و یکم بهمراهی کنور مانسنگه بر سر رانا تعیین شده در همان سال باتفاق راجه بیربر برای آردن صبیۀ زمیندار دونگرپور (که میخواست داخل محل پادشاهی گرداند) نامزد شد - و سال بیست و دوم بهمراهی او آمده جبین نیاز بر سده سلطنت گذاشت - سال بیست و چهارم باتفاق راجه تودرمل بتذنبه ناسپاسان شرقی دیار دستوری یافت - سال بیست و هشتم همراه میوزا خان بن بیرام خان بصوب گجرات مرخص گردید پس او رای منوهر داس اسمی - که منظور نظر تربیت پادشاه بود پتان بیست و دوم در ایامی (که موکب سلطانی بر قصبه آنبیر نزول داشت) بعرض رسید - که دران سرزمین شهرے سم قدیم که بذکر مرود حوادث جز تل خاکی ازان باقی نمانده - پادشاه

کرد - دین ضمن یکے از نوکران مظفر خان رسیده او را راهگرای
سفر عدم گردانید *

اگرچه ازین قضیه پسران سرجن زیر بار خجالت آمدند
اما چون بے تقصیر بودند پادشاه از عتاب معاف داشته بعد
خلعت پیش پدر روانه فرمود - رای سرجن بعد آمدن پسران
درخواست نمود - که یکے از عمدها بیاید - که همراه او رسیده
گرد آستان خلافت را سرمه بینائی سازد - بذابران عوش آشیانی
حمین قای خان را باین کار مقرر نمود - بعد رفتن خان مذکور
رای سرجن باستقبال پرداخته لوازم احترام بتقدیم رسانید
و بهمراهی او بحضور آمده ادراک ملازمت نموده مشمول عواطف
بیکران گردید - پس ازان رخصت سه روز برای برآوردن اسباب
ضروری خود گرفته بقلعه برگشت - و حسب قرار داد قلعه را
بملازم پادشاهی سپرد - و از مروت گاه سلطانی بجاگیرداری
گدهه سرفرازی یافت - و سال بیستم جاسوس عوض گدهه چذاده
بجاگیر او مقرر گشت *

و چون دردا پسرکلان او بیرخصت بوطن خود بوندی رفته
دست بمردم آزاری کشود اگرچه فوج پیشتر بمالش او تعیین
گردیده بود لیکن سال بیست و دوم جلوس تسخیر بوندی مطمع
نظر والا شده زین خان کوکلتاش باتفاق رای سرجن تعیین گشت
و پس از مسخر شدن بوندی رای سرجن بعتبه خلافت برگشته

از سرکار رنتهپور مضاف صوبه اجمیر که محل زمینداری اینها ست
 او ابتدا از ملازمان رانا بود - بعد عرش آشیانی در قلعه رنتهپور
 دم نخوت میزد - و رایت استقلال می افراشت - چون پادشاه
 پس از تسخیر چیتور اواخر سال سیزدهم جاسوس بعزیمت
 گشایش قلعه مذکور متوجه آن سمت شد خود بر کوهچه برآمده
 فراز و نشیب قلعه ملاحظه نموده مورچال برگرد آن نصب
 فرمود - و در عرصه یکماه بعد تیاری سابطها فتح داد *

گویند سالخ ماه رمضان بر زبان پادشاه گذشت - که اگر مردم
 قلعه امروز باستان فرسیدند فردا (که عید است) طبق بازی ما
 قلعه خواهد بود - سرجن از هیبت دل بای داد - و بمقربان
 بازارگاه التجا برده دودا و بهوج پسران خود را بحضور پادشاهی
 روانه ساخت - و پس از حصول ملازمت رآلا بهر دو حکم *
 خلعت شد - چون برای پوشانیدن خلعت از سوارده پادشاهی
 بیرون آوردند یکی از همراهان آنها (که دماغش خبط سودا
 داشت) بخیال آورد - که مگر پسران سرجن را حکم گرفتن
 صادر شد - بخابر خیرگالی از جا رفته تیغ برکشید - هر چند
 یکی از نوکران راجه بهگونتداس بدر موعظت زد آن خیره سر
 شمشیر برد انداخت - و جانب دولتخانه پادشاهی درید
 پورنبل پسران شیخاوت را با دو کس دیگر زخمی ساخت
 و شیخ بهاولدین مجذوب بدادنی را بضرب شمشیر در نیم

بطلب راجه حکم رفت - در منزل دیوسه درپسی برادرش
 با جیل پسر خود (که کلانتر آن سرزمین بود) شرف قدمبوس
 دریافت - و در قصبه سانگانیر راجه با اکثری از خویشان بتقبیل
 بمطاف سرافراز گشته بانواع عواطف پایه قدرش افزود - راجه
 از دردمت فکری و دور اندیشی خواست که خود را از زمره
 زمینداران برآورد در مخصوصان درگاه پادشاهی انصاک دهد
 خواهش نمود که صبیحه خود را داخل هرم سرا نماید - پادشاه
 قبول فرمود - راجه بهرآنجام این نصبت دستوری برگرفت
 و هنگام معارفت در منزل سانبهر صبیحه عفت سرشت را بتزک تمام
 بدولتصرای پادشاهی فرستاد - و خود در منزل رتن با بهگونتداس
 پسر و کنور مانسنگه پورار بشرف ملازمت اختصاص یافت
 عرش آشیانی پایه قدر ادرا از جمیع راجها و رایان هندوستان
 گذرانیده فرزندان و نبائر و اقوام ادرا بمراتب بزرگ و مناصب
 ارجمند اعتبار بخشیده سرآمد اعیان و ارکان هندوستان ساخت
 و راجه بمنصب پنجهزاری سر برافراخته رخصت وطن گرفت
 و راجه بهگونت داس و کنور مانسنگه با بهیار از اقوا ملترم
 رکاب بوده باکره آمدند - و بتدریج بمدارج علیه متصاعد گشتند

• رای سرجن هادا •

(۲) هادا شعبه ایست از الوس چوهاں - و هادوتی عبارت است
 (۳)

(۲) نصحه [۱] که شعبه ایست (۳) نصحه [۲] هادوتی *

باعزاز رخصت داد - پس ازان (که هیمو کشته شد - و صیت
اقبال اکبری باطرافت پیچید) معنون خان قاقشال گزین فدویست
راجه را بمرض رسانیده فرمان طلب فرستاد - راجه حکم پذیر
گشته در آخر سال اول جلوس احرار زمین بوس نمود - (رز
رخصت) که راجه را با فرزندان و اقربا خلعتهای فاخره عذائتی
پوشانیده (ر برد آردند) پادشاه بر فیل مهت سوار بود - از شورش
مهتی هر طرف که میدوید مردم یکسو میشدند - نوبته
بطرف راجپوتان درید - اینها ایستاده ماندند - این ایستادن
بسیار پسند پادشاه افتاد - ملتفت احوال راجه شده فرمود
که ترا نهال خواهم کرد *

در سال ششم (که عرش آشیانی بشوق زیارت روضه معینیه
عازم اجمیر شد) در موضع کلای چغتای خان معروض داشت .
که راجه بهارا مل (که بوفور عقل و شجاعت ممتاز و قوی اسمی
و در دهلی بملازمت رسیده بود) متوهم شده بشعاب جبال
متحصن گشته - چه میرزا شرف الدین حسین حاکم اجمیر
بشور انگیزی سوجا پسر پورنمل برادر کلان راجه فوج کشی کرده
و زرے مقرر ساخته جگناژه پسر راجه و راج سنگه پسر اسکر
و کنکار پسر جگمال برادر زادهای راجه را گرد گرفته میخواهد آنبیر
(که ممکن موروثی سم) متصرف شود - از قدردانی و جوهرشناسی

بدريافت اين معني کوتاه هوسلگي بکار برده کس بطلمب بگتر خود
 فرستاد - پادشاه گفت که ما عوض داديم - روپسي بر سبک سري
 افزوده سلاح (که در بدن داشت) فرود آورد - پادشاه جنم
 (که ادب بایسته نمود) بتمکين پيش آمده خود هم سلاح از بر
 جدا کرد - که هرگاه ملازمان بپرهنگي مرد آزمائي قرار دهند
 سلاح پوشیدن ما از مردمی نباشد - راجه بهگوننداس بدريافت
 اين معني در مقام سرزنش او شده بمعذرت گاه آورد - و حقيقت
 بنگ خوردن او معروض داشته التماس مغم جرائم کرد - پادشاه
 معروضه او را بموقف قبول جا داده از سر تقصير او در گذشت *

• راجه بهار مل •

پسر پرتوي راج کچه واهه است - درين قوم در طایفه اذن
 رجاء و سيکهارت - اينها رجاءات اند بوم نشين آندير مضاف
 صوبه اجمير غربي مازدار - اگرچه عرض و طول بدان نميرسد اما
 سير حاصل تر ازو - اول کسی ست از راجپوتان که بملازمت
 عرش آشياني رسيد - پس از (حاکم) جنت آشياني (که هر طرف
 آشوب بر خاست) هاجي خان غلام شير خان نيز سر بفساد
 برداشته بمحاصره نازول (که در جاگیر مجنون خان قافشال بود)
 پرداخت - راجه دران ايام رفاقت او داشت - از نیکو مردمی
 و پهنديده منشي درميان آمده بصلح قلعه گرفته مجنون خان را

رخصت پذيرفت - و در ايلغار گجرات (كه سال هيژدهم روداد)
 از جمله ملتزمان ركاب دولت بود - سال بيست و يك باتفاق
 جمع بتفديه رودا پسر راى سرجن (كه بموطن خود هوندي
 شتافته دست تعدي دراز نموده بود) نامزد شد - پس ازان
 بر اسپ بام (كه عبارت از ذاك چوكي ست) سمت بنگاله
 جهت دلدهي امرای آنجا و گذارش برخه مقدمات مقرر گشته
 از بهكه تيزروي كرد و آفتاب گرم بود بر گذر چوسا رسیده چراغ
 زندگي او از تذبذب اجل خاموش شد *

گویند زن او (كه دخت موته راجه بود) بسنوح اين خبر
 در رسم سوختن (كه معمول هندوستان است) تهران ميكرد
 آديسنگه پسر او با برخه ميخواست كه كام و ناکام بسوزاند
 چون اين حقيقت پيادشاه رسيد از آنجا (كه فرصت نمانده بود)
 خود اسپ سواره متوجه بنگاه او شد - حثا كه كشكداران نوانستند
 رسيد - هرگاه نزديك رسيد جگفته و رايسال او را گرفته آوردند
 از انرو (كه پشيماني از سيمای او مي تافت) زندان نشين گردانيد *
 صاحب اكبرنامه مينويسد كه چون پادشاه ايلغار نموده
 بنواح احمد آباد رسيد (روزه) كه با محمد حسين ميرزا جنگ
 (و داد) در بر جيمل بگتره بود بسيار سنگين - عرش آشياني
 قرحم كرده (زره) از جيبه خانه خاصه بار عطا فرمود - و بگتره او
 بگتره نبيرو (كه برهنه بود) مرحمت نمود - روپسي پدر او

(مآثر الامراء) [۱۰۹] (باب الرابع)

اکبرآباد (که در دهست یکی از متمردان است) همیشه گماشته
اگرچه خزانة چندان ندارد اما فوج خوب و بسیار همراه دارد
و هرچه بدستش می آید برفقا تقسیم نموده بدلدھی آنها
می پردازد - اواخر سنه (۱۱۹۳) هزار و یکصد و نود و سه هجری
(که مزاج خسرو دقمت از مجد الدوله ناخوش شد) مشارالیه را
بدست میرزا نجف خان گیرانید - درین ایام کارهای سلطنت
بخان مزبور تعلق گرفته مختار سرکار پادشاهی است *

* حرف الرابع *

* روئیسی *

برادر زاده راجه بهارا مل است - اواخر سال ششم بملازم
اکبری پیوسته مورد عواطف بیکران گردید - و در سال بیستم
(که میرزا سلیمان از کومک ناامید شده احرار طواف کعبه نمود)
او بهمراهی میرزا بطریق بدرقه دستوری یافت - پهرش جیل
پیش از دیگر خویشان خود بشرف آستانبوس پادشاهی فایز گشته
چند با میرزا شرف الدین حسین (که جاگیردار نواح اجمیر
بود) بسربرد داشت - میرزا او را تهنه دار میرته کرده بود - چون
کار میرزا برهم خورد بحضور (سیده) سال هفدهم در فوج منتقل
(که بسرکردگی خان کلان بصوب گجرات تعیین شده بود)

(۲) نفع [پ] سال هشتم *

صوبه دار بنگاله رهنماید - خان مرزور بمروت پیش آمده سامان خیمه
و غیره موافق عمد ها ساخته داد - و بمقابلۀ کلاه پوشان فرستاد - چون
کارے پیش نرفت برگردیده پیش قاسم علی خان آمد - پس
ازان (که خان مذکور باعتماد قسم شجاع الدوله عازم ملازمت پادشاه
گردید) میرزا نجف خان بهیار منع نمود - که قسم های او اعتبار
ندارد - چون ممنوع نشد اجدائی گزید - و در ملک هندو پست بندیده
آمده فروکش کرد - پس ازان در حضور پادشاه رفته بفوجداری
کره مانکپور صوبۀ آله آباد سر بلندی اندوخت - و رفته رفته
بمیر بخشیمیری مرقی گردید - پستر بجهد کمر بسته بفراهم آردن
جمعیت پرداخت - و در مدت ممتد قوم جات را (که بلده
اکبر آباد را بتصرف آورده از انجا تا نواح شاهجهان آباد سرخودسری
افراخته گرد فتنه بلند ساخته بودند - و باعتماد قلاع متینه و حصون
مستحکم بهیچ یک سر فرود نمی آردند) مستاصل گردانیده
باخراج آنها پرداخت - پس ازان در رکاب پادشاه بتادیب ضابط
خان پسر نجیب خان روهله شتافته بعد فرار او اماکن متعلقه اش
بضبط در آرد - و در سنه (۱۱۹۲) هزار و یکصد و نود و دو هجری
(که پادشاه عزیمت سمت نازول فرمود) او حصص الطالب
خود را رسانیده بملازمت پیوست - و چون پس از انفصال
معامله راجه آنبیر پادشاه بدالخلافت مراجعت نمود نام برده
از راه مرخص گردید - در حالت تحریر بمقامه الور صوبه

بخواهید - او برای مخلصی بندیها (که در لشکر بود) عرض نمود
 حسب استدعای او نسخه‌چینها تعیین شده اساری شاهجهان آباد
 رهائی یافتند - و در سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو
 هجری حسب الطلب نادر شاه بملک سنده شتافته سنه
 (۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجری قالبی عنصري را
 تهی ساخت - پسر کلانش میریحیی خان - که آخرها بلباس
 درویشی میگذرانید - پسر دوش میرزا پهلوری حیات الله خان
 که از جانب نادر شاه مخاطب بشاه نواز خان شده در ملتان
 بود - با فوج معین الملک میرمنو پسر اعتمادالدوله قمرالدین
 خان ناظم لاهور جنگ کرده جان در باخت - پسر سیومش خواجه
 باقی خان - که درینولا بهرکار نظام الدوله آصفجه (۲) آمده بخطاب
 اعزالدوله هزار جنگ نامور گردیده معیشت بهر میبرد - با محرز
 ادراک شذا سمن *

• ذوالفقار الدوله •

میرزا نجف خان بهادر - برادر زن میرزا محسن برادر
 مقدر جنگ است - گویند از جانب مادر نسبش بخاندان صفویه
 منتهی میشود - چون شجاع الدوله محمد قلی خان خواهرزاده اش را
 (که همراه خاتان وقت شاه عالم بهادر بر سر پتله رفته بود)
 طلبداشته کشت او متوهم گشته تنها خون را پیش قاسم علی خان

* گفتند بوقت عجز و نجات نرسد *

* در قدرت اگر نخواهی آزار کسی *

* ذکر یا ^(۲) خان بهادر ^(۳) هزبر جنگ *

(۴)

پسر هیف الدوله عبدالصمد خان است - که احوالش درین
اوراق ثبت یافته - در حین حیات پدر از تغیر او بصوبه داری لاهور
هوافرازی یافت - ضبط و ربط و عدالت گسترش او بر زبانهاست
بعد فوت پدر صوبه داری ملتان ضمیمه گردیده در نواح لاهور
دو فتح نمایان او را دست داد - ^(۵) یک جنگ پناه نام قوم بهتی
که از مفسدان تمرود پیشه بود - و از حسن ابدال قانکار راوی
در تصرف داشت - فوجی بسرکردگی راجه کورامل ملازم خود
تعیین نمود - که او را دستگیر ساخته بقتل رسانیدند - درم
جنگ میرمار نام زمیندار - که مابین لاهور و دریای ستلج بشیوه
قاخات و تاراج می پرداخت - قزاق بیگ خان را با جمعی بر سر او
فرستاد - که بعد جنگ بدست آورده بر دار کشیدند - در آمد آمد
نادر شاه چون تاب مقاومت نداشت ملازمت نموده سر رشته
استقلال بدست آورد - هنگام معاودت نادر شاه فرمود که چیزی

(۲) املا صحیح زکریا است بزای هوز - پس در باب زاء مخجمه بایست

آورد - همانا از مولف لغزشی رفته که در باب ذال آورده (۳) نسخه [ب]

دلهر جنگ (۴) در [بعضی نسخه] پسر عبدالصمد خان است (۵) نسخه

[۱] ازو راست دارد *

(مائث الامرا) [۱۰۵] (باب الذال)

زبانی زبان زد گشته جانم و اجانب ازو شکوه و نالش داشتند
چون باد دنیا مرد افکن است آخرها بگامیابی چنان از جا
رفت که بحکم نفس خود کام خاندانها برانداخت - و دولتها
بخاک نشاند - و ندانست که *

* در عفو لذت است که در انتقام نیست *

بسهل ناخوشی عزیزان دهر را بذلت و خواری رسانید - بل
انتقام را از هر یک بصد گذرانید - نه از روز مکافات و پاداش
اندیشید - و نه از تهر منتقم حقیقی ترسید - ظلمی (که از نایب
محتقل او دارد خان در دکن در خلایق گذشت) و ادیت (که
از سبها چند دیوان صاحب اقتدار او بمردم رسید) همه ذخیره
تباه روزگارش گشت - اولاد نداشت - الآن هیچ کس ازین
سلسله نمانده *

* در اندیش ای حکیم از کار ایام *

* که پاداش عمل یابی سرانجام *

* سلامی بایده کس را میازار *

* ادب را در عوض تیزاسمی بازار *

* نکته * عفو قدرت را توانائی عجز گفته اند - یعنی هرگاه
بوامانده ببخشی چون درمانی برهی *

* بیت *

* در دیر مکانات زهر پیش و پی *

* عبرت نظران تجربه کردند بسی *

(باب الذال) [۱۰۴] (مآثر الامرا)

از اهل حرفه پنهان شده بود) تو کشتی - ذوالفقار خان رنگ دیگر دیده بے معابا بجوابهای شافی و کافی پرداخت که درین اثنا چیلها بموجب حکم رسیده تسمه بگلوش کشیدند و از هر جانب بهشت و لکد گرفتند - و همان روز جهاندار شاه را نیز از هم گذرانیدند - فردا (که هفدهم محرم سنه (۱۱۲۴) هزار و یکصد و بیست و چهار بود) داخل دارالخلافه شده سر جهاندار شاه را بنیزه گرفته لاش او را بالای فیل انداختند و لاش ذوالفقار خان را وارونه بدم آن بسته تشهیر نمودند فاعتبروا یا ادلی الابصار *

* صاحب نظری کجاست تا در نگرد *

* کان مولت و جبروت باین می ازید *

چون نگاهداشتن پدر سبب قتل او شد تاریخ این واقعه یافته اند ۱۱۲۴

* ابراهیم اسمعیل را قربان نمود *

ذوالفقار خان سردار تجربه کار و مدبر سنجیده کنگاش بود

در یساق چنچی بهمت و بخشش شهرت پیدا کرد * ناصر علی

در مدح او غزل گفت - که مطلعش اینست *

* بیت *

* ای شان حیدری ز جبین تو آشکار *

* نام تو در نبرد کند کار ذوالفقار *

ذوالفقار خان مبالغه خطیر و یک زنجیر فیل صله دان - اما در ایام

استقلال به بیفیزی و نارائی کار و مواعید عرتوبیه و دلخوشیهای

(مائراامرا) [۱۰۳] (باب الذال)

کاش شاهزاده را بیارند - که پیشگرمی توره اینها را بردارم
چون از هیچ جا سراغ نیافت از رفقا استشاره کرد - اکثری
گفتند که سرے بدکن باید کشید - مثل داود خان نایب نواب
دران جاست - و از خزانه و فوج که می نیست - لیکن سبها چند
گفت که بر پدر ضعیف رحم کنید - چرا بدست خود او را بکشتن
میدهید - ذوالفقار خان راه دهلی گرفت *

گویند امام وردی خان (که بخشی او بود) گفت - که همین
علامت ادبار است - که درین وقت از نویسنده مصلحت میپرسند
ذوالفقار خان بتفاوت یکپاس بعد از معزالدین (که یکسر بخانه
آصف الدوله رفته در چاره گری حال خود بود) رسید - هر چند
با پدر برفتن دکن یا سمت کابل مبالغه کرد اسد خان راضی
نشده معزالدین را مقید ساخته بقلعه فرستاد - چنانچه در ذکر
اسد خان نقش پذیر خامه گشته - وقتی (که فرخ سیر ببار پله
پنج گروهی دهلی (سید) ذوالفقار خان همراه پدر بملازمت
شأنته بانواع استمال و نوازش مشمول گردید - بتقریب تدابیر
ملکی ذوالفقار خان را بار یاب حضور داشته اسد خان را رخصت
نمودند - پس ازان ذوالفقار خان بخیمه (که برای او استاده شده بود)
دستوری یافت - و برخی پیغامهای خوشونت آمیز فرمودند - که
باعث اینهمه فساد تو شدی - و بیچاره شاهزاده کریم الهین را
(که برادر پادشاه میشد - و بعد کشته شدن پدر بخانه یکه

(۲) احوال موکلتاش خان ایمانے بدان (فته) جهاندار شاه بهر اولی ذوالفقار خان با هشتاد هزار سوار در ماه ذی القعدة کوچ کرده بسموگده متصل آگره (سید) - فرخ سیر به بے سرانجامی تمام با مردم قلیل (که همگی بده درازده هزار سوار نمیکشید) آن طرف آب جمنا فرود آمد *

درین جا میان ذوالفقار خان و موکلتاش خان بر سر گذشتن دریا (که پایاب نبود) اختلاف شد - یکی میگفت پل بسته عبور باید کرد - دیگر میسراوید که آنها از گرسنگی و خستگی اقامت نمی توانند ورزید - خود بخود پراگنده میشوند - که یکدفعه فرخ سیر گذر پایا بے بهم رسانیده از دریا گذشته سیزدهم ذی الحجة آخر روز جنگ انداخت - ذوالفقار خان با توپخانه و فوج بسیار و سرداران عمده بتوزک یهل آراست - ^(۳) حسن علی خان بارهه در بروری او اسپان برداشته آمد - و بتصادم توپ و تفنگ نوء از هم پاشید که کھے باحوالش نپرداخت - میان مردها زخمی افتاده بود - امام سید عبدالله خان راجی خان را از مقابل خود برداشته بفوج در آمد - و جهاندار شاه را با قولش بچرخ در آورده گریزان ساخت - با وصف آن ذوالفقار خان نثاره فتح نواخته تا یکپاس شب امتاده پژوهش پادشاه داشت - میگفت

(۲) نسخه [ج] در احوال او بتفصیل ذکر یافته (۳) در [بعض نسخه]

(مائرا لامرا) [۱۰۱] (باب الذال)

داشت سوسام گرفت . آن همه در شراب و نغمه و سیر و تماشا منهدم
شد که از خود آگهی نداشت . تا بدیگری چه رسد * * بیت *

* خوردن می هر بدیئے را ست سر *

* و آنکه بدش میخورد آن خود بتر *

و چون مردم بسیرت ملوک مفلور اند ذوالفقار خان نیز باختیار
سبهاچند کهتری (که در شرارت و بدذاتی یکتا بود) کارها را گذاشته
بعیش و عشرت پرداخت * * ع *

* وزیر چنین شهریار چنان *

در ربیع الآخر از لاهور کوچ کرده بدار الخلافه شاهجهان آباد
رسیدند - و صدای بشکن بشکن بهرخ برین (سانیدند) سه چهار
ماه گذشته بود که فلک ناساز نوای خارج آهنگ آمد آمد
فرخ سیر بگوش نمید - شاهزاده اعز الدین باتالیقی و سپه سالاری
خاندوران خواجه حسین یزنه کوکلتاش خان برای مقابله
قرار یافت - ذوالفقار خان بمرداری او (که گاه نبود و پیکار
ندیده اصلا بجنگ مناسبت نداشت) راضی نبوده منع میکرد
که گفته اند * * بیت *

* سپه را مکن پیشرو جز کس *

* که در جنگها بوده باشد بی *

اما بتسلط کوکلتاش خان پیشرفت نشد - چون خاندوران از
بددلی و جبن ذاتی با شاهزاده گریخته باگرا رسید (چنانچه هر

(باب الذال) [۱۰۰] (مآثر امرا)

در آمد - چنانچه بهمین خبر در بلاد دور دست خطبه او خواندند
که ناگهان تفنگی بجهانشاه رسیده در گذشت - ذوالفقار خان
(که در هراولی بجنگ توپ و تفنگ اشتغال داشت) مطلع شده
بر فوجش تاخته منهزم ساخت - و لاش او را با لاش پسر
گلانش فرخنده اختر (که بحسن و جمال ماهی بود نظر فریب)
پیش جهاندار شاه (که با معدرده هیئت زده نیرنگی فلک
استاده بود) آورد - و باقتضای وقت * * مصرع *

* نباید بدشمن که فرصت دهی *

آخر همان شب روی توپخانه گردانده بر رفیع الشان (که
غافل از غدر و احتیال با فوج خود استاده شریک جنگ بود)
سرداد - و بظهور تباشیر صبح یورش نمود - آن غیرت نژاد
تیموری دست و پای زده آخر کار با شمشیر و سپر از فیل برجسته^(۲)
تلاش کرد تا کشته گردید - چون سلطنت خدا داد هندوستان
نصیب جهاندار شاه گشت ذوالفقار خان لوی وزارت و رتق و فتق
خلافت برافراخت - اما کوکلتاش خان خانجهان (که از قدیم
جا بمزاج جهاندار شاه کرده در سرکار او صاحب اختیار بود) شریک
غالب گشته بعناد و نفاق یکدیگر کارهای سلطنت از رونق افتاد
و پادشاه را (که بنشیند پر زور عشق لال کنور مست بود) در بالا
کیف کامیابی از هوش برد - دیوانه بود بنگی خورد - مالیخولیا

(۲) در [بعضی نسخه] ب شمشیر و سپر *

هم مقرر نکرد - و پس از فوت خلد منزل در لاهور از جانب
عظیم الشان نسبت بخود غدری دریافته با جهاندار شاه
نخستین پور خلافت (که از سابق با او اخلاص مند تر بود)
پیوست - و برادران دیگر را نیز بدو متفق ساخته با عظیم الشان
(که بکثرت خزائن و بسیاری سپاه و رجوع مردم بر برادران تفوق
و برتری داشت) بجنگ در آورده لوی فتح و نصرت افراخت *

گوفند نصرت جنگ بدستان سرانی و فریب طرازی رفیع الشان
و جهان شاه را بتقسیم ملک راضی ساخته با جهاندار شاه
یکجهت و یکدل گردانید - و از هر سه قرار وزارت بدام خود گرفت
میگفت که جمع سه پادشاه اینهمه مستبعد نیست - اما یک وزیر
در سه پادشاه غرابت دارد - چون از طرف عظیم الشان (که بقوله
کشته شد - یا بگوله پرید که اثری از نیافتند) خاطر را پرداخت
با جهان شاه (که برادر کوچک بود - و بجرأت و غیرت از همه
بیشتر) پیغامها در میان آورد - گویند دولتخواهان او بگرفتن ذوالفقار
خان اشاره کردند - خان مذکور متفرس گشته از رفتن متقاعد
گردید - و آخر تقسیم مملکت صورتی نگرفت - و کار بخونریزی
کشید - جهان شاه در عین معرکه با قایل از کمر گاه خود را بر قول
ممتازالدین زده متفرق ساخت - حتما لال کنور معشوقه جهاندار شاه
(که بی او نمی بود) جدا گشته بلاهور گریخت - و جهاندار
شاه خود را بپناه یزارها کشید - نزارهای فتح جهاندار شاه بنوازش

نداده اند . - خود را بکنار^(۲) کشیده بتدارک باید پرداخت
پادشاهزاده شیردل بر آشفته گفت - بهادری شما معلوم شد
هر جا خواهید جان بسلامت برید - من میدان را نمی گذارم - القصه
بهادر شاه (که حلم مجسم و کرم مصور بود) بعواطف و اکرام بیکران
ذوالفقار خان را بمنصب هفت هزاره هفت هزار سوار و خطاب
مصمم الدوله امیر الامرا بهادر نصرت جنگ مفتخر ساخت
و صوبه دار می دکن نیز ضمیمه بخش دیگری فرمود *

* الله الله این چه فضل است و کرم *

* مجرمان را ساخت لطفش محترم *

چون ذوالفقار خان عداوت و نفاق هم چشمی با منعم خان
خانخانان قایم داشته همیشه نرد کجروی با وی می باخت
هر چند که خانخانان مرد زمانه دیده متحمل بود و بیشتر بتغافل
گذرانیده مراعات قدیم از دست نمیداد اما بذاخوشیها صوبه
خاندیس و پایان گهاک برار را بضابطه ابتدای تسخیر (که
سرشته آن داخل هندوستان بود) از دکن برآورد - بعد فوت
خانخانان پیغام وزارت بنصرت جنگ شد - خواست که وزارت
با خدمات سابق بدست او باشد - بذا پدر التماس نمود - پادشاه
از فرط مروت و حیا (که فطری و جبلی داشت) جمع چنین
خدمات خلاف قاعده دانسته بهاس خاطر او وزارت بدیگری

که ای یاری ده بیکسان زود خود را برسان - فی الواقع بمعنی و کوشش بهادرانه او به سرعت صورت فتح نمایان گردید - و ازین کار دست بهتد طرفه تخفیف بمردم اردو (که از قطره و تردید هر روزه بجان آمده بودند) داد - از برنا و پیر تحسین و آفرین نصرت جنگ بگوشها میرسید *

یکی از باریابان حضور باشا بر خیمه اهل عناد بهادشاه عرض کرد - که همه مردم لشکر لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار ورد کرده اند - چون مزاج پادشاه ناز شکن و منتهی گمل بود برغم او بامرای تورانیه اضافه داده او را بعزایت شمشیر و خلعت فقط دلخوش ساخته بکشایش بعضی قلاع و قنیه غنیمت رخصت فرمودند آخرها بمنصب ششزاری ششزار سوار رسید - پس از انتقال خلد مکان پادشاهزاده محمد اعظم شاه بهحالی میر بخشیکری اعزازش افزود - و در جنگ بهرادی شاهزاده بیدار بخت (که مقدمه الجیش پدر بود) مقرر نمود - اما درین جنگ تردد از ذوالفقار خان واقع نشد - بلکه بیشتر خود داری و گران پائی کرد چون شاهزاده با اکثر سرداران نامی جان در باخت زخم کم نمی تیر هر لب ذوالفقار خان رسیده بود - دید کار از دست رفته با جمعی از معرکه برآمده نزد پدر بگوالیار شتافت *

گویند دران وقت بمحمد اعظم شاه گفته فرستاد - که امثال این قضایا سابق هم گذشته - سرداران تقاضای وقت را از دست

است بر صفت قلعه رمینه بر جبال شامخه - و از سایر قلاع و اقطاع
 آن ضلع بفزونی ارتفاع و فرارانی اسباب نبود برتری داشت)
 بنیروی پردلی و جلالت بجبر و قهر مفتوح ساخت - و بتسمیه
 ۱۱۰۹
 نصرت گدده امتیاز گرفت . قلعه چنچی مفتوح شد تاریخ آن گردید
 و راما از مشاهده جیوش نصرت خروش چنان مغلوب رعب
 و هراس گشت که زنان و اطفال را گذاشته با سیمه سوری تیه فرار
 بپای ادبار سپرد - یکصد قلعه خرد و بزرگ (که عبارت از ملک
 کوناتک باشد) با چندین بنادر فرنگ ضمیمه ممالک محروسه
 گردید - و زمینداران پر زور حلقه اطاعت در گوش کشیده
 پیشکشهای لایق ارسال داشتند - نصرت جنگ باضافه هزار سوار
 از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار امتیاز یافت
 و در سال چهل و ششم از انتقال بهره مند خان بخدمت والای
 میربخشگیری سر مباحات افراخت - اما همواره به تنبیه اشقیا
 بگشت و واگشت ملک مامور میشد - و در سال چهل و نهم
 (که ایام محاصره قلعه واکنیره موسوم برحمان بخش خیل
 امتداد کشید - و از پریا^(۲) نایک نگهبان آندژ شوخی زیاده سرزد
 و مرهقه را بکمک طلبید - و آنها حوالی و اطراف لشکر را
 بتاخت و تاراج در گرفتند) ذوالفقار خان بمعجلت تمام طالب حضور
 گشت - گویند چون متصل رسید پادشاه بدستخط خاص نوشتند

و بنگاه پرداخت - و ذوالفقار خان در مورچال ببرد داشتن توپها
و مصالح قلعه گيروي در ماند - اشقيا بر اسمعيل خان مکها (که
عقب قلعه تھانه داشت) هجوم آورده زخمي ساخته دستگیر کردند
طرفه هرج و مرج پديد آمد - ناچار ذوالفقار خان توپهای کلان را
میخ زده (رانۀ بنگاه گشت - رام راجه و سنتای کهور پره با یک^(۲)
حشر برو ریختند - ستیز و آریز عظیم رو داد - خان جلالت نشان
(که زیاده بر دو هزار سوار نداشت) پای ثبات افشوده داد پرداي
و بهادري داد - و کم کسی از بهادران جان بغاموس ده ماند که
از شاخسار مردانگی گل زخمی نچید - آخر غنیم را آواره دشمن
هزیمت ساخت - و مظفر و منصور ببنگاه رسید *

چون اسد خان با پادشاهزاده رانۀ حضور گشت مکرر میان
رام راجه و ذوالفقار خان آریزشها واقع شد - هر مرتبه فتح و نصرت
قرین حال خان نصرت نشان بود - چون تحط و غلا دران ضلع
شکیب ربا گردید صالح گونه کرده بملک پادشاهی بر گشت
و چهار ماه توقف گزیده باز به حاکم قلعیان پرداخت - و عرصه
فراغت برانها تنگ ساخت - سال سی و نهم از پیشگاه خلافت
بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار و خطاب نصرت جنگ
مورد نوازش گردید - ششم شعبان سنه (۱۱۰۹) یک هزار و یکصد
و نه هجری سال چهل و یکم حصن حصین چنچي (که مشتمل

(باب الدال) [۹۴] (مآثر الامراء)

اندوخت - و در سال سیم از تغیر کامگار خان بداروغگی غسل خانه
مقرر گردید - و پیش از دستگیر شدن سنبها بتحصیر قلعه راهبري
موطن و بنگاه زه و زان او رخصت شد - پانزدهم محرم سنه
(۱۱۰۱) یکهزار و یکصد و یک آن قلعه فاک شکوه را برگرفت
و پسران سنبها را با جمیع ناموس او (از مادر و دختر) باسیری
در آرد - و از پیشگاه خلافت بمنصب سه هزار ي دو هزار سوار
و خطاب ذوالفقار خان علم اعتبار افراخت - و سال سي و پنجم
در جایزه فتح قلعه نرمل بمنصب چهار هزار ي تحصیل افتخار
نمود - و پس ازان بهم قلعه چنچي (که راما برادر سنبها آنجا رفته
زیاده بر صد هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده بود) دستوري
یافت - خان تردد کیش بسرعت شتافته قلعه را گرد گرفت - اما
بسبب گرانی غله و انبوهی اشقیا پای استقامت نتوانست استوار
کرد - بفاصله دوازده کروزه برخاسته آمد - پادشاهزاده کام بخش
با جملة الملک بکمک تعیین گشت - ذوالفقار خان مراسم استقبال
بجا آورد - لیکن مهان شاهزاده و جملة الملک ففاق و ناخوشي بمرتبه
رسید که کام بخش برغم اسد خان برام راجه پیغامهای مخفي
و پنهان در میان آورد - و خواست بقلعه در رود - جملة الملک
امرا را با خود متفق کرده پادشاهزاده را نظربند ساخت - ذوالفقار
خان بهانه داران در قلعه را دفعه واحده برداشته ببنگاه طلبید
غنیم چیره گشته بمقابله بر آمد - اسد خان بمحافظت شاهزاده

وداع نمود - پھر نداشت - بعد فوتش در سال سیوم . محمد امین
بیگ خویش را از ایران دیار آمده احرار دولت ملازمت پادشاهی
نموده بعطای خهروانه کامیاب گشت *

* ذوالفقار خان نصرت جنگ *

محمد اسمعیل نام - پسر اسد خان آصف الدوله است - در سنه
(۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت از بطن مهر النساء بیگم دختر
آصف خان یمین الدوله تولد نمود *
۱۰۶۷ ع *

* زبرج اسد در نمود آفتاب *

تاریخ است - سال یازدهم عالمگیری بمنصب سه صدی
نوسر افراز شد - و در سال بیستم با صدیقه شایسته خان امیرالامرا
کدخدای گشته بعزایت اضافه و خطاب اعتقاد خان امتیاز یافت
و سر آغاز سال بیست و پنجم (که رایات پادشاهی از اجمیر بعزیمت
دکن باهتواز آمد - و جملة الملک اسد خان را به همراهی سلطان
محمد عظیم در اجمیر گذاشتند) اعتقاد خان نیز بتعیناتی آنجا
کمرو امتثال بر بست - و در سیزدهم ذی القعدة بهر سر فتنه پڑوهان
رائهوز (که در میرٹھه فراهم شده شور افزا بودند) قاخته آریزش
سخت نمود - و پانصد کس مخالف را با سوتک و سانولداس^(۲)
و دیگر عمدہای مهاراجه جسونت مترونی (که مصدر فتنه و فساد
بودند) علف تیغ بیدریغ ساخت - و باضافه نمایان ناموری

(۲) نسطه [پ] سوپک - و نسطه [چ] سونک *

(باب الفال) [۹۲] (مآثر الامرا)

و حواسن قلعه آگره مامور و محکوم گشت - و هنگامی (که انتهای
الویه عالمگیری از دهایی بمقابل و مصاف شجاع تصمیم یافت)
خان مشار الیه حسب الحکم قلعه را برعد انداز خان سپرده
با یک کرد در دیده و برخی اشرفی از خزانه عامره آنجا برداشته
با توپخانه و همراهان خویش راه آله آباد گرفته پادشاهزاده
سلطان محمد (که برسم منقلا پیش شتافته بود) پیوست - و پس
از تسویه صفوف و استعمال رماح و سیوف شجاع بسیاری را
بکشتن داده رخسار همت را غبار آلود هزیمت ساخت - ذوالفقار
خان نیز با معظم خان بهمراهی شاهزاده سلطان محمد در تعاقب
آن مرحله پیمای دادی فرار تعیین گشت - و بعد ازان (که بمرافقت
سده سالار بمراسم تکامشی پرداخته هیچ جا شجاع را مجال اقامت
و درنگ ندادند) از تانده (که بنگاه خود ساخته بود) آواره
جهانگیر نگر گردید *

درین هنگام ذوالفقار خان (که از مدتی کوفته معصب طاری
شده و عارضه بامتداد کشیده از غلبه ضعف و شدت آزار نیروی
سوار و تردد و طاقت رفاقت عساکر قاهره نداشت) بذات
استدعایش از پیشگاه خلافت طلب حضور گشت - از معظم خان
مرخص شده بمعظم نگر آمد - و از آنجا روانه درگاه معلی گردید
در راه مروض اشتداد نموده در ماه شعبان آخر سال دوم سنه
(۱۰۷۰) هزار و هفتاد و هجری باکبر آباد رسیده جهان گذران را

و حق ناشناسی دادند - اعلیٰ حضرت از مشاهده ناسازی زمانه دیگر باره فاضل خان را فرستاده بخط خاص نوشت - امری (که فوق تصور بود) رو داد - الحال چشم از حقوق ابوت و تربیت نپوشد - و کار منافعی حفظ سلطنت چندین ساله (که طغنه عظمت و شکوه آن در ساحات زمین و زمان پیچیده) بعمل نیارند - شاهزاده در جواب این منشور معروض داشت - که همواره بر جاده عبودیت مستقیم بوده ام - لیکن از ظهور سانحه (که باران لایزایی مدور یافت) مغلوب و احمه گشته جرأت آن نماند که بملازمت برسد اگر مرید نوازی فرموده حراست مداخل و دروب قلعه بمردم من اختصاص یابد بجمعیت خاطر بآستانبوس میرسم - با آنکه این امر دور از مصلحت بود اما بغلبه تقدیر اعلیٰ حضرت قبول فرمود - پانزدهم رمضان سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری سلطان محمد با ذوالفقار خان داخل قلعه شده دروازهها بضبط خود در آورده مردم پادشاهی را بدر بر آوردند - و بیست و یکم ماه مذکور (که از سال سی و دوم جلوس سه ماه و چند روز گذشته بود) آن پادشاه عاقبت محمود را بے اختیار مطلق گردانیده از درجه اعتبار ساقط و هابط ساختند - ذوالفقار خاں (که بافرایش اخلاص و دولتخواهی سرآمد بندهای عالمگیری بود) بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار و عطای نقاره و انعام شصت هزار روپیه کامیاب ارجمندی گشته بحفاظت اعلیٰ حضرت

و بسیار از سرداران موکب آن هزیمت نصیب راه عدم پیمودند
 ذوالفقار خان مساعدت وقت دانسته اسب جلالت برانگیخت
 و با کمال دلادری بر قواش تاخت - بنابر حرارت و حدت (که
 بر جوهر هوا باقصای اقصی غایت مستولی گشته بود) بے سعی
 سهم و سدان اکثره جان بهادم لذات سپردند - دارا شکوه ناچار
 رو بفرار آورد - خان مذکور درین معرکه نیز زخمها برداشت - و پس
 از آن (که ظاهر مستقر الخلافه از نزول عالمگیری نصارت پذیرفت)
 بعد آمد و شد نامه و پیام و خواهش ملاقات و مبالغه در طلب
 از جانب اعلی حضرت و اظهار شوق ملازمت و تحریر معذرتها
 ازین طرف پرتو وضوح تافت ^(۲) - که محمد اوزنگ زیب بهادر
 بنابر وسوسه ادراک ملازمت پدر بخود نمی تواند قرار داد
 اعلی حضرت بمراعات مراتب تیقظ و احتیاط باستحکام برج و بار
 قلعه پرداخت - و یکباره پره از میان برداشته شد - ذوالفقار خان
 با بهادر خان باشاره عالمگیری بآهنگ محاصره هنگام شب پدای
 قلعه رسید - بواسطه متانت حصار صورت افتتاح در مرات خیال
 جلوه گر نمی گردید - در پناه جدار و اشجار حوالی آن قرار گرفتند
 و از طرفین صحبت تیر و تفنگ بمیان آمد - هرچند احشام قلعه
 بجان فشانی و جانپاری کمر همت بر بستند اما امرا و منصبداران
 از غردلی و نمکخرا می براه دریچه آب دریا بدرزده داد ناسپاسی

می ربود - خلف الصدق او اسد خان امیرالامرا سمی - که احوالش عابده رقم پذیر خامه گشته *

* ذوالفقار خان *

محمد بیگ - نوکر عمده ایام شاهزادگی خلد مکان اسمی و بمیرانشی سرکار آن شاه والا جاه اختصاص داشت - چون رایست عزیمت شاهی بقصد انتزاع سلطنت از برهانپور بصوب مستقرالخلافه بر افراخته گردید او بخطاب ذوالفقار خان نامه وری اندوخت - و در جمیع معارک و غا و مهالک هیج! مقدمه الجیش بود - و بهر ادلی هر اول رایست مبارزت باوچ دلاوری می افراخت - در جنگ مهاراجه جسونت چون سران عمده راجپوتیه جلو ریز بتوبخانه عالمگیری پیوسته گرمستیز گشتند از انجا (که هجوم آن جلالت کیشان افزون بود) مرشد قلی خان میر اهتمام توپخانه پدایمردی و پردلی راه جانفشانی پیمود - و ذوالفقار خان بآئین دلاوران ناموس جوی هندوستان (که چون کار جنگ دشوار شود از اسپان پیاده شده دل بر هلاک می نهند) از اسپ فرود آمده با معدود پای همک استوار ساخت - و گل زخمی چند از شاخسار تهور برچیدن آن بیباکان از گذشته بهر اول در آویختند - و از آن جهت او از آسیب هلاک ایمن ماند - و در دراز صف آرائی دارا شکوه چون او بخلاف قاعده دانان کارزار ترتیب افواج را برهم زده از توپخانه گذشته پیش آمد یسل چرانغار و برانغار طرفین برهم خورد

ازو بظهور آید) بعدم نباید فرستاد - که این بنای عالی نهاد
(۲)
جز بدست قدرت ایزدی تعمیر نیابد - بذابران دانش پیشهای
انتظام بخش در انعدام و انهدام این کاخ والا اساس سرعت
مستحسن نداشته اند *

* مصرع *

* که نتوان سر کشته پیوند کرد *

بالجمله بعد کشته شدن ذوالفقار خان چون تفرقه بواماندهای
او راه یافت و شاه چندان التفات باحوال آنها ننمود خانلر
از ایران فرار گزیده در آخر سلطنت جنت مکانی بهند آمده
دولت بزدگی دریافت - و صبیح صادق خان یزنه یمین الدوله
بدر منسوب گشت - در سال ششم شاهجهانی بخطاب موروثی
سرمباهات برافراخت - و بمروزیایام بمنصب سه هزاره
کامیابی افروخت - در آخر عهد آن پادشاه والا جاه و رسم گوشه نشینی
در یقنه اقامت ورزید - چون شاهزاده شجاع از جنگ کهجوه
فرار نموده بدان بلده در آمد بعنف و تکلیف دخترش را برای
سلطان زین الدین مهین خلف خود خواستگاری نمود - و در
سال دوم عالمگیری سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجری بمرض
مزمنه (که علت انزای او بود) بساط همتی در پیچید
در نغمه همی و گویندگی و ساز نوازی بطور ولایت مهارت تمام
داشت - و درین امر از گویندهای زبردست ایران گوی سبقت

سرکشی پیش گیرد سزای آن در کنارش گذارد - چون قرچغا بیگ بدان حدود پیوست ناگاه حکم قتل ذوالفقار خان بے سبب ظاهر از جانب شاه نافذ گردید - قرچغا بیگ بیهانه آنکه رفیع از وای نعمت رسیده بخیمه ذوالفقار خان رفته خلوت نمود و با چند نفر غلام (که همراه داشت) او را از چپ و راست (۲) ته شمشیر گرفته بقتل آورد *

آنچه مردم ظاهر بین سبب قتل نفرس نمودند غیر از رضاجویی حکام داغستان امری دیگر نبود - این وجه بسیار بعید از مراتب حزم و هوشیاری ست - شاید بد اخلاصی او هم بر شاه متحقق شده باشد - اگرچه مزاج اکثر سلاطین صفویه مجبول بمفاکي و بیباکی بود خصوص شاه عباس ماضی که بسکه بے اعتدالی (۳) و شوخی از ظوائف تزلزاش مشاهده کرد - و کار بجائے رسید که سلطنت ایران از انتظام افتاد - شاه باندک وجه عمدهای دولت را از پا در آورد - و این شیوه ناستوده را باعث قوام جهانداري پنداشت - و لهذا عرش آشیانی در تخذیر هفک دماء مکرر بمبالغه بشاه برنوشته - که در آئین سلطنت و قانون نصفت بند و زندان را ازان جهت مستحسن داشته اند که عیار شور بختان فتنه انگیز گرفته شود - چه آدمی طلعتی است بدیع نما - و معمائے سمی بس مشکل کشا - بیک فالخوشه (۴) که

(۲) یا به شمشیر باشد (۳) در [بعضی نسخه] سرشینی *

و روزگار خوردگی او بعید می نمود [که با این همه مرتبت و جاه^(۲) (که بدوست شاه یافته) طریق کافر نعمتی سپرد] اما چون بر شاه تحقیق گرفت آله دردی خان با بعضی غلامان بقتل او مامور گشت چون خان مزبور بخانه اش رفته دست بمیانش زد و خنجر از غلاف کشید او دانست که رنگ چيست - همین قدر بترکی گفت - که سلمی اولدی - یعنی کار چنین شد *

پس ازان (که فرهاد خان کشته شد) ذوالفقار خان (که امیرالامرائی آذربایجان داشت - و در حضور بود) بکمال اضطراب خود را بدولت خانه رسانیده مترصد قتل نشست - چه گمان نداشت که او را زنده گذارند - شاه مشمول الطاف ساخته خلعت^(۳) عنایت مرحمت فرمود - او عرض کرد هرگاه فرهاد خان مستحق قتل شده بود چرا این خدمت به بنده مرجوع نگردید - بعد ازان (که ذوالفقار خان در بیگلربیگی گرجی شروان استیلای تمام یافت) برخی حکام داغستان ازو رمیده خاطر گشتند - در سال (۱۰۰۹) هزار و نه هجری شاه ایران از قشلاق قراباغ قرچغا بیگ را (که از مقربان^(۴) آن سلطنت بود) بشروان فرستاد - که با ذوالفقار خان و امرای آن حدود اتفاق نموده بارسال استمالک نامها خاطر و هشت گریان را مطمئن ساخته بر مهاک دولتخواهی ثابت دارد - و هرکه از آنها

(۲) نسخه [۱] تربیت و جاه (۳) نسخه [ج] خلعت مرحمت عنایت

فرمود (۴) نسخه [ج] قرچغا بیگ *

(مآثر الامراء) [۸۵] (باب الذال)

برافراشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش (که بتصخير
بلغ و بدخشان مقرر شده بود) بدان صوب شتافت - سال بيستم
با خيول و جمال نذر محمد خان معارفت نموده سعادت زمين بوس
دريافته بقلعه دارى كابل و ضبط بنگش پايان ضميمه ضبط بنگش
بالا (که باو از سابق مقرر بود) و از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدي و مرحمت اسب با زين نقره سر بلندي
پذيرفته معه پانزده لک درپيه درانه بلغ نزد شاهزاده محمد
اورنگ زيب بهادر شد - سال بيست و يكم چون شاهزاده ازانجا
درانه هذروستان گرديد او را بهمهراهي خزانه ركاب تعيين نمود
و در عبور كتل مكرر با هزاره و المانان پاي نزاع بميان آمد
او برسم جانبازان در حفظ خزانه كوشيد - و پس از ملحق شدن
بهادر خان رومله (که چنداول بود) بسعي او خزانه بكابل رسيد

و در همان سال مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري
بعالم عقبى خرامش نمود .

* ذوالفقار خان قرامانلو *

خانلر نام - پسر ذوالفقار خان برادر خردفرهاد خان قرامانلو است
که از امرای عظيم الشان شاه عباس ماضي بود - فرهاد خان در سنه
(۱۰۰۷) هزار و هفت هجري در جنگ دين محمد خان اوزبك
بهرارلى شاه باوجود جلالت و مردانگي بين الاقوان تهميت زده
گريز شد - شاه گمان غدرى بار بهم رسانيد - اگرچه از دانائي

* حرف الذال *

* ذوالقدر خان ترکمان *

(۲) پیروی آقا نام - از منصفداران متعینه کابل اسمف - سال یازدهم جلوس فردوس آشیانی چون علی مردان خان قلعه دار قندهار از دای ایران توهم بهم رسانیده ببارگاه سلطنت ملتجی گردیده بود سعید خان صوبه دار کابل حسب مرضی پادشاه او را جهت دریافت احوال پیش خان مزبور فرستاد - او درانجا شتافته با عریضه علی مردان خان مصحوب کسان او معارفت نمود و در اکبرآباد بملازمت پیوسته از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار فرق عزت برافراخت - و چون پس از آمدن علی مردان خان ایالت کشمیر تعلق بار گرفت ذوالقدر خان داخل تعیناتیان صوبه مذکور شده سال سیزدهم حسب التماس خان مزبور باضافه یکصد سوار اختصاص گرفت - و پستور در ایامی (که کشمیر مورد ریایات سلطنت گردید) او از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و عذایت اسپ سرمایه شادکامی اندوخت - سال چهاردهم باضافه دویست سوار و سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب در هزار و شش صد سوار سرمایه کامرانی برانداخت پستور هراسم غریب یافته سال هفدهم بعطای علم لوای امتیاز

(۲) در [بعضی نسخه] پیروی آقا - و در [بعضی] پیروی آقا

(مائراامرا) [۸۳] (باب الدال)

سلطنت فردوس آرامگاه بهضوز رسیده مشمول گوناگون عواطف گردید - و پشتر بهم چوژامن جات تعیین گردیده باخراج او از مسکن و تسخیر تهاجمات پرداخت - و سال (۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری از تغیر محمد خان بنگش بصوبه داری مالوه چهره امتیاز برافروخت - و سال (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری بدرخواست او صوبه داری مزبور بوساطت خاندوران بباجیرا مرهته مقرر شد - نامبرده مدتها زندگی نموده آخر بچنگ اجل گرفتار گردید *

گرفتار سیر تدبیر بود - و با علوم ریاضی آشنا - متصل آنبیر بلده جدید عمارت کرده بجای نگر موسوم گردانید - بدرستی دکاکین و پهنائی راسته و بازار یادگار روزگار است - بیرون بلده مذکور و بلده شاهجهان آباد هر دو جا مبالغ کلی صرف نموده کارخانه رصد برپا ساخت - چون برای اتمام کار رصد سی سال (که مدت تمام دوره زحل است) میباید و شمع زندگیش پیش ازان خاموش گردید عمل رصد ناتمام ماند - بعد فوتش پور او ایشور سنگه بجای او نشست - و پس از برسرش پرتهی سنگه بعضی محالات تعلقه اینها بتصرف مرهته درآمده - برخی اماکن پادشاهی بدست اینها ست - در حالت تحریر پرتاب سنگه برادر پرتهی سنگه بروطن قابض است *

او از اثنای راه بتقریب شکار رفته ضروریات را همراه گرفته و خیمه و بار بردار گذاشته^۱ باتفاق راجه اجیت سنگه بوطن شتافت و با سید حسین خان بارهه مذاقشه برپا کرده مکرر بجنگ پیش آمد - تا آنکه خان مزبور بقتل رسید - و چون خلد منزل از دکن مراجعت نمود خانخانان را شفیع ساخته سر سواری ملازمت کرد - و بموده^۲ اینکه بعد دو ماه خود را برساند (خصمت وطن شد - در عهد فرخ سیر بخطاب دهیراج مخاطب گشته سال پنجم جلوس به تنبیه چورامن جا^۳ (که مکرر مصدر انواع فساد گردیده بود) نامزد شد - و پستر سید خانجهان بارهه خالوی قطب الملک و حسین علی خان با قوچه علیحدہ نیز باینکار مامور گردیدند - و مقدمه^۴ چورامن باستصواب سید خانجهان انفصال یافته نامبرده بدولت ملازمت پادشاهی پیوست - و درین معنی^۵ اصلا استصواب و اطلاع راجه در میان نبود - اگرچه راجه سکوت کرد اما بر طبعش خورده در خدمت پادشاه دامن زن آتش ناخوشی و سعایت سادات گشت - و باشتهار این معنی^۶ مقلای که با سادات نداشت برهم شد - اواخر عهد پادشاه مذکور (که او در حضور بود) سادات تکلیف بر آوردنش نمودند - او نیز فرصت غنیمت شمرده بزطبق حکم بانبیر رفت - و در قضیه نیکو سیر متهم بجانب داری او گردیده آخر بدرالتجا زده با سادات صفا حاصل نمود - پس ازان (که مقدمه^۷ سادات برهم خورده مانع^۸ در میان نماند) اوائل

• دهیراج راجه جیسنکھے سچوائی^(۲) •

پدرش بشن سنگھے نبیره زادہ میرزا راجه جیسنکھے اسم
 بجیسنکھے نام داشت - بعد فوت پدر سال چهل و چهارم جلوس
 خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار
 و خطاب راجه جیسنکھے و برادرش بزام بجیسنکھے امتیاز
 یافتند - سال چهل و پنجم همراه اسد خان بتسخیر قلعه سخرلنا
 عرف کھلنا نامزد گردید - و در گرفتن قلعه^(۴) مذکور (روز یورش
 کلاهای دست بسته ازو بوقوع آمد - در جلدوی آن از اصل
 و اضافه بمنصب دو هزار و دو هزار سوار ترفع جهت - پس از
 ارتحال آن پادشاه بهمراهی محمد اعظم شاه از دکن بهندوستان
 رفت - و روز جنگ با بهادر شاه در طرح دست چپ بود - گویند
 همان روز داخل لشکر خلد منزل گردید - ازین جهت سقوط در
 اعتبار او راه یافت - برادرش بجیسنکھے (که بهمراهی خلد منزل
 اختصاص داشت) بمنصب سه هزار و هفتاد و گردیده با او بر سر
 آنبیر بمذاقشه تبر خاسم - پادشاه (که شیوه خاطر داری همه کس
 منظور داشت - و دل شکنی هیچ یک نمی خواست) آنبیر را
 در سرکار ضبط نموده سید حسین خان بارهه را بفوجداری آنجا
 مقرر ساخت - و چون بعزیمت مقابله کام بخش متوجه دکن گردید

(۲) در [بعضی نسخه] سوائی (۳) در [بعضی جا] کھلنا آمده (۴)

در [اکثر نسخه] گرفتن زیوتی قلعه مذکور

سپاه پیشه بهم قومی و خویشی مقتول پیرخاش برخاستند - ازان
 میان شوره پشتی چند بخیمه اش در آمدند - و بیک چشم زد
 بصد ضرب شمشیر پاره پاره کردند - آن بیخبر (که تا اینجا گمان
 نداشت) بحیرانی در شده دست بالا نکرد - و داد مظلومی
 داد - دو پسر غیر ملتجی او دران زد و خورد مردانه بکار آمدند
 دیگر از رفقا و ملازمان او هیچکس را دست بکار نرسید - و از سران
 و سرداران (که در فوج فراهم بودند) اصلاح و اعانتی سر نزد - گویا
 همه خواهان این امر بودند - آنچه شد بخواهشها شد - افسوس
 که بمرگ او مرگ جوششها و حلاوت صحبتها از دل دوستان یکباره
 بدر رفت - اولادش بسیار ماند - پسر دوم میر محمد مهدی
 خان مرحوم است - صاف دل نیک نیمت و متدین خدا ترس بود^(۳)
 و با تقید و احتیاط در امور معاش موفق و مخیر بود - چون
 دیوانی دکن برادر حقیقی او وزارت خان شهید تفویض یافت
 بیروتانی بلده نامزد او شد - سال پانزدهم جلوس محمد شاهی
 در سن سی و هفت سالگی ازین حسرت کده آرزو شکن بنده زندگی
 بر بست - و داغها بر دل اخلاص مزندان گذاشت - در حالت تحریر
 دیگر پسر میر محمد حسین خان ظرف الطاف آملجاهی ست
 و بدیوانی ارثی و دیوانی سرکار آن نوین عالی جاه سرافراز
 دیانت را (که بمیراث یافته) بکمال دارد *

(۲) نسخه [ب] غلامان او (۳) نسخه [ب] پسر صاف دل *

قیام داشت - پس از ارتحال پدر مشمول عزایت نواب آصفیاء گردیده بفوز دیوانی دکن و خطاب وزارت خان و منصب دروزری پایه خویش بلند تر افراخت - در سال شانزدهم محمد شاهي شیء منصبدار دیوانه وش تبه اندیش جزون آشفته افلاس زده عن لاشی شمشیر حواله کرد - بهر بینی خورد - جراحت کرد - و زود ملتئم شد - اما ازان روز در مزاجش شورش و سورتی احوال یافت - و عذاب بجانب دیگر تافت - مردم خانه جنگ نگاهداشته اندیشه های دور از کار سر بباد ده پیش گرفت - هر چند عقل رسا و فطانت پا بر جایش مقتضی این خام خیالیه نبود اما تقدیر چیرگی نمود - خود را بهیچکشی و سرداری کشید - و از نواب نظام الدوله بهادر دلم اقباله صاحب فوج شده بجانب دهارد و دهاراسین شتافت - و پا از جاده سلامت فرا تر گذاشته با عدم اسباب خودسری و فقدان قدرت و اقتدار با هر کس تبه رائی سر میکرد - و بقباحث آن نمیرسید - همان ایام در حوالی (بیابان) بملازمت نواب معزی الیه (که عزیمت فرمای حیدر آباد بود) پیوست - قضا را شانزدهم

ذی الحجه سنه (۱۱۵۱) یک هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری (که شهنشاه معظم نادر شاه بدلهی آمده قتل عام فرمود) سپاهیته اجل گرفته از متعینه اعتدالی نموده چندهره حواله کرد یکم از حضار پیشدستی نموده او را از هم گذرانید - جمعه

و در شتی مزاج اشتهار داشت و در کارهای پادشاهی براه صاف (رحم
و مرامات آشفانی نمی شتافت و ابواب احسان و امتنان بر روی
خلاق کمتر می کشود اما بدیانت و راستی یگانه عصر بود - و در
پاس امارت و مرسومات تکلف^(۲) نداشت - بعجزه و مساکین
پوشیده و پنهان خیرات و مبرات میکرد - و با آنکه علوم درسیه
کمتر در زیده نسخ سلوک و حقائق خصوص تفاسیر ارباب تصوف
و واجید بهیاز دیده قال محققانه داشت - اجتناب از مناهي
میکرد - اما بظاهر اعمال کمتر همت می گماشت - و بمشائخ^۳ حال
چندان نمی گرائید - بکثرت اشتها زبان زد خاص و عام بود
اگرچه طعام آنقدر نمی خورده اما تفک و تنقل بفواکه و لبوب بهیاز
می نمود - توانا هیکل قوی قوت بود - و در برق اندازی و تیر اندازی
حکم انداز - و بشکار و سیر و آماج و گوی شیفته و شناسا - نزدیک
بگذر هیل^(۳) (که موضعی سمت سه کروزه شهر) مرغزاره از زمین العابدین
خان خوانی مشهور بود - ابتیاع نموده باغی طرح انداخت
و نارجیلستان بساخت - زمانه بانداز مژمناش مساعد نگردید
و الا میخواست مبلغهای خطیر صرف نمایند - آلان وفوز نارجیل
سبز دران معموره از همان جا سمت - پسر کلانش میرک محمد
تقی خان - که در کوچک دلی و یار باشی بی همتا و در محبت
و رستی بی تکلفی یکتا بود - مدتها به بیوتاتی بلند خجسته بنیان

(مآثر الامراء) [۷۷] (باب الدال)

مربور التماس کرد که جای شکر است نه مقام شکایت - چه رفع
تهمت چندین ساله مال داری بوجه وجیه بودوی افتاد - و بالا
خدا داند که با کدام ظالم آشفته سر از جبابره روزگار سرور کار افتاد
و بکجا کشیده - و پس ازان چون مزاجش مجبول خود رانی
و خود سوری بود با عضدالدوله عوض خان نایب صوبه دار دکن
صحبته در گرفت - و بکج دار و مریز میگذشت *

چون نواب فتح جنگ از هندوستان معارفت نمود عزیمت
جنگ مبارز خان بمیان آمد - خان مذکور (که از راستی و درستی
در اظهار حرف حق بے اختیار بود - و بزمانه سازی نا آشنا)
بلا تحاشا نسبت بغی و بطلان بجانب خویش و حقیقت طرف
ثانی بر زبان می آورد - لهذا با تمام توافق با مخالف شهرت گرفته
نزدیک شد که آسیبه سترگ عاید حالش گردد - حلم و گذشت
سردار بفریاد رسیده بعد فتح بعزل جاگیر و خدمت بسند افتاد
مدتی منزوی و خانه نشین بود - بار دیگر آصف جاه بر سر
مرحمت و عنایت آمده خواست ببحالی قبول و خدمت بر نوازد
عضدالدوله بکینه دیرینه بمخالفات با افشردن از برداشت احوالش
باز داشت - اگرچه بدر استغنا و بے نیازی زده سماجت و ادوام
شعار خود نسیانست اما فکرزدگیهای بیکارگی و بطالت آخرها
به بیماری انداخت - در شهر (جب سنه ۱۱۴۱) یکهزار و یکصد
و چهل و یک هجری بعالم بقا منزل گزید - هر چند بسختی

(باب الدال) [۷۶] (مائراذمرا)

فرستاده . مستمال باید نمود . و تلافی و انتقام را بر قابو وا گذاشت^(۳)
نگاه بجانب راجه رتن چذد کرده زهر خند نمود . و گفت
زرها بپورب فرستاده ام . ازینجا تا دکن فوج در فوج طرفا قطار
خواهد بود . درازده هزار مشعاچی نگاهداشته دمی از قطره و پویه
نمی آسایم . و شب از روز نمی شناسم . خان مذکور گفت که
قوت و قدرت نواب بیش ازین است . او درین ایلغار چه قدر فوج
همراه میبرد . و در اسب و آدم چه طاقت خواهد بود . چنین ابرو
شده گفت . کمال سپاهگری مردن است ناچار هرگاه سردار
باین جرأت مثل هوش باختهای به حوصله حرف زند . خان^(۳)
مذکور جواب داد . فاذا عزمت فتوکل علی الله *

بالجمله پس از در افتادگی دولت سادات بسر التفاتی
اعتماد الدوله از پیشگاه جهانبدایی بتفویض دیوانی ارثی رخصت
دکن یافت . و بادراک ملازمت فتح جنگ فائز گشته مشمول
الطاف بیکران آن نوین عظیم الشان گردید . و چون آن امیر
کبیر بمسند آرائی وزارت عازم حضور شد او را دخیل کار ماموره
نموده رتق و فتق محالات قبول خویش بر رای رزینش مفوض
فرمود . و بیش از پیش براعتبار و استقلال او افزوده باسپردن
زره مقصوده خوشدل ساخت . و زبان باعتذار مافات برکشود . خان

(۲) نسخه [۱] تلافی . انتقام را (۳) در [بعضی نسخه] خبرت . و در

[بعضی] خبرت آمده *

خاطر هر دو سردار هم منحرف گشت . در آن اثنا نواب فتح جنگ عالم علي خان را از میان برداشته چون سرکارش با مثل امیرالامرا افتاده بود و در تحصیل زر و فراهم آمدن سپاه دست و پای میزد خواست مبالغه از متمولان شهر جبراً و تهرات بربستند . برخی مشیران خیر خواه نظر بر جواز ضرر خاص بحیثیت اکتساب نفع عام از اقطاع عامه باز داشته بضبط خانۀ مشارالیه (که از دیر باز بخزائن و دفائن متهم و مطعون خلألق بود) رهنمونی کردند باقتضای وقت پسرکلانش را نظربند کرده ابواب انفحص و تجسس بر کشادند . و سراغ نا گرفته مدعیان کاذب بحفر چاههای خالی پرداخته خاک خجالت بر فرق سخن سازان ریختند . غیر از طلا و نقره حای و ادائی خانۀ او و خویشارند نزدیکش (که همگی بهفتاد هزار روبیه میرسید) دیگر سوای بدنامی و رسوائی طرّفه نبستند . و طرفۀ آنکه چون امیرالامرا از هوّ مزاجی بهم رسانیده بود این حرکت را بر ساخت هم دیگر محمول داشت .

خان مزبور خود نقل میکرد . (روزی) که از کشته شدن عالم علي خان آگهی آمد (با مشارالیه هم بطریق استقامت مستقر تدبیر و تدارک شد . بمقتضای موافقت خویش عرض کرد . که مثلی هندی است . چون دست بزرگ سنگ بند بود با هستگی باید کشید . اینجا خود سر نواب بند شد که ناموس آنجا است . اکنون عجلت فرمان موبه بدارم . نظام نظام الملک

(باب الدال) [۷۴] (مائراامرا)

يُنَجَّا بخاطر داشتند - در همان ایام والد ماجدش و دیعت حیات
سپرده بود - ثواب نظام الملك فتح جنگ ناظم آندیار تجویز
قلعه دارق قلعه ارک بنام خان مومنی الیه ارسال حضور نموده
پس از پذیرائی و خیل کار گردانید - و بعد از آن (که امیرالامرا
حمیدین عالی خان ^(۲) صاحب برهانپور را مضرب خیام فیروززی گردانید)
بر طبق قرار داد برادر خود سید عبدالله خان دیوانی دکن را بخان
مستور تفویض فرمود - و باعزاز و اکرام موفور بدواخت - و بعطای
خطاب دیانت خانی نام آور ساخت *

و چون عزیمت هندوستان نصب العین همت آن نوین عظیم القدر
گردید او را (که پدای عزل درآمده بود) طوعا و کرها همراه گرفته
پس از خلع و قلع فرخ سیر بعطای دیوانی خالصه و منصب چهار
هزاری بلند رتبه گردانید [از آنجا] که خان مشرالیه از سن سبا
برو حجه بنیاد (که بنابر قرب معسکر پادشاهی هارسه پیش
نداشته - و او هم بهاس بودن پدرش در حضور بیشتر مراءات
می نمود) بمجمعیت و خود سری گذرانیده خودکری تبعییت و شناسای
مراجدانی نبود] چار و ناچار در استرضای سردار که گزیر نداشت
می کوشید - اما بهخواشی مطلق نمی ساخت - (آجہ رتن چند
(که در مزاج مرد در مدار السلطنت جا کرده بود) غبار آلود
کدورت شده کار شکنیها پیش گرفت - و آخرها بسعایت او پاره

(۲) در [انصاف فطیحه] خانی بهادر *

بوته از مس و رصاص بمشامش رسیده - مگر گاهی برسم العاب
 و شکفتن نمایی از تردستیها در شکن کاغذ رویه تعبیه میکند
 و بجانب دیگران کرده کاغذ بمردم نموده میگذاشت - و (رویه
 بر می آورد - در بادی النظر بحضور حیرته می افزود - و همین
 قدر مناشای شهرت و باعث گرفتاری او شد - که خلد منزل بوقت
 مراجعت از دکن او را با جبار و اکراه کشان کشان تا قریب آجین
 برد - قضا را درین ایام مرشد قای خان میرزا هادی (که از بنگاله
 آمده بدیوانی دکن سرافرازی یافته) چون دلش پابند آنولایت
 بود باستعفای خدمت جدید بحصول متمنای خویش کامیابی
 جست - مشارالیه را ذوالفقار خان امیرالامرا بدم التفات جان تازه
 در قالب آن شوق فرسوده وطن دمیده دیوانی مذکور را بتمام والد
 خان مزبور (که بحکراسمت قلعه ارک خجسته بنیاد می پرداخت)
 مقرر ساخته برغم خانخانان (که بیشتر باعث توقف بود) بتقریب
 نیابت پدر از پیشگاه سلطنت برخصمت موطن مالوف فائز
 و کامیاب فرمود - در اوائل عهد محمد فرخ سیر احرام حضور
 بسته یکران عزیمت براه نوردید در آورد - حیدر علی خان خراسانی
 دیوان منصوب دکن (که در استقلال ثانی نداشت) در اکبرآباد
 دو چار گشته حسب الحکم پادشاهی همراه خود برگردانید - کوششهای

(۲) در [اکثر نسخه] آبی و رصاص (۳) نسخه [پ] وطن (۴) در

[بعضی نسخه] حیدر قلی خان .

پس از فوتش سلسله او جاری شد - خان صدافت نشان سید شهاب الدین نامی (۱) که از صوبه بهار بود - و مدتی بخدمتگذار (ری و پرستاری آن کامل الصفات قیام داشت) بجا نشینی تعیین کرد بعد ازو همشیره زاده اش سید سعدالله بجایش نشست - الحال پسرش سید قطب الدین مشهور بمیدان منجهلی صاحب سجاده است - و در عین شباب بتجربید و عدم تاهل آماده - بعلوم نقلی و عقلی شناسا - و بافادت طلبه توجه فرما - باکثره ملکات رضیه آراسته - سیما بتواضع و حسن خلق بیش از بیش پیراسته *

بالجمله هم در عهد خلد مکان خان مذکور بدیوانی بیدر و پستر بدیوانی برهانپور سرافرازی یافته بافزدنی منصب و خطاب خانی اعزاز اندوخت - و دران هنگام (که خلد منزل بموکب فیروزی امن افزای ساخت دکن گردید) باسلام سده خلافت مطرح عواطف پادشاهی گشت - ازانجا (که جوان قوی هیکل نمایان و بحدوث طبع و رسائی ذهن باکثرفزون آشنا و در هر چیز صاحب اختراع و ابداع بود) ببودن حضور (که مشعر و مبشر ترقیات و مقدمه افزایش درجات است) مکلف شد - خان مزبور از وطن دوستی بحسب جاه نپرداخته دل نهاد اقامت رکاب نمیشد - برخه کوتاه نظر بکج بینی و غلط حسی خویش گمان کیمیا سازی بدر برده بر زبانها افکندند - حتی بعرض پادشاه هم رسید - حال آنکه نه گاه دود از زیبق و کبریت بدماغش خورده - و نه

(ماأمر الامرا) [۷۱] (باب الدال)

بخدمت واقف رموز بطون و ظهور میان شاه نور (که در دیشه بود
 دکان و دستگاه شیخی نهجیده مجردانه و متوکلا نه میگذرانید)
 پیوست - و عقد قلبی بارادش بر زد - در همان سن و سال بمیامن
 انفس آن بزرگ خود را از ملاحی و ملاحی باز داشته بپرخی اشغال
 این طایفه صافیه اشتغال می درزید - و چون آن پیر نورانی بعالم
 جادوانی منزل گزید دافی عقیدت صافی اعتقاد مبلغ خطیر
 بر ترمیم و تعمیر مقبره او صرف نمود - و بوقف ضیاع و عقار
 رونق دیگر افزود - که آن در فذای شهر نصارت بهر مزای دیگر
 (که مطاف ادانی و اقامی و یزار و یتبرک به اهل آن بلده
 باشد) نیست - سوی ایام امرا س او و خلفایش در زهای دیگر
 هم مثل چهار شنبه آخر ماه صفر مجمع و هجوم از رفیع
 و شریف میشود - و چون هر که از غربا بخدمتش می آمد
 دو فلوس بدستش میداد (که رفته بحمام غسل کند) ازین در
 شاه نور حمامی میگفتند •

گویند این بزرگوار از نسب و قوم خود و وطن و پیشه خویش
 هیچ یک اطلاع نداده - مگر بتضمین و قیاس از سخاوتمندی کلامش
 دریافته اند - که دولتمند زاده بود از سرزمین پورب - و مریدانش
 برانند که زیاده بر عمر طبعی زندگی یافته - غریب تر آنکه ساسانی
 بیعت خود هم ظاهر نکرد - بلکه از پیروی و پیروی حرفی بر زبان
 نمی راند - بمخلصان و معبدان تلقین ذکر و ارشاد شغلی مفرمود

* کی خواب میتوان کرد در خانه آفتاب است *

پسرانش کلانی محمد دلاور خان مظفر الدوله بهادر انتظام جنگ
که در عمل نظام الملک آصف جاه بفوجداری سرا می پرداخت
از چند سال چون تعلقه مزبور بتصرف مرهته رفت پیش نظام الدوله
آصف جاه حاضر شده ببخشیدگی صوبجات دکن مامور است
و بر مکرر سطور عاطفت دارد - در می دل دلاور خان - که فوجداری
بسوابتن مضاف سرا داشت - پستر پیش نظام الملک آصف جاه^(۲)
خود را رسانیده بمیر آتشی دکن سرافراز شد - سنه (۱۱۶۶)
هزار و یک صد و شصت و شش هجری در گذشت - هر دو
صاحب اولادند *

* دیانت خان *

میر علی نقی - خلف از محمد میر عبد القادر دیانت خان
است - که براستی و دیانت ثانی ائذین والد ماجد خود بود
و در دایمی مهم سرکار پادشاهی راه مداهنه و مصاحبه نمی پیمود
از آغاز سن رشد و تمیز بنیابت پدر گرامی قدر (که بعلاقه
دیوانی دکن اقامت گزین معمر سلطانی بود) دیوانی صوبه
خجسته بنیاد رو براه می نمود - بیوتانی بلده نیز بالاصالت
انضمام یافت - در اوان شباب نمه انتباه و آگاهی در سرش پختند
شوق ارادت و انابت سر برزد - برهبری توفیق و قیادت سعادت

عبد الحكيم بن مير عبد الرحيم بن مولانا کمال نيشاپوري ست
 که با مولانا جمال جد عنايت الله خان برادر ميشد - حسب اتفاق
 مولانا کمال از وطن برآمده در لاهور اقامت گزيد - و در سنه
 (۱۰۱۱) هزار و يازده هجري در گذشت - مروت او بيرون بلده
 مزبور در سراي حاجي سياح است - مير عبد العزيز ابتدا نوکر
 دارا شکوه بود - چون روی ملازم پيشگي ببارگاه خلد مکان آورد
 بنابران شيخ عبدالعزیز نام خود ظاهر نمود - سال هفدهم بخطاب
 دلار خان و بتدریج بمنصب دوهزاري ترقی کرده بآخرت سرا
 شتافت - نامبرده بنابر مصاهرت عنايت الله خان بخطاب
 پدر مخاطب گشته در ابتدای جلوس محمد فرخ سير برفاقت
 نظام الملك آصفجاء (که بنظم دکن مامور بود) وارد آن آلکا
 گرديد - و پستتر بتجويز حسين علي خان امير الامرا بفوجداري
 رايپور اختصاص پذيرفت - پس ازان همراه مبارز خان (که با وی
 سلف ميشد) بجنگ آصفجاء کمر بست - و بعد کشته شدن او
 دستگیر شده ديرين روابط آصف جاه را بر سر مروت آورده
 پرداخت او بر روی کار آمد - بمنصب پفجهزاري متصاعد شد
 و در سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سي و نه هجري رخت بعالم
 بقا برد - طبيعت موزون و فکر درست داشت - نصرت تخلص
 میکرد - از دست *

* بيت *

* مژگان بهم نياید دلدار بے نقاب است *

(باب الدال) [۶۸] (مآثر الامرا)

(که دست چپ بود) متوجه گردید - چون بهادر خان با طرف مخالف سازش داشت دیده و دانسته مطابق سنه (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجری بضرع بندوق شهید ساخت و خود با هدایت محی الدین خان ساز صحبت کوک کرده غالبانه سلوک میکرد - اگرچه سردار بمقتضای دور اندیشی مدارا می نمود اما پس از وصول لشکر برایچوٹی متصل کرپه حوصلها بتنگی گرائید - و نفاق بر ملا افتاد - انجام بزد و خورد کشید دران جنگ سردار مذکور بزخم تیر و او بگولۀ تفنگ در گذشت (۳) و انعم ما قیل *

* هر کام که در جهان میسر گردد *

* هرگاه بپایان رسد ابتر گردد *

* دایم نبود هیچ مرادے بکمال *

* چون صغحه تمام شد رزق برگردد *

در حالت تحریر زینست خان عرف منور خان برادر علائی بهادر خان بفرجدارئی کرنول نامور و اوقات بسر میبرد - با راقم سطور آشنا سم *

* دلاور خان بهادر *

محمد نعیم سیومین پور دلاور خان عبد العزیز پسر میر

(۲) در [بعضی نسخه] برایچوٹی - یا رانیچور باشد که جائے مشهور است

(۳) در [بعضی نسخه] انعم ما قیل *

از رسیدن پادشاه ببهراهنپور چون رعایا فریادی تظلم او بودند معزول گردید - و پس از رحلت بهادر شاه توسل بعظیم الشان جسته روز محاربه با شاهزادگان دیگر مطابق سنه (۱۱۳۳) هزار و یکصد و بیست و سه هجری بقتل رسید - جز مبایا اولاد نداشت - و اولین نام ابراهیم خان داشت - پس از فوت عم خود بخطاب بهادر خان سرافراز شده سال چهل و نهم بمنصب شایان و عطای نقاره بلند آرازه گشت - چون در عهد خلد منزل نیامد صوبه داری دکن بداد خان مقرر گردید او نایب هیدرآباد شد و در عهد محمد فرخ سیر (۲) که حیدر علی خان دیوان دکن گشت) او را بفوجدار (قمرنگر عرف کرنول معین ساخت - اوائل سلطنت فردوس آرامگاه بموجب حکم حضور همراه مبارز خان آمده در جنگ با نظام الملک آصفجه مطابق سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سی و شش هجری بقتل رسید - پسرانش الف خان و زندوله خان - اولین بفوجدار (قمرنگر نامزد گردیده - و دومین جاگیر یافته همراه آصف جاه میگذرانید - هر دو در گذشتند و فوجدار (کرنول بهادر خان پسر الف خان مقرر گردید - مدتی بدان کار می پرداخت - شیه (که بر لشکر ناصر جنگ شهید کلاه پوشان بهاچری شهبخون آوردند - و ساهله انضباط از دست زنی) شهید مذکور او را از خود تصور نموده بجانب مثلش

(۲) در [بعضی نسخه] بهادر قلی خان *

و برار بایانگهات اصاله بار مفوض شد - در برهانپور بایزید
 خان همشیره زاده اش نائیب بود - و هیرامن بگسریه صاحب اختیار
 و در برار همشیره زاده دیگر (که علاول خان نام داشت)
 بنیابت می پرداخت *

و چون امور سلطنت بقبضه اقتدار محمد فرخ سیر در آمد
 سال اول بنظامت گجرات معین گردید - و چون صوبه داری دکن
 بحسین علی خان امیرالامرا قرار یافت او عزیمت آن آلا نمود
 درین ضمن دارن خان بر طبق ارشاد پادشاه از گجرات خود را
 ببرهانپور رسانید - و بعد عبور نبرده هرچند امیرالامرا بدر اصلاح زد
 صورت نبست - و بیرون بلده برهانپور سال سیوم با جمعیت قلیل
 بمقابله پرداخته کار رستمانه بظهور رسانیده و فیل خود را رانده
 صفها را برهم ساخت - دران آریزو ستیز مطابق سنه (۱۱۲۷) *
 هزار و یکصد و بیست و هفت هجری بگولہ زنبورک کار او تمام شد
 لاولد بود - اما بهادر خان و سلیمان خان (که هر دو باهم برادر
 حقیقی بودند) با برادر کلان خود بتقدیم کارهای پادشاهی
 می پرداختند - درمیان سال پنجاه و یکم بمنصب در هزاره
 رایست امتیاز بر افراخته پس از انتقال خلد مکان با محمد
 اعظم شاه رفیق بود - و پس ازان (که بهادر شاه بر تخت نشست)
 سال اول جلوس بصوبه داری برهانپور نامور و سال دوم پس
 (۲) در [اکثر نسخه] باهرد خان (۳) در [بعضی نسخه] تخت سلطنت *

سرمایه ناموړي اندوخت . و باتفاق روح الله خان بمقامره قلعه واکنکیره نامزد گشته سال سي و چهارم در مورچال بضرب بندوق (که از قلعه سيد) جان بحق تسليم نمود . پسرش عمر خان - که آخر بخطاب (نعمت خان چهارم عزت برافروخته در زمست پور) اورنگ آباد سکونت داشت . بعد فوتش چند پسر ازو مانده بودند در حالت تحریر هیچکس نیست - ۱۷۱ دارند خان بتعیذاتی ذوالفقار خان اختصاص پذیرفته در تسخیر قلعه چنچي (۲) و محارباتی (که با مقاهیر و داد) مصدر ترددات گردید . و سال چهل و سیوم بنیابت فوجداری کرناٹک حیدر آباد (که اصالة بذوالفقار خان مقرر بود) سرمایه افتخار اندوخت . و سال چهل و پنجم فوجداری کرناٹک بیجاپور اصالة ضمیمه شد . سال چهل و هشتم بنیابت محمد کام بخش بصوبه داری حیدر آباد چهارم عزت برافروخت . سال چهل و نهم (که پادشاه خود بر سر قلعه واکنکیره شتافت) از حسب الطلب از چنچي آمده در گرفتن قلعه مذکور خدمات شایسته و جراتهای بجا بتقدیم رسانیده مورد عاطفت گشت . و پس از ارتحال خادمگان در جنگ کام بخش با ذوالفقار خان شریک آرد بود . سال سیوم جلوس خدمه منزل بنیابت خان مزبور بصوبه داری دکن سوای خاندیس و برار پایانهات معین گشت . و بعد فوت خانخانان صوبه داری برهانیپور

(۲) نسخه [ب] خنچي = و در [بعضی نسخه] چنچي *

سیوا (راند شده بود) و بباطن برای فکر کشتن شیخ مزبور تعیین نمود. خضر خان پس از ملحق شدن (روزی ضیافت شیخ قرار داده او را طلب داشت. شیخ مزبور چون متصل خیمه رسید خضر خان بنابر استقبال برآمد. شیخ (که از مضمور او آگاهی داشت) پیشدستی بکار برده او را از هم گذرانیده خود را در فوج رسانید. بهلول خان باستماع این معنی فوجی بر سر دکنیان برده جنگ عظیم (داد) آخر دکنیان دست توسل هوالی حیدر آباد دراز کرده بآن جانب رفتند. داؤد خان دران ایام در قلعه نلدرك بود. خانجهان موكه ناظم دكن باستمالات او پرداخته سال هیزدهم جلوس خلد مکان نوکرمی پادشاهی نموده بمنصب چهار هزارى و خطاب خانى سرپاژد گردید. و برادران و اقربایش بمناسب در خور سرافرازی یافتند و نلدرك در سرکار گرفته برای سکونت او ظفرنگر مضاف صوبه برار قرار گرفت *

سال بیست و ششم بعد (در موكب سلطاني بدكن باتفاق سایمان خان برادر و زمست خان عم خود) که عالی نام داشت و سال هفتم جلوس خلد مکان نوکرمی پادشاهی و منصب هزار و پانصدی سرافرازی یافته رفته رفته بمنصب پنجهزارى و خطاب (زمست خان افتخار اندوخته بود) بدولت آستانبوس کامیاب گشت. و هر دو همراه رکاب سلطان معزالدين به تنبیه فساد پزوهان موهته رخصت پذیرفتند. زمست خان بخطاب بهادر خان

(مآثر الامرا) [۶۳] (باب الدال)

والد او از ولایت توران آمده - موسی الیه بهمت بلند و ذهن عالی
متصف - و بشعر و سخن مربوط - (رزے چند بنیابت جد بزرگوار
پرداخته پس ازان بهیدر ^(۲) علی خان نقش صحبت او درست
نشسته فوجداری بیر داشت - و در گجرات از جانب خان مزبور
حکومت بتیلا ^(۳) میکرد - چندی پیش ازین حسب التجویز
آصف جاہ بمعاملی اندور (کہ از محالات مشہورہ صوبہ بیدر است)
ناموز گردید - درین اوقات از بے مددی روزگار و علت نزول ماء
(کہ بے عینک تبئین اشیا محال است) خانه نشین شد - درین
بیکاری و عطالت شوق بکیمیا بهم رسانید - و اصطلاحات این فن
از کتب معتبرہ قوم خوب وزید - اما حاصل آنرا (کہ در خزانه
غیب است - نہ در دکان عطار) امیدوار - ذاک فضل اللہ
یوتیہ من یشاء *

• داؤد خان •

و بہادر خان و سلیمان خان پسران خضر خان پنی - نامبرده
ابتدا بشیوہ سوداگری بصرمی برد - پستر در سرکار حکام بیجاپور
نوکر شدہ باستصواب بہلول خان عبدالکریم میانہ برتبه سرداری
فائز گردید - در قید کردن خواص خان حبشی با بہلول خان
شریک مصاحبت بود - پس ازان خان مذکور اورا بظاہر جہت
کمک شیخ مذاہج (کہ باتفاق دکنیان پیش ازان بتقریب تادیب

(۲) در [بعض نسخہ] بہیدر قلی خان (۳) نسخہ [ب] پتیلادہ

گردید - و پس ازان (که خان مشارالیه ملازمیت پادشاهی دریافت)
 بعزایت والا سرمایه اعزاز اندوخت - و چون توجه بحیدرآباد
 و استیصال کام بخش پیش نهاد عزیمت پادشاهی بود برخی اسامی
 محل در قلعه رمینده بیدر گذاشته حفاظت و حراست آن مرز و بوم
 بخان مذکور مفوض گشت - و چون خلد منزل ازان طرف رجعت
 فرموده عام معارفت بهندوستان برافراخت خان مذکور (که توطن گزین
 خجسته بنیاد بود) بقلمه داری^(۲) ارک آنجا سر رشته فراغت
 و آسودگی بدست آورد - و پس ازان (که مرشد قلی خان از بنگاله
 بحضور رسید) از آنجا که دل بسته آن دیار بود دل نهاد این کار
 نگردید - و بنابر سوابق احسان خان غفران پناه بذل مجهود نمود
 که بار دیگر دیوانی دکن نامزد خان مذکور گشت *

چون نوبت سلطنت بمحمد فرخ سیر رسید دیوانی دکن
 بحیدر علی خان خراسانی تعلق گرفت - پیش از آنکه او برسد آن
 مسافر عالم قدس بجوار ایزد بے همال پیوست - طرفه از فضل
 و کمال داشت - کتاب مستطاب مثنوی معنوی را تبرکا در مجلس او
 میخواندند - پسرش دیانت خان ثانی است - که درین صکیفه
 احوال آن مرحوم جدا بنوک قلم میگذرد - از اولاد دختری (که
 فرزند او محبوب تر بود) پسر صبیۀ کلان سید امانت خان معروف
 بارجمند خان است - که پدرش سید اتائی است میر احمد نام

(۲) نسخه [ب] بقلمه داری ارک آنجا *

مربع نشین مسند حکومت گشت - و چون در سال چهل و سیوم
برادرش امانت خان ثانی متصدی بندر سورت ازین جهان
فانی بنعیم جاربذانی پیوست او بایالت بندر مسطور لوی
کامرانی افراخت - و بعنائیم اضافه پانصدی بمنصب دو هزار
نوازش یافت - اما تمشیت و کارگذاری مهمات آن بندر در پیشگاه
سلطنت درجه امتحان نیافت - بهرگرانی طلب حضور گردید
و پستتر بتفویض دیوانی دکن آب رفته بجزر آمد - بعد واقعه
ناگزیر خلد مکان محمد اعظم شاه او را سرگرم همان کار داشته
در اورنگ آباد گذاشت *

از اختیار و اعتبار دیوانان آنوقت^(۲) چه توان گفت - نود و نه هزار
دام بدستخط خود تنخواه میکردند - و بهر که میخواستند زیاده
بر آن هم بدفعات تن می نمودند - و چون تنخواه جاگیر بدون
دستخط پادشاه یا ناظم کل معمول نبود از انجا [که شهر خان
فیروز جنگ (که در برار قیام داشت) عمده ترے در دکن نبود]
هرگاه ضرورت میشد افراد تنخواهی قبول نزد او میرفت - و آن
نویسن بلند مرتبه بهمین رجوع غیر مترقب بهند نموده دستخط
میکرد - و پس ازان (که خلافت مرتبت بهادر شاه غازی پرتو وصول
بر مرز و بوم دکن افکند) دیوانی را بنام مرشدقلی خان مقرر نموده
تا رسیدن او از بنگاله موسوی خان میرزا مهدی بنیامیت دخیل کار

مستقیم احوال ثابت احوال بزرگ منش سنجیده حاصل بود - و بصدق
و راستی ممتاز - و بحزم و احتیاط امتیاز داشت - در حین
حیات پدر بزرگوار بعهد خاندان در بارگاه خلافت سعادت
درشناسی اندوخت - و بکلیکونگی کاردانی و رشادت چهره روزگار
خویش افروخت - در آن هنگام (که والد ماجدش بتمشیمت مهملات
دیوانی دکن می پرداخت) مشارالیه به بیوثانی بلده ادرنگ آباد
قیام می ورزید - چون مرکب عالمگیری ببلده مذکور سایه وصول
افکند باحداث شهر پناه آنجا (که دوره اش هزار ذره که دو کوره
پادشاهی سمت) امعه ارشاد یافت - و باهتمام اهتمام خان کوتوال
فوج فیروزی تفویض گرفت - چون استعجال درین امر سریع الانصرام
مطلوب خاطر پادشاهی بود مشارالیه بمیعاد چهار ماه بعده
خود گرفته بصرف سه لک روپیه بانجام آورد - و پس از فوت
پدر ارشد (که نقش حسن خدمت آن حق پرست بر صفحه
خاطر پادشاهی ارتسام داشت) آن شاه قدر شناس تفقد احوال
هریک از منسوبان آن مرحوم بقدر حال نمود - خان مذکور (که
اعظم و ارشد اولاد آن مغفور بود) باضافه نمایان مورد مرام
گردید - و چون برادر خردش میر حسین (که بیشتر مطرح انظار
الطلف خسروانی بود) بخطاب پدر تحصیل سعادت نمود او
بدیانمت خانیه فرق عزت برافراخت - و در سال سی و چهارم
بخدمت دیوانی موبجات دکن از انتقال موسوی خان میرزا معز

(مآثر الامرا) [۵۹] (باب الدال)

برادرش عبد المحسن خان عرف موجه میان^(۲) (که آخر بخطاب
ارثی سرافراز شده) بکار مزبور امتیاز یافته سالها راتق و فاتق
مهمات آنجا بود - عبد المجید خان نام پسر عبدالنبی خان کور ادر
فطر بند ساخت - و خود متصرف گردید - و با مرهقه جنگ نموده
خود را بکشتن داد - پسرش عبدالکلیم خان بجای پدر نشست^(۳)
مرهقه غالب آمده نیمه ملک متصرفه بعالت چوآه گرفته - در
حالت تحریر [که سنه (۱۱۹۳) یک هزار و یک صد و نود و سه
هجری ست] حیدر علی خان بر تعلقه او دریده او را دستگیر^(۴)
نمود - و تمام تعلقه اش و آنچه بار بود بقبضه تصرف خود درآورد
اخلاص خان ابوالمحمد بن عبد القادر بن بهلول خان کلان عمزاده
بهلول خان عبد الکریم است - که سال هفتم جلوس خلد مکان
بفوج پادشاهی ملحق گشته بمنصب پنج هزاره و خطاب
اخلاص خان سر باز گردید - سال یازدهم (که داود خان^{خانی}
بتعاقب سیوا بهونسله کام همت برداشت) او با معدود در هرادی
بجنگ پیوست - و زخمی گشته بر زمین افتاد - از مآثر عالمگیری
تا سال بیستم و یکم حیات او مستفاد میشود *

♦ دیانت خان ♦

میر عبد القادر - مهین خلف امانت خان خوانی

(۲) نسخه [۱] موجه میان (۳) نسخه [ب] عبدالکلیم خان (۴)

نسخه [ب] نواب حیدر علی خان *

سال بیستم ^{نهم} خلد مکان بمحاصره بیجاپور پرداخت - سکندر عادل خان چار و ناچار بلده مذکور را حواله نموده ملازمت پادشاهی دریافت - او نیز شرف عتبه بوسی اندوخته بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خطاب دلیر خان لوی مباحات بر افراشت و مدتها در تعیناتی خان فیروز جنگ بکار پادشاهی می پرداخت و سال چهل و هشتم از امل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار درجه بلند رتبه پیمود - پس از ارتحال خلد مکان بظاهر توسل با محمد کام بخش جهته در تعلقه فوجداری خود سانور و بنکاپور (که سرکاره سمت از صوبه بیجاپور) فته فروکش نمود - بعد فوت او برادرش عبد الغفار خان بفوجداری و جاگیرداری سرکار مذکور شادکامی اندوخت - و پس از پورش عبد المجید خان (که در صوبه داری ناصر جنگ شهید بخطای سطوت جنگ نامور شد) بدان تعلقه ارثی می پرداخت - چون بر آلکای وکن مرهته تسلط یافت چندین برگذنه از تعلقه مذکور در عوض چونه بدست او رفت - و تلبه باقی ماند - در حالت تحریر پسرش عبد الحکیم خان بدان اوقات بسر می بود - پسر دوم عبد الرحیم میانه عبد النبی خان است - که کرپه و غیره محالات صوبه حیدرآباد در جاگیر و فوجداری آنجا داشت - بعد فوت او پسرش عبد النبی خان کور بتعلقه مذکور سوافرازی یافت - پس از

مدار عایه دولت سکندر عادل خان با او طرح مصالحت انگیزته در کنار بهیمره آمده و ازین طرف بهادر کوکلتاش شنافته باهم ملاقات کردند - و صبیحه خواص خان با نصیری خان پسر کوکلتاش مذکور منسوب شده هر دو بجایهای خود برگردیدند) بهلول خان از خواص خان نفاق در دل جا داده خواست او را در راه دستگیر سازد - از ازمین معنی آگاهی یافته شبشب روانه بیجاپور گردید - پستر (که بهلول خان متصل بلده مذکور (سید) او سر رشته بزرگی از دست نداده باستقبال برآمد - بهلول خان بتقریب او را نظربند ساخت - پس ازان دورتر او شد - و فیما بین دکنیان و افغانه نفاق برملا گشته کار بزد و خود کشید - بعضی از دکنیان بفوج پادشاهی ملحق گشتند - و اکثر بوالی حیدرآباد رجوع آوردند - باستماع خبر متعید گردیدن خواص خان بهادر کوکلتاش بر طبق حکم خلد مکان لشکر بسیار فراهم آورده بر آن ~~معلقه~~ بیجاپور آمد - و فیما بین او و بهلول خان عبدالکریم کشش و کوشش بسیار کرة بعد اولی بوقع پیوست - سال بیستم چون کوکلتاش طلب حضور گردید و کار و بار دکن بقبضه اقتدار دلیر خان در آمد بمذاسبت قومیت هر دو با یکدیگر همزمان شده قاصد حیدرآباد گردیدند - و با دکنیان (که از جانب حاکم حیدرآباد آمده بودند) محاربات سترگ رو داد - درین ضمن بهلول خان به بیماری درگذشت - و پسرش عبد الرؤف بهرداری سر برافراخت - تا آنکه

(باب الدال) [۵۶] (مآثر الامراء)

ماند - هیچگاه سیل می زمانه نخورد - و ذلت و خواری نکشید
پسرانش کمال الدین و فتح معمر - دومی در جنگ مورچال
بیجاپور بکار آمد *

• دلیور خان عبدالرؤف میانه •

نمیره زاده بهلول خان میانه است - که در عهد جنت مکانی
بروزگار پادشاهی کامیاب شده بمنصب در هزار و پانصدی هزار
سوار مرتقی گشت - سال دوم جلوس اعلی حضرت چون
خانجهان لودی متوهم شده راه فرار گزید از نیز با نظام الملک
دکنی پیوسته نوکری او اختیار کرد - و چندی در مقابله افواج
پادشاهی ساحت کجروی پیمود - پستر با عادل خان بیجاپوری
توسل جسته چاکر او شد - ^(۲) سال هفتم در محاصره دولتآباد شوخیها
نمود - بعد فوتش عبدالرحیم پسر او بجای پدر سرکردگی یافت
و پس از گذشتن او پورش عبدالکریم بسرداری و خطاب بهلول
خان نام برآورد - و چون دالی بیجاپور طفل بود و اختیار کارها
بدست دیگر نامبرده با اجتماع مردم همقوم پرداخته تسلط
بسیار بهم رسانید - و سال نهم جلوس خلد مکان (که میرزا راجه
جیسنگه بتخریب ملک بیجاپور تعین گردید) نامبرده از سرداران
فوج مقابل بود - و مکرر بزد و خورد پیش آمد - سال هفدهم (که
خانجهان بهادر کوکه ناظم دکن بود - و خواص خان حبشی

خواست که اورا با خود همدستان ساخته عام خودسری برافزاند
 دایر خان سر از آن بیچید - سرگرانی طرفین بنا خوشی انجامید
 دلیر خان برسم یلغر روانه حضور گشت - و شاهزاده بتعاقب
 قطره نمود - چون عرضی دلیر خان از نظر پادشاهی گذشت (که
 پادشاهزاده خیال باطل داشت - من ترک وفایت نموده احرام
 حضور بستم) و متصل آن عرضی شاهزاده نیز رسید (که این
 افغان پر شر و شور میخواست غبار طغیان برانگیزد - من بهالش
 او روانه شدم) بوصول این عرائض پادشاه را غریب اضطراب
 در گرفت - و مکرر بمتوضا شتافت - همت خان چون از سن صبا
 تربیت یافته دوش و گذار پادشاهی بود و بسیار گستاخانه عرض
 میکرد پادشاه گفت - که ایفهمه ندان - چرا حضرت اینقدر اضطراب
 میفرمایند - پادشاه تذر شده فرمود - که مرا فکر شاه عالم نیست
 مشکل آنست که مبادا باهم ساخته بشوند - و فوج (که سردارشان
 دایر خان باشد) در مقابل او غیر از خود دیگری را نمی بینم - پس
 هرگاه مرا با او سرکار افند^(۲) جدگ در سر دارد *

بالجمله خان مذکور قوی هیکل و بسیار زورمند بود - حکایت های
 غریب از قوت و اشت های او اشتهار تمام دارد - و بر الوس خود
 بسیار ضابط و همیشه فتح نصیب بود - و از موافقت زمانه
 و یاری طالع از ابتدای عمر تا انتها اوج پیمایی دولت و شوکت

(باب الدال) [۵۴] (مآثر الامراء)

آن دیار بآن سردار نامدار مفوض گشت - که تا تعیین صوبه دار
مهمات آنجا بصوابدید^۱ او تقدیم یابد - و در سال بیست و یکم
با افواج حیدرآباد در آریخته پیکار سخت دست داد - خدمتگاری
(که عقب فیل نشسته بود) بزخم بان جان در باخت - و آتش بان
در گریبان خان مزبور افتاده از آب چهاگل فرو نشاند - و بسیاری
از طرفین دران روز جان سپردند - و در سال بیست و سیوم بحسن
تودش قلعه^(۲) منگل سرپه از تصرف سیوای بهونسله برآمد - و در
سال بیست و ششم (که بلده اوزنگ آباد مطرح الویة عالمگیری
بود) او را با سران دیگر بساق بیجاپور تعیین نموده تا رسیدن
محمد اعظم شاه بحضور موقوف داشته بودند - دران ایام بیماری
شدید کشیده در مبادی سال بیست و هفتم سنه (۱۰۹۴) یکمزار
و نود و چهار بجایین سرا شتافت *

اگرچه مشهور آنست (که خلد مکان بعضی آثار خود سری
و سرکشی ازو تفرس نموده مسمومش فرمود) اما آنچه بتحقیق
پیوسته این حرف پرتوی از فردغ راستی ندارد - بعضی ثقات
برانند که برادرزاده اش بتبدیل حی (که معتاد داشت) کارش
تمام کرد - اما عالمگیر پادشاه بآن فرط غیرت و شجاعت (که
سپاهنری هیچ یک را بخاطر نمی آورد) از دلیر خان حساب
بر میداشت - گویند هنگامی (که او با شاه عالم در دکن بود) شاهزاده

(۴) نسخه [ب] منکل سرپه - و نسخه [ج] منکل پره *

پا بر جا (که ازان رستم زمان ظهور یافت) موجب تجسین و آفرین
درست و دشمن گردید *

گویند دران عرصه کارزار چنان بازار زن و خوردن و دار و گیر
گرم گردید که تا چند کروه خرطوم فیل و سر آدم گوی و چوگان
دلبران بود *

* ز خرطوم فیل و سر جنگجوی *

* همه دشت پاشیده چوگان و گوی *

و پس ازان (که عرصه ^(۲) بر فوج پاشاهی تنگ گردید) ناچار بافروزی
همه و درستی هوا را (که در چهار پنج روز بالای پشت
فیلان و اسپان جنگ کنان بدنبال بیجاپور بان طی نموده بودند)
در سه هفته برفتار قهقری رجعت نمودند - و چون قلعه سالهیر
مضاف بکلانه بدست غنیم افتاده بود بانتزاع آن متوجه گشته
هرچند سعی بکاربرد سودمند نه افتاد - و جانگزائی آب و هوای
آن ضلع بتضییع و هلاک مردم کشید - ناگزیر بحکم حضور بے نیل
مقصود برخاست - و در سال هیزدهم بآستانبوس خلافت چهره
دولت افروخت - و از تغیر عابد خان بصوبه داری ملتان رخصت
یافت - و در سال نوزدهم آن صوبه به تیرل شاهزاده محمد اعظم شاه
مقرر شد - خان مذکور بحضور رسیده بیضا دکن مرخص گردید
چون سال بیستم خانجهان بهادر ناظم دکن معائنہ شد خبردار

(۲) صفحه [ب] عرصه فوج (۳) صفحه [ب] معظم *

یافت که هر ساله در لک روپیه پیشکش بمهرکار والا مودی سازد
و قلعه مانک درک (۱) که از حصون متین و سرحد او است
مسمار سازد *

و چون در عرض دو ماه هفتاد و هفت لک روپیه وجه پیشکش
بموصول رسید و ایصال^(۲) هشت لک روپیه دیگر نیز در مدت دو ماه
و بیست لک روپیه باقی را بوعده سه سال قرار داد زمیندار را
(که مریض و علیل گشته و احوال ولایتش اختلال پذیرفته بود)
با رام سنگه که پسر جانشینش مرخص ساخت - و چون
کوکب سنگه زمیندار دیوگده (که پانزده لک روپیه سنوات ماضی
بر ذمه او جمع بود) نیز سر بر خط ایلی و انقیاد گذاشت
سه لک روپیه برسم جرمانه و یک لک روپیه پیشکش مقرری
هرساله بروی معین نمود - در آن اثنا فرمان بنام او رسید - که تادیب
عادل شاه و تاخت ولایت بیجاپور دیگر باره مرکز خاطر اسم
خود را در اورنگ آباد بخدمت پادشاهزاده محمد معظم رساند
که هرگاه اشاره شود بدان مهم قیام نماید - خان مذکور در سال دهم
از سرحد دیوگده (رانه گشته کار بند حکم گردید - کار نامهای او
در دیار دکن بر الحنه و افواه و ضیع و شریف دایر و سایر اسحق
و در جنگ (که خان جهان کوکلتاش را بهراولمی دایر خان آنطرف
آب بهیمره بمساکر بیجاپور واقع شد) تلاشهای نمایان و ثباتهای

(۱) نسخه [ج] و ایصال هشت لک روپیه باقی را *

و کوشش کار طلبان آگاه گشته دانست که عنقریب حصن پور زندهر
 (که بسیاری از اقربا و مردم کاری او دران محصور بودند) مسخر
 خواهد گشت - بر اجه طرح آشتی انداخته ملاقی گردید - و آن قلعه را
 با قلاع دیگر پیشکش نمود - و چون دایر خان هنوز بیای حصار
 اقامت داشت راجه سیوا را نزد خان مذکور فرستاد - و از بعد
 ملاقات دو صد اسب با ساز طلا و یراق با ساز مرصع و در تقوز
 از نفائس اقمشه اودا داده رخصت نمود - و پس از انصراف
 این مهم در هر ادای راجه بذهب و تاراج ولایت بیجاپور پرداخته
 عادل شاهیه را مالشها بسزا داد - چون ازان کار را پرداخت بنابر
 هنگامه شاه عباس ثانی (که بعزم سپاه کشی و رزم آزمائی
 داعیه فرستادن لشکر بهرحد هندوستان اظهار میکرد) باکتر سران
 و سپهداران احکام طالب عز مدور یافت - و خان مذکور نیز
 در سال نهم حسب الطلب بر جناح سرعت و استعجال روانه گشت
 از دریای نریده گذشته بود که از نیرنگی تقدیر حیات مستعار
 شاه ایران سپری گردید - و زایره آشوب باطفا گرائید - دایر خان
 در وصول یرایغ با جمعی از امرای پادشاهی که همراه داشت عطف
 عنان بجانب چانده و دیوگده نمود - مانجی ملار زمیندار چانده
 بوسیله عجز و ابتهال بملاقات آمد - و از کار آگهی و معامله شناسی
 برسم جرمانه مبلغ یک کروڑ روپیه را از نقد و جنس متعهد شد
 و پنج لک روپیه بطریق شکرانه بخان مذکور مقبل گردید - و قرار

استقلال در سرزمین دکن فرو برده بتاخت و قزاقی غبار شورش
برانگیخته بود (دستوڑی یافت - و چون راجه در سال هشتم بانتزاع
(۲) قلاع سیوا همت برگماشت و از قصبه پونه بکشایش قلعه پورندهر
و در مال روانه گردید دلیر خان (که مقدمه الجیش فیروززی بود)
از کتل سانور گذشته نزدیک بدان مکان در صدد نزول بود که
ناگاه فوجی از اعدای نمودار گشته غبار انگیز پیکار شد - و بحمل
بهادرانه قاب مقاومت نیارده جنگی بگریز کرده بجانب کوه
(که آن هر دو قلعه بر فراز آن بود) کشید - دلیر خان جنگ کزان
و خصم افکنان بران کوه برآمد - و بسیاری را طعمه شمشیر گردانید
و معموره (که در کمر کوه بود - و آنرا ماچی گویند) آتش زده
بعزم محاصره پیش رفت *

چون مردم هر دو حصار برق افروز توپ و تفنگ گشتند
خان مزبور پای همت نکشیده (۵) بیادری شهامت و بسالت
متصل حصن پورندهر (سیده عجاله مونچال بر بست - و چون
چند روز در محاصره هر دو حصار به نبرد آرائی و هنگامه افزائی
گذشت یک برج قلعه در مال بصدقات متواتر توپها انهدام
یافت - دلیر خان مردم خود را تخریض بیورش نموده بر فراز
آن برج بر آرد - محافظان بزیذهار در آمدند - سیوا بر جهد

(۲) در [بعضی جا] پورندهر آمده - و در [بعضی نسخه] پورنداور (۳) در
[بعضی نسخه] سالور (۴) نسخه [ب] ماچی (۵) در [بعضی نسخه] کشیده

صبح بمكان آردده راه يورش نمود كه خندق پر آب داشت
و معويك طريق و اجتماع مقهوران بيش از ديگر جوانمب بود
بمجرد نمود فوج منصور اهل حصار بيكبار چندين هزار توپ
و تفنگ و ديگر ادوات آتشبازي رها كرده ري هوا را از ابر درد
تيره ساختند - و حقهاي باروت از بالاي برج و باره شراره ريز
و زمين و زمان از صوت توپها زلزله انگيز شد - دايير خان از وفور
جلادت و تهور رخ تافتن ازان آشوب گاه تجويز ننموده فيل سواره
بآب خندق راند - همراهان چون چنين دلادري از سردار مشاهده
نمودند عرق جرأت حركت نموده دران رستخيز بلا (كه پردلان
دزگار را قدم همت ميلغزيد) يورش كردند - و حربه معيب
در پيوست - اكثره از عساکر اسلام را آن از آسيب زخم نگار و جمعه را
دزان بذل كوشش نقد جان نثار شد - پنچ تير بدليير خان رسيد
و بسبب سلاح مجروح نشد - و تير بسيار بر فيل مركوبش و حوضه آن
بذن شد - خان دلادر با جوفه بپاي حصار رسیده بدستيازي شجاعت
بپالای دیوار برآمد - و با اهل ضلال برزم و قتال در آويخت
و پس ازان از جانب دروازه و ديگر اطراف نيز مردم داخل
حصار شده لوی استيلا بر افراشتند - كفار مغلوب رعب و هراس
گشته بدر فرار زدند - و بعد فوت مير جمله خان مهار اليه بحضور
آمده ناميه سعادت بر آستان خلافت نورآگين ساختند - و در سال
هفتم بهمهراهي راجه جيستگهه باستيصال سپوا بهونمله (كه ريشه

(باب الدار) [۴۸] (مائراامرا)

تمام حصار مقدور نبود (دلیر خان بهنوابدید سپه سالار محاذی
برجه از برجهای کلان مورچال بسته بلوازم قلعه کشائی همی بهمت
(۲)
و از درون و بیرون جنگ در پیوست - و چون هر توپ (که بدرج و باره
میرسید) از کمال استواری حصار جز گردد ازان بر نمی خاست
و اثری از شکستن دیوار و افتادن کنگره مرتب نمیشد و سرزمینه
بود تلب و خطر ناک [که در سوابق ازمنه در همین مکان لشکرهای
عظیم هندوستان (که بعزیمت تسخیر آندیار رفته بودند) بخدعه
آن قوم غدار دستخوش هلاکت و پایمال خرابی شده کھے جان
بسلامت ازان درطه نیارد] لاجرم سپه سالار بریک ازان در دیوار
یورش مقرر نمود - و دلیر خان را با برخی سران نبود آئین بدان کار
معین نمود *

اتفاقا یک ازان قوم (که از مدتها در ممالک پادشاهی بهر برده
و درینولا در آحاد لشکر منتظم بود) بمکراندوزی در مقام کینه توزی
شد - و بصورت دولت خواهی اظهار نمود - که بر حقیقت این بوم
و بر کماهی آگهی دارم - اگر برهبری من عمل نمایند افواج
فیروززی را بموضی میبرم - که از انجا یورش باسانی میسر آید
و همان دم بمحصوران پیام فرستاد - که در فلان مکان (که اصعب
جوانب آنندود است) جمعیت و هجوم نموده مترصد باشید
دلیر خان برهنموننی آن نابکار شب راه پیمود - هنگام ظهور تابشیر

زمین بدر رفت . و بعضی از مواضع پایاب غرقاب شد . و چوبها غلطیده نشان پایاب بر جای خود نماند . بدین سبب سوار و پیاده بسیار بلطمه امواج قضا غریق بحر هلاکت گشت . فتح خان پسر دلیر خان دران میان رخت حیات بسیلاب اجل داد . خان شهامت نشان بعد گذشتن از آب بساحل مقصود رسید . و بکوشش دلیرانه اعادی را آردا دشت ادبار ساخته مجموع توپخانه آنها را بدست آورد . و پس از آرداگی شجاع بهراولی معظم خان در تسخیر مملکت آشام بمالش آن گروه نافرجام سعیهای شایان نموده همه جا شریک غالب بود . چون عساکر پادشاهی از دریای برهما پوتر (که از رودخانههای مشهور آن ولایت است) عبور نمود بپای شمله گذه رسید . آن حصنه ست متین آسمان رفعت . محاصره آن از نیروی قدرت و طاقتم ارباب همعالبه افزون . و ساکنانش در سنگ باران حوادث از آسیب مذخریق فلک مصون . و از در جانب آن قلعه دیوار عریض رفیع استوار کشیده اند . که از جانب جنوب بطول چهار کرده مفتی میشود بکوه سر بچرخ دوار کشیده و از شمال تا سه کرده بدریای زخار مذکور رسیده . و آن هر دو را بدستور قلعه برج و کنگره ساخته درون و بیرونش خندق عمیق بزمین برده اند . و همه جا بتوپ و بادلیج و تفنگ و سایر آلات و ادوات جنگ مستحکم کرده قریب سه لک اسامی جنگجو دران فضا بقدم ثبات در مقام مدافعت ایستاده . از انجا (که محاصره

کشیدند - شیخ میر بکار آمد - و دایو خان کوششهای مردانه و تلاشهای
 دایرانه کرده زخم تیر^(۱) بر دست خورد - درین اثنا عساکر دیگر
 ضمیمه گردید - دارا شکوه جگر در باخته راه آوارگی سر کرد
 و پس ازان بکمک معظم خان میر جمعه (که در اخراج شجاع از ولایت
 بنگاله مساعی جمیله بر روی کار آورد) تعیین گردید - و دران هنگامه
 (که آزمونگاه دلیری و دلادری بود) بذات خود تلاشهای مردانه
 بظهور آورد - که ناسخ داستانهای رستم و اسفندیار است *

چون در شعبان دوم سال جلوس معظم خان از محمود آباد
 بعزم عبور از مہاندی (که از انجا در کرده است - و از بگله گهاٹ^(۳)
 پایان تر گذر پایا بے بهم رسیده بود) بر کنار آن ناله رسید فوج
 مخالف (که آنطرف آب بتزک و استحکام توپخانه پرداخته مستعد
 مدافعت بود) دست بانداختن توپ و تفنگ برکشود - نخست
 دایو خان بمیان همت و جلالت با سران دیگر فیل سوار بآب
 زده روان گردید - آنها در میان ناله بهادران را زیر تیر و تفنگ
 در گرفته آتش پیکار برافروختند - برخی از بسالت کیشان هدف
 نازک تقدیر گشتند - و بسیاری زخم برداشتند - و جمعی از صدمه
 پیکار بر گردیدند - و چون هر دو طرف گذر غرقاب بود در میان
 ناله از طرفین معبر چوبها بزمین فرو برده بودند - که نشان پایاب
 باشد - درین وقت بهیب عبور لشکر آب بتلاطم درآمده (یک

ازینجا ظاهر میشود که بعد از شکست شجاع (که بمنصب سه هزاره
فایز شده) در همان ایام هزاره دیگر نیز افزوده باشد *

و بالجمله دلیر خان بهمراهی شیخ میر بنعاقب دارا شکوه
از ملتان دستوری یافت - و در جنگ اجمیر (که دارا شکوه
سر قاسم دره دیوار استوار بر آورده سده سدید و حائل محکم
در پیش رو داشت - و جابجا توپ^(۲) و تفنگ و سایر آلات نبرد
و ادوات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر در پناه حمایت
دیوار همت بمدافعت و محاربت می گماشت) جزود عالمگیری را
یورش بر مورچالش صورت نمی بست - تا آنکه نقش مراد از پرده
غیب بر صفحه شهود جلوه گر گشت - که دارا شکوه برخه مردم را
مدافعت و ممانعت کسان راجه راجرب بسمت کولاه پهاڑی
فرستاد - این جماعه دلیرانه قدم جرات از مورچال بیرون نهادند
و با آنها بجنگ در آویختند - دلیر خان از دست راسم توپخانه
با فوج خود سوار شده لوائی جرات بجانب آن جسارت کیشان
برافراخت - و بعد از شیخ میر نیز از دست چپ سوار شده
بار پیوست - هر دو سردار باتفاق یکدیگر بر مورچال شاه نواز خان
(که بهمان سمت بود) حمله آور گشتند - و بازار کارزار گرمی
پذیرفت - این دو تهمتن بقدم شجاعت و مردانگی داخل مورچال
شده تیغ خون آشام بقصد دشمنان بد فرجام از نیام قهر و انتقام

(۲) نبطه [پ] توپ و تفنگ نصب کرده *

میرزا راجه جیسنگه (که از پیشگاه خلافت اتالیقی و کار فرمائی لشکر برای رزیدش مفوض بود) بمقتضای حال از مرافقت او خود را کشید - ناچار سلیمان شکوه از حیرت زدگی دلیر خان را طلبیده در صلاح کار مشورت نمود - او مرافقت و موافقت خود را مشروط برفتن شاهجهان پور (که آباد کرده بهادر و وطن افغانه است) نموده متعهد گردید - که درانجا سپاه از افغانان و غیر آن فراهم آورده هرچه صلاح حال باشد بعمل خواهد آمد - سلیمان شکوه قبل این کنکش کرد - راجه جیسنگه چون برین معنی آگهی یافت و دانست (که دلیر خان از خامی و بی تجربگی سود خود را از زیان شناخته نبرد تدبیر غلط باخته است) بمقتضای دوستی و مودتی که با او داشت با بلاغ نصائح دوستانه و تذکار مقدمات عاقلانه خان مذکور را ازین اراده فاسد (که غیر از خانه خرابی او و تبیله اش حاصل نداشت) باز آورد - و در عزمیت او آوردن بعثت عالمگیری با خود متفق و هم داستان ساخت - چون روز دیگر سلیمان شکوه بذکر قرار داد مذکور عزم مراجعت باله آباد نمود دلیر خان تمهید نموده با راجه جیسنگه در همان منزل ماند و بدین جهت بندهای پادشاهی ترک همراهی گردیدند - و دلیر خان سه چهار روز پیش از ملازمت میرزا راجه مابین سلیم پور و متھرا بتقبیل عتبه عالمگیری چهار دولت برافروخته باضافه هزار و هزار سوار بمنصب پنج هزار و پنج هزار سوار والا رتبه گشت

مخالف بودند) با هراول پادشاهی در آویختند - دلیر خان (که در مقدمه لشکر انتظام داشت) بزد و خورده درآمد - با آنکه چند ضرب شمشیر هراول دار و گیر باو رسید چون مسلح و ادبچه بود آسینه بر نداشت - پس ازان (که بطلب افواج حکم رفت) او نیز بشرف حضور فایز گردید - و در سال سی و یکم بنوازش نقاره مباحات اندوخت - و در سالک همراهیان سلیمان شکوه بمقابله شاهزاده محمد شجاع (که از خام خیالی و تباہ اندیشی سر از اطاعت پدر والا قدر پیچیده پا از بنگاله پیش گذاشته دست تصرف بر اکثر محال خالصه دراز ساخته بود) منساک گردید - و بعد از تقارب فتنین در حوالی بخارس شجاع (که همواره گرفتار مستلذات نفسانی و گران خواب بیخبری بود - و از تدبیر کار و کدکاش روزگار اصلا آگاهی نداشت) مغلوب رمب گشته در بعرار گذاشت - و بے آنکه دست و بازو بکارزار برکشاید طفلانه دست و پای زده کشتی سوار روی فرار بسوی پتنه گذاشت - و سایه ان شکوه به معنائی ظفر رهگرایی تعاقب گردید - دلیر خان در جلدی این فتح باضافه هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار چهره عزت برافروخت - و پس ازان (که سلیمان شکوه حسب الطلب جد بزرگوار و پدر عالی مقدار از پتنه لوای ماردت افراخته بتمجیل تمامتر رانی گشت) در نواحی موضع کوه خیر هزیمت دارا شکوه و فرار او بجانب لاهور شکیب زبای احوال و تفرقه پرداز جمعیتش گردید

(باب النال) [۴۲] (مآثر الامرا)

و ديوانی خود فرمود - درینولا نیز بعضی کارهای سرکار بدر نامزد
است - مرد پیرے ست - خدا بیامزد *

(۲) * دلیر خان داوڑی *

جلال خان نام - برادر خرد بهادر خان روهله است - چون
در سال بیست و یکم مزاج اعلیٰ حضرت از بهادر خان باوصف
خدمات نمایان و تلاشهای شایان در یساق بلخ و بدخشان از جهت
اهمال و تهاونے (که در تعاقب نذر محمد خان و اغماض و خودداری)
که در کمک سعید خان در جنگ هفت روزه اوزبک سرزده)
منصرف و منزجر گردید سرکار فوج و سرکار کالپی (که در قبولش
بود - و دوازده ماهه حاصل داشت) در عوض مطالبه سرکار والا (که
قریب سی لک روپیه بود) ضبط شده فوجداری آن محال بجلال
خان تفویض یافت - و از اصل و اضافه بمنصب هزاره ذات هزار
سوار و خطاب دلیر خان و مرحمت فیل سرافراز گردید - و بتدریج
پایه اعتبار برافراخته در سال سیم بهمراهی معظم خان میر جمله
تعیین دکن گشت - که در رکاب ظفر انتساب شاهزاده محمد
اورنگ زیب بتاخمت و تالان ولایت عادل شاهیه پردازد *

روزے در اوان محاصره قلعه کلیان شاهزاده خود ترتیب افواج
داده بهجنگ اعادی برآمد - پسران بهلول خان میانه (که هراول

(۲) یا داوڑ زئی باشد (۳) نسخه [ب] اورنگ زیب بهادر (۴) در [بعضی

نسخه] که در هراول *

و منصف دیگر بر روی کار آمد (خان مذکور بحساب مال و مثال و عزل منصب و جاگیر معائب گردید - و بتازگی بدستگیری امیر الامرا حسین عای خان^(۲) ازان چار موجه بلا رخت سلامتی بمامن دکن کشید - و در ادرنگ آباد بهویلی سلطان محمود مشرف تالاب عذیری (که غلام مکان ببهرومند خان مرحوم داده بود) مدتی گذرانید - و چون نوبت ریاست دکن بآصف جاه رسید حفظ خاندانش منظور داشته مراعات زبانی بحیار نمود - و قلعه داری ارک را (که بحر انزوا حاصله نداشت) تفویض نمود - پانزده شازده سال برین منوال بسر برد - الحال پسر ازو مانده ها نشین اوست - و در قلعه (که ویرانه بیش نیست) می باشد خان مومی الیه درین حالت هم بسیار خوش طعام بود - پسر سیوم کامیاب خان است - که با دختر مطلب خان منسوب شده - و ازو دختره مانده بود - که در زمان محمد فرخ سیر بعقد ازدواج حسین عای خان درآمد - اما صبیغه داراب خان مرحوم بمیر لشگری (که از نبائر میرزا حیدر صفوی بود) نسبت شده - پسر کلانش^(۳) عسکر عای خان از دیر باز قلعه دار دهرپ دکن است - که در زمانت و متانت ثانی دولت آباد گفته اند - آصف جاه بمحض رعایت خاندانش چندی در حضور نگاهداشته متصدی جاگیرات

(۲) در [بعضی نسخه] وصف دیگر (۳) نسخه [ب] خان بهادر (۴)

نسخه [ج] هم خوش طعام بود (۵) نسخه [ب] دهرپ *

خان مذکور هنگامی (که ساعت اجمیر مضرب خیام پادشاهی
 بود) بران مکان شورش نشان تاخته کهدیله و سانوله و سایر^(۲)
 مذمکدهای آن نواحی را مهمل و مذهبدم ساخت - سه صد و چند^(۳)
 کس از راجپوتیه پای جهانمت استوار کرده یکے چان بدر نبرد
 در همین سال بیست و پنجم جمادی الاولی سنه (۱۰۹۰) هزار
 و نود هجری و دیعت حیات سپرد - سه پسر و یک دختر داشت
 نخستین محمد خلیل مخاطب بتربیت خان - که احوالش جدا
 سمعت ترقیم یافته - دوم محمد تقی خان است - که با صبیحة
 بهره مذد خان بخشی کدخدای شده - پسرش مشهور بمین - که
 بعد از فوت پدر خطاب محمد تقی خانی^(۴) یافته - و در سال چهل
 و هشتم با دختر شایسته خان بن شایسته خان وصلت نموده
 خلد مکان او را بسیار دوست میداشت - در زمان خلد منزل بخطاب
 جد مادری خود بهره مذد خان ترقی پذیرفت - و در عهد جهاندار
 شاه چون امروزارت بذو الفقار خان امیرالامرا برگزید و قبض
 و بهط سلطنت باختیار او تعلق گرفت خان مذکور بذابر قرابتی
 که داشت مرتقی مرتبه پنجهزاری گشت - و بعضی کارهای وزارت
 بدو متعلق گردید - پس ازان (که ببد سودائی کهنه معامل فلک
 در چهار سوی روزگار دکان حکمرانی جهاندار شاه تخته گردید

(۲) نسخه [ب] سانور (۳) نسخه [ج] صد و چند کس (۴) نسخه

• داراب خان •

پسر مختار خان سبزواری ست - برادر خرد شمس الدین مختار خان - هنگامی [که پادشاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر بقصد انتزاع سلطنت و استیصال داراشکوه (که بنابر انحراف مزاج اعلیٰ حضرت از جاده اعتدال رتق و فتق سلطنت بقبضه اقتدار خود آورده بود) از دکن عزیمت مستقر الخلافه نمود] مشار الیه در زمره کمکیان دکن رخصت یافت - پس ازان (که بمشاطگی اقبال عروس مقصود هم آغوش پادشاهزاده گردید) در اول وهله پیش از نخستین جاوس او را بخطاب خانی برنواخته بارسال فرمان تفویض قلعه داربی احمد نگر سر بلند گردانید - و در آخر سال دوم تغیر شده بحضور رسید - و در سال نهم از تغیر فیض الله خان بخدمت قراول بیگی امتیاز یافت - و پس ازان داروغگی بذوقخانه خامه نیز نامزد او شد - و در سال سیزدهم از تغیر عبد الله خان بداروغگی غسل خانه فرق اعتبار افراخت - و پستر از تغیر روح الله خان بخدمت آخته بیگی عزت اندوخت - و بعد ازان بحکومت اجمیر دستوری یافت - و در سال نوزدهم از انجا آمده احراز ملازمت نمود - و از تغیر ملتفت خان بمیر آتشی چهره افتخار بر افروخت - و بمیر ترکی اول نیز قامت قابلیت آراست - و در سال بیست و دوم با فوج شایسته بمالش و تعریک راجپوتیه کهندویه و بر انداختن بتخانه آن مکان مرخص گردید

اندوختن و سال چهاردهم بمرحمت خلعت و اسب و دیوانی
 صوبه خجسته بنیاد و بالاگهات برار و ملک تلنگانه (که مفتوح
 گردیده بود) نامیه بخت را منور گردانید . سال هفدهم باضافه
 پانصدی بین الاقتران تفوق جست . سال هیزدهم از اصل و اضافه
 بمنصب دوهزاری هفتصد سوار ببلندرتبگی گرانید . سال بیست
 و یکم چون دیوانی صوبجات برای رایان مقرر گشت از احرام عتبه
 خلافت بسته جبهه طالع را نورآگین ساخت . پس ازان (که پادشاهزاده
 مراد بخش باظهار ناراضامندی نسبت برای رایان پرداخت)
 سال بیست و دوم نام برده بجای مشارالیه بدیوانی هر چهار صوبه
 عام افتخار برافراخت . سال بیست و هفتم پس از عزل تعلقه مذکور
 بحضور آمده بدیوانی سرکار پادشاهزاده محمد مراد بخش
 تقرر پذیرفت . و پس ازان (که زمانه بکام هواخواهان عالمگیری
 شد) او بملازمت پیوسته بخدمات حضور مثل داروغگی داغ
 می پرداخت . سال هشتم عالمگیری بدیوانی بیوات قاصت
 قابلیت آراسته و سال نهم ازان کار معزول گردیده سال شانزدهم
 مطابق سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سه هجری پیرایه هستی را
 پرکند . پسرانش دیوافکن و شیرافکن و رستم بخلاع ماتمی سرافراز
 شده نخستین سال بیست و چهارم بداروغگی داغ و تصحیح
 و خطاب معتمدخان چهره عزت برافراخت . و دوی دیگر نیز
 بمنصب در خور سرافرازی داشتند .

(مآثر الامرا) [۳۷] (باب الدال)

در سال دهم بنظم موبه برار رخصت یافت . پس ازان باز
بحکومت برهانپور مامور گردید . و در سال چهاردهم بملازمت
پادشاهی استسعاد یافته بنظم موبه آله آباد دستوری یافت . تاریخ
وفاقتش معلوم نشده . حمید خان پسر او بجرات و جسارت مفرط
نام بر آورده همواره مصدر خدمات پادشاهی بود . سال بیست
و پنجم عالمگیری درگذشت *

• دیانت خان حکیم جمالا کاشی •

سال اول جلوس فردوس آشیانی بخدومت دیوانی سرکار
ممتاز الزمانی سرفرازی یافته سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب
هزاری ذات دو مد و پنجاه سوار و تفویض خدمت دیوانی موبه
پنجاب از تغیر میر عبدالکریم مرتقی گشت . چون آثار دیانت
و امانت او در کارها بر روی روز افزوده بود بنابران سال پنجم
بخطاب دیانت خان و پستر باضافه مد و پنجاه سوار و تقریر
دیوانی و امینی و فوجداری سرکار سپردند از تغیر رای کاسیداس
نامور شد . سال نهم باضافه دو مد سوار افتخار اندوخت
و سال یازدهم پس ازان (که قلعه قندهار داخل ملک پادشاهی
شد . و پادشاهزاده محمد شجاع بااحتمال آمدن شاه صفی دارای
ایران دران حدود بکابل تعیین یافت) او بدیوانی فوج همراهی
پادشاهزاده چهار عزت برانروخت . سال دوازدهم بخدومت داغ
و تصحیح منصبداران از تغیر عاقل خان عنایت الله سر بلندنی

پروا ختند . - کار بر اهل حصار تنگ شد . - زميندار بوقت شب
 رهگرایی فرار گردید . - خان مذکور بعد ازین فتح بجهت بند و بست
 آن ولایت و استحکام قلاع و حصون و قلع ریشه فساد گمراهان
 تیره درون چنده دیگر دزان حدود توقف ورزیده و منکای خان را
 (که فوجداری پلاژن بر وفق پرایغ حضور بار تفویض یافته بود)
 آنجا گذاشته به پتینه مراجعت نمود . - و پس ازان بحضور رسیده
 بهمراهی میرزا راجه جیسنگه بجهت مالش سیوای بهونه‌ها تعیین
 دکن شد . - و از اصل و اضافه بمنصب پنجزاری چهار هزار سوار
 سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر گردید . - و در همان ایام
 بتفویض صوبه داری خاندیس مورد عنایت شد . - و فرمان رفت که
 یکی از اقارب خویش را با جمعی در بلده برهانپور گذاشته خود
 بهم مرجوعه پردازد . - خان شهابت نشان بعد تسخیر قلعه (۲) در مال
 در اندامی محاصره حصار پرندهر بتجویز میرزا راجه با هفت
 هزار سوار بتاخت و تاراج ولایت متعلقه سیوا شتافته مواضع
 و قریات هوالی راجگده و مضافات کندانه را آتش زده بسیاری
 از قصبات را پامال نمید و غارت ساخته بمعسکر فیروززی معاودت
 نمود . - و پستر بسرکردگی فوج برانگار میرزا راجه در تخریب ولایت
 بیجاپور کوشیده آریزشهای سترگ با عادل شاهیه نمود . - و در
 سال نهم از صوبه داری خاندیس تغیر شده طلب حضور گشت

سرزمین باستظهار قلاع متین و معروف طرق و مسالک از بسیاری جنگلهای انبوه و فرزنی گریوه و کوه دم نظوت و استکیار زده جوهه مر میزیست) درینولا بتازگی عام استیدان بدسمی چهارت افراخیم و در ادای پیشکش تقاعد ورزید - خان مذکور بر طبق ورود فرمان پادشاهی رو بتمخیر آن آکا آورد - و نخستین قلاعی (که بحرحد ملک پادشاهی پیوسته - و بهشت گرمی آن دسمی تعرض ببرخه محلات سرکار والا دراز مینمود) بصعی فرادان برکشود - مرزبان آنجا مغارب زمپ و هراس گشته هرچند ضعیف نالی نمود (که پیشکش مقرر شود - و از سر تقصیر او در گذشته به پتقه معادیت نماید) دادد خان آنرا نا شنیده انگاشته در سال چهارم با لشکره آراسته بدان مرز و بوم درآمد - و بنزدیکی قلعه پلاون از طرفین مورچال قائم گردیده بازار کوشش و آویزش گرمی پذیرفت از پیشگاه سلطنت امان آن باطل پرست و اهلیم آن ولایت باو باعلان ایمان و قبول اسلام موکول و مشروط شد - آن ضالمت گیش شقاوت پزده فطری اصرار بر طریقه کفر نمود - دادد خان بکارزار متواتر و نبردهای مردانه آن گروه فاعه را برداشته بحصار شهر بند درآورد - با آنکه از کمال استواری کشایش آن بزودی در مرآت اندیشه چهره نمی نمود از تائید غیبی بهادران رخس شجاعان برانگیخته بر سر مقهوران بحصار شهر بند رسیده بیورش و آویزش

بگذار الخلافه بمساعدت بخت جبهه ساي آستان خلافت گشت
و بعطای منصب چهار هزارى سه هزار سوار کامياب عزت و دولت
شده در جنگ شجاع بمردارنى فوج طرح دست راست خلد مکل
(۲) متعين بود - پس از هزيمت او بخدمت بنگاله بهمراهى معظم خان
مير جمله بتعاقب آن اداره دشت قرار دستوري يافت - و بعد
از وصول به پتنه بر طبق فرمان پادشاهى بصوبه دارى آنجا قيام
ورزيد - و مقصوبش باضافه هزار سوار دو اسبه سه اسبه افزايش پذيرفت
و چون معظم خان در استيصال شجاع از سمت مخصوص آباد
مجانپ اکبر فکر همت گماشته بود مشار اليه مامور شد - که
با تايدگان خود و کمکيان صوبه از آب گنگ گذشته بر سر تانده
(که بنگاه مخالف است) رفته بدفع او پردازد - تا از هر دو سو
کار بران مديور تنگ گردد - خان مذکور برادر زاده خود را بنيابت
در پتنه گذاشته با ساير متعيه راهي گرديد - و پستر ضميمه فوج
معظم خان شده بقطع و فصل آن مهم توجه مصروف داشت
و بعد اخراج شجاع از ممالک محروسه پادشاهى دارد خان از بنگاله
مراجعت نموده به پتنه آمد - و بتناديب مفسدان حوالى پتنه
کمر عزيمت بر بست - زميندار پلاون (که بمسافت چهل کوره
جنوب رويه پتنه واقع شده - و از بلده مذکور تا سرحد آن ولايت
بيست و پنج کوره است - و همواره زميندار شقاوت آئين آن

مذكور را با عساکر پادشاهی اتفاق افتاد) داد دلیری و مردانگی داده نقد جان هرفاشاند . شیخ داود در ملازمان شاهزاده بلذد اقبال سلطان دارا شکوه ملتزم گشته بجهت شجاعت و حسن اخلاق پایه قرب و اعتبار برتر افراخت - و در سال سیم بفوجداری متهرا و مهابن و جایسر و دیگر برخی محال (که از انتقال سعدالله خان بتیون شاهزاده مقرر شده بود) و خدمت راهداری مابین مهتقر الخلافه اکبر آباد و دارالخلافه شاهجهان آباد با دو هزار سوار تعیین گردید و در همین سال بالتماس شاهزاده از پیشگاه خلافت بخطاب خانی سرفرازی یافت - و در نخستین جنگ دارا شکوه باتفاق راه سترسال مادا هراول بود - برادرش شیخ جان محمد بکار آمد و پس ازان (که دارا شکوه از مقابل عالمگیری فرار برگزید) او را برکنار داری ستلج بر گذر تلون (که معبر متعارف آن آب است) گذاشت - و پسترو آنروی آب بپناه را بقصد مدافعه استحکام داد و آخر الامر دارا شکوه از همت باختگی از لاهور بجانب هلدان رخت آوارگی بر بهت - داود خان بموجب اشاره کشتیا را سوخته و غرق نموده خود برخاسته بار پیوست - و همه جا راه موافقت پیموده در نواحی بهکر جدا شده از راه جیسلمیر بوطن خود حصار فیروزه شتافت - چون کار شناسی و سرکردگی او شهرت داشت همان ایام از بارگاه عالمگیری بارسال خلعت عنایت مستمال گردید - بعد معاودت راپات پادشاهی از ملتان

سیزدهم دهم (بیع الاول سنه (۱۰۸۱) هزار و هشتاد و یک هجری
و دیعت حیات سپرد *

(۲)

آن امیر ستوده شیم از کبار فضلاء زمانه بود - بزرگ نفسی
و نیک اندیشی مشهور - پس ازو تا حال از نوئیان بلند مقدار
کس (که فضیلت را با امارت جمع کرده باشد) در عرصه روزگار
نیامده - گویند چون بملازم پادشاهی فایز گردید بجهت مباحثه
و مناظره علمی بملا عبد الحکیم سیالکوٹی (که بعلم و دانش
از اساتذہ باستانی سبقت برد - و به ازو در هندوستان نشان ندادند
و حواشی خرد پسند او بر جمیع کتب معتبره برهانی ست واضح)
اشاره رفت - میان هر دو فاضل در دو عطف (ایاک فعد و ایاک
نستعین) گفتگوی طولانی واقع شد - و بزمانی دراز کشید - علامی
سعد الله خان (که در علم عالم بود) همیز گشت - و آخر هر دو
برابر ماندند - ازان روز منظور نظر پادشاهی گردیده برتبه امارت
برآمد - و آنچه گویند (خان مزبور در انجام عمر بعام اهل فرنگ
مائل گردید - و اکثری از احکام تحریفات آن جماعه تکرار مینمود)
نظر بر فضل و کمالش استبعاد دارد *

* دؤد خان قریشی *

* پسر بهمن خان است - از شیخ زادهای حصار فیروزه - که نوکر
عمده و معتبر خانجهان لودی بود - در جنگ دهواپور (که خان

(۲) نسخه [ج] به نیک اندیشی مشهور *

چون مدارج استعداد و قابلیت آن شایسته الطاف پادشاهی
مکرر ذهن نشین اعلیٰ حضرت گردید آن شاه فضیلت پرور دانا نواز
او را منظور نظر تربیت ساخته بمنصب هزاری مد سوار مفتخر
گردانید - و حکم شد که پیشکش روز یکشنبه تا یک سال در وجه
انعام مشارالیه وا گذارند - و پستر بافزایش منصب برنواخته
در سال بیست و نهم بتفویض خدمت بخشیدگری درم از تغیر
لشکر خان و عطای خطاب دانشمند خان و اضافه پانصدی دو صد
سوار بمنصب دو هزار و پانصدی ششصد سوار سرافراز گشت
و در سال سی و یکم بمنصب سه هزار و هشت صد سوار سر
برافراخته از تغیر اعتقاد خان بمعارج میر بخشیدگری مرقی شد
و در همین سال استعفاى خدمت مذکور نموده در دارالخلافه
شاهجهان آباد مندرجی شد - و در سال دوم جلوس عالمگیری از سر نو
مخفوف عوطف خسروانی گشته بمنصب چهار هزار و هزار
سوار پایه دولت برترافراخت - و در سر آغاز سال هفتم بمنصب
والای پنجهزاری بلند پایه گردید - و در سال هشتم بصوبه داری
و حراسه قلعه شاهجهان آباد دستوری یافت - و در سال دهم از تغیر
محمد امین خان بخدمت جایگاه میر بخشیدگری فایز شده بعطای
قلمدان و رمع نوازش یافت - و چون در سال دوازدهم الویه ظفر طراز
عالمگیری بجانب مستقرالخلافه برافراخته گشت نظم دارالخلافه
ضمیمه میر بخشیدگری قرار یافته بکار مرجع مرخص گردید - سال

اضطراب ز اضطراب دارن - و دراب او از نایابی علف تلف گشته .
 درین نزدیکی کمک هذو میرسد - اگر یکماه دیگر ثبات قدم ورزید
 مخالف بی نیل مطلب بر می خیزد - مع هذا آن گم کرده راه عقل
 و همت توفیق استقلال نیافت - بدولت این بیدولتی دولت
 چندین ساله خود را بر باد داد *

دانشمند خانی *

ملا شفیعی یزدی - مدتها در ایران دیار باحراز فضائل
 و کمالات همت گماشت - و بعد از تحصیل علوم متداوله عقلیه
 و نقلیه برای اکتساب روزی از وجه حلال مبلغی از تجار ایران
 بعنوان مضاربت گرفته بهندوستان فصاحت نشان (که دارالانتفاع
 اصحاب آمال و ارباب امانی است) آمده چندی در ادوی
 پادشاهی بهربرد - و از مستقر الخلافه اکبر آباد تا دارالسلطنه
 لاهور و ازانجا تا کابل همراه بود - پس از معارفت موکم خسروی
 از کابل بقصد انصراف وطن بپندر سورت رفت - ازانجا (که طالعش
 در بیداری داشت) و بختش بر سر یاری بود) مراتب دانش
 و کمالات او معروض فردوس آشیانی گردید - از پیشگاه سلطنت
 بمتصدیان مهمات پندر مذکور فرمان عزامدار یافت - که ادرا
 بدرگاه معالی بفرستند - او بقلاوژی سعادت و رهبری اقبال از
 سورت احرام حریم جهانبانی بسته نهم ذی الحجه سال بیستم و چهارم
 بتجهیل آستان دولت ابواب بهروزی بر روی روزگار خود کشود *

نداشت - عار دوام نمک حرامی و بیغیرتی (که تا دامن قیامت دست از گریبان روزگار او نخواهد برداشت) بر خود پهنیدید
 نهم مفر سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری با اسباب
 و همراهان بیرون آمد - و با علی قلی خان سماجت بسیار نمود
 که تکلیف ملازمت شاه نکند - و اگر ناگزیر باشد در رخصت توقف
 در ندهد - علی قلی خان متعهد هر دو مطلب شده در باغ
 گنج علی خان مشهور بداغ گنج او را در خدمت شاه برد - و همان
 ساعت برفتن هندوستان مجاز گردید - با یک جهان شرمهاری
 و زیانکاری بهندوستان آمد - چون کافر نعمتی و ناسپاسی او
 حامی عذر خواهی نگذاشته بود در شفاعت بر روی خود بسته دید
 با خاطر پراکنده گوشه خمول برگزید - تا بقیه حیات مستعار
 با تمام رسانید *

الحق در ناسرداری و کم همتی او حرفه نیست - که چنین قلعه
 استوار (که پنج حصن حصین گرد هم دارد - با چهار هزار مرد
 شمشیرزن و کماندار و سه هزار تفنگچی قدر انداز و دو ساله سامان
 قلعه داری از خزانه و آذوقه و سرب و باروت و سایر لوازم آن) در
 محاصره دو ماه از نامردی و پستی فطرتی پای همت نیفشوده
 از دست داد - و زندگانی فانی را بر نیکنامی جاویدانی ترجیح
 نهاد - با آنکه جمعی شبها از بیرون مکاتیب بر تیرها بسته درون قلعه
 می انداختند - که لشکر قزلباش بسبب فقدان کاه و غله نهایت

مخاطر نبوده در جواب بنصیحت و موعظت پرداخت - لاجرم
آلری نبخشید - و نایده نداد - اما از همه شادی خان اوزبک
پیشقدم منجم نمکخراهی گشته با شاه راه پیغام و سخن روا کرد *
چون درین اثنا قلعه بست از پر دل خان گرفته ادرا بخوار
گرفتار ساختند دولت خان همتی که نداشت زیاده تر برای
دادن عبد اللطیف دیوان قندهار را برای گرفتن امان نامه (که
سجل بدنامی او بود) همراه علی قای خان برادر (ستم خان
سپه سالار ایران) که از جانب شاه پیغام آورده بود - که بیش
ازین در مقام ستیز و آریز نبوده در سفک دم و هتک حرمت
خود و دیگران نکوشد) فرستاد - و خود از روی ظاهر مردم را
برفتن حصار بر فراز کوه تکلیف نمود - چون از صمیم قلب نبود
سود نه افتاد *

اگرچه میگویند (که آن بے همت اگر برهنائی توفیق
و پیشوائی عزیزمت خود با جمعی بران معقل زمین و موئل متین
برمی آمد تا رسیدن کمک آسیبی بار و رفقای او نمی رسید) اما
نزد انصاف گزینان اقامت و استقامت او دران مکان تا سه ماه
(که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با علامی فهامی سعدالله
خان درازدهم جمادی الاول پهای حصار رسید) مقدور و ممکن
نبود - نعم آنچنان از غردای پاس ناموس (که مردان سردر
سیران در بازند - و برای حفظ آن بتلف جان و مال در سازند)

بمقام تندرہ ہمارے گماشتے - قلعہ دار ہر چند بضبط مداخل
و مخارج پرداختہ شرائط تیقظ و احتیاط رعیت داشت لیکن
از آسیبہ سری^۱ بمرتبہ سررشتہ تدبیر از دستش رفت کہ باستحکام
برجہای قلیج خانی پرداختہ - چہ قلیج خان از در بینی
و احتیاط گزینی در ایام حکومت خود بر فراز کوه چہل زینہ
(کہ از انجا توپ و تفنگ بحصار دولتاہاد و مندو میرسد)
برجہا ساختہ بود - تفنگچیان قزلباش دران برجہا جا گرفتہ آغاز
تفنگ اندازی نمودند - (روز ۳۰) شاہ خود سوار شدہ تعریض
بر یورش نمود - و تا سہ ہاس آتش قتال مشعل ساختہ
معہذا کارے پیش نبرده برگردید - اما جمعی از بیجگری خاک
بیوفائی بر تارک اخلاص بیختہ نزد قلعہ دار بزبان بے حیائی
برگذازدند - کہ بمسبب انہداد طرق^(۲) از کثرت برف درین نزدیکی
امید رسیدن کمک نیست - و از جد و کد قزلباش ظاہر میشود
کہ بزودی حصار مضطر خواهد گشت - بعد از تہخیر نہ ما را
بجان امان است - و نہ فرزندان ما را از اسیری - دولت خان
(کہ درین وقت بایستہ آتش این فتنہ بآب تیغ فرو می نشاند)
از بیجوہری و بددلی مضمون *

* بیت *

* ہر کجا زخم بایدت فرمود *

* گر تو مرہم نہی ندارد سود *

خان تاشکندی بصوبه دارى تته رخصت يافت . و در سال نهم
 بایسنقر جعلي را مقید ساخته روانه حضور نمود . آن فتنه اندیش
 یکم از بے سر و پایان بود . که بحیال تباہ خود را بایسنقر (۲) که در
 جنگ شهرار سردار لشکر آن تیره روزگار بود . و پس از فرار
 بجانب قلعه کولاس مضاف تلنگانه سرے کشیده باجل طبعی
 درگذشت (شهرت داد . و ببلخ شتافت . نذر محمد خان دالی
 آنجا اراده خویشی نمود . چون دعوی او بصدق نپیوست و مسلم
 بتوقع نیامد . بجانب ایران رفت . شاه صفی اگرچه بحضور
 نطلبید اما لخته تواضع نمود . از آنجا بسمت بغداد و دم آدره
 شد . پس از دیرے کام و ناکام دست اجل گریبانش گرفتند به تته
 آورد . دولت خان او را مقید ساخته بحضور فرستاد . و بقتل
 رسید . خان مذکور مدتها بحکومت آندیار گذرانید . و در سال
 بیستم بمنصب چهار هزارى چهار هزار سوار مباحات اندوخته
 از تغیر سعید خان بهادر بایالت فذدهار دستوری یافت . در آخر
 همین سال بمنصب والای پنجهزاری ذات و سوار چهره بلندنامی
 افروخت . ناکاه روزگار بدانجام بر سر بیمهري آمده اسباب خسران
 و نکال او آماده ساخت *

در ذی الحجه سال بیست و دوم شاه عباس ثانی دارای ایران
 در عین زمستان (که از کثرت برف کمک هذدوستان متعذر است)

(۲) در [بعضی نسخه] که در روز جنگ و

بمضور جنت مکالي ميرفت نگاه گرمه مي فرمود - بعد از نوبت شيخ
 منظور عطفيت پادشاهي گشته بمنصب دوزخور استیاز یافت - چون
 در طالع عروج داشت در کمتر زمان بمزید قرب و خطاب خواهي
 خان سرافراز گشت - و بداروغگی منصبداران جلو (که خانه زاداني
 معتمد مي باشند - و اين کار جز بیک از معتبران نسزد) اختصاص
 گرفت - چون نوبت فرمانروائي باعلی حضرت رسيد در سال^(۲)
 جلوس بمنصب دو هزار و پانصدي ذات هزار و پانصد سوار
 سر برافراخت - چون خالي از کار طلبي و جلالت نبود در جنگه^(۳)
 دهول پور با خانجهان لودي از پيش آهنگان و سبقت جويان سوان
 جند پادشاهي شده و داد شجاعت و دايري داده در عرصه
 مصاف زخمي افتاد - و اين پرداي و تيز دستی او دل نشين
 اای حضرت شده بيش از پيش در مدد تربيت او گشته پایت
 اعتبارش افزود - در سال ششم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار
 کام دل اندرخته مخاطب بدولت خان گردید - و در همین سال
 به راهی شاهزاده محمد شجاع بتسخير قلعه پرينده مامور شد
 چون از بوهانپور پيشتر گذشت بتجوز مهابت خان سه ساله
 با سه هزار سوار بجانب احمدنکر تعين یافت - که بمالش ساهو
 بهونسا و تاخمت وطنش چمار کونده بودازد - و در سال هشتم
 محرم سنه (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج از تغير يوسف محمد

(۲) نسخه [ج] در مهابدی جلوس (۳) نسخه [پ] از انچه خاني *

نمود) او را در فوج (که بتعاقب او تعیین یافت) بر نوشتند
و اینها باجمیر رسیده متوقف بودند - درین ضمن جنم مکانی
بخلد خرامش نمود - و موکم^۱ فردوس آشیانی ببلده^۲ و زور
پیوست - او دولت بار یافته سال اول جلوس از اصل و اضافه
بمنصب در هزار و دویست سوار و خطاب دیندار خان
و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب ناصیه^۳ بخت افروخته
بتفویض فوجداری میان درآب کامرانی انداخت - سال هشتم
(که از دارالسلطنه لاهور بجانب مستقر الخلافه معارفت پادشاهی
واقع شد - و اسلام خان با جمعی برای تنبیه مفسدان میان درآب
(خصمت یافت) مشارالیه نیز حسب الحکم همپائی او گزید - پستر
در همین سال بهمرامی شاهزاده محمد اوراک زوب بهادر (که
پشتگرمی افواج متعینه بمالش چهار سنگه^۴ بذیله رایم)
عزیمت افراشته بود) دستوری پذیرفت - و بعد چندی مطابق

سنه (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج هجری بدار باقی پیوست *

(۲) دولت خان منی *

مشهور بخواص خان - منی شعبه ایست از طوائف بهمنی - که
در صوبه پنجاب برسم زمیندازی و قطاع الطریق میگذرانند
مشارالیه در اصل خدمتگار^۵ (و مال بردار) شیخ فرید مرتضی خان
بود - چون سرآغاز بهار شباب حسن نظر فریده داشت هرگاه با شیخ

[(۲) نسخه [ج] منی - یا منی باشد]

و چگونگی ارضاع او و قوف تمام حامل نموده آگاهی دهد - خان
مذکور پس از وصول بخطه برهانپور از کمال فراست و دانائی
باطوار و گفتار خانجهان از قرار واقع و رسیدن بمبالغه بحضور
نوشت - که توقع بغی و شورش ازین طرف محض توهم است
در حقیقت او دل بای داده است و مصدر امثال این امور
نمیتواند شد - بے وسواس او را طلب حضور نمایند - که احتمال
آشوب و فتور ملکی املا نیست - اعلیٰ حضرت را بنوشته او
رفع تشویش شده خانجهان را از صوبه داری دکن معزول ساخته
بنظام مالوه مامور فرمود - و دیانت خان را بتفویض قلعه داری
احمدنگر مورد نوازش گردانید - در آغاز سال دوم باضافه پانصدی
ذات هفتصد سوار هر قدر و منزلتش افزودند - چون سال سیوم
خطه برهانپور مطرح رایات پادشاهی گردید خان مذکور از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار فرق افتخار
برافراخت - و در همین سال سنه (۱۰۴۰) هزار و چهارم هجری
در احمدنگر جهان فانی را وداع نمود *

• دین دار خان بخاری •

سید بهوده نام - از قرابتیان مرتضیٰ خان بخاری سمت - سال
هیزدهم جهانگیری بحکومت دهایی سر برافراخت - و پس ازان
(که مهابت خان مصدر گستاخی شده از پیشگاه سلطنت فرار^(۲))

♦ دیانت خان ♦

محمد حسین دشت بیاضی - دشت بیاض بلوکی سمت از
 بلوکات نهگانه مضاف ولایت قهستان - مشار الیه از اعیان دیار خود
 است - و در تاریخ دانی یکنای روزگار بود - برهنمونی بخت
 اقبالمزد در جنیر داخل ملازمان فردوس آشیانی گشته بقرب
 و اعتبار فوقی عزت برافراخت - و در روز جلوس اعلیٰ حضرت
 بمنصب دو هزاره ذات و هشت صد سوار و انعام هشت هزار
 روپیه کام دل اندوخت - چون از خانجهان لودی صاحب صوبه
 دکن بعد شفقار شدن حاکم مکاری حرکتی چند سر زد (که
 مشعر بے اخلاصی نسبت باعلیٰ حضرت بل منافی راه و رسم
 دولت خواهی و نمک خواری بود) اعلیٰ حضرت اگرچه باقتضای
 وقت فرمان بحالی صوبه داری و منصب و جاگیر بدستور سابق
 اصدار فرمود اما در امر او سخت تردد داشت - که او مالوه را
 از مظفر خان صوبه دار آنجا گرفته متصرف شد - و جمیع سران
 و سرداران کمکی دکن گردیده و ایل او یزد - و نظام شاه بهبه
 تسلیم او ولایات بالاگهات را بار موید و معاون - مبادا سر ببعی
 و طغیان برافرازد - در سال اول جلوس دیانت خان را (که بمقتضای
 عقل و سائی فهم اتصاف داشت) بواقع نویسی دکن مامور^(۲)
 ساخته پنهانی اشاره رفت - که بر مخفیات ضحیر خانجهان

(۲) در [بعضی نسخه] بواقع نویسی

بر انگیزخت [دریا خان از محال تیول خود بسرعت برق و باد بظاهر
رسیده مالش بهرا داده ازان مملکت برآورد - و چون در سال
سیوم باراده استیصال خانجهان لودی بلده برهانپور مرزد موکب
اعلی حضرت گردید دریا خان از تیول خود آمده شرف آستانبوس
دریافت - و دران هنگام مراعات آشنائی و هم الوسی بخاطر آورده
فرار گریده بخانجهان پیوست - چون خانجهان از اعظم خان
صاحب موبه دکن شکست خورده بدولتآباد شتافته اقامت ورزید
دریا خان از کتل چالیس گاتون بخاندیس آمده آتش نهیب و غارت
برافروخت - و بسبب تعیین شدن عبدالله خان بتادیب او
بدولتآباد برگشت - و در همان ایام بهمراهی خانجهان باراده
شورش افزائی مملکت هندوستان از خاندیس گذشته بمالوه درآمد
و چون از تعاقب فوج پادشاهی محال درنگ نداشت از انجا
نیز راهی گشته رفت (که بسرزمین بندیده رسید) بکرماجیم
بسر راجه چهار سنگه خود را رسانیده بدریا خان (که چنداول
بود) درآریخت - و آن اجل رسیده از مهتی نشسته باده حسا
ازد برنگرفته به محابا تاخت - و دران زد و خورد تفنگی بدریا
خان رسیده کلاش تمام ساخت - یک پسرش با قریب چهار صد
افغان نیز مقتول گردید - در سال چهارم سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل
سراو را در برهانپور بدرگاه پادشاهی آوردند *

مبلحق گردید و از آنجا باتفاق در بفارس بموکمپ شاهي پیوست
و قرار یافت که در سرزمین کنگیرا (که خالی از استحکام نیست)
ناله تونس^(۲) را پیش داشته عرصه مبارزت باید آرامت - پس از
تلاقی فریقین چون آثار غلبه از جانب فوج پادشاهی ظاهر گشت
نوکران جدید دریا خان (که از ساوک اد آزاده بودند) بے جنگ
راه هزیمت سپردند - دریا خان (که سردار دست راست
هرادل بود) نیز خود را بگوشه کشید - و پس از آن در جنیر
از بے حقیقتی از خدمت شاهزاده جدائی گزیده نزد خانچران^(۳)
لودی (که صوبه دار دکن بود) شتافت - و باین بیوفائی اکتفا
نکرده سلسله جنیان خیالهای کاسد فاسد او گشت - و پس از جلوس
بهزاران ضرامت و استکانت بملازمت رسیده بمنصب چهار هزاره
سه هزار سوار اختصاص گرفت - و تیولش در صوبه بنگاله مقرر گشته
بهمراهی قاسم خان صاحب صوبه آنجا تعیین گردید - و بعد از آن
پرگنه بنادر و غیره در صوبه خاندیس جاگیر یافته بیساق دکن^(۴)
مامور شد *

هنگامی [که ساهو بهرنسله باشاره نظام شاه (بنابر آنکه
خانزمان صوبه دار خاندیس و غیره بانتزاع قلعه بیر از تصرف
سید کمال نظام شاهیه شتافته) در ولایت خاندیس گرد شورش

(۲) نسخه [ج] تولش (۳) نسخه [ب] از شاهزاده (۴) در [بعضی

ابراهيم خان چون از شکست يافتن احمد بيگ خان و پيوستن عبدالله خان و راجه بهيم آگهي يافت بتسويه مقرب پرداخته بمقابله آمد - چون همراهانش از صولت صدمات بهادران جنگ جو عذاب تماسک از دست داده گريز پا گشتند ناچار با معدود کشته گرديد - شاهزاده بانعام يک لک رويه و چند زنجير فيل از جمله غنائم بنگاله دريا خان را مورد نوازش فرمود - و چون از بنگاله برگشته صوبه بهار بتصرف شاهزاده در آمد عبدالله خان با دريا خان برسم منقلا باله آباد شتافته اولين بظاهر آن بلده معسكر آراسته قلعه را گرد گرفت - و دومي بمانکپور بر ساحل گنگ فرود آمد - اتفاقا عبدالله خان او را بکمک طلب داشت - دريا خان تساهل بکار برد - و غيما بين غبار کدورت و نفاق برخاست - که درين ضمن؟ مهابت خان با سلطان پرويز بکنار گنگ پيوست - دريا خان نوازه و توپخانه از عبدالله خان درخواست - تا گذرها را استحکام دانه لشکر پادشاهي را نگذارد که عبور نمايند - عبدالله خان عمدا تقاعد ورزید و بناخوشي همدیگر کار آقا برهم خورد - دريا خان (که بیدمستی غرور فتوحات انمان خمر علاوه داشت) شرائط حزم و هوشیاری مرعي ننموده بضبط گذرها چنانچه بايد پرداخت - مهابت خان کشتیها بهم رسانیده بگذر دیگر عبور نمود - ناچار دريا خان عبدالله خان و راجه بهيم (که در چونپور جمع شده بودند)

* دریا خان زوهله *

(۲) داور زئی - ابتدا ملازم مرتضی خان شیخ فرید بود - پس ازان در ایام شاهزادگی ببندگی اعلی حضرت سعادت اندوخت و در جنگ دهل پور با شریف الملک نوکر سلطان شهریار ناهی بشجاعت برآردنه پایۀ اعتبار برافراخت - چون ابراهیم خان فتح جنگ صاحب صوبۀ بنگاله در مقابله شاهزاده بیک کردهی اکبرنکر در مقبره پسر خود محصور گردید از انجا (که نواره بدست او بود - و عبور فوج از دریای گنگ لے کشتی میسر نمیشد) دریا خان با پانصد افغان برهنمونئ تیلیه راجه از گذر غیر متعارف گذشته هنوز ده درازده اسپ هم آنطرف دریا نرسیده بودند که فوج ابراهیم خان بممانعت در رسید - دریا خان پای ثبات ورزیده بجنگ پیوست - و عبد الله خان (که نیز میخواست از همان راه بگذرد) از مشاهده این حالت عنان کشیده متوجه گذر دیگر گردید - ابراهیم خان احمد بیگ خان را متعاقب بکمک مردم خود فرستاد - شاهزاده ازین خبر راجه بهیم را تعیین فرمود - که عبد الله خان را همراه گرفته خود را بدریا خان رساند - اما هنوز آنها نرسیده بودند که دریا خان در مرتبه چپقلش نموده مخالف را اداره دشت هزیمت ساخت - و بهبیم پا پیادگی نتوانست تعاقب نمود *

لیکن از آشوب خاطر پدر جوانش را با برادرزاده بعبدالله خان
 سپرد - دیوانه را هوئے بش امت - او از وفاکی آن در بے گناه را
 بقتل آورد - و پس ازان (که سلطان پرریز و مهابت خان برهن
 ماجرا مطلع شدند) بزمینداران بنگاله بتاکید برنگاشتند - که
 دست تعرض از دامن حالش کوتاه داشته روانه این حدود نمایند
 چون در آخر سال نوزدهم داراب خان بموکچی سلطان پرریز
 پیوست دران اثنا فرمان جنت مکانی بمهابت خان رسید - که
 در زنده داشتن آن بے معادلت چه مصلحت است - باید که
 خود سر آن سرگشته بادیه فلات را بدرگاه فرستد - مهابت
 خان کاربند حکم گشته همان ساعت سرش را از تن جدا ساخته
 روانه نمود *

* ع *

۱۰۳۴ (۲)

* شهید پاک شد داراب مسکین *

تاریخ است - گویند مهابت خان اول سرش را در خوانی پوشیده
 بغام تربز پیش خانخانان (که در قیدش بود) فرستاد - خانخانان
 دیده گفت بلی تربز شهیدی ست - داراب خان جوانه بخوبیها
 آراسته و سردار با وقار و مدبر شجاع بود - بهادری و آوردنی
 (که از در دکن شد) دران وقت از دیگرے نشده - اما نقش
 طالع او درسمت نداشت - از جانب شاهی مانده و از طرف
 پادشاهی رانده مآل کارش بخذلان و نکال انجامید *

(۲) نسخه [ب] داراب خان مسکین - اما بقینا غلط است *

بکرمادیت (۱) که عمره در لست شاهی بود (با داراب خان در برابر
الحکر پادشاهی گذاشت. اتفاقا در هنگام تلافی فریقین گفتگی برآجه
رسیده در گذشت. و انتظام فوج برهم بخورده. داراب خان نیازست
بایع همیت افشرد. برگشته بشاهزاده پیوست *

و چون جناب شاهی باقتضای وقت از برهانپور خانخانان را
بمصالحه نزد مهابت خان رخصت فرمود و آن کهن سال طومار
حقیقت و وفا را بآب نسیان شسته بمخالف پیوست داراب خان
با اولاد و احفاد خانخانانی مقید گردید. و پس ازان (که ولایت
بنگاله بهوزر تصرف در آمده تسخیر بهار نصب العین شاهی شد)
او را مجبوردا مشمول عواطف ساخته بکودت بنگاله برخواست
و زنش را با یک دختر و یک پسر و برادرزاده برسم یرغمال
همراه گرفت. و چون شاهزاده بعد از جنگ تونس بنارس از
همان راه اعزام دکن گردید. مشور طاب بزام داراب خان رقم نمود
که خون را بسرمعت بگدای (که درازا بنگاله است) رسانید
ملازمت در یابد. او از ناراستی صورت حال را طور دیگر دیده
در جواب برلوشنت. که نه میگذران اینجا متفق گشته مرا در محامره
دازدن. نمی توانم رسید. اگرچه بنا سازی و تساهل بومیان هم واقعی
بود اما از هم از رفاهت عمدا به توقیف ساخته بتفاد خود را زبان زده
مقیضت ساخته. شاهزاده بتفادای عروقت دست از او برداشت

و سالما و غانما بار در معارفت نمود . پس ازان غنیمت داخل رسد
 غله را قسمی محدود کرد که از عسرت و گرانی کار بصعوبت کشید
 ناچار از گریه و رونا کهنه فرود آمده ببالا پور معسکر آراست
 چون تسلط و استیلا برزاتان دکن بجائے رسید (که قدم چرات
 و بیباکی پیش نهاده از آب نریده گذشته بنهپ و تاراج محالات
 ماله پرداختند) شاهزاده شاهجهان کربت ثانی دستوری دکن یافته
 سال شانزدهم ببلد برهانپور نزل فرمود . افواج قاهره تا آب گدگ
 در تاخت و تخریب ملک نظام شاهیه کوتاهی ننمود . و کهرکی را
 (که اتمام جای ملک منجر بود - و او یکرور پیشتر از دهنول فوج
 با نظام الماک بقلعه دولت آباد در خزیده) دیران و بی چراغ
 ساخت . ناچار ملک منجر براه عجز و استکانیت در آمده چهارده
 کرد دامن از محالات متصله ملک قدیم پادشاهی و پنجاه یک روپیه
 نقد را برسم پیشکش متعهد گردید . شاهزاده در سال هفدهم^(۲)
 حسب الطامع بدر بزرگوار برای یساق قندهار با خانخانان
 و داراب خان از دکن روانه شد *

چون زمانه نیرنگ ساز بازی دیگر انگیزست (که سخرج ملالت
 و کدورت پیمابین پادشاه و شاهزاده بجائے کشید که کار بجدال
 و صف آرایی انجامید) شاهزاده از حق شناسی تامل فوج
 پادشاهی بر خود قرار نداده از راه راستی عثمان بر تافت . و راجه

گفت - که هر دو بصر کار خوب کردند - و دوم خلف الصدق از جلال خان است - که ذکر او بزبان خامه گذشته است *

• داراب خان میرزا داراب •

بسر دوم خانخانان میرزا عبدالرحیم است - همواره بهمراهی پدر در جنگ و یورش کارهای نمایان می نمود - خصوص در جنگ مهرکی (که شهر آفاق است) برفاقت برادر کلان خود شاه نواز خان مصدر تروند عظیمه گشته باضافه منصب سرافرازی یافت - چون در سال چهاردهم جهانگیری پیمانه زندگی شاه نواز خان مالا مال گردید او از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاری ذات و سوار مورد عواطف شده بجای برادر بسرداری موبه برار و احمدنکر نام زد گردید - و در سال پانزدهم (که ملک عزیز حبشی از عهد و پیمان خود تخلف نمود - و نهضت پادشاهی را بولایت نور و شمشیر قابو انگاشته دست تصرف بحدود پادشاهی دراز ساخت) اکثر امرا تهنات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمدند - و خنجر خان حارس احمدنکر متحصن گشتند - داراب خان فوجها را ترتیب داده متوجه بالاگهات گردید - برگیان عنبری بر دور او هر روز سایر و دایر بودند - مکرر مبارزتهای سترگ رو میداد - و هر مرتبه آن قیره بختان جمع را بکشتن داده راه هزیمت می سپردند *

روزی داراب خان جوانان خوش اسبیه همراه گرفته بر بنگاه مخالفین تلخ - و کارزار عظیم در پیروسته لویای فیروزیه افراشت

پادشاهی حساب کنند . و زعفران (که بهتر از کشمیر است) از خریدار
 هر سر منی (که بون در سیر جهانگیری است) چهار درپیه ^{میگیرند}
 و عمده حامل راجه بر جریمه است . که یانبدک تقصیر مبلغ
 کلی میستانند . معینا همگی مداخل او تخمینا یک لک درپیه
 خواهد بود . و آن ولایت بقدر تذخواه هزاره ذات و هزار سوار
 است . چون راجه آنجا خالی از وجاهت نبود حکم شد که فرزندان
 خود را (که در ایام جنگ به پناه زمینداران قرب جوار ^(۲) فرستاده)
 بحضور طلبد . تا از حبس موید رهائی یافته یا سودگی روزگار
 بپرس خواهند برد . و از اطاعت امر نموده مورد نوازش گردید
 دلار خان پس از زمانه باجل طبعی درگذشت . جمال خان پسر
 کلانش در زمان فردوس آشدانی به همراهی مهابت خان تعیین بود
 در محاکمه دولت آباد (دوز سر دیوان برای مقدمه حرفهای
 تند در میان آمد . مهابت خان گفت . هر که در کار پادشاهی
 مداخل خواهد کرد پایش خواهد خورد . جمال خان شمشیر
 عام نموده بر سرش آمد . میرزا جعفر نجم ثانی (که عقب سراو
 نهشته بود) بر چپته جمال خان را در بغل گرفت . پسر او (که
 خرد سال بود) بیک چمدن کار میرزا تمام کرد . خان زمان
 قیز دستی نموده جمال خان را از پادشاهی و بضرب دیگر
 کار پسرش باغرسانید . گویند مهابت خان نهشته بود . همین قدر

چون آب بنهایت تندی و شورش میگذشت ^(۲) جاله بسپیل فذا رفت
و شصت کس غریز بحر عدم شدند - تا چهار ماه و ده روز درگذشتن
آب هر تدبیری که میکردند بجائی نمیرسید *

اتفاقاً شب جلال خان پسر رشیدش برهنه منوی زمینداره
از جائی (که مخالف را گمان گذشتن نبود) سلامت گذشته
هر صبح راجه رسیده کوزای فتح باغ آوازه ساخت - اکثری علمای
قیغ خون آشام گشته بقیة السیف جان فتک پا بیرون بردند - یکی
دران شورش بر راجه رسیده خواست بشمشیر کارش تمام کند - گفت
من راجه ام - دستگیرش ساختند - دلاور خان از آب عبور کرده
بمذیل (که حاکم نشین آن ملک است - و سه کوه مسافت داشت)
درآمد - و راجه را همراه گرفته در سال پانزدهم بملازمات جنت مکانی
در نزدیکی باره مره (که دروازه کشمیرش می نامند) سعادت
اندرخت - و بگونگون نوازش اختصاص یافته بمنصب چهار هزار
ذات و سه هزار و پانصد سوار سر برافراخت - و محصول یک ساله
ولایت مفتوحه در وجه انعامش مرحمت شد *

در کشتوار رسم نیست که راجه از زراعت خراج بگیرد - هر سر
هر خانه هر ساله شش سستی (که زرے ست - محکوک - که از حکام
کشمیر مانده - و یک و نیم ازان بیک روپیه است) مقرر دارد
و در سواد معامله پانزده سستی را (که ده روپیه باشد) بیک مهر

(۲) نسخه [۱] بسپیل فذا (۳) نسخه [ب] دوازده روز *

گزیو . و هر چند بهادران دامن اتحاد بر کمر معی بر زدند (که
ازان پل در گذرند) آنها نوعی بمداغنه و مقابله^(۲) می پرداختند
که میسر نمی آمد . چون روزی چند کشید راجه از لابه گری
و حیلہ سازی پیغام مصالحت در میان آورد . دلاور خان خوف از
گوش نگرده اهتمام شایسته در گذشتن آب بکار برد . تا روزی
جمال خان پسر کلانش با جمعی بشنا ازان دریای زخار عبور نموده
بجنگ در پیوست . مخالف تخت پل را شکسته راه گریز سپرد
دلاور خان باز پل را استحکام داده لشکر را گذرانید . و در بهذرکوت
معمور آراست . از آب مذکور تا دریای چذاب (که اعتضاد قوی
آنها بود) دو تیر انداز هفافت باشد . و کنار آن کوهی ست رفیع
دشوار عبور . بجهت آمد و رفت پیاده طذابهای سه تہ تعبیه
نموده و میان دو طذاب چوبهای مقدار یک دسمت پهلوی یکدیگر
استحکم بسته یکسر طذاب را بر قلۀ کوه و سر دیگر را دران طرف
آب مضبوط ساخته اند . و دو طذاب دیگر یک گز ازان بلند تر نیز
تعبیه کرده . که پیاده بران چوبها پا گذاشته طذابهای بالا را
بهر دو دسمت گرفته از فراز و نشیب می رفته باشند . تا از آب
بگذرند . و این را در اصطلاح مردم کوهستان زیبه^(۳) گویند . آنها هر جا
مطافه بستن زیبه داشتند به بذرقچی و تیر انداز استحکام داده بودند
دلاور خان جالها بر ساخته خواست بخوانان را از آب بگذرانند

(۲) یا مقلله باشد (۳) در [بعضی نسخه] زیبه . یا زینه باشد *

مواضع حق شناسی و تدوین معقوف عواطف خهرانی شد .
 و در سال هشتم بهمرای شاهراده شاهجهان در مهم رانا تعین
 گشت . و در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷) هزار و بیست و هفت
 از تغیر احمد بیگ خان کابی بصاحب صوبگی کشمیر مهابی
 گردید . و از روی کار طلبی و راد مردی در تسخیر لکای کشتوار
 (که از شهر کشمیر تا معموره آن شصت کوره مسافت است)
 محاسنی بهادرانه بکار برد *

تفصیلش برسم اجمال آنکه در سال چهاردهم جهانگیری دلاور
 خان با ده هزار نفر از سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح اندیار^(۲)
 پیش نهاد همی ساخت . و چون گریوه و کتل صعب المور
 واقع شده راه برآمد اسپ نبود بذابران اسپان سپاه را بکشمیر^(۳)
 برگردانیده معدودی را احتیاطا همراه گرفت . جوانان نبرد جو
 پیاده بر فراز کوه برآمده منزل بمنزل جنگ گذار می رفتند
 بعد پیمودن نهیب و فراز بسیار و کوههای دشوار گذار بگذار
 دره ای مرب نایره قبال بین الفریقین ملتهم گردید . مرزبان آنها^(۴)
 از کشته شدن عای چک^(۵) (که بدعوی وراثت کشمیر در پناه او
 شورش افزائی داشت) دل بای داده راه فرار پیش گرفت . و از
 پله گذشته در بهدرکوت (که آن طرف آب واقع است) توقف

(۲) نسخه [ب] عزیمت آن دیار (۳) نسخه [ج] اسپان را بکشمیر (۴)

نسخه [ا ب] مرزبانان آنها (۵) در [اکثر نسخه] امان چک *

عرض اعتماد الدوله از حبس محظور رهائی یافت . سال هشتم جلوس جنت مکانی بتفویض خدمت عرض مکرر سرپا شد گوید و سال یازدهم از خدمت مرقوم معزول شده بهمراهی پادشاهزاده سلطان خرم و مهم دکن تعیین گشت . دیگر احوال از معلوم نیست *

• دلاور خان کاکره

ابراهیم نام داشت . بقدر ابراهیم میرزا یوسف خان رضوی روزگار میگذرانید . از یازدهی بخت بیدار در معامه اکبراج و ابهراج بحضور جنت مکانی در کتیره^(۲) خاص و عام تردد نمایان کرده زحماتها برداشت . و این خدمت باعث ترقی او گشته بمنصب مناسب اختصاص یافت . و در مبادی جلوس جنت مکانی بصوبه دارمی لاهور سر برافراخته رخصت گرفت . بقصبة پانی پتی رسیده بود که بغی سلطان خسرو و آمدنش شفته زه و زان را از آب جون گذرانید . و خود بر جناح استعجال متوجه لاهور شد و پیشتر از حضور بحضور قلعه لاهور درآمده باستحکام برج و باره پرداخت . و چون خسرو بهوالی آن شهر پیوسته ابواب و دروازه محصور یافت . بلازم محاصره و فراهم آوردن لشکر اشتغال نمود و از درون و بیرون نایره قتال و جدال اشتغال پذیرفت . و چون افواج پادشاهی در تعاقب بود بزرگوار تسخیر شهر متعذر دانسته دست از محاصره برداشت . دلاور خان بحسن خدمتی و بتقدیم

(۲) در [بعضی نسخه] کتیره

(مآثر الاموا)

[۸]

(باب الدال)

کردند - اتفاقا خودش قائم ماند - اما دستار از سر او افتاد^(۲) .
شاهزاده از روی توانم خود برخاسته دست خانخانان گرفت
و معذرت خواست که عالم نشه بوده - دولت خان دست دراز کرده
دستار شاهزاده برداشته بر سر خانخانان گذاشته بخانه اش آورد
با آنکه این روایت مستبعد عقل می نماید با نقل هم مطابقت نمیکند
چه آنوقت دولت خان در رفاعت شاهزاده بود - نه به همراهی
خانخانان - کما لا یخفی علی اهل التبع - از پسرانش محمود
سودائی گشته کارش بدبوانگی کشید - از چاره گری لخته بهی
پذیرفته بود - در سال چهل و ششم بیازش شکار برآمده از همراهان
جدائی گزید - نزدیک قصبه پال با کولیان در آویخته فرو شد - دیگر
پیرای مخاطب بخانجهان لودی سمت - و احوالش بشرح و بسط
در سالک تحریر مذخرط گشته *

• دیانت خان قاسم بیگ •

از امرای عهد جنت مکانی ست - در مزاج پادشاه راهی برودن ساسی
و حاضر باشی داشت - بعد از آنکه پیش آمد اعتماد الدوله صورت
گرفت او چون حرفهای نا لایق نصبت بمومی الیه در حضور
پادشاه بر زبان آورد پادشاه خاطر اعتماد الدوله مقدم داشته او را
حولاً آصف خان ابوالحسن نمود - که در قاعه گوالیار (که تعلق
بخان مرزبور داشت) محبوس سازد - پس از چند روز حسب

و مردانه از لشکر برآمد . اما افغانان هجوم کردند . و خانخانان
جهت ابرای ذمه خود بر مرد دروازه شهباز خان تا شام نشستند
شهباز خان برآمده میرزا را در کنار گرفت . و رخصت خانه داد
روز دوم خانخانان دولت خان را بخانه اش برده استشفاع نمود
شهباز خان اسب و خلعت داده گفت - که شما امام لشکرید
همیشه پیش میرفته باشید *

گویند وقتی (که شیخ ابوالفضل صاحب مدار مهمات دکن شده
آمد) (روزه در مجامع) (که خانخانان هم نشسته بود) تقریبا
شیخ گفت - که شمشیر هندی در کتب مینویسند - ما ندیده ایم
دولت خان کزایه فهمیده شمشیر علم نمود - و گفت که تیغ هندی
این است - اگر بر سر زخم تا دبر رسد - خانخانان دست او را
گرفته بیرون آورد - و شیخ بسیار بیدماغ شد - باز خانخانان
بالکاح و اسرام بخانه شیخ برده معذرت خواست - شیخ برخاسته
در آغوش کشید - و فیل و خلعت داده گفت - که هرگز کزایه
در خاطر نبود *

غریب تر آنکه در ذخیره الخوانین آورده - که چون شاهزاده
دانیال از خانخانان غبار خاطر بهم رسانید از جوش برنای بیگم
از خلوتیان او باش منش اشاره کرد - که هرگاه خانخانان بپای
نوم بپا و تکانش دهد که از قلعه برهانند (که مشرف بدریای
تبتی ست) پائین افتد - چنانچه (روزه این سلوک را با خانخانان

آسیو روانه حضور شد دولت خان را بکمک میوزا شاه رخ (که بهاسپانی آن مرز بوم نگهداشته بود) گذاشت - آخر سال چهل و پنج سنه (۱۰۰۹) هزار و نهم هجری بازار قولنج در احمد نگر بمساط هستی در پیچید - از ابطال رجال و سرآمد شجاعان روزگار بود - عرش آشیانی از جرأت و جسارت او همیشه توهم داشته - گویند چون خبر فوتش رسید فرمود - که امروز شیر خان سور از عالم رفت حکایات غریب از نقل کرده اند *

گویند شهباز خان کذبو چون در سنه (۹۸۶) نهمصد و هشتاد و شش سال بیست و چهارم بتادیب رانا تعیین شد نهایت توره و مضابطه بکار میبرد - خود با چند پرستار پیش پیش میرفت همه منصبداران و نوکران همراه قور می آمدند - و یسارلان بمرتبه اهتمام می نمودند که گوش اسپ کسی از دیگره سبقت نمیگرد - (دره خانخانان) که نیز کمکی بود) همراه او اسپ سواره میرفت - دولت خان (که از فوج برآمده راه می پیمود - و بمنع یسارلان ممنوع نمیشد) باشاره شهباز خان (که سبکسریها بسیار داشتند) ^(۲) عبدل خان برادرش اسپ را مهمیز زده چوبه برپوز اسپ دولت خان زد - او شمشیر برآورد چنان بر ساغری اسپش زد که بزمین افتاد - شهباز خان بلاشکریان گفت بگیرید - گویند در آن روز دولت خان طرفه تیز دستیها و کارنامه بمعرض ظهور آورد

سرکشان پی سهر لشکر تاراج گردید - روز دوم او نیز مطابق سنه
(۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجری رخت هستی بعالم عقبی
بست - چون کار طلبی با بیغرضی و مزاج دانی فراهم داشت
عروش آشیانی از فوت او تاسف نموده بتسلیمی مادرش بر زبان آورد
که او در تمام عمر سه سال از ما جدائی گزیده - و از تو چندین سال
پس مفارقت او بر ما دشوار تر باشد *

* دولت خان لودی *

(۲) شاهو خیل است - ابتدا ملازم خان اعظم میرزا عزیز کوکه
بود - چون از گذاردن و کار آگهی فراوان بهره داشت در هنگامی
(که همشیره میرزا کوکه بمیرزا عبدالرحیم خلف الصدق بیروم
خان خانخانان منصوب گردید) خان اعظم ادرا بمیرزا سهر - که
اگر عزم بلند داری و خطاب پدر میخواهی این مرد را عزیز نگهدار
دولت خان مدتها بهمراهی میرزا عبدالرحیم میرزا خان کارهای
شایسته بجا آورد - و در فتح گجرات (که در جلدوی آن میرزا
بخطاب خانخانانی فایز گشته) شریک غالب بود - در یورش تنه
و یساق دکن خدمات نمایان او زبان زد عالم است - و مشهور الامنه
و اقواء - بمنصب هزاره داخلی خانخانان رسیده بود - که شاهزاده
سلطان دانیال بخواش تمام نوکو خود ساخته بمنصب دو هزاره
سرافراز نمود - و چون شاهزاده از احمد نگر بادای تهنیت فلج

و لا شتافته مورد عاطفت بیکران گردید - سال بیست و دوم سرکار
 رنتهور در تمول او قرار یافته بایالت صوبه اجمیر چهره اعتبار
 ابروخت - چندی درانجا کامران مانده در برانداختن سرکشان
 و دلدھی زبردستان جوهر نیکو بزدگی بر روی کار آردن - تا آنکه سال
 بیست و پنجم ارچلا پسر بابه دهر و موهن و سور داس و تلوکسی
 برادر زاده های راجه بهارامل بے اجازت راجه از پنجاب بقصبه
 لونی^(۲) (که دطن اینها بود) (سیده شیوه بے راه) وی پیش گرفتند
 دستم خان مراعات الوس کچھواوه منظور داشته بلوازم اندرزگوئی
 پرداخت - و مدارای او بر سرکشی آن بد نهادان درشتی طلب افزود
 دین ضمن از بارگاه خلافت فرمان رسید - که آن فتنه اندیشان را
 به بیم و امید سر حساب سازد - و الا بهزای کردار رساند - خان
 مذکور از عجولی سر رشته تدبیر گسیخته بے آنکه، لشکر فراهم شود .
 بر سر آنها رفته بجنگ پیش آمد - هر سه برادر زاده های راجه بهارامل^(۳)
 پی سپر راه عدم گشتند - ارچلا (که سر حلقه فتنه سازان بود) در پناه
 منزعه جواړی کمین فرصت داشت - دفعه دستم خان گویان بمعرکه
 آویزش قدم نهاده خان مذکور را زخم کاری برچه رسانید - او با وجود
 چنین جراحت بشمشیر کار حریف را تمام کرد - و خود از بد حالی
 بزمین آمد - مردم بر اسب سوار کردند - تا جنگ باقی بود دلدھی
 مردم میکرد - تا آنکه بقیه بد نهادان رو بفرار آوردند - و بنگاه

(۲) نصه [ب] لونی (۳) نصه [ب] بر سر بنگاه آنها

هر صفحه تصوير نگاشته در دوازده جلد قرار داد - هر جلد
مشمول بر يكصد ورق - و هر ورق يك ذراع - و آن محتوي بر دو
مجلس تصوير - بر صدر هر مجلس حالات و واقعات (كه بآن صفحه
متعلق است) عبارات مرغوب بحسن انشاء خواجه عطاء الله منشي
قزويني مرقوم گشته - پنجاه كس از مصوران بهر از قلم اول باهتمام
زاد الملوك همايون شاهي مير سيد علي خدائي تبريزي و آخر^(۲)^(۳)
بسرकारी خواجه عبدالصمد شيرازي صورت گري نموده - الحق
كتابي شده از مختصرات عرش آشياني كه نظير آن هيچ ديده ندیده
و عدیل آن در سرکار هيچ پادشاه نبوده - بالفعل در كتابخانه
پادشاهي موجود است *

* دستم خان *

دستم توكستاني از ايراني سه هزارى اكبري صفت - مادرش
بي بي بخيه بنگي با ماهم انگه جهت مند بود - در محل پادشاهي^(۴)
آمد و رفت داشت - او در خدمت عرش آشياني تربيت يافته
سال نهم همراه مير معز الملوك بتعاقب عبد الله خان اوزبك تعيين
شده سال هفدهم در كومكيان خان اعظم انوكه تعيينات گجرات
گشته در جنگ محمد حسين ميرزا كوششهای بجا نموده علم
ناموزي افراخت - پس ازان حسب الحكم همراه خان اعظم ب.لازميت

(۲) نسخه [ج] جدائي يا جذائي باشد (۳) در [بعضى نسخه] ترمذي

(۴) در [بعضى نسخه] تخته بنگي *

از فرط وفاکیشی و خداوند پرستی وقت مردن وصیت نمود - که پدای
 سگ پادشاهی (۲) که سابقا گنبدی بر سر آن بنا نموده مدفون سازند
 چه در سوابق ایام سگ از کمال وفاداری پیوسته بر آستان عرش آشیانی
 متوطن بود - پادشاه هم گاهی بتفقد احوال او می پرداخت - چون
 آن سگ بدسمت اجل گرفتار شد پادشاه بر تلف آن اظهار تأسف
 فرمود - و دربارخان عمارت احداث نموده آن سگ را در آن گنبد مدفون
 ساخت - و خود هم حسب وصیت در همان گنبد مدفون گردید *
 سبحان الله تا چه رتبه دنیاداری است - و انهماک دران
 و چه قدر صرف خوش آمد است و مراعات - آنکه در چنین اوقات
 و احیان (که با خدای خود مشغول باید شد - و یاد او را ملکه
 باید ساخت) ذکر سگ پادشاهی و رعایت دنیا پرستی بخاطر
 گذرانیدن - اگر بتکلف است ای دای که حشوا با سگ نمایند
 و اگر اعتقاد است معاذ الله باین همه خاتمه مبهم است - و رحمت
 حق وسیع * -

(۳)

عرش آشیانی اگرچه خط و سواد کامل نداشت اما گاهی شعر
 گفته - و علم تاریخ و زبده بود - خصوص قصص هند که تیکو
 میدانست - و شوق بقصه امیر حمزه (که سه صد و شصت داستان
 است) بسیار داشت - حتی که خود اندرون محل بطور قصه خواندن
 میگفت - و عجائب حالات و غرائب واقعات آن قصه را از اول تا آخر

* آغاز جلد دوم *

* حرف الدال *

* دربار خان *

* مختاریت نام - پسر تکلو خان قصه خوان است - که در خدمت
شاه طهماسب صفوی بعنوان قصه خوانی اختصاص داشت - و مورد
انواع مرام شاهي بود - چون پسرش وارد هژد گردید بهمان طریقه
موردی در خدمت عرش آشیانی سعادت رخشانی اندوخته بدولت
مصاحبت امتیاز یافت - و بمنصب هفتصدی و خطاب دربار
خان چهره شادکامی افزود - در سال چهاردهم بعد فتح رنجهپور .
(که پادشاه بزیارت روضه معینیه متوجه دارالخیراجهیر شد) دربار
خان از اشتداد بیماری رخصت دارالخلافه آگره گرفت - و پس
از رسیدن آنجا جهان فانی را بدرود نمود - چون عرش آشیانی را
نهایت توجه بهالش بود بخیار اندر هکین گردید - دربار خان

